

دین و دولت در ایران

نقش اسلام در دوره قاجار

پرفسور حامد الگار

ترجمہ

ابوالقاسم سہری



دین و دولت در ایران

— نقش عالمان در دوره قاجار —

تالیف

پرفسور حامد الگار

ترجمه

دکتر ابوالقاسم سری

این کتاب ترجمه‌ای است از :
Hamid Algar
Religion and State
in Iran 1785-1906
The Role of the Ulama



- دین و دولت در ایران - نقش عالمان در دوره قاجار -
- نوشته پرفسور حامد الگار
- ترجمه دکتر ابوالقاسم سری
- چاپ دوم، با تجدید نظر و حروفچینی جدید
- تیراژ ۳۳۰۰ نسخه، بهار ۱۳۶۹
- چاپ و صحافی: شرکت افست «سهامی عام» (چاپخانه ۱۷ شهر یور)
- طرح و خط روی جلد از استاد محمد احصایی
- انتشارات توس، اول خ دانشگاه تلفن ۶۶۱۰۰۷

فهرست مطالب:

صفحه	عنوان:
۱	مقدمه نویسنده برای فارسی‌زبانها
۵	یادداشتی دربارهٔ مآخذ
۱۱	نشانه‌های اختصاری
۱۳	پیشگفتار
۱۷	فصل اول: مبانی نفوذ روحانیان
۳۴	وظایف عملی مجتهد
۳۸	منابع درآمد علما
۴۱	عوامل دیگری که نقش علما را در جامعه تعیین می‌کند
۴۷	عوامل کلی تعیین‌کننده گرایش علما نسبت به دولت
۵۳	فصل دوم: دوران حکومت قاجار
۵۳	زمینه تاریخی، صفویه
۶۰	نادرشاه
۶۳	زندیه و کشمکش قبیله‌ای
۶۶	تجدد مذهبی، مباحثه علیه اخباریان
۷۲	مخالفت با تصوف
۷۹	تجدد شیعه و برقراری خاندان قاجار
۸۱	آغامحمدخان قاجار و علما
۸۷	فصل سوم: سیاست روحانی فتحعلی‌شاه

فهرست مطالب:

صفحه	عنوان:
۱	مقدمه نویسنده برای فارسی‌زبانها
۵	یادداشتی دربارهٔ مأخذ
۱۱	نشانه‌های اختصاری
۱۳	پیشگفتار
۱۷	فصل اول: مبانی نفوذ روحانیان
۳۴	وظایف عملی مجتهد
۳۸	منابع درآمد علما
۴۱	عوامل دیگری که نقش علما را در جامعه تعیین می‌کند
۴۷	عوامل کلی تعیین‌کنندهٔ گرایش علما نسبت به دولت
۵۳	فصل دوم: دوران حکومت قاجار
۵۳	زمینهٔ تاریخی، صفویه
۶۰	نادرشاه
۶۳	زندیه و کشمکش قبیله‌ای
۶۶	تجدد مذهبی، مباحثه علیه اخباریان
۷۲	مخالفت با تصوف
۷۹	تجدد شیعه و برقراری خاندان قاجار
۸۱	آغامحمدخان قاجار و علما
۸۷	فصل سوم: سیاست روحانی فتحعلی‌شاه

- ۱۲۹ فصل چهارم: عباس میرزا، قائم مقام، و علما
- ۱۴۱ فصل پنجم: علما و نخستین برخورد خارجی
- ۱۵۸ حوادث پس از جنگ، قتل گریبایدف
- ۱۶۶ واکنش علما نسبت به هنری مارتین مبلغ
- ۱۷۱ فصل ششم: حکومت محمدشاه
- فصل هفتم: چهار سال نخست حکومت ناصرالدین شاه
- ۱۹۵ و صادرات میرزاتقی خان امیرکبیر
- ۲۱۵ فصل هشتم: بایبگری، بهائیگری و علما
- فصل نهم: در میان دو اصلاح طلب:
- ۲۳۵ میرزاتقی خان امیرکبیر و میرزا حسین خان سپهسالار
- ۲۵۹ فصل دهم: میرزا حسین خان سپهسالار و سقوط او
- ۲۷۹ فصل یازدهم: دو پیشگام دگرگونی و علما
- ۲۸۰ میرزا ملکم خان
- ۲۹۱ سید جمال الدین اسدآبادی
- ۳۰۷ فصل دوازدهم: لغو امتیاز تنباکو و نتایج آن
- ۳۲۹ فصل سیزدهم: مخالفت روحانیان با امین الدوله و امین السلطان
- ۳۵۵ فصل چهاردهم: علما و آغاز جنبش مشروطیت
- ۳۸۳ نتیجه
- ۳۸۷ کتابشناسی
- ۳۹۵ کتابنامه
- ۴۰۴ پیوست یک
- ۴۰۵ نام نمایه
- ۴۲۱ جای نمایه
- ۴۲۷ نمایه، کتابها، سفرنامه‌ها، رساله‌ها و ...

۴۴۲	نمایه سلسله‌ها، نژادها، طایفه‌ها
۴۴۵	امتیازها، انحصارها، جنگ‌ها و...
۴۴۶	انجمن‌ها، بانک‌ها، فرقه‌های سیاسی و...
۴۴۷	کیش‌ها و آئین‌ها، دیوان و دیوانبان و...
۴۵۴	شعارها، آرمان‌ها، جنبش‌ها و...

سخنی از ناشر

پروفسور حامد الگار، بی‌گمان، یکی از بزرگ‌ترین اسلام‌شناسان روزگار کنونی است. چیرگی کامل بر دو زبان پارسی و عربی (که شرط لازم و کافی برای پژوهش در فرهنگ اسلامی است و انبوهی از پژوهشگران باختر آن را فاقدند)، او را به پایگاهی بس والا در این پهنه برآورده است. او در نگارش کتاب «دین و دولت» بر انبوهی از اسناد و مدارک و آثار و کتاب‌های دست اول متکی بوده است و از این روست که در سراسر جهان از این کتاب همچون اثری بی‌مانند در روزگاران اخیر استقبال شده است و همگی از مخالف و مؤلف آن را با عباراتی شکوهمند ستوده‌اند.

اینها حقیقت است. این را از آن‌رو در آغاز گفتار فرا نمودیم که ما را متهم به حق ناشناسی نکنند و نگویند: «عیب وی جمله بگفتی، هنرش نیز بگوی». ما نخست هنرمندی او را در ویراستن این اثر گفتیم و سپس به ارزیابی خویش درباره او پرداختیم.

حامد الگار، به هر حال، یک خاورشناس باختری است. خاورشناسان باختری همه‌شان سر و ته کریاس یگانه‌ای هستند: همگی دریایی از دانش‌اند، با تحلیل صفر؛ صفر مطلق؛ صفر در سوی چپ. جزء به جزء کارهای‌شان شاهکار است ولی امان از ترکیب‌شان! هنگامی که پای عرضه‌کردن اسناد و مدارک به میان می‌آید، مردان میدانند، ولی هنگامی که نوبت به نتیجه‌گیری و جمع‌گیری آنها فرا می‌رسد، می‌لنگند و به گونه‌ای رقت‌بار وا می‌مانند. از میان صدها عبارت و نتیجه‌گیری این کتاب، یکی را برمی‌گزینیم. در صفحه ۳۵ می‌گوید: «هدیه‌دادن به مجتهد، به‌مفهوم شریک‌شدن با دیانت او بود. در عین حال گفتنی است که برای گردکردن زکات که مالیات اجباری هر مرد مسلمان است، دستگاه اجرایی وجود نداشت؛ در هنگام لزوم، مجتهدان بزرگ از به کار بردن زور خودداری نمی‌کردند».

شما را به خدا بنگرید. از این عبارت هیچ مفهومی به دست می‌آید؟ سرتاسر کتاب مالا مال از این‌گونه نتیجه‌گیری‌های غلط است. آن کدامین مجتهد شیعه بود که به نزدش «هدیه» می‌بردند؟ هدیه جزو کدام «صدقات واجبه» است؟ مالیات اجباری

یعنی چه؟ مجتهد شیعه کی و کجا زوری داشت که به کار برد؟ کو يك مورد که مجتهدی از مجتهدان شیعه به کار گردآوری «زکات» پرداخته باشد؟ آخر، اینها اصطلاحات جداگانه مجزای مستقل و متفاوت حقوقی و فقهی است. چه گونه می توان مفاهیم علمی را مانند ماست و در و دروازه توی هم ریخت و گفت که با جامع «بسته شدن»، به یکدیگر می پیوندند! «شريك شدن با دیانت مجتهد» یعنی چه؟ این چه گونه سخن گفتنی است که هیچ مفهوم عینی روشن یا تاریکی را نمی رساند؟!

مجتهدان شیعه از آغاز «غیبت کبری» سهم امام را که مردم دو دستی و از ته دل و با صدق نیت و با رغبت و رضای کامل خدمت ایشان تقدیم و عرضه می کردند، می پذیرفتند؛ فقط «سهم امام». پرداخت خمس و زکات را به انتخاب و تشخیص و امانت داری شیعیان «تفویض» می کردند.

گونه گسترده تر این سخن این است که امامان شیعی و نایبان برحق ایشان (علمای اعلام)، از نخستین روز، حکومت های اسمی اسلامی را غاصب و غارتگر و ستمکار و حق کش و زور فرمان می دانستند و برای خودشان حکومت جداگانه ای در درون حکومت رسمی داشتند و زکوات و مظالم و صدقات «واجبه و بریه» را به درویشان و بینوایان و تهیدستان و ستمدیدگان می رساندند. امامان در حجاز و عراق می بودند و مردم در لوای زیارت حج، از خراسان و فرارود و خوارزم و سجستان (سیستان) و افغانستان و هند و شام و فلسطین و دیگر شارسان های امپراتوری اسلامی، سهم امام را به خدمت ایشان می بردند و ایشان بی آنکه پیشیزی از آن بردارند، آنها را وارد شبکه گسترده «بخش و توزیع پنهانی» می کردند و حق را به حقدار می رساندند. عین همین کار را مجتهدان شیعه می کردند؛ نه زوری در کار بود، نه اجباری، نه «شريك شدن با دیانت» کسی!

حامد الگار هزاران فرسنگ از این مفاهیم حوزه ای فقهاتی به دور است و به همین سان تحلیل ها و نتیجه گیری های او هزاران فرسنگ، با حقیقت فاصله دارند.

با این همه، این کتاب (روی هم) سند بسیار گویایی از نبرد پیوسته يك هزار و چهارصد ساله امامان شیعی و عالمان شیعه با دستگاه های ظلم و زور و خیانت و سودجویی از نام دین و احساسات مذهبی مردم، است و از این دیدگاه، اثری مفتنم به شمار می آید و همین امتیاز بزرگ است که ما را به چاپ و انتشار و خواندن آن برمی انگیزد.

به بانگ چنگ بگوئیم آن حکایت‌ها
که از نهمتن آن دیگ سینه میزد جوش
حافظ

بخشی از يك نامه

مترجم در پی نگارش یادداشتی برچاپ کنونی کتاب دین و دولت بود که دریافت نامه‌ای در چندین برگ از یکی از هم‌میهنان (به‌خامه ر - ز) وی را بر آن داشت که بخشی از آنرا که به‌گفته نویسنده «با تاریخ همین پنجاه ساله گذشته ایران» سروکار دارد و زندگینامه يك نسل آگاه ولی سرکوفته است نقل کند. نویسنده گاه نیز لبه تیز قلم نقد را متوجه مترجم ساخته و در آغاز نامه این شعر نیما را آورده‌اند که:

این زبان دل‌افسردگانست نی زبان پسی نام خیزان

و اینک متن نامه با حذف‌هایی:

آقای ... مترجم کتاب دین و دولت ... پیش از آنکه به یادآوری‌های لازم به پردازم بهترست از سرگذشت خود که می‌پندارم با تاریخ همین پنجاه‌ساله گذشته ایران سروکار دارد و زندگینامه يك نسل آگاه ولی سرکوفته است سخنی چند به نویسم تا چنانکه سزاوار دانستید در پیشگفتار چاپ آینده - اگر چاپی در کار باشد - بیاورید و برای اینکه نه‌پندارید که من نیز مانند شما و ... با این خیال... سرخوشم که نامم در کتابی چاپ شود از نوشتن نام خود پرهیز کردم...

باری این بنده از روزگاری که خنگ سرکش جوانی در زیر زین و شاهین آرزوها و امیدهای دست نیافتنی در پرواز، و به شیوه نیاکان آزاده پیوسته دل در آرزوی آزادی و آزادگی درتکاپو بود و شعله آرزوی برابری و پیشرفت اجتماعی درپرتو فرمانروایی داد در میهن، در سرای ویران دل هنوز کورسویی داشت برای زدن حتی تلنگری به‌کله پوک خودکامگی و خودرایی به‌هر در می‌زدم و همانند در غرقاب فرومانده‌ای به‌هر خشک و خاشه‌ای چنگ می‌فشردم تا مگر بدینسان آبی

برآتش دل فروریزم، و شراری سوزان یا کینه‌ای تلخ را که از خودکامگان در دل داشتم فرونشامن زیرا که خوانده و دیده بودم که گماشتگان استعمار هواخواهان راه آزادی و کوشندگان راه‌آبادی این سرزمین بزرگ را چگونه پاداش می‌دهند.

آن مرد را در زندان احمدآباد به‌یاد می‌آوردم که در چهره‌اش و دل بزرگش اندوهی به‌گرانی کوه دماوند رخ نمائی و سنگینی می‌کرد^۲ و به‌یاد می‌آوردم که چگونه آن دیگری^۳ را از نهانگاه دستگیرش کرده بودند با آن ریش انبوه رستم‌وار، عـریش او تا کمر بیامد پیش — و به‌آتش کشانده بودندش که چرا به اسب فلان یابو گفته‌ای. دیده بودم که زبونان و بیخردان با نان به‌نرخ روز خوردن و بادمجان چیدن دورقاب سردمداران چگونه یک شبه به پایگاههای به اصطلاح «بلند» می‌رسند و تنها با داشتن سرمایه پشت هم‌اندازی در شمار بلند پایگان می‌شوند. دیده بودم لشکر مردان ایرانی با شرف را دست بسته به‌پس پشت به‌سوی میدان کشتن‌گاه می‌برند و روزی نامه‌نویسان نان به‌نرخ روزخوران روزی‌نامه‌هایشان را با پیکره‌های کشته‌شدگان دلاور می‌آرایند بی‌هیچ اعتراضی و یا ژکیدنی و دیده بودم که به‌مراد دل خودکامگان درس‌کوبی در خروش و غریو مخالفی خامه بی‌مایه می‌فرسایند و آنها را گماشتگان بیگانه می‌شمرند. پیش از آن هم روسپیان را در خیابان‌های شهر نشسته در درشکه‌ها به‌یاد می‌آوردم هلهله‌کنان و کف‌زنان با خوشی‌هایی کودکانه و خنده‌هایی گاوری‌شانه حراره‌خوانان^۴ و دیده بودم جوانانی را با کوششی خستگی‌ناپذیر که از چاشتگاهان تا شبانگاهان به‌درازا کشیدند تندیس‌ها را به‌زیر می‌افکندند، و در آن حال‌ها گروهی در کناره میدان‌گاه ایستاده می‌ژکیدند و گروهی که گفتمی یربال عاطفه و احساس سوارند دست همی‌زدند و هلهله می‌کردند اما بی‌شک همه‌گمان می‌کردند که راهی که می‌روند به‌دهی است و به‌ترکستان نیست، و کاری که می‌کنند و سخنی که می‌گویند برای ایرانست و بهتری و برتری آن و زندگانی اکنونیان و آیندگان‌ش. و دیده بودم که تانکها به خیابان‌ها می‌خزند غرش‌کنان و تندیس‌ها باز با ارج و آیین‌های بسیار با سنج و شیپور و بوق و کرنا — به‌سرچای‌های نخستین خود باز می‌گردند و بار دیگر استوار می‌ایستند. بار دیگر گریختگان باز می‌گردند و در بوق‌ها و ابزارهای تبلیغی‌شان عربده سر می‌دهند که کشتیبان‌ها سیاستی دگر آمد. گلوله‌ها بر پهنه سینه‌های فراخ و ستبر دریادلان می‌نشینند آنگاه کشتگان را در گورگاهها خاک می‌کنند. آب‌ها از آسیاب‌ها فرو می‌افتد و روزی‌نامه‌ها چهره و بالای کامروایان از راه رسیده را با زیور و شکوه دروغین هرچه تمام‌تر به‌چاپ می‌زنند. نام‌های کوچک‌ها و خیابان‌ها دگرگون می‌شود، و چربزبانان خامه بدست با چرخش بازگونه‌ای شگرف به‌ستایش

۲- چندانکه غم به‌جان تو بارید باران به کوهسار نیامد. م. امید (مهدی اخوان ثالث)

۳- به ظاهر منظور نویسنده روانشاد دکتر سیدحسین فاطمی است. م.

۴- فلانی کله کدو سیاستش رفت لا پتو!

بالانشینان می‌پردازند و به‌نکوهش آنان که خانه‌هاشان را به‌توپ بسته و خودشان را شکسته و بسته‌اند. اما همیشه آوای خرد با من سخن می‌گوید، در زدودن دشمنی با زور و دروغ، تبلیغ‌ها هیچ کاری از پیش نمی‌برد در زمستان دروغ و ترفند و برگریزان درخت وفا و راستی و درگردپیچ‌کژی، زور، فریب و خودکامگی همچنان پیوسته در آرزوی آزادی و آزادگی‌ام، اما آزادی و آزادگی چیست و کجاست؟... سرکوبی جنبش مردمی ایران به‌رهبری يك مرد خردمند، و آزاده چنان اثری شگرف بر زاویه‌های ناشناخته جان و دل میهن‌دوستان می‌گذارد که از میان رفتنی نیست چه جاذبه حق چیزی نیست که با بوق و کرنا بتوان آنرا نابود ساخت و ناحق نیز با بوق و تبلیغ و شیپور و زیور مزور مزقان‌ها و سخنان دلکش در دلها نمی‌نشیند زیرا که دافعه دارد. یادش به‌خیرباد آن دوست که پیوسته در هن درد و رنجی که پیش می‌آمد لبخندی آرام برلبانش می‌نشست و با زبانی آرام‌تر می‌گفت: «چیزی نیست رگبارست می‌گذرد!» و به‌راستی که چه زود گذشت زمستانی که روسیاهی‌اش به‌زغال ماند و چنین شد که خودکامگان را هرچه کردند و هرچه گفتند باور نکردم و شنیده بودم این سخن طنز را که ما را گر گوید که مورم بشنو و باور مکن و بدینسان هر تیری که در سر و جگر آزادمردی شلیک شد جگر و سر مرا لرزاند و ترکاند و من چنین زخمی و غمی افتان و خیزان و گریزان همچون آن پلنگ تیرخورده بارها در خلوتگاهها، کوچه‌ها، خیابانها و دانشگاهها به‌تفرین فریاد زدم که مرگت بر بیداد و استبداد باد - و پی‌آمدهای آن را هم برتافتم - و همچون همان پلنگ زخمی دردنیای خیال و اندیشه نه‌همین با این‌زمینیان مردم‌کش و خانمان‌سوز که با زمین و آسمان و ستارگانی که پرورشگر آنانست نیز در ستیز بودم. از اینرو هرچه را که دستگاه خودکامه نادرست و ناروا می‌شمرد من نه‌برای دوستی علی(ع) که از روی کینه‌ای که از معاویه در دل داشتم درست و روا می‌شمردم و بسا که غلیان عاطفه و احساس زمام خرد را از دستم می‌ربود. به‌همین سبب به‌دنبال هر آوای مخالفی می‌دویدم کتاب دین و دولت هم تا اندازه‌ای یکی از این آواهای مخالف بود و در آن سخن از گروهی بود که با فرمانروایان خودکامه می‌ستیزند و چوب لای چرخ بد گرد آن می‌گذارند. اینگونه کتاب‌ها را در ایران که شماره کتابخوانانش در قیاس با کشورهای پیشرفته بسیار اندک بود - و هنوز هم ناچیزست - من پیوسته به غلط یا درست به‌گونه سنگریزه‌ای پنداشته‌ام که به‌سوی گردونه چوبین استبداد پرتاب می‌شده است. اما همین که از کتابی آهنگ مخالفی - تا آن پایه که از توری سانسور می‌توانست بگذرد - نسبت به‌دستگاه فرمانروا و سردمداران به‌گوش می‌رسید با مقصد اصلی و نهانی ستیزندگان کاری نداشتیم. هرگاه سنگی به‌سوی لاشخوری پرتاب کنی باچگونگی آن سنگت چه کار؟ و چنین بود که در آن روزگار پیوسته خود را با کتاب‌هایی از این دست سرگرم می‌ساختم. در زمانی که مردم آگاه می‌خواستند خودکامگان را از پایگاه

زور به زیر بکشند این کتاب را با رغبت خواندم ... و مانند هزاران هزار هم - میهن آزادیخواه دیگر تا در پایه‌های خودکامگی لُرزه در افتاد و همگام با دیگران در کوچه‌ها و خیابانها تا پای جان دویدم و فریاد زدم: آزادی! ... ای خجسته آزادی! با این توضیح باید دانسته باشید که این‌گونه کتابها را از روی چه انگیزه‌ای می‌خوانده‌ام پس بجاست یکی دو نکته از نکته‌هایی را که به نظر من رسیده است و نیز سخنی درباره چگونه نوشتن هم بگویم هر چند شاید خرده‌گیریهای مرا نپسندید اما ای کاش چنان باشید که به‌ترین قبایتان بر نخورد و اگر آنها را درست دیدید برتابید و به‌دست فراموشی نسپارید:

۱- در شناسنامه کتاب. عنوان انگلیسی چنین آمده است:

Religion and State in Iran the Role of the Ulama in the Qajar Period

و چنین می‌نماید که آنچه شما برعنوان افزوده‌اید گونه‌ای تحریف عمدی^۵ است آیا با این کار نخواستید که از نمدی کلاهی ببرید و مانند ... نان به‌توخ روز خورید؟ ۲- در برخی از جمله‌های کتاب آدم فارسی‌زبان می‌پندارد که شما در دوران شاه سلطان‌حسین زندگی می‌کنید یا اینکه از بغداد آمده‌اید و دارید فارسی می‌نویسید عبارت‌ها و واژه‌هایی مانند کان‌لم‌یکن - لدی‌الافتضا - عنداللزوم - علی‌الخصوص - النهایه - فی‌الجمله، فی‌نفسه، یحتمل، و متمهان^۶ (بکسرها) و ... را که برابری زیبای فارسی دارد مردم فارسی‌زبان حق دارند که نفهمند، آیا نویسنده کتاب دره نادره با آن شیوه نگارش پیچیده جز دانش‌فروشی و دکانداری منظور دیگری هم داشته است؟ ... اگر شما که ناچار اندکی زبان تازی می‌دانید حق داشته باشید که به‌شیوه پیشینیان عبارت‌ها یا جمله‌هایی را از آن زبان در نیشته خود بیاورید نمونه را من هم که در زبان فرانسه بی‌گزارم مقاله هم می‌توانم بنویسم آیا می‌توانم که در میان نیشته‌های فارسی خود عبارت‌ها و جمله‌هایی را از زبان فرانسه بیاورم؟ ... بی‌گفتگو اگر این کار روا نیست کارشما هم روا نیست مگر آنکه خواسته باشید از پیشینیان خود مانند علامه قزوینی و همگنان ایشان که در هر سطر نوشته خود اغلب دو واژه فارسی بیشتر ندارند دنباله‌روی کرده باشید، یا اینکه نیازهای زمان را در نیافته‌اید؟ ...

سپس نویسنده به‌انگیزه‌ای که برای مترجم روشن نیست از مقوله نقد به عرفان و نفی خودیت و ما و منی گرائیده درباره «خودپسندی بیشتر نویسندگان گویندگان و مترجمان کنونی ایرانی» به‌درازی به‌سخن پرداخته و به‌گفته خود «از غروری که نگارش کتابی یا سرودن شعری در بیشترین آنان پدید کرده» سخن‌گفته و برگرداننده کتاب و دیگران را به‌یک چوب رانده «این گروه خامه‌پدست» را «گروهی خودپرست و خودبین» که «در دایره نون «من» همچون نقطه‌ای خرد

۵- این اشتباه که در غیاب مترجم رخ داد در چاپ کنونی درست شده است.م.

۶- در این چاپ بسیاری از برابریهای فارسی درست جای این واژه‌ها و عبارت‌ها را گرفته است.م

گرفتارند» خوانده و نوشته: علم کز تو ترا به نستاند چهل از آن علم به بود بسیار... و سرانجام سخن خود را درباره کشمکش آدمیزادگان یاد شده در کتاب با چاشنی این سخن سخن مرد بلخ به پایان آورده است:

پیل اندر خانه‌ای تاریک بود
از برای دیدنش مردم بسی
دیدنش با چشم چون ممکن نبود
آن یکی را کف به خرطوم اوفتاد
آن یکی را دست بر گوشش رسید
آن یکی را کف چو برپایش بسود
آن یکی بر پشت او بنهاد دست
همچنین هر یک به جزوی که رسید
از نظر که گفتشان شد مختلف
در کف هر کس اگر شمع می بدی
عرصه را آورده بودندش هنوز
اندر آن ظلمت همی شد هر کسی
اندر آن تاریکیش کف می بسود
گفت همچون ناودانست این نهاد
آن بر او چون بادبیزن شد پدید
گفت شکل پیل دیدم چون عمود
گفت خود این پیل چون تختی بدست
فهم آن می کرد هر جا می شنید؟
آن یکی دالش لقب داد این الف
اختلاف از گفتشان بیرون شدی
مثنوی چاپ نیکلسون دفتر سوم ص ۷۲
«پایان سخن او»

نسخه کنونی کتاب دین و دولت با افزوده‌ای به اندازه يك سوم متن پیشین از سوی نویسنده بتصحیح‌هایی که از سوی نویسنده و مترجم و نیز دوستان دانشمند از جمله آقای دکتر علی‌نقی منزوی در متن آن انجام شده است^۷ و آنرا از لحاظ لفظ و معنی بسی پیراسته و آراسته‌تر از چاپهای پیش ساخته به‌زیور چاپ آراسته می‌شود و پس از گذشت نزدیک چهارده سال که از چاپهای پیشین آن می‌گذرد بار دیگر با تولدی دیگر و تمام‌تر در دسترس پژوهشگران و مردم هنری می‌آید. در این سالها بی‌گمان به‌نسبت دگرگونی‌هایی که در وضع ایران یا در این بخش از جهان پدید آمد لازم بود که نویسنده با نگرشی نو دوباره بر برخی از مطلب‌های آن بنگرد و به‌ویژه در پایان آن دست برد و این کار انجام شد.

این کتاب را برخی از منتقدان و صاحب‌نظران ایران و جهان به‌سبب بی‌همالی معدن طلا Gold Mine و یک پژوهش‌گران سنگ^۸ An excellent Piece Of research و یک کتاب مؤثر^۹ Impressive Work و یک کتاب مأخذ^{۱۰} Standard work و «یکی از سودمندترین کتبی که درباره تاریخ اجتماعی معاصر دو قرن اخیر کشور به‌تازگی پخش شده است^{۱۱}» و ... دانسته‌اند اما در این میان مخالفانی هم بوده‌اند که بر

۷- آقای محمد رفیعی مهرآبادی نیز در طی نامه‌ای درباره برخی از عنوان‌های کسان یاد شده در کتاب یادآوریهائی نموده‌اند که بدینوسیله از ایشان قدردانی می‌شود.م.

8- Annals

9- Middle East Journal

10- Chalice

۱۱- رك - دکتر علی‌نقی منزوی مجله وحید شماره ۲۶۰ و ۲۶۱ ص ۲۷-۹۰

نویسنده خرده گرفته و بر وی تاخته‌اند و این نیز بنا به همان سخن، سخن مرد بلخ و نیز این سخن او: چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل به سوی دیده شد، طبیعی است. بی‌گمان درمیزان دانش وسیع و احاطه و تسلط بسیار نویسنده بر فرهنگ و ادبیات و مسأله‌های اجتماعی و تاریخی ایران تردیدی نمی‌توان داشت ۱۲ و به این نکته حتی مخالفان - با انصاف - هم اذعان داشته و دارند زیرا که آفتاب آمد دلیل آفتاب...

و در اینجا باید از دوست پژوهشگر درگذشته‌ام روانشاد مرتضی صراف که نخستین بار این کتاب را شبانگاهی از کتابخانه بزرگ خود آورد و گفت: «کتاب خوبی است آنرا به فارسی برگردان» یاد کنم همراه با اندهگساری و دریفی که چندین ماه است دیدگان روشن خود را از دیدن این ماه و این خورشید و این خاک توده و خاک نشینان آرزومندش فرو بسته...

... و دربرگرداندن این اثر به زبان فارسی دیگرانی هم بوده‌اند که با قلمی یا دمی یا قدمی نقشی داشته‌اند، نخست نویسنده ارجمند که در طی دهها پاسخنامه پرسش‌های بسیارم را با شکیبایی پاسخ دادند و دوستان دانشور دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، دکتر حسین ادیبی و دکتر عبدالمعبود انصاری که با دم گرم در پیمودن این راه شوق‌انگیز بودند و نیز دانشور درگذشته مجتبی مینوی (روانش شاد) که چاشتگاهی در کتابخانه مجلس سنای آن روزگار در گرماگرم سرگرمی کار این کتاب از وی پرسشی شد و هرچند پاسخ درست را در آن دم به یاد نیاورد به برگ برگ کتاب خیره نگریست و با سخنان خوش رنگین نگارنده را به پایان بردن کار سفارش‌ها کرد و نیک برانگیخت. و سرانجام دوست ارجمند آقای محسن باقرزاده که در کار به سامان رساندن چاپ و پخش آن درغیاب صاحب این خامه سخت کوشید و همچنان در چاپ چندم آن نیز کوشاست و چنین باد.

به امید بهروزی - بهمن‌ماه ۱۳۶۸ خ

ابوالقاسم سری

مقدمه نویسنده برای فارسی زبانها

چون اجرای اوامر و نواهی شرع انور در جمیع امور اجتماعی و سیاسی از مقتضیات دین مبین اسلام است، لذا روابط رجال دین با مقامات دولتی و کشمکش‌هایی که میان آنان رفته برای تعیین سرنوشت جامعه و سیطره بر عقول و قلوب ملت همواره از مسائل مهم تاریخ ایران در دوره اسلام بوده است. با توجه به این مطلب راقم این سطور علی‌رغم کمی بضاعت و اندکی استطاعت در ایام تحصیل در دانشگاه کمبریج انگلستان به نوشتن کتاب حاضر دست زد. این کتاب تحقیقی است تفصیلی که پیرامون یکی از جالب‌ترین و مهم‌ترین مراحل کشمکش مزبور یعنی دوره قاجار و مخالفت عده کثیری از مراجع دینی آن زمان با دستگاه استبدادی قاجاری نوشته شده است. این تحقیق که در وهله اول به عنوان پایان‌نامه رساله دکترا از دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۶۵ میلادی برشته تحریر در آمده با برخی تعدیلات و تصحیحات در سال ۱۹۶۹ میلادی به زبان انگلیسی وسیله دانشگاه کالیفرنیا انتشار یافت و اینک ترجمه فارسی آن در دسترس خوانندگان فارسی‌زبان قرار

می‌گیرد. برای هر ایرانشناس خارجی باعث‌اعلی درجه افتخار است که تحقیقات او در زمینه تاریخ و ادب و فرهنگ ایران به فارسی ترجمه شود و در خود ایران منتشر گردد. البته در ضمن هم باید اذعان کرد که به حکم اهل‌البیت ادری بما فی‌البیت مسلماً خوانندگان محترم ایرانی از خوانندگان خارجی به مراتب بهتر و بیشتر بر تاریخ و فرهنگ وطن خود مطلعند و سهو و خطاهائی که ممکن است بر نظر اروپائی پوشیده باشد کمتر احتمال می‌رود بر خواننده ایرانی نیز مخفی بماند.

علاوه بر این، در عرض پنج شش سال که از انتشار اصل انگلیسی این کتاب می‌گذرد اسناد و کتابها و مقالات فراوانی درباره تاریخ قاجار انتشار یافته است که به علت ضیق وقت و کثرت مشاغل دیگر فرصت بررسی و استفاده از آنها دست نداده است.

این است که نویسنده خود بر نقایص کتاب واقف است و از خوانندگان محترم ایرانی استدعا دارد که کاستی‌های کتاب را نادیده گرفته آنرا از روی بزرگمنشی به‌عنوان ثمره علاقه‌وافر نویسنده به تاریخ و فرهنگ ملت نجیب و مسلمان ایران قبول‌کنند. کتاب حاضر کوششی است برای روشن ساختن جنبه مهمی از تاریخ ایران دوره قاجار که امیدواریم به این وسیله خدمتی ولو کوچک به عالم ایرانشناسی کرده باشیم.

در خاتمه بر خود واجب می‌دانم که مراتب امتنان و سپاسگزاری خود را به حضور فاضل دانشمند و مترجم زبردست جناب آقای ابوالقاسم سری که از روی کمال لطف زحمت و مشقت ترجمه کتاب را متحمل شده‌اند ابراز نمایم، ایشان کتاب را با دقتی کامل و مهارتی تمام به

فارسی برگردانیده‌اند و * هر نقصی که ممکن است در آن
مشاهده شود باید از مؤلف دانست نه از مترجم.*

حامد الگار

برکلی - کالیفرنیا ۲ ذی‌قعدة ۱۲۹۵

۶ نوامبر ۱۹۷۵

* [ت. م: قسمت اخیر مطالب استاد - که بین دو ستاره قرار گرفته - بیانگر
مراتب حسن نظر، خطاپوشی و ایشار ایشانست و در حقیقت نقایص ترجمه در متن
انگلیسی دیده نمی‌شود.]

یادداشتی دربارهٔ ماخذ

تاریخ دورهٔ قاجار به‌رغم نزدیکی نسبی زمانی و در دسترس بودن مواد تاریخی فراوان تنها به‌تازگی توجه دقیق و عالمانه‌ای را در ایران و خارج به خود جلب کرده است. هنوز باید يك تاريخ عمومي كافي از قرن نوزدهم ايران چاپ شود. كتاب ايران در دورهٔ سلطنت قاجار (چاپ دوم، تهران، ۱۳۴۲ شمسی / ۱۹۶۳ میلادی) تألیف علی‌اصغر شمیم آموزنده است اما ترتیب آن خوب و انتقادی نیست. فصل‌های مربوط در كتاب Ocherk Istorii Irana (مسکو ۱۹۵۲) م. س. ایوانف M. S. Ivanov و «ایران جدید» (لندن ۱۹۶۵) پ. و. آوری P. W. Avery کمی بیش از خلاصه‌واری را ارائه می‌دهد و هر دو كتاب به‌دلایل گوناگون باید با احتیاط زیاد مورد استفاده قرار گیرد. امید می‌رود که جلد آینده تاریخ کمبریج Cambridge History of Iran که به‌تاریخ پس از دوران صفوی ایران اختصاص یافته طرح کلی بسنده‌ای را از دوران قاجاریان بدست دهد.

ماخذ نخستین فارسی که بیشتر دوران قاجار را به‌ترتیب وقایع تاریخی دربر می‌گیرد با حمایت یا بی‌حمایت سلطنت در سراسر قرن نوزدهم پدید آمد. بسیاری از این ماخذ به‌گونه نسخه خطی باقی مانده (نگاه کنید فهرست ناقص آنها را در سعید نفیسی «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دورهٔ معاصر» [تهران ۱۳۴۰ شمسی / ۱۹۶۱] یکم، ۱۲۰) اما مهم‌ترین آنها در قرن گذشته چاپ‌سنگی شد. و برخی به‌تازگی در نوع معینی چاپ شده است. با اینکه هیچ‌یک از این تواریخ معیارهای انتقادی مورخ را قانع نمی‌کند، منبع با ارزشی از اطلاعات را که بنا به‌معمول مشروح و دقیق است عرضه می‌کند. این تاریخ‌ها همچنین نمونه‌های خوبی است از تحول نثر فارسی بسوی سادگی بیشتر و تصنع کمتر و سبکی که مفهوم بر زیبایی

غلبه دارد، همان سبک که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در منشآت خود آغازگر آن بود. این نکته که تکامل ادبی همگام با سایر جنبه‌های تجدد پیش می‌رفت در چاپ یکی از نخستین تاریخ‌های دوره قاجار «مآثر سلطانی» عبدالرزاق دنبلسی در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۲ آشکارا دیده می‌شود. این کتاب در چاپخانه‌ای که به تازگی عباس میرزا در تبریز تأسیس کرده بود چاپ شد. ۲ در میان آثاری که به دستور ناصرالدین شاه تألیف شد، سه تاریخ شایسته ذکر است. نخست ناسخ‌التواریخ (تهران، بی تاریخ چاپ) میرزا محمدتقی سپهر، لسان‌الملک است که تاریخی است عمومی به شیوه‌های سنتی و تنها به نفع بخش‌هایی که راجع به دوران قاجار است، تألیف یافته. لکن از لحاظ دوره قاجار ارزش در خور ملاحظه‌ای دارد، زیرا از وقایع نظامی و سیاسی به ترتیب تاریخی، گزارش مشروح، هرچند خشک، بدست می‌دهد. دوم روضه‌الصفای ناصری (ده جلد، تهران ۱۳۳۹ شمسی/۱۹۶۰) تألیف رضاقلی‌خان هدایت که تکمله روضه‌الصفای میرخواند است و شامل دوران‌های صفویه، افشاریه، زندیه و قاجاریه است. شاید این یکی از بهترین تاریخ‌های قاجار باشد؛ هرچند کتاب با شتاب آشکاری نوشته شده سبک آن از خصایص سادگی و وضوح برخوردار است، زیرا رضاقلی‌خان برخلاف سایر تاریخ‌نویسان نویسنده و شاعری بود که برآستی استعداد داشت. ۳ حتی گرچه وابستگی او به دربار قاجار مانع ارزیابی آزادانه او از رویدادها بود ترتیب مواد او از نوعی مفهوم انتقادی و انتخابی برخوردار است و گهگاه تفسیر مستقلی ارائه می‌دهد که در تاریخ تاریخ‌نویسی ایران آن روزگار پدیده‌ای نادر است. سرانجام تاریخ منتظم ناصری نوشته میرزا محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه (۳ جلد، تهران، ۱۳۰۰ قمری/۱۸۸۳) است که مانند سایر آثار منسوب به نویسنده که در کتابشناسی آمده، به سبب سبک‌گرافه و بی‌ارتباطی‌محتویات از فایده اندکی برخوردار است. ۴

سایر آثار منشور فارسی سده نوزدهم از نظر سودمندی در حاشیه این کتاب قرار دارند اما برای پژوهندگان تاریخ دوره قاجار فایده کلی دارند. کتاب تاریخ

- ۱- نگاه کنید به: ای. جی. براون A literary History of Persia (کمبریج ۱۹۲۴) ۴، ۳۱۱ - ۳۱۶ و بزرگ علوی - Geschichte und Entwicklung der Modernen Persischen Literatur (برلین ۱۹۶۴) ص ۱۸.
- ۲- برای مطالعه شرح حال عبدالرزاق دنبلسی نگاه کنید به: حاج‌حسین نخجوانی، چهل مقاله (تبریز ۱۳۴۳ شمسی/۱۹۶۴) صص ۲۲۱-۲۳۲.
- ۳- برای ارزیابی این اثر او بنگرید به محمدتقی بهار (ملک‌الشعرا) سبک‌شناسی (تهران ۱۳۳۷ شمسی / ۱۹۵۸) ۳، ۲۶۸.
- ۴- درباره شیوه کار اعتمادالسلطنه بنگرید: براون، همان کتاب، ۴، ۴۵۳ - ۴۵۷ و همان نویسنده The Press and Poetry of Modern Persia (کمبریج، ۱۹۱۴) صص ۱۵۶، ۱۶۴ - ۱۶۶.

و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (تهران ۱۳۲۳ قمری ۱۹۰۵) که شرح تاریخ و جغرافیای تبریز است و شاهزاده قاجار نادر میرزا آنرا تألیف کرده، موضوع و تألیفی دقیق دارد و شایسته تجدید چاپی مدرن است.^۵ همچنین کتابی است دربارهٔ بناهای تاریخی و تاریخ ایالت فارس بنام آثار عجم نوشته فرصت شیرازی (تهران ۱۳۱۴ قمری/۱۸۹۶-۱۸۹۷) این کتاب در ضمن اینکه بخش‌های مربوط به باستان-شناسی‌اش بسیار کهنه و منسوخ است هنوز به سبب شرحی که از تاریخ محلی و شکل طبیعی ایالت در سدهٔ نوزدهم به دست داده است ارزشمند است.

مآخذی که بسیار در خور اعتماد است بخصوص برای بخش نخست دورهٔ قاجار و شامل قاموس‌هایی از شرح حال علماست، به‌خاصه قصص العلمای محمد بن سلیمان تنکابنی (تهران ۱۳۰۴ قمری/۱۸۸۷) و روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات (به زبان عربی) از محمدباقر خوانساری (تهران ۱۳۰۴ قمری/۱۸۸۷) است. که پس از ذکر مختصری از دودمان، مطالعات و مؤلفات شخص مورد نظر داستانهائی که اغلب بهم مربوط است دربارهٔ زندگی او می‌آورد که حتی اگر چه تا حدی افسانه‌آمیز است و گوینده به سلیقه خود به آنها شاخ و برگ داده است، با وجود این از کیفیت زندگی علمای مربوط تصویر روشنی ارائه می‌کند، به‌خاصه داستانهائی که نظریات روحانیان را نسبت به قدرت شاه روشن می‌کند جالب است (نگاه کنید فصل سوم).

هنگامی که نگارنده سرگرم نوشتن این کتاب بود متأسفانه دو کتاب زبده دربارهٔ عالمان شیعه را در دسترس نداشت: ۱- کتاب بزرگ محسن‌الامین اعیان الشیعه (نجف و بیروت ادامه دارد) ۲- محمدحزالدین معاریف الرجال (نجف ۱۹۶۴/۱۳۸۳) که دایرةالمعارفی به نسبت نو از سرگذشت‌هاست. کتابی که تنها به زندگینامه عالمان بسنده نکرده از آن مهدی بامدادست شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری (تهران ۱۳۴۷ ش/۱۹۶۸ م، ج ۶).

شرح حال‌هایی که خود اشخاص نوشته‌اند برای موضوع حاضر به طرز درخور ملاحظه‌ای مناسب است، به‌خاصه عبدالله مستوفی (تاریخ اداری و اجتماعی دورهٔ قاجاریه یا شرح زندگانی من [۲ جلد، تهران ۱۳۲۱ شمسی/۱۹۴۲]) عباس میرزا ملک‌آرا (شرح حال، چاپ. عبدالحسین نوائی [تهران ۱۳۲۵ شمسی / ۱۹۴۶ - ۱۹۴۷]) یحیی دولت‌آبادی (تاریخ معاصر یا حیات یحیی [۴ جلد؛ تهران، بدون تاریخ چاپ.]) و میرزا هلی‌خان امین‌الدوله (خاطرات سیاسی، چاپ حافظ فرمانفرمایان [تهران، ۱۳۴۱ شمسی / ۱۹۶۲]); بدبختانه چاپ کامل یادداشت‌های روزانه اعتمادالسلطنه (روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه چاپ ایرج افشار [تهران، ۱۳۴۵ شمسی/۱۹۶۷]) دیر منتشر شد و در این کتاب از آنها چندان استفاده نشد.

۵- بهار، (همان کتاب، ۳، ۳۹۶ - ۳۹۷) سبک آنرا می‌ستایید و آنرا با

تاریخ مشهور بیستی مقایسه میکند.

اخطار محترمانه‌ای به این شرح‌حال‌های خود نوشته ضرورت دارد: آنان پارها رقابت‌ها و جاه‌طلبی‌های شخصی خودشان را به‌خاصه هنگام بحث از حوادث انقلاب مشروطه منمکس می‌کنند.

از زمان نخستین چاپ متن انگلیسی کتاب حاضر شماری از زندگینامه‌های معتبر از شخصیت‌های مهم سده نوزدهم به‌منصه ظهور رسیده است. هرچند هیچک از این شخصیت‌ها در شمار عالمان نیستند زندگینامه‌های آنها گمگاه با موضوع این کتاب ارتباط دارد. چون این شخصیت‌ها رستاخیز روشنفکرانی را که اغلب مخالف عالمان بودند روشن ساختند. نمونه‌هایی از زندگینامه‌های اخیر کتابهای فریدون آدمیت است: «اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی» (تهران ۱۳۴۶ ش/۱۹۶۷) از همان نویسنده: «اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده» (تهران ۱۳۴۹ ش/۱۹۷۰) ن. کدی N. Keddie «زندگینامه سیدجمال‌الدین اسدآبادی - سید جمال‌الدین افغانی، زندگینامه سیاسی (برکلی و لوس‌آنجلس ۱۹۷۲) و کتاب هما پاکدامن «جمال‌الدین اسدآبادی افغانی» (پاریس ۱۹۶۹) و کتاب میرزا ملکم‌خان، پژوهشی در تاریخچه نوگرایی ایرانی تألیف نگارنده (برکلی و لوس‌آنجلس ۱۹۷۳).

خاطرات سیاحان، در نثر پارسی قرن نوزدهم نوع با اهمیتی است که با کتاب حاضر ارتباط اندکی دارد. اما مطالعه این خاطرات به‌عنوان سندی از ماهیت واکنش ایرانیان نسبت به‌فرهنگ اروپا و اروپائیان توصیه‌می‌شود. باید از حافظ فرمانفرمائی‌ان سیاست‌گزار بود که به‌کوشش او شماری از این خاطرات بیشتر چاپ شده است، از جمله سفرنامه میرزا حسین فراهانی (تهران، ۱۳۴۲ شمسی/۱۹۶۳) و سفرنامه حاجی‌پیرزاده (۲ جلد، تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ شمسی / ۱۹۶۳ - ۱۹۶۴)، و امید است که او به‌کار خود ادامه دهد تا این مآخذ مهم را برای پژوهشگران قرن نوزدهم ایران فراهم کند.

مؤلفات جدید در تاریخ‌نویسی ایرانی بطرز گسترده‌ای از لحاظ سودمندی و کیفیت متفاوت است. اغلب فاقد ارزیابی موادتاریخی است و به‌مآخذ آنها اشاره‌ای نشده است. شاید نخستین نمونه تاریخ‌نویسی جدید ایرانیان تاریخ بیداری ایرانیان (چاپ جدید، تهران ۱۳۳۲ خورشیدی/۱۹۵۳) ناظم‌الاسلام کرمانی است که مآخذ بسیار مهمی برای دوره مشروطیت ایران است و به‌تفصیل برگزیده‌وسیمی از اسناد معاصر را ارائه می‌دهد. همچنین احمد کسروی در تاریخ مشروطه ایران (چاپ پنجم، تهران ۱۳۴۰ خورشیدی/۱۹۶۱) گزارش خوبی از دوران مشروطه به‌دست داده است، در صورتی‌که در (تاریخ انقلاب مشروطیت ایران [۶ جلد: تهران ۱۳۲۷ خورشیدی/۱۹۴۸]) تألیف مهدی ملکزاده درازنویسی و بسی‌دقتی نمودارست.

از جمله آثاری که درباره نخستین بخش‌های تاریخ قاجار مفید است شرح حال‌های امیرکبیر نوشته عباس اقبال (میرزا تقی‌خان امیرکبیر [تهران، ۱۳۳۴

شمسی/۱۹۵۵] و فریدون آدمیت (امیر کبیر و ایران [تهران ۱۳۳۴ خ/ ۱۹۵۵]) و کتاب دیگر نویسنده اخیر درباره گسترش اندیشه در اواخر سده نوزدهم (فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران [تهران ۱۳۴۰ خورشیدی / ۱۹۶۱]). است که به سبب سبک روشن و فاضلانه آن توصیه می‌شود. دو کتاب از ابراهیم تیموری دربارهٔ امتیازات بیگانه در ایران، «تحریم تنباکو» یا اولین مقاومت منفی در ایران (تهران ۱۳۲۸ خورشیدی / ۱۹۴۹) و «عصر بینبری» یا تاریخ امتیازات در ایران (تهران ۱۳۳۶ خورشیدی/ ۱۹۵۷) آگاهی‌دهنده است، بدیختانه در کتاب نخست که مربوط به امتیاز تنباکوست، نویسنده فراموش کرده مآخذ آگاهی خود را ذکر کند.

مقالات گوناگونی یافته می‌شود که در روشن کردن رویدادهای کم اهمیت‌تر مفید است، فهرست مقالات فارسی (تهران ۱۳۴۱ شمسی/ ۱۹۶۲) ایرج افشار، راهنمای درخور اعتمادی برای دوره‌های ادبیات فارسی است.

مآخذ چاپ شده اروپائی دربارهٔ تاریخ قرن نوزدهم ایران فراوان است. اما نیاز به غربال کردن دقیقی برای استفاده انتقادی تاریخی دارد. «تاریخ ایران» نوشته سرپرسی سایکس Sir Percy Sykes (۲ جلد؛ چاپ سوم؛ لندن، ۱۹۳۰) را به نسبت می‌توان برای فهم دوران قاجار بی‌فایده خواند. کتاب A history of Persia (۲ جلد، لندن، ۱۸۱۵) سرجان ملکم – Malcolm Sir John بواسطهٔ شرحی که از آغامحمدخان و فتحعلی‌شاه داده سودمند است و کتاب «تاریخ ایران از آغاز سده نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶) ر. جی. واتسن، R. G. Watson تاریخی کافی است با تکمله‌ای هاری از لطافت و کسل‌کننده. کتاب، ای. جی. براون. «انقلاب ایران» (کمبریج، ۱۹۱۰) هنوز در خور استفاده است، هرچند بعضی از بخش‌های آن کهنه و منسوخ است.

در میان مآخذ اروپائی سیاحت نامه‌ها مواد مفیدتری برای پژوهندگان سدهٔ نوزدهم ایران دربر دارد. این کتابها بنا به معمول در موضوعات مذهبی سودمند نیست؛ زیرا اطلاعاتی که اینان دربارهٔ فعالیت‌های علما تهیه کرده‌اند به سبب تعصب، جهل، یا بی‌علاقگی صرف، از اطلاعاتی که به مثل دربارهٔ موضع‌نگاری، بازرگانی یا تشکیلات نظامی فراهم کرده‌اند، پراکنده‌تر است. در میان سیاحانی که در نیمه اول قرن نوزدهم به ایران آمده‌اند، ج. ب. فریزر J. B. Fraser. و ج. موریه J. Morier به سبب ارزش ادبی زیاد کتابهایشان (نگاه کنید به کتابشناسی) در خور ذکرند، اما دقت نظر و بی‌غرضی آنان همیشه بی‌چون و چرا نیست. کتاب «مسافرت‌های لرستان و عربستان» (۲ جلد؛ لندن ۱۸۴۵) تألیف سی. آ. دباد C. A. de bode سیاح روسی بی‌طرفی بیشتری را ارائه می‌دهد. کتاب ماندگار «Persia and the Persian question» (۲ ج لندن، ۱۸۹۲) جی. کرزن G. Curzon شامل اطلاعات دقیق بسیاری است. هرچند بسیاری از آنها امروزه کمتر مورد توجه

است. شاید بهترین آثاری که اروپائیان در سده نوزدهم درباره ایران نوشته‌اند کتاب، است. Persien: das Land und Seine Bewohner (۲ جلد؛ لایپزیک ۱۸۶۵) یا کوب پلاک Jakob Polak و کتاب Trois Ans a La Courde Perse (پاریس ۱۸۹۹) از ژان باپتیست فوریه Jean - Baptiste Feuvrier - باشند که هر دو کتاب را پزشکان خصوصی ناصرالدین‌شاه نوشته‌اند، کتاب نخست به‌خاصه از مواد ارزشمند درباره بیشتر جنبه‌های زندگانی سده نوزدهم ایران انباشته است.

در تدوین این کتاب متأسفانه از مآخذ چاپ نشده چه فارسی چه اروپائی کمتر استفاده شد، با خالی بودن جای آرشیوهای خوب در ایران بهترین راه آنست که انسان به‌دست یافتن بر نامه‌های خصوصی شخصیت‌های تاریخی که در نزد اعیان آنها بیادگار مانده امید بندد. بدبختانه این کار هم در دیدارهای کوتاهی که به‌تازگی از ایران صورت گرفت امکان نداشت. از برگزیده یادداشت‌های سیاسی و کنسولی انگلیس که در اداره بایگانی کل لندن نگهداری می‌شود استفاده‌هایی به‌عمل آمد. این یادداشت‌ها منبع ارزشمندی برای بیشتر تاریخ ایران نه فقط در روابط خارجی بلکه پیشامدهای داخلی آن نیز بشمار می‌رود. بایگانی‌های سیاسی کشورهای دیگر، به‌خصوص فرانسه و روسیه [درباره ایران] شایسته تحقیق است. و آرشیوهای عثمانی در آنکارا و استانبول نیز نیازمند آنست که برای گزارش‌هایی که از تهران رسیده است مورد جستجو قرار گیرد.

سرانجام شایسته است توجه خوانندگانی را که مایلند داستان روابط میان عالمان و دولت را تا گذشته نزدیک دنبال کنند به موضوع‌های زیر جلب کنیم: سه کتاب به‌زبان فارسی که از اوایل دوره قاجار سخن می‌گویند اما بر رویدادهای سده نوزدهم توجه خاص دارند: حقیقی بخشایشی «یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی (۳ ج. قم. بی‌تاریخ) علی دوانی «نهضت روحانیت ایران» (۲ ج، قم ۱۳۶۰ ش / ۱۹۸۱) و علی ربانی خلخالی «شهدای روحانیت شیعه در یکصد ساله اخیر (قم ۱۴۰۲/۱۹۸۲) به‌زبان انگلیسی. عبدالهادی‌حایری «شیعگری و مشروطیت در ایران (لایپزیک ۱۹۷۷) که به شخصیت شیخ‌محمدحسین نائینی توجه خاص دارد اما در بردارنده آگاهی‌های بیشتری درباره روابط میان عالمان و دولت در دوره جنگ جهانی اول و نخستین سالهای حکومت پهلوی است. شاهرخ اخوی: دین و سیاست در ایران، معاصر (نیویورک ۱۹۸۰) که دربر دارنده شرحی مبسوط است از روابط عالمان - دولت، تا انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ - ۱۹۷۸ کتاب دیگری که مجال محدودتری دارد اما به‌طور مفیدتری به‌دوران بی‌درنگ پس از جنگ دوم جهانی پرداخته است کتاب E. A. Doroshenko است به‌نام

Shiitskoe dukhavenstvav Sovremennom Irane (مسکو ۱۹۷۵)

نشانه‌های اختصاری

- AKM : Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes
EI2 : Encyclopaedia of islam (New edition)
JRAS : Journal of the Royal Asiatic Society
JRCAS : Journal of the Royal Central Asian Society
KSIV : Kratkye Soobshcheniya Instituta Vostokovedeniya
MES : Middle Eastern Studies
RMM : Revue du Monde Musulman
RSO : Rivista degli Studi orientali
SI : Studia Islamica
ZDMG : Zeitschrift der deutschen Morgenländischen Gesellschaft

پیشگفتار

تاریخ ایران اسلامی حوزه ایست که مطالعات مشروح و منظم در دوره های مجزای آن به ندرت یافته می شود، و یک تحقیق عمومی کافی درباره آن در دست نیست، با آنکه مطالعات فوق العاده خوب در موضوعات جداگانه انجام گرفته است یک مطالعه وسیع ترکیبی از تاریخ ایران اسلام تاکنون عملی نشده است. دلایل متعددی برای این فقدان مطالعه می توان ذکر کرد که از جمله آنها اشتغال ذهن سنتی شرق شناسان فارسی خوان به موضوعات ادبی و فلسفی، فقدان چاپ انتقادی بسیاری از متون مهم و نقص پرورش فن تاریخ نویسی در خود ایران است. لکن به تازگی علائمی از افزایش توجه نسبت به تاریخ ایران عصر اسلامی و مطالعات انتقادی دوران های گوناگون آشکار شده است و هنگامی که مطالعات انتقادی دوره های گوناگون انجام شد، زمانی که یک تاریخ عمومی بسنده ای نوشته شود نزدیکتر خواهد شد. کتاب حاضر که تحقیقی است در نقش سیاسی علما یا مردان دین در سده نوزدهم ایران، در جهت کمکی به این هدف نوشته شده است.

این موضوع بدلائل متعددی برگزیده شده است، نخست اینکه بسیاری از رویدادهای این دوره را دربر می گیرد. زیرا وسعت دامنه فعالیت علما فرصت مطالعه اتفاقاتی که علما در آنها نفوذ داشتند یا نسبت به آنها واکنش نشان می دادند را به دست می دهد.

برخی از داستانهای فرعی منقول در کتاب، مانند قتل گریبایدوف نماینده روس در سال ۱۸۲۹ (فصل ۵) و مبارزه‌ای که منجر به لغو امتیاز تنباکو شد که به یک کمپانی انگلیسی داده شده بود (فصل ۱۲) شامل جزئیاتی است که هنوز موضوع بحث است با وجود این می‌توان نتیجه گرفت که علما نقش به نسبت ثابتی را در سراسر سده نوزدهم ایفا کردند. و امید است مسائلی که در اینجا مطرح شده اما پاسخ کاملی دریافت نکرده‌اند پیشنهادهایی را برای مطالعه قطعی‌تری در نکات مشخصی ارائه دهند.

دوم اینکه این مطالعه فرصت بررسی نظری و به بیان وسیع‌تر، عملی، روابط قدرت مذهبی و دنیوی را در مفهوم شیعی آن فراهم می‌کند. به شیعه در سده نوزدهم مانند سراسر تاریخ آن بسیار کمتر از تسنن توجه شده است. تجزیه و تحلیل روابط میان علما و دولت در دوره قاجاریه می‌تواند شالوده مقایسه سودمندی را با روابط میان علما و دولت عثمانی در همان اوان به دست بدهد. هر چند حکومت قاجار تا سال ۱۹۲۶ در ایران خاتمه نیافت، این مطالعه که از سال ۱۷۸۵ آغاز می‌شود با فرمان ژوئیه ۱۹۰۶ که دعوت به تشکیل انجمن مشورتی می‌کند خاتمه می‌یابد. پس از آن نقش علما به عنوان پیشوایان و سخنگویان ملی یا بخش ناراضی با ظهور نوعی زندگی سیاسی دست کم به صورت ظاهر غربی به طرز روزافزونی به افول می‌گراید. موقعیت شاه نه تنها به سبب این عامل بلکه به سبب تشدید فشار بیگانه بر ایران که به مآل شکل مداخله نظامی و اشغال بخود گرفت تغییر کرد. بعکس پیش از سال ۱۹۰۶ می‌بینیم که علما اگر نه به عنوان تنها مخالفان دولت، لکن از مخالفان عمده دولت بشمار می‌روند، دولتی که بطور روزافزون با متجاوزان خارجی همکاری می‌کند اما هنوز زیر سلطه مطلق بیگانگان قرار نگرفته است.

سوم اینکه در طی تاریخ سده نوزدهم ایران، جنبه‌های گوناگون واکنش مسلمانان نسبت به برخورد - نظامی، اقتصادی و سرانجام ایدئولوژیکی - غرب علنی شد. این واکنش را تا نیمه دوم سده نوزدهم ابتدا علما تحت قاعده درآوردند، و تجزیه و تحلیل آن

شالوده دیگری را برای مقایسه با پیشامدهای مربوط در سایر نقاط دنیای اسلام بنیاد می‌نهد.

همه تاریخ‌هایی که به‌تنهایی در متن ذکر شده مربوط به دوره مسیحی است هر جا دو تاریخ با هم آمده و با يك خط مورب از یکدیگر جدا شده‌اند، تاریخ اول مربوط به سال قمری تقویم اسلامی و تاریخ دوم مربوط به تقویم مسیحی است. سالهایی که برطبق تقویم‌های قمری و شمسی اسلامی در یادداشت‌ها و فهرست کتب ثبت شده با علائم ق و ش به‌ترتیب مشخص شده‌اند، تاریخ‌های شمسی اسلامی در متن نیامده است.

فصل اول

* مبانی نفوذ روحانیان

موقعیت مجتهد از نظر تعلیمات و عقاید شیعه

اگر بخواهیم دربارهٔ روابط علمای دین با دولت در دورهٔ قاجاریه گفتگو کنیم باید در وهلهٔ نخست به تعلیمات و عقاید شیعه اثنی عشری مربوط به قدرت و مرجعیت علما از سوئی و مشروعیت دولت از سوی دیگر نگاهی بیفکنیم تا بدانیم که آیا کشمکشی که میان مقامات دینی و مقامات دولتی در گرفته و موضوع اساسی این کتاب را تشکیل می‌دهد از تعلیمات و عقاید دینی سرچشمه می‌گرفت یا خیر.

رسیدن به نتیجه‌ای قطعی در این باره شاید مستلزم سیری در سراسر تاریخ تشیع باشد ولی چون نقاط بسیاری از تاریخ فرقه‌های اسلامی تاریک مانده و تاریخ تشیع نیز بکلی روشن نشده است از درج خلاصه فشرده‌ای از تاریخ تشیع در اینجا معذوریم، گذشته از این، می‌بینیم که بسیاری از مراحل نخستین تاریخ شیعه به جریان حوادث سده سیزده ایران چندان مربوط نیست، بنابراین به‌ذکر شمه‌ای از تاریخ صفویه یعنی دوره‌ای که در آن تشیع مذهب رسمی دولت ایران در آغاز سده شانزدهم گردید و فلسفه و فقه شیعه رونق بی‌سابقه‌ای گرفت اکتفا خواهیم کرد. در ضمن به‌چند حادثه که پیش از صفویه به‌وقوع پیوست و برای

فلسفه سیاسی و اجتماعی شیعه اهمیت بسزائی داشت به اختصار اشاره خواهد شد.*

موضوع مهم شیعهٔ اسلام بی‌هیچ چون و چرا و ابهامی امامت است، امامت نهادی است از شخصیت‌های منتصب مقدس و الهی که در پی هم می‌آیند تا هدایتی لغزش‌ناپذیر را در درک راستین و کامل مفهوم وحی پیامبر اجرا کنند اینان وارثان قدرت شرعی پیغمبرند. ومظهرهای زنده اراده آفریدگار، آفریدگاری که پیروی از او به‌عنوان جزء مکمل مذهب بر مؤمنان واجب است. مفاهیم امامت نه‌تنها بموجب هویت و تعداد امامان بسیارمتنوع شده بلکه از لحاظ شیوه کار ائمه و میزان رهبری آنان از امت نیز تنوع یافته است. پژوهش اخیر نشان داده است دوازده امامی که درحال حاضر در شاخه‌ای از تشیع که در ایران حاکم است مقام والا دارند و در نقاط دیگر اقلیت‌ها از آنان پیروی می‌کنند، در زمان حیاتشان رهبران جماعت خاصی که از امت مسلمان برکنار بوده باشد نبوده‌اند^۱. امیدهای مسیحائی نسبت به پیشوایان مذهبی در ایام بنی‌امیه و بنی‌عباس فقط در انحصار اولاد حضرت پیغمبر (ص) از طریق دخترش فاطمه و پسرعمش علی‌کرم‌الله‌وجهه باقی نماند بدین معنی که شورش‌هایی درگرفت که در میان آنها شورش‌های بنام محمدبن‌الحنفیه پسر علی از زن دیگرش رخ داد^۲. بعلاوه در مذهب امامیه نسبت به اصحاب حکم دو نظریه وجود داشت یکی نظریه کسانی که معتقد به وجوب مخالفت با آنان

* مطالب بین دو ستاره را استاد حامد الگار بنا به استمداعی مترجم بفارسی ترجمه کرده‌اند.

1- W. Montgomery Watt, «The Reappraisal of Abbasid Shi'ism» in Arabic and Islamic Studies in Honour of Hamilton A.R. Gibb (Leiden, 1966). PP. 638 - 639.

نیز رک

S. H. M. Jafri, the Origins and Early Development of shi'a islam (لندن، نیویورک و بیروت ۱۹۷۹).

۲- وات، Watt «تشیع دوران بنی‌امیه» مجلهٔ انجمن سلطنتی آسیائی بی‌شماره

جلد (۱۹۶۰) ۱۶۱ به بعد.

بودند دو دیگر آنانکه به دخالت در امور سیاسی تمایلی نداشتند، بدیهی است که نظریه دوم به تدریج در تشیع قدرت بیشتری یافت و نیز اثرات خود را بر تشیع صفوی و حتی پس از صفوی هم در ایران باقی گذاشت. تنها نظریه‌ای نسبت به دولت و قدرت موجود که می‌توان از تعلیمات امامان استنباط کرد، معجونی است از انکار حقانیت قدرت موجود و عدم تمایل به اظهار مخالفت توأم با شکیبائی و پرهیز از عمل. امام جعفر صادق، امام ششم که بسیاری از حدیث‌های امامیه از او سرچشمه گرفت (حدیث، روایتی است که درباره گفتار و رفتار پیغمبر و ائمه است) به پیروان خود وصیت کرد که از هرگونه اقدامی حتی مشاجره لفظی با مخالفان خود خودداری کنند^۲. هنوز با اهمیت بیشتر، چنین می‌نماید که او عقیده امامت جدا از خلافت (یعنی کاربرد واقعی قدرت) را پیشنهاد کرده نه به آن سبب که امام لایق حکومت کردن نبود بلکه از آنروی که آفریدگار بنا به مصلحت‌های خدائی ابزارهای رسیدن به قدرت را از امام دریغ داشته است^۳. بنابراین ادعای اقتدار و حقانیت همچنان دست نخورده باقی می‌ماند اما برای همه مقاصد عملی در بوته تعلیق می‌ماند.

در ایام عباسیان نیز تشیع امامیه نتوانست خود را از دست این نظریه متضاد نسبت به قدرت موجود نجات دهد. به خوبی معلوم است که عباسیان برای سرنگون کردن امویان به شدت از مباحث شیعه امامیه استفاده کردند و بسیاری از آخرین خلفای عباسی نسبت به تشیع اظهار تمایل می‌کردند. بعلاوه شیعیان در تمام مراتب جامعه از جمله بالاترین مقامات، یافته می‌شدند، خاندان ایرانی‌تبار نوبختی نمونه والای آنست که از میان آنان وزیر و فقیه شیعه به ظهور پیوست.

ابوسهل علی بن اسمعیل یکی از همین نوبختیان است که در

۳- حدیث مربوط در «وسائل‌الشیعه الی تحصیل مسائل‌الشریعه» محمدبن حسن‌الحرالعالمی (تهران ۱۳۷۲ - ۱۳۷۸ قمری/ ۱۹۵۲ - ۱۹۵۸) فصل ۲۲ آمده است.

۴- رك Jafri، همان، ص ۲۸۳ - ۲۸۱.

تدوین عقیده غیبت امام زمان سهم برجسته‌ای داشت.^۵ در سال ۸۷۴ که فرزند صغیر امام حسن عسکری، امام یازدهم، از نظرها ناپدید شد سلسله دوازده امام پایان گرفت.^۶ این تاریخ سرآغاز دورانی است که هفتاد سال به طول انجامید و به غیبت صغری موسوم شد، و طی آن امام زمان را فقط به ترتیب چهار نماینده (وکیل) می‌توانستند دید اعتقاد بر اینست که این چهار نماینده که پشت سر هم مقام نیابت خاصه امام غایب را داشته‌اند به‌طور مستقیم توسط خود امام به نیابت برگماشته شده بوده‌اند و می‌توانسته‌اند با نامه‌ها (توقیعات) با او رابطه برقرار کنند. وکیل پرسش‌های عملی و نظری را می‌فرستاد تا از امام پاسخ‌های مکتوب را دریافت کند.* نایبان خاصه همچنین وظیفه داشتند پول‌ها و حقوق سهم امام را گردآوری کنند. بنابراین اثر عملی غیبت نخست ناچیز بوده هرچند از لحاظ روانی مهم بوده‌است. علی بن محمد السمری، آخرین وکیل به سال ۹۴۰ درگذشت و دوران کوتاه ارتباط با امام زمان پایان گرفت و امت مسلمان شیعه به غیبت کبری رسید. غیبت کبری دورانی است که ارتباط فرد میانجی انسانی که آمرانه با نام و نشان معین شده است با امام زمان قطع می‌شود و این عدم ارتباط تا زمانی که بار دیگر امام غائب یا مهدی به زمین بازگردد

۵- درباره خاندان نوبختی بنگرید: عباس اقبال «خاندان نوبختی» (تهران ۱۳۱۲ شمسی / ۱۹۳۳) عبدالله نعمه «فلسفة الشیعه» (بیروت بی‌تاریخ چاپ) صص ۱۵۲ - ۱۸۱ و لویی ماسینین Louis Massignon
 ۶- ماسینین، همان متن، ۱، ۱۴۴ حاشیه ۳.

* رک

Abdulaziz Abdulhussein Sachedina, Islamic Messianism, the idea of the Mahdi in Twelver Shi'ism

آلبانی، نیویورک ۱۹۸۱ ص ۹۹ - ۸۶ مسأله جایگاه غیبت و چگونگی ارتباط میان امام و «نایبان خاصه» در ظاهر در این روزهای نخستین مطرح نشده بوده است تا اینکه در زمانهای بعد در روزگاری صغیر در واقع، پژوهش‌های نظری و عرفانی که به امام غایب اختصاص یافته سکونتگاه او را در قلمروی میان ماده و روح دانسته است.

ادامه خواهد یافت.

غیبت امام رنگ خاصی به تشیع اثناعشری داده است و این مفهوم پیوسته ذهن فیلسوفان شیعه را، علی‌الخصوص در دوره صفویه و مابعد آن در ایران، بخود مشغول داشته است، موضوع غیبت با تقیه (ریای مصلحت‌آمیز در عقیده به‌خاصه در هنگام خطر) که از لحاظ اهمیت مشابه بود جمع شد و به تمایل عدم دخالت در امور سیاسی شیعه امامیه راجع به قدرت دنیوی شدت بخشید. مبحث غیبت پیشتر در دوره بنی‌امیه پدید آمده بود و محمد بن‌الحنفیه آنرا بکار برده بود، و و. مونتگمری. وات W. Montgomery Watt درباره مفاهیم سیاسی آن نکاتی را تذکر داده است که بطور کلی بسبب ارتباطی که با نظریه‌های سیاسی تشیع اثناعشری دارد در خور نقل است: «لکن آنها (عقاید غیبت) به سبب اوضاع تاریخی پیدایش آنها می‌توانند به‌عنوان توجیه پذیرش واقعی رژیم موجود طرف توجه قرار گیرند، برای آن‌انکه به امام زمان معتقدند انجام هیچگونه اقدامی در آتیه نزدیک یا حتی کوشش در راه تحقق هرگونه اصلاح خاصی ضروری نیست. در عین حال غیبت به تلویح بیانگر آنست که رژیم کامل نیست، و راه برای اقدام در آینده‌ای نامعلوم باز است. چنین نظریه‌ای اغلب از لحاظ سیاسی بی‌خطر است، اما در کمون آن بالقوه خطری نهفته است. حدوث تغییری در اوضاع؛ ممکن است به‌خواه‌ها و اجانبش ندا در دهد که زمان عمل فرا رسیده است.^۷ پس از غیبت امام دوازدهم نظریات تشیع نسبت به قدرت دنیوی حتی بیشتر متمایل به عدم دخالت در امور سیاسی شد هرچند این مقاومت منفی در برابر قدرت دنیوی با انکار حقانیت آن قدرت همراه بود و از مشاخره‌های مکرر با رژیم‌ها و سلسله‌ها خالی نبود و ازگون کردن کامل نظام موجود را قدغن می‌کرد و آنرا چاره‌مشروعی نمی‌دانست. تا زمانی که امام در غیبت خود باقی است ناگزیر بر تمام کوشش‌ها و فعالیت‌های دنیوی به‌خاصه فعالیت‌های مربوط به حکومت سایه‌ای از عدم حقانیت گسترده شده است، قدرت واقعی و مشروع امکان آن از

آن امام است.

این نظریه تشیع آشکارا و بی‌درنگ پس از آغاز غیبت کبری، هنگامی که آل بویه با تمایلات شیعی بر مرکز خلافت عباسی تسلط یافتند؛ تجلی کرد. این که آل بویه خلافت امامی را جانشین خلافت عباسی نکردند مباحثه‌ای را پدید آورد. ابن اثیر تاریخ‌نگار (مرده بسال ۱۲۳۴ م) لازم دید که اقدام آل بویه را در اصطلاح‌هایی که پس از تکامل بعدی مذهب شیعه درباره جدائی فرقه‌ای از پیکر اصلی جامعه اسلامی مطرح شده است، توضیح دهد بعدها گفته شده که آل بویه ناچار بوده‌اند که با وضع موجود سازش کنند.^۸ به‌ظاهر در این مسأله سوءتفاهم پیش آمده است. چون خود امامان از زمان امام جعفر صادق از هر اقدامی در سرنگون ساختن خلافت عباسی تن زدند و پیروان خود را از قیام کردن به نیابت آنها برحذر داشتند. برای آل بویه - یا عالمان وابسته به آنان - قیام علیه عباسیان به نام امامی که حتی در میان مردم حاضر نبود، کاری بی‌معنی می‌نمود. گذشته از آن آل بویه مانند خاندان‌های سنی - مذهب خاور ایران سند رسمی حقانیت حکومت خود را از خلیفگان عباسی می‌طلبیدند. خاندان حمدانی سوریه و خاندان حمدانی شمال عراق که گرایش‌های شیعی داشتند به‌طور رسمی با خلیفگان عباسی بیعت می‌کردند و فلسفه سیاسی فارابی - که خود کیش شیعه داشت و از سوی دربار حمدانی حلب حمایت می‌شد - به‌ظاهر توجهی اندک به موضوع‌های خاص شیعه‌گری ابراز داشته است. «رئیس دوم» کتاب فصول المدنی‌اش اندیشه‌ای است که آشکارا ریشه افلاطونی دارد. فارابی از هرگونه تفسیر شیعی این اندیشه

۸- ه. ا. ر. کیب توجیه نخست را در «حکومت و اسلام در آغاز عباسیان:

اضمحلال سیاسی اسلام» در L Elaboration de L Islam (پاریس ۱۹۶۱) صفحات ۱۱۶ به بعد مورد بحث قرار می‌دهد؛ و دومی را لئونارد بیندر Leonard Binder در «ایران: پیشرفت سیاسی در جامعه‌ای در حال تغییر» (برکلی و لوس آنجلس، ۱۹۶۴) صفحه ۷۲ مطرح می‌کند.

خودداری ورزیده است.^۹ در باب مسأله مربوط به وضع خود آل بویه از لحاظ مذهب شیعه آنها نتوانستند وفاداری امت شیعه را در زمینه‌های بدقت مذهبی بدست آورند. اما همچنین دلیلی عقیدتی برای رد همکاری با ایشان نداشتند گفته می‌شد که امام غایب تا زمانی که در غیبت است از پیروان خود نخواسته است که با او بیعت کنند و سوگند وفاداری یاد کنند.^{۱۰} به راستی سوگند بیعت یاد کردن جز با امام غایب روا نبوده است. اما این کنار گذاشتن تعهد سوگندخوااری راه را برای قرارهای سودمند و ملاحظه کارانه با حاکمان باز گذاشت. بدینسان در دوران آل بویه عالمان شیعه برای برخورداری از نتیجه‌های حمایت پادشاه در راه کوشش‌های علمی خودشان با این خاندان همکاری کردند.^{۱۱} و این اندیشه را که همکاری با قدرت به فعل مفید است رواج دادند که دست کم تا دوران صفویان همی بود. این اندیشه که می‌توان پادشاهان را به عنوان ابزارهای رسیدن به مقصدهای شرعی به کار گرفت، اغلب نتیجه‌های عملی انکار پایداری را که براین اساس بود که هیچ مرجعی جز عالمان حقانیت ندارند کاهش داد.

در آغاز قرن شانزدهم که صفویه تشیع را به عنوان مذهب رسمی ایران برگزیدند این مذهب رفعت یافت و نقطه عطفی در تاریخ آن پدید آمد. چنانکه به نحو انتقال ناپذیری با ایران پیوند یافت و این کشور بمنزله زادبوم و دژ مذهب شیعه بشمار رفت. در نتیجه نظام‌های مذهبی شیعه‌گری به گونه‌ای بی سابقه رونق گرفت چنانکه يك هیأت گسترش یابنده از عالمان شیعه استوارترین پایگاه رسمی‌ای را که تاریخ تا آنزمان در دسترس آنان گذاشته بود، بدست آوردند. مع هذا يك عنصر اصلی از تشیع پیش از صفوی باقی ماند تا پس از در کمون ماندن موقت به دوره قاجار

۹- د. م. دنلپ D. M. Dunlop فصول المدنی (کمبریج ۱۹۶۱) ص ۱۴
[ت م: برای توضیح بیشتر نیز بنگرید به صفحات ۱۳ - ۵۰ - ۸۶ - ۱۳۷ -
۱۳۸ همان].

۱۰- رك Sachedina همان ص ۸۱.

۱۱- همان ص ۳۸ - ۳۱.

و پس از آن دست به دست بگردد. و آن عنصر عدم حقانیت بی چون و چرای دولت بود. با مفهوم‌های دوگانه‌اش از احتیاط عدم دخالت در امور سیاسی و تهدید عضو جبهه مخالف بودن. با وجود استقرار اخیر جمهوری اسلامی ایران زیر نظر عالمان شیعه چنین می‌نماید که بیشتر تاریخ شیعه کمابیش این اندیشه را پدید می‌آورد که يك دولت به تمامی شیعه از لحاظ اصطلاحات تناقض دارد. همین اصطلاح شیعه‌گری که پیروان خود را در میان (عامه) یعنی مسلمانان سنی به گونه آدمهای (خاصه) می‌نگرد برآستی بريك حالت اقلیت برای شیعه پافشاری دارد که در حالت عدم دخالت در امور سیاسی بسر می‌برند اما دست از مخالفت با نظام موجود برنمی‌دارند و جان کلام اینست که پیروزی شیعه‌گری تنها از راه بازگشت و ظهور امام میسر خواهد بود، در آن زمان حقوق تشیع به صورت کامل مورد مدافعه و استیفا قرار خواهد گرفت.

هانری کربن دانشمند برجسته فرانسوی در شیعه‌گری و روحانیت ایران پیوسته اصرار دارد که این حالت اقلیت شیعه را با آنچه او پیشه ایشان به گونه گروه ویژه روحانی باطن‌گرا در جامعه اسلامی می‌داند پیوند دهد. بنا بر این از دیدگاه او استقرار مذهب شیعه به عنوان مذهب دولتی بدست صفویان به دو دلیل خیانت به جوهر شیعه‌گری بود: نخست اینکه شیعه را به يك مذهب اکثریت (دست‌کم در درون مرزهای دولت صفوی) تغییر داد و شیعیان را به ظاهر گرائی ترغیب کرد. قیام عالمان در پرتو پشتیبانی صفویان نشانه اصلی این خیانت بود او می‌نویسد که: «تشیع صفوی پدیدآور گونه‌ای روحانیت رسمی گشت که به گونه‌ای انحصاری با فقه و رعایت قانون سروکار یافت تا به درجه‌ای که تشیع اصلی در جوهر عرفانی و باطنی خود گوئی خود را پنهان کرد.»^{۱۲} تأکید کربن بر باطن‌گرائی به عنوان هویت اصلی و مرکزی تشیع (با نتیجه منطقی آن از تسنن که ظاهرگرائی صرف است) در خور بحث است. و بهر تقدیر يك پارچه شدن عالمان در دوران

12- «Pour une Morphologie de La Spiritualité Shi ite» Eranos - Jahrbuch (Zurich), XXXIX (1960) 69.

صفویان به زمانهای بسیار پیشتر از رویدادهای آن زمان مربوط است در واقع ما می‌توانیم آنرا به عنوان يك نتیجه حتمی درازمدت غیبت کبری که با گذشت زمان اندک اندک به وصول پیوست توصیف کنیم. چنین می‌نماید که امت شیعه در اساس انتظار داشته که غیبت امامش به نسبت کوتاه باشد^{۱۳}. به همین سبب این مسأله که پس از نیابت خاصه چهار وکیل، شکل رهبری چگونه باید باشد به گونه‌ای منظم مطرح نشده است. به طبع، عالمان به عنوان پیشوایان مذهب شیعه در زمانی که شیعیان وضعی بد داشته‌اند به صحنه آمدند، اما وظیفه اصلی ایشان نخست روایت حدیث‌های امامان بود. آنان به اتفاق از پذیرش پولهایی که سهم امام غایب تلقی می‌شد (مانند سهمیه‌های خمس) و پرداختن آنها واجب بود تن می‌زدند و به مؤمنان سپارش می‌کردند که این پولها را ذخیره یا دفن کنند تا زمانی که امام ظهور کند^{۱۴}. اما چون غیبت به درازا کشید و امیدهای ظهور امام به آینده انتقال یافت نیازی مبرم به يك رهبری جامع و منظم برای امت احساس شد. بدینسان اندیشه «نیابت عامه» عالمان به عنوان يك هیأت دسته‌جمعی پدید آمد. اینان به گونه انفرادی و با نام توسط امام تعیین نشده بودند و مانند آن وکیلان چهارگانه هم به امام دسترسی نداشتند. بنابراین کارها و گفتارهای ایشان نمی‌توانست از معصومیت و مرجعیت مطلق امام بهره‌ای داشته باشد اما اجبار موقعیت رفته رفته موجب شد که برخی از وظیفه‌های عملی امام را به پذیرند و در نتیجه بخشی از اطاعتی را که مؤمنان می‌بایست از امام کنند از مؤمنان خواستار شدند. متن‌های بسیاری در دست است که در آنها از اندیشه «نیابت عامه» حمایت می‌شود. يك بار از امام جعفر صادق پرسیدند اگر دو شیعه در امری که نیاز به داوری دارد با هم اختلاف پیدا کردند چه باید بکنند؟ امام پس از آنکه ایشانرا از توسل به مراجع موجود دولت (سنی مذهب) برحذر داشت به آنان سپارش کرد که

۱۳- Sachedina همان ص ۱۰۲ جاسم. م. حسین غیبت امام دوازدهم، زمینه

تاریخی، لندن ۱۹۸۲ ص ۱۵۰.

۱۴- همان ص ۱۴۹.

«در میان خود به یکی از کسانی متوسل شوید که حدیث‌های ما را روایت می‌کند و در مجوزات و منہیات زبردست است کسی که از قانون‌ها و حکم‌های ما بخوبی آگاه است. او را به‌عنوان داور برگزینید زیرا من او را به‌عنوان داور بر شما برگماشته‌ام.»^{۱۵} هر چند ممکن است پنداشته شود که مجال حدیث به‌دقت به‌امور قضائی محدود است. گفته می‌شود که داوری کردن به‌ضرورت دلالت ضمنی بر وجود نوعی ابزار برای اجرای آن دارد و اگر نه داوری بی‌معنی خواهد بود. از اینرو توجه بر این بود که امام يك نیروی قضائی و نیز اجرائی را طرح‌ریزی کرده و آنرا پیشتر به عالمان اعطا کرده است. تعریفی شبیه به «کسی در میان شما که راوی حدیث‌های ماست» در حدیثی که به‌امام دوازدهم منسوب است آمده، این حدیث از توقیعی که به یکی از وکیلان امام داده شده نشأت یافته است. «در حادثه‌هایی که رخ می‌دهد (الحوادث الواقعة) برای درخواست راهنمایی باید به‌راویان حدیث‌های ما روی آورید زیرا آنان حجت من بر شما هستند همچنانکه من حجت خداوند می‌باشم.»^{۱۶} گفتنی است که این متن‌ها به‌راویان حدیث‌ها متکی هستند، اما به‌آسانی استدلال شده است که امامان بر سر آن نبوده‌اند که وظیفه‌های داوری و رهبری را به‌کسانی که تنها حافظ حدیث‌ها بوده‌اند واگذار کنند. کار امت بیشتر به‌عالمانی واگذار شده که از معنی‌های حدیث‌هایی که روایت می‌کنند آگاهند و می‌توانند بر مضمون آنها عمل کنند. با کنار گذاشتن کامل همه حمایت و تأییدهایی که متن‌های گونه‌گون از اندیشه «نیابت عامه» عالمان کرده‌اند می‌توان گفت که مشرب‌کلی تشیع اسلام با تأکید استواری که بر شکل موروثی منتقل شده اما زنده مرجع دارد این امر را ضرور ساخته که دیر یا زود شکلی پیوسته از رهبری امت پدید

۱۵- برای مطالعه متن حدیث رك: العالمی، وسایل‌الشیعه ج ۱۸ ص ۱۰۰ تفسیری کامل از مفهوم‌های حدیث در کتاب اسلام و انقلاب نوشته امام خمینی بدست داده شده این کتاب به‌خامه حامدالگار برکلی ۱۹۸۱ به‌زبان انگلیسی برگردانده شده است ص ۹۷-۹۳.

۱۶- رك جاسم. م. حسین، همان ص ۱۵۱ و خمینی، همان ۸۶-۸۴.

آید. این رهبری که از سوی امامان تأیید شده به جای آنان به کار می‌پردازد، همچنانکه امامان وارثان پیغمبر هستند عالمان نیز وارثان امامانند، مطابق روایتی از دومین حدیثی که در بالا یاد شد امام دوازدهم درباره روایان حدیث گفت: «آنها حجت من بر شما هستند همچنانکه من حجت خدا بر آنها هستم»^{۱۷} این عبارت آشکارا روایان حدیث را میانجی میان امام و مذهب شیعه قرار می‌دهد، دیگر امام حجت برای همه امت نیست بلکه حجت برای روایان حدیث است که آنها هم به نوبه خود به عنوان حجت برای مؤمنان کار می‌کنند. برخی از دانشمندان باختر زمین که به تفسیری دقیق از عقیده نخستین شیعه استناد جسته پیشامدهای بعدی را نادیده می‌گیرند برآنند که نمایندگی داشتن علما را از سوی هر یک از قدرت‌ها و اقتدار امام انکار کنند^{۱۸} کوشش‌های اینان به شرطی که شیعه واقعی نمایندگی عالمان را بپذیرند بی‌فایده است. این دانشمندان غربی گهگاه در نشان دادن اینکه تعلیمات در این مورد محکوم به تغییرهای تاریخی بوده است موفق بوده‌اند. پیش از آنکه ظهور عقیده نیابت عامه را به‌طور موثق به‌زمان خاص اختصاص داد پژوهش بیشتر ضروری است. اما احتمال دارد که نیابت عامه در زمان صفویان در اثر مجادله میان اخباریان و اصولیان پدید آمده باشد. آنچه مسلم است اینست که با آغاز دوران قاجاریان این اندیشه قبول عام یافته است. عالمان را می‌بینی که در تأمین یک مرجع زنده و رهبری برای امت به امامان

۱۷- Sachedina (همان ص ۱۰۱) معتقد است که عبارت «من حجت خدا بر آنان» را نخستین‌بار محمدباقر مجلسی در پایان دوران صفویان بکار برده و با عبارت توسی درگذشت ۱۰۶۸/۴۶۰ «من حجت خدا بر شمایم» [یعنی همه امت شیعه] تناقض دارد او می‌گوید که اندیشه «نیابت عامه» عالمان در زمان صفویان پدید آمده است.

۱۸- به‌ویژه رك

Joseph Eliash «the Ithnā a shari - shi'i Juristic Theory of Political and Legal authority si»

ج ۲۹ (۱۹۶۹) ۱۷-۳۰

و همین نویسندگان: تصورات نادرست درباره وضع قضائی عالمان ایرانی، در روزنامه بین‌المللی مطالعات خاورمیانه دهم (۱۹۷۹) ۲۵-۹.

تشبه می‌جویند. اخلاص بسیاری را که نسبت به برخی از مجتهدان بزرگ ابراز شد باید بیش از هر نوع برآورد زیاد نسبت به وظیفه و مرجعیت آنها به‌همین تشبه نسبت داد. مجتهدان آمدند تا رهبری امت را تجسم بخشند و این امر یکی از منابع مهم نفوذ سیاسی و اجتماعی ایشان در دوره قاجار بود. اینان اگر چه مصون از خطا نبودند جامع و مظهر اراده امام غائب بودند.

در تشیع نخستین وظیفه مؤمن پس از اعتقاد به خدا و پیغمبر، ولایت است که اخلاص به امام زمان و اطاعت کامل از اوست. «کسی که بمیرد در حالی که امام زمان خود را نشناخته باشد کافر است.»^{۱۹} از آنجا که کناره‌گیری امام از اداره و رهبری امت فقط جنبه ظاهری دارد نه واقعی، این نخستین وظیفه مؤمن همچنان دست نخورده بحال خود باقی می‌ماند، ضمناً بر مجتهد است که در مسائل عملی پیوسته به ارشاد امت پردازد.

«اعتقاد هر مسلمان در اصول دین باید بر دلیل منطقی استوار باشد. و مسلمان نباید فتوای هیچکس را بدون دلیل بپذیرد، در عین حال از لحاظ احکام مذهب او یا باید مجتهد باشد و بتواند احکام را با دلیل منطقی استنتاج نماید، یا باید از يك مجتهد تقلید کند، یعنی از دستوره‌های او پیروی کند.»^{۲۰} بنابراین مؤمنان که همه به دقت ناگزیر به تبعیت از امام هستند به دو بخش می‌شوند، بخشی که به‌رأی خود عمل می‌کنند (مجتهد) و بخشی که باید رأی دیگری را بپذیرند (مقلد) اند.

آنانکه رأیشان پذیرفته می‌شود، مجتهدان یا عالی مقام‌ترین عالمان شیعه‌اند. اهمیت آنان در اصل به سبب آنست که به مقام اجتهاد نائل شده‌اند. مجتهد از لحاظ لفظ به کسی گفته می‌شود که اجتهاد می‌کند، یعنی «برای یافتن رأی صواب بخصوص در استنتاج مقررات ویژه شریعت (فروع) از اصول آنها و احکام

۱۹- محمد بن یعقوب الكلینی: الکافی فی علم الدین (تهران ۱۳۷۹ قمری/

۱۹۵۹-۱۹۶۰)، ۸، ۱۴۶.

۲۰- حسین طباطبائی بروجردی «توضیح المسائل» (تهران، بی‌تاریخ چاپ)

صص ۲، ۳.

کوشش می‌کند.»^{۲۱} اصولی که اجتهاد بر مبنای آنها اجرا می‌شود قرآن، سنت حضرت رسول(ص)، حدیث‌های امامان و اجماع علما از زمان آغاز غیبت کبری است^{۲۲}. قیاس در اجرای اجتهاد شیوه‌ای پذیرفتنی است، و به سبب امکان صریح به خطا رفتن و محدودیت‌های آن، نتیجه‌ای که از قیاس حاصل می‌شود هرگز چیزی بیش از ظن نیست که نوعی اظهار عقیده شخصی و درخور تردید و اعتراض است. حتی پس از آغاز غیبت کبری امکانات معینی برای ارتباط با امام زمان باقی می‌ماند، این امکانات ممکن است از راه التفات بهر مؤمنی اعطا شود و چنان ارتباطی دایمی نیست^{۲۳}. بنابراین پذیرفتن فتاوی هیچ مجتهدی فی نفسه واجب نیست، زیرا هیچ مجتهدی نمی‌تواند دعوی کند که معصوم از خطاست و مجتهدان از لحاظ احکام و عقایدشان متفاوت خواهند بود. اصل واجب آنست که از دستور مجتهد موثقی پیروی شود تا تداوم مرجعیت حفظ شود.

تناقضاتی که ذاتی این تمایز است در مشاجرات فرق مختلف، تجلی کرده است که درباره جنبه‌های تاریخی آنها در زیر بحث میشود، در اینجا فقط به اختصار به مفاهیم مذهبی آنها اشاره می‌شود که مربوط به وظیفه مجتهد یا پیشوای امت است. اخباریان که در فترت بین سقوط سلسله صفوی و استقرار حکومت قاجار بر بقاع مقدس عراق عرب استیلا یافته بودند وظیفه مجتهد را نفی می‌کردند و آنها را با قدرت امامان ناسازگار می‌دانستند، حتی استفاده محدود از اجتهاد را سزاوار سرزنش می‌دانستند همچنان که پیش از غیبت کبری سزاوار سرزنش بوده است. اخباریان

۲۱- حجة الاسلام محمد سنگلجی «قضا در اسلام» (تهران ۱۳۳۸ شمسی / ۱۹۵۹ - ۱۹۶۰) ص ۲۴.

۲۲- علی اکبر دهندا، لغت نامه، جزء ۰۴ (تهران ۱۳۲۶ شمسی / ۱۹۴۷) صفحه ۱۰۳۳، مقاله اجتهاد.

۲۳- بنابراین ممکن است امام در رؤیا دیده شود: پیغام‌هایی بر کاغذ می‌نویسند سپس آنها را در آب جاری می‌اندازند باین امید که بدست امام خواهد رسید. (د. م. دونالدسن D. M. Donaldson «مذهب شیعه» [لندن، ۱۹۳۳] ص ۲۲۵).

قبول نداشتند که امت از دو بخش مجتهد و مقلد تشکیل شده باشد و آنان به اعتقادی کهن‌تر که همه امت را مقلد امامان می‌دانست تمایل داشتند^{۲۴}.

از سوی دیگر شیخیه مجتهد را میانجی کارآمدی بین امت و امام زمان نمی‌دانستند، و نمونه مجسم والاتری از هدایت‌الهی را ضرور می‌شمردند. بدین‌گونه شیعه کامل که بعدها در اصطلاح رکن رابع شمرده شد پدید آمد^{۲۵}. مرجعیت این هادی امت که مدعی تماس مستقیم با امام زمان بود می‌بایست مانند پذیرش عمومی مشرب اخباری قاطعانه به‌وظیفه مجتهد خاتمه دهد. به دلایل بسیاری این تردیدها که نسبت به‌جواز و کارائی اجتهاد اظهار می‌شد نمی‌توانست به‌موضع مجتهد لطمه‌ای وارد کند. در اساس معرفت ماهیت امامت از حد توانائی بشر بیرون بود و بنابراین شناخت طریقه واقعی غیبت و روشی که بدان وسیله امام بطور نامرئی امت را اداره می‌کند نیز مقدور نبود. گذشته از این دستگاه مجتهد در عمل شایستگی آنرا داشت که پیوسته امت را رهبری کند و مأخذی از مرجعیت مستقیم برای امت فراهم آورد، نه چنان بزرگ که بدعاوی ولایت لطمه زند، نه چندان محدود که در عمل سودمند نباشد. تناقض میان مرجعیت عالی نادیدنی امام و مرجعیت مستقیم و پیوسته‌ای که علما مظهر آن بودند تا حد زیادی توسط اعمال مشابه مذهبی جبران می‌شد، نسبت به مجتهدان به نام شارحان و مجریان شرع اظهار حرمت و اطاعت می‌کردند، درحالی که نیاز عاطفی آنها برای ارتباط با امام زمان دست کم تا حدی با زیارت بقاع متبرک و انجام کارهای پارسامنشانه نسبت به آنها برآورده می‌شد.

24- G. Scarcia, «Intorno alle controversie tra Ahbari e usuli» RSO XXXIII (1958). 244 - 245.

۲۵- محمدباقر خوانساری «روضات الجنات فی احوال‌العلماء و السادات» تهران ۱۳۰۴ قمری / ۱۸۸۷، صفحه ۲۴۶، اقوال شیخ احمد احسائی، مؤسس فرقه را کلمه به‌کلمه - نه فقط در شکل و محتوی - از امامان می‌دانستند (بنگرید: محمد هاشمی کرمانی «طایفه شیخیه» مجله مردم‌شناسی دوره ۲ [۱۳۳۷ شمسی/ ۱۹۵۸] (۲۴۰).

ماهیت عملی و وظیفه رهبری و هدایت مجتهد توسط شرایطی که برای مرجع تقلید قائل شده‌اند مؤکد شده است. یعنی پیروی از مجتهد در مسائل عملی بیش از همه الزام‌آور است. شش تا از شرایط مزبور را علمای شیعه به اتفاق پذیرفته‌اند که بلوغ^{۲۶}، عقل، ذکورت^{۲۷}، ایمان، عدالت، طهارت مولد^{۲۸}، است. مفهوم عدالت در این جا اشاره بر کسی دارد که «واجبات خود را انجام می‌دهد و از محرمات پرهیز می‌کند»^{۲۹}. «یا آنکه دارای ملکه ایست که او را به تقوی و پرهیزگاری راهبر می‌شود.»^{۳۰}

بعضی اوقات شرایط دیگری را ضرور می‌دانند که داشتن سواد، بینائی، شنائی و آزاد بودن یعنی، برده نبودن است^{۳۱}. داوطلبی که برخی از این شرایط یا همه آنها را نداشته باشد ممکن است نتواند به مقام اجتهاد نائل شود. داشتن این شرایط تنها مقدمه‌ای است و تشخیص اجتهاد با ملاک دیگری انجام می‌گیرد که وابسته به دانش طالب مقام اجتهاد است. سید محمد مهدی شهید ثانی معرفت مقدمات ششگانه را برای رسیدن به مقام اجتهاد لازم می‌شمارد که دانستن فن کلام، اصول دین، صرف و نحولفت عرب؛ منطق و اصول فقه است^{۳۲}. بدیهی است همه مؤمنان نمی‌توانند جامع همه این علوم باشند. پیغمبر (ص) فرمود «مسلمانی که چهل حدیث ضروری دین خود را به خاطر سپرده باشد خداوند

۲۶- در عین حال نابالغان ممکن است بی‌آنکه مجتهد شناخته شوند به مرتبه اجتهاد برسند. (نمونه را نگاه کنید به شرح حال میرزا محمد مهدی شهرستانی در قصص‌العلمای محمد بن سلیمان تنکابنی ص ۱۴۵).

۲۷- با وجود این زنان می‌توانند با کسب دانش مذهبی مورد احترام عموم قرار بگیرند اگر چه به مقام مرجع تقلید نائل نشوند (نگاه کنید به: همان، ص ۱۳۷).

۲۸- بروجردی، همان ص ۴، سنگلجی، همان، صص ۴۶-۴۷.

۲۹- بروجردی، همان، ص ۴.

۳۰- سنگلجی، همان، ص ۵۸.

۳۱- همان، ص ۴۷.

۳۲- یاد شده در همان، ص ۴۵.

در روز رستاخیز او را همانند يك فقيه دانشمند از خاک برانگیزد.»^{۳۳} ولی برای رهبری امت شیعه پس از آغاز غیبت کبری برگرومی از مردان واجب است که همه عمر خود را وقف تحصیل علم دین کنند. اینان به نمایندگی امت این کار را انجام می‌دهند و باید از دانش خود پدیدگران بهره‌رسانند.^{۳۴} در ضمن این دانش به آنان قدرت و امتیاز خاصی می‌دهد، زیرا که بیانگر آشنائی بیشتر با شریعت است. در حالی که در فقه تسنن اجماع همه امت زنده از اصول بشمار می‌رود؛ در تشیع اجماع ویژه علماست، هم علمای زنده هم علمای مرده. همچنین مباحثه مذهبی برای کسانی که به اندازه علما سواد ندارند قدغن شده است.^{۳۵} بعلاوه چون هر چه دانش بیشتر باشد احتمال درستی فتوای مجتهد زیادتر است در انتخاب مرجع تقلید به‌درجه دانش باید توجه شود.

برای شناسائی مجتهد اعلم یا کسی که شایسته تقلید است، یا شخص باید به تشخیص خودش درجه دانش مجتهد را بشناسد، یا باید گواهی دو نفر عالم عادل را بپذیرد بشرط آنکه دو نفر عالم عادل دیگر با گفته آنان مخالفت نمایند. یا باید با گروهی از مردم که مجتهد خاصی را به‌عنوان اعلم قبول دارند همداستان شود.^{۳۶} اگر مقلد هنوز نمی‌تواند درباره علمیت مجتهدی تصمیم بگیرد، اما از سوی دیگر کسی دانشمندتر از او را نمی‌شناسد، باید از همین مجتهد تقلید کند.^{۳۷} بدیهی است این معیارها فقط

۳۳- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار (تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸، ۲، ۱۵۳) [ت م: من حفظ من امتی اربعین حدیثاً مما یحتاجون الیه من امر دینهم بمشالله یوم القیامة فقیهاً عالماً].

۳۴- همان، صص ۶۴-۶۶ [ت م: واتقوا سترالعلوم عن اهلها المستحقین بها و فیهم نشروها... لاتحدثوا الجہال بالحکمة فتظلموها، ولاتتمعوها اهلها فتظلموهم].

۳۵- شیخ صدوق بن بابویه قمی، رساله‌الاعتقادات، ترجمه ا. ا. فیضی A. A. A. Fyze با عنوان A shi ite Creed (اکسفورد ۱۹۴۲) ص ۴۳ و مجلسی، همان ۲، ۱۱۱.

۳۶- بروجرودی، همان، ص ۳.

۳۷- همان.

اصول کلی طرز انتخاب مرجع تقلید را ارائه می‌کند و در واقع هیچگاه شیوه خاصی برای انتخاب مرجع تقلید مقرر نشده است. درباره شیوه‌هایی که مجتهدان دوره قاجار را به اهمیت رسانده است در زیر سخن می‌رود. بنابراین مفهوم و عمل تقلید اساس نهائی را برای پایگاه مجتهد در امت شیعه فراهم می‌کند. برای اینکه نیروی حیاتی رهبری‌ئی که از رهگذر تقلید پدید می‌آید محفوظ بماند پیروی از دستور مجتهد مرده قدغن شده است. چنانچه دسترسی به مجتهد زنده میسر نباشد پیروی از روش مجتهد مرده همچنانکه در نوشته‌های او آمده مجاز است^{۳۸}. حتی دسترسی غیر مستقیم به مجتهد زنده بر تبعیت از مجتهد مرده رجحان دارد، و تقلید ممکن است با شنیدن فتوای مجتهد از شخص موثق یا خواندن آن تحقق یابد^{۳۹}. اگر درك کتاب یا رساله‌ای که مرجع تقلید نوشته بالاتر از حد استعداد مقلد باشد، او می‌تواند از کسی که قادر به فهم آنست یاری جوید^{۴۰}. مقلد نه تنها باید خود را با روش مجتهد زنده تطبیق دهد بلکه با هر تغییری هم که در احکام و فتاوی مرجع تقلید برگزیده او پدید می‌آید باید خود را وفق دهد^{۴۱}.

بر اساس این مقررات ارتباط بین مؤمن و مجتهد بگونه‌ای جاندار باقیمانده است که پیوسته در حال نوشدن است، به این معنی که «باب اجتهاد» در تشیع هرگز بسته نشده در صورتیکه تصور شده است که در تسنن پس از مرگ بنیانگذاران چهار مذهب بزرگ (مکاتب شرع) این باب بسته شده. اهمیت این حقیقت اغلب توسط کسانی که به هر دلیل خواستار تغییری جامع در بنیادهای دین اسلام هستند تحریف و سوء تعبیر شده است اجتهاد تنها به کارهای وابسته به شرع سروکار دارد نه وابستگی‌های اعتقادی و

۳۸- محمدباقر مجلسی، کتاب سؤال و جواب (اصفهان، ۱۲۷۴ قمری /

۱۸۳۱-۱۸۳۲) ص ۳.

۳۹- بروجردی، همان، ص ۴.

۴۰- مجلسی، همان، ص ۳.

۴۱- بروجردی، همان، ص ۵.

تنها باید در هنگامی بکار رود که متن موثق و روشنی درباره مسأله موجود در دست نباشد. با وجود این اجتهاد در حوزه شرع اسلامی و پیوند آن با کارهای اجتماعی - سیاسی در فرصت‌های بسیار، هم در زمان قاجار هم در زمانهای پس از آن توانسته است به‌عنوان نیرویی برای پیشرفت محلی و خودنمائی به‌کار پردازد.

وظایف عملی مجتهد

هر چند مجتهد به‌مفهوم دقیق کلمه کسی است که اجتهاد می‌کند، و می‌توان بین مجتهد، فقیه و مفتی (کسی که درباره موضوعی از قانون شرع عقیده او را می‌پرسند)^{۴۲} تفاوتی قائل شد، در عمل وظایف گوناگونی که از این سه عنوان استنباط می‌شود بیشتر اوقات در یک نفر متمرکز می‌شود. بعلاوه وظایف معینی هم که علمای سنی انجام می‌دهند، و به این جهت رابطه ویژه‌ای با مفهوم اجتهاد شیعه ندارد، در کلمه مجتهد گرد می‌آید. بنابراین در عین حال که تقلید اساس‌گائی مرجعیت مجتهد را فراهم می‌کند، این مرجعیت در وظایف گوناگونی به منصب ظهور می‌رسد.

برخی از وظایف مجتهد در گفتاری که به پیغمبر منسوب است خلاصه شده: «علما حامیان بی‌کسانند و احکام الهی را درباره حلال و حرام اجرا می‌کنند.»^{۴۳} بنابراین به‌عنوان افراد امین می‌توان امانت‌ها، اموال صغیران و نگهداری یتیمان را به عالمان سپرد^{۴۴}. به‌عالمان بیش از این هم می‌توان اعتماد کرد و تولیت اوقاف خصوصی (عطیه‌های غیر قابل انتقال) یعنی اوقافی را که در راه مقاصد خیریه نباشد، بلکه بمنظور تضمین امنیت تصرف باشد، به آنان سپرد. اگر متولی چنان موقوفه‌ای از کار خود برکنار

۴۲- سنگلجی، همان، ص ۱۴.

۴۳- همان، ص ۱۳.

44- C. Frank, «uber den schiitischen Mudschtahid» islamica. II (1926), 182.

شود، علما بی درنگ به عنوان امناء دست بکار می‌شوند^{۴۵}. همچنین وظیفه تأیید صحت اسناد مالکیت و سایر مدارک با علما بود و اینان با مهر کردن ذیل اسناد صحت آنها را تأیید می‌کردند^{۴۶}. گردآوری و توزیع انواع صدقه‌ها و پول‌هائی که در راه مقاصد خیریه و دینی داده می‌شد (زکوة، خمس و جز آن) نیز به عهده علما بود^{۴۷}. اهمیت هر مجتهد از مقدار صدقاتی که به دستش می‌رسید بخوبی معلوم میشد: هدیه دادن به مجتهد به مفهوم شریک شدن با دیانت او بود. در عین حال گفتنی است که برای گرد کردن زکوة که مالیات اجباری هر مرد مسلمان است دستگاه اجرائی وجود نداشت؛ در هنگام لزوم مجتهدان بزرگ از بکار بردن زور خودداری نمی‌کردند^{۴۸}.

لکن از همه اینها مهمتر، سهمی بود که علما در اداره عدالت داشتند. در قلمرو قضائی مانندزمینه‌های دیگر به ضرورت جانشین امامان شدند. حدیثی که از کلینی منقول است، صلاحیت قضاوت را در انحصار پیغمبر، امام، یا کسی که از سوی خدا و رسول به نیابت رسول برای اینکار در نظر گرفته شده باشد (وصی) می‌داند^{۴۹}. با وجود این بدیهی است پس از غیبت کبرای امام، نوعی قدرت قضائی لازم است. حاشیه‌ای که بر حدیث مزبور نوشته شده، آن را چنین تفسیر می‌کند که، قضاوت کردن برای کسان دیگری جز پیغمبر، امام و وصی نیز جایز است^{۵۰}. در دوران قاجار اجرای شریعت که به دست علما انجام می‌شد با اداره قضائی دولت رقابت می‌کرد.

۴۵- ا. ک. س لمبتن. «مالك و زارع در ایران» (لندن ۱۹۵۳) ص ۲۳۰، این وضع خاص در ربع اول قرن نوزدهم رواج داشته‌است. (نگاه کنید: M.S. Ivanov Babidskiye vosstaniya V Irane [مسکو و لنینگراد ۱۹۳۹]، ص ۳۳).

۴۶- بنگرید: فصل دهم [پس از شماره ۵۷].

47- Atrpyet (Pseudonym) Imamāt: Strana Poklonnikov Imamov (Alexandropol, 1909) P. 35.

۴۸- مثلاً شیخ‌جعفر نجفی (بنگرید: قصص‌العلماء، ص ۱۴۳).

۴۹- کلینی، همان، ۷، ۴۰۶.

۵۰- همان، حاشیه ۱، از علی‌اکبر غفاری.

دوگانگی دستگاه قضائی از دوران صفوی بارث مانده بود و تا سال ۱۹۱۱ که نخستین قانون مدنی معمول شد دست نخورده باقی ماند^{۵۱}. محاکمی که علما سرپرستی آنها را به عهده داشتند به محاکم شرع معروف بود که قوانین آنها از شیعه گرفته شده بود، دستگاه قانونی دولت عرف، Common law یا سابقه قضائی نامیده می شد و چون خلاصه مذاکرات نگهداری نشده و احکامی که صادر شده نوشته نشده است مشکل می توان دانست که برچه اساسی قضاوت می کرده اند. دولت برحسب نیازهایش در یک مدت معین، اختیار قضاوت عرف را بی آنکه اصول مدونی داشته باشد به حکام شهرها می داد، بنابراین به رغم تناقض آشکاری که در ذات این تعریف وجود دارد بهتر است که قضاوت عرف قضاوت دلبخواه نامیده شود.

با اینکه حدود قضاوت های عرف و شرع مشخص نبود می توان آنها را بطور مشخصی تقسیم کرد: محاکم عرف در اصل با تجاوزاتی که علیه دولت یا امنیت عمومی صورت می گرفت، مانند شورش، اختلاس، جعل مسکوکات، ترویج شایعه دروغ، دزدی، راهزنی و مستی سروکار داشت؛ محاکم شرع اغلب به مشاجره ها و مراغه هائی که جنبه شخصی یا بازرگانی داشت می پرداخت، هرچندگاه رسیدگی به دزدی و مستی هم به حوزه محاکم شرع داخل می شد^{۵۲}. بنابراین قضاوت های شرع و عرف اغلب صفات مشترکی داشت و بطور کلی دستگاه قضائی طوری بود که موجب تأثیر متقابل - اگر نگوئیم مشاجره - بین این دو بخش خود میشد، محاکم شرع از این حیث که اکثر نمی توانستند تصمیم هایشان را به مورد اجرا بگذارند قدرت چندانی نداشتند زیرا که آراء صادر شده از سوی محاکم شرع بدست داروغه یا کدخدای (رئیس شهر یا دهکده) اجرا می شد، و دادن رشوه باین دو ممکن

51- J. Greenfield, «Die geistlichen schiariengerichte in Persien» Zeitschrift für Vergleichende Rechtswissenschaft XLVIII. (1934), 157 - 158.

52- J.E. Polak, Persien: das land und; Seine Bewohner (Leipzig, 1865), I, 328; And G. Curzon, Persia and the Persian question (London, 1892), I, 462.

بود هر حکمی را انگار نه انگار کند^{۵۲}. همچنین عرف از مداخله شرع در امان نبود، محکمه شرع می توانست مانند محکمه استیناف رای محکمه عرف را نقض کند^{۵۴}. حاکم می توانست درباره دعوائی که به او ارجاع شده بود از مجتهدی استفتا کند. همچنانکه هر يك از طرفین دعوا پس از صدور چنان فتوائی بنا به معمول به آن عمل می کردند^{۵۵}. گاه مجتهد در خارج از محکمه هم درباره دعوائی فتوا می داد. از آنجا که امر دادرسی بنابه معمول برای مجتهد درآمدی نداشت و گاه متضمن هزینه ای هم بود جز در هنگام ضرورت محض به آن نمی پرداختند^{۵۶}.

در تمام قرن نوزدهم تأثیر متقابل این دو نوع محکمه برهم، با نامعلومی حدود قضاوت های آنها دست بهم داد و منشاء اصلی کشمکش میان دولت و علما را پدید آورد. کوششهای دولت در راه استقرار قدرت قضائی خود ناگزیر در حقیقت به معنای کاستن از امتیازهای ویژه علما بود. علما نیز به نوبه خود نمی توانستند اعتبار قضاوت عرف را بپذیرند. در نیمه دوم همین قرن میان علمای ثروتمند ملاک و حکام محلی نوعی اشتراك منافع پدید آمد که تا حدی از استقلال محاکم شرع کاست^{۵۷}، با اینحال این مطلب در تاریخ آن دوره ناچیز است و از کوشش هایی که در راه گسترش عرف به زیان قلمرو شرع صورت می گرفت تا در نتیجه محاکم شرع را به قبول نوعی نظارت دولت ناگزیر کنند اهمیت کمتری دارد. این بود وظایف ویژه قضائی علمای دوره قاجار. پیش از بررسی نقشی که از این رهگذر و سایر عوامل در جامعه به علما

۵۲- س. ج. ویلز C. J. wills «ایران چنانکه هست» (لندن ۱۸۸۶) ص ۴۷.

۵۴- سرهارفورد جونز بریجس Sir Harford Jones Brydges «گزارش خلاصه مذاکرات هیأت اعزامی اعلیحضرت شاه به دربار ایران در سالهای ۱۸۰۷ - ۱۸۱۱ (لندن ۱۸۲۴) ص ۴۰۷.

۵۵- ویلز، همان، ص ۴۸.

۵۶- همان، ص ۴۴.

۵۷- برای دیدن يك نمونه از آن بنگرید: عباس میرزا ملك آرا. «شرح

حال» چاپ عبدالحسین نوائی (تهران ۱۳۲۵ شمسی/۱۹۴۶-۱۹۴۷) ص ۱۲۴.

محول شده بود به بررسی شالوده مادی معیشت آنان می‌پردازیم.

منابع درآمد علما

نخستین منبع درآمد علما وابسته به اوقاف بقاع متبرک، مساجد و نذرهای افراد بود که داوطلبانه می‌پرداختند اجرای وظایفی که در بالا به آنها اشاره شد به ضرورت برای علما هیچگونه پاداش مادی بهمراه نداشت. در دوران صفوی مسجدها و مدرسه‌های پایتخت (اصفهان) املاک موقوفه بسیار داشت، اما در دوران فترت بین صفویه و قاجاریه مالکان محلی مقدار زیادی از آنها را غصب کردند^{۵۸}. در دوره قاجار شاید املاک موقوفه حرم امام‌رضا که بیشتر آنها در ایالت خراسان قرار داشت بزرگترین منبع درآمد روحانیان را تشکیل می‌داد. کرزن در سال ۱۸۹۰ یعنی سال ورودش به ایران درآمد سالانه آن املاک را ۶۰/۰۰۰ تومان، و مجموعه خدمه عمارات حرم را به ۲۰۰۰ تخمین زده است^{۵۹}. مبلغی از پول حاصل از این اوقاف بعنوان کمک به برخی از علمای پایتخت داده می‌شد. بهمین جهت آشوب‌های خراسان که کار املاک موقوفه را مختل کرده بود می‌بایست بی‌درنگ در نظر آنان به عنوان تهدیدی برای زندگی مادیشان تلقی شود^{۶۰}. بقاع امامزاده‌ها، مسجدها و مدرسه‌های دیگر کشور نیز موقوفه‌هایی داشتند. اهمیت اوقاف از نظر علما به عنوان وسیله حفظ امتیاز آنان، از کشمکش‌های گوناگونی که بین آنان برای بدست آوردن تولیت اوقاف درمی‌گرفت به خوبی آشکارست. لکن باید گفت که موضوع اوقاف بطور کلی علت کشمکش میان علما و دولت نبود، زیرا که اوقاف هم نقطه‌ای از تلاقی قدرت روحانی و مقامات دنیوی و اصطکاک احتمالی آندو بشمار می‌رفت. از سال ۱۰۱۵ - ۱۰۱۶/۱۶۰۶ - ۱۶۰۸ که شاه عباس سازمان اوقاف مشهد را بنیاد نهاد، تا کنون تولیت

۵۸- لمبتن، همان، صص ۱۲۹ - ۱۳۰.

۵۹- کرزن، همان، ۱، ۱۶۳.

۶۰- میرزا علی‌خان امین‌الدوله «خاطرات سیاسی» چاپ حافظ فرمانفرمایان

تهران ۱۳۴۱ شمسی/۱۹۶۲ ص ۲۴۳.

آن به طور رسمی با شاه زمان بوده و شاه مسئولیت اداره آن را به متولی - باشی واگذار می کرده است.^{۶۱} در ایام قاجار متولی باشی که ابتدا از میان علما برگزیده می شد مهمترین شخصیت ایالت خراسان بشمار می رفت و از لحاظ مقام پس از حاکم دومین مقام ایالتی محسوب می شد. شاید ناصرالدین شاه از ترس اینکه مبادا قدرت متولی باشی وسیله مخالفت روحانیان با دولت شود مقام متولی باشی را در فرمانداری ادغام کرد و این هر دو مقام را یکجا در سال ۱۸۸۹ به شخص رکن الدوله داد.^{۶۲} از آن زمان تاکنون این دو مقام به یک شخص واگذار می شود.^{۶۳} بطور کلی، وضع موقوفه های مذهبی به نسبت در سراسر قرن نوزدهم ثابت ماند بدین معنی که چون دولت آشکارا مایل نبود که آن وضع را بهم بزند برخی از علما برای تأمین نظریات مادی خودشان به وسایل دیگری متشبث شدند. اولاً در ازای انجام وظایف خاصی می توانستند دستمزدی بخواهند. بنابراین از لحاظ شرعی امکان داشت مقداری از زکوة به علمائی که مأمور جمع آوری و توزیع آن بودند داده شود.^{۶۴} اگر مجتهدی متولی یک موقوفه خصوصی می شد، می توانست ده درصد از عایدات آنرا مطالبه کند، یا اگر مبلغ در وقفنامه معین نشده بود مبلغی متناسب با میزان کارش مطالبه می کرد.^{۶۵} مشکل می توان مشخص کرد که علما تا چه حد در ازای فعالیت های قضائی پاداش مادی داشته اند. از دیدگاه شرع در ازای صدور فتوی نمی توان دستمزدی مطالبه کرد، زیرا که پرداخت دستمزد برای فتوا به تلویح نوعی رشوه دادن تلقی می شود و حیثیت مفتی را جریحه دار می کند.^{۶۶} درباره این

۶۱- لمبتن، همان، ص ۲۳۱ سایر مقامات رسمی حرم را نیز شاه منصوب می کند (نگاه کنید مهدی ولائی «شرح حال نواب تولیت عظمای آستان قدس رضوی» نامه آستان قدس ۵ [۱۳۴۴ شمسی/۱۹۶۵ - ۱۹۶۶] ۸۶-۹۵).

۶۲- کرزن، همان ۱، ۱۶۴.

۶۳- عبدالله مستوفی «تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من» (تهران ۱۳۲۱ شمسی/۱۹۴۲ - ۱۹۴۳) ۲، ۵۸.

۶۴- بروجردی، همان، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۶۵- لمبتن، همان، ص ۲۳۰.

۶۶- سنگلجی، همان، ص ۹۲.

که آیا در ازای نوشتن فتوا گرفتن دستمزد جایز هست یا نه عقاید گوناگونی اظهار شده است: محمدتقی برغانی گرفتن دستمزد را جایز می‌دانست زیرا معتقد بود که نوشتن فتوا از جمله تکالیف لازم مجتهد نیست^{۶۷}. هر چند دیگران نوشتن فتوا را جزئی از صدور آن تلقی می‌کردند^{۶۸}. به‌ظاهر برخی از علما بخصوص آنانکه چندان مقام شامخی نداشتند به نفع خودشان به تجارت می‌پرداختند. معروف است که برخی از آنان به‌رغم تحریم صریح ربا در قرآن با بهرهٔ صدی چهل تا صدی پنجاه پول قرض می‌داده‌اند^{۶۹}. نیز نوشته‌اند که برخی از مجتهدها معمولاً توسط دلال‌ها به‌احتکار زمین و املاک شهری می‌پرداخته‌اند^{۷۰}. در بساره مجتهد سرشناسی مانند آقاجانی نقل می‌کنند که بانکی تأسیس کرده و با بهرهٔ صدی هیجده قرض می‌داده آنگاه سود سهام را در هر سال صدی دوازده می‌پرداخته است^{۷۱}. در نیمه دوم قرن نوزدهم علمائی مانند حاجی ملاعلی کنی و میرزا آقاچواد به‌احتکار غله دست زدند این امر نشان می‌دهد که هنگامی که وضع اقتضا می‌کرده پول پرستی و عقیدهٔ فروشی بر دین غلبه می‌کرده است^{۷۲}.

هرچند میزان این پول پرستی را با اطمینان نمی‌توان تعیین کرد روشن است که وضع مادی علما از بسیاری جهات رضایت‌بخش نبود. اداره بسیاری از املاک موقوفه بدست مقامات دولتی بود، و از زمان حکومت فتحعلی‌شاه (۱۷۹۷ - ۱۸۳۴) به بعد پولی که سالیانه به علما پرداخته می‌شد چنان بود که گاه بعضی آنرا نوعی

۶۷- محمدعلی کشمیری، نجوم السماء (لکنه ۱۳۰۳ قمری/۱۸۸۵-۱۸۸۶)

ص ۴۱۰.

۶۸- سنگلجی، همان، ص ۱۸۵.

69- A. sepsis «quelques Mots sur L'Etat Religieux Actuel de la Perse» Revue de L'orient III (1844) 101

رباخواری در سوره ۲ آیه ۲۷۵ قرآن منع شده است.

۷۰- سپسیس Sepsis، همان.

۷۱- اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۵۷/۶۰ گزارش ریسه Reece کنسول

انگلیس در اصفهان ۲۱ ژانویه ۱۸۹۴.

۷۲- بنگرید: [فصل ۱۰ پس از شماره ۱۷ و فصل ۱۳ پس از شماره ۸۳].

حق السکوت تلقی می‌کردند^{۷۳}. از سوی دیگر وجوهی که افسراد داوطلبانه به علما می‌دادند موجب شد که علما را تابع افکار عامه کند^{۷۴}. شیوع این عقیده که برتری علما موروثی است موجب شد که بطور کلی تمولی که آنان از اسلاف خود به دست آورده بودند، افزایش یابد، ازین رو وسوسه‌های پول‌پرستی هم فزونی گرفت، با اینهمه، ضعف‌های مالی نتوانست بر نقش رهبری علما که در جامعه قدرت زیادی داشتند اثر سوء باقی گذارد.

عوامل دیگری که نقش علما را در جامعه تعیین می‌کند

با وجود اینکه مقام مرجع تقلید اساس دینی قدرت روحانی است و ضوابط خاصی برای انتخاب شایسته‌ترین داوطلب آن مقام تعیین شده است، رویه مناسبی برای انتخاب مقرر نشده است^{۷۵}. بنابراین باید ببینیم مجتهد با چه وسایلی به قدرت و نفوذ می‌رسیده؛ و در ماهیت نفوذ او نیز تحقیق کنیم.

دیانت و دانش دو خصلت عمده است که مجتهد را در خور تقلید می‌سازد. بیشتر وفاداران به یک مجتهد دیانت او را دورادور تشخیص می‌دهند به خصوص اگر محل اقامت او از اقامتگاه مقلد

۷۳- این عبارت را احمد کسروی در (زندگانی من [تهران ۱۳۲۳ شمسی / ۱۹۴۴] ص ۱۵) در زمینه مناسبی بکار برده است.
۷۴- میرزا علی‌خان امین‌الدوله «خاطرات سیاسی» چاپ حافظ فرمانفرمایان، تهران ۱۳۴۱/شمسی/۱۹۶۲ ص ۱۲۴.

۷۵- این موضوع را به تازگی گروهی از متفکران شیعه در یک اثر دسته‌جمعی زیر عنوان «بعثی درباره مرجعیت» (تهران ۱۳۴۱ شمسی/۱۹۶۲) مورد تجدید نظر قرار داده‌اند و لمیتن در مقاله

«A. Reconsideration of the Position of the Marja Al-Taqlid and the Religious Institution» (studia Islamica XX (1964) 115 - 135)

آنها به بحث کشانده است آیت‌الله سید محمود طالقانی که یکی از این گروه است پیشنهاد کرده که مرجع تقلید گروهی ایجاد شود زیرا مرجع تقلید دسته‌جمعی مؤثرتر و واقع‌بینانه‌تر از آنستکه فردی نمونه و راهنما باشد (بنگرید به تمرکز و عدم تمرکز مرجعیت» او، در «جهاد و شهادت» [تهران ۱۳۸۵ قمری/۱۹۶۵] صص ۸۲-۹۲).

دور باشد، دیانت مجتهد باید از نیکنامی او شناخته شود، و نیکنامی او باید توسط پیروان او که حتی الامکان هرچه بیشتر باشند بهتر است گسترده شود، علم مجتهد از رساله‌های تحقیقی او شناخته می‌شود، تعداد زیادی از این رساله‌ها به برخی از علمای شیعه منسوب است، اما از آنجا که بیشتر مقلدان نمی‌توانند به تن خود میزان علم مجتهد را ارزیابی کنند، به واسطه‌ای نیاز هست که به تبحر مجتهد در علم گواهی دهد. همچنانکه مجتهدان بین امامان و امت واسطه‌اند، به مقیاسی کوچکتر افراد دیگری هستند که بین مرجع تقلید و مؤمنان واسطه‌اند. نبودن قشر بندی در مراتب روحانی تشیع ظرافت این زنجیر مرجعیت را تأیید می‌کند.

نیاز به يك واسطه را تا حدی برخی از خود مجتهدان پدید آوردند طالب مقام اجتهاد باید از يك مجتهد بزرگ برای خود تقاضای «اجازه» یا تأییدیه دیانت و دانش کند، به این امید که از احترام مجتهد بهره‌ای یابد، اما در عین حال این امر به حرمت مجتهد هم خواهد افزود^{۷۶}. در اساس چون پیش از شیخ مرتضی انصاری (۱۲۱۶-۱۲۸۱/۱۸۰۱-۱۸۶۴) کسی نتوانسته بود خود را بعنوان تنها مرجع تقلید به قبولاند^{۷۷}. گاه طالب مقام اجتهاد، در آن واحد از چند مجتهد تقاضای اجازه می‌کرد. اما پیش از همه ملایان (که گاه آخوند هم نامیده می‌شدند) بین مجتهدان بزرگ و گروه مؤمنان واسطه بودند.

مفاهیم واژه ملا متعدد و در عین حال جالب است، هر چند این کلمه در اصل بمعنی کسی است که با لباس خاص و ادعاهائی که در دانش دارد عضوی است از گروههای مذهبی که هنوز به مقام اجتهاد نرسیده باشد، اما این واژه درباره هرکسی که سوادى داشته باشد یا حتی بیسواد هم باشد بکار می‌رود^{۷۸}. شاید گسترش

۷۶- برای دیدن نمونه يك اجازه بنگرید به قصص العلما محمد بن سلیمان تنکابنی ۱۳۰۴ قمری / ۱۸۸۷ م ص ۱۵۵.

۷۷- بنگرید: فصل ۹ پس از شماره ۵۵.

۷۸- تعلیقات برهان قاطع، چاپ محمد معین (تهران ۱۳۳۰ شمسی / ۱۹۵۲)

ج ۴، ص ۲۰۳۰ و لغت‌نامه دهخدا جزء ۱، (تهران ۱۳۲۵ شمسی / ۱۹۴۶).

مفهوم ملا به این سبب باشد که ملا اغلب در مکتب محلی (مدرسه ابتدائی) درس می‌داد یا در منازل اعیان و اشراف معلم خصوصی بود.^{۷۹} ملا در حومه مجاور خودش در مسائل مذهبی بصیرترین شخص بشمار میرفت، و بنابراین بر همسایگانش اعمال قدرت کلی می‌کرد. به همین جهت هنگامی که دارالفنون کتابهایی دربارهٔ پیشگیری از بیماری‌ها و فایده‌های مایه‌کوبی چاپ کرد، آنها را میان ملایان توزیع کرد تا اهمیت مطالب آنها را به مردم گوشزد کنند.^{۸۰} اشتقاق ملا از واژه عربی مولی (آقا، ولی) مفهوم قدرت را تأکید می‌کند، دانش و قدرت ملا به تکالیف روزمره دینی مانند پیشنمازی مسجدهای کوچک، موعظه روز جمعه، و اجرای مراسم نامزدی و عروسی گسترش یافت. دانش مذهبی ملا از مجتهد کمتر بود و از این رو همانند دیگر مؤمنان ناگزیر می‌بایست به انتخاب خود از مجتهدی تقلید کند.^{۸۱} همسایگان می‌بایست از او پیروی کنند. و بنابراین کارش بجائی رسید که مقام میانجی بین گروه مؤمنان و مرجع تقلید را به دست آورد.

ارتباط میان مجتهد و ملا نتایج خصوصی‌تر دیگری در بر داشت. در شرایط خاص ایجاب می‌کرد که ملا به عنوان نایب مجتهد عمل کند. بنابراین به نیابت مجتهد اعتبار اسناد را تصدیق می‌کرد و مهر او بمثابه مهر مجتهد بود.^{۸۲} زکوة و سایر وجوه بری را که به مجتهد تعلق می‌گرفت فراهم می‌آورد در عین حال خود نیز مزدی دریافت می‌کرد.^{۸۳} منبع درآمد دیگری که ملا را به مجتهد وابسته می‌کرد اوقاف بود بدین معنی که ملا می‌توانست با گرفتن

۷۹- کسروی نمونه‌ای در همان کتاب صص ۱۳ به بعد بدست داده است.

۸۰- فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمهٔ نهضت مشروطیت ایران (تهران ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۱) ص ۴۹.

۸۱- لکن شایسته یادآوری است که بسیاری از علما که بمقام اجتهاد رسیده بودند عنوان «ملا» را هم مانند بخشی از لقب خودشان حفظ می‌کردند مانند ملاآقا در بندی و ملاعلی کنی.

۸۲- اترپیت Atrpyet همان مأخذ، صفحه ۳۶.

۸۳- همان، ص ۳۷.

توصیه‌ای از مجتهد از اوقاف سهمی ببرد^{۸۴}. بهره‌ای که از این راه عاید ملا می‌شد اغلب برای گذران او بسنده نبود، و به خصوص در نواحی دور افتاده‌تر ملا برای تدارک این کمبود درآمد به خرده‌فروشی و کشاورزی متوسل می‌شد.

به تعبیر دیگر ملایان قدرت مجتهدان را افزایش می‌دادند، هر قدر عده ملاهای وابسته به یک مجتهد بیشتر بود قدرت طبیعی مجتهد مزبور بیشتر می‌شد، و در هنگام لزوم ملاها نقش قدرت اجرایی مجتهد را داشتند، اما فقط ملایان نبودند که برای مجتهدان سنگ بسینه می‌زدند بلکه در تمام دوره قاجاریه، بخصوص در اصفهان و تبریز، با مجتهدهایی مواجه می‌شویم که دارودسته آنها را فقط می‌توان سپاه خصوصی نامید. در ابتدا در دارودسته مجتهدان شماره لوطیان از ملاها بیشتر بود، لوطی که از فتوت و جوانمردی برخوردار داشت معادل فتی در سرزمین آناتولی و کشورهای عرب بود، و از رهگذر مخالفت با دولت و اجرای فتوای مجتهد بر قدرت روحانیان میافزود، در عوض اجازه داشت که به غارت و دزدی پردازد، و هرگاه در معرض تعقیب و تهدید قرار می‌گرفت می‌توانست در مسجدها و خانه‌های علما بست بنشیند. کمی بعد در قرن نوزدهم، به ظاهر طلاب، یا محصلان مدارس، که تعداد و قدرت آنها نماینده شاخه‌ای مهیب از قدرت روحانیان بود، تا حد زیادی جای لوطیان را گرفتند. بنابراین اداره یک مدرسه سود مضاعف داشت، هم متضمن قدرت مادی اوقاف، هم قدرت جسمانی طلاب بود. بعلاوه جماعت سادات (کسانی که خود را از نسل پیغمبر می‌دانند) چه سادات راستین چه دروغین، به پایمردی علما از وجوه خیریه مؤمنان سهمی را که مدعی آن بودند می‌گرفتند، و در عوض قول می‌دادند که در روز مبادا به اعمال قدرت روحانیان کمک کنند^{۸۵}.

یکی دیگر از مظاهر قدرت علما تکفیر بود، که مخالف یا دشمن

۸۴- فرنك Frank، همان، ص ۱۹۰.

۸۵- این حقیقت را زین‌العابدین مراغه‌ئی در سیاست‌نامه ابراهیم بیگ

(کلکته ۱۹۱۰) ص ۱۶۴ بگونه افسانه آورده است.

خود را کافر قلمداد می‌کردند. این سلاح را علمای اعلام در مباحثات علیه اخباریان و شیخیه به کار می‌بردند این سلاح بعدها در سده نوزدهم بار دیگر علیه اصلاح‌طلبان و نوآوران چون فتحعلی آخوندزاده و میرزا حسن رشدیه بکار رفت. میزان تأثیر تکفیر روشن نیست: در ظاهر برای اینکه قربانی تکفیر به خطر جدی دچار شود موافقت دولت ضرورت داشته است، باری تکفیر سلاح نیرومندی بود که دست‌کم سبب محرومیت از حقوق اجتماعی می‌شد و علیه دشمنان نفوذ روحانیان بکار می‌رفت.^{۸۶}

از آنجا که قدرت مجتهدان تا اندازه‌ای بر اساس اجبار و زور اعمال می‌شد، حق اینست که پرسیده شود قواعد و اصول نظری تقلید تا چه اندازه نفوذ مجتهدان را برگروه مؤمنان مشخص می‌کند، ابتدا باید بیاد داشت که در ظاهر این عقیده که میان قدرت مادی و جسمی علما و مجوز مذهبی‌ای که می‌خواسته‌اند قدرتشان را بر اساس آن استوار کنند تناقض هست شیوع چندانی نداشته است. اغلب قدرت جسمی و مادی علما تعبیر و نتیجه قدرت مذهبی آنان تلقی می‌شده است. علما پیشوایان ملت شمرده می‌شدند، و برای پیشوا طبیعی بود که تمایلات خود را تحمیل کند.

همچنانکه در بالا ذکر شد رهبری علما در اصل جنبه سیاسی داشت، مقایسه کوتاهی بین زندگی مذهبی و فکری علما و توده شیعه مؤید این موضوع است. دانش علما از راه طلبگی در مدارس قدیم بدست آمده بود چنانکه برهیچکس پوشیده نیست فرا گرفتن این دانش در عمل برای افراد فاقد استعداد یا کسانی که مشغله زیاد داشتند مقدور نبود. گذشته از این احراز مقامات عالی روحانی بطرز روزافزونی در طی زمان موروثی شد. به عکس دینداری توده‌ها اشکال متعددی به خود گرفت که علما نسبت به هیچیک از آن‌ها روی خوش نشان ندادند. به خصوص تعزیه و روضه‌خوانی که هر

۸۶- محکومیت خفیف‌تری هم هست: «تفسیق» که به معنی کسی را فاسد یا بداخلاق قلمداد کردن است، نتایج آن روشن نیست. (بنگرید به قصص العلماء صفحه ۱۰۷) [ت م: «... و آن جناب (سید محمدباقر شفتی) سه نفر از علماء عصر را تفسیق نمود... همان صفحه].

دو در دوره قاجار مقبولیت عام یافت به نظر بسیاری از علما سزاوار سرزنش بود. روضه‌خوانها تا اندازه‌ای در جلب علائق مذهبی مردم رقیب علما بودند و تعزیه از لحاظ عاطفه‌گرایی Emotionalism در جهت مخالف روح‌طلبگی آنان بود^{۸۷}. درست است که برخی از علما به کارهای خرافی می‌پرداختند و در ادعای داشتن کرامات دست کمی از صوفیان نداشتند اما بطور کلی فرق میان عقاید مذهبی علما و توده امت به قوت خود باقی است. در اینجا باز مشاهده می‌شود که ملایان مقام واسطه داشته‌اند. اینان دست کم مدعی داشتن دانش مذهبی - هرچند نه به اندازه مجتهدان - بودند. از سوی دیگر ملایان با مردم تماس نزدیکتری داشتند. و حتی تا حدی از نظر مالی بمردم وابسته بودند^{۸۸}. اصطلاحات مستهجن ملابازی (نیرنگ‌های ملایانه) یا آخوندبازی (حیله‌های آخوندی) درباره انواع فعالیت‌های مشکوک ملاها به کار رفت، اینان تا حدی به سبب ضعف بنیه مالی خود به این گونه فعالیت‌ها می‌پرداختند^{۸۹}.

پس باز می‌گردیم به وظیفه مجتهد که عنوان پیشوائی دارد، وظیفه مجتهد از ضرورت علمی تقلید و قبول تقلید توسط امت سرچشمه گرفته است. اگر مقلد تمام جنبه‌های تقلید را درک نمی‌کرد، ضرورت آن را بطور غریزی درک کرده بود، ستایش چاپلوسانه‌ای که از علما می‌شد حجت است در ضمن اختلافی که میان طرز تفکر علما و گروه مؤمنان وجود داشت موجب شد که ماهیت این رهبری بطرز گسترده‌ای جنبه‌ظاهری، سیاسی و اجتماعی

۸۷- در عین حال مجتهدان روضه‌خوان‌ها را تشویق می‌کردند تا در حین موعظه و ذکر مصیبت از مجتهدان به نیکی یاد کنند تا آبرو و شهرتشان زیادتیر شود. (بنگرید به تاریخ معاصر یا حیات یحیی ج ۱ ص ۲۹).

۸۸- بسیاری از سیاحان اروپائی اختلافی را که از نظر دانش و طرز زندگی

بین علمای بزرگ و ملاها بوده است دریافته‌اند (نمونه را بنگرید:

Jane Dieulafoy La Perse, La chaldée et la susiane [Paris 1887] P. 56.

۸۹- دهخدا (همان، جزء ۱، ص ۴۹) آخوندبازی را توسل به حییل شرعی معنی

می‌کند، توسل به وسایلی که در ظاهر شرع مجاز اما در باطن مجاز نیست.

بخود بگیرد. تقلید باین تعبیر اهمیت واقعی و مستقیم یافت و علمای دوره قاجار از رهگذر تقلید «صدای مطمئن اسلام ایرانی بودند»^{۹۰} یعنی اینکه علمای اعلام نمایندگان مؤثر و قوی اسلام در ایران بودند.

عوامل کلی تعیین کننده گرایش علما نسبت به دولت

دید شده است که شیعه اسلام حقانیت حکومت موجود را، به عنوان نتیجه ضروری عقیده اش به امامت، انکار کرده است و (تسا همین سالهای اخیر) باور براین بود که غیبت امام هر نوع احتمال و امکان استقرار یک قدرت راستین و کامل را از پهنه گیتی بدر برده است، به طور دقیق به سبب غیبت امام از عالم ظاهر، و در بوته تعلیق ماندن وظیفه سوگند بیعت خوردن با او، انکار رسمی مشروعیت حکومت موجود به ضرورت به معنی تعهد در راه یک شورش فعال نبود. همکاری با حکومت هائی که به تشیع اعتراف داشتند برای وصول به هدف های مجاز دینی جایز بود، در حالیکه خود این حکومت ها فی نفسه مشروع نبودند در نظر شیعه چنین حکومت هائی را می توانستی برای رسیدن به هدف های شرعی بکار گرفت. در واقع نوعی تشابه میان این نظریه های شیعه و جریان اصلی اندیشه سیاسی مذهب کلاسیک سنی وجود دارد. اندیشه سیاسی مذهب تسنن حکومت موجود را غاصب می داند اما از شورش نهی کرده نوعی همکاری محدود را میان عالمان و صاحبان قدرت روا می شمارد^{۹۱} (البته درست است که شیعه گری هرگز مانند تسنن در روا دانستن وضع موجود تا آن حد پیش نرفت که به طور مسلم از کمال مطلوب خود قاصر ماند). پس از تأسیس دولت صفویان در ۱۵۰۱ با ادعای شاه که خود را از تبار امامان می دانست و نیز به سبب درآمدن اندیشه های صوفیانه در مفهوم فرمانروائی،

90- G. scarcia «Kerman 1905: La Guerra tra Seihi e Bâlasari»,
Annali del Istituto universitario orientale di Napoli XIII (1963), 198.

۹۱- نمونه رارک به استدلال های مبسوط و بسیار سنجیده ابو حامد غزالی در
احیاء علوم الدین (قاهره بی تاریخ) ج ۲ ص ۱۵۱-۱۴۰.

نتیجه‌های عملی انکار حقانیت حکومت به ضعف گرائید. گذشته از این از آنجا که عالمان برای تأسیس و گسترش نهادهای خود و انجام دادن وظیفه بسیار مهم نشر مذهب شیعه در میان مردم به مقیاس وسیع، به پادشاه وابسته بودند، برای حکومت که می‌خواست از این رابطه سود برد طبیعی بود که در میان عالمان اهمیتی گسترده بدست آورد. هرچه عالمان از لحاظ پایگاه‌های نهادی خود نیرومندتر شدند، این نظریه آنها که رابطه‌شان با حکومت سودمندست سست‌تر شد و ما می‌بینیم که یکی از عالمان به نام شیخ احمد اردبیلی تا آنجا پیش رفت که به شاه عباس تذکر داد که تو بر «ملک عاریه» حکومت داری^{۹۲}. با وجود این عالمان دوران صفویان از این عقیده که حکومت رسمی برحق نیست نتیجه‌های اساسی آشکار یا پایداری نگرفتند.

در پایان دوره فترت میان صفویان و قاجاریان در واپسین ربع سده هژدهم پیوندهای میان دولت و عالمان را دو عامل نو عوض کرده بود. عامل نخست اندیشه «نیابت عامه» عالمان بود که به تقریب بر روی هم چیرگی یافته و فقه شیعه به نوعی تکامل دست یافته بود. چنانکه نقش مجتهد را در رهبری امت و حتی حکومت برامت تثبیت نموده بود. عامل دوم استقرار حکومت قاجار در دیدگاه عالمان، به گونه حکومتی متجلی شد که بسیاری از همان فرضیه‌هایی را که صفویان درباره ماهیت قدرت پادشاه داشتند عرضه می‌کرد، اما دولت قاجار از نیمه مشروعیتی که پادشاهان صفوی با این ادعا که از تبار امامانند بدست آورده بودند؛ محروم بود. پادشاهان قاجار خود را «ظل‌الله» نامیدند. اما ادعای اینکه حکومتشان از سوی خداست تنها جنبه رسمی داشت. در نتیجه این دو پیشامد، انکار حقانیت دولت نتیجه‌های عملی بیشتری ببار آورد.

این نتیجه‌ها در آغاز به نسبت محدود بود و اندیشه کهن سودمندی سلطنت هنوز نفوذ داشت. سلطنت فتحعلی‌شاه دومین پادشاه قاجار را شیخ‌جعفر نجفی یکی از عالمان مشهور زمان

تأیید کرد و او را به عنوان «نایب» خود دانست، چندی بعد همین نجفی به فتحعلی شاه جنگ با روسیان را تکلیف کرد. اطاعت از او در این راه از لحاظ مذهبی بر شاه واجب بود^{۹۳}. اما این تأیید نجفی از شاه بیش از آنکه به عنوان جواز مشروعیتی برای سلطنت قاجاریان توسط عالمان باشد بر نقش عالمان به عنوان سرچشمه مشروعیت بر طبق عقیده «نیابت عامه» تأکید دارد. مشروعیت سلطنت چیزی خاص، مشروط و مشتق بود. هنگامی که در طول سده نوزدهم به گونه‌ای فزاینده آشکارتر شد که سلطنت آماده آن نیست که به گونه ایزاری در راه انجام دادن مقصدهای عالمان به کارگرفته شود دیگر هیچ عالمی به این فکر نیفتاد که به شاه مقام نیابت یا نمایندگی شرعی اعطا کند. درست است که رساله‌های چندی درباره اینکه گردن نهادن به فرمان شاه يك تکلیف مذهبی است نگاشته شده بود. اما هیچیک از این رساله‌ها به‌خامه عالمان مشهور دین نبود^{۹۴}. به‌عکس به نظر عالمان اصل مطلق و رسمی عدم مشروعیت حکومت موضوعی شد که توجه بی‌درنگ و روز-

۹۳- رک پائین ص ۱۶۲ پس از شماره ۹۱.

۹۴- یکی از این رساله‌ها به‌قلم سید جعفر کاشفی بروجردی است به نام «تحفة الملوك» که در سال ۱۸۱۷ برای فتحعلی‌شاه نوشته شده و در ۱۲۲۶/۱۸۶۰ به‌چاپ رسیده است. موضوع به اصطلاح فره ایزدی پادشاه تحت شعاع موضوع اصلی کتاب که در ماهیت و خواص خرد است قرار گرفته. س. ا. ارجمند به‌تازگی مدعی شده است که بروجردی یکی از اعضای برجسته حکومت روحانیان شیعه بوده است. از اینرو گفته‌هایش برای همه عالمان ارزشی اصولی داشته است. رک به مقاله او the Shi'ite Hierocracy and the State in Pre - Modern Iran: 1785 - 1890 «European Journal of Sociology XXII (1980)» ص ۵۶ - ۵۲

اما بروجردی به هیچ‌روی به طبقه عالمان تعلق نداشت به عکس او يك خردگرای صرف بود که سخت از عالمان انتقاد می‌کرد چنانکه توسط A. M. Agakhi in Iz Istorii Obshchestvennoi i Filorafskoi Mysli v Iran e (Vtoraya Polovina XVII - Pyervaya Chetvert, XIX vv.)

باکو ۱۹۷۱ ص ۶۸ - ۶۴ نشان داده شده. برای مطالعه آثار بعدی که درباره فره ایزدی پادشاهان نوشته شده و چمگلی به‌خامه نویسندگان گمنام است رک فریدون آدمیت افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوران قاجار، تهران ۱۳۵۶ ش/۱۹۷۷ ص ۱۵-۱۳.

افزون سیاسی را به خود جلب کرد. مقابله با دولت جای سازش را گرفت و عدم مداخله در امور سیاسی جای خود را به شورش داد. در نتیجه علما تا حد زیادی از همراهی با دولت پرهیز می‌کردند. از آنجا که دولت فی‌نفسه نماینده استبداد بود و رابطه نزدیک با آنرا شایسته مقام مرجع تقلید نمی‌دانستند به همین جهت در نخستین دهه سده حاضر که شیخ فضل‌الله نوری با اینکه همگان او را یکی از دانشمندترین عالمان تهران می‌دانستند دست‌کم مرجعیت او به‌طور موقت تحت شعاع عبدالله بهبهانی و محمد طباطبائی که مخالفتشان با دولت روشن‌تر از او بود قرار گرفت.^{۹۵} در اواخر سده نوزدهم میان برخی از علما و دولت نوعی همکاری بظاهر متقابل پدید آمد. اما کسانی را که با تشکیلات استبداد همکاری می‌کردند بتوان این همکاری افراد بی‌اعتنا به مذهب محسوب می‌داشتند.^{۹۶} بطور کلی به مقامات حکومت با دیده تنفر می‌نگریستند، مستوفی می‌نویسد که حتی پیش از آمدن مقامات بلژیکی به‌خاصه تشکیلات گمرک را برخلاف مقررات شرع می‌دانستند.^{۹۷} دولت دارائی مشروع نداشت، بنظر علمای سخت‌گیرتر دارائی دولت از دیدگاه شرع «نجس» محسوب میشد.

باوجود این همکاری‌هایی ویژه میان علما و دولت وجود داشت. بنا به سنت، انتصاب شیخ‌الاسلام‌ها برای نظارت بر محاکم شرع در شهرها، و انتصاب امام‌جمعه‌ها برای پیشنمازی و سخنرانی مذهبی و وظیفه دولت بود.^{۹۸} شاه در این انتصاب‌ها تمایلات عمومی را

۹۵- بنگرید: فصل ۱۴ [پس از شماره ۲۴].

۹۶- حیات یحیی جلد ۱ صفحه ۵۰ گرایش‌های مشابهی در مورد همکاری با تشکیلات دولت در ایران امروز ادامه دارد (بنگرید: Leonard Binder «the Proofs of Islam Religion and Politics in Iran» در مطالعات عربی و اسلامی به‌یادبود هامیلتن. ا. ر. گیب [لیدن ۱۹۶۶] صص ۱۳۵، ۱۳۷).

۹۷- مستوفی، همان ۱، ۱۳۸ حاشیه ۱.

۹۸- طهماسب اول نخستین حاکم صفوی بود که پس از شیخ نورالدین علی کرکی Korkhi امام جمعه‌ای را منصوب کرد و باو تأکید کرد که در غیبت کبری ادای نماز جمعه واجب عینی است (بنگرید: محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، مکارم‌الآثار در احوال رجال دوره قاجار [اصفهان، ۱۳۳۷ شمسی / ۱۹۵۸] ۱، ۸۰).

ملحوظ می‌داشت، و امام جمعه‌ها همگی تا نیمه دوم سده نوزدهم بیطرفانه و به استقلال انجام وظیفه می‌کردند، قبول چنان مقاماتی موجب نمی‌شد که امام جمعه احترام خود را در نظر عموم از دست بدهد یا در دستگاه اداری دولت جذب شود. تناقض دیگری میان قدرت دولت و قدرت علما وجود داشت که از نامشروعیت کامل قدرت دولت ناشی شده بود قدرتی که میان بی‌ثباتی و ثبات نوسان داشت. بنا به معمول قدرت دولت منوط به میل تعدادی معدود از درباریان و وزیران بود و به آسانی می‌توانست دست بدست شود. از سوی دیگر قدرت علما بر اساس وظیفه و مفهوم معینی از مرجعیت و ریاست بود که با وجود محدودیت، آن قدرت تا حد زیادی از نفوذ خارجی برکنار بود، این تفاوت را علما آشکارا دریافته بودند. ملا محمد صالح برغانی یکبار به حاکم قزوین گفت: «حکمرانی و منصب تو تا وقتی است که از سلطان منصبی داری، پس از عزل همه لذایذ درحیث فقدان است ولیکن علما دایم الحضور در نزد حضرت آفریدگارند به محض اینکه مانند شما اعیان ما را دیدید ما را احترام می‌کنید و تعظیم و توقیر و تکریم می‌نمائید... این سطوت خدائی است و برتر از همه لذایذ است.»^{۹۹}

ادامه قدرت علما به ایجاد رابطه نزدیک با امت کمک کرد، امتی که برعکس علما دولت را (بخصوص در ایالات) بصورت بیگانه‌ای خارجی می‌دید که هرچند وقت یکبار برای دریافت مالیات و سرپاز با زور و تهدید سروکله‌اش پیدا می‌شود. بست به رغم سوء استفاده‌هایی که از آن می‌شد نمودگار وظیفه‌ای بود که علما میان دولت و مردم انجام می‌دادند، مردم از استبداد نامشروع دولت به نمایندگان تنها قدرت مشروع پناه می‌بردند.

بیگانگی عمومی مردم و علما از دولت آنانرا بهم نزدیکتر کرد. علما نه فقط بمنزله رهبران محلی بلکه همچون رهبران ملی عمل می‌کردند. آگاهی ملی بعنوان نیروی محرک تا مدت‌ها پس از دوران قاجار هم وجود نداشت: وفاداری بیشتر نسبت به اسلام

ابراز می‌شد نه به ایران^{۱۰۰}. در سراسر قرن اعتراضاتی که به دولت یا حتی به تجاوز تدریجی بیگانه می‌شد بیشتر در روایات اسلامی متجلی می‌شد تا روایاتی که جنبه ملی داشت با اینکه آشکارا احساسات ملی وجود نداشت وضع خاص اسلام در ایران این امکان را پدید آورد که علما به منزله پیشوایان ملی شمرده شوند. جامعه ایران نه صرفاً مذهبی نه ملی محض بود بهترین نامی که می‌توان به آن داد جامعه مذهبی - ملی است. شیعه‌گری تا اندازه زیادی ایران را در احساس و اندیشه از بقیه دنیای اسلام منزوی ساخت. موضوع‌ها تا آغاز سده بعد تغییری نکرد. در آغاز سده پان‌اسلامیسم به تقریب به مدت یک دهه یک موضوع پی‌درپی در زندگانی سیاسی ایران گردید و بر مهمترین آرمانهای اتحاد اسلام که پس از جنگ دوم جهانی پدید آمد سایه افکند در سراسر دوران قاجاریان دشمنی‌ها و مخالفت‌های دیرینه هنوز بود، شیعه‌گری به عنوان جریان اصلی اسلام شمرده میشد. اما در عین حال این حقیقت وجود داشت که شیعه تنها در ایران مذهب اکثریت بود. سنن فرهنگ فردگرائی ایرانی مفهوم جدائی را گسترش داد. بنابراین دیرگاهی ایران از کشمکش میان اسلام و ملت‌گرائی موجود در سایر نقاط جهان اسلام برکنار ماند. و بقول استاد ایتالیائی ج - اسکارسیا G. Scarzia «تلاقی بین تشیع و روح جامعه شکل آگاهی ملی بخود گرفت»^{۱۰۱} علما مظهر این آگاهی بودند.

۱۰۰ - تحقیقی است که یک مأمور انگلیسی در یزد انجام داده است ن. ملک N. Malcolm «پنج سال در یک شهر ایران» [لندن ۱۹۰۵] [صص ۲۸-۳۹].
 ۱۰۱ - اسکارسیا. همان، ص ۱۹۸.

فصل دوم

دوران حکومت قاجار

در طی صدوبیست سالی که از قیام سلسله قاجار در سال ۱۷۸۵ تا انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۵ گذشت علما نقش مهمی را در امور ایران بازی کردند. شدت فعالیت و جدال مذهبی در ایران شاید با دیگر روزگاران تاریخ این کشور تفاوتی نداشت. خصوصیات این دوران از آغاز آشکار بود. به تقریب همزمان با تأسیس حکومت قاجار علمای برجسته‌ای بخصوص در عتبات (آستانه‌ها: اماکن متبرکه شیعه در شهرهای کسربلا، کاظمین، نجف و سامره از کشور عراق) به ظهور پیوستند و مطالعات مذهبی از نو شروع شد، و موقعیت‌های آنان در سراسر سده نوزدهم تداوم و گسترش یافت. تضادهائی که در هر سلطنت به ظاهر شیعه نهفته است در دوران قاجار حدت یافت، و با عوامل دیگر که از دنیای خارج بایران آمده بود ترکیب شد و کشمکش مداوم میان علما و دولت را پدید آورد.

زمینه تاریخی

صفویه (۹۰۷/۱۵۰۱ - ۱۱۳۵/۱۷۲۲)

پیش از تأسیس فرمانروایی خاندان صفوی بیشتر مردم ایران مذهب تسنن داشتند، جز شماری اندک از ایشان در چند مرکز

سنتی مانند قم و سبزوار که پیرو مذهب تشیع بودند، گفته شده است که با گسترش طرفداری از شیعه در میان فرقه‌های صوفیان زمینه سیطره شیعه‌گری فراهم شده بود، اما این دعوی در خور بحث است.^۱ آنچه مسلم است اینست که گرویدن مردم به کیش تشیع در مرحله‌های نخستین با فشار و زجر و آزار سنگین میسر شده است.^۲ از اینرو نه شگفت اگر گروهی از عالمان محلی شیعه به کندی و به‌مرور ایام در ایران پدید آمدند. شماری زیاد از عالمان سنی مذهب ایران به ترکیه عثمانی و آسیای مرکزی گریختند و تنها شماری اندک از سنی مذهبمان مانند جمال‌الدین استرآبادی و غیاث‌الدین منصور شیرازی به مذهب شیعه گرویدند که بیشتر برای خاطر حفظ جان و فرصت‌طلبی بود تا اعتقاد راستین.^۳ وظیفه تبلیغ مذهب شیعه به‌عهده آن گروه از عالمان شیعه واگذار شد که از کانون‌های علمی تشیع در دنیای تازی به‌ویژه جبل‌عامل در جنوب سوریه به ایران هجرت کرده بودند. پیروزی صفویان در ایران و چشم‌اندازهایی که پدید آورد و نیز غلبه ترکان عثمانی بر سوریه در سال ۱۵۱۷ و دگرگونی‌هایی که این پیروزی در اوضاع آن سامان به دنبال آورد موجب شد که عالمان شیعه از آن سرزمین‌ها به ایران کوچ کنند. تا پایان سده هفدهم بیشتر عالمان بزرگ

۱- این نظریه را که برخی از فرقه‌های صوفیان زمینه را برای گسترش

کیش شیعه در ایران فراهم کرده‌اند مریجان‌موله در مقاله

Marijan Molé «Les Kubrawiya entre Sunnisme et Shiisme aux huitieme et neuvième Siecles de l'Hegire» REI (۱۹۶۱)

۱۶۴-۶۱ که به تفصیل نقل شده شرح داده و حامد الگار در مقاله «ملاحظه‌هایی درباره مذهب در دوره صفویان» Iranian Studies ج ۷ (۱۹۷۴) ۲۹۲ - ۲۸۷ آنرا بررسی و انتقاد کرده است.

۲- رک

Jean Aubin: La Politique religieuse des Safavides

در Les Shi isme imamites (پاریس ۱۹۷۰) ۲۴۴ - ۲۲۵.

۳- رک

Erika Glassen «Schah Ismā'il I und die Theologen Seiner Zeit» Der Islam, XLVII (1971 - 1972) ۲۶۱

ایران یا خود تازی تبار و یا از شاگردان مستقیم عالمان تازی نژاد بودند. با گذشت روزگار مذهب تشیع چنان با ایران آمیخته گشت که هویت تشیع با خودآگاهی ایرانیان به راستی مترادف گشت.^۴ اما بنیاد یافتن کیش شیعه در ایران تا اندازه زیادی به سبب دو عامل خارجی بود یکی تاخت و تازهای ترکمانان که شاه اسماعیل را به قدرت رساندند و دیگری هجوم عالمان شیعه تازی به ایران. به طور دقیق تازی نژاد بودن نخستین عالمان شیعه ایرانی آنان را از مبارزه با قدرت سلطنت که حامی و محافظ ایشان بود باز می‌داشت گذشته از آن این عالمان برای گسترش نخستین تشیع در میان مردم ایران و بنیاد نهادن آداب و رسم‌های آن به پادشاهان متکی بودند. بدینسان مهمترین عالم در میان مهاجران نخستین تازی، یعنی شیخ علی کرکی که «مجتهدزمان» خوانده می‌شد با شاه اسماعیل و جانشین او شاه طهماسب پیوستگی داشت و از خضوع کامل در پیشگاه پادشاه که بخشی از تشریفات دربار صفویان بود دفاع می‌کرد.^۵ افزون بر این قدرت مطلق حاکم که صوفیان و اهل تشیع از لحاظ مذهبی آنرا تأیید می‌کردند بر آن بود که در هر رویدادی از نفوذ علمادار اداره امور مملکت جلوگیری کند. شاه اسماعیل نخستین حکمران صفویه (۹۰۷/۱۵۰۱ - ۹۳۰/۱۵۲۴) راقطب (یا مراد در اصطلاح صوفیه) می‌دانستند و نیز به عنوان سید موسوی (اولاد امام هفتم موسی کاظم) از او پیروی می‌کردند. در صورتی که به روایت اشعارش او مقام خود را حتی از امام هم بالاتر می‌دانست.^۶ تشیع او ماهیتی بدعت‌آمیز داشت و بگونه‌ای چشمگیر با سنت عالمانه‌ای که عالمان تازی مهاجر به ایران، عرضه می‌داشتند تفاوت

۴- همان ص ۲۶۵.

۵- برای مطالعه درباره کرکی رک همان ص ۲۶۲ پانویس ۲۴ و مأخذ هائی که در آنجا ذکر شده است. کمک فکری دیگر کرکی به بنیان یافتن کیش شیعه در ایران رساله‌ای بود که درباره وجوب لعن کردن به سه خلیفه نخست نگاشت.

۶- بنگرید:

Tourkhan Gandjei Il Canzoniere di sah isma'il Hata'i (Naples, 1959), Poems nos. 16, 20, 198, 207.

داشت^۷ آن سنت اندك اندك بر دعوی‌های گزافی که سلطان درباره وضع واجب الحرمت خود داشت چیرگی گرفت. با این همه حاکم در يك سطح کلی، همچنان به عنوان نماینده امام غائب شمرده می‌شد. و حتی گهگاه این تمایل وجود داشت که صفت‌های امام را به او نسبت دهند^۸ گذشته از آن قطع نظر از وضعی که در عالم پندار و حرف به شاه نسبت داده می‌شد در عمل پیوند نزدیک میان دولت و مذهبی که آن را بنیان نهاده بود به تلویح به گونه‌ای سلطه شاهانه بر عالمان دلالت داشت. هنگامی که این پیوندها به سستی گرائید، قدرت بلافصل علما افزایش بسیار یافت، مقام صدر نمونه استیلائی و وظیفه سیاسی دولت صفوی بر وظیفه مذهبی آن بود. صدر مقامی رسمی بود که از طرف دولت بر مؤسسات و امور مذهبی نظارت داشت و شیخ الاسلام را که رئیس بزرگ گروه‌های مذهبی بود بکار می‌گماشت^۹. محاکم شرع و قضات آن تابع عرف و دیوان بیگی (عالی‌ترین مقام رسمی در قضاوت دنیوی) بودند، و صدر و نماینده او، شیخ الاسلام، آلت بوجود آوردن این انقیاد بودند^{۱۰}. لکن سیطره دولت بر علما نتوانست از اعطای امتیازات و ادای احترامات به گروه‌های مذهبی علی‌الخصوص سادات،

۷- درباره تمایز مهم میان غلات نخستین شیعه در آغاز دوران صفویان و سنت‌های عالمانه شیعیگری رک
Michel Mazzaoui «the origins of the Safawids: Si'Isim, Sufism and the Gulât, Wiesbaden 1972

۸- ا. ک. س. لمبتن
Quis custodiet custodes Some Reflections on the Persian Theory
۱۲۹ (۱۹۵۶) of government SI VI و همان نویسنده
State and Government in Medieval iran

آکسفورد، ۱۹۸۱، ص ۲۷۵.

۹- «لمبتن Quis Custodiet Custodes» صفحه ۱۳۸؛ ر. م. سیوری R. M. Savory
«مناصب اصلی دولت صفوی در دوران حکومت اسمعیل اول» بولتن مدرسه مطالعات
شرقی و آفریقائی، ۲۳ (۱۹۶۰) ۱۰۴.

۱۰- تذکره الملوك چاپ و. مینورسکی V. Minorsky (لندن ۱۹۴۳) صفحات
۱۱۰، ۱۱۹.

جلوگیری کند^{۱۱}، یا مانع احترام شخص حکمران به برخی از علما شود. مانند حرمتی که شاه عباس (۱۵۸۱/۹۸۹ - ۱۶۲۹/۱۰۳۸) برای شیخ احمد اردبیلی (درگذشت بسال ۱۵۸۵/۹۹۳) قائل بود^{۱۲}. در واقع تشویق مطالعات مذهبی و موقوفات اماکن متبرک و مدارس اساس گسترش بعدی نقش سیاسی و اجتماعی علما را پی ریزی کرد. به همان ترتیب که مجتهدان بزرگ اواخر قرن دوازده و اوایل قرن سیزدهم هجری چه از نظر جسمانی چه از نظر روحانی از اعقاب علمای بزرگ دوران صفوی بودند^{۱۳}. شك‌هائی نسبت به مشروعیت همبستگی با حاکمان صفوی در همان آغاز دوره توسط ابراهیم قطیفی که معاصر و رقیب علی کرکی بود ابراز شد^{۱۴}. هرچه بر عمر دوره صفوی افزوده گشت و مدارک مربوط به ماهیت خداناشناسانه پادشاهان صفوی زیادتر شد این شك‌ها افزایش یافت ژان شاردن Jean Chardin جهانگرد و بیننده شك‌ها دقیق فرانسوی می نویسد که در سده هفدهم برخی از عالمان مدعی شدند که يك مجتهد که از جانب خدا از گناه معصوم مانده باشد باید به گونه‌ای آرمانی جانشین امام غایب شود و وظیفه شاه نسبت

۱۱- بنا بر این هدیه‌های معروف یه سیورغال به برخی از خانواده‌های سرشناس داده میشد (بنگرید: ژ. شاردن Voyages en Perse [پاریس، ۱۸۱۱] ۶، ۶۵) و سایر خانواده‌های سادات از پرداخت مالیات معاف میشدند (بنگرید: ا. ک. س. لمبتن A. K. S. Lambton مالک و زارع در ایران [لندن ۱۹۵۳] صفحه ۱۰۵).

۱۲- قصص العلماء صفحه ۲۴۵ [ت م: به ظاهر حرمت این عالم بسیار بوده و بمناسبت‌هائی او را عتاب میکرده است فی‌الجمله در حمایت از یکی از امراء مفضوب باو مینویسد: «بانی ملك عاریه‌عباس بدانند اگر چه این مرد در اول ظالم بود اکنون مظلوم می‌نماید چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی از پاره‌ای از تقصیرات تو بگذرد، همان صفحه].

۱۳- به مثل محمدباقر بهبهانی ملقب به مجدد و مروج از اعقاب محمدتقی مجلسی بود (قصص العلماء صفحه ۱۴۷) [ت م: بنا به نوشته تاریخ این‌خلکان و غیره، معتقد بوده‌اند که در هر سده یکنفر مروج مذهب امامیه ظهور میکند] و محمدعلی معلم حبیب‌آبادی (مکارم‌الانوار در احوال رجال دوره قاجار، (اصفهان ۱۳۲۷ شمسی/ ۱۹۵۸) ۱، ۲۲۴ و ۲۲۵).

۱۴- رك Glassen همان ص ۲۶۷ - ۲۶۶ و لمبتن State and Government

in Medieval Islam ص ۲۷۳ - ۲۷۱.

به مذهب که در غایت يك وظیفه ظاهری و حفاظتی بود می بایست با راهنمایی يك مجتهد انجام پذیرد^{۱۵}. این نظر در زمان قاجار به طور کامل ابراز گشت اما در روزگار صفویان اعمال قدرت و مرجعیت مجتهدان تنها به کارهای قضائی محدود شد و گسترش یافتن آن به حوزه کارهای اجتماعی و سیاسی به عهده نسل‌های بعدی مجتهدان واگذار گشت. به پیشامدهای آینده تنها اشاره‌ای شده بود. کار عمده عالمان دین عصر صفوی توضیح مذهب تشیع در درجه نخست و پایمال‌سازی مذهب تسنن و سپس سرکوبی تصوف بود اگر همچنانکه گفته شده^{۱۶}. بحران واقعی شیعه‌گری در ایران از لحظه‌ای بود که این کشور از يك جامعه مذهبی محض به يك دولت ملی تحول یافت. پیشتر از آنکه مدت‌ها بعد به صورت يك حکومت که به ظاهر شکل مشروطه داشت درآید. مفاهیم تحول در دوره صفوی به طور کامل ادراک نشده یا به طور منظم مورد بحث قرار نگرفته بود. شاید این بی‌علاقگی مذهب شیعه به تعریف نقش دولت تا اندازه‌ای از رهگذر انتظارمهدی بود که همه قدرت دنیوی را در مظان شك قرار می‌داد^{۱۷}. اما به نظر می‌رسد که علت اصلی آن مشغولیت علما به تشریح اصول مذهب شیعه بوده است.

هدف منفی مذهب شیعه جدال علیه تصوف و تسنن و آزار پیروان این دو فرقه بود. این جنبه‌های منفی فعالیت علما بر سی سال آخر دوره صفوی حکمفرما بود. و به طرز تمسخرآمیز به سقوط دولت شیعه ایران در سال ۱۷۲۲ كمك کرد. سلطه علما بر شاه سلطان حسین (۱۱۰۵/۱۶۹۴-۱۱۳۵/۱۷۲۲) آخرین حکمران از سلاطین صفوی نقش‌های معمولی علما و دولت را جایجا کرد. مقام ملاباشی (عمده ملا) که شاه سلطان حسین آنرا ابداع کرد از

۱۵- شاردن، همان ۵، ۲۰۸ به بعد.

16- G. Scarzia «intorno alle controversie tra Ahbari eusuli Presso gli imamiti di Persia» Rso XXXIII (1958).

۱۷- میزان نفوذ غیبت امام را بر نحوه تفکر شیعه در این بحث که آیا در غیبت امام خواندن نماز جمعه جایز هست یا نه می‌توان دید (بنگرید: حبیب‌آبادی همان ۱، ۸۰).

لحاظ اهمیت جانشین مقام صدر شد^{۱۸}. محمدباقر مجلسی (در گذشت به سال ۱۱۱۱/۱۷۰۰) و پس از او نوۀ دختری اش میر محمدحسین مجلسی با اشغال این مقام حالت جنگجویی مذهبی اوایل دوره صفوی را از نو زنده کردند^{۱۹}. بدنبال احیاء این حالت شیوه های خشک تشریفاتی که انتظار می رفته است مذهب مدرسه ای مورد قبول اکثریت را توجیه کند رواج گرفت. خانقاه ملامحسن فیض، صوفی کاشانی ویران شد و درویش های ساکن آن قتل عام شدند^{۲۰}. این عمل را کمابیش می توان نمودگار انهدام یکی از بنیادهای سلسله صفوی به شمار آورد که اولین شیخ آن فرقه شیخ صفی (درگذشت به سال ۷۳۵/۱۳۳۴) بوده است. و هنگامیکه طهماسب میرزا آخرین شاهزاده صفوی می کوشید تا مگر تاج و تخت سلطنت را بازپس گیرد، طوایف شاهسون به دقت به این علت که به صوفیه بستگی پایداری داشتند^{۲۱}، از مساعدت او شانه خالی کردند. اگر در سابق تسنن که آماج دیگر این حالت جنگجویی بود يك امر خارجی و در قلمرو حکومت عثمانی بود، اینک به سبب آشتی کردن ایران و عثمانی تمام فشار بار حمله به تسنن متوجه افغانان سنی مذهبی شده بود که در درون مرزهای دولت صفوی می زیستند. آزاری که علما به سنیان افغانی دادند و به دنبال آن دفاع نامطلوبی که از اصفهان کردند^{۲۲}، به دقت آنانرا به سقوط سلسله صفوی مربوط می سازد. رنجش افغانان به شورش و تهاجم به ایران در سال ۱۷۲۲ انجامید، مهاجمان پیش از خروج از قندهار تمام سکنه شیعه آن شهر را قتل عام کردند و بدینسان آشکارا از ماهیت شورش خود پرده برداشتند^{۲۳}.

۱۸- لمبتن «Ouis Custodiet Custodes» ص ۱۴۲.

۱۹- ل. لکهارت L. Lockhart «سقوط سلسله صفوی و غلبه افغان بر ایران» (کمبریچ ۱۹۵۸) ص ۷۰.

۲۰- محمد مهدی اصفهانی «نصف جهان فی تعریف الاصفهان» (تهران ۱۳۴۰ شمسی / ۱۹۶۱) ص ۱۸۳.

۲۱- همان، ص ۲۰۰.

۲۲- لکهارت، همان، ص ۱۵۵.

۲۳- اصفهانی، همان، ص ۱۸۶.

انقراض واقعی سلسه صفوی بدست افغانان دوران مخاطره- آمیزی را برای تشیع در ایران به همراه آورد که در طی آن دانش تشیع رو به افول نهاد، باماکن متبرک آن بی حرمتی شد، علمای ستم دیده آن بزاویه خمول افتادند، و تشیع از مقام شامخی که پیش از آن در دنیای اسلام داشت به مرتبه ای نزول کرد که فقط برابر یکی از مکاتب چهارگانه تسنن شد. لکن سرانجام از فترت بین صفوی و حکومت قاجار با قدرت بیشتری سر برداشت و با دخالت علما یا پاسداران آن روشن تر و آگاهانه تر تشریح شد. با توجه به این مطلب، دوران صفوی را به رغم درازی و باروری مذهبی آن نمیتوان جز طلیعه تشیع ایران و نخستین مرحله تنظیم تشیع به عنوان مذهب ملی قلمداد کرد.

نادرشاه (۱۱۴۸/۱۷۳۶ - ۱۱۶۰/۱۷۴۷)

ویرانگری مهاجمان افغان حیات فرهنگی و مذهبی ایران را به کلی مضمحل کرد. به خاصه اصفهان پایتخت صفوی که مرکز علوم دینی هم بود بسختی از افغانها زیان دید. و تا زمان حکومت حاجی محمد حسین خان نظام الدوله نخستین حاکم این شهر در زمان فتحعلی شاه دومین حکمران قاجار، کوشش جدی برای بازسازی آن صورت نگرفت.^{۲۴} بسیاری از اهالی شهر با پشت سر گذاشتن هرج و مرج به هندوستان یا اماکن متبرک عراق عرب، هجرت کردند.^{۲۵} هرچند سایر مردم نیز در پی راه جستن به مآمن عتبات بودند اما بیشتر، علما به آنجا رفتند و تنی چند از علمای بلند- آوازه در آنجا رحل اقامت افکندند.^{۲۶} جنبش احیاء تشیع در عتبات نیز آغاز شد و از بسیاری از مباحث آن در همانجا دفاع شد. در سال ۱۷۳۶ که نادرشاه وحدت سیاسی ایران را به طور موقت تجدید کرد این وحدت دیگر براساس تشیع نبود. طایفه

۲۴- همان، ص ۲۸۱.

۲۵- سرهارفرد جونز بریجس Sir Harford Jones Brydges «سلسله قاجاریه» (لندن، ۱۸۳۳) صص ۱۴۹ - ۱۵۰.

۲۶- مثلاً سیدعبدالله شوشتری (بنگرید: روضات الجنات ص ۳۸۳).

افشار که نادر از آن برخاست به يك اتحادیه قبیله‌ای تعلق داشت که صفویان را به قدرت رسانده بود و درباره تمایلات شیعی این اتحادیه هیچ شکی نیست. مدرکی هم در دست نیست که نادرشاه خود به مذهب تسنن تمایلی داشته است. بلکه بیشتر يك سلسله ملاحظه‌های سیاسی نادرشاه را برانگیخت تا مذهب و جریان شیعگری ایرانی را تغییر داده آنرا با تسنن آشتی دهد.

جاه‌طلبی‌های سپاهیگری او از مرزهای ایران گذشته به افغانستان، آسیای مرکزی و هندوستان، همه سرزمین‌هائی که جایگاه برخورد میان سنیان و شیعیان بود، رسید. و برای حکمران قلمروی به آن گستردگی مناسب نبوده است که خود را به دقت با شکلی از شیعگری درآمیزد که در اساس برای اهل تسنن در خور پذیرش نباشد، گذشته از آن بیشتر سپاهیان که در جنگ‌هایش بکار می‌برد مذهب تسنن داشتند و ناچار می‌بایست با حساسیت مذهبی آنها دمسازی نشان داد^{۲۷} مهمتر از همه پس از بر افتادن صفویان تا مدتی هنوز نوعی احساس هواخواهی از این خاندان با صبغه مذهبی وجود داشت. تجدید نظر در شیعگری شاید یکی از وسیله‌هائی بوده است که نادر می‌خواست در از میان بردن یا جلوگیری از این هواخواهی موجود بکار برد^{۲۸}. از اینرو پس از اعلان پادشاهی‌اش در مغان آذربایجان در سال ۱۱۴۸/۱۷۳۶ نادرشاه لعن رسمی سه خلیفه نخست را که توسط صفویان متداول شده بود قدغن ساخته اعلام کرد که «این مذهب شیعه که مغایر با نیاکان بزرگ ماست باید متروک گردد، اما چون حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیه‌السلام امام راستین است ایرانیان می-

۲۷- رك حامدالگار «شیعگری و ایران در سده هژدهم» در

Studies in Islamic History in the Eighteenth century eds R. Owen and T. Naff Carbondale illinois

۱۹۷۶ ص ۲۹۹ - ۲۹۱.

۲۸- رك محمدعلی حزین «تاریخ احوال» چاپ F. C. Belfour لندن ۱۸۳۱

ص ۲۴۱ ول لکهارت «نادرشاه» لندن ۱۹۳۸ ص ۹۹.

توانند در «فروعات شرعیه» از آن حضرت پیروی کنند^{۲۹}. نادر افزون بر دیکته کردن این تغییر اساسی مال‌های وقفی را نیز مصادره کرد. مقام صدر را از میان برداشت و رسیدگی به همه کارهای قضائی را به محکمه‌های عرف منحصر ساخت^{۳۰}. در برابر این کارها پایداری ناچیزی از سوی عالمان‌جان بدربرده از ایلغار افغانان نشان داده شد. اما نادرشاه مصلحت چنان‌دید که شیخ‌اسلام اصفهان را خپه کرده و میرزا عبدالحسین ملاباشی را به قتل رساند^{۳۱}.

سرجان‌ملکم برآنست که خشم عمومی نسبت به علمائی که شاه‌سلطان‌حسین را احاطه کرده بودند به نادر امکان‌داد تاجسورانه اوقاف را غارت کند^{۳۲}. اینکه بیشتر گناه مصائب هجوم افغان را بگردن علما انداخته‌اند بنظر درست نمی‌نماید. علما در گوشه و کنار اصفهان می‌گشتند و مردم را بتوبه و انابت فرا می‌خواندند: مصیبتی که علائم آن اینک آشکار شده است در اثر گناهکاریهای شماس و اگر بموقع توبه نکنید چه بسا سررشته آن از دست بدر خواهد رفت^{۳۳}. ضعف مقاومت ایرانیان در برابر مهاجمان افغان این نظریه را تأیید می‌کرد.

بهرحال شکست قطعی کوشش‌های نادرشاه در اینکه تشیع

۲۹- میرزا مهدیخان استرآبادی «جهانگشای نادری» چاپ عبدالله انوار. تهران ۱۳۴۱ ش/۱۹۶۲ ص ۲۷۰.

۳۰- لمبتن «ارباب و رعیت» ص ۱۳۱. سرجان‌ملکم «تاریخ ایران» (لندن ۱۸۱۵) ج ۲، ۴۴۰.

G. A. olivier Voyage dans l' Empire othoman l' Egypte et La Perse (۱۸۱) ج ۲، ۴۴۰.

(پاریس ۱۸۰۲) سوم، ۲۱۹.

۳۱- الگار «شیعگری و ایران در سده هژدهم» ص ۲۹۲. George Foster «سفری از بنگال به انگلیس» (لندن ۱۷۹۸) دوم، ۲۳۸.

۳۲- ملک، همان، ۲، ۱۰۵.

۳۳- در تبریز زلزله‌ای بوقوع پیوسته و هوای اصفهان از غبار مرموز سرخ‌رنگی آکنده شده بود. ستاره‌شناسان وقوع این فاجعه را پیش‌بینی کرده بودند (بنگرید: اصفهانی، همان، ص ۱۹۱-۱۹۲).

تعدیل شده‌ای را به‌پیکر اصلی اسلام پیوند دهد نشان می‌دهد که تشیع در ایران پایگاه ماندگاری به‌دست آورده بوده است، این کوشش‌ها براساس سازشی ساختگی صورت می‌گرفت تا تشیع که از رهگذر امامان خود را تنها پاسدار و وارث عقیده راستین و باطن دین میدانست از نو بنام مکتب‌جعفری نامگذاری شود (جعفر صادق [درگذشت به‌سال ۱۴۸/۷۶۵] امام ششم) و رابطه آن با مکاتب چهارگانه تسنن مانند رابطه‌ای که این مکاتب پیشتر با هم داشتند قلمداد شود. امام جعفر واضح این مکتب شمرده شود بی آنکه قدرت او را از لحاظ تقدس بر ابوحنیفه یا شافعی فضیلت دهند^{۳۴}. حکومت عثمانی از تأیید این طرح خودداری کرد^{۳۵}. حمله نادرشاه به پایگاه تشیع که بگونه واقعه‌ای گذرا اهمیت چندانی نیافت^{۳۶}، خواه‌ناخواه در این اوان واکنش شدیدتری را به‌نفع علما برانگیخت، آنان با اینکه نفی بلد و تهیدست شده بودند به عنوان گروه مذهبی ملت به‌حیات خود ادامه دادند.

زندیه و کشمکش قبیله‌ای (۱۱۶۳/۱۷۵۰ - ۱۲۱۱/۱۷۹۵)
 در فاصله بین مرگ نادرشاه و استقرار سلسله قاجار فقط دوران کوتاه حکومت کریم‌خان زند (۱۱۶۳/۱۷۵۰ - ۱۱۹۳/۱۷۷۹) و جانشینان بلافصل او از اندک‌نظمی برخوردار داشت. مرکزیت

۳۴- لکه‌پارت، همان، ص ۱۴۰.

۳۵- در دهم اکتبر ۱۷۴۳ علمای سنی بلخ، قندهار و سایر بخش‌های ایران سندی را در خزانه حرم نجف امانت گذاشتند دایر بر اینکه ملت ایران هنگام جلوس نادرشاه تشیع را ترک کرده بود و این امر به‌آگاهی حکومت عثمانی رسیده بود اما آن حکومت این پیشنهاد را که مذهب تشیع پنجمین مکتب از چهار مذهب اسلام تلقی شود رد کرده بود (بنگرید: الیویر Olivier، همان ۳، ۲۴۴).

۳۶- هنگام مرگ او بی‌درنگ سپاهیان به‌شیعه و سنی منقسم شدند و سنیان که از لحاظ شماره افزون‌تر بودند به‌قندهار عقب نشستند (بنگرید: گزارش گیلائوم guillaume کنسول فرانسه در بغداد در

A. Guillou «Les Dynasties Musulmanes de la Perse» «in Revista del Instituto de Estudios Islamicos en Madrid [Madrid 1959 - 1960] P. 142.).

یافتن حکومت آنان در شیراز موجب شد که بار دیگر در زندگی اجتماعی به علما و وظیفه محدودی محول شود. شیخ الاسلام شیراز که مستقیماً توسط حاکم بکار گمارده شده بود بار دیگر اداره محاکم شرع را که به ظاهر قلمرو آن از محاکم عرف خیلی محدودتر شده بود بعهدہ گرفت^{۳۷}. قضاوت‌های شخصی که توسط حاکم اعمال می‌شد در هر حالی عمومیت داشت، اما ماهیت شیعی حکومت زند مشخص بود، معتقد بودند که هر یک از دوازده امام سرپرستی یکی از دوازده محله شیراز را بعهدہ دارند، هر شب جمعه به طور رسمی مجلس تذکری برای آنها برپا می‌شد^{۳۸}. کریم‌خان بقعه امامزاده میرحمزه را ساختمان کرد^{۳۹}. و مرقد شاه چراغ را که زیارتگاه مقدس‌تری بود تعمیر کرد^{۴۰}. مدرسه‌ای بنا کرد و آنرا وقف کرد که پس از مرگش مدرسه‌خان نامیده شد و دست‌اندر کار ساختمان مدرسه دیگری بود که اجل مهلتش نداد^{۴۱}. بدینسان خود را مؤمنی متقی وانمود کرد و در این کار بر قاجاریه که برای حفظ ظاهر دیانت هدایائی به اماکن متبرک می‌کردند سبقت گرفت. با وجود این زندیه از لحاظ مذهبی جواز حکومت نداشتند و در پی کسب آن هم نبودند، قدرت آنان براساس اتحاد طوایف فارس و زاگرس استوار بود.

- ۳۷- ویلیام فرانکلین «ملاحظات سفر بنگال بایران در سالهای ۱۷۸۶-۱۷۸۷ (لندن ۱۷۹۰) صفحات ۱۳۱، ۱۸۳.
- ۳۸- همان، ص ۱۹۹، ظاهراً این رسم دست‌کم تا اوایل دوران قاجار ادامه یافته است (بنگرید: ای. اسکات. وارینگ E. Scott waring سفر شیراز از راه کازرون و فیروزآباد [لندن ۱۸۰۷] صفحه ۶۴). [این کتاب به‌همین خامه به فارسی برگردانده شده و آماده چاپ است م].
- ۳۹- ج. ب. فریزر J. B. Fraser «گزارش تاریخی و توصیفی ایران از روزگار قدیم تا زمان حاضر» (ادینبورگ Edinburgh، ۱۸۳۴) صفحه ۲۶۵.
- ۴۰- فرانکلین، همان مأخذ، صفحه ۷۷، فرصت شیرازی «آثار عجم» (تهران، ۱۳۱۴ قمری/۱۸۹۶-۱۸۹۷) صفحه ۴۴۸.
- ۴۱- فرانکلین، همان مأخذ، صفحات ۶۳-۶۴، شاید عملیات جنگی کریم‌خان در عراق عرب به‌انگیزه ملاحظات مذهبی یعنی سیطره حکومت شیعه بر اماکن متبرک بود (بنگرید: الیویر، همان مأخذ، ۲، ۳۳۵).

در واقع منازعاتی که از لحظه مرگ کریم‌خان تا زمان غلبه آغامحمدخان قاجار به سال ۱۷۷۹ میان طوایف افشار، زند، و قاجار ادامه داشت به‌خاصه از رهگذر دسته‌بندیها و اتحادیه‌های قبیله‌ای بود. چنانکه حاجی ابراهیم‌خان که لاقیدی خود را با گسستن از لطفعلی‌خان زند و پیوستن به آغامحمدخان قاجار نشان داد به ملکم یادآوری میکند: «هیچ... يك مشت سر باز غارتگر میدان- دارند چه زندیه سلطنت داشته باشند چه قاجاریه»^{۴۲} غلبه عنصر عشیره‌ای در حکمیت میان مدعیان سلطنت ناچار شرکت شهریان را در این داوری منتفی می‌کرد و علما که از نظر مقام و نفوذ در اصل شهری بودند با عشایر بسیار بندرت تماس می‌گرفتند. با وجود این در کشمکش میان زندیه، افشاریه و قاجاریه برخی رویدادها در ماهیت چنان بود که واکنش برخی از علما را برمی-انگیخت، علما نسبت به هیچیک از مدعیان سلطنت نظریه ثابتی نداشتند. شاهرخ افشار (۱۷۴۸/۱۷۹۵) مخالفت علمای مشهد را برانگیخته بود، یکی از این علما سیدمحمد مجتهد بود از اعقاب صفوی که چهل روز به‌عنوان سلیمان دوم حکومت کرده بود^{۴۳}.

نصرالله میرزا و نادر میرزا فرزندان شاهرخ خزانه مرقد مشهد را به یغما برده و ضریح مطلای دور گنبد امام را ذوب کردند تا موجب سربازان را بپردازند.^{۴۴} زکی‌خان زند مسئول قتل یکی از سادات پیر و محترم یزدخواست بود^{۴۵}.

کشمکش‌هایی که درگرفت هیچگونه انگیزه مذهبی نداشت و هیچیک از گروه‌های مذهبی در آنها شرکت نداشتند، با اینکه در این اوان علما برجریان رویدادهای ایران نفوذی نداشتند، فعالیت آنها به‌خاصه در اماکن متبرک عراق عرب بگونه‌ای دیگر رو به گسترش بود.

۴۲- ملکم، همان مأخذ، ۲، ۱۸۳.

۴۳- امینه پاکروان، آغامحمدخان قاجار (تهران ۱۹۵۳) صفحه ۱۹۲، الیویر

همان مأخذ، ۳، ۲۶۸.

۴۴- ملکم، همان کتاب، ۲، ۲۱۷ فارستر Farster، همان ۲، ۱۵۲-۱۵۳.

۴۵- فرانکلین، همان، ص ۳۱۹.

تجدد مذهبی

مباحثه علیه اخباریان

شاید این در طبیعت اشیاء بوده است که از همان زمانهای نخستین جریان رقابت خردگرایی و سنت‌گرایی^{۴۶} در فقه شیعه حتی پیش از غیبت امام دوازدهم وجود داشته باشد. وجود این دو جریان در زمان آل‌بویه آشکارا در خور تشخیص شد و اطلاق‌عنوان اصولی به خردگرایان و عنوان اخباری به سنت‌گرایان نخستین بار در کتاب عبدالجلیل قزوینی عالم شیعی اهل ری که نزدیک سال ۵۶۵/۱۱۷۰ نگاشته شده است دیده می‌شود^{۴۷}. پیدایی این دو عنوان بی‌شک نشانگر آنستکه این دو جریان در دو مکتب فکری فقهی مخالف متجلی شده است.

به نظر می‌رسد که عصاره مخالفت اخباری اینست که اعتماد به معنی ظاهری مجموعه اخبار شیعه کافی است. قدرت اخبار حتی به معنی ظاهری قرآن اعتنا نکرده و بنابراین توسل به منابع دیگر شرع قیاس، اجماع و اجتهاد جایز نیست. اصولیان برعکس از اخبار برگزیده‌تر سود جسته یک سلسله شیوه‌های عقلی (اصول) برای تکمیل و تصفیه اخبار ابداع کردند. لازمه این اختلاف اساسی عدم توافق بر سر جواز کلام بود، اخباریان کلام را مطرود دانسته و اصولیان از آن حمایت نمودند^{۴۸}. در سراسر تاریخ تشیع پیش از دوران صفویان که هر یک چندی یکی از این دو جماعت دست بالا را داشتند دوران‌های تفوق اصولیان بیشتر و طولانی‌تر بود یکی از تجدید حیات‌های اخباریان که از اهمیت برخوردار بود در سده هفدهم در ایران رخ داد. هنگامی که شیخ احمد اردبیلی

۴۶- خردگرایی و سنت‌گرایی را می‌توان اجتهادگرایی و حدیث‌گرایی نیز

خواند. م

47- wilfred Madelung «imamism and Mu'tazilite Theology» in Le Shi'isme imamite

ص ۲۱ - ۲۰.

۴۸- ترك مدلانگ «اخباریه» دایرة‌المعارف اسلام چاپ جدید.

با مخالفت با تمام عقیده‌های فقهی که استدلال عقلی را براخبار مرجح میدانست زمینه را برای تجدید حیات اخباریان فراهم ساخته بود.^{۴۹} اما رونق جدید اخباریگری در آغاز با نام ملا محمد امین استرآبادی (مرده ۱۶۲۴/۱۰۳۳) همراه است. شیخ یوسف بحرانی یکی از عالمان اصولی سده هژدهم تا آنجا پیش رفته که درباره او گفته است: «او نخستین کسی است که این فرقه ناجیه (شیعه) را به اصولی و اخباری منقسم ساخته است»^{۵۰}.

این داوری سابقه‌های تاریخی مباحثه را نادیده انگاشته و درباره نقش شخصی استرآبادی مبالغه نموده است. با وجود این درخور توجه است که از زمان استرآبادی به بعد در مباحثه اخباری - اصولی تا اندازه زیادی شور جدلی و حتی خشونت و درشتی فردی راه یافته است. بی‌شک این اوج گرفتن مباحثه تا اندازه‌ای برحسب پیروزی یافتن مذهب شیعه در ایران و این حقیقت که در این زمان عالمان به شرکت در اداره جامعه شیعی فراخوانده شده‌اند در خور توضیح است. نتیجه مباحثه می‌بایست نقش دقیق عالمان را تعیین کند و بنابراین موضوعی بود که هم از لحاظ نظری و هم از جنبه عملی اهمیت داشت. حتی گفته شده است که پیدایش جنبش مثبت اخباریان واکنشی بود که با نفوذ روزافزون مجتهدان در زمان شاه عباس یکم پدید آمده بود.^{۵۱}

مشاجره اخباری - اصولی در دوران صفویان همچنان حل نشده باقی ماند. رده‌های استرآبادی برکیش اصولیان در اثر مهم او «الفوائد المدنیة» نوشته شده (رك به ویژه كتاب الفوائد المکیه نورالدین عاملی) اما يك عقیده عالمانه استواری به طرفداری از

۴۹- رك حسین مدرسی طباطبائی «اصولگیری و اخباریگری در فقه شیعه» رساله چاپ نشده ص ۱۳ به نقل از «مجمع‌الفایده والبرهان» اردبیلی.

۵۰- شیخ یوسف بحرانی «لؤلؤة البحرین» (نجف ۱۳۸۶/۱۹۶۶) ص ۱۱۷.

۵۱- رك

Juan Cole «imami Jurisprudence and the Role of the ulama: Mortaza Ansari on Emulating the supreme Exemplar» in Religion and Politics in iran

موقع اخباریان وجود داشت از جمله دارندگان این عقیده یکی محمدتقی مجلسی (مرده ۱۰۷۰/۱۶۶۰) و دیگری ملامحسن فیض کاشانی است.^{۵۲}

برافتادن صفویان موجب شد که بسیاری از عالمان به عتبات شهرهای مقدس عراق کوچ کنند.^{۵۳} و در آنجا (و تا اندازه کمتری در کانون‌های سنتی شیعه در جبل‌عامل واقع در جنوب سوریه) بود که مرحله‌های قطعی مباحثه درگرفت. در آغاز اخباریانی مانند عبدالله بن حاج صالح بحرانی و عبدالعلی بحرانی حالت تهاجمی به خود گرفته به پوست کندن و خراشاندن رقیبان اصولی خود که تنها در مدرسه‌های نیمه خالی اصفهان نفوذ خود را حفظ کرده بودند پرداختند. تنها عالم مهم اصولی کسی بود به نام شیخ یوسف بحرانی که حتی از قلمرو مجادله‌های فقهی به قلمرو ادبیات پای نهاد.^{۵۴} اما وضع همچنان تا ظهور آقامحمدباقر بهبهانی (۱۱۱۷/۱۷۰۵ - ۱۲۰۸/۱۸۰۳) حل نشده باقی ماند. با ظهور این مرد تسلط اخباریان بر عتبات درهم شکسته شد و مباحثه سالیان دراز اصولی - اخباری به طور قطع به نفع اصولیان سرانجام یافت.^{۵۵}

بهبهانی به سطره اخباریان خاتمه داد و با این کار تفکر مذهبی شیعه را از نو احیا کرد و وظایف و تکلیف مجتهد را با وضوح بیشتری تعریف کرد. وی مشرب اصولی را که مدعی

۵۲- الف مدلانگ «اخباریه» دایرةالمعارف اسلام چاپ جدید.

۵۳- در برخی موارد عالمان پس از ترك اصفهان در راه سفر خود به عراق در همدان کرمانشاه و دیگر شهرهای باختر ایران توقف می‌کردند مانند صدرالدین قمی (رك روضات الجنات ص ۲۳۲).

۵۴- برای مطالعه گزارشی درباره زندگانی او رك قصص العلما ص ۱۹۶. او کتابی از داستانهای آموزنده به نام «جلسيس الحاضر و انيس المسافر» نوشت که كشكول شيخ بهایی را سرمشق قرار داده است.

۵۵- گزارش‌هایی درباره بهبهانی در قصص‌الملما ص ۱۵۲ - ۱۴۷ و روضات الجنات ص ۱۲۴ - ۱۲۲ آمده است فزون بر آن اینك مطالعه‌ای درازدامن از کتاب او در دست انجام است. علی دوانی «استاد كل آقامحمدباقر بهبهانی بن محمد اكمل بهبهانی معروف به وحید بهبهانی». قم بی‌تاریخ چاپ.

حقانیت و ظایف مجتهد بود بعنوان مذهب غالب در شیعه اسلام مقرر کرد، گروه زیادی از مجتهدانی را که در دوره حکومت فتحعلی‌شاه (۱۷۹۷-۱۸۳۴) در ایران نفوذ عظیمی یافتند تعلیم و الهام داد. و خود با کوشش بسیار باثبات و ظایف مجتهد پرداخت و «امر به معروف و نهی از منکر» را وظیفه خاص مجتهد دانست^{۵۶}. به اصول فقه او با تعدیل‌هایی که چندی بعد شیخ مرتضی انصاری (۱۸۰۱/۱۲۱۶) در آن معمول داشت در تمام دوره قاجار عمل می‌شد^{۵۷}. بنابراین وی تا حد زیادی سزاوار لقب مجدد بود این لقب را بدان سبب به او دادند که معتقد بودند در سر هر سده عصر اسلامی پیشوائی ظهور می‌کند تا ایمان را تقویت کند و برای قرن جدید دستور و وحی بیاورد^{۵۸}.

بهبهانی در سال ۱۱۱۷/۵۹۱۷۰۵، در اصفهان به دنیا آمد و در عنفوان جوانی به کربلا هجرت کرد. در آنجا در محضر پدرش ملا محمد اکمل به تحصیل پرداخت، ملا محمد اکمل یکی از شاگردان محمد باقر مجلسی بود. فزون بر آن دختر خواهر [یا برادر] مجلسی را به زنی گرفته بود. بنابراین پسرش آقا محمد باقر هم از لحاظ روحانی و هم خانوادگی با مجلسی که او نیز در روزگار خود یکی از چهره‌های سرشناس مذهب شیعه بود نسبت داشت.

معروف است که پس از پایان تحصیلات امام حسین را در خواب می‌بیند که به او دستور می‌دهد در کربلا بماند و وی از ترک این شهر منصرف می‌شود، تعبیر آن روشن است: وظیفه او تشیید دین امام بود در دیاری که امام به شهادت رسیده بود. اخباریان که در

۵۶- موضوع «الامر بالمعروف والنهی عن المنکر» به کرات در قرآن آمده است (نمونه را بنگرید: ۳: ۱۰۴؛ ۷: ۱۵۷؛ ۹: ۶۷).

۵۷- بنگرید: حبیب‌آبادی، همان کتاب، ۱، ۴۲۲ [ت م: جز شیخ مرتضی انصاری کسان دیگری چون آخوند خراسانی و غیره در اصول فقه بهبهانی تعدیل‌هایی داده‌اند، همان ص].

۵۸- قصص العلماء، ص ۱۵۲، روضات الجنات، صفحه ۱۲۲.

۵۹- بنا به روایت قصص العلماء در ۱۱۱۸/۱۷۰۶-۱۷۰۷.

جدل دشمن او بودند بقدری از تفوق خود خاطر جمع بودند که هر کس کتابهای اصول فقه را با خود حمل می‌کرد ناچار بود از ترس حمله ناگهانی اخباریان آن کتابها را مخفی کند^{۶۰}. با وجود این سرانجام بهبهانی بکفر اخباریان فتوی داد، و در سال ۱۲۰۸/۱۸۰۳ که سال درگذشت اوست از تفوق سابق اخباریان بندرت اثری باقی بود. در سال ۱۸۲۰ که میرزا محمد اخباری از ایران به عتبات تبعید شد^{۶۱}، خود را تك و تنها یافت.

نکته مهم اینست که اوج رونق مکتب اخباری مصادف با زمانی بود که علما از مداخله در امور دولت شیعه برکنار شدند یعنی دوره فترت میان صفوی و حکومت قاجار، همه هم مکتب اخباری متوجه آن بود که وظیفه مجتهد را انکار و نقش علما را چه از لحاظ عقیدتی چه از جهت عملی محدود کند. اجتهاد در تشیع از زمان کلینی (درگذشت ۳۲۹/۹۴۱)^{۶۲}، نوعی بدعت شمرده شده بود و مجتهدان متهم شده بودند که مشارب عقلانی سنت از نوع حنفی را پذیرفته‌اند. نقل بر عقل به تمامی رجحان یافته بود و اعتماد زیادی که نسبت به سنت رسول و ائمه می‌شد موجب شد که علما فقط روایتگر حدیث شوند و از حدیث‌ها تقسیم ساده‌ای به عمل آورند و آنها را به دو طبقه حدیث صحیح و ضعیف تقسیم کنند. به جای اینکه مؤمنان از مجتهدان و مقلدان تشکیل شوند همه مؤمنان می‌بایستی مقلد ائمه باشند^{۶۳}. وسیله‌هایی که بهبهانی در آغاز در رد اخباریان به کار می‌گرفتار و نوشتار بود. او در مباحثه و جدل لفظی سرسخت بود و ردیه‌های مهمی درباره اخباریگری نوشت که «الفوائد المدنیه» و کتاب الاجتهاد والاخبار

۶۰- روضات الجنات، صفحه ۱۲۳.

۶۱- بنگرید: فصل سوم پس از شماره ۱۳۱.

۶۲- «دانشنامه شاهی» از محمد امین استرآبادی منقول در روضات الجنات ص ۳۳. برای مطالعه گزارشی از زندگانی او رک میرزا محمدعلی کشمیری «نجوم‌السماء» (لکنه ۱۳۰۳ ق/۱۸۸۵/۱۸۸۶) ص ۴۱.

۶۳- خوانساری (روضات الجنات ص ۳۶) می‌مورد اختلاف را ذکر کرده است. سکارسیا خلاصه دیگری در «intorno alle controversie» صص ۲۴۴ - ۲۴۵ بدست داده است.

او در خور ذکرست^{۶۴}. فزون بر آن او شماری بسیار از شاگردان با نفوذ تربیت کرد. اینان پس از مرگ استادشان برسلطه اصولیگری افزودند، پسرانش آقا محمدعلی معروف به صوفی کش و آقا عبدالحسین، ملا مهدی نراقی، میرزا ابوالقاسم قمی، شیخ جعفر نجفی، حاج محمد ابراهیم کلباسی و سید محمد باقر شفتی همگی نفوذ قاطعی بر زندگانی مذهبی در آغاز دوران قاجاریان اعمال کردند و نشان دادند که دفاع از فقه اصولیان موضوعی است که دارای نتیجه‌ای عملی است در واقع بهبهانی را می‌توان پیشرو همه عالمانی دانست که تا روزگار حاضر - جمهوری اسلامی - در جامعه ایرانی نقش مدیرانه‌ای داشته‌اند. بهبهانی در مبارزه علیه اخباریان از وسایل گوناگونی استفاده می‌کرد و گاه مناظره به خشونت پایان می‌گرفت؛ به ظاهر اعلام تکفیر او به تقریب ناگزیر با عنف همراه بوده است. شیخ جعفر نجفی یکی از تلامذه او می‌نویسد که همیشه گروهی میرغضب بهبهانی را همراهی می‌کردند. نتایج عقیدتی جدل حائز اهمیت بود، کتاب کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة الغراء^{۶۵} شیخ جعفر که به تقریب به منظور رد مشرب اخباری نوشته شد، در تمام دوره قاجار بزرگترین متن فقه بشمار می‌رفت.

با اینکه مباحثه میان اخباریان و اصولیان در دوران حکومت فتحعلی شاه در ایران ادامه یافت و با اینکه واقعه عجیب سرسیسیانف^{۶۶}، کوتاه زمانی اهمیت اخباریان را از نو زنده کرد. آنان در عتبات به شکستی کامل و شاید ناگزیر دچار شدند. دستگاه مجتهد انعطاف‌پذیری بیشتری را از لحاظ عقیدتی موجب می‌شد،

۶۴- برای مطالعه فهرست مهم‌تری از بیش از شصت نوشته بهبهانی رک محمدعلی تبریزی خیابانسی، ریحانة الادب، تهران ۱۳۲۶ ش / ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸ یکم، ۵۲ یادداشت ۵۳ برخی از این شخصیت‌ها نیز حمایت‌نامه‌هایی از موقع اصولیان نوشتند مهم‌ترین آنها «قوانین الاصول» قمی است.

۶۵- بنگرید به روضات الجنات ص ۱۵۱، آقاسید محمد طباطبائی شاگرد دیگر بهبهانی نیز رديه‌ای بر اخباریان نوشت (روضات الجنات ص ۶۵۹) نیز بنگرید به کشمیری، همان، ص ۳۴۲.

۶۶- بنگرید: فصل سوم پس از شماره ۱۲۸.

و رهبری زنده پیوسته‌ای را به مؤمنان عرضه می‌داشت. اسکارسیا بعنوان نمونه اخباریان و اصولیان را با هم مقایسه کرده است: اخباریان نامنظم و تحت سلطه ملاحظات تنها تعلیماتی بوده‌اند، اصولیان تشکل و سازمان یافته و بعد رواج رسیده بوده‌اند.^{۶۷} این مقایسه روشن نشان می‌دهد که تشیع در اواخر قرن دوازدهم هجری در دوران تمایز و تعریف بسر می‌برد، هیچیک از مشرب‌های اخباری و اصولی تازگی نداشت، اما تلخی مباحثه که به پیروزی مجتهدان پایان یافت، مفهوم روشن‌تری از مذهب عامه بدست داد علما مرکز و مفسر این دین مورد اتفاق اکثریت بودند. اگر این مناظره را تنها مبارزه‌ای برای رهبری امت یا تنها مذهبی محسوب داریم اشتباه است زیرا در ماهیت برای هر دو این مقاصد صورت می‌گرفت. غلبه اصولیان موجب شد که دستگاه مجتهد باقی بماند و رهبری جماعت را در دوره قاجار بعهدہ بگیرد.

مخالفت با تصوف

همچنانکه محمدباقر بهبهانی با اخباریان به‌جنگ پرداخت پسرش آقامحمدعلی با صوفیان جنگید. نا امنی‌یی که این وضع برای صوفیان شیعه ایران به دنبال آورد به هیچ‌روی یک تجربه تازه نبود. چرا که در زمان صفویان نیز گاه و بیگاه آماج شکنجه و آزار قرار گرفته بودند. این کشمکش پیوسته میان عالمان و صوفیان را نباید یک جدال ساده در میان «تسنن یا مذهب عامه» و «بدعت» انگاشت. چون می‌توان استدلال کرد که بعدها‌ی شرعی و عرفانی اسلام تنها موافق هم نیستند بلکه مکمل یکدیگر نیز هستند.

به یقین در مذهب تسنن به‌ویژه از سده پانزدهم باز، همسازی و هماهنگی میان عالمان و صوفیان متداول بود. بسیاری از عالمان دین خود به یک یا چند فرقه صوفیان بستگی داشتند اما در مورد شیعه‌گری ملاحظه‌های مهمی عالمان را بر آن داشت تا علیه مشروعیت

صوفیگری به مبارزه پردازند. نقش آموزنده و مرشدانه‌ای که قطب‌های صوفیان ایفا می‌کردند به نظر میرسد که با انحصار-طلبی رهبری روحانی واقعی امام حتی در زمان غیبت تناقض دارد. افزون بر آن، ادعای صوفیان که خود را پیرو امام می‌دانستند با رفتارشان که به‌خاصه در دوران پس از حکومت تیموریان با مبادی اخلاقی سازگار نبود جور در نمی‌آمد. سرانجام این حقیقت وجود داشت که شیعیگری شکل مشخص خود را از تصوف و درون-گرایی، یا نظامی که به حکمت شهرت داشت و در زمان صفویان رونق یافته بود، به‌دست آورده بود. به‌عکس طریقت صوفیان، با ساخت مشخص مرجعیت و اشکال عبادت و اخلاص به‌ضرورت به عنوان یک پدیده مذهب تسنن به‌شمار می‌رفت.^{۶۸}

به‌رغم همه اینها، فرقه‌های صوفیان با وفاداری به مذهب شیعه پا گرفتند. مهمترین فرقه‌ای که از میان فرقه‌های صوفیان قد برافراشت فرقه‌ایست که بنیانگذار آن شاه نعمت‌الله ولی (مردۀ ۸۳۴/۱۴۳۱) بود.* جای شك چندانی نیست که شاه-نعمت‌الله دست‌کم در مبادی خود یک سنی بوده هر چند شاید گرایش‌های شیعی داشته است؛ با وجود این فرقه‌ای که او بنیاد نهاد در طی دو نسل پس از مرگش با اخلاص و ثبات قدم به تشیع گروید. هویت تشیع داشتن موجب شد که فرقه نعمت‌اللهی از شکنجه و آزاری که فرمانروایان نخستین صفوی نسبت به فرقه-های دیگر صوفی روا می‌داشتند در امان بماند. اما شاه‌عباس یکم به‌علت‌هایی که به‌تمامی روشن نیست این فرقه را در آغاز سده

۶۸- برای مطالعه بیشتر در این مسأله ر.ک. س. ح. نصر

«Le Shi'isme et Le Soufisme: Leurs relations principales et historique,» in Le Shi,isme imamite

پاریس ۱۹۷۰، ص ۲۳۳ - ۲۱۵.

*Jean Aubin, Matériaux Pour La biographie de shah Ni'matollah wali Kermani, Bibliotheque iranienne Vol VII (Paris, 1956) and Richard Gramlich, Die schiitischen Derwischorden Persiens, erster Teil: die Affiliationen, AKM, XXXVI,I (wiesbaden 1965), P. 29

هفدهم ریشه‌کن کرد^{۶۹}. از آن پس مرکز اصلی فرقه نعمت‌اللهی به‌دکن جایی که نخستین بار در سده پانزدهم ریشه دوانده بود، انتقال یافت^{۷۰}. این فرقه در سومین ربع سده هژدهم که رضاعلی-شاه قطب‌آنروزگار این سلسله، امام رضا را به‌خواب دیده بود تا مریدان را به ایران فرستد دوباره به‌ایران انتقال یافت^{۷۱}.

فرقه نعمت‌اللهی پس از آن بی‌درنگ در ایران آوازه یافت و همانند اخباریگری به‌جایی رسید که موقع عالمان را آماج تهدید قرار داد، پاسخ نعمت‌اللهیان به‌اهل شریعت شکل حمله متقابل به‌خود گرفت، اول از همه دعاوی علما را انکار کردند و ادعا کردند که صوفیان نمایندگان واقعی تشیع‌اند، زیرا مذهب صوفی با علم لدنی ائمه همچنداست، صوفی شیعه واقعی است: «جنبه ظاهری طریقت ائمه معصومین شریعت شیعه امامی و در باطن حقیقتی از حقایق صوفیه الهیه است.»^{۷۲} در ضمن اعتبار فتاوی مجتهدان بر اساس حدیثی منقول از امام علی انکار می‌شد. اعتبار فتاوی از رهگذر تناقضات موجود در میان آنها در مظان شك قرار داشت زیرا خدا و رسول و قرآن همه یکی هستند و همچنین قضاوت علما می‌بایست یکسان باشد گذشته از این اختلاف‌نهی شده است، سرانجام اسلام کامل است و از علما بی‌نیاز. و اگر کامل نباشد بدان معنی است که خداوند برای تکمیل آن نیازمند به‌دستیارست، یا پیغمبر در نشر آن غفلت کرده است که هر دو آن دلیل بر بی-اعتقادی است^{۷۳}. هر نوع «مداخله» علما در امور دنیوی (که صوفیه

۶۹- رک ژان اوبن

Jean Aubin, «La Politique Religieuse des Safavides» in Le Shī'isme imamite ص ۲۴۲

۷۰- گراملیج، همان، ص ۳۱ - ۳۰.

۷۱- رک نصرالله پورجوادی و Peter Lamborn Wilson «شاهان عشق» تهران

۱۹۷۸ ص ۹۴.

۷۲- معصوم‌علی‌شاه (نایب‌الصدر) طرایق‌الحقایق (تهران ۱۳۱۸ قمری/

۱۹۰۰ - ۱۹۰۱) ۱، ۱۰۴ [ت م: (طریقه)... و هی التي فی ظاهر شریعة الشیعه الامامیة و فی الباطن حقیقة من حقایق الصوفیة الالهیة ... همان ص.]

۷۳- همان، ص ۲۳.

آنها زیانبار دانسته‌اند) به عنوان خطری برای دین تلقی شد^{۷۴}. بنابراین تصوف در شکل نعمت‌اللهی آن مبارزه مستقیمی را بر اساس تشیع با قدرت و مرجعیت مجتهدان آغاز کرد.

با گذشت زمان گهگاه تهدیدی بی‌امان‌تر از سوی يك صوفی که می‌توانست وفاداری مذهبی را از عالمان به‌سوی خود جلب‌کند به‌منصه ظهور رسید، بدینسان کشمکش درگرفت، يك چنین کشمکشی در کانون دیرینه صوفیگری (برروی هم‌کانون کیش‌های گونه‌گون) کرمان پنجمسال پیش از تاجگذاری آغامحمدخان در ۱۷۸۵ درگرفته بود. معصوم‌علیشاه بزرگترین مرید رضا‌علیشاه که بدستور مراد خود به‌ایران گسیل شده بود در زمان کریمخان زند به‌شیراز آمده دیری نپایید که مریدان بسیاری گرد کرد^{۷۵}. بر اثر پافشاری عالمان او را به دیهی نزدیک اصفهان نفی بلد کردند. پس از مرگ کریمخان، معصوم‌علیشاه از آن آبادی به اصفهان آمد و با فیض‌علیشاه مرید عمده خود و نور‌علیشاه پسر فیض‌علیشاه بار دیگر مریدان بسیاری را مجذوب خود ساخت. نخست علی‌مرادخان زند نعمت‌اللهیان را با نیتی خوش‌پذیرا گشت. اما اندکی پس از آن به تحریک عالمان فرمان داد تا گوش و بینی معصوم‌علی‌شاه و نور‌علیشاه را ببرند (فیض‌علیشاه پیش از آنکه به فیض این مجازات برسد درگذشت)^{۷۶} در این هنگام معصوم‌علیشاه و نور‌علیشاه به‌آهنگ مشهد و هرات، در حالیکه مشتاق‌علیشاه مرید بزرگ دیگر به آندو پیوسته بود، از اصفهان بیرون شده در طول راه به تبلیغ طریقت نعمت‌اللهی پرداختند^{۷۷}.

۷۴- [ت م: حدیثی است منقول از رسول ص که] فقها اگر در امور دنیوی دخالت نکنند امانتای پیغمبرند، از پیغمبر پرسیده شد: و اگر مداخله کنند؟ پیغمبر جواب داد: از سلطان پیروی میکنند، و اگر چنان کردند دین خود را از آنان حفظ کنید (به نقل زین‌العابدین شیروانی در بستان‌السیاحه [تهران ۱۳۱۵ قمری / ۱۸۹۷ - ۱۸۹۸] صفحه، ۳۵).

۷۵- برای مطالعه گزارشی از معصوم‌علیشاه و شیروانی، همان ص ۸۴-۷۷.

۷۶- ملکم، همان، دوم ۴۲۰-۴۱۷. پورجوادی و ویلسن، همان ص ۱۱۵ -

معصوم‌علیشاه برای دیدار دیگر از دکن از هرات راه افتاد و به مشتاق‌علیشاه و نور‌علیشاه دستور داد که به کرمان روند.^{۷۸} این دو در سال ۱۲۰۰/۱۷۸۵ به این شهر رسیده جمعی کثیر را به خود مجذوب ساختند. شمار مریدانشان چندان افزایش یافت که رشک‌عالمان را برانگیخت. هر پنجشنبه شب هزاران تن از مریدانشان به همراه ایشان به زیارت مرقد شاه نعمت‌الله ولی به ماهان که در حاشیه شهر کرمان است می‌رفتند.^{۷۹} درویشان به چنان نفوذی دست یافتند که کاربرد شریعت و بنابراین پایگاه مجتهدان آماج خطر مشاهده می‌شد.^{۸۰} از اینرو در ۲۷ رمضان ۱۲۰۶/۱۹ مه ۱۷۹۲ ملا عبدالله مجتهد نیز مشتاق‌علی‌شاه را بکشت^{۸۱}. نور‌علی‌شاه که پیش از این رویداد از کرمان بیرون رفته بود، از راه شیراز و کرمانشاه به بغداد و کربلا رسید، اما به زودی به ایران بازگشت و در کرمانشاه با معصوم‌علی‌شاه که در این زمان از هندوستان بازگشته بود دیدار کرد. در اینجا با آقا محمدعلی بهبهانی برخورد کردند و او در ۱۲۱۱/۱۷۹۵ دستور داد تا معصوم‌علی‌شاه را دستگیر کردند آنگاه در ملا عام درباره نکته‌های مهم طریقت نعمت‌اللهی او را به استنطاق کشاند.^{۸۲} و چون پاسخ‌هایش را نادرست دانست دستور داد تا او را با زهر کشتند و پیکرش را پنهانی به خاک سپردند. به نور‌علیشاه دستوری دادند که با تن درست از کرمانشاه بیرون رود. اما او نیز سال بعد در موصل گویا بدست گماشتگان محمدعلی بهبهانی با زهر

۷۸- احمدعلی‌خان وزیری «تاریخ کرمان» چاپ ابراهیم باستانی پاریزی تهران ۱۳۴۰ ش/ ۱۹۶۲ ص ۳۴۸.

۷۹- رکن محمد هاشمی کرمانی «تاریخ مذاهب کرمان» در مجله مردمشناسی یکم (۱۳۳۵ ش/ ۱۹۵۶) ۱۳۰.

۸۰- وزیری، همان، ص ۳۴۹.

۸۱- همان ص ۳۵۰.

۸۲- گراملیج، همان، ص ۳۱، پورجوادی و ویلسن، همان ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

کشته شد. هر چند این اخیر گناه کشتن او را به گردن نگرفت^{۸۲}.
 بهبهانی دلیل‌های دشمنی خود را با صوفیگری در رساله
 خیراتییه یا مجموعه نامه‌هایی که میان او و بزرگان گونه‌گون در
 میان سالهای ۱۲۱۱/۱۷۹۴ و ۱۲۱۴/۱۷۹۷ داد و ستد شده
 توضیح داده است. در این رساله او نعمت‌اللهیان را به‌عنوان
 تهدیدی تلقی کرد^{۸۴} و ادعا نمود که آنها به مراسم عبادت و عفت
 توجه ندارند استعمال مواد مخدر را جایز شمرده خود را از نیاز
 به نماز و عبادت معاف می‌دانند و بدتر از همه معصوم‌علیشاه را
 «معبود» خود می‌شمارند و در برابر او سجده می‌کنند. این تهمت‌ها
 را نعمت‌اللهیان نادرست دانستند^{۸۵}. گفتنی است که مجتهدی
 دیگر به نام سید محمد مهدی بحر العلوم از کافر خواندن نورعلیشاه
 خودداری نمود، و حتی یکبار که خطری متوجه نورعلیشاه شده
 بود وسیله سفر او را از کربلا به سلامت فراهم ساخت^{۸۶}.

بهر حال قدرتی که علما در اوایل سده نوزدهم علیه صوفیان
 از خود نشان دادند تفوق اهل شریعت را بر مریدان طریقت محفوظ
 نگاهداشت. اما اگر بی‌حرمتی باز بحدی نبود که آشکارا تصادم بین
 علما و صوفیه را مشخص کند، با وجود این رقابت بین آنان در تمام

۸۲- شیروانی، همان ص ۸۶، پورجوادی و ویلسن، همان ص ۱۳۱ - ۱۳۰
 محمدعلی تبریزی خیابانی «ریحانة الادب» (تهران ۱۳۲۶ ش/ ۱۹۴۸ - ۱۹۴۷)
 دوم ۲۴۷ - ۲۴۵.

۸۴- خلاصه‌ای از رساله خیراتییه در کتاب معصوم‌علیشاه؛ همان. دوم،
 ۱۸۰ - ۱۷۵ و سعید نفیسی «تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر»
 تهران ۱۳۴۴ ش/ ۱۹۶۵ دوم، ۴۴-۴۳ به چاپ رسیده است [ت م: ماده تاریخ
 تألیف آن کلمه «خیرات» = ۱۲۱۲ است نفیسی درباره این کتاب می‌نویسد:
 «سراسر مطالب آن بی‌منطق و دلیل و تنها تهمت و افترا و دشنامست... همین ص]
 ملکم در همان کتاب، دوم ۲۷۸ - ۲۷۱ گزارشی کامل از این رساله بدست داده
 است.

۸۵- رک به یادداشت‌های معصوم‌علیشاه در مقدمه‌اش به منقولات رساله
 خیراتییه.

۸۶- رک جواد نوربخش، مقدمه‌ای بر کتاب جنات‌الوصال نورعلیشاه تهران
 ۱۳۴۸ ش / ۱۹۶۹ ص ۶ - ۵.

طول قرن باقی ماند. در زمان فتحعلی شاه کشمکش‌های زیادتری به وقوع پیوست^{۸۷}، و درگیری مستقیم دربار و حکومت محمدشاه جانشین فتحعلی شاه در ماجرا، باین جدال کهن بعد تازه‌ای از اهمیت بخشید^{۸۸}. صفی‌علیشاه صوفی و شاعر با استعداد و مبتکر در اواخر همین قرن خود را با خصومت علما مواجه یافت^{۸۹}. اما این کشمکش از لحاظ جنبه‌های ظاهری آن حل ناشدنی بود. کرمان^{۹۰}، شیراز^{۹۱}، و همدان همچنان مراکز مهم نعمت‌اللهی باقی ماند و فی‌الجمله تعدادی از علما که به تصوف گرائیده یا حتی به‌گونه‌ای ایده‌آل علم شریعت را با عرفان تلفیق میکردند ناشناخته نبودند^{۹۲}. نعمت‌اللهیان تنها فرقه صوفی در ایران نبودند، پیشوای فرقه ذهبیان در شیراز به‌گونه‌ای موروثی تولیت مقبره شاهچراغ را به‌عهده داشت. و شاخه‌ای از این فرقه نیز در تبریز بود با اینکه فرقه ذهبیان هشت امام از دوازده امام را در سلسله ذهبیان پیشوا می‌دانستند، عالمان دشمنانه به‌ایشان می‌نگریستند^{۹۳}. اما درویشان فرقه خاکسار که سازمان نیافته بودند، اندک اندک با فرقه‌ای که دم و دستگاه منظم‌تری داشت بهم پیوستند و همچون نعمت‌اللهیان به در پیش گرفتن رسم و راه‌های خلاف اخلاق متهم شدند^{۹۴}.

۸۷- ملکم، همان، ۲، ۴۲۲، کرمانی، همان، ص ۱۳۰.

۸۸- بنگرید به فصل ششم پس از شماره ۹ و پس از شماره ۲۷.

۸۹- صفی‌علی‌شاه تفسیری به شعر برقرآن نوشته بود که برخی از علما آنرا برخلاف دین تلقی کردند بنگرید به نامه‌ای که به ظهیرالدوله نوشته در مقدمه دیوانش (تهران ۱۳۳۶ شمسی / ۱۹۵۷ - ۱۹۵۸) ص ۲۶.

۹۰- کرمانی، همان ص ۱۳۰.

۹۱- فرصت شیرازی، همان صفحات ۴۷۳، ۵۴۴ حاشیه ۱.

۹۲- به مثل محمدرضا همدانی (بنگرید به شیروانی، همان کتاب، ص ۶۱۴). و سیدمهدی کاظمی (بنگرید به محمدمهدی کاظمی احسن‌الودیع [بفداد ۱۳۷۴ قمری / ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹] ۱، ۲۷).

۹۳- رک: احسان‌الله استخری «تصوف ذهبیه» در مجله مردم‌شناسی یکم (۱۳۳۵ ش / ۱۹۵۶) ص ۱۵ به بعد.

۹۴- رک گراملیچ، همان، ص ۲۶ - ۱۸.

در حالی که نعمت‌اللهیان بخصوص در نیمه دوم دوران قاجار فرقه‌ای اشرافی شده بودند سایر فرقه‌ها بدقت به اصناف وابسته بودند. فرقه ملاسلطانی یا گناپادی که از فروع نعمت‌اللهی بود^{۹۵}، در میان صفوف خود بسیاری از بازرگانان خرده‌پا و صنعتگران را راه داده بود. این تباین در داخل تصوف از مکاتبی که در مذهب شیعه پدید آمده بود دست کمی نداشت، و رشد و توسعه خارق‌العاده بایبگری و اخلاف آن نشانه تحرك قابل توجه علاقه مذهبی در قرن سیزدهم هجری است^{۹۶}. اما تصوف که در معنی کمتر از مذهب عامه وابسته به مدارس قدیم، از تشکل و سازمان برخوردار داشت، با اینکه پیوسته ارزش و لزوم علما را انکار می‌کرده‌رگز بطور جدی موقع آنان را در معرض تهدید قرار نداد.

تجدد شیعه و برقراری خاندان قاجار

چنین اتفاق افتاد که در ابتدای قرن نوزدهم با تجدد موقع و

۹۵- فرصت شیرازی، همان، ص ۵۴۴، پاورقی ۱.

۹۶- و. ایوانف W. Ivanow (ادبیات اسمعیلی: تحقیق کتابشناسی [تهران ۱۹۶۳] صفحات ۱۸۲-۱۸۴ [این کتاب به همین‌نامه به فارسی برگردانده شده و توسط انتشارات توس منتشر میشود: م]) معتقد است که تصوف نه تنها در ایران پس از تیموریان، با تشیع اثناعشری مخالف بود بلکه بطرز روزافزونی از غلات شیعه بخصوص اسمعیلیه طرفداری میکرد. در دوره قاجار تماس‌ها ادامه یافت. ابوالحسن خان چهل و دومین امام نزاری اسمعیلی که در ایام زندیه حکومت کرمان را داشت گویا یکی از مریدان مشتاق علی‌شاه بود (بنگرید به معصوم‌علی‌شاه، همان کتاب، ۳، ۸۴-۸۵) محلات که در ایام بعد از مغول مهم‌ترین مرکز اسمعیلیه در ایران بود نیز دژ صوفیه بشمار می‌رفت. (بنگرید به صفی‌علیشاه، مقدمه، همان کتاب، صفحه ۳۰) همچنین علائمی از مداخله صوفیه در قیام آقاخان محلاتی و هجرت او به هندوستان در دست است (بنگرید به:

A. J. Chunara, Noorum Mubin, or the Sacred Cord of God: A Glorious History of Ismaili Imams [Bombay, 1951] PP. 414 ff [in Gujarati].

درباره موضوع پیوندهای میان اسماعیلیان و نعمت‌اللهیان رک نصرالله پورجوادی و پیتر لمبرن ویلسن «اسماعیلیان و نعمت‌اللهیان» در Studia Islamica، چهل و یکم (۱۹۷۵) ۱۳۵ - ۱۱۳.

وظیفه مجتهد در فعالیت مذهبی شیعه جنبشی عظیم پدید آمد. از آنجا که این ماجرا به تخمین همزمان با استقرار قدرت قاجار رخ داد این سؤال پیش می‌آید که آیا بین این دو پدیده ارتباطی بوده است. این هر دو پدیده در اساس به منزله تجدید بودند بدین معنی که اولی تجدید اهمیت و پیوستگی تشیع بود، و دومی تجدید دولت ملی ایرانی؛ که تا حدی با تشیع پیوستگی داشت. اسکارسیا Scarcia تاختن‌های این دو به‌بهانی را به اخباریان و صوفیان بسا شکنجه و آزاری که شاه اسماعیل بر سنیان روا داشت مقایسه می‌کند.^{۹۷} باری برقراری حکومت قاجار با زمانی مصادف شد که مذهب مورد اتفاق اکثریت یعنی شیعه بطرز جدیدی تجدید سازمان می‌یافت قاجاریه در این تجدید شرکت یا ارتباطی نداشتند، حداکثر سخنی که در این مورد می‌توان گفت اینست که قاجاریه بدلائل مختلف در ازمنه گوناگون کوشیدند تا خود را به تشیع منتسب کنند و در این راه بدرجات مختلف توفیق‌هایی یافتند. خاندان قاجار در اصل از نژاد عشایر بودند در صورتی که صفویه خود را از اعقاب ائمه می‌دانستند قاجاریه در مورد اصل و نسب خود فقط می‌توانستند به مغولان اشاره کنند^{۹۸}. آنان ادعاهای مذهبی نداشتند هرچند بطور آگاهانه یا ناآگاه بسیاری از تصوراتی را که در دوره سلطنت صفویه راجع به قدرت سلطنت وجود داشت بارث برده بودند. در دوره صفویه بین دولت و هیأت مذهبی اتحاد نزدیکی وجود داشت اما تفوق از آن دولت بود، در دوره قاجار این اتحاد هرگز ثابت و خالی از قلق و اضطراب نبود، امنیت نسبی‌ای که در اوایل دوران قاجار بوجود آمد، با تجدید حیات زندگی شهری، بازرگانی و اداری تلفیق شد و محیط لازم را برای فعالیت‌های

97- G - Scarcia, «Kerman 1905: La guerra tra Seihi e Balasari,» in annali del Istituto universitario orientale di Napoli XIII (1963), 199.

۹۸- بنا به روایت سلسله نسب قاجار از قراچار نویان چهارمین نیای تیمور لنگک آغاز میشود (بنگرید به جلال‌الدین میرزا «نامه خسروان» (بمبئی، بی‌تاریخ چاپ) بخش ۴، صفحه ۳، اعتمادالسلطنه مرآت‌البلدان ناصری [تهران، ۱۲۹۴ قمری / ۱۸۷۷]، ۱، ۵۰).

علما فراهم کرد. تا این حد جنبه حکومتی تجدید حیات ملی بر جنبه مذهبی آن نفوذ داشت. اما تا نیمه دوم قرن نوزدهم هرگز چیزی جز یک سلسله تماس بین حکمران و علما نمی‌توان دید، این تماس‌ها را یا حکمران بقصد کسب مجوزی برای حکومت خود انجام می‌داد، یا علما برای تثبیت امتیازات ویژه خودشان یا تخفیف امتیازهای ویژه دولت انجام می‌دادند. روابط مزبور میان دولت و علما از لحاظ اهمیت و حجم در سراسر دوران قاجار روبه گسترش نهاد.

آغامحمدخان قاجار و علما

هرچند آغامحمدخان قاجار در سال ۱۲۰۰/۱۷۸۵ هنگام تاج‌گذاری تاج نادر را قبول نکرد - برای تاج چهار پر بود هر یک به علامت یکی از کشورهای (خراسان خاوری بعدها) افغانستان، هندوستان، ترکستان و ایران - پذیرفت که شمشیر شاهانه‌ای را که وقف مقبره مؤسس سلسله صفوی شده بود بکمر بندد و ضمن این کار عهد کرد که آن سلاح مقدس را در دفاع و حمایت از مذهب شیعه بکار برد^{۹۹}. این امر به تلویح به مفهوم تجدید و اعلان مذهب شیعه توسط سلسله جدید بود. در دوران حکومت آغامحمدخان مشاهده می‌کنیم که بین علما و امور دولت و سلطنت ارتباط آغاز می‌شود. امامیزان این ارتباط به سبب وضع شخصی شاه و شرایط حکومت او محدود بود. در ظاهر در کیفیت پیچیده روانی آغامحمدخان عنصری از دیانت شدید که به کهنه‌پرستی متمایل بوده وجود داشته است^{۱۰۰}. و خود گفته بود که روزی مردی در لباس علما بر من نظری کرد که پس از آن نظر نافذ خود را برآستی پادشاه دیدم و توانستم وظایف مربوط به سلطنت را انجام دهم^{۱۰۱}. بنا به معمول در شبهای جمعه (که به سبب مجاور بودن آن با روز جمعه شایسته احترام است)

۹۹- ملکم، همان، ۲، ۲۸۷-۲۸۸.

۱۰۰- بنگرید به پاکروان، همان، ص ۱۴.

۱۰۱- رضاقلی‌خان هدایت، روضةالصفای ناصری تهران ۱۳۳۹ شمسی/

۱۹۶۰ - ۱۹۶۱، ۹، ۲۸۱.

حکم اعدام نمی‌داد. و داستان حيله جنگی او که به آن وسیله از شکستن سوگندی که به قرآن خورده بود تن زد سخت معروف است.^{۱۰۲} نماز و روزه‌اش قطع نمی‌شد شاید آنجا که رضاقلی‌خان تاریخ‌نویس می‌گوید پیاده رفتن او به مشهد نه از راه تقلید صرف از صفویه بلکه از راه تحقیق و ارادت بود، راست گفته باشد.^{۱۰۳} می‌گساری را به شدت قدغن کرد. باباخان را (که بعدها فتحعلی‌شاه نامیده شد) مجبور کرد تا در شیراز نیز که مردم آن در ایام حکومت زند به رژیمی که از لحاظ اخلاقی سهل‌گیرتر بود خوگر شده بودند می‌گساری را قدغن کند.^{۱۰۴} وقتی از رهگذر این ممنوعیت بطور غیر مستقیم استعمال تریاک رواج یافت؛ از ملاها خواست که علیه مواد مخدر نیز موعظه کنند.^{۱۰۵} در یک لحظه وخیم در گرماگرم لشکرکشی‌اش علیه لطفعلی‌خان زند دستور داد تا یک ضریح مطلا برای مرقد نجف ساخته شود.^{۱۰۶} چندی بعد شیخ‌الاسلام اصفهان را به کربلا فرستاد تا بر طلاکاری گنبد حرم نجف نظارت داشته باشد.^{۱۰۷} وقتی مادرش عازم زیارت عتبات بود بقایای اجساد اجدادش را از مقابر استرآباد بیرون آورد و به او داد تا دوباره در نجف به خاک بسپارد.^{۱۰۸}

به‌رغم اینهمه علائم دینداری، حتی با وجود اینکه در خانه

۱۰۲- آغامحمدخان قسم خورده بود که جعفرقلی‌خان شاهزاده زند را بیش از یک شب در تهران نگاه نخواهد داشت، سوگند از لحاظ فنی اجرا شد، زیرا جنازه‌اش پیش از آنکه شب دوم فرا رسد از شهر بیرون برده شد (ملکم همان‌متن، ۲، ۲۹۹، ۳۰۴).

۱۰۳- روضة‌الصفای ناصری ۹، ۲۸۱.

۱۰۴- سر، ج - ملکم Sketches of persia (لندن، ۱۸۴۵) صفحه ۶۰.

۱۰۵- الیویر، همان مأخذ ۳، ۱۵۷.

۱۰۶- میرزا محمدتقی سپهر، لسان‌الملک، ناسخ‌التواریخ (تهران بدون تاریخ

چاپ) ۱، ۴۳.

۱۰۷- گویلو Guillo، همان مأخذ، صفحه ۱۴۲، عمادالدین اصفهانی، تاریخ

جغرافیائی کربلای معلی (تهران ۱۳۲۶ شمسی/۱۹۴۷) صفحه ۱۱۳ بریجس

Brydges، همان مأخذ صفحه ۷۴ پاورقی ۱.

۱۰۸- تاریخ منتظم ناصری ۳، ۵۴.

ملائی بنام آقاسید مفید بدنیا آمده بود هیچ رابطه نزدیکی با علما نداشت^{۱۰۹}. نسبت به علما سخی بود و گاه شفاعت آنها را می-پذیرفت، اما بهیچ روی همیشه اینچنین نبود^{۱۱۰}. شفاعت میرزا مهدی مجتهد (این شخص چندی بعد به دست نادر میرزا به شهادت رسید) را در مورد شاهرخ افشار قبول کرد^{۱۱۱}. احترام آغامحمدخان به علما دایمی نبود، هنوز شکم ملائی را که در شیراز پاره کرده بود در خاطره ها باقی بود^{۱۱۲}. داستان ملا محمدعلی اصفهانی که به رغم شهرت ترسناک آغامحمدخان هنگامی که سلطان بدیدارش آمد همچنان به شستن رختهای خود ادامه داد می رساند که بسیاری از علما هم به سهم خود او را خوار می شمرده اند^{۱۱۳}.

غیر از ملا محمدحسین مازندرانی ملباشی، به ظاهر تنها عالمی که آغامحمدخان با او بستگی داشت میرزا محمدعلی بهبهانی بود^{۱۱۴}. بنا به نوشته قصص العلماء بهبهانی يك بار در پیشگاه کریمخان زند گفته بود که آغامحمدخان، که خواجه است شایسته پادشاهی نیست. آغامحمدخان که می شنود بهبهانی در راه مشهد در شاه عبدالعظیم اردو زده آن اهانت را به یاد آورده فتحعلی شاه (که در این زمان مقام ولایت عهدی داشت) را به شاه عبدالعظیم گسیل می دارد و فرمان می دهد که از ورود بهبهانی به تهران جلوگیری کرده مطمئن شود که او به مشهد می رود. بهبهانی با سرسختی در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم به سوی تهران چادر

۱۰۹- روضة الصفاى ناصرى ۹، ۸۵.

۱۱۰- شيخ محمد احسانى توانست برخى از زنان کرمان را با دادن پول آزاد کند (ملکم تاریخ ایران، ۲، ۳۱۰).

۱۱۱- ناسخ التواریخ ۱، ۴۱.

۱۱۲- عبدالله مستوفی، تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من، (تهران ۱۳۲۱ شمسی/ ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳) ۱، ۶ پاورقی ۱.

۱۱۳- حبیب آبادی، همان کتاب، ۱، ۷۰ [ت م: حبیب آبادی در همین صفحه

او را «میرزا محمد علی فرزند میرزا مظفر» خوانده است].

۱۱۴- روضة الصفاى ناصرى، نهم، ۲۴۱، محمدعلی بهبهانی نیز با هدایت-

الله خان حاکم گیلان که هم روزگار صادق خان زند بوده ارتباط داشته است، اما هدایت الله خان خود از هیچیک از طایفه های زند، قاجار، افشار نبوده است.

می‌زند در این هنگام آغامحمدخان خشمگنانه به سراغ مجتهد می‌رود، اما بهبهانی با تکرار همان سخنی که در شیراز درباره او گفته بود او را آرام ساخته احترام شاه را نسبت به خود جلب می‌کند.^{۱۱۵}

روایت دیگری که احتمال صحت آن بیشتر است حاکی از آنست که در سال ۱۲۰۵/۱۷۹۱ که آغامحمدخان مشغول تدارک لشکرکشی به آذربایجان بود ملامحمد حسین مازندرانی را به کرمانشاه فرستاد تا بدیدار بهبهانی رفته او را به آمدن به تهران وادار کند.^{۱۱۶} از آنجا که چندی بعد بهبهانی را بار دیگر در کرمانشاه می‌یابیم اقامت او در پایتخت چندان دوامی نداشته است.^{۱۱۷} بطور کلی اساس ابتدائی عشیره‌ای حکومت قاجار که در دوران حکومت آغامحمدخان بسیار مشهود بود به علما امکان نداد که نفوذ زیادی بدست آورند. به‌جز شخص حاکم که بسیاری از کارهای دولت را به‌تن‌خود انجام می‌داد، حکومت فقط از دو مقام عمده رسمی تشکیل می‌شد یکی مستوفی (خزانه‌دار) و دیگری لشکر نویس (منشی لشکر).^{۱۱۸} خان‌هایی که دربار را احاطه کرده

۱۱۵- قصص‌العلماء، ص ۱۴۹ [ت م: در قصص‌العلماء چنین است: «آقا محمدعلی بزم زیارت مشهد وارد قریه شاهزاده عبدالعظیم شد، آغامحمدخان فتحعلی‌شاه را فرستاد که به آقامحمدعلی بگو که مآذون نیستی بطهران بیائی و صباح نیز باید حکماً از شاهزاده عبدالعظیم حرکت کنی چون صباح شد آقامحمدعلی حکم کرد که چادر او را در دم دروازه تهران زدند و در آنجا منزل کرد چون این خبر به آغامحمدخان رسید برای فتحعلی‌شاه تغیر کرد و بوزیر خود گفت اکنون من بدیدن او میروم و این مسأله را از او سؤال می‌کنم پس اگر غیر آن جواب گفت که در مجلس کریم‌خان گفته بود پس در همان مجلس او را گردن می‌زنم و اگر همان جواب را گفت به او محبت خواهم کرد، پس بلافاصله آغامحمدخان وارد مجلس آقامحمدعلی شد و همان مسأله را سؤال کرد آقامحمدعلی عین همان جواب سابق را گفت آغامحمدخان گفت که این مرد حقیقتاً عالم است الخ ... همان ص.].

۱۱۶- تاریخ منتظم ناصری، ۳، ۵۴.

۱۱۷- بنگرید به صفحه ۷۶ همین کتاب پس از شماره ۸۱.

۱۱۸- مستوفی، همان، ۱، ۱۱، ۱.ک. لمبتن «جامعه ایرانی در دوران قاجار»

مجله سلطنتی جمعیت آسیای مرکزی، ۴۸ (۱۹۶۱) ۱۳۲.

بودند بسیار بی سواد بودند^{۱۱۹}، و سپاهیان محبوب‌ترین بخش جمعیت را تشکیل می‌دادند^{۱۲۰}. هرچند بنا به سابقه امام جمعه و شیخ الاسلام هر شهر را سلطان بکار می‌گماشت، علما اغلب نقش عمده‌ای در امور ایفا نمی‌کردند^{۱۲۱}. با اینحال بار دیگر گروه‌های مذهبی کشور زیاد شده بودند^{۱۲۲} و برخلاف زمینه امنیت و تأسیس دوبارهٔ یک سلسله شیعه، در دوران جانشین آغامحمدخان مانند دوران شاه سلطان حسین بر جریان رویدادها سیطرهٔ کامل یافتند. مرده‌ریگ محمدباقر بمبهبانی داشت به بار و بر می‌نشست.

۱۱۹ - مستوفی، همان، ۱، ۱۱.

۱۲۰ - ملکم، همان، ۲، ۳۰۹.

121- H. Dunlop «Perzië: voorheeren en thans (Haarlem 1912)

P 426

۱۲۲ - البویر، همان، ۳، ۱۶۳.

فصل سوم

سیاست روحانی فتحعلی شاه

دوران حکومت فتحعلی شاه (۱۷۹۷/۱۸۳۴) شاهد گسترش دربار و زندگی اداری، و مداخله بسیاری از علمای مهم در زندگی عمومی بود، علمای مزبور یا از شاگردان بهیمه‌پانی بودند مانند میرزا ابوالقاسم قمی و سید مهدی بحر العلوم، یا شاگرد شاگردان او بودند مانند ملاعلی نوری و حاجی محمد ابراهیم کلباسی. در سراسر دوران آن حکومت نفوذ اینان بر رویدادها زیاد بود و علاقه شاه به جلب رضایت آنان قاطعیت آنانرا افزایش داد. استشفاع آنان از شاهزادگان شورشی یا مردم ستم‌دیده يك ایالت بیشتر موفقیت‌آمیز بود، مذهبی بودن حکومت فتحعلی‌شاه مشخص بود. مساجدی ساخته شد و حرم‌ها تزئین شد. کتابهای مذهبی اغلب یا بسفارش شاه نوشته می‌شد یا باو پیشکش می‌شد، علما به اقامت در نقاط مختلف کشور به خصوص پایتخت ترغیب شدند، تا شاه بتواند مکرر به دیدارشان برود و مراتب اخلاص و اطاعت خود را نسبت به آنان ابراز دارد. شاهزادگان و وزیران هم از رفتار شاه سرمشق می‌گرفتند، و در پی جلب محبت علما بودند می‌کوشیدند تا علما را به مقرر حکومت خودشان جلب کنند، یا مطمئن شوند که علما از دیانت آنان آگاهی دارند.

بدینسان حکومتی که به‌راستی استبدادی بود وضعیتی

متناقض داشت، به گروهی اظهار اطاعت می‌کرد که سخت تظاهرات دینی آنرا تقبیح می‌کردند. درست هنگامی که استبداد با اطاعت از علما به تناقض آشکار می‌انجامید، علما با اجبار می‌خواستند که حکومت صمیمیت ادعائی خود را به ثبوت رساند هرچند گهگاه تفوق غائی علما تا حدی با اکراه پذیرفته می‌شد، بدین ترتیب بسیاری از حکام محلی از مقرر حکومت خودشان اخراج شدند و جنگ دوم ایران و روس اعلان شد با وجود این دولت قدرتی نبود که ناچیز شمرده شود و از آنجا که دولت روش حمایت از علمارا پیش گرفته بود ناچار در میان آنان تا حدی نفوذ پیدا کرد. این امر صرف نظر از گرایش‌های متغیر مذهبی سلطان و حکام و وزیران او به صورت ظاهر به سلطان کمابیش در اختلافات فرق مذهبی نقش داور واقعی را اعطا کرده بود. این حقیقت را در آخرین مراحل مشاجره میان اخباریان و اصولیان و کشمکش بعدی میان شیخی و بالاسری و تعقیب مداوم صوفیه می‌توان مشاهده کرد، تمایل شدید مذهبی از یکسو و کوشش از بهر یافتن متحدان مذهبی در امور سیاسی و متحدان سیاسی در امور مذهبی از سوی دیگر، واکنش نزدیکی میان دو حوزه وقایع پدید آورد.

فتحعلی‌شاه از همان آغاز حکومت خود با تزئین و تعمیر حرم‌ها و ساختن مساجد بر سر آن بود که خود را در نظر علما به عنوان یک پادشاه دیندار تجلی دهد. تنها در سال دوم حکومت او بیش از صد هزار تومان خرج اماکن متبرک عراق، قم و شاه‌چراغ شیراز شد.^۱ بنا به سوگندی که پیش از رسیدن به تاج و تخت یاد کرده بود به‌قم توجه خاصی مبذول داشت.^۲ این شهر اقامتگاه گروه بسیاری از علما بخصوص میرزا ابوالقاسم (فاضل

۱- منتظم ناصری، ۳، رقم صد هزار تومان بارها در مورد موقوفات و هزینه‌های مشابه به‌کار رفته که شاید تنها نشانه کلی یک مبلغ زیاد است.
 ۲- قم را دارالایمان نام نهاد، نگاه کنید عبدالله مستوفی «تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجار یا شرح زندگانی من» (تهران ۱۳۲۱ شمسی/۱۹۴۲ - ۱۹۴۳) ۱، ۳۰.

قمی) بود. به مجتهد اخیر اعتماد زیاد داشت.^۲ در ربیع الاول ۱۲۱۴/ اوت ۱۷۹۹ که تازه از نخستین لشکرکشی به مشهد علیه نادر میرزا بازگشته بود، از برای تعمیر گنبد حرم فاطمه در قم و کشیدن شبکه طلائی تازه‌ای در اطراف آن مقبره پولی اختصاص داد.^۴ همچنین با نصب يك در طلائی به زینت حرم افزود.^۵ در سال ۱۲۴۹/ ۱۸۳۳ تعمیرات دیگری صورت پذیرفت، سطح ایوان را با سنگ مرمر و کاشی پوشاندند.^۶ اهالی قم از پرداخت مالیات معاف شدند و مدرسه بزرگی در مجاور حرم به نام مدرسه فیضیه ساخته شد.^۷ چندی بعد يك مدرسه دیگر ساخته و وقف حرم شد.^۸ مسجد امام حسن عسکری تعمیر شد و يك دارالشفاء، چند کاروانسرا و حمام ساخته شد.^۹ خزانه حرم پیوسته به سبب هدایائی که شخص شاه و اعضاء خانواده‌اش می‌فرستادند غنی‌تر می‌شد.^{۱۰} از شعبان ۱۲۱۳/ ژانویه ۱۷۹۹ به بعد کمابیش همه ساله عازم قم می‌شد و با پای پیاده به علامت خضوع به زیارت حرم می‌رفت.^{۱۱} فتحعلی‌شاه به عکس آغامحمدخان که جسدش برای

۳- ج، موریه «سفری از راه ایران، ارمنستان و آسیای صغیر به قسطنطنیه» (لندن، ۱۸۱۲) ص ۱۸۰ [این کتاب به همین خامه به فارسی برگردانده شده و انتشارات توس آنرا چاپ خواهد کرد. م]. روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۱۳۵.

۴- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۵۷.

۵- سرهارفرد جانز بریجس Sir Harford Jones Brydges «سلسله قاجار» (لندن، ۱۸۳۳) ص ۷۰.

۶- تاریخ منتظم ناصری ۳، ۱۵۷، ناسخ‌التواریخ ۱، ۲۵۵.

۷- موریه، همان، ص ۱۸۰، ناسخ‌التواریخ ۱، ۷۰.

۸- بریجس همان، ص ۱۲۴.

۹- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۷۰، موریه، همان، ص ۱۸۰.

۱۰- ج، موریه «سفر دوم از راه ایران، ارمنستان و آسیای صغیر به قسطنطنیه» (لندن ۱۸۱۸) ص ۱۶۵ (سفر دوم جیمز موریه نیز به همین خامه به فارسی برگردانده شده و انتشارات توس آنرا چاپ می‌کند. م) «خبر پیروزی ایرانیان در جنگ دوم ایران و روس محمدعلی میرزا را برانگیخت تا يك چار جواهر نشان به حرم هدیه کند» (ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۱۶).

۱۱- ناسخ‌التواریخ ۱، ۷۰، ۲۵۵، منتظم ناصری، ۳، ۱۰۶، ۱۱۲، ۱۲۰.

۱۴۴، ۱۴۹ و جز آن، مستوفی همان ۱، ۳۵.

تدفین به نجف فرستاده شده بود، در اواخر عمر از برای خود مقبره‌ای در قم بنا کرد^{۱۲}. چنان اخلاص پایداری، به اشکال می‌توانست بر علما تأثیر مطلوب باقی نگذارد^{۱۳}.

ازین گذشته فتحعلی‌شاه به مشهد - که به سبب حرم امام رضا تقدس یافته - با نظر احترام می‌نگریست. علما دوبار موفق شدند که او را از حمله به این شهر که هنوز در تصرف نادر - میرزا افشار بود باز دارند. بار اول حرمتی را که پادشاهان صفوی، شاه طهماسب و شاه‌عباس از برای این شهر قائل بودند به‌یادش آوردند و او را به پیروی از رفتار آنان تشویق کردند^{۱۴}. بار دوم که برای بیرون کردن نادر میرزا به مشهد رفته بود، میرزا مهدی مجتهد به دیدار او آمد و تقاضا کرد که از محاصره شهر دست بردارد و از قهر و غلبه و زدن توپ باره فکن خودداری کند و گفت اگر چنین نکنی «چه تفاوتی میان تو و ازبکان [که پیوسته خراسان را عرصه تاخت و تاز قرار می‌دادند] خواهد بود؟ چنین گفتاری نمی‌توانست بر فتحعلی‌شاه بی‌اثر باشد، پاسخ داد که تنها هدف او از لشکرکشی قلع و قمع نادر میرزا است که به حرم و علما بی‌حرمتی کرده است^{۱۵}. عاقبت پس از تسخیر شهر در حرم امام رضا تعمیراتی کرد^{۱۶}. و در سال ۱۲۳۴/۱۸۱۷ به زیارت آن رفت^{۱۷}. از جمله اصلاحات او ایجاد محوطه جدید و نصب یک در جواهرنشان بود که ده‌هزار تومان ارزش داشت^{۱۸}. همچنین یک چار طلائی به صحن داخلی حرم پیشکش کرد^{۱۹}. از جمله بقاع دیگری که در داخل ایران بود و فتحعلی‌شاه به بهبود

- ۱۲ - ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۶۰، در کتاب «هنر ایران» ا. گدار A. Godard
عکسی از مقبره او آمده است (نیویورک ۱۹۶۵) ورق ۱۶۸.
۱۳ - موریه، همان، ص ۱۶۶.
۱۴ - روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۲۵۳.
۱۵ - همان، ص ۳۷۹ بریجس، همان، ص ۱۵۸.
۱۶ - روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۳۴۵، ۱۰، ۱۰۶.
۱۷ - منتظم ناصری، ۳، ۱۱۸.
۱۸ - همان، ص ۱۲۱.
۱۹ - همان، ص ۱۵۹.

وضع آنها کمک کرد بقعه شاه‌عبدالعظیم و بقعه امامزاده سید حمزه است که شاه پیوسته به زیارت آنها می‌رفت.^{۲۰}

وی کمک‌های بیشماری به اماکن متبرک عراق عرب کرد، ابتدا پس از شکست جعفرقلی‌خان زند، به عنوان سپاسگزاری گنبد‌های کربلا و کاظمین را تعمیر کرده بود.^{۲۱} طلاکاری گنبد کربلا که آغامحمدخان انجام داده بود آنقدر سطحی بود که رنگ آن سیاه شده بود، و فتحعلی‌شاه دستور داد که سراسر گنبد از نو با آجرهای طلائی زرانود شود.^{۲۲} ضریح جدیدی از برای مقبره امام حسین به حرم کربلا فرستاده شد و چندی بعد مناره‌های حرم کربلا هم به دستور فتحعلی‌شاه مطلا شد.^{۲۳} کمی پیش از مرگش ضریحی سیمین از برای مقبره عباس بن علی در کربلا ساخته بود.^{۲۴} در سال ۱۲۳۸/۱۸۲۲ از بهر اینکه مکه هم از خوان کرم او بی‌نصیب نماند ملاعلی محمد کاشانی را با يك لوحه یادبود به آن صوب فرستاد تا لوحه مزبور را در بدنه دیوار مسجد الحرام نصب کند.^{۲۵}

فتحعلی‌شاه صرف‌نظر از این دلیل استوار و کافی که علاقه و اخلاص او را به اماکن متبرک شیعه نشان می‌دهد از برای اینکه دیانت خود را بیشتر آشکار سازد مساجدی چند نیز بنا کرد. مسجد جامع تهران را (مسجدشاه نیز نامیده می‌شود) که بنای آنرا آغامحمدخان آغاز کرده بود تکمیل کرد.^{۲۶} در سمنان مسجد جمعه‌ای ساخت و در جوار آن مدرسه‌ای^{۲۷}، بنای مسجد دیگری را

۲۰- همان، ص ۱۵۹، مستوفی، همان، ۱، ۳۵.

۲۱- ر.ج. واتسن R.G. Watson «تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶) ص ۱۲۱.

۲۲- بریجس، همان، ص ۷۴ حاشیه ۱. عمادالدین حسین اصفهانی «تاریخ جغرافیائی کربلای معلی» (تهران ۱۳۲۶ شمسی ۱۹۴۷) ص ۱۳۰.

۲۳- همان، صص ۱۲۶، ۱۴۸.

۲۴- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۶۰ منتظم ناصری، ۳، ۱۵۸.

۲۵- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۸۶.

۲۶- منتظم ناصری، ۳، ۱۵۹.

۲۷- روضة‌الصفای ناصری، ۱، ۱۳۷.

در همدان آغاز کرد اما هرگز به پایان نبرد^{۲۸}. مدرسه خاقانسی کاشان به نام شاه ساخته شد^{۲۹}.

روش دیگری که شاه به کمک آن می توانست امیدوار باشد که طرفداری علما را جلب کند یا حتی بر آنان نفوذ پیدا کند اختصاص مبالغی پول بطور مرتب به آنان و دادن هدایائی به این جماعت به نشانه خیرخواهی بود، در آغاز حکومتش ملاسمعیل مازندرانی را به مقام قاسم الصدقات برگماشت. از جمله وظایف این شخص توزیع حقوق تقاعد در میان افراد صلاحیت دار گروههای مذهبی بود^{۳۰}. بنا به نوشته روضة الصفاى ناصری^{۳۱}، هر ساله صد هزار تومان هدیه نقدینه و بیش از صد هزار خروار (واحد وزن که تخمیناً برابر سیصد کیلوگرم است) هدیه جنسی بین ارباب و وظایف از سادات و علما توزیع می شد. بنابراین به مثل تکایای سادات تهران به تمامی به پایمردی سخاوت شاه اداره می شد^{۳۲}. فتحعلی شاه جز این پرداخت های مرتب در سراسر دوران حکومتش به نشانه التفات هدایائی به علمای مختلف می داد. میرزا احمد مجتهد که هنگام اشغال تبریز به دست روسیان از این شهر گریخته و در میان راه کردان دارایی او را غارت کرده بودند با پول نقد و جنس یاری داده شد تا در قزوین خانه ای بسازد^{۳۳}. حاج ملا محمد تقی برغانی چند دهکده واقع در حوالی

۲۸- احمد میرزا عضدالدوله «تاریخ عضدی» چاپ حسین کوهی کرمانی (تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸) ص ۳۸.

۲۹- روضة الصفاى ناصری، ۱۰، ۱۳۷.

۳۰- همان، ۹، ص ۳۴۵.

۳۱- همان، ۱۰، ۱۰۵، بنگرید پاورقی شماره یک را در صص پیش.

۳۲- مستوفی، همان، ۱، ۳۵.

۳۳- نادر میرزا «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (تهران ۱۳۲۳ قمری/۱۹۰۵) ص ۱۱۸ [ت م: پس از آنکه مایملک میرزا را رؤسای طایفه کرد شقاقی به یغما بردند و وی با هزار سختی به قزوین شد فتحعلی شاه «دو هزار تومان زر و بسیار چیز از پوشیدنی و گستردنی بفرستاد و خشنودی کرد از رئیس اسلام، آنجا بود تا سپاه روس از قزوین رفت» وفات میرزااحمد بنا به روایت نادر میرزا (در همین ص) به سال ۱۲۶۵ رخ داد.]

قزوین را به‌عنوان تیول گرفت و چون سمت حاکم شرع را حائز بود مدتی بعد با این ادعا که دهکده‌های مزبور مجهول‌المالک‌اند آنها را به قیمت قابل ملاحظه‌ای به فروش رساند.^{۲۴} فتحعلی‌شاه در یکی از سفرهای خود به اصفهان به سید محمد باقر شفتی پیشنهاد کرد که دهکده‌های او را از مالیات معاف کند اما وی نپذیرفت در ظاهر برای اینکه مبلغ مزبور را در صورت معافیت می‌بایست دیگران بپردازند. به احتمال قوی‌تر پرداخت آن مالیات در ثروت بیکراننش اثری نداشته است.^{۲۵} برای مقایسه می‌توان از سیدی نام برد که به‌شاه اجازه داد تا همه قروض او را به نیابت او بپردازد.^{۲۶}

فتحعلی‌شاه نه فقط این بخشندگی‌ها را برای نمایش اخلاص خود نسبت به علما انجام می‌داد بلکه با گماردن شیخ‌الاسلام‌ها و امام‌جمعه‌ها و ترغیب علما به سکونت در نقاط مختلف کشور می‌توانست هرچه بیشتر خود را به آنان نزدیک کند. برخی از شیخ‌الاسلام‌ها را پیشتر آغامحمدخان قاجار به‌کار گماشته بود برخی دیگر رامانند محسن بن ابی‌الحسن جزایری در شوشتر^{۲۷}، و ملاعبدا‌ل‌احد کزازی در کرمانشاه^{۲۸} فتحعلی‌شاه به‌کار گماشت. میرزا لطفعلی مجتهد را امام جمعه تبریز کرد^{۲۹}. هنگام اتمام مسجد جمعه تهران به میرزا ابوالقاسم قمی نامه‌ای نوشت و از او خواست که شخص با صلاحیتی را برای امامت آن معرفی کند میرزا ابوالقاسم سید محمد باقر شفتی را که در آن روزگار شهرت چندانی نداشت معرفی کرد. اما سید مزبور به‌رغم اصرار

۲۴- قصص‌العلما، ص ۲۰.

۲۵- همان، ص ۱۰۴.

۲۶- سرویلیام اوزلی Sir william ouseley «سفر در کشورهای گوناگون شرق» (لندن ۱۸۲۱) ۳، ۳۶۷.

۲۷- محمدعلی کشمیری، نجوم‌السماء (لکنهو ۱۳۰۳ قمری/۱۸۸۵-۱۸۸۶) ص ۳۳۳.

۲۸- همان، ص ۳۶۷.

۲۹- مهدی مجتهدی «رجال آذربایجان در عصر مشروطیت» (تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹) ص ۲۳.

زیاد حاکم اصفهان از پذیرفتن دستور سلطان تن زد^{۴۰}. در اینجا بی‌میلی آشکار علما را از اینکه از برای حکومت یا به نیابت آن کار کنند مشاهده می‌کنیم که این بی‌میلی نتیجه طبیعی اصل عدم حقانیت کل دستگاه دولت بود. علما تقریباً ترجیح می‌دادند که بین دولت و دیگران نقش میانجی را داشته باشند.

با اینکه در دوران فتحعلی‌شاه شیخ‌الاسلام‌ها را دولت به‌کار می‌گماشت و از دولت مواجب می‌گرفتند، بنا به معمول برطبق تمایلات اهالی حوزه قضائی خودشان برگزیده می‌شدند و از رهگذر درستکاری زیاد، حرمتی داشتند^{۴۱}. شیخ‌الاسلام شیراز از بی‌طرفی خود در رویدادهای جمادی‌الاولی ۱۲۵۵/ژوئن ۱۸۱۱ سندی تهیه کرد، این رویدادها سرآغاز شورش‌های متعدد نان بود که دوران حکومت قاجار را بدنام کرد. اخاذی‌های نبی‌خان والی فارس قیمت نان را بالا برده بود. مردم در یک حالت دست از جان شستگی از شیخ‌الاسلام خواستند که به کشتن میرزا هادی یکی از عمال عمده نبی‌خان و میرزا باقر خبازباشی رئیس صنف خباز فتوی دهد. فتوی داده شد و این دو که جانشان به خطر افتاده بود به‌کاخ حسینعلی‌میرزا فرمانفرما حاکم شهر پناه بردند. نبی‌خان به منظور فرونشاندن خشم مردم بی‌درنگ قیمت نان را پائین آورد و همه نانوایان را در ملاء عام به چوب و فلک بست^{۴۲}.

در دوران حکومت فتحعلی‌شاه انتصاب علما به مقامات امام جمعگی و شیخ‌الاسلامی مثل زمان ناصرالدین‌شاه نبود، در زمان ناصرالدین‌شاه انتصاب علما به چنین مقاماتی بیانگر همبستگی

۴۰- قصص‌العلماء، ص ۱۰۵.

۴۱- سر. ج. ملک «تاریخ ایران» (لندن ۱۸۱۵) ۲، ۴۰۵.

۴۲- موریه، همان کتاب، ص ۱۰۲، و اوزلی، همان، ۲، ۲۰۹ - ۲۱۰
مواجب سالیانه شیخ‌الاسلام شیراز دوهزار تومان بود (بنگرید به ملک، همان، ۲، ۴۷۲) ای. اسکات. وارینگ E. Scott. Waring (سفری به شیراز از راه کازرون و فیروزآباد [لندن ۱۸۰۷] ص ۷۴ این کتاب به‌همین‌خامه به‌فارسی برگردانده شده و آماده چاپ است. م) تصویر مطلوبی از بی‌طرفی او ارائه می‌دهد. نیز درباره شیخ‌الاسلام شیراز بنگرید به فرصت شیرازی، آثار عجم (تهران ۱۳۱۴ قمری/ ۱۸۹۶-۱۸۹۷) ص ۵۱۱.

آنان با دولت بود. همچنین وقتی علما دعوت فتحعلی‌شاه را از برای اقامت در پایتخت پذیرفتند شاه به علما التفات نکرد. بلکه علما به شاه التفات کردند که دعوت او را پذیرفتند. ولو اینکه در رابطه مستقیم با شاه حصول اندک حیثیتی متصور بوده است، هدف کلی دعوت‌هایش را می‌توان از نامه‌ای که خطاب به آقا سید محمدین سیدعلی یزدی نوشته و او را به تهران دعوت کرده است استنباط کرد: «عموم معتقدین را قرین هزارگونه سعادت فرمایند... و مسجد جدید سلطانی را خالی از شواغل عبادات و اذکار و تسبیحات نگذارند»^{۴۲}. در لحن مکاتباتی که با شیخ احمد احسائی داشته حتی بیش از این خضوع نشان داده است^{۴۴}.

از جمله علمائی که برای سکونت در تهران دعوت شده بودند ملا محمدعلی جنگلی هم بود، او یکی از استادان حاجی محمد صالح برغانی* بود، که فتحعلی‌شاه هنگام ورود به قزوین او را ملاقات کرد^{۴۵}. حاجی ملا محمد جعفر استرآبادی نیز به اقامت در تهران ترغیب شد. در این شهر دست‌کم ماهی یک‌بار فتحعلی‌شاه به دیدار او می‌رفت^{۴۶}. اقامت گزیدن علما در پایتخت نشانه مخالفت کنند یا از رفتار او اظهار نارضائی کنند شهر را ترك می‌کردند. بنابراین حاجی ملا محمد تقی برغانی که میان او و فتحعلی‌شاه نقاری رخ داده بود تهران را ترك کرد و در قزوین اقامت جست^{۴۷}. شاید در اینجا ما جد اعلائی علمای دوران انقلاب مشروطیت را که بطور دسته‌جمعی مهاجرت می‌کردند مشاهده می‌کنیم.

۴۳- محمدصادق حسینی، مخزن الانشاء (تبریز ۱۲۷۴ قمری/۱۸۵۷) ص ۱۳۴ (حاشیه).

۴۴- بنگرید: پس از شماره ۱۴۱ در همین فصل.

* [ت م: برغانی‌های قزوین سه برادر بوده‌اند که در این شهر ریاست مذهبی داشته‌اند رک: «کیوان‌نامه» ص ۱۲۹].

۴۵- قصص‌العلماء، ص ۲۱.

۴۶- محمدعلی معلم حبیب‌آبادی، «مکارم‌الآثار در احوال رجال دوره قاجار» (اصفهان، ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸) ۱، ۸۵.

۴۷- قصص‌العلماء، ص ۱۶.

فتحعلی‌شاه نه فقط پایتخت خود را با حضور علما زینت بخشید بلکه به آنان مأموریت‌ها و مقاماتی نیز در حکومت تفویض کرد. در سال ۱۲۲۲/۱۷۹۸ آقامحمدابراهیم شیخ‌الاسلام خوی به مناسبت جلوس سلطان مصطفای چهارم با نامه تبریکی به استانبول گسیل شد^{۴۸}. در اواخر حکومتش میرزا حسن نظام‌العلما پسر ملاعلی‌اصغر ملباشی را به همراه هولاکوخان به عنوان وزیر کرمان بدان صوب فرستاد^{۴۹}.

با اینحال بارها بیشتر خود علما اقدام به قبول شغل دولتی می‌کردند، در وضع مختل و آشفته اداری که تا حدی معلول زیاده‌ی مسافات بود یکی از معمول‌ترین طرق مداخله علما، وساطت میان حکومت مرکزی و شهرها، خان‌ها یا حکام شورشی بود، بدین ترتیب که برای شورشیان تقاضای عفو می‌کردند. بنا به معمول شفاعت‌های آنان پذیرفته می‌شد. هنگام مرگ آغامحمدخان، محمدخان زند که از بنی‌اعمام کریمخان بود اصفهان را به تصرف درآورده بود، و اهالی به‌خوبی از او استقبال کرده بودند. فتحعلی‌شاه فقط به سبب شفاعت میرمحمدحسین امام‌جمعه اصفهان در انتقام کشیدن از مردم این شهر مردد شد^{۵۰}. جعفرقلی‌خان زند در پایان طغیان طولانی‌اش پسر خود را به نشانه انقیاد به همراه شیخ‌الاسلام خوی به تهران فرستاد تا شیخ‌الاسلام تقاضای عفو او را به نتیجه برساند^{۵۱}.

از جمله طغیان‌های دیگر دوران حکومت فتحعلی‌شاه طغیان

۴۸- ناسخ‌التواریخ ۱، ۹۲؛ روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۴۴۰.

۴۹- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۴۴. به ملاعلی‌اصغر هم یکی از نوادگان فتحعلی‌شاه به نام آغابیکم‌خانم به‌زنی داده شد، بنا به روایت عضدالدوله (همان، ص ۳۷) «او شراب می‌نوشید و بی‌سواد بود اما ریش بلندی داشت، نشاطی شاعر در بیت زیر صفات وی را خلاصه کرده است:

دو دانگه دو صدای دو رو دو دل دو زبان

خداش کیش فلان دید و ریش بهمان داد

[ت م: در تاریخ عضدی نام شاعر مزبور «نشاطی‌خان» ذکر شده است].

۵۰- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۳۲۵، واتسن، همان، ص ۱۱۳.

۵۱- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۳۴۷.

حسین‌قلیخان حاکم کاشان بود. مردی به نام محمدقاسم بیرالوندی و یک سید کاشانی که خودشان را نماینده امام زمان می‌دانستند حاکم را به گرفتن تاج و تخت ترغیب کرده بودند.^{۵۲} حسین - قلی‌خان پس از شورش کوتاهی که در طی آن نطنز و اصفهان را غارت کرد شکست خورد و به قم پناهنده شد. در آنجا رفتار ظالمانه‌اش نسبت به زوار حرم فاطمه موجب شد که علما به تهران شکایت کنند. اما در تهران نیز شفاعت یکی از علما به نام میرزا ابوالقاسم گیلانی حاکم مزبور را از مرگ نجات داد و در عوض فتحعلی‌شاه را وادار کرد که به کور کردن او بسنده کند.^{۵۳} مداخله میرزا سلیمان طباطبائی به نیابت عبدالرضاخان حاکم یزد که اندک نافرمانی از او سر زده بود، بسیار مؤثرتر بود بدین معنی که حاکم نامبرده مجازات نشد، حتی از مقام خود هم خلع نشد.^{۵۴}

چنانکه پیش از این گفته شده است، نفوذ علما در مرحله اول بر جمعیت‌های شهرنشین و در محیط شهر اعمال می‌شد. لکن برخی از تماس‌ها که میان علما و عشایر به‌خصوص در خراسان صورت می‌گرفت بیانگر آنست که دست‌کم علما در میان عشایر اندک محبوبیتی داشته‌اند، و آنها علما را به نمایندگی از سوی خودشان صالح و ارزشمند می‌دانسته‌اند. در سال ۱۲۴۴ / ۱۸۲۹ علمای مشهد از خان‌های متعددی که به‌سبب زیادی مالیات به اعتراض برخاسته بودند به‌طرز موفقیت‌آمیزی دفاع کردند.^{۵۵} پادرمیانی ملاحسین کوچک سبزواری برای رضاقلی‌خان یاغی سابقه‌دار نتیجه‌چندانی نداشت.^{۵۶} علما تنها به شفاعت از خان‌ها بسنده نمی‌کردند، بلکه می‌کوشیدند آنان را از شورش بی‌هدف نیز باز دارند. چنانکه میرزا هدایت‌الله فرزندان مجتهد شهید

۵۲- بریجس، همان، ص ۱۳۵.

۵۳- همان، ص ۱۴۳، روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۳۷۱.

۵۴- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۱۵.

۵۵- همان، صص ۲۱۰-۲۱۱.

۵۶- همان، ص ۲۰۴.

میرزا محمد مهدی از خان‌های کرد خراسان تقاضا کرد که به شورش‌های مداوم خود خاتمه دهند^{۵۷}. در فارس شیخ محمد امین، شیخ الاسلام شیراز به اردوی محمد علی خان رئیس ایل قشقایی رفت تا او را وادار به اظهار اطاعت به حسین علی خان فرمانفرما کند^{۵۸}. در نخستین سالهای حکومت قاجار هنوز عراق عرب موجب اندک اختلافی میان ایران و امپراطوری عثمانی می‌شد. ایران بنا به سابقه تا حدی حق داشته است که والیان بغداد را به کار بگمارد که همین امر به درگیری مداوم ایران در امور آن ناحیه انجامید^{۵۹}. و به علما برای وساطت و دخالت میدان بیشتری داد، علمای شیعه اماکن متبرک عراق اغلب ایرانی بودند و همگی با حکام بغداد روابط خوبی داشتند^{۶۰} هنگامی که درگیری ایران به جنگ انجامید علما به طرز مؤثری مداخله کردند. چنانکه در سال ۱۲۱۹/۱۸۰۴ که سپاه ایران در ضمن عملیات جنگی به سوی بغداد پیش می‌راند، علی پاشا حاکم شهر به شیخ جعفر نجفی پیغام داد که به دیدار محمد علی میرزا فرمانده سپاه پیشرو برود. شیخ جعفر مأموریت خود را با موفقیت انجام داد پیشروی سپاه ایران متوقف شد و زندانیان ترک و عرب آزاد شدند^{۶۱}.

۵۷- روضة الصفاى ناصرى، ۹، ۴۹۷.

۵۸- ناسخ التواریخ، ۱، ۲۴۶، منتظم ناصری، ۱، ۱۵۳.

۵۹- مستوفی، همان، ۱، ۳۲ [ت م: دولت ایران تا تاریخ عهدنامه ارز- روم به مناسبت اینکه اکثر اهل‌عبیات مثل امروز در اصل ایرانی هستند این حق را به خود می‌داد که در انتخاب والیهای بغداد و سلیمانیه نظر داشته باشد مستوفی همین ص].

۶۰- همچنین روابط آنها با علمای سنی بغداد دوستانه بود. بنگرید به قصص العلماء، ص ۱۲۶.

۶۱- میرزا جعفر خان حقایق‌نگار «حقایق اخبار ناصری» (تهران ۱۲۸۴ قمری / ۱۸۶۷-۱۸۶۸) ص ۱۵، منتظم ناصری، ۲، ۹۹، ناسخ التواریخ، ۱، ۱۲۲، بریجس همان، ص ۲۶۳ (در متن اخیر به جای «نجفی» «خزعی» آمده است، شاید متن فارسی مورد ترجمه به تصحیف خوانده شده است) شخص شیخ جعفر عرب بود و در نخستین سفرش به ایران فارسی کم می‌دانست، این امر از شوق پذیرائی او نکاست. بنگرید به قصص العلماء، ص ۴۲.

شیخ‌جعفر در سال ۱۲۲۷/۱۸۱۲ وظیفه مشابیهی را انجام داد^{۶۲}. در سال ۱۲۳۴/۱۸۱۸ که بار دیگر عملیات جنگی آغاز شد، اختلاف بر سر ناحیه بابان کردستان بود. شیخ‌جعفر نجفی مجتهد مقیم کربلا میان سلیمان‌پاشا حاکم بغداد و محمدعلی میرزا وساطت کرد^{۶۳}. در سال ۱۲۳۶/۱۸۲۱ داودپاشا حاکم جدید بغداد شیخ‌موسی نجفی یکی از پسران شیخ‌جعفر نجفی را فرستاد تا از پیشروی سپاه ایران جلوگیری کند^{۶۴}. همچنین از علمای ایرانی مقیم عتبات برای پیش‌برد مصالح ایرانیان در عراق عرب استفاده می‌شد^{۶۵}.

با اینکه حتی به اعضاء گمنام گروه‌های مذهبی تا این حد اجازه شرکت در امور سیاسی داده می‌شد، گهگاه از اقدام‌های آنان بی‌درنگ جلوگیری می‌شد. در اواخر محرم ۱۲۲۹/ژانویه ۱۸۱۴ ملا محمد زنجانی نامی که در یکی از مسجدهای پایتخت پیش‌نمازی می‌کرد با مزاحمت مردم مستی مواجه شد، او این واقعه را دستاویز خود ساخته گروهی از پیروان خود را گرد هم جمع کرد و به‌جانب خانه‌های ارمنی‌ها به‌راه افتاده خم‌های شراب آن طایفه را شکست^{۶۶}. این عمل که شاید برای کسب شهرت و جلب توجه طرح‌ریزی شده بود موجب شد که او را از پایتخت اخراج بلد کردند، شاه دستور داد که حسنعلی‌میرزا حاکم تهران به ارمنی‌ها غرامت بپردازد برای اینکه «این جماعت [ارمنی] تحت حمایت مسلمانان و در شمار اهل ذمه‌اند اگر زیانی به آنها برسد برخلاف

۶۲- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۳۷.

۶۳- همان، ص ۱۶۹ روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۴۳۰، منتظم ناصری، ۳،

۱۱۹.

۶۴- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۷۷، روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۰۰، منتظم

ناصری، ۳، ۱۲۶ [ت م: منتظم وقوع این حادثه را در سال ۱۲۳۸ می‌داند].

۶۵- بنگرید به‌نامه عبدالوهاب معتمدالدوله به‌سیدعلی کربلانی در حسینی

همان متن، ص ۱۳۵.

۶۶- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۴۵، بنا به‌روایت روضة‌الصفای ناصری (۹)،

(۵۱۴) و منتظم ناصری (۳، ۱۱۰) به کلیساها نیز حمله شد.

شریعت است^{۶۷}» ملای مزبور به اتفاق پیروانش ناگزیر تهران را ترك کردند^{۶۸}.

رویداد مشابهی که نتایج مهمتری در بر داشت در یزد رخ داد در پیرامون شاه خلیل الله امام فرقه نزاری اسمعیلیان و فرزند ارشد سید ابوالحسن خان که در ایام زندیه حاکم کرمان بود و معمولاً در محلات اقامت داشت گروهی از پیروانش که از هند و ترکستان به قصد خدمتگزاری به او باز گشته بودند ازدحام کرده بودند. شاه خلیل الله در سال ۱۲۳۰/۱۸۱۵ به یزد که بر سر راه بلوچستان قرار دارد سفر کرد تا در آنجا زندگی کند، شاید به این سبب که یزد از برای ارتباط با هندوستان مرکز مناسبتری بود^{۶۹}. دو سال بعد برخی از پیروانش با کاسبکاران این شهر اختلاف پیدا کردند و از برای حل اختلاف مزبور به زور متوسل شدند^{۷۰}. آنگاه به خانه شاه خلیل الله پناهنده شده از آفتابی شدن خودداری کردند. یکی از ملایان شهر به نام ملاحسین گروهی را گردآورده به سوی خانه شاه خلیل الله به راه افتاد به محض رسیدن

۶۷- ناسخ التواریخ ۱، ۱۴۵، روضة الصفای ناصری ۹، ۵۱۴، در دوران حکومت فتحعلی شاه شریعت اهمیت یافته همه اقلیت های مذهبی مورد حمایت قرار گرفتند بنگرید به فصل ۴ پس از شماره ۱۰.

۶۸- محمد مهدی خان مازندرانی متخلص به «شحنه» با الهام از ماجرای مزبور رباعی زیر را سرود:

زاهد بشکست از سر خامی خم می اسباب نشاط میگساران شد طی
گر بهر خدا شکست ای وای به ما ور بهر ریا شکست پس وای به وی

(نقل شده در منتظم ناصری ۳، ۱۱۰ و روضة الصفای ناصری ۹، ۵۱۴) [ت م: مهدیقلی خان هدایت در کتاب «خاطرات و خطرات» ص ۶ این رباعی را با اندک تفاوتی نقل کرده - تخلص شاعر «شهنه» آمده که به ظاهر غلط چاپی است - و در روضة الصفای ناصری مصراع دوم «اسباب نشاط میکشان زو شد طی» آمده و در مصراع سوم به جای «وای به وی» «وای به من».]

۶۹- روضة الصفای ناصری، ۹، ۵۵۲، ناسخ التواریخ ۱، ۱۵۸.

۷۰- روضة الصفای ناصری ۹، ۵۵۲، ناسخ التواریخ ۱، ۱۵۸، منتظم ناصری

(۳، ۱۲۶) وقوع این حوادث را در یکسال دیرتر ۱۲۳۳/۱۸۱۷ ذکر می کنند.

به در آن خانه گماشتگان شاه را سلاح برکف آماده دفاع یافت.^{۷۱} غوغا بالا گرفت و درطی آن شاه‌خلیل‌الله با دوتن از پیروانش به شهادت رسیدند. حاجی محمدزمان خان حاکم یزد ملاحسین و برخی از پیروانش را به تهران گسیل داشت. ملاحسین را در تهران به چوب و فلک بسته ریشش را بریدند، اما شاید به این جهت که قاتل واقعی شاه‌خلیل‌الله شناخته شدنی نبود^{۷۲}. یا به سبب شفاعت حاجی محمدحسین خان نظام‌الدوله نه او نه هیچیک از پیروانش اعدام نشدند^{۷۳}. سید جعفر شریک جرم اصلی ملاحسین بسا پرداخت رشوه از مکافات همه جرایم خود رهائی یافت^{۷۴}. فتحعلی‌شاه به منظور جبران و دلجوئی، یکی از دختران خود به نام سروجهان خانم را به عقد ازدواج آقاخان محلاتی پسر و جانشین شاه خلیل‌الله درآورد^{۷۵}. علاوه بر آن مقداری از املاک خانوادگی محلات را هم به او داد^{۷۶} و او را به حکومت قم برگماشت^{۷۷}. گفته‌اند انگیزه فتحعلی‌شاه در این کار یادآوری خاطرات حشیشیه و «ترس از کینه‌جوئی مهلك این فرقه» بوده است^{۷۸}. در این برهه از تاریخ اسمعیلیه احتمال وجود امکانات

۷۱- ج. ن. هالیستر J. N. Hollister (شیعه هند [لندن ۱۹۵۳] ص ۳۳۷)

با استفاده از مآخذ اسمعیلیه می‌نویسد که محبوبیت شاه‌خلیل‌الله در یزد رشک علمای این شهر را برانگیخته بود، روضة‌الصفای ناصری نیز این محبوبیت را تأیید می‌کند واتسن (همان، ص ۱۹۲) می‌گوید ملائی که محرک این غوغا بود حسن نام داشت نه حسین.

۷۲- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۵۵۳.

۷۳- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۵۸.

۷۴- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۵۵۳.

۷۵- عضدالدوله، همان، صص ۹، ۹۶.

۷۶- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۵۵۳.

۷۷- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۱۵۹.

۷۸- هالیستر، همان، ص ۳۳۷. درست است که در زمان پادشاهی

محمدشاه آقاخان محلاتی شورشی ناکام را علیه حکومت ایران رهبری کرد که به انتقال امامت اسماعیلیان به هندوستان انجامید، اما این شورش بیش از آنکه از سوی رستاقیزگرایان سنتی اسماعیلی برانگیخته شود به اغوای انگلیسیان به

انتقام‌جویی‌هایی نظیر گذشته فراهم نبوده است، به احتمال قوی‌تر فتحعلی‌شاه ماجرای ابوالحسن‌خان را به یاد آورد که لطفعلی‌خان را به کرمان راه نداده بود و از این لحاظ اسمعیلیه بر گردن قاجاریه حقی داشته‌اند^{۷۹}. چنانکه در ماجرای ملامحمد زنجانی که قدرت مطلقه سلطنت دستخوش توهین يك عضو و ضعیف از گروه‌های مذهبی شده بود، که از رهگذر اغراض شخصی و بی‌هیچگونه انگیزه معقول مذهبی کار می‌کرد؛ واکنش قاطع و سریعی نشان داده شد.

از این پس سیاستی پایدار را می‌بینیم که علاقمند به نفوذ روحانیت است و با انجام اعمال دینی در پی کسب تأیید آنانست و شفاعت آنانرا می‌پذیرد، علل اتخاذ این سیاست و تناقض‌های ذاتی آنرا از روابط شخصی فتحعلی‌شاه با یکی از مجتهدان عمده روزگار او بهتر می‌توان دریافت. سرکرده مجتهدانی که با ایشان معاشر بود، میرزا ابوالقاسم قمی است که چنانکه پیشتر دیده‌ایم، درباره انتصاب يك امام جمعه برای شهر اصفهان با او مشورت کرد. به‌ظاهر میرزا ابوالقاسم فتحعلی‌شاه را به اندازه کافی در ادعای اخلاص به عالمان صادق می‌دانسته که نگارش يك اندرز-نامه مفصل را جایز شمرده است. میرزا ابوالقاسم در کتاب «ارشادنامه» خود خطاب به فتحعلی‌شاه درباره این گفته «السلطان ظل الله فی الارض» در يك مفهوم دقیق به‌گونه‌ای جالب بحث می‌کند، او می‌گوید حکمران تنها هنگامی می‌تواند مدعی عنوان «ظل» شود که سایه‌ای از معدلت‌گستری فراهم آورده باشد تا ستم‌رسیدگان بتوانند از حرارت ستم به‌آن پناه برند و نیز از صفت‌های محبت و مهربانی خداوند تقلید کنند، تا اینکه آنرا بر ستمزدگان منعکس کند. همچنانکه سایه منعکس‌کننده شیء صاحب سایه است. حتی اگر حاکم در این راه موفق شود که سایه

→ وقوع پیوست. ر.ک: حامد الگار: «شورش آغاخان محلاتی و انتقال امامت اسماعیلی به هند» SI ۲۹، ۱۹۶۹ ص ۸۱ - ۵۵ [ت م: این رساله به‌همین خامه به‌فارسی برگردانده شده و چاپ خواهد شد. م].
۷۹- عضدالدوله، همان، ص ۹.

واقعی خدا شود. هنوز از لحاظ اخلاقی متمهد است که به ارشاد و راهنمایی عالمان توجه کند^{۸۰}. بدینسان اگرچه نهاد سلطنت فی‌نفسه اعتراض ناپذیر بر جای می‌ماند، قلمرو اعمال قدرت پادشاه می‌بایست در محدوده‌هایی بماند که عالمان آنها را تعیین کرده‌اند و محکوم به نظارت پیوسته عالمانست این نکته که فتحعلی‌شاه (دست‌کم از لحاظ تشریفاتی) این نظریه‌ها را پذیرفته بوده است از آنجا آشکار می‌شود که در آغاز پادشاهی‌اش شیخ‌جعفر نجفی «فتحعلی‌شاه را اذن در سلطنت داد و او را نایب خود قرار داد اما با شرایط چند که در هر فوجی از لشکر مؤذنی قرار دهد و امام‌جماعت در میان لشکر داشته باشد و هر هفته یک روز وعظ‌کنند.»^{۸۱} انتصاب دقیق‌تر فتحعلی‌شاه به‌دست شیخ‌جعفر نجفی در سال ۱۸۰۹ رخ داد که مجتهد نامبرده وظیفه جهاد علیه روسیان را به عهده شاه گذاشت. شرایط «انتصاب» به تمامی روشن ساخت که مطلوب‌ترین وظیفه شاه اینستکه به عنوان عامل اجرایی مجتهدان عمل کند. و اطاعت شاه تنها از آنرو واجب است که مجتهدان به‌او قدرت داده‌اند^{۸۲}. معروف است چون فتحعلی‌شاه تقاضای میرزا مهدی مجتهد را از برای رفع محاصره مشهد می‌پذیرد، طوری پاسخ می‌دهد که از هرگونه بی‌حرمتی نسبت به حرم عاری باشد «سلطنت ما به نیابت مجتهدین عهد و ما را به سعادت خدمت ائمه هادین مهتدین سعی و جهد است»^{۸۳}

۸۰- برای آگاهی از متن ارشادنامه رك حسن‌قاضی طباطبائی «ارشادنامه میرزای قمی» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، بیستم (۱۳۴۸ ش/۱۹۶۹) ۲۸۳-۳۴۵. ا. ک. س. لمبتن خلاصه‌ای از آنرا در ضمن ارزیابی در مقاله «برخی گرایش‌های تازه در اندیشه سیاسی اسلامی در پایان سده هژدهم و آغاز سده نوزدهم ایران» SI. سی‌ونهم (۱۹۷۴) ۱۱۸-۱۱۴ آورده است.

۸۱- قصص‌العلماء، ص ۱۴۱، مقام قاضی عسکر همچنان باقی ماند. در روزگار فتحعلی‌شاه ملاملک‌محمدچارمحالی این سمت را به عهده داشت. (روضه-الصفای ناصری، ۹، ۴۱۲) لکن ماهیت وظایف او روشن نیست.

۸۲- رك. ا. ک. س. لمبتن SI «A. Nineteen Century View of Jihad» سی‌ویکم (۱۹۷۰). ۱۹۲-۱۸۱.

۸۳- روضه‌الصفای ناصری، ۹، ۳۷۹.

مؤلف قصص العلماء می نویسد: «فتحعلی شاه به سید محمد طباطبائی ارادت تمام داشت و در همه امور از وی اطاعت می کرد.»^{۸۴}

سرسپردگی و انقیاد مزبور با اینکه قدرت او در ماهیت استبدادی بود طرز تلقی شاه را نسبت به دعاوی تفوق روحانیت نشان می دهد. از جمله مجتهدان بزرگ روزگار او ملا احمد نراقی بود، او در نجف در محضر سید مهدی بحر العلوم - که پس از وفات آقامحمدباقر بهبهانی در شمار دانشمندترین علمای عتبات بشمار می رفته - تلمذ کرده بود^{۸۵}. ملای مزبور به ایران باز گشته و در کاشان اقامت گزیده بود، در این شهر حاکم ستمگری بود که به مردم ستم می کرد وی عزم جزم کرد تا او را از شهر بیرون کند. گزارش این ماجرا که در قصص - العلماء^{۸۶} آمده، هرچند شاید از لحاظ جزئیات افسانه آمیز باشد آشکارا تناقض موجود میان استبداد واقعی سلطان را با دعوی ارادت او نسبت به علما و اینکه چگونه سرانجام این ادعا بر استبداد او غلبه می کند نشان می دهد. فتحعلی شاه ملا احمد نراقی را به تهران احضار کرد و خشمناکانه رفتار او را به باد سرزنش گرفت. ملا بی آنکه اظهار ندامتی نماید دست بر آسمان برداشت و با چشم اشک آلود گفت: «بار خدایا این سلطان ظالم حاکمی ظالم بر مردمان قرار داد و من رفع ستم نمودم و این ظالم بر من متغیر است» فتحعلی شاه از ترس اینکه مبادا بیشتر محکوم شود از ملا طلب عفو کرد و حاکم جدیدی مطابق میل او به کاشان فرستاد^{۸۷}.

۸۴- ص ۹۳، این بیان نیازمند توصیف درباره رویدادهائی است که به جنگ دوم ایران و روس منجر شد، بنگرید به فصل ۴ شماره ۲۶ به بعد.

۸۵- روضات الجنات، ص ۶۷۶، قصص العلماء، صص ۱۲۴-۱۲۵، با اینکه به ظاهر بحر العلوم به ایران نیامده در این کشور نفوذ عظیمی داشته است، بنگرید به همین فصل پس از شماره ۱۶۱.

۸۶- صص ۹۳-۹۴.

۸۷- ملا احمد نراقی نیز با تخلص «صفائی» شعر می سرود (بنگرید به

رضاقلی خان هدایت مجمع الفصحا [تهران، ۱۲۸۸ قمری/۱۸۷۱-۱۸۷۲] ۲،



در یزد نیز آخوند ملاحسین مردم را برانگیخت تا حاکم ستمگر آن شهر را بیرون کنند آخوند را به تهران احضار کرده در حضور شاه پاهایش را به چوب فلک بسته آماده زدن شدند شاه و وزیرش که از بن دندان نمی‌خواستند مجازات تحقق یابد سعی کردند که از او اعتراف بگیرند که در ماجرا دست نداشته است. آخوند به تغییر گفت: «سلطان چرا باید دروغ بگوید من حاکم را بیرون کردم به سبب ظلم و تعدی او به فقرا و اخاذیه‌هایش از مردم تمهیدست». با وجود این شاه دستور داد تا او را آزادکنند و بنا به روایت قصص‌العلما آنشب شاه پیغمبر را در عالم رؤیا دید که او را به جهت توهینی که نسبت به ملا روا داشته بود سرزنش می‌کند. خواب دیدن یا ندیدن فتحعلی‌شاه اهمیت‌چندانی ندارد، نکته مهم اینست که شاه پس از اهانت به یکی از علما از رفتار خود پشیمان شده بود^{۸۸}.

۳۳۰-۳۳۲) و برعکس شدت عملی که نسبت به شاه نشان می‌داد حمایت از یغما شاعر هجاگو را پس از آنکه امام‌جمعه کاشان او را تکفیر کرده بود، موجه می‌شمرد. (بنگرید به مجدالعلی خراسانی «رفع اشتباه نبذی از حالت حاج‌ملا احمد نراقی» ارمغان، ۷ [۱۳۰۴ شمسی/۱۹۲۵-۱۹۲۶] ۶۰۴؛ و محمدعلی تبریزی خیابانی «ریحانة‌الادب» [تهران ۱۳۲۶ شمسی/۱۹۴۷-۱۹۴۸] ۴، ۱۸۳-۱۹۶). آية‌الله خمینی در سخنان معروفی که در ۱۹۷۰ در نجف درباره حکومت اسلامی ایراد کرد نراقی را یکی از عالمانی دانست که درگذشته به نسبت نزدیک از عقیده ولایت فقیه یعنی تصرف گروهی عالمان در مرده‌ریگ امتیازهای حکومتی امامان حمایت کرده است. «برخی از عالمان مانند نراقی... معتقدند که همه تکلیف‌ها و وظیفه‌های ظاهری امامان به‌عهده فقیه واگذار شده است (خمینی، اسلام و انقلاب، ترجمه حامدالگار، برکلی ۱۹۸۱ ص ۸۲) کتابی که گفته می‌شود نراقی این نظریه را در آن نوشته است «عواید‌الایام من قواعد الفقهاء الاعلام» است که با تأسف در دسترس من نیست.

۸۸- قصص‌العلما، صص ۷۱-۷۳، معلوم نیست که این ملاحسین همان ملاحسین است که رهبری غوغائیبانی که شاه‌خلیل‌الله را کشتند به‌عهده داشت یا کس دیگری است (بنگرید به ص ۷۶ پس از شماره ۶۹) قصص‌العلما اشاره‌ای به این امر نمی‌کند و هرچند در هردو رویداد موضوع چوب و فلک هست در ظاهر بعید است شاه قصد احترام به پسر مقتول و پسر قاتل هردو را داشته بوده است،

همین امر با حدت بیشتری از روایتی که درباره شیخ جعفر نجفی آمده است استنباط می‌شود شیخ بر حسب عادت همه ساله از برای گردآوری وجوه بر و توزیع آنها بین تمهیدستان به ایران می‌آمد، در یکی از این سفرها هنگامی که شیخ به تهران رسید فتحعلی‌شاه که از او در خاطر کدورتی داشت، اظهار داشت که مایل به دیدار شیخ نیست. نوکران و درباریان به رغم دستور شاه شیخ را با احترام به دربار راه دادند و فتحعلی‌شاه وقتی صدای «یاالله» شیخ را شنید ناخودآگاه از جا برخاست و از برای سلام گفتن به شیخ پیش رفت، عادت تفوق خود را بر اراده ثابت کرد.^{۸۹}

مرکز عمده تجمع مجتهدان ایران اصفهان بود، این شهر نه تنها پایتخت پیشین صفوی بود، بلکه به یک تعبیر تا اوایل حکومت ناصرالدین‌شاه نیز در حالیکه علما را از سایر نواحی کشور به خود جلب می‌کرد، هنوز پایتخت مذهبی کشور بشمار می‌رفت. مهمترین روحانیان ایران در اصفهان اقامت گزیدند.^{۹۰} کثرت تعداد علما را در زمان حکومت فتحعلی‌شاه از این حقیقت می‌توان دریافت که در سال ۱۸۳۴/۱۲۵۰ هنگام آخرین سفر فتحعلی‌شاه به اصفهان هنگام ورود او بیش از چهارصد عالم از برای خوشامدگوئی به پیشباز رفتند.^{۹۱} به خصوص پس از وفات

برای اینکه می‌خواست دختر خود ضیاءالسلطنه را به آقاسید محمد مهدی پسر ملا حسین به زنی بدهد. نسبت به پیشنهاد او تمایلی نشان داده نشد. بنگرید به قصص‌العلماء، ص ۸۹، و کشمیری، همان، ص ۴۱۹.

۸۹- قصص‌العلماء، صص ۱۴۱-۱۴۲.

۹۰- میرزا محمد حسن خان اعتمادالسلطنه (مرآت‌البلدان ناصری [تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ قمری/۱۸۷۷-۱۸۸۰] ۱، ۶۵) [ت م: مؤلف کتاب به ظاهر مؤتمن-السلطان محمد حسن خان صنیع‌الدوله است که پسر حاجی علی‌خان اعتمادالسلطنه بوده است] فهرستی از پانزده تن از علمای اصفهان به دست می‌دهد که به نظر او «در اجتهاد به اعلی درجه کمال رسیده‌اند» و می‌افزاید که علمای اصفهان نامعدودند. همان ص[]

91- A. von Tornau Aus der neuesten Geschichte Persiens: Die Jahre 1833-1835. ZDMG'II (1848) 420.

میرزا ابوالقاسم قمی^{۹۲}، فتحعلی‌شاه توجه خود را تا حد زیادی به علمای اصفهان معطوف داشت. از آن جمله سه تن به‌خاصه نفوذ خاصی داشتند که عبارتند از ملاعلی نوری (درگذشت ۱۲۴۶/۱۸۳۰) حاج‌محمدابراهیم کلباسی (درگذشت ۱۲۶۲/۱۸۴۶) و حجة الاسلام سیدمحمدباقر شفتی.

ملاعلی نوری شاگرد میرزا ابوالقاسم قمی بود و ابتدا در اثر مساعدت استاد خود توانست در اصفهان مستقر شود^{۹۳}. هنگامی که در شیراز بود مانند بهبهانی به شدت با صوفیه مخالفت می‌ورزید و از نشستن در يك اطاق با آنها اجتناب می‌کرد^{۹۴}. به‌ظاهر به‌سبب ارتباطی که بافاضل قمی داشت روابط او با فتحعلی‌شاه حسنه بود و در سال ۱۲۴۵/۱۸۲۹ هنگام ورود فتحعلی‌شاه به اصفهان از جمله اعیانی بود که به شاه خوشامد گفتند^{۹۵}.

حاج‌محمد ابراهیم کلباسی (چنین است)^{۹۶} در عتبات در محضر آقا باقر بهبهانی و سید مهدی بحرالعلوم تلمذ کرده بود^{۹۷}. در اصفهان نفوذ درخور تأملی داشت. وقتی به‌گوش او رساندند که شخص بسی احتیاطی از قول او گفته که «ملاها لامذهب‌اند» تنها با این شرط حاضر شد که او را ببخشاید که به‌داشتن جنون ادواری اعتراف کند و بگوید که آن کلمات موهن در یکی از حملات جنون ادواری از دهانش خارج شده است. آن مرد خستو آمد با وجود این او را بیش از یکسال به شهرک نجف‌آباد که در بیست و شش کیلومتری باختر اصفهان است

۹۲- بنا به روایت روضات الجنات (ص ۵۱۹) در تاریخ ۱۲۲۱/۱۸۰۶، اما بنا به روایت منتظم ناصری (۳، ۷۰) زودتر یعنی در ۱۲۱۳/۱۷۹۸ اتفاق افتاده است.

۹۳- روضات الجنات، ص ۵۱۷.

۹۴- قصص العلماء، ص ۱۱۱.

۹۵- منتظم ناصری ۳، ۱۴۷ روضة الصفاى ناصری، ۹، ۷۲۱.

۹۶- اغلب چنین است اما در روضات الجنات (ص ۱۰) «کرباسی» آمده است.

۹۷- روضات الجنات، ص ۱۰.

تبعید کرد^{۹۸}. تنها پس از پادرمیانی سیدمحمدباقر شفتی کلباسی آن تبعیدی را دستوری بازگشت به اصفهان داد^{۹۹}. حرمتی که فتحعلی شاه از برای او قائل بوده از آنجا معلوم می شود که شاه در یکی از اقامت های کوتاهش در اصفهان به دیدار او رفت^{۱۰۰}. لکن روابط کلباسی با قدرت دنیوی همیشه خالی از دردسرنبود، از جمله یکی از حکام اصفهان باعث رنجش او شد و او برای عزل حاکم دعا کرد. اندکی بعد حاکم به راستی به تهران احضار شد، و حاج محمدابراهیم از برای حاکم معزول نامه ای فرستاد که به این بیت حکیم شفائی ختم می شد^{۱۰۱}.

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را

چندان امان نداد که شب را بسر برد^{۱۰۲}

در میان این سه عالم حجة الاسلام سیدمحمدباقر شفتی به مراتب مهمتر از همه بود، در وجود او نخستین نمونه يك مجتهد ثروتمند و قاطع را می بینیم که قدرت قضائی، اقتصادی و سیاسی اش - از قدرت حکومت دنیوی بیشتر بود و حکومت دنیوی وظایف خود را در واقع تنها با رضایت او انجام می داد و در ربنه اطاعت او بود. در صورتی که آقانجفی که چندی بعد در همان قرن به همان پایه از ثروت و قدرت رسید به سبب وجود رقیب مصممی نظیر مسعود میرزا ظل السلطان حوزه فعالیت هایش محدود بود،

۹۸- [ت م: رك: فرهنگ جغرافیائی ایران جلد ۱۰].

۹۹- قصص العلماء ص ۸۴ [ت م: نام این مرد تبعیدی سیدرضی مازندرانی و از جمله حکما بوده است همان ص].

۱۰۰- همان، ص ۸۶ [ت م: به ظاهر در همین دیدار که فتحعلی شاه به دیدن حاجی آمده بود نقل در میان خوان و مجلس گذاشتند: «ناگاه پرستوك در میان آن فضله انداخت پادشاه گفت: فضله مرغ نقل مجلس شد، حاجی فرمود: چون هوائی است مال دیوان است، همان].

۱۰۱- [ت م: حکیم شرف الدین حسن شفائی اصفهانی (درگذشت ۱۰۳۷) شاعری طیب و از صنایع روزگار خویش بوده است صائب درباره او گفته: در اصفهان که به درد سخن رسد صائب کون که نبض شناس سخن شفائی نیست. رك: تذکره نصرآبادی].

۱۰۲- قصص العلماء، ص ۸۵.

سیدمحمدباقر تا هنگام مرگش که در ایام حکومت محمدشاه رخ داد به نحو مؤثری بر زندگی اصفهان استیلا داشت. در سال ۱۷۶۶/۱۱۸۰ - ۱۷۶۷ در شفت که دهکده‌ایست نزدیک رشت چشم به جهان گشود، در سال ۱۷۸۳/۱۱۹۷ به عتبات سفر کرد، در آنجا در ظل توجهات آقاباقر بهبهانی و شیخ جعفر نجفی به تحصیل دانش پرداخت^{۱۰۲}. در سال ۱۲۱۶/ ۱۸۰۱ - ۱۸۰۲ اصفهان را سکونت‌گاه خود قرار داده به این شهر آمد. و هرچند در آغاز کار گمنام و تهیدست بود سرانجام به درجه‌ای از ثروت و نفوذ دست یافت که مؤلف قصص‌العلما در باره او نوشت: «حضرت آفریدگار قدرت خود را در آن بزرگوار آشکار ساخته»^{۱۰۴} وسیله‌ای که توسط آن به چنین ثروتی دست یافته معلوم است، با وجود این پیوسته ثروت و نفوذ او شگفت‌انگیز می‌نمود و بی‌شک به شکوه او کمک می‌کرد، برخی می‌پنداشتند که استاد علم کیمیاست^{۱۰۵}.

در واقع شالوده دارائی او را یک نفر خان از دهکده زادبومش پی‌ریزی کرده بود، خان مزبور که تحت تأثیر دیانت سید قرار گرفته بود مبلغی پول (مبلغ آن معلوم نیست اما گویا زیاد بوده است) به او هدیه کرد تا در امور ملکی و بازرگانی سرمایه‌گذاری کند و درآمد حاصل از آنرا صرف امور خیریه و مخارج شخصی خود کند. سید پول را به بیع شرط می‌داد و پس از رسیدن موعد بلافاصله مبیع را تصرف می‌کرد یا آنرا نگه می‌داشت یا می‌فروخت. در اندک زمانی سود سرشار و دارایی هنگفتی به دست آورد: چهار صد کاروانسرا، دوهزار دکان فقط در اصفهان،

۱۰۲ - روضات الجنات، ص ۱۲۵.

۱۰۴ - قصص‌العلما، ص ۱۰۳.

۱۰۵ - عباس اقبال «حجة الاسلام حاج سیدمحمدباقر شفتی» مجله یادگار سال پنجم ص ۳۳] محمد بیدآبادی (درگذشت ۱۷۸۳/۱۱۹۷) امام‌جمعه اصفهان به سبب علاقه‌ای که به کیمیا داشته مشهور بوده است (روضات الجنات، ص ۶۵۱) [ت م: قصص‌العلما درباره بیدآبادی می‌نویسد: از عرفا و صاحبان باطن و معروف به کیمیا بود، همان کتاب ذیل شرح‌حال حجة الاسلام شفتی].

و دهکده‌های بسیار نه فقط در اصفهان بلکه در نواحی بروجرد، یزد و شیراز داشت. تنها از علاقه‌ای که در حوالی بروجرد داشت سالیانه شش هزار تومان درآمد او بود. هر یک از پسرانش خانه‌ای جداگانه داشتند، و در خانه شخصی خودش بیش از صد تن زندگی می‌کردند.^{۱۰۶}

لکن این گنجینه سرشار ثروت از حرمت او نکاست سهل‌است به شهرت او هم افزود، نه فقط بخشی از درآمد خود را به امور خیریه اختصاص داده بود^{۱۰۷}، بلکه دیگران نیز او را ثقه می‌شمردند و وجوه بر خودشان را برای توزیع به او می‌سپردند. برطبق معمول بازرگانان اصفهان در روز عید غدیر وجوه نقدی به او می‌پرداختند تا بین تمهیدستان قسمت کند^{۱۰۸}. از نقاط دیگر کشور حتی از نقاط بسیار دوردست نظیر هندوستان وجوه بر به دست او می‌رسید تا در میان نیازمندان مستحق توزیع کند^{۱۰۹}. غیر از ثروت شکوهمندش که به نظر می‌رسید پاداش الهی دیانت اوست، و نفوذی که از دریافت و توزیع زکوة به دست آورده بود، رفعت مقام او در اصفهان منشاء دیگری داشت که همانا انجام کامل تکالیف قضائی مجتهد بی‌هیچگونه تردید بود، استاد او آقا باقر بهبهانی وظایف مجتهد را تعیین کرده بود، و احکام او را میرغضب‌ها به دستور پسرش محمدعلی بهبهانی ملقب به «صوفی‌کش» اجرا می‌کرده‌اند^{۱۱۰}. شفتی در صدور فتوی و وظیفه «امر به معروف و نهی از منکر» از استادش دست کمی نداشت.

۱۰۶- توضیحات مزبور از صص ۱۰۴-۱۰۵ قصص‌العلما اقتباس شده و اگر گهگاه دقیق نباشد لامحاله عقیده‌ای را درباره ثروت سید محمدباقر نشان می‌دهد.
۱۰۷- بنا به روایت قصص‌العلما (ص ۱۰۹) او پیوسته برای دوهزار خانوار نان و گوشت تهیه می‌کرد.

۱۰۸- همان، ص ۱۰۹.

۱۰۹- همان، ص ۱۰۴.

۱۱۰- بهبهانی جوان‌تر را پیوسته گروهی از این میرغضبان همراهی می‌کردند. او به شیخ‌جمفر نجفی گفت: همراهی این میرغضبان لازم است «چون پیوسته ناگزیرم حکم‌های گوناگون مربوط به اعدام و مجازات‌های جسمانی را اجرا کنم» رک قصص‌العلما، ص ۱۴۸.

رساله‌ای در لزوم اجرای شریعت در دوران غیبت امام‌زمان نوشت و خود اجرای حدهای مجاز را به عهده گرفت. یکبار در آغاز پیش از رسیدنش به قدرت و ثروت به سبب کوششی که برای اجرای کیفرهای شرعی انجام داد به زندان افتاد تا اینکه امام-جمعه اصفهان به شفاعت از او برخاست اما بعدها او توانست عنان توسن دینداری خود را به یکباره یله کند. گویند قریب هشتاد تا یکصد نفر گناهکار را به مرگ محکوم کرده است. بارها جنازه آن محکومان در گورستانی که در حوالی خانه‌اش بود دفن شد^{۱۱۱}. با اینهمه سختگیری به مراعات عدل معروف بود^{۱۱۲}. دباد de Bode سیاح روسی که در سال ۱۸۴۰ در اصفهان بوده می‌نویسد که او «نسبت به مسیحیان جلفا با روح اغماض، عدالت و بیطرفی رفتار می‌کرد»^{۱۱۳}.

حکام اصفهان ناگزیر با چنان شخصیت مهمی با فروتنی و احترام رفتار می‌کردند. اگر می‌خواستند او را ببینند چاره‌ای جز این نداشتند که به‌خانه‌اش بروند، با احترام و سکوت گوشه‌ای

۱۱۱- روضات الجنات، ص ۱۲۵* [ت م: نام گورستان مزبور «قبله دعا» (با فك اضافه) است و هم‌اکنون به‌محلّه‌ای به‌همین نام تبدیل شده است].

۱۱۲- قصص‌العلماء، ص ۱۰۶ [ت م: «در بدو امر که معروفیتی در اصفهان نداشته روزی از کوچه‌ای می‌گذشت که اشرار به‌لهو و لعب و نقاره و ساز و دف مشغول بودند، پیش رفت و تغیر فرمود و قصد آن کرد که آنها را زده باشد پس سید را گرفتند و حبس کردند تا اینکه طلاب با خبر شدند و امام‌جمعه را اخبار نمودند، امام کس فرستاد و سید را از حبس آنها برآورد، قصص‌العلماء همان [ص].

۱۱۳- C. A. de. Bode، «سفرهای لرستان و عربستان» (لندن ۱۸۴۵) ۱، ۴۷ مدتی بعد در همان قرن که نفوذ امام‌جمعه اصفهان همپایه حجة‌الاسلام شد کاتولیک‌های جلفا با موافقت نماینده خواربویون تحت حمایت او درآمدند بنگرید به: A. de. Gobineau, Depeches Diplomatiques ed. A. D. Hytier (Geneva 1959) P. 115 and H. Brugsch Reise der Koniglichen Preussischen Gesandtschaft nach Persien (Leipzig 1862) II. 99.

منتظر بمانند تا او برحسب اتفاق متوجه حضور آنان شود^{۱۱۴}. به قدری بر بنیه مالی اصفهان تسلط داشت که حکام این شهر بارها از او وام گرفتند^{۱۱۵}. مرگ او چنان تأثر مردم را برانگیخت که روزهای متعددی بازار در عزای او بسته بود^{۱۱۶}. احترام و ارادت بیکرانی که نسبت به این مجتهد ابراز می‌شد حائز اهمیت است. در شخص او که معجونی از ثروت، دیانت و سختگیری بود قدرت شریعت بالا گرفته بود، سلطنت ظاهری این قدرت روشن و آشکار بود. شاید علت غائی شکوهمندی او بیش از آنکه ثروت یا حتی فتاوی خشن او باشد دیانت او بود، علت اینکه کارهای یک مجتهد یا گروهی از مجتهدان را میل داشته‌اند مطابق منافع اسلام بشمارند این بوده است که علما در میان توده‌های شهرنشین به‌خاصه در دوران انقلاب مشروطیت نفوذ سیاسی عظیمی داشته‌اند. هرچند نفوذ سیاسی علما پیشتر حتی در سالهای نخستین حکومت قاجار بخصوص در رویدادهائی که به جنگ دوم ایران و روس انجامید با وضوحی هرچه تمام‌تر پدیدار شده بود.

فتحعلی‌شاه بارها کوشید که سید محمدباقر شفتی را با خود یار کند، پیشتر گفته شد که در آوردن سید به تهران شکست خورد، وقتی به اصفهان آمد با اصرار از سید خواست که تقاضائی از او بکند اما عاقبت تنها تقاضای سید موقوف کردن نقاره‌خانه سلطنتی بود^{۱۱۷}. شاه دعاوی چندی را به او ارجاع کرد تا مطابق شریعت به حل و فصل آنها پردازد مانند دعوای اهالی ملایر با شیخ علی میرزا حاکم آن شهر^{۱۱۸}، و دعوائی که میان دو قبیله

۱۱۴- قصص‌العلماء، ص ۱۰۶ [ت م: و هرگز به دیدن حاکم بلد نرفت... و حاکم اصفهان هر وقت که شرفیاب خدمت ایشان می‌شد در دم در سلام می‌کرد و می‌ایستاد و بسا بود که آن جناب ملتفت نمی‌شد و بعد از ساعتی نگاه می‌کرد و او را اذن جلوس می‌داد و تواضع نمی‌کرد. همان ص.]

۱۱۵- اقبال، همان متن، ص ۳۴.

۱۱۶- روضات‌الجنات، ص ۱۲۵.

۱۱۷- قصص‌العلماء، ص ۱۰۵.

۱۱۸- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۲۵.

جنگجوی عراق عجم در جریان بود^{۱۱۹}.

شاه همچنین از این مجتهد استدعا کرد اجازه دهد در هزینه ساختمان مسجد سید بیدآباد که سید دست‌اندرکار ساختمان آن بود شریک شود، تا در این عمل خیر سهمیم باشد و حتی گذشته از این با این شخصیت مقدس محشور باشد، اما سید تقاضای او را نپذیرفت^{۱۲۰}.

این امر را می‌توان نشانه باطنی ماهیت سیاست فتحعلی‌شاه که ایجاد رابطه نزدیک با علما بود بشمار آورد با این هدف که علما او را به‌عنوان حاکم قانونی بپذیرند و تا اندازه‌ای دولت او را تأیید کنند.

انگیزه‌های این سیاست فتحعلی‌شاه و میزان موفقیت آن، پس از بررسی سایر جنبه‌های روابط علما با دولت در زمان حکومت او، مورد بحث قرار خواهد گرفت.

اگر فتحعلی‌شاه با طیب‌خاطر به شرکت روحانیان در امور دولت رضایت داد، یا حتی در واقع خواهان دخالت آنان بود، در عین حال نفوذ قابل اطمینانی هم در میان آنان به‌دست آورد، علاوه بر تماس‌های شخصی که با افراد گروه‌های مذهبی داشت به موضوعات مذهبی هم علاقه پیدا کرد. این علاقه هرچا که با موضوعات جدلی برخورد پیدا می‌کرد ناگزیر بر موقعیت برخی از علما اثر می‌گذاشت، با وجود این در ظاهر بر هیچ‌یک از اختلافات مذهبی نفوذ پایداری نداشته، و از مذهب اصولی که مورد اتفاق اکثریت بوده منحرف نشده است.

علاقه او به موضوعات مذهبی از کتابهایی که علمای مختلف به دستور او نوشته‌اند آشکار می‌شود. ملا احمد نراقی کتابی را

۱۱۹- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۱۳.

۱۲۰- قصص‌العلماء، ص ۱۱۰، تمام محله بیدآباد محل سکنای سید بست بود، بنگرید به دوباد de Bode، همان، ۱، ۵۰-۵۱ [ت م: به تماشای مسجد رفتند سلطان استدعا نمود که مرا هم شریک در این مسجد گردان، سید قبول نکرد، سلطان گفت: شما را قدرت بر انجام و اتمام این بنا نیست سید گفت: دست من در خزینه خداوند عالم است. قصص‌العلماء، همان ص].

که پدرش محمد مهدی نراقی به زبان تازی در اخلاق نوشته بود و «معراج السعاده» نام داشت برای او به فارسی ترجمه کرد^{۱۲۱}. از محمد لاهیجی خواست که تفسیری بر نهج البلاغه بنویسد^{۱۲۲}. همچنین علاقه خاصی به مناظره بین دو ملا داشت. از این رو ملا محمد علی جنگلی^{۱۲۳} را با حاج ملا محمد صالح برغانی در تهران به مناظره وا داشت^{۱۲۴}.

گاه به تن خود در مناظره داخل می شد از جمله وقتی شنید ملائی به نام میرزا محمد تقی نوری^{۱۲۵} دود قلیان را در ماه رمضان مفطر صوم (موجب شکسته شدن روزه) ندانسته است، او را به تهران احضار کرد و با وی به بحث پرداخت که فتوای تو برخلاف اجماع است^{۱۲۶}.

به نظر می رسد که عالمان نیز به سهم خود برای اقدام های او که به انگیزه دشمنی صرف با صوفیان علیه این فرقه انجام می داده است ارزش قائل بوده اند. قطب سلسله نعمت اللہی زین العابدین شیروانی (مستعلی شاه) دوبار با فتحعلی شاه دیدار کرد و در هر دو بار شاه از تنفر بیرحمانه خود نسبت به صوفیان دست برنداشت^{۱۲۷}. بنا به نوشته سرجان ملکم آقا محمد علی بهبهانی «صوفی کش» از احترام و اعتماد بسیار زیاد شاه برخوردار بود.^{۱۲۸} بنا بر این نه شگفت اگر هنگامی که مظفر علی شاه از بزرگان نعمت اللہیان به دستور بهبهانی دستگیر و به تهران نزد

۱۲۱- قصص العلماء، ص ۹۳.

۱۲۲- روضات الجنات، ص ۶۶۱.

۱۲۳- [ت م: این شخص را ملا محمد علی جدلی نیز گفته اند قصص العلماء ص [۲۱].

۱۲۴- قصص العلماء، ص ۲۱.

۱۲۵- [ت م: این محمد تقی نوری یکی از سه نفر عالمی است که حجت الاسلام سید محمد باقر شفتی آنان را تفسیق نموده است. قصص العلماء ص ۱۰۷].

۱۲۶- همان، ص ۱۰۷.

۱۲۷- زین العابدین شیروانی، حدایق السیاحه، تهران ۱۳۴۸ ش/ ۱۹۶۹ ص ۳۲۴-۳۲۵.

۱۲۸- ملکم، همان، دوم، ۲۷۱.

فتحعلی‌شاه فرستاده می‌شود تا به عنوان يك نمونه زنده بدعت و بددینی نگریسته شود. شاه بی‌درنگ او را به کرمانشاه می‌فرستد تا به دست بهبهانی کشته شود^{۱۲۹}.

محمدرضا میرزا حاکم گیلان و وزیرش علی‌خان اصفهانی هواخواه نعمت‌اللهیان بودند در نتیجه درویش‌های این فرقه از هرسو مهاجرت به گیلان را آغاز کرده در این ایالت گردهم جمع شدند، درست مثل واقعه‌ای که در سال ۱۲۰۵/۱۷۹۰ در کرمان اتفاق افتاد، و در سال ۱۲۳۵/۱۸۱۹ علمای رشت به فتحعلی‌شاه اعتراض کردند، او علی‌خان اصفهانی را از مقام خود عزل و مجذوب‌علی‌شاه قطب این سلسله را جریمه کرد^{۱۳۰}.

بنابراین جلوگیری از صوفی‌گری در دوران حکومت فتحعلی‌شاه تا حدی کار شخص شاه شده بود. همچنان که برعکس تفوق مؤثری که صوفیه در زمان محمدشاه به دست آورده بودند در اثر تشویق دولت بود. در روزگار حکومت فتحعلی‌شاه از جمله شاهزادگان قاجار به‌ظاهر فقط اللهیارخان آصف‌الدوله تمایلات صوفیانه پایداری داشته است^{۱۳۱}.

در حالیکه فتحعلی‌شاه در خصومت با صوفیه آشکارا با علما همدستان بود، نقش او در مناظره میان اخباریان و اصولیان تا حدی دوپهلوی بود. چنین می‌نماید که علمای اصولی به او بدگمان بودند که خود را در اختیار اخباریان گذاشته است، اگر بدگمانی آنان بحق می‌بود می‌بایست موقعیت مطلوب مجتهدان به سرعت به

۱۲۹- همان، دوم، ۴۲۳-۴۲۲، نصرالله پورجوادی و پیتربلبرن ویلسن «پادشاهان عشق» تهران ۱۹۷۸ ص ۱۳۱ از سوی دیگر فتحعلی‌شاه از کشتن يك صوفی دیگر به نام حسینعلی‌شاه که در سال ۱۲۲۹/۱۸۱۴ در غل و زنجیر به تهران آورده شد، شاید به‌انسبب که او از دیگر نعمت‌اللهیان آنروزگار در رفتار و گفتار محتاط‌تر بود، چشم‌پوشی کرد. رک پورجوادی و ویلسن، همان ص ۱۴۲.

۱۳۰- روضة‌الصقای ناصری، ۹، ۵۸۱-۵۸۲، نسخ‌التواریخ ۱، ۱۷۰ در خود کرمان صوفیه هنوز آنقدرها نفوذ داشتند که بتوانند در انتخاب حاکم مؤثر باشند، بنگرید به احمدعلی‌خان وزیری تاریخ کرمان، چاپ، ح، فرمانفرمائیان (تهران ۱۳۴۰ شمسی ۱۹۶۲) ص ۵۲۳.

۱۳۱- عضدالدوله، همان، ص، ۱۶.

خطر بیفتد. بدینگونه ایران آخرین مراحل مشاجره‌ای را که نتیجه آن قبلا در عتبات روشن شده بود می‌گذرانید. يك طرف اصلی این مشاجره شیخ جعفر نجفی و طرف اصلی دیگر آن میرزا محمد اخباری بود^{۱۲۲}. و پای شاه نیز به میان کشیده شده بود. شیخ جعفر در رساله‌ای که در رد تعلیمات میرزا محمد نوشت او را متهم کرد که در حواشی کتابی که برای شاه نوشته شده با امضای مستعار تفسیر نوشته تا از حرمت علما در نزد شاه بکاهد^{۱۲۳}. شدت هتاک میرزا محمد در ضمن مناظره‌ها، علمای عتبات را علیه او برانگیخت، و همین امر به شیخ جعفر امکان داد تا او را مشرک قلمداد کند^{۱۲۴}. میرزا محمد که به تهران می‌گریخت متوسل به فتحعلی شاه شد در نتیجه شیخ جعفر يك نسخه از کتاب مجادله‌آمیز «كشف الغطاء عن معایب میرزا محمد عدو العلماء»ی خود را که در آن اشتباهات عقیدتی میرزا محمد را برشمرده بود برای شاه فرستاد و شاه را از ماهیت خطرناک او برحذر داشت^{۱۲۵}.

واقعه «سراشپخت» خطر را آشکارتر نشان داد. میرزا محمد شاید به امید اینکه از دشمنان خود انتقام بگیرد پیشنهاد کرد که با وسایل ماوراء طبیعی سیسیانف فرمانده نیروهای روس را که در آن اوان باکو را در محاصره خود داشت خواهد کشت^{۱۲۶}، به

۱۳۲- در ۲۱ ذوالقعدة ۱۱۷۸/۱۳ مه ۱۷۶۵ در هندوستان (بنا به روایت روضات الجنات ص ۶۵۳) یا بحرین (بنا به روایت قصص العلماء ص ۱۳۱) چشم به جهان گشود، نخستین بار در دوران حکومت آغامحمدخان در راه سفر خود به عتبات از ایران عبور کرد، او را با محمدامین استرآبادی نباید اشتباه کرد (بنگرید به ص ۳۵).

۱۳۳- روضات الجنات، ص ۱۵۳.

۱۳۴- همان، ص ۵۵.

۱۳۵- همان، ص ۱۵۲.

۱۳۶- قصص العلماء، ص ۱۳۲ [ت م: «میرزا محمد به نزد فتحعلی شاه رفت و گفت من سراشپخت را چهل روزه برای تو به تهران حاضر می‌سازم به شرط اینکه مذهب مجتهدین را منسوخ و متروک سازی... و مذهب اخباری را در بلاد ایران رواج دهی...» قصص العلماء، همان ص] بنا به روایت ناسخ التواریخ (۱)،

این شرط که اگر در این کار موفق شد فتحعلی شاه مذهب اخباری را مذهب رسمی کشور کند^{۱۳۷}. شاه پیشنهاد او را به انضمام شرط آن قبول کرد، یا به علت اینکه علاقه زیادی به مرگ سیسیانف داشت یا میخواست با تسلط مذهب اخباری قدرت مجتهدان را از بین ببرد، یا انگیزه آن فقط اقناع حس کنجکاوی خود بوده است که ببیند سرانجام این پیشنهاد به کجا می کشد و نتیجه چه خواهد شد، به هر حال علت آن معلوم نیست. احتمال اخیر بیشتر موجه به نظر می رسد. میرزا محمد چهل روز در حرم شاه عبدالعظیم ماند در آخر روز چهلیم به راستی سرسیسیانف را به تهران آورده به شاه تقدیم کردند^{۱۳۸}.

فتحعلی شاه در وفای به عهد خود اکراه نشان داد. هم به سبب اینکه بی شک، حتی اگر می توانست، مایل نبود که مذهب اخباری را بر ایران تحمیل کند و از این گذشته می ترسید که مبادا نیروهای مافوق طبیعی میرزا محمد علیه خود او به کار افتد. از اینرو میرزا محمد را به عراق عرب تبعید کرد. میرزا محمد که از ورود به عتبات و روبرو شدن با دشمنی شاگردان شیخ جعفر

→ ۷۹) درباریان فتحعلی شاه از میرزا محمد خواستند که موجبات مرگ سیسیانف را فراهم آورد زیرا مهارت او در رمل و علوم غریبه زبانزد خاص و عام بود و دربار نیز به سهم خود به اخترشناسی و انواع خرافات علاقه فراوان داشت. (بنگرید به موریه، همان، ص ۲۸۷) این هم به همان اندازه محتمل است.

۱۳۷- قصص العلماء، ص ۱۳۲.

۱۳۸- ناسخ التواریخ ۱، ۸۰، قصص العلماء ص ۱۳۲، بنا به روایت روضه-الصفای ناصری (۹، ۴۱۵) فقط دست سیسیانف از پیکر بی جانش جدا و از راه اردبیل به تهران فرستاده شد [ت م: قصص العلماء، همان ص: معتقد است به این علت فتحعلی شاه پیشنهاد و شرط محمد اخباری را پذیرفته که از اشیختر سردار روس «اضطراب بسیار» در دل داشته است زیرا که سردار مزبور «قبه و بادکوبه را گرفته و عازم شهرهای ایران شد و به هر شهری که می رسید فتح می کرد». در ضمن مؤلف در نامه ای که به مترجم نوشته در شرح کلمه «اشیختر» می نویسد: «تسیتسیانوف اسم فرمانده قوای روس بود و اسپکتور لقب و یا عنوان او که با مختصری تعریف مردم آذربایجان به اشیختر مبدل کردند به علت معنی رکیکی که در ترکی آذربایجانی دارد (ایشی پوخ دور)».

هراسان بود^{۱۳۹}، به بغداد رفت و در آنجا در رقابتی که برای حکومت بر آن شهر جریان داشت درگیر شد.

اسد پاشا که یکی از رقبای حکومت بود از میرزا محمد علیه داود پاشا رقیب دیگر حکومت استمداد جست، داود پاشا که از دچار شدن به سرنوشت سیسیانف هراسناک بود عوام رجاله و اوپاش را اغوا کرد، تا با هو و چنجال در کاظمین به‌خانه میرزا محمد یورش برده او را کشتند^{۱۴۰}.

از آن پس مشرب اخباری به‌ندرت بار دیگر در تاریخ ایران نمودار می‌شود، کرمان که روزگاری مشرب اخباری در آن شیوع عام داشت شیخیه در آن تفوق یافت^{۱۴۱}.

فقط مدت کوتاهی مشرب اخباری در همدان احیا شد^{۱۴۲}. مجادله پیشتر در عتبات قطعیت یافته بود، و همگامی ظاهری فتحعلی‌شاه با اخباریان موقتی و زودگذر بود.

۱۳۹- هنگام درگذشت شیخ‌جعفر، میرزا محمد درباره او گفت: «خوکی به بیماری خناق درگذشت» قصص‌العلما ص ۱۳۲ [ت م: عین جمله میرزا محمد چنین است: «مات‌الخنزیر بالخنزیر» چون مرض شیخ‌جعفر نجفی خنازیر بود که حلق و گلویش و گردنش ورم کرده بود. قصص‌العلما، همان ص].

۱۴۰- بنگرید به مقاله صادق نشأت «فاجعه قتل محمد اخباری» اطلاعات ماهانه ۶ (۱۳۳۰ شمسی/۱۹۵۱) ۳۱. و منتظم ناصری ۳، ۱۱۶، قصص‌العلما مرگ او را به‌علمای کاظمین نسبت می‌دهد (ص ۱۳۲) [ت م: علمای عتبات او را تکفیر کردند به‌سبب اقوال شنیعه و سحرکردن، پس حکم به‌قتل او کردند، چون خواستند که به‌خانه‌اش درآیند، دیدند که خانه در ندارد، به‌سبب سحری که کرده بود، پس دیوار خانه شکافتند و او را یافتند و کشتند، قصص‌العلما، همان ص]. نیز بنگرید به‌حاج شیخ عباسعلی کیوان «کیوان‌نامه» (تهران ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۱) ص ۱۲۷ [ت م: و میرزا محمد نیشابوری را به‌چرم اخباری بودن در کاظمین کشتند و بدنش را دفن نکرده به‌سگان دادند... همین ص].

۱۴۱- محمدهاشمی کرمانی «تاریخ مذاهب در کرمان» مجله مردم‌شناسی، ۲.

(شهریور ۱۳۳۷ شمسی) ۱۳۳.

142- A. de Gobineau, Les Religions et les Philosophies dans L'Asie Centrale (Paris 1865) P. 30 According to G. Scarzia (Intorno alle controversie tra Ahbari e usuli Presso gli Imamiti di Persia, Rso XXX. III [1958] 245-246)

امروزه مشرب اخباری فقط در خرمشهر و آبادان باقی مانده است.

این حقیقت که فتحعلی‌شاه برای پیشرفت مشرب اخباری کوششی نکرد نشان می‌دهد که در واقع چقدر کم درباره محدود کردن قدرت مجتهدان فکر می‌کرده است.

روابط او با شیخ احمد احسائی خیلی صمیمانه‌تر از روابط او با میرزا محمد بود. و مجادله‌ای که در اثر تعلیمات شیخ درگرفته بود، تأثیرات عمیق‌تری از مجادله رو به افول اخباری و اصولی داشت. حرف اصولی و اخباری رفت و حرف شیخی و بالاسری به‌میان‌آمد^{۱۴۳}. و مجادله تا نخستین سالهای قرن بیستم به‌تلخی ادامه یافت.

شیخ احمد احسائی در سال ۱۱۵۴/۱۷۴۱ - ۱۷۴۲ در بحرین چشم به جهان گشود، نخستین بار در سال ۱۱۷۶/۱۷۶۲ - ۱۷۶۳ از بحرین بیرون رفت و سیاحت‌کنان گذارش به کربلا و نجف افتاد، در شهر اخیر زیر نظر آقا باقر بهبهانی و سید مهدی بحرالعلوم به تحصیل دانش پرداخت^{۱۴۴}. بروز طاعون او را ناگزیر به بحرین باز گرداند، اما پس از چهار سال بار دیگر در سال ۱۲۱۲/۱۷۹۸ به عراق رفت و در بصره رحل‌اقامت افکند^{۱۴۵}. در سال ۱۲۲۱/۱۸۰۶ - ۱۸۰۷، بر آن شد که به زیارت حرم امام‌رضا برود^{۱۴۶}. در سر راه خود به مشهد در یزد توقف کرد، علما و اهالی یزد چنان از او پذیرائی کردند که وقتی از زیارت امام‌رضا بازگشت در این شهر اقامت اختیار کرد^{۱۴۷}. حسن شهرت او علما را از سایر شهرها به سوی او جلب کرد و سرانجام آوازه نیکنامی او به گوش فتحعلی‌شاه رسید^{۱۴۸}.

۱۴۳ - کیوان، همان، ص، ۱۳۱.

۱۴۴ - عبدالله بن احمد الاحسائی «شرح حالات شیخ احمد الاحسائی» (بمبئی ۱۳۱۰ قمری/۱۸۹۲-۱۸۹۳) ص ۲۳، و مرتضی مدرس چهاردهی، «شیخ احمد احسائی» (تهران ۱۳۴۴ شمسی/۱۹۵۵) ص، ۵.

۱۴۵ - الاحسائی، همان، ص ۲۵.

۱۴۶ - چهاردهی، همان، ص ۷.

۱۴۷ - الاحسائی، همان، ص ۲۹.

۱۴۸ - همان، ص ۲۹.

شاه برطبق روش معمول خود شیخ را به تهران دعوت کرد. لحن نامه شاه حتی بیش از سایر نامه‌هایی که برای علما می‌نوشت ارادتمندانه و خاضعانه بود، و در واقع چنین می‌نماید که «شاه معتقد بوده که اطاعت از شیخ واجب و مخالفت با او موجب بی‌دینی است»^{۱۴۹}.

از اینکه نمی‌تواند شیخ را در یزد ملاقات کند عذرخواهی کرد، گفتی این کار بر او فرض است، متذکر شد که دعوت شیخ به تهران به هیچ‌روی نباید به غرور بیجا سوء تعبیر شود. و در خاتمه نوشت که اگر شیخ دعوت او را برای آمدن به تهران نپذیرد او ناگزیر باید امور مملکت را رها کند و به تن خود به یزد برود^{۱۵۰}.

بیت زیر را بر روی پاکت نامه خود نوشت:

محرمی خواهم که پیغامی برد نزد جانان نام گمنامی برد^{۱۵۱}
با اینکه شیخ در پاسخ سؤالات مذهبی متعدد فتحعلی‌شاه رساله‌ای نوشت در آغاز دعوت او را برای رفتن به تهران نپذیرفت^{۱۵۲}. وقتی شاه اصرار کرد، ساز و برگ سفر مهیا ساخت تا از ایران هجرت کرده به بصره باز گردد^{۱۵۳}. لکن سرانجام او را به اقامت در ایران و حتی سفر به تهران راغب ساختند، فتحعلی‌شاه با فروتنی بسیار او را پذیرفت اما شیخ از اقامت در پایتخت تن زد به این سبب که: «به عقیده من شاه قاجار و حکام او تمام اوامر و احکام را به ستم جاری می‌نمایند و چون رعیت مرا مسموع الطاعت دانسته در همه امور رجوع به من نموده و پناهنده خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است، چون در محضر سلطان میانجیگری

۱۴۹- چهاردهمی، همان، ص ۸.

۱۵۰- متن نامه در الاحسان، همان، ص ۳۱ آمده است.

۱۵۱- عضدالدوله، همان، ص ۶۹ [ت م: تاریخ عضدی سراینده بیت را خود فتحعلی‌شاه می‌داند].

۱۵۲- قصص العلماء، ص ۳۱.

۱۵۳- الاحسان، همان، ص ۳۲.

نمایم خالی از دو صورت نیست: یا او مداخله مرا خواهد پذیرفت و بنابراین حکومتش ساقط خواهد شد، یا با آن مخالفت خواهد نمود و من خوار و خفیف خواهم شد.»^{۱۵۴}

با اینکه فتحعلی‌شاه به‌طور موقت توانست او را از بازگشت به بصره منصرف کند، مدتی بعد بر آن شد که به عراق باز گردد. سرانجام، به رغم التماس‌های امین‌الدوله حاکم یزد از شهری که آوازه شهرتش از آنجا گسترده شده بود به‌در آمد و سیاحت‌کنان از راه اصفهان در رجب ۱۲۲۹/مه - ژوئن ۱۸۱۴ به کرمانشاه رسید^{۱۵۵}.

محمدعلی میرزا پسر ارشد فتحعلی‌شاه حاکم شهر کرمانشاه او را ترغیب کرد که دو سال در آنجا بماند، حتی پس از رفتن از کرمانشاه هنوز از انعام این شاهزاده که سالیانه مبلغ هفتصد تومان برای او می‌فرستاد برخوردار بود^{۱۵۶}. در سال ۱۲۳۴/ ۱۸۱۸ - ۱۸۱۹ که از حجاز و عراق باز می‌گشت بار دیگر در کرمانشاه توقف کرد و تا زمان مرگ محمدعلی میرزا در این شهر ماند^{۱۵۷}. از آن پس به مشهد، قم و اصفهان رفت^{۱۵۸}.

در همه این نقاط علما و حکام به‌خوبی از او استقبال می‌کردند. شاید ارادت‌پایداری که از سوی شاه و خانواده‌اش نسبت به شیخ ابراز می‌شد، رشک برخی علما را برانگیخت و همین امر وسیله اکفار او شد. شایع بود که شاه صد هزار تومان در ازای بدهی‌های شیخ پرداخته و یک عباي مرواریددوزی به‌او داده است^{۱۵۹}. دهکده‌ای هم در حوالی کرمانشاه به‌او داد^{۱۶۰}. با

۱۵۴- همان، صص ۲۵-۲۶، چهاردهی، همان، صص ۸-۹.

۱۵۵- الاحسانی، همان، صص ۴۴-۴۷، چهاردهی، همان، ص ۹.

۱۵۶- روضات‌الجنات، ص ۲۵، قصص‌العلماء، ص ۲۸، کشمیری، همان،

ص ۳۶۸.

۱۵۷- الاحسانی، همان، ص ۴۸.

۱۵۸- همان، صص ۴۹-۵۲.

۱۵۹- محمدهاشمی کرمانی «طایفه شیخیه»، مجله مردم‌شناسی دوره ۲

(۱۳۳۷ ش/۱۹۵۸) ۲۵۲.

۱۶۰- الاحسانی، همان، ص ۵۲.

وجود این زمینه‌های مذهبی تکفیر او روشن است بدین معنی که وی به رستاخیز کالبد مادی آدمی و رفتن پیغمبر (ص) به معراج با همین کالبد مادی عقیده نداشت^{۱۶۱}.

دوستی نزدیک و ارادتمندانه فتحعلی‌شاه را با کسی که مشرک قلمداد شده بود و بسیاری از بابی‌های اولیه از میان پیروان او برخاستند نباید دلیل نادرستی دین او تلقی کرد، شیخ احمد در محضر دو تن از بزرگترین علمای شیعه قرن سیزدهم هجری تلمذ کرده بود، و از جمله مجتهدانی که به نوبه خود از او «اجازه» دریافت کردند حاجی ملا ابراهیم کلباسی و ملاعلی نوری بودند^{۱۶۲}. سیدمهدی بحرالعلوم برای شیخ احترام فراوان قائل بود^{۱۶۳}. درست است که بایبگری بسیاری از اصول خود را

۱۶۱- بنگرید به قصص‌العلماء، ص ۳۱، غیر از ملا محمد تقی برغانی، ملاآقا دربندی و ابراهیم بن سید محمد باقر در تکفیر شیخ احمد دست داشتند، عقاید شیخگیری هنوز به اندازه کافی بررسی نشده و بسیاری از جنبه‌های آن در ابهام باقی مانده است. در اینجا به شرح مورد بررسی قرار نخواهد گرفت. عقیده شیخیه تا آنجا که با موقعیت مجتهد برخورد پیدا می‌کند در بالا ذکر شد (بنگرید به ص ۱۳) از جمله تناقضات آشکاری که در شیخگیری می‌بینیم به‌کار بردن اصطلاحات صوفیانه همراه با انکار شدید تصوف است (رك: روضات الجنات ص ۲۵ و کرمانی همان نشریه ص ۲۴۶) و تمایل به تفسیر تمثیلی توأم با بسط‌کیهان- شناخت سنتی (رك: A. Bausani, Persia Religiosa [Milan, 1959], P. 404) منظم‌ترین گزارش از شیخگیری

«L' Ecole shaykhie en Théologie shi'ite»

Annuaire de L'Ecole Pratique des Hautes Etudes. section des sciences Religieuses, 1960 - 1961 PP. I - 60.

از هنری کرین است نیز بنگرید به:

«Pour une Morphologie de La spiritualite shi'ite

از همان نویسنده در

Eranos - Jahrbuch, Zurich, XXIX (1960), 57 - 107

و به تازگی بخش مربوط به شیخیان در En Islam Iranian پاریس ۱۹۷۲ چهارم ۲۰۵-۳۰۰.

۱۶۲- قصص‌العلماء، ص ۲۷ و روضات الجنات، ص ۲۶.

۱۶۳- الاحسانی، همان، ص ۲۲.

از شیخیگری گرفته اما شیخیگری ناگزیر نبود که در همان جهت بایبگری گسترش یابد. در واقع جهتی که شیخیگری تحت رهبری حاجی محمد کریم‌خان برای خود برگزید به شدت با بایبگری مخالف بود^{۱۶۴}. حتی اگر از کوشش‌های بعدی شیخیه که برای کاستن از عناصر بدعت‌آمیز تعلیمات شیخ‌احمد به منظور تقیه^{۱۶۵} صورت گرفت صرف نظر کنیم، هنوز درست به نظر می‌رسد که فقط تکفیر شیخ، شیخیگری را به عنوان يك مذهب جداگانه‌ای استقرار بخشید^{۱۶۶}. بنابراین مفهومی ندارد که فتحعلی‌شاه مشوق يك جنبش بدعت‌آمیز شده باشد.

در واقع، هنگامی که حاج ملامحمدتقی برغانی در قزوین به کفر شیخ فتوی داد، علی‌نقی میرزا، حاکم شهر، برای اینکه شاه از این اختلاف علما ناراحت نشود کوشید که آنانرا آشتی دهد^{۱۶۷}.

بنابراین فتحعلی‌شاه نه درباره مجادله مذهبی اخباریه نه شیخیه هیچکدام نقش قاطعی ایفا نکرد، اما به سبب علاقه‌ای که به موضوعات مذهبی داشت و شخصاً عادت داشت که با علما حشر و نشر داشته باشد، نفوذی موقت و ناقاطع در میان بخشی از گروههای مذهبی به دست آورده بود. این نفوذ موقت با جهت کلی مناسبات شاه و علما تناقض نداشت، بدین معنی که التفات از جانب علما بود و شاه در پی جلب التفات آنان.

شاهزادگان نیز از رفتار شاه تبعیت می‌کردند، بسیاری از حکام ایالات در زمان حکومت او با علما به تن خود رابطه برقرار

۱۶۴- رك: فصل ۸ پس از شماره ۸۱.

۱۶۵- مثلا رك: شيخ ابوالقاسم کرمانی «فهرست کتب مرحوم شيخ احمد احسانی و شرح حال سایر مشایخ عظام» (کرمان ۱۳۳۷ ش/ ۱۹۵۸-۱۹۵۹).

۱۶۶- محمدهاشمی کرمانی (همان نشریه ص ۲۵۲) معتقد است که فقط تکفیر نگذاشت شیخ‌احمد به وضع ملامحسن فیض‌کاشانی یا ملاصدرا برسد، یعنی وضع فیلسوفی را داشته باشد که به ظاهر با مذهب شیعه (شریعت) در صلح به سر برد، لکن محتوای مذهبی افکار او خیلی مشخص‌تر از ملاصدرا بود. (رك: بائوزانی Bausani همان، ص ۴۰۴).

۱۶۷- قصص‌العلماء، صص ۳۱-۳۲.

کرده بودند، روابط حکام مزبور با علما یا از روی خلوص ارادت و دیانت بود یا برای نگهداشتن کرسی‌های حکومتشان، پیشتر دیده‌ایم که حکام یزد، کرمان، اصفهان، مشهد و کرمانشاه با شیخ احمد به خوبی رفتار کردند. نخستین بار ابراهیم خان ظهیر-الدوله توجه فتحعلی‌شاه را به شیخ احمد جلب کرد^{۱۶۸}. و بعدها پسرش حاجی محمدکریم‌خان قاجار به پیشوائی فرقه شیخیه رسید. محمدعلی میرزا حاکم کرمانشاه یکی از ابواب بهشت را از شیخ احمد خرید. و در دیگر آنرا از سیدرضا پسر بحرالعلوم. و دستور داد که سند این هردو خرید را لای کفن او بگذارند^{۱۶۹}. از شیخ احمد و سیدرضا کم‌جوش‌تر سید محمدعلی مازندرانی^{۱۷۰} بود که پس از پذیرفتن دعوت حاکم قمشه برای اقامت در این شهر بیش از چند ماهی در آنجا اقامت نکرد^{۱۷۱}. محمدامین‌خان حاکم همدان با میرزا محمد اخباری درباره تعلیمات اخباری مکاتبه می‌کرد^{۱۷۲}. برای احترام زیادی که شاهزادگان به سیدمهدی بحرالعلوم می‌گذاشتند، انگیزه‌های دنیوی صرف قائل شده‌اند، زیرا شاهزادگان معتقد بودند که نفوذ سید در انتخاب جانشین فتحعلی شاه نقش تعیین‌کننده‌ای دارد^{۱۷۳}.

اعضاء حکومت و دربار نیز در پی یافتن ارتباط با علما بودند. عبدالوهاب معتمدالدوله (که متخلص به نشاط بود) به شیخ احمد نامه‌ای نوشته، به تن خود او را به تهران دعوت کرد^{۱۷۴}. یکبار شاه به میرزا شفیع پیشنهاد کرد که پنجهزار تومان بگیرد و یک جام شراب بخورد. وی قبول نکرد و شرح

۱۶۸- کرمانی، همان نشریه، ص ۲۵۲.

۱۶۹- قصص‌العلماء، ص ۲۶.

۱۷۰- [ت م: آقا محمدعلی هزارجریبی مازندرانی].

۱۷۱- همان، ص ۹۸.

۱۷۲- روضات‌الجنات، ص ۶۵۶.

۱۷۳- قصص‌العلماء، ص ۱۲۹.

۱۷۴- حسینی، همان، ص ۱۳۴.

ماجرای امتناع خود را ۱۲۵ برای میرزا ابوالقاسم قمی نوشت ۱۲۶. امین‌الدوله به علما اطلاع داد که در دوره‌ای که انجام وظایفی را در واقع به‌اکراه پذیرفته بودم سعی کردم که از هرچه خلاف شریعت باشد اجتناب کنم ۱۲۷.

اینها نمونه‌هایی از مناسبات موجود بین حکومت و علما بود، در مناسبات عباس میرزا و قائم‌مقام عوامل دیگری دخالت داشت و جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

بنابراین در سراسر دوره حکومت فتحعلی‌شاه می‌بینیم که شاه نسبت به علما احترام پایداری قائل است. با بسیاری از آنان دوستی نزدیک و با دوامی دارد و به شرکت آنان در امور حکومت راضی است. اما به رغم این وضع، خودکامه‌ای بود با اقتداراتی به‌راستی بی‌لگام و چنین ماند، بنابراین ناگزیریم پرسیم که آیا اظهار اطاعت او نسبت به علما ادعائی بیش نبوده است، و اگر نه علت آن اظهار اطاعت چیست.

در آغاز باید یادآور شد که تجدید علاقه و نفوذ مذهبی فقط یک جنبه از چیزی بود که ممکن بود رنسانس صغیر نامیده شود، رنسانسی که شاه آگاهانه آنرا ترویج می‌کرد، اگر فتحعلی‌شاه در پی آن بود که پایتخت خود را با حضور مجتهدان زینت بخشد این قصد را نیز داشت که استعدادهای ادبی روزگار خود را در انجمن خاقان دور هم جمع کند ۱۲۸. گذشته از ساختن مساجد و ایجاد

۱۲۵- [ت م: «خاقان مرحوم در این جشن بزرگ به میرزا شفیع‌صدراعظم فرمودند یا یک پیاله شراب بغور و با این اشخاص خوش باش یا جریمه بزرگی از تو خواهم گرفت. صدراعظم دادن جریمه را بر گرفتن ساغر ترجیح داد و حسب‌الامر پنجهزار تومان ترجمان را فوراً تسلیم نمود... و چون می‌خواست تقدس خود را بر علمای آن عصر معلوم نماید تفصیل این فرمایش شاه، عرض خود، و ادای جریمه را به میرزا ابوالقاسم قمی نوشت.» تاریخ عضدی، ص ۴۹].

۱۲۶- عضدالدوله، همان، ص ۴۹.

۱۲۷- همان، ص ۵۳.

۱۲۸- بنگرید به Introduction to Hidayat همان کتاب، (جلد ۱) و ج. رپیکا

Iranische Literaturgeschichte (لایپزیگ ۱۹۵۹) ص ۳۱۱، سوریه (سفری به



موقوفاتی برای بقاع متبرک خود را موضوع نقش برجسته‌ای به سبک دوره ساسانی در کمر کوهی در حوالی شهر ری کرد^{۱۷۹}. از همه مهمتر او در پی تجدید دولت صفوی بود، و به‌عنوان بخشی از این هدف نوعی ارتباط نزدیک بین دولت و گروه‌های مذهبی ضرورت داشت. به‌سخن ساده‌تر اظهار دیانت برای جلب احترام عامه مفید یا حتی لازم بود^{۱۸۰}.

تا اینجا دلایل دولتی بود. علاوه بر اینها انسان در نیمه‌راه ممکن است بگوید بین خلوص و عدم خلوص ایرانیان از آغاز به امور معنوی و مذهبی علاقه داشته‌اند و از این رو به علما که مشغولیت اصلی آنان همین امور بود اظهار علاقه می‌کردند. رد کردن یا نادیده گرفتن اعتبار این عامل در تفسیر یک پدیده تاریخی به‌ظاهر باید نوعی نقض غرض باشد. چنانکه گوبینو Gobineau بعد یادآور شده همین شیوع تعدد عقیده نشانه فعالیت زیاد در این زمینه است و در شخص حکمران این فعالیت کمتر از بقیه آحاد ملت نبود. آداب و مقتضیات اظهار عقاید یا باورها، میزان مقبولیت آن عقاید، هویت‌پذیرندگان آن - همه را می‌توان در اصطلاحات اجتماعی یا حتی سیاسی توضیح داد. اما تکامل خود نظریه یا عقیده مذهبی هرچند تا حدی از رهگذر مقتضیات خارجی شکل می‌گیرد و از آنها نفوذ می‌پذیرد، به‌تمامی در

→ ایران، ص ۲۸۶) می‌نویسد که جز اعضاء خاندان سلطنت و نمایندگان خارجی فقط و فقط شاعران و «مردان فاضل و مقدس» مجاز بودند که در حضور شاه بنشینند.

۱۷۹- اعتمادالسلطنه، همان، ۴، ۲۴۱ [ت م: ماده تاریخ این حجاری را که نمایشگر میکل شاه و چند تن از درباریان اوست شاعری عندلیب تخلص چنین سروده است]:

چو تمثال ملک بر سنگ شد گفتا خرد شادان

برآور از پی تاریخ سالش عندلیب آوا

چو موسی خامه ثعبان صفت بگرفتم و گفتم:

«تجلی کرد نور جاودان از سینه سیناه»

۱۲۴۸ =

۱۸۰- ملکم، همان، ۲، ۵۵۹.

اصطلاحات آنها توضیح‌پذیر نیست. و در واقع عمیقاً و به‌طرزی نفوذکننده در آنها اثر می‌کند. ایمان از لحاظ سببی و دنیوی بر تفسیر یا بهره‌گیری از خودش تقدم دارد، با توجه به این مطلب و وحدت همه قلمروهای هستی آدمی در اسلام قائل بودن به اینکه مسائل ضروری سیاسی در دنیای اسلام ناگزیر باید به طریزی مذهبی تفسیر شوند، به نظر نمی‌رسد که تجزیه و تحلیل واقعی و بسنده‌ای از موقعیت باشد. بعلاوه چنانکه در بالا ذکر شد کشمکشی که در ضمیر فتحعلی‌شاه بین مصلحت دوستی و ارادت نسبت به علما در گرفته بود، بیانگر آن ارادت است. بنابراین فتحعلی‌شاه را باید به‌عنوان يك سلطان - سلطان مستبد، و يك شیعه معتقد نگرست^{۱۸۱}. خصیصه تشیع دوران او، تجدید قدرت قضائی و اجتماعی مجتهد است. محاکم شرع قدرت مطلقه نداشتند اما قوی بودند و احکام آنها قاطع بود^{۱۸۲}. و حتی گرفتن زکوة با اعمال زور انجام می‌شد^{۱۸۳}. از سوی دیگر دولتی که وی در رأس آن قرار داشت تنها استبدادی نبود، بلکه به‌تمامی از دستگاه ایمان به‌دور بود. به‌ظاهر چنین به نظر می‌رسد که تناقض موجود میان این دو قدرت بر شخص شاه و شیوه زندگی او انعکاس یافته بود: بنابراین ستاره‌شناسان به‌دولت او تعلق داشتند اما مجتهدان که شاه خود را نایب‌السلطنه آنان می‌شمرد، وجود همین ستاره‌شناسان را محکوم می‌کردند^{۱۸۴}. وقتی مجتهدان دعوی قدرت می‌کردند ابتدا ممکن بود مورد خشم قرار گیرند اما سرانجام

۱۸۱- اوزلی Ouseley، (همان متن، ۳، ۳۶۷) معتقد است که فتحعلی‌شاه مانند روشن‌فکرترین رعایای خود چندان تحت تأثیر تعصب مذهبی قرار نداشت. اما همین فرضیاتی که به‌تلویح در عبارت این مشاهده هست موجب می‌شود که انسان در صلاحیت نویسنده نسبت به قضاوت درباره چنین موضوعاتی دچار تردید شود.

۱۸۲- ملک، همان، ۲، ۴۲۹-۴۳۰.

۱۸۳- قصص‌العلما درباره شیخ‌جعفر می‌نویسد: «او از سوی خدا برای انجام هرچه لازم بود مأذون بود.» (ص ۱۴۳).

۱۸۴- م. تانکاین M. Tancoigne «داستان سفر به ایران» (لندن ۱۸۲۰) ص ۱۷۳.

دعوی آنها پذیرفته می‌شد. بنابراین به‌مال ما مسأله را از یکسو به عنوان یکی از علل دولتی و از سوی دیگر صمیمیت مذهبی نمی‌بینیم، بلکه آنرا به صورت کوششی که تا حد زیادی ناموفق است می‌بینیم که در پی آشتی‌دادن این دو است. مادر فتحعلی‌شاه وقتی به زیارت عتبات رفت شیخ‌جعفر نجفی را دید و از او خواهش کرد او و پسرش را دعا کند: چون پسرم پادشاه است لهذا ظلم و ستم از او به‌رعایا و برایا واقع می‌شود، از شما مستدعیم که قسمی فرموده باشید که خدای تعالی از گناهان ما درگذشته و ما را با حضرت صدیقه کبری محشور نماید [یعنی در شمار رستگاران درآورد] ۱۸۵.

۱۸۵- قصص‌العلماء، ص ۱۴۱، اگر این روایت مجعول بود به‌سختی به آن

اشاره می‌شد.

فصل چهارم

عباس میرزا، قائم مقام، و علما

گرایشهای مذهبی عباس میرزا ولیعهد فتحعلی شاه تا زمان مرگش ۱۲۴۹/۱۸۳۳، و روابط او با علما شایان توجه جداگانه است. اهمیت او در رویدادهای دوران حکومت فتحعلی-شاه بخصوص رویدادهائی که با روابط ایران و روس بستگی داشت، به ندرت از خود شاه کمتر بود. بعلاوه اصلاحات نظامی عباس میرزا که جریان تغییر شکل را آغاز کرد و به نامهای گوناگون اصلاح، غربی کردن، نوکردن شناخته شد، در سراسر قرن به طرزی روزافزون ایران را مجذوب کرد. بسیاری از عناصر تشنج و اکنشی که این امر برانگیخت پیشتر در استقبالی که از نظام جدید یا «سپاه جدید» شده بود دیدنی بود.

حکومت بطور کلی خواهان نفوذ علما و احترام دولت نسبت به آنها بود. این نفوذ در تبریز مقر حکومت عباس میرزا از سایر نقاط دست کمی نداشت. عباس میرزا اندکی پس از تسلیم تبریز به روسها در جنگ دوم ایران و روس به وزیر خود قائم مقام نوشت: «هرگز علمای تبریز این احترام و عزت و اعتبار و مطاعیت را نداشته اند.»^۱ با اینحال به ظاهر عباس میرزا باهیچیک

۱- محمدصادق حسینی، مخزن الانشاء (تبریز ۱۲۷۴ ق/۱۸۵۷). ص ۳۲۴.

از علمای تبریز روابط نزدیک و دوستانه نداشته است.^۲ هر چند معروف بود که تکالیف اصلی مذهبی خود را پیوسته انجام می‌دهد.^۳ او بیش از آنکه به مذهب علاقه‌مند باشد به موضوعات عملی و آنی علاقه داشت. این امر ماهیت روابط او را با علما مشخص می‌کند. و آن روابط را به موضوعات دولتی محدود می‌کند. وی در نماز جمعه مسجد جامع تبریز حضور می‌یافت.^۴ و هر شب جمعه به دعوت او علما می‌بایست در یکی از مساجد تبریز برای بحث درباره نحوه اجرای شریعت گرد هم آیند. هر دعوائی که در جاهای دیگر لاینحل می‌ماند برای قضاوت قطعی به این انجمنها احاله می‌شد.^۵ معمولاً انجمنهای مزبور با حضور میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام تشکیل می‌شد. و گهگاه شخص عباس-میرزا در مباحثه‌ها شرکت می‌جست. جلسات مشابهی در سایر بخشهای آذربایجان تشکیل می‌شد.^۶ از آنجا که عباس‌میرزا بعدها با نومی‌دی بسیار به میرزا ابوالقاسم دستور داد که تماس خود را با علما به کلی قطع کند، معلوم می‌شود که وی از این جلسات انتظار یا امید نتیجه‌ای عملی را نداشته است.^۷

او نیز مانند اصلاح‌طلب بعدی، امیرکبیر، کوشید که محاکم شرع را قضاات شریف و لایق اداره کنند.^۸ به‌ظاهر به دو شیخ-الاسلام متوالی تبریز، یعنی حاجی میرزا مهدی و میرزا علی‌اصغر

۲- بنا به روایت محمدهاشمی کرمانی «طایفه شیخیه» مجله مردم‌شناسی، ۲ [۱۳۲۷ شمسی/۱۹۵۸] (۲۴۷) عباس‌میرزا یک‌تن از جمله شاهزادگان متعدد هواخواه شیخ‌احمد احسانی بود، اما در هیچیک از مآخذ معاصر عباس‌میرزا یا مآخذ بعدی قاچار از ملاقات یا مکاتبه او با شیخ سخنی به‌میان نیامده است.
3- G. Drouville, Voyage en Perse (Paris 1825) I, 248.

۴- عبدالرزاق دنلی، مآثرسلطانیه (تبریز ۱۲۴۲ قمری/۱۸۲۶)، ص ۱۳۹.
۵- همان، ص ۱۳۹.

۶- همان، همان ص؛ ناصر نجمی «ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس‌میرزا در جنگهای ایران و روس»، (تهران ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸ - ۱۹۵۹) ص ۲۹.

۷- بنگرید به فصل ۴ پس از شماره ۴۱.

۸- نجمی، همان، صص ۲۹، ۱۹۸.

اعتماد خاص داشته است.^۹ در تبریز دیوانخانه (عالی‌ترین مرجع قضائی عرف) جدیدی تأسیس شد. و قضات تابع آن در سایر شهرهای آذربایجان به کار گمارده شدند. ارزیابی‌های مالیاتی برای تصویب به این دیوانخانه تسلیم می‌شد.^{۱۰}

عباس میرزا به اقلیت‌های مذهبی توجه خاص داشت. و می‌خواست با همکاری علما حقوقی را که شریعت برای آنها در نظر گرفته تأمین کند. در سال ۱۸۲۱ کودک مسلمانی در ارومیه مفقود شد، و به‌چند یهودی بدگمان شدند که او را دزدیده یا کشته‌اند. از اینرو همه جامعه یهودی شهر را زندانی کردند. وقتی یهودیان تبریز به عباس میرزا عرضحال دادند که در موضوع مداخله کند، وی رسیدگی به این امر را به مجتهدی واگذار کرد. مجتهد فتوی داد که اگر دو تن شهادت دهند که کشته شدن طفل را به چشم دیده‌اند قاتلان باید مجازات، و بقیه یهودیان آزاد شوند. و اگر دو شاهد مزبور یافته نشوند مجوزی برای اقدام علیه هیچیک از یهودیان وجود ندارد. عباس میرزا این فتوی را به آگاهی حاکم ارومیه رسانید و دستور داد که همه یهودیان بی‌درنگ آزاد شوند.^{۱۱}

وی حمایت خود را از مسیحیان آذربایجان و قفقاز نیز افزایش داد، شاید برای اینکه از جاذبه حکومت روس بکاهد.^{۱۲} به هیأت‌های تبلیغی که در میان نسطوریان ارومیه کار می‌کردند

۹- نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز، (تهران ۱۳۲۳ قمری / ۱۹۰۵) ص ۲۴۴.

۱۰- نجمی، همان، ص ۱۹۸، باقر قائم‌مقام «قائم‌مقام در جهان ادب و سیاست» (تهران ۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۴۱-۱۹۴۲) ص ۱۹.

۱۱- حبیب لوی Levi «تاریخ یهود ایران» (تهران ۱۳۳۹ شمسی / ۱۹۶۰-۱۹۶۱) ۳، ۵۵۲ به نقل از سفرهای Rabbi David d Beth Hillel هویت مجتهد مزبور معلوم نشده است.

۱۲- سیسیانف کوشید دشمنی مسلمانان و مسیحیان قفقاز را شدت بخشد (بنگرید به الف- پاکروان «عباس میرزا شاهزاده اصلاح‌طلب» [تهران ۱۹۵۸] ۱، ۸۰).

كمك داده می‌شد^{۱۳}. و عباس‌میرزا خود را آماده می‌کرد که يك مدرسه میسیونری در تبریز تأسیس کند تا مسلمانان، نسطوریان و ارمنی‌ها با هم در آن حضور یابند^{۱۴}. حتی از این هم مهمتر کوششی بود که در سال ۱۲۴۲/۱۸۲۶ انجام داد و به منظور جلب مستعمره‌نشین کشاورز انگلیسی برای اقامت در ساوجبلاغ آذربایجان (مهاباد فعلی) در مطبوعات انگلیسی اعلان داد^{۱۵}. حال میزان گسترش این تماس‌های دوستانه با بیگانگان و مسیحیان تا چه پایه بوده است معلوم نیست، اما شاید این تماس‌ها برای فراهم کردن زمینه‌ای بوده است علیه اتهاماتی که درباره نظام جدید بر سر زبانها بوده و آنرا برخلاف مذهب می‌شمرده‌اند تا مگر آن نظام بیشتر حق بجانب متجلی شود.

اصلاحات نظامی عباس‌میرزا در ماهیت آنچنان نبود که خصومت دامن‌داری را برانگیزد و همه سپاه ایران را شامل نشده بود، بطور خلاصه اصلاحات مزبور استخدام تعدادی سرباز ثابت بود با مواجب ثابت و مرتب که انضباط آنان مطابق انضباط سربازان اروپای آن روزگار (بخصوص فرانسه و روسیه) بود و به سلاح‌های سرد و گرم جدید مجهز شده بودند^{۱۶}. تعلیمات این سربازان را ابتدا افسران پناهنده روس به‌عهده داشتند، و چندی بعد هیأت نظامی فرانسوی به سرپرستی ژنرال گاردان Gardane این مهم را به‌عهده گرفت^{۱۷}.

با این اقدامات بطور پیوسته و سخت مخالفت می‌شد. شاید تا حد زیادی این مخالفتها ناشی از خصومتی بود که برادران

۱۳- ج. پرکینز J. Perkins، هشت سال اقامت در ایران میان مسیحیان نسطوری با یادداشت‌هایی درباره مسلمانان (اندور، Andover ۱۸۴۳) ص ۱۶۵.

۱۴- ج. ولف Missionary Journal (لندن ۱۸۲۹) ۳، ۱۲۸.

۱۵- بنگرید به س - نفیسی «جلب مهاجران اروپائیان در سال ۱۲۴۲» شرق ۱، (۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱-۱۹۳۲) ۵۷-۶۴، ۱۲۵-۱۲۷، «و تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر» (تهران ۱۳۴۰-۱۳۴۴ شمسی/۱۹۶۱-۱۹۶۵) ۲، ۲۲۲ به بعد.

۱۶- نجفی، همان، صص ۳۱-۳۴.

۱۷- پاکروان، همان، ۱، ۷۸، دروویل همان، ۲، ۱۰۵-۱۰۶.

عباس میرزا با وی داشتند، و برای حمله به او از دست‌آویزهای مذهبی سود می‌جستند. اینجا نخستین بار پدیده‌ای را می‌بینیم که در سراسر دوران قاجار مکرر اتفاق می‌افتد و آن استفاده از تهدید مخالفت روحانیان در راه اجرای مقاصد سیاسی و شخصی است که هرچند این مخالفت روحانیان بالقوه وجود داشت هرگز امکان تجلی آن نبود مگر با تشویق، یا گمگاه مخالفت حتی به قوت هم وجود نداشت. تهدید مخالفت علما دست‌آویزی بود برای رد کردن اقدامات اصلاحی یا حتی تجدید سازمان اداری و ایستادگی در برابر آن، تهدیدی بود که سایه به سایه دشمنان می‌رفت. این تهدید همانقدر که قابل اجرا بود، موهوم هم بود. همین امر اندکی بعد ملکم‌خان را که با علما میانه خوبی نداشت ناگزیر کرد که بنویسد: «این حرفها مدتی است که کهنه شده است بیچاره مجتهدین را بی‌جهت متهم نکنید.»^{۱۸}

مهم اینست که در میان علما از هیچکس نام نبرده‌اند که با نظام جدید مخالفتی کرده یا علیه آن به وعظ پرداخته باشد. به عقیده وان کوتزیبو Von Kotzebue^{۱۹} محمدعلی میرزا پسر بزرگ فتحعلی‌شاه که به‌عنوان پسر ارشد پیش از عباس میرزا ادعای ولایت‌عهدی داشت، مخالف اصلی عباس میرزا بود. و همو بود که نظام جدید را مخالف اسلام معرفی کرد^{۲۰}. دشمنی و حسادت سایر برادرانش که بعدها آفتابی شد بی‌شک پیشتر جدی بوده است^{۲۱}.

۱۸- میرزا ملک‌خان «مجموعه آثار» چاپ محمد محیط طباطبائی (تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹) ص ۱۴.

۱۹- موریتز وان کوتزیبو Moritz Von Kotzebue «داستان سفر ایران در التزام سفارت امپراطوری روسیه در سال ۱۸۱۷» (لندن ۱۸۱۹) صص ۱۶۰-۱۶۱.
۲۰- نیز بنگرید به ج. موریه «سفر دوم از راه ایران، ارمنستان و آسیای صغیر به قسطنطنیه» (لندن ۱۸۱۸) ص ۲۱۳ لکن بنا به روایت پل امدی جوبرت Paul Amedec Jaubert. voyage en Armenie et Perse [پاریس ۱۸۲۱] ص ۲۸۰) بعدها محمدعلی میرزا به تبعیت از عباس میرزا سپاهی از نظام جدید تشکیل داد.

۲۱- پاکروان، همان، ۱، ۶۷.

واکنش عباس‌میرزا روشن بود: او نه فقط نظام جدید را موافق شریعت معرفی کرد، بلکه در واقع آنرا از سنت فراموش شده و مورد غفلت قرار گرفته شخص پیغامبر (ص) مشتق دانست. برای اینکه با شایعات خصمانه مقابله کند، و نگذارد تهدید مخالفت روحانیان صورت تحقق به‌خود بگیرد نوشت: «من (عباس‌میرزا) جمله‌ای از قرآن را که مؤید اصلاح جنگ‌افزارها در راه دین است انتخاب کردم و دستور دادم که رونویس شده توسط ارکان شریعت در ایران مهر و تأیید و در سراسر کشور پخش شود.»^{۲۲} انضباط نظام جدید را معادل انضباطی می‌دانستند که موجبات پیروزیهای اولیه اسلام را فراهم کرد. سپس همزمان با شیوع آن در اروپا در مسلمانان شرق به‌کاهش گرائید. بنابراین این نظام جدید بی‌آنکه بدعتی مزنون قلمداد شود بازگشتی به آغاز اسلام تلقی شد^{۲۳}. در اینجا باز نخستین نمونه پدیده‌ای که بارها در دوران قاجار تکرار شد وجود دارد بدین ترتیب که با صمیمیت و دقت متفاوت در راه این‌هدف می‌کوشیدند که صادرات آشکار اروپائی را به عنوان محصولات اندیشه و تمدن فراموش شده اسلامی عرضه کنند و بدینسان جاده اصلاح را هموار سازند. بررسی این نکته که تا چه حد این کوشش از انگیزه اسلامی خالصانه‌ای برخوردار بوده است در اینجا مناسبت چندانی ندارد.

۲۲- نقل شده در موریه، همان، ص ۲۱۳ رضاقلی‌خان هدایت آنجا که از نظام جدید سخن می‌گوید (روضه‌الصفای ناصری ۹، ۴۳۶) این آیه را نقل می‌کند:

ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كأنهم بنیان مرصوص (۴:۶۱)
وصف منظم مردان را در آورده‌گاه با صف مؤمنان هنگام ادای نماز جمعه مقایسه می‌کند، احتمال می‌رود که عباس‌میرزا به‌همین آیه اشاره کرده باشد.

۲۳- سرهارد فوردرجونز بریجس Sir Harford Jones Brydges «سلسله‌قاجاریه» (لندن ۱۸۳۳) صص ۳۰۷-۳۱۰ دنبلی همان، ص ۱۳۲ [ت م: «از آن پس به‌این نظام سستی و فتور راه یافته نظر به‌عدم اهتمام این قاعده از دست ایرانیان رفت در میان اروپا معمول گشت و در میان اهل فرنگ دایر شد». دنبلی، همین ص،] روضه‌الصفای ناصری (۹، ۴۳۶) معتقد است که حتی نظام جدید سابقه قدیمی‌تری دارد یعنی سابقه آن به‌سازمان نظامی هخامنشیان می‌رسد.

موجه جلوه دادن نظام جدید به‌خاصه پاسخ عباس میرزا به برادرانش بود. به تقریب قطعی به نظر می‌رسد که وی برای تبرئه نظام جدید از لحاظ مذهبی و نامگذاری، سپاهیان جدید عثمانی را سرمشق قرار داده و اصطلاحات آنها را از سلطان سلیم به عاریت گرفته است. سلطان سلیم در اصلاحات نظامی خود از حمایت اقلیتی از علمای اعلام برخوردار بود، وی در دفاعیه خود از نظام جدید آیات متعددی از قرآن مجید را آورده، و رضاقلی خان در بحثی که از نظام جدید ایران می‌کند یکی از آن آیات (۴:۶۱)^{۲۴} را نقل می‌کند. واسطه سرایت اصلاحات مزبور به ایران شناخته نیست، شاید آن دسته از نمایندگان عثمانی که به تهران آمده بودند تا تشکیل جبهه متحدی را علیه توسعه طلبی روسیه پیشنهاد کنند، واسطه سرایت اصلاحات عثمانی به ایران بوده‌اند^{۲۵}. در ژوئن ۱۸۰۷ پس از آنکه شیخ الاسلام وادار شده بود که فتوایی دایر بر اینکه اصلاحات نظامی مغایر شریعت است^{۲۶} صادر کند، بنیانگذار نظام جدید عثمانی را ینی‌چری‌ها* Janissaries از کار برکنار کردند. هرچند ارتش نخبه‌ای که با ینی‌چری‌ها قابل قیاس باشد در ایران وجود نداشت، شاهزادگان

۲۴- بنگرید به یوریل‌هید Uriel Heyd «علمای عثمانی و ترویج تمدن غرب در روزگار سلطان سلیم سوم و محمود دوم»، Scripta Hierosolymitana ۹ (۱۹۶۱) ۶۹، ۷۴.

۲۵- روضة‌الصفای ناصری ۹، ۴۳۶، آگاهی از رویدادهای امپراطوری عثمانی نقش مداومی در ایران ایفا کرد و وجوه تشابه متعددی بین تاریخ قرن نوزدهم ایران و عثمانی وجود دارد.

۲۶- انورضیاء کارل Enver Ziya Karal عثمانلی تاریخی Osmanli Tarihi (آنکارا ۱۹۴۷) ۵، ۸۱-۸۸.

* [ت م: ینی‌چری (ترکی) یا سرباز پیاده نظامی که در زمره پاسبانان سلطان عثمانی بوده‌اند. سربازان مزبور در فاصله قرون ۱۴ تا ۱۹ میلادی از میان غلامان و مسیحیانی که به‌جای مالیات تسلیم سلطان عثمانی می‌شدند انتخاب می‌شدند و در ۱۸۲۶ در اثر شورش، هزاران تن از آنان به‌قتل رسیدند و لشکر مزبور منحل شد (در ادبیات اروپائی این اسم بر سربازان ترك اطلاق شده است. نقل با تصرف از فرهنگ آریانپور کاشانی.)]

می‌کوشیدند که در دسایس خودشان علیه عباس‌میرزا مانند ینی‌چری‌ها از دستاویزهای مذهبی استفاده کنند. اما عباس‌میرزا که از استدلال‌های مذهبی عثمانی در نظام جدید استفاده کرد تا حد زیادی توانست با آنان به مقابله برخیزد.

در حالیکه مخالفت مذهبی با نظام جدید به‌خاصه حاصل حسادت و خصومت برادران عباس‌میرزا بود، تصمیم آنان به استفاده از دستاویزهای مذهبی، بیانگر آنست که اعتراض‌های عمیق و همه‌جانبه‌ای نسبت به نظام جدید، برکنار از هرگونه هیجانی وجود داشته است. هنگامی که عباس‌میرزا در تبریز به آموختن فنون نظامی پرداخت برای احتراز از جلب توجه علما مخفیانه این کار را انجام می‌داد^{۲۷}. بیشتر سیاحان اروپائی آن روزگار بی‌آنکه صراحت بیشتری ابراز کنند در اصلاح نظامی از «موانع مذهبی» سخن می‌گویند^{۲۸}. و میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام به‌تن خود به خصومت همه‌جانبه‌ای که نسبت به عباس‌میرزا و خود او ابراز می‌شده است اذعان دارد: «می‌گویند این‌مرد مسیحی است و می‌خواهد پیش مسیحیان خودشیرینی کند به‌همین جهت آداب و رسوم مسیحیان را رواج می‌دهد و ما را مجبور به پوشیدن لباس آنها می‌کند.»^{۲۹} درظاهر علت اصلی مخالفت با نظام جدید پوشیدن لباس يك ملت نامسلمان بود. یونیزم نظام جدید شباهت بسیار نزدیکی به لباس نظامیان روسی داشت^{۳۰}. فقط کلاه پوست آن هم نه به نشانه ملیت، بلکه بیشتر به‌لحاظ وفاداری به مذهب باقی ماند^{۳۱}. بستگی دقیق و پیچیده‌ای که میان علائم ظاهری و

۲۷- پاکروان، همان، ۱، ۷۸.

۲۸- مثل یانوبرت Jaubert همان متن، ص ۲۸۰، وان‌کوئزیو همان، ص

۱۶۰، موریه همان، ص ۲۱۳.

۲۹- قائم‌مقام، همان، ص ۱۹.

۳۰- ج. موریه سفری از راه ایران، ارمنستان و آسیای صغیر به‌قسطنطنیه

(لندن ۱۸۱۲) ص ۱۸۴.

۳۱- نجمی، همان، ص ۳۳، پاکروان (همان، ۱، ۲۰۳) معتقد است که

تصور می‌شد انضباط برخلاف کردن نهادن به‌مشیت الهی است اما در مآخذ معاصر ایرانی و اروپائی شاهدی یافته نشد.

اعتقادات باطنی بود به شکرآب و تکدوری که میان مذهب و سنت ملی حاصل شده بود افزود، و همین تکدر بسیاری از نظریات بعدی را نسبت به بدعت مشخص کرد. هرچند موارد بخصوص از اعتراضات علما نسبت به یونیفرم نمی‌توان یافت اما صدای اعتراضات در جاهای دیگر و بی‌شک در میان علما هم بلند شده بود. دروویل Drouville می‌گوید: «مخالفان عباس میرزا او را لایق ولایت‌عهدی نمی‌شمردند، زیرا او فرنگی شده است و چکمه فرنگی می‌پوشد.»^{۲۲} سرانجام هر نوع کوشش در راه نوآوری به تقویت دولت منجر می‌شد، و این تقویت به نوبه خود گسترش قلمرو امتیازات دولت بود، که ناگزیر علما در برابر آن به مقاومت برمی‌خاستند. و مخالفت علمای توانست از سرپازگیری جلوگیری کند.^{۲۳}

اندازه این اعتراضات که در راه مشکوک قلمداد کردن ایمان عباس میرزا صورت می‌گرفت در نوشته‌های گوناگون میرزا ابوالقاسم قائم مقام دیده می‌شود.^{۲۴} قائم مقام نه فقط از رئیس خود علیه اتهام بی‌دینی دفاع کرد بلکه این اتهام را به متهم - کنندگان برگرداند: «بی‌شک هر که در دلش محبت ولیعهد نیست به نبی و ولی (علی) ایمان ندارد.»^{۲۵} در ضمن دفاع از عباس میرزا از خود نیز دفاع می‌کرد زیرا خود نیز آماج اتهامات بی‌شماری بود: «روزی نمی‌گذرد که این گوشه‌نشین از هر گوشه متهم به صدکار خطا نشود.»^{۲۶} هم قائم مقام اول، میرزا بزرگ‌فراهانی، هم قائم مقام دوم پسر میرزا بزرگ یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام با سیاستهای عباس میرزا به دقت ارتباط داشتند. از اینرو همیشه

۲۲- دروویل، همان، ۱، ۲۴۱.

۲۳- جمیل قوزانلو «تاریخ نظامی ایران» (تهران ۱۳۱۵ شمسی/۱۹۳۶-۱۹۳۷) ۲، ۶۸۷.

۲۴- مثل رساله شکوائیه در منشآت، چاپ جهانگیر قائم مقامی (تهران ۱۳۲۷ شمسی ۱۹۵۸-۱۹۵۹) ص ۳۳۸.

۲۵- همان، ص ۴۶۶ [ت م: در ظاهر اشاره به این شعر است:

دین نبی و ولی ندارد لاشک هر که ندارد به دل ولای ولیعهد]

۲۶- همان، ص ۴۲۸ [ت م: گویا اشاره به این شعر است:

یکروز نباشد که من گوشه‌نشین را تهمت نه ز هر گوشه به صدامر فطیع است]

تعیین سهم اینان در اقداماتی که ولیعهد انجام می‌داد امکان ندارد. اینان همچنین با علما روابط نزدیکی داشتند. اما در یک مورد اقدامی را به روشنی از سوی میرزا بزرگ می‌بینیم و آن صدور اعلان جهاد در حین جنگ اول ایران و روس است. وی حاجی ملا باقر سلماسی و صدرالدین محمد تبریزی* را به عتبات و اصفهان فرستاد تا فتواهائی بگیرند دایر بر اینکه جنگ با روسیه به منزله جهاد است. شیخ جعفر نجفی، آقا سیدعلی اصفهانی، میرزا ابوالقاسم گیلانی، ملا احمد نراقی، میر محمد حسین امام جمعه اصفهان، و بسیاری از علمای دیگر فتوای خواسته شده را صادر کردند، یا رسالاتی درباره شرایط و وظایف جهاد تصنیف کردند.^{۳۷} مجموع فتاوی و رسالات به تبریز فرستاده شد و میرزا بزرگ به دستور عباس میرزا آنها را در یک مجلد به نام «رساله جهادیه» تدوین کرد.^{۳۸}

انگیزه‌های اعلان جهاد شایان بررسی است. پیش از صدور اعلان جهاد چندین سال جنگ با روسیه جریان داشت. بنا به گفته عبدالرزاق دنبلی در دربار این فکر وجود داشت که: «چون همه مسلمانان علیه سپاه روسیه می‌جنگیدند تمیز و تشخیص این حروب با غزا و جهاد مشکل می‌نمود.»^{۳۹}

ناسخ‌التواریخ معتقد است که اندیشه صدور اعلان جهاد از

* [ت م: مآثر سلطانیه (ص ۱۴۶) نام قاصدانی را که به عتبات رفته بوده‌اند، میرزا ابوالقاسم جابلقی و آقاسید محمدعلی مجتهد ذکر کرده است.]
 ۳۷- ناسخ‌التواریخ (۱، ۹۴) صدور اعلان جهاد را در تاریخ ۱۲۲۳/ ۱۸۰۸-۱۸۰۹ اندکی پس از ورود سرهاردفور دجونز به تهران می‌داند، منتظم ناصری (۳، ۹۳) در تاریخ ۱۲۲۴/ ۱۸۰۹، دنبلی (همان، صص ۱۴۴-۱۴۵) در تاریخ ۱۲۲۸/ ۱۸۱۳ در حالیکه روضة‌الصفای ناصری (۹، ۴۵۶) تاریخی ارائه نکرده است.

۳۸- نگاه کنید دیباچه رساله جهادیه صغیره در حسینی، مخزن‌الانشاء (ص ۲۱۷)، این دیباچه را نیز مانند دیباچه رساله جهادیه کبیره (در همان، صص ۱۹۲-۲۱۲) میرزا ابوالقاسم نوشت و اندکی بعد به فتاوی و رسالات گردآوری شده افزود لکن به نام میرزا بزرگ مسمی ساخت.

۳۹- دنبلی، همان، ص ۱۴۴.

آن فتحعلی شاه است و همو گرفتن فتاوی جهاد را به عهده میرزا بزرگ گذاشت^{۴۰}. اما چون گردآوری فتاوی از تبریز آغاز شد این احتمال بیشتر است که میرزا بزرگ با موافقت عباس میرزا نقشه استفاده از انگیزه مذهبی را طرح کرده است. پیشتر دیده ایم که چگونه این دو برآن بوده اند که علما را با جنبه های مختلف سیاست خودشان مربوط کنند و چگونه برادران عباس - میرزا برآن بوده اند که آندو را از لحاظ مذهبی مظنون قلمداد کنند. امکان دارد که در این اوان عباس میرزا با اعلان جهاد می خواسته است سلاح فشار مذهبی برادران را به سوی خود آنان برگرداند. به رغم تقاضاهای مکرر عباس میرزا از پایتخت برای تقویت قوا و کمک، شاهزادگان به کمک او نیامدند و به طرزی مؤثر نگذاشتند فتحعلی شاه از موقعیت وخیم عباس میرزا آگاه شود^{۴۱}. شاید عباس میرزا با اعلان جهاد امیدوار بود که به اجبار پای برادران را به میدان بکشد و آنانرا ناگزیر کند که از این دوشق یکی را برگزینند: یا آشکارا از انجام تکالیف مذهبی خود غفلت ورزند یا از دستانگیری علیه او دست بردارند. علما هم به سهم خود کمتر می توانسته اند با صدور اعلان جهاد علیه یک قدرت کافر مهاجم مخالفت کنند.

بالاخره سیاست «ارتباط نزدیک با علما»ی عباس میرزا به سرانجام تلخ و اسف باری دچار شد. هنگامی که میرفتاح تبریز را به روسها تسلیم کرد، عباس میرزا به ابوالقاسم قائم مقام نامه ای نوشت و به او دستور داد که به کلی ارتباط خود را با علما قطع کند. «خود را از کثافت آنها مبری کند» و در عوض با مردان لایق طرح دوستی بریزد. علما دیگر مفیدتر «از یابوهای پرخوری

۴۰- همان ص «این احتمال با این حقیقت تأیید می شود که شیخ جعفر نجفی به فتحعلی شاه وکالت داد که از سوی مجتهدان عصر به جهاد پردازد» رک فصل سوم همین کتاب پس از شماره ۱۵.

۴۱- نجمی، همان، صص ۵۵، ۶۰.

که وظیفه دویدنشان را فراموش کرده اند» نیستند^{۴۲}. خود میرزا ابوالقاسم هم نسبت به علما و دعاوی آنها نظر خوشی نداشت. احساساتی که در اشعار زیر بیان شده است نیز در ورای صنایع بدیعی قراردادی، بیانگر نوعی نومییدی است که در نتیجهٔ رخنهٔ روحانیان در امور سیاسی حاصل شده است:

در کیش من ایمانی اگر هست به عالم
در کفر سر زلف چو زنجیر بتان است
گر واعظ مسجد به جز این گوید مشنو
آن احمق بیچاره چه داند حیوان است
ز آن مسجد و سجاده مشو غره که زاهد
گرگ است و بخواهد که بگویند شبان است
گو بر سر این کوچه بیا هرکه خرد زهد
کان زهدفروش اینجا بگشوده دکان است
در رسته ما رسم غریبی است که ایمان
ارزان بفروش آید و انصاف گران است
گر مذهب اسلام همین است که او راست
حق برطرف مغیبه دیر مغان است^{۴۳}.

بدین ترتیب نخستین کوششی که برای شرکت دادن علما در يك سیاست اصلاح طلب انجام شده بود به شکست انجامید. لکن عامل اصلی این شکست تا پس از بزرگترین نمایش قدرت روحانیان پیش از هیجان علیه انحصار تنباکو یعنی صدور اعلان جنگ دوم ایران و روس شناخته نشده بود.

۴۲- حسینی، همان، صص ۲۲۴-۲۲۶ [ت:م: حسینی مخاطب نامه عباس میرزا را قائم مقام بزرگ معرفی کرده است.]
۴۳- قائم مقام، همان، ص ۴۴۳.

فصل پنجم

علما و نخستین برخورد خارجی

علل دور و نزدیک هر جنگ بی‌شمار و پیچیده است و به ندرت می‌توان یکی از آنها را از انبوه عوامل یاریگر جنگ مجزا و آنرا به‌عنوان علت غائی زد و خورد بررسی کرد، بنابراین جنگ دوم ایران و روس نیز چنین است: عزم جزم علما برای کشاندن ایران به جنگ نمی‌تواند از سایر ملاحظات - انگیزه‌های شخصی، سیاسی، و جاه‌طلبی‌ها، مجزا شود. اما تمام اینها سرانجام در جنبش جهاد جذب شد. و آخرین قدمها به سوی جنگ در زیر فشار و قوه محرکه مذهب برداشته شد. علما، به صحنه آمدند تا بیانگر و اجراکننده اراده ملت ایران باشند، هرچند آن اراده شاید بی‌دوام بوده و بد توجیه شده است.

هیجانی که به جنگ انجامید به‌خاصه از اختلافات مرزی آغاز شد، معاهده گلستان (۱۸۱۳/۱۲۲۸) نواحی معینی را درست تعریف نکرده بود، و همین امر موجب شد که روسها گوکچه Gokcha را در خان‌نشین Khanate ایروان تصرف کنند و از مذاکره درباره عقب‌نشینی تن زنند، و از همینجا عملیات جنگی آغاز شد. عباس‌میرزا به کرات برای تعیین حدود مرزی خواستار مذاکره شد اما توفیقی نیافت. یرملوف Yermelov سردار روسی در قفقاز مصرانه رسیدگی به همه امور مربوط به ایران را در صلاحیت

خود می‌دانست، و از عبور نمایندگان ایران از مرز تفلیس و رفتن به سن پترزبورگ جلوگیری می‌کرد^۱. حداکثر توافقی که داشت این بود که مازارویچ Mazarovich کاردار سفارت روس در ایران باید عرض‌حالیهای ایرانیان را به سن پترزبورگ برساند^۲. پس از آن عباس میرزا کوشید از راه استانبول نماینده‌ای بفرستد و از یرملوف اجتناب کند. اما هنگامی که نماینده ایران به مرز ایران و عثمانی رسیده بود ایران و روس در آستانه جنگ قرار داشتند و نماینده مزبور به ایران بازگشت^۳. با اینکه عباس میرزا در پی یافتن راه‌حلی برای رفع اختلافات مرزی بود. بدیهی است در عین حال اندیشه تجدید جنگ با روسیه را در تاریخی دیگر و با بهانه‌ای دیگر پیوسته در سر می‌پرورانید، سبب شکست او در نخستین جنگ ایران و روس بیش از آنکه تفوق روسها باشد خصومت برادران و تشکیلات نادرست او بود. و ائتلاف همین دو در جنگ دوم نیز موجب شکست او شد^۴. گذشته از این مقام ولایت‌عهدی او نیز در معرض تهدید روسها بوده است بدین معنی که خصومت او نسبت به منافع روسیه یرملوف را که در سال ۱۸۱۸ ایلچی کبیر روس در ایران بود، بر آن داشت که محمدعلی میرزا را برای احراز مقام ولیعهدی انعطاف‌پذیرتر از عباس-میرزا معرفی، و او را برای تصدی این مقام پیشنهاد کند^۵.

از این رو عباس میرزا امید داشت که هم ایالات از دست رفته را باز پس گیرد هم پیروزی شخصی به دست آورد. نیز گفته شده است که وی مایل بوده است يك حالت بحرانی را با روسیه حفظ کند یا حتی در شرایطی جنگ را با روسیان از سر گیرد تا اینکه

۱- شرف‌الدین میرزا قهرمانی «يك سلسله اسناد تاریخی یا علل وقایع جنگ دوم روس - ایران» شرق ۱ (۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱-۱۹۳۲) ۵۲۵، ۴۴۰، ۵۵۶.

۲- همان، ص ۳۲۰.

۳- همان، ص ۶۲۸.

۴- محمدامین ریاحی «دو نامه مهم سیاسی و تاریخی از عباس میرزا نایب-السلطنه»، یادگار ۴ (۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۲۰.

۵- عبدالحسین هژیر «در راه ولیعهدی عباس میرزا» مهر، ۱ (۱۳۱۳ شمسی/۱۹۳۴-۱۹۳۵) ۷۰۷.

روسیان متجاوز تلقی شوند و او بتواند از بریتانیا کمک نظامی بگیرد* . پیشتر در سال ۱۸۲۸ دروویل نوشت که عباس میرزا به دنبال فرصت بود تا عملیات جنگی را از نو آغاز کند و در حال فراهم کردن تجهیزات وسیع نظامی بود^۶.

همچنین درباره امکانات تشکیل يك جبهه مشترك با امپراطوری عثمانی علیه توسعه طلبی روس بررسی می شد^۷. به ظاهر نقشه دقیقی برای جنگ علیه روسیه وجود نداشته است، فقط پس از اینکه در مذاکرات مرزی به نقطه مشخصی رسیده بودند، عباس میرزا تصمیم به جنگ گرفت. سازش موقت فتحعلی خان بیگلربیگی (پلیس) که در فوریه ۱۸۲۵ در تفلیس حاصل شده بود با تصرف مناطق مورد اختلاف کوچکچه توسط روسیه مواجه شد. عباس میرزا شاه را از تأیید قرارداد سازش منصرف کرد. و دیگر علاقه ای برای سازش از خود نشان نداد^۸. علاقه عباس میرزا به انجام اقدامات نهائی برای جنگ از علما دست کمی نداشت و بسیاری از اقدامات خود را در حقیقت با اقدامات آنها هماهنگ کرد.

به رغم این امر بسیاری از نویسندگان می نویسند که وی

* P. W. Avery «پژوهشی درباره بروز دومین جنگ میان ایران و روس» ۱۸۲۸-۱۸۲۶ در Iran and islam به یادبود استاد فقید ولادیمیر مینورسکی چاپ C. E. Bosworth، ادینبورگ ۱۹۷۱ ص ۲۱ اما در این رویداد بریتانیا بر آن شد که ایران را مسئول بروز جنگ قلمداد کرده از دادن کمک نظامی تن زند.

۶- جی. دروویل «Voyage en perse» (پاریس ۱۸۲۵) ۱، ۲۴۸.

۷- ناصر نجمی «ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا در جنگهای ایران و روس» (تهران ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸-۱۹۵۹) ص ۱۹۶.

۸- بنگرید به گزارش ۳۱ مارس ۱۸۲۶ ویلوك (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶۰) وی خاطر نشان می کند که «او [عباس میرزا] می کوشد که شاه را در يك جنگ بستوه آورد».

روضه الصفای ناصری (۹، ۶۴۱) تأکید می کند که «مانا کارگزاران دربار ولیعهد بنا بر بعضی مصالح راضی به مصالحه نبوده اند» نیز بنگرید به R. G. Watson «تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶)

پیوسته با تجدید عملیات جنگی مخالفت می‌نموده است و در عوض افراد یا دسته‌های توطئه‌گر دیگری را متهم می‌کند که با اکراه او را به جنگ کشانده‌اند.^۹

علما در طرح این توطئه‌ها نقش مهمی داشتند. از جمله مهمترین دستاویزهای علما برای اجرای نقشه‌ها و توطئه‌هایشان خان‌های Khans قفقازی بودند که به ایران گریخته بودند. یرملوف املاک خانهای شیروان و قره‌باغ را مصادره کرده بود و آنان به تبریز آمده به عباس‌میرزا پناهنده شده بودند.^{۱۰} عباس‌میرزا آنانرا در حوالی مرزهای ایران و روس اسکان داده بود، آشکارا به این امید که از آنان در عملیات جنگی استفاده کند. در عین حال نمی‌گذاشت که نابهنگام و خودسرانه دست به جنگ بزنند.^{۱۱} علت علاقه خان‌ها به تجدید عملیات جنگی روشن است بدین معنی که آنان می‌خواستند مایملک از دست رفته خود را باز یابند. تاریخ نو می‌نویسد خانها نامه‌هایی از قول اهالی ایالات اشغال شده جعل کردند مبنی از ستم روس‌ها، نامه‌ها را برای عباس-میرزا فتحعلی‌شاه و علما فرستادند و آنان را به صدور اعلان جنگ تشویق کردند.^{۱۲} بی‌شک خانها می‌توانستند درباره وضع ایالات اشغالی خبرسازی کنند چون پیشتر خودشان زیر ربقه حکومت روسها بودند. بعلاوه در فصل چهارده عهدنامه ترکمانچای که به جنگ دوم ایران و روس خاتمه داد پیش‌بینی شده بود که اگر خانها یا پیشوایان مذهبی در ممالک طرفین منشأ ضرر و مرارت شوند از آنها اخراج شوند.^{۱۳}

این امر بیانگر آنست که بین خانهای فراری و اهالی مسلمان

۹- پاکروان «عباس‌میرزا شاهزاده اصلاح‌طلب» (تهران ۱۹۵۸) ۲، ۴
نجفی، همان، ص ۲۱۲، جهانگیرمیرزا، تاریخ نو، چاپ عباس‌اقبال، (تهران ۱۳۲۷ شمسی / ۱۹۴۸) ص ۱۵.

۱۰- نجفی، همان، ص ۲۰۹، قهرمانی، همان، ص ۳۲۰.

۱۱- جهانگیرمیرزا، همان، صص ۸، ۵.

۱۲- همان، ص ۷.

۱۳- ناسخ‌التواریخ ۱، ۱۴۰.

خان نشینهای Khanates سابق تماسهایی وجود داشته و به تجدید جنگ کمک کرده است^{۱۴}. این نکته که تنها خانها الهام بخش برانگیخته شدن هیجان مذهبی علیه آرزوهای عباس میرزا بوده اند ثابت نشده است.

تاریخ نو اندکی بعد ادعا می کند که مخالفان گوناگون عباس میرزا در دربار، اقدامات خودشانرا با خانها هماهنگ کردند تا دست عباس میرزا را در جنگی در حنا بگذارند که شکست آن ناگزیر باشد^{۱۵}. پاکروان نویسنده متجدد از خصومت دیرینه عباس میرزا و اللهیارخان آصف الدوله صدراعظم (نخست وزیر) آن روزگار سخن می گوید^{۱۶}. با اینهمه منشیکف Menshikov آخرین مأمور سیاسی روسیه که پیش از آغاز جنگ در ایران مأموریت داشت، گزارش می دهد که علت اصلی جنگ: علاقه ایست که عباس میرزا به جلب شاه به طرف خود دارد و از اینرو اللهیارخان را عزل خواهد کرد^{۱۷}. در واقع اللهیارخان در سال ۱۸۲۸/۱۲۴۴ به سبب غفلتی که در ادامه جنگ با روس از خود نشان داده بود از کار خلع شد^{۱۸}.

گذشته از خانهای تبعیدی و عناصر مخالف عباس میرزا در دربار، حسین خان سردار ایروان از دشمنان دیرین ولیعهد بود، و گمان می رفت در کوششهایی که برای کشاندن عباس میرزا به جنگ می شود دست دارد^{۱۹}. هرچند همه اینها گویا امید منافی

۱۴- م. افسچر

M. Afschar, La Politique Européene en Perse

(برلین، ۱۹۲۱) ص ۴۵.

۱۵- ص ۹، نیز بنگرید به نجمی، همان، صص ۲۱۰-۲۱۴.

۱۶- پاکروان، همان، ۲، ۱۵.

۱۷- رک: -

Ottokar von schlechta-Wssehrd, «Der Letzte Persisch - russische Krieg (1826-1828)» ZDMG, XX (1866) 296 n. 1 quoting from the official Petersburgische Zeitung.

۱۸- ناسخ التواریخ ص ۱۴۱.

۱۹- جهانگیر میرزا، همان، ص ۵، پاکروان، همان، ۲، ۱۲.

اتفاقی را از جنگ داشته‌اند و خانها در برانگیختن هیجان مذهبی سهمی داشته‌اند. با وجود این محرك اصلی، خود عباس میرزا بود. کوشش کسانی که شرح حال عباس میرزا را نوشته‌اند برای اینکه او را از همه مسئولیتهائی که در آغاز کردن جنگ داشته تبرئه کنند فهمیدنی است اما به ظاهر موفقیت آمیز نیست.^{۲۰} اگر هنگامی که علما به سلطانیه آمدند تا شاه را به جنگ ترغیب کنند عباس میرزا با علما مخالفت کرده باشد درست به نظر نمی‌رسد که بی‌درنگ پس از این واقعه ملایان را به نقاط مختلف آذربایجان فرستاده باشد تا مردم را به جهاد تحریض کنند.^{۲۱} در نامه‌ای که به قائم مقام نوشته و پیشتر به آن اشاره شد لحن تلخ اسف‌آلودش آشکارا ارتباط شخصی او را با مبارزه جهادی که توسط علما اعلان شده بود نشان می‌دهد.^{۲۲} در حالی که این احتمال هست که خان‌های تبعیدی گزارشهای تعدی روسها را پخش می‌کرده‌اند، تنها خبر قطعی راجع به منبع این گزارشها

۲۰- جمیل قوزانلو «تاریخ نظامی ایران» [تهران ۱۳۱۵ ش/ ۱۹۳۶ - ۱۹۳۷] ۲، ۸۴۸ و «جنگ ایران و روس» [تهران ۱۳۱۴ ش/ ۱۹۳۵-۱۹۳۶] ص ۲ معتقد است که بریتانیا نگران حمله احتمالی روسیه به هند بود و برای دفاع از هند علما را برانگیخت تا ایران را به جنگ با روسیه بکشاند و بدینسان توجه روسیه را از هند به ایران منحرف کند، لکن در اسناد آن روزگار انگلیس سندی در این باره نیست، در واقع ویلوق سفیر کبیر انگلیس فتحعلی‌شاه را به قبول نوعی مصالحه در مورد گوکچه ترغیب می‌کرد (رك: قهرمانی، همان ص ۶۲۵ Von Schlehta - Wssehrd همان، ص ۲۹۵) نجمی، (همان، ص ۲۱۷) اختلافی را در این موضوع ارائه داده است، بنا بر روایت او انگلیس می‌خواست روسیه را از حمله قریب وقوعش به امپراطوری عثمانی باز دارد و متوجه ایران کند و اللہیارخان و علما را برانگیخت تا ایران را به جنگ بکشاند و به اللہیارخان وعده داد که در پاداش حکومت خراسان را به او خواهد داد. سندی که مؤید این ادعا باشد در دست نیست. ۱. رضاآراسته (انسان و جامعه در ایران [لندن ۱۹۶۴] ص ۹۹) مدعی است که به عکس انگلیس، روسیه را با دسیسه و ترغیب به جنگ وادار کرد.

۲۱- نجمی همان، ص ۲۱۶.

۲۲- رك: به فصل ۴ پس از شماره ۳۸.

در روضةالصفای ناصری آمده است^{۲۳}. بنا به این شرح عباس-میرزا در پی یافتن راه حل مناسبی برای مسأله مرزی، میرزا صادق وقایع نگار را به تفلیس فرستاده بود^{۲۴}. فرستاده مزبور از جنایات بیشمار روسها در حین تصرف گوکچه گزارشهایی فرستاد، از قرار معلوم این گزارشها به گوش علما رسید، یا حتی شاید عباس میرزا گزارشهای مزبور را یگراست برای آنها فرستاده بوده است^{۲۵}.

بهانه صدور اعلان جهاد تعدی روسها به اهالی مسلمان قفقاز بود، در حالی که اتهامات خاصی درباره تصرف خان نشین-های سابق به جز دزدی و هتك ناموس ذکر نشده^{۲۶} است.

به ظاهر احتمال می رود که آن نیز در شمار وحشی گری گاه گذاری توسعه طلبی روس در قفقاز قلمداد می شده. یرملوف که هم فرمانده نیروهای روسی هم رئیس اداره قفقاز بود زنان اسیر چچن Chechen را از قرار هر نفری يك روبل می فروخت و همه دهکده های چرکسی Circassians را قتل عام کرد^{۲۷}. وحشیگری او حتی مستبد سنگدلی همچون نیکلای اول را به هراس انداخت^{۲۸}. و پسکوویچ Paskievich جان نشین یرملوف نارضائی موجود در خان-نشینهای سابق را به یرملوف نسبت داد که بدون تشخیص و فرق گذاری شورشیان را بیدریغ از دم تیغ گذرانده است^{۲۹}. مک نیل Mc Neill مأمور سیاسی انگلیس در ۵ سپتامبر ۱۸۲۶ نوشت: «اهالی سرزمین های اشغالی ایران... اینک بدون استثناء دشمن

۲۳- روضةالصفای ناصری، ۹، ۶۴۱.

۲۴- قهرمانی، همان مأخذ، ص ۵۶۶.

۲۵- Von Shlechtsa Wssehrd همان، ص ۲۹۵، بنا به روایت ناسخ -التواریخ (ص ۱۹۲) برخی از درباریان عباس میرزا بی واسطه با آقاسید محمد اصفهانی مجتهد در کربلا مکاتبه داشتند.

۲۶- روضةالصفای ناصری، ۹، ۶۴۱، ناسخ التواریخ، ص ۱۹۲.

۲۷- ج. ن. بادلی J. n. Baddeley، «فتح قفقاز توسط روسیه». (لندن

۱۹۰۸) صفحات ۱۴۷-۱۵۳.

۲۸- همان، ص ۱۶۲، پاورقی شماره ۱.

۲۹- همان، صص، ۱۵۹-۱۶۰.

روسیه هستند.»^{۳۰}

به محض اینکه سربازان عباس میرزا یورش بردند اهالی مسلمان علیه روس‌هایی که در میان آنها بودند پیاخاستند^{۳۱}. یرملوف خود این طغیان و حمله ایرانیان را زائیده «تعصب دینی شمرد.»^{۳۲} به این ترتیب زمینه‌های جهاد موجود و به قوت خود باقی بود، با وجود این به‌طرزی تناقض‌آمیز صدور اعلان جهاد، وظیفه دفاع از اسلام و مسلمانان، در آغاز سلاحی بود که علیه فتحعلی‌شاه آخته شد.

اگرچه عباس میرزا در مانورهای سیاسی که به جنگ منجر شد نقش مهمی داشت و به‌تن خود حمله به سرزمینهای اشغالی را رهبری می‌کرد، تصمیم اعلان جهاد دست‌کم از لحاظ تشریفاتی، با فتحعلی‌شاه بود. هرچند به یقین فتحعلی‌شاه امید داشت که عاقبت به وسایلی بتواند سرزمینهایی را که در نخستین جنگ با روسیه از دست رفته بود بازپس گیرد^{۳۳}. به‌ظاهر همیشه برای از سر گرفتن عملیات جنگی اکراه داشته است، عباس میرزا که خود تصمیم به جنگ داشت، تنها از سلاح فشار روحانیان سود جست تا فتحعلی‌شاه را ناگزیر به موافقت کند. پیشتر دیدیم که بهانه کافی برای جهاد وجود داشت و شاید خود اهالی ایالات اشغالی با اعتبار مکاتبه می‌داشته‌اند، لکن به‌ظاهر احتمال می‌رود که عباس میرزا دست‌کم به هیجان مذهبی دامن می‌زده و می‌خواست

۳۰- ج. مک‌نیل

Sir John Mc Neill «Memoir of the Right Hon»

(لندن ۱۹۱۰)، ص ۸۶.

۳۱- واتسن، همان، ص ۲۱۲، بادلی، همان، ص ۱۵۴.

۳۲- بادلی، همان، ص ۱۵۶؛ درخور توجه است که یرملوف خود توسعه حکومت روسیه را در سراسر قفقاز لازم می‌دانست (همان متن، ص ۱۶۲) در واقع همچنانکه ح - رالینسن در (انگلیس و روس در شرق [لندن ۱۸۷۵] ص ۴۰) و احمد تاج‌بخش در (تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم [تبریز ۱۳۲۷ ش/ ۱۹۵۸-۱۹۵۹] ص ۶۷) ذکر کرده‌اند هیچ‌یک از دو طرف به جنگ بی‌میل نبوده‌اند.

۳۳- بادلی Baddeley، همان، ص ۱۰۰.

است آنرا علیه بی‌میلی و به‌دفع وقت گذراندن سلطان به‌کار گیرد.

مداخله مستقیم علما تنور هیجان را گرم‌تر کرد، تا جایی که بیش از آن تحریک لازم نبود، و همه علل کوچکتر را در خود تحلیل برده علما را به عنوان رهبران واقعی ملت جلوه‌گر ساخت. گزارشهای وحشیگری روسها به آقاسید محمدبن علی اصفهانی مجتهد در کربلا رسیده بود. وی ابتدا ملارضاقلی را به نمایندگی خود به تهران فرستاد تا نظر فتحعلی‌شاه را درباره صدور اعلان جهاد استفسار کند^{۲۴} پاسخ مثبت بود و فتحعلی‌شاه حتی در طی دعوتنامه‌ای از آقاسید محمد خواست که او خود فرماندهی سپاهیان را به‌عهده گیرد. به‌ظاهر این دعوت براساس این فرض انجام شده که «اگر مجتهد به‌شركت در جنگی که خود مجاز دانسته فراخوانده شود از مخالفت دست برخواهد داشت»^{۲۲} اما این فرض بی‌اساس بود، چه آقاسید محمد به مخالفت و مبارزه خود برای جهاد افزود. چنین بود روش علمائی که حتی با عدم رضایت یا شرکت شاه خود را آماده رفتن به‌جنگ اعلام کرده بودند^{۲۵}. آقاسید محمد اصفهانی که می‌دانست قبول‌ظاهری‌شاه از ترس برانگیخته‌شدن خشم عمومی است، برآن شد که به‌تن خود عازم ایران شود. و در ۱۵ شوال ۱۲۴۱/۲۵ مه ۱۸۲۶ به‌تهران رسید^{۲۶}. در تهران کافه‌ناس بخصوص شاهزادگان

۲۴- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۲.

* آوری، همان ص ۳۵ گزارشی را که ویلک Willock از تهران فرستاده‌بوده نقل می‌کند.

۲۵- محمدعلی کشمیری، نجوم‌السماء (لکنهو ۱۳۰۳ ق/۱۸۸۵-۱۸۸۶) ص ۳۶۴، روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۱.

۲۶- همان، ص ۶۴۲، قصص‌العلما ص ۹۳، ناسخ‌التواریخ ص ۱۹۳، جهانگیر میرزا، همان، ص ۱۴، بنا به‌روایت روضات‌الجنات (ص ۶۵۹) فتحعلی-شاه پیشتر تصمیم گرفته بود که با روسیه بجنگد و در مراحل اولیه نبرد از سید محمد تقاضا کرده بود که «با حضور مبارک خود ایران را قرین میمنت کند». فشار متزایدی که بر فتحعلی‌شاه اعمال می‌شده بیانگر اینست که رضایت باطنی او به جنگ و شرکت در ابراز احساسات مذهبی مدتها بعد حاصل شده است.

و علما با حرمت تمام او را پذیره شدند، حوض‌هایی که از آنها وضو می‌گرفت پیوسته از آب خالی می‌شد زیرا معتقد بودند که به سبب تماس با بدن او خواص معجز‌آسایی یافته است.^{۳۷}

فتحعلی‌شاه عبدالله‌خان امین‌الدوله را به‌عنوان مهماندار (میزبان رسمی) سید برگزید. و برای اینکه توجه خود را به‌اعلان جنگ بیشتر شایان تقدیر نشان دهد سیصد هزار تومان به هزینه نظامی اختصاص داد.^{۳۸}

لکن آقاسیدمحمد همچنان نامتقاعد باقی ماند: از تهران به علمای ایالات نامه نوشت و آنها را ترغیب کرد که درباره وجوب جهاد موعظه کنند و در پایتخت به‌او بپیوندند.^{۳۹} در ۲۶ شوال ۱۲۴۱ پنجم ژوئن ۱۸۲۶ فتحعلی‌شاه بیلاق را به‌عزم سلطانیه از تهران بیرون شد، آقاسیدمحمد و گروهی از علما که در این‌اثناء از ایالات آمده بودند^{۴۰} همچون ملامحمدجعفر استرآبادی، آقا سید نصرالله استرآبادی، حاج ملامحمدتقی‌برغانی، سیدعزیزالله طالش‌ی و جمعی از دیگر علما به‌دنبال او به‌راه افتادند، آقاسید محمداصفهبانی در ۴ ذوالقعدة ۱۲۴۱ یا زدهم ژوئن ۱۸۲۶ اندکی پس از ورود شاه و ملتزمان به‌سلطانیه، به‌آنجا رسید.^{۴۱} پیش از

۳۷- کشمیری، همان، ص ۳۶۴.

۳۸- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۳.

۳۹- همان، ص ۶۴۲، ناسخ‌التواریخ، ص ۱۹۳.

۴۰- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۴، ناسخ‌التواریخ، ص ۱۹۳.

[* ت م: در روضة‌الصفای: سیدمحمد قزوینی].

۴۱- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۵، ناسخ‌التواریخ، ص ۱۹۳؛ قصص-

العلماء ص ۱۵، روضات‌الجنات، ص ۶۵۹، تاریخی که در اینجا یاد شده همان تاریخی است که ویلوك Willock در گزارش ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶۰) خود از سلطانیه ذکر می‌کند، در منتظم ناصری ۱۷ ذوالقعدة ۱۲۴۱/۲۳ ژوئن ۱۸۲۶ و در روضة‌الصفای ناصری ۱۷ صفر ۱۲۴۱/ اول اکتبر ۱۸۲۵ است. دومی غلط آشکارست و با تاریخی که در ص ۶۴۴ همان کتاب راجع به عزیمت شاه از تهران آمده است تناقض دارد، در حالیکه تاریخی که ویلوك ذکر کرده چون معاصر و شاهد بوده است ترجیح دارد. فتحعلی‌شاه به اغوای ویلوك Willock به‌عبث کوشید که آقاسیدمحمد و دار و دست‌اش را در قزوین نگه‌دارد. رک آوری. همان ص ۳۶.

ورود علما به سلطانیه سفیر سیاسی الکساندر اول که به تازگی به مقام امپراطوری روسیه رسیده بود، برای ابلاغ حسن نیت تزار جدید، به سلطانیه آمده بود.^{۴۲} از اینرو نگرانی‌های علما بی‌آنکه از اظهارات جنگ طلبانه فتحعلی‌شاه تسکینی یابد، دوچندان شد و فشار مذهبی به طرزی دیدنی افزایش یافت. فتحعلی‌شاه حتی از ناصرالدین‌شاه در حین هیجان علیه انحصار تنباکو خود راتنها تر یافت، از درباریان او فقط عبدالوهاب معتمدالدوله و میرزا ابوالحسن‌خان شیرازی می‌خواستند در برابر تقاضای صدور اعلان جهاد مقاومت شود. این دو نیز با صدور این فتوی که مخالفت با جهاد نشانه الحاد است، خاموش شدند.^{۴۳}

احساسات مذهبی که در اثر مکاتبات عباس‌میرزا و درباریانش با علما نضج گرفته و توسط آقاسیدمحمد اصفهانی در سراسر ایران گسترش یافته بود، اینک به اوج خود رسید... ویلوك Willock که شاهد عینی ورود آقاسیدمحمد اصفهانی به سلطانیه بوده است، می‌نویسد: «مردم احساسات عظیمی ابراز کردند، به سید نمی‌توانستند دسترسی یابند، لکن کجاوه او را می‌بوسیدند، نردبانی را که از آن به کجاوه عروج کرده بود می‌بوسیدند، و خاک غبار زیر سم قاطر حامل او را جمع می‌کردند.»^{۴۴}

در جمله به نظر می‌رسد که سرانجام شاه به نفوذ احساساتی که در پیرامون او ابراز می‌شد، گردن نهاده است. هریک از

۴۲- در واقع این نکته که شرایط مأموریت او جایی برای مذاکره باقی نگذاشته است، به ظاهر مورد شناخت و توجه قرار نگرفته است. رك: گزارش ۱۸ ژوئیه ۱۸۲۶ ویلوك (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶۰) و واتسن، همان ص ۲۱۱.

۴۳- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۴۶؛ ناسخ‌التواریخ، ص ۱۹۴، جهانگیر میرزا (همان ص ۱۵) معتقد است که فتوی علیه مخالفت مداوم عباس‌میرزا بوده است. این توجیه به ظاهر به دلایلی که در پیش ذکر شد بعید به نظر می‌رسد لکن قائم‌مقام با تصمیم جنگ به مخالفت برخاست (رك: باقر قائم‌مقام «قائم‌مقام در جهان ادب و سیاست» [تهران ۱۳۲۰ ش/۱۹۴۱-۱۹۴۲] ص ۲۲).

۴۴- گزارش ۱۵ ژوئیه ۱۸۲۶ (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶۰).

شاهزادگان را به خدمت یکی از علما برگماشت^{۴۵}. و او را دیده بودند که به تلخی «در هنگام صحبت از بدبختی‌های مسلمانان در زیر یوغ حکومت روسیه» می‌گرید^{۴۶}. دومین گروه علما که ملا احمد نراقی و ملا عبدالوهاب قزوینی در آن شمار بودند به نشانه آماده بودن برای جهاد و شهادت در حالیکه کفن پوشیده بودند به اردوی پادشاهی رسیدند^{۴۷}. پس از این واقعه شاه سرانجام تسلیم شد. منشی‌کف مأمور سیاسی روسیه در ۲۴ ذوالقعدة اول ژوئیه رخصت خروج یافت^{۴۸}. و شاه از آقا سید محمد خواست، شهادتنامه‌ای منبئی از شوق شاه به جهاد بنویسد تا آنرا به ملائک سؤال، نکیر و منکر، نشان دهد^{۴۹}. «شاه تسلیم ملت بود.»^{۵۰} عملیات خصمانه آغاز شد.

احساساتی که در نخستین وهله توسط عباس میرزا برانگیخته شده بود، اینک که فتحعلی‌شاه به جنگ کردن نهاده بود بهیچ‌روی فروکش نکرده بود. طغیان احساسات چنان شدت داشت که دامن زدن به آن از فرونشاندنش بسیار سهل‌تر بود. بعلاوه دومین بار بود که پس از ایلغار مغول، ایران به‌طور مستقیم با یک قدرت نامسلمان (اگر زد و خوردهائی را که در قرن شانزدهم در خلیج فارس با پرتغالی‌ها در گرفت و نیز هجوم پطر کبیر را به گیلان در سال ۱۷۲۲ مستثنی کنیم) درگیر می‌شد. و ضربه‌ای که بر اثر پیروزیهای روسیه در نخستین جنگ ایران و روس به مردم وارد

۴۵- قصص العلماء، ص ۲۱ [ت م: «و پادشاه حکم نمود که هر یک از شاهزادگان سجاده یکی از فضلا را بیندازند» همان ص.]

۴۶- گزارش ۵ ژوئیه ویلوك (همان).

۴۷- همان، و روضة الصفاى ناصری، ۹، ۶۴۵.

۴۸- همان ص ۶۴۶ و گزارش ۱۸ ژوئیه ویلوك (همان).

۴۹- گزارش ۱۵ ژوئیه، اگر بعدها فتحعلی‌شاه با مك نیل درد دل کرد که «من نمی‌خواستم با روسیه بجنگم ملایان مرا به جنگ واداشتند» (به نقل از ج. ولف «تحقیقات و بحثهای مفصل تبلیفی میان یهودیان مسلمانان و فرقه‌های دیگر» [لندن ۱۸۳۵] ص ۴۵) منتفی این امر نیست که سرانجام وارد شدن او به جنگ با میل باطنی بوده است.

۵۰- چنین است گزارش ۱۹ ژوئیه ویلوك (همان مأخذ).

شده بود، فراموش ناشدنی بوده است. به رغم دیر تصمیم گرفتن فتحعلی شاه برای آغاز جنگ، رهبری مؤثر مردم هنوز در دست علما بود «کار به جایی رسید که احکام علما را بر اوامر سلطان رجحان دادند... اگر حضرت خاقان بر رأی علما انکار کند اهالی ایران سلطانی برانگیزند و به مخالفت شاهنشاه برخیزند.»^{۵۱} لکن غلیان احساسات با اینکه موقتی بود اهمیت داشت بدین معنی که چنان قدرت و شدت داشت که می توانست جهت سیاست دولت را تعیین کند و آشکارا ارتباط نزدیک میان احساسات مذهبی و ملی را نشان می داد. علما اداره کننده و وسیله نشر این احساسات بودند. دستورهای آنان به مثابه بهترین دستورهای دفاع از اسلام تفسیر می شد. در اینجا هنوز به گونه توصیف نشده ای این عقیده را می بینیم که بقای ایران را به عنوان يك ملت با بقای آن به عنوان يك ملت مسلمان معادل می داند، همین عقیده با وضوح و حدت بیشتر در نیمه دوم آن قرن اظهار می شد. آن هیجان همچنین بیگانگی بنیادی موجود میان دولت و ملت را، که رو به افزایش بود، و اختلاف منافع میان آن دو را نشان می داد، علما مظهر آرمانهای مردم بودند. ستایش چاپلوسانه ای که نسبت به آنها ابراز می شد حتی شاید بیش از این مطلب که آنان ترجمان خواسته های عمومی بودند وجود این مظهریت را تأیید می کرد.

خواسته هایی که در هر حال به ندرت آگاهانه و بیشتر برانگیخته شده بود. قدرت جاذبه دینی به حدی بود که بر سایر ملاحظات فائق می آمد، طرز به کار بردن این قدرت به شخصیت و آمال شخص علما بستگی داشت.

اگر علما توانستند فتحعلی شاه را ناگزیر به جنگ کنند، بر نتایج حاصله از جنگ نتوانستند نفوذی داشته باشند، در آغاز چنین می نمود که در عملیات جنگی شرکت دارند اما شرکت آنان دیری نپائید. آقاسید محمد در مراحل نخستین عملیات جنگی عباس میرزا که موفقیت آمیز بود، با او همراهی کرد. اما از قرار معلوم حدوث اختلافی جدی در میانه آن دو موجب بازگشت او شد.

بنا به گفته میرزا محمد علی کشمیری، عباس میرزا از آن بیم داشت که موفقیت‌های جنگی او را اثر حضور آقاسید محمد بدانند و از اینرو آهنگ پیشروی خود را کند کرد^{۵۲}. قصص العلماء همینقدر می‌گویند که آقاسید محمد به سبب شکستهای ایرانیان و رفتار نامحرمانه شاه نسبت به او دلشکسته به ایران بازگشت و از غصه دق کرد و مرد^{۵۳}. علاوه بر این توضیحات از زمانی که سید به مقصود خود جامه عمل پوشانده و به طرز خطرناکی رفعت مقام یافته بود، شاید نه فقط شاه بلکه عباس میرزا هم بیش از شاه مایل بود که از رفعت مقام او کاسته شود^{۵۴}.

از پاسخ آماده‌ای که گویا علما در برابر استقرار مجدد نظارت دولت بر امور ملت داشته‌اند اشاره‌ای در يك حکایت راجع به حاج ملا محمد تقی برغانی آمده است. پس از خاتمه جنگ ایران و روس فتح‌علی شاه از ملای مزبور می‌پرسد چرا جهاد توفیقی به دست نیاورد؟ وی پاسخ می‌دهد: «به سبب عدم خلوص نیت عباس میرزا»^{۵۵}.

اینکه پیشتر دیده‌ایم عباس میرزا هم اتهام مشابهی را به علما نسبت می‌داد شگفتی‌آور نیست، زیرا سقوط تبریز تا حد زیادی کار یکی از همین جماعت علما یعنی میرفتاح بود. او فرزند یکی از مجتهدان محترم تبریز به نام میرزا یوسف بود، میرزا یوسف هنگامی که سربازان روسی در حال عبور از رود ارس به

۵۲- کشمیری، همان، صص ۳۶۴-۳۶۵.

۵۳- ص ۹۳، ناسخ‌التواریخ (ص ۱۹۹) معتقد است که در سال اول جنگ به سبب ابتلا به اسهال خونی درگذشته است.

۵۴- رک: روضات الجنات ص ۶۵۹، شاید قائم مقام که از بی‌حرمتی و توهین علما در سلطانیه خشمگین بوده در موضوع دست داشته است.

۵۵- قصص العلماء، صص ۱۹-۲۰ [ت م: پاسخ برغانی پس از نقل حکایتی چنین است: شاهزاده نایب‌السلطنه در دعوی اول چون نیت قربت داشت بر لشکر روس غالب آمد و در جنگ دوم چون نیت ایشان مشوب بود فلذا مغلوب شدند، همان ص].

جانب آذربایجان بودند در گذشته بود^{۵۶}. میرفتاح که وارث نفوذ و حرمت پدر شده بود از این مرده ریگت برای تسلط بر تبریز در غیاب عباس میرزا سود جست. ولیعهد که دفاع از تبریز را به عهده سپاهی ازمازندرانی‌ها به فرماندهی المپیارخان آصف‌الدوله وا گذاشته بود با این اقدام خشم اهالی تبریز را برانگیخته بود، و میرفتاح از همین خشم مردم استفاده کرد^{۵۷}.

حاجی‌علی‌عسکر خواجه‌سرا تنها کسی از درباریان عباس-میرزا که در تبریز مانده بود کوشید جاه‌طلبی‌های میرفتاح را با پول اشباع کند، اما توفیقی نیافت^{۵۸}. میرفتاح با خانهای مرند که به دلایل شخصی نسبت به عباس‌میرزا نظر خوشی نداشتند توطئه کردند که تبریز را به يك فوج از نیروهای در حال پیشروی روسیه تسلیم کنند^{۵۹}. شاید محرك‌های او جاه‌طلبی صرف و سود شخصی بود. هرچند رضاقلی‌خان اشاره می‌کند که میرفتاح تسلیم تبریز را بسیار به نفع تبریزیان می‌پنداشته است^{۶۰}. و نادر میرزا معتقد است که محرك او خصومت شخصی با قائم‌مقام بوده است^{۶۱}. روسها به قولی که به او داده بودند وفا

۵۶- نادر میرزا «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (تهران ۱۳۲۳ق/ ۱۹۰۵) ص ۲۵۰.

۵۷- میرزا محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه «مرآت البلدان ناصری» (تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ق / ۱۸۷۷-۱۸۸۰) ۱، ۴۰۵ [ت م: فرمانده سپاه روس در این حمله ارستوف بوده است.] روضة‌الصفای ناصری ۹، ۶۷۴.

۵۸- جهانگیر میرزا، همان ص ۸۸. نجمی همان ص ۲۳۹ [ت م: نجمی‌نام این شخص را حاجی‌علی‌عسکرخان ذکر کرده است.]

۵۹- یکی از آن خان‌ها را که نظر علی‌خان نام داشت، عباس‌میرزا به جرم خیانت اعدام کرده بود. (رک: روضة‌الصفای ناصری ۹، ۶۷۴).

۶۰- همان، ص ۶۷۵.

۶۱- نادر میرزا همان ص ۲۵۰ [ت م: در ظاهر با عباس‌میرزا خصومت شخصی داشته است زیرا نادر میرزا در همین ص می‌نویسد: «بارها دیدم نوشته‌های دستور بی‌نظیر میرزا ابوالقاسم که سوی پدر نوشته بود از طرف نواب نایب - السلطنه و او را فتاح غیر علیم خوانده بود.»]

کردند و او را به حکومت آذربایجان اشغال شده، منصوب کردند^{۶۲}. او به نام تزار خطبه خواند^{۶۳}. نفرت تبریزیان از آصف الدوله چنان بود که وقتی خان‌های شورشی مرنند به دستور میرفتاح روسها را به سوی شهر هدایت می‌کردند تبریزیها برفراز باروها رفتند تا مدافعان شهر را به زیر افکنند و توپهائی را که به سوی روسها نشانه رفته بود خاموش کنند^{۶۴}. آنگاه به دستور میرفتاح دروازه شهر گشوده شد و میرفتاح از شهر بیرون رفت تا به روسها خیرمقدم گوید^{۶۵}. از علمای تبریز فقط میرزا احمد مجتهد از مماشاة با روسها تن زد^{۶۶}. روسها در سوم ربیع‌الثانی ۱۲۴۲/ بیست و چهارم اکتبر ۱۸۲۷ به شهر وارد شدند^{۶۷}.
 عمر پیروزی میرفتاح کوتاه بود، روسها مایل نبودند که شهر بزرگی مانند تبریز را که مردم آن باشتاب دشمن آنها گشتند پادگان کنند، و به زودی سربازان خود را عقب کشیدند^{۶۸}. پس از عقد معاهده ترکمان‌چای میرفتاح مجبور شد که به حالت تبعید به قفقاز رود^{۶۹}.

۶۲- همان ص [ت م: میرعبدالفتاح پس از این واقعه به تفلیس کوچید و از روسها مشاخره می‌گرفت و پس از چندی باز گشت.]

۶۳- Von Schlechta Wssehrd، همان متن، ص ۳۰۵، ناسخ‌التواریخ ۱، ۲۰۵.

۶۴- Von Schlechta Wssehrd، همان متن، صص ۳۰۵-۳۰۶ [ت م: بنا بر نوشته نادر میرزا (و جهانگیر میرزا) آصف‌الدوله «از بروج آنجا سه تیر توپ به سوی خصم بینداخت.» همان، ۲۵۱].

۶۵- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۷۶.

۶۶- نادر میرزا، همان، ص ۲۵۱ [ت م: نادر میرزا جز میرزا احمد مجتهد که با خانه از شهر بیرون رفت از کسی دیگر به نام میرزا عبدالوهاب وکیل نیز چنین یاد می‌کند: «تن به‌خواری نداد.» همین ص].

۶۷- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۶۷۷.

۶۸- همان ص ۶۷۸، نجمی، همان، ص ۲۴۲.

۶۹- رك: و - مینورسکی «تاریخ تبریز» ترجمه عبدالملی کارنگ (تبریز ۱۳۳۷ ش/ ۱۹۵۹) ص ۶۹ ر - ویلبراهام R. Wilbraham در اکتبر ۱۸۳۷ به خانه مجتهدی در حوالی تفلیس آمد: «این مجتهد به سبب خدماتی که در حین جنگ ایران و روس به روسیه کرده بود موجب زیادی از حکومت روسیه دریافت

خیانت میرفتاح و علمای تبریز تنها واقعه‌ای نبود که عباس میرزا را از اعمال سیاست خود که به‌کار انداختن فشار روحانیان بود پشیمان کرد. اگر در سابق او از این سلاح برای مجبور کردن فتحعلی‌شاه به جنگ استفاده کرده بود، حالا این سیاست را دشمنانش که برخی از شاهزادگان بودند به‌کار می‌بردند تا او را از خاتمه دادن به جنگ باز دارند. هنگامی که مذاکرات مقدماتی صلح در دهخوارقان در جریان بود حسنعلی-میرزا شجاع‌السلطنه با چهار علم سیاه که مدعی بود به طرزی معجزآسا امام‌رضا به‌او داده تا آنها را پیروزمندانه علیه روسها وارد جنگ کند، از مشهد بیرون شد.^{۷۰} در ژانویه ۱۸۲۸ به تهران رسید و اعلام کرد که باید به عنوان وارث مسلم تاج و تخت به‌جای عباس میرزا گمارده شود. یک شب پیش از رسیدن حسنعلی میرزا به تهران ملاها جلسه‌ای تشکیل دادند تا ترتیب مراسمی را که در طی آن علم‌های مقدس مشهد می‌بایست به‌شهر وارد شود بدهند، و گفتند هرکس به شاه توصیه کند که به مشرکان غرامت دهد باید دشمن دین اسلام معرفی شود. این امر با کف‌زدن‌ها تأیید شد.^{۷۱} فتحعلی‌شاه مایل نبود که از دست دادن ایالات قفقاز را به‌خود بقبولاند و غرامات جنگ را بپردازد، و عباس میرزا را به سبب وضع وخیمی که داشت سرزنش کرد.^{۷۲}

→ می‌کرد. (سفرهای ایالات ماوراء قفقاز روسیه [لندن ۱۸۳۹] ص ۲۵۶) تبعید وی دائمی نبود، به تبریز بازگشت و در همین شهر به سال ۱۸۵۲/۱۲۶۹ - ۱۸۵۳ درگذشت. (رک: نادر میرزا، همان ص ۲۵۶) احمد کسروی در کتاب «زندگی من» (تهران ۱۳۲۳ ش/۱۹۴۴) ص ۲۵ اعقاب او را ذکر کرده است.
 ۷۰- جهانگیر میرزا، همان ص ۱۰۲ [ت م: «چهار علم سیاه همراه برداشته می‌گفت که علمهای حضرت رضا صلوات‌الله علیه است که در خواب به‌من مرحمت کرده و فرموده است که روس را به‌ضرب شمشیر از مملکت بیرون‌کن.» همان ص] نجمی، همان، ص ۲۵۱.

۷۱- مک‌نیل، همان متن، ص ۱۰۳.

۷۲- عباس اقبال «غرامات معاهده ترکمانچای» یادگار، ۱، (۱۳۲۴ ش /

۱۹۴۵-۱۹۴۶) ۲۲.

در تهران سپاهی گردآوردند تا به جبهه قفقاز گسیل شود.^{۷۳} سرانجام فشار واقعیات آنچنان نیرومند بود، که هیجان نتوانست موفقیتی به دست آورد ایالات از دست رفت و معاهده خفت‌آلود ترکمانچای منعقد شد.

بنابراین جنگ دوم ایران و روس به نحوی فلاکت بار خاتمه یافت. در آغاز علما مانند ابزار تهییج احساسات مذهبی به کار گرفته شده بودند، اما توفیقی که آنان در پرانگیختن احساسات مذهبی به دست آوردند توانائی پنهانی آنانرا در رهبری ملت آشکار ساخت. تناقض موجود میان ملت و دولت قدرت را از آنان سلب کرد، چنانکه نتوانستند بر جریان جنگ اثر گذارند. نفوذ روزافزون بیگانه که نتایج نامطلوبی به بار آورد به نقش علما در رهبری ملت علیه دولت بعد تازه‌ای بخشید.

حوادث پس از جنگ:

قتل. ا. س. گریبایدف A. S. Griboyedov

اندکی پس از خاتمه جنگ دوم ایران و روس در تهران واقعه‌ای رخ داد که ایران را به درگیر شدن در مصیبت تازه‌ای تهدید کرد. بار دیگر به نظر می‌رسید که از حیثیت ملی هتک حرمت شده است، و باز از علما خواسته شد که در برابر این توهین قد علم کنند. هرچند برخی از حقایق مربوط در معرض اختلاف است به نظر می‌رسد نظریاتی که توطئه را بفرنج می‌کند ناموجه باشند: گریبایدف قربانی رفتار خود و واکنش ناشی از آن شد.

ا. س. گریبایدف شاعر و درام‌نویس روسی در رجب ۱۲۴۴/ژانویه ۱۸۲۹ که به‌مأموریت به تهران آمد با ایران ناآشنا نبود.^{۷۴} در ۱۸۲۰ منشی هیأت نمایندگی روسیه بود.

۷۳- جهانگیرمیرزا، همان، ص ۱۰۳.

۷۴- روضة‌الصفای ناصری ۹، ۷۰۵ وی در اکتبر ۱۸۲۸ به تبریز رسیده بود، پیش از آنکه سفر خود را به‌جانب تهران ادامه دهد همسر و گروهی از همراهان خود را در این شهر وا گذاشت (واتسن، همان متن ص ۲۴۷).

ویلوک که در ملاقات بین عباس میرزا و گریبایدف حضور داشته می نویسد:

«آقای گریبایدف تنفر عمیقی نسبت به ایرانیان دارد که در پنهان کردن آن به خود زحمت نمی دهد.»^{۷۵} علاوه بر این «تنفر عمیق نسبت به ایرانیان» نسبت به گرجیان همدردی نشان داده بود، هنگامی که در قفقاز خدمت می کرد با نینا چاواچاوادزه Nina Chavchavadze دختر الکساندر چاواچاوادزه شاعر گرجی ازدواج کرده بود و با پاسکویچ هم خویشاوندی داشت^{۷۶}.

این عواطف با برخورداری از موقعیت مستحکم مأمورسیاسی روسیه بودن، در هنگامی که سپاهیان روس در حال اشغال خوی و سایر شهرهای آذربایجان بودند دست به هم داد و رفتار گریبایدف را در تهران با غروری ناشی از غفلت درهم آمیخت و چون به حضور شاه بار یافت تشریفات دربار را نادیده گرفت و از کندن پوتین هایش خودداری کرد^{۷۷}. پیرامونیان او نیز تخلفاتی را مرتکب شدند زیرا که تلافی نمی شد، و قزاقان مست در کوچه ها می گشتند^{۷۸}. در شهر قزوین هم هنگام عبور هیأت نمایندگی روسیه به سوی تهران وقایع مشابهی اتفاق افتاد^{۷۹}. هدف مأموریت گریبایدف که تصویب و اجرای عهدنامه

۷۵- به نقل از د. پ. کاستلو D. P. Costello در «گریبایدف در ایران در سال ۱۸۲۰: دو یادداشت سیاسی» Oxford Slavonic Papers ۵ (۱۹۵۴) ۸۷-۸۸.

۷۶- مقاله ای درباره گریبایدف در

Bol, shaya Sovyetskaya Entsiklopediya

(مسکو ۱۹۵۲) ۱۲، ۵۸۲ آمده است.

۷۷- روضة الصفاى ناصرى ۹، ۷۰۶ ناسخ التواریخ، ۱، ۲۲۲ با اینکه د. پ. کاستلو «قتل گریبایدف Oxford Slavonic Papers» ۸ [۱۹۵۷] ۶۶ رفتار گریبایدف را «با وقار و محکم» توصیف می کند می توان تصور کرد که رفتار او اثر نامساعدی بر ایرانیان داشته است.

۷۸- واتسن، همان، ص ۲۵۰.

۷۹- قائم مقام، همان، ص ۲۷ به نقل از کتاب يك سیاح فرانسوی، من نتوانسته ام Louis Dubois را دنبال کنم. این گزارش در بسیاری از جزئیات با سایر گزارشها تفاوت دارد.

ترکمانچای و دریافت غرامات جنگ از ایران بود، درست به اندازه رفتار او در نظر ایرانیان ناخوشایند می‌نمود^{۸۰}. از جمله فصول معاهده مزبور يك فصل راجع به بازگشت کلیه اسیران بود، و گریبایدف براساس همین فصل در تهران به جستجوی تمام زنان گرجی و ارمنی پرداخت. گماشته‌های او به زور داخل خانه‌ها می‌شدند تا زنان گرجی یا ارمنی تبار را پیدا کنند. این زنان را به اقامتگاه مأمور سیاسی روسیه که حوالی دروازه شاه‌عبدالعظیم بود می‌بردند و از آنها می‌پرسیدند که آیا می‌خواهید در تهران بمانید یا به قفقاز باز گردید. گهگاه آنها را به‌طور غیر قانونی شبانه آنجا نگه می‌داشتند^{۸۱}. خشم مردم که از تجاوز بیگانگان مسلح به خانه‌های آنها سرچشمه گرفته بود فی‌نفسه می‌توانست شورش را که به کشتار هیأت نمایندگی روسیه انجامید پدید آورد، لکن مسأله با گریختن میرزا آقاسی یعقوب‌خان خواجه ارمنی یا شاید گرجی تبار از کاخ سلطنتی و پناهندگی او به گریبایدف بغرنج می‌شود، بنا به منابع ایرانی میرزا یعقوب که مبلغ هنگفتی پول از حرم سلطنتی در اختیار داشته و نمی‌خواسته یا نمی‌توانسته آنها را پس بدهد به اقامتگاه گریبایدف گسریخته است^{۸۲}. لکن ملتسوف Maltsov تنها عضو هیأت نمایندگی روس که از معرکه جان سالم به‌در برده بود می‌نویسد تا چند روز پس از گریختن میرزا یعقوب از کاخ از اتهامات مالی علیه او خبری نبود. تنها برگه‌های رسید می‌توانست پول‌هائی را که او متهم به اختلاس آنها شده بود نشان دهد. قرار

۸۰- بادلی Baddeley همان، ص ۲۰۲ منتظم ناصری ۳، ۱۴۴.

۸۱- جهانگیرمیرزا، همان، ص ۱۲۱.

۸۲- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۰۷. جهانگیرمیرزا، همان ص ۱۲۰ هردو از «يك مبلغ معتنا به» سخن می‌گویند. [ت م: جهانگیرمیرزا یعقوب‌را «گرجستانی-تبار» می‌داند همین ص.] نجمی (همان، ص ۲۷۷) از رقم چهل هزار تومان یاد می‌کند. قائم‌مقام (همان ص ۲۷) پنجاه هزار و احمد میرزا عضدالدوله (تاریخ عضدی چاپ حسین کوهی کرمانی [تهران ۱۳۲۷ ش / ۱۹۴۸] ص ۲۸) سی هزار [ت م: نقد و جنس متروکات].

بود این پول بنا به دستور شاه صرف هزینه حرم سلطنتی شود.^{۸۲} خواه اتهامات متناسبه به میرزا یعقوب به حق بوده خسواه نبوده فتحعلی شاه نمی توانسته است از سقوط کسی که به جزئیات زندگی دربار آشنا بوده به دست روسها، متغیر نشود.^{۸۴} بسیار بعید است که از دست رفتن میرزا یعقوب در نظر شاه آنقدرها اهمیت داشته که او را به توطئه قتل گریبایدف برانگیخته باشد. هیچانی که علیه ایلچی روس برانگیخته شد مانند جنبشی که به جهاد منجر شده بود چنان شدت داشت که شاه را هم تهدید می کرد و فتحعلی شاه بهتر می دانست که به جای دامن زدن به چنان آتشی از آن پرهیز کند. واکنش هراس آلودی که در قتل گریبایدف از خود نشان داده نیز بیانگر آنستکه از امکانات روسیه در جنگ علیه ایران در صورت تجدید جنگ، آگاهی داشته است.^{۸۵}

در واقع گریختن میرزا یعقوب، گریبایدف را به کشتن نداد بلکه دو زن گرجی که در مشکوی اللهبیارخان آصف الدوله بودند این سرنوشت را برای او رقم زدند. بنا به نوشته روضه الصفاى ناصری^{۸۶}، میرزا یعقوب گریبایدف را از وجود آن دو زن آگاه کرد، احتمال دارد که میرزا یعقوب با آصف الدوله دشمنی داشته و از این رهگذر می خواسته او را تحقیر و ناراحت کند. لکن این احتمال بیشتر است که گریبایدف می خواسته آصف الدوله را به سبب خصومتی که با روسیه داشته گوشمالی دهد آن خصومت از اسارت او در دست روسها از اکتبر ۱۸۲۷ تا ژوئیه ۱۸۲۸ سرچشمه گرفته و به ندرت تخفیف یافته بود.^{۸۷}

۸۲- به نقل از کاستلو در «قتل گریبایدف» صص ۷۴-۷۵.

۸۴- میرزا یعقوب یکی از خواجگانی بوده است که به کار مواظبت از حرمسراهای خصوصی فتحعلی شاه اشتغال داشته. (عضدالدوله، همان ص ۲۸) [ت م: (آقای یعقوب)... یکی از خواجه هائی بود که رسیدگی به اسباب اطلاق حضرت خاقان می نمود... تاریخ عضدی همین ص.]

۸۵- واتسن، همان ص ۲۵۲.

۸۶- روضه الصفاى ناصری، ۹، ۷۰۸.

۸۷- واتسن، همان، ص ۲۴۹ کاستلو، همان، ص ۷۶ حاشیه ۳.

آصف‌الدوله که از بروز حادثه‌ای هراس داشت دو زن گرجی را به‌همراه گروهی از آدم‌های خود به اقامتگاه گریبایدف فرستاد، زنها را نگاه داشتند و از ورود آدمهای آصف‌الدوله به اقامتگاه نماینده سیاسی روسیه جلوگیری کردند.^{۸۸} روسها مدعی شدند که دو زن مزبور که به‌اسلام گرویده و در مشکوی آصف‌الدوله چند شکم زائیده بودند می‌خواهند از ایران بروند.^{۸۹} اما چو افتاد که آن‌دو را به‌زور نگه‌داشته و مجبور به‌ترك اسلام کرده‌اند.^{۹۰} به قولی آنان به صدای بلند قرآن می‌خوانده‌اند تا به‌این وسیله اکراه خودشان را به‌گوش مردم بیرون اقامتگاه برسانند.^{۹۱}

در این هنگام علما به‌مداخله برخاستند. معلوم نیست که تنها آصف‌الدوله از علما استمداد جسته باشد، بی‌شک دست کم او بزرگترین مقامی بوده که چنین تقاضائی را از علما کرده است. مردم تهران نومید از حکومتی که به‌خودکامگی گریبایدف گردن نهاده بود، بلوای آصف‌الدوله را برای انتقام گرفتن از نماینده سیاسی روسیه دست‌آویز کردند.^{۹۲} علمای تهران به رهبری حاجی میرزا مسیح شاگرد میرزا ابوالقاسم قمی^{۹۳}، ابتدا به گریبایدف پیغام فرستاده از او خواستند که زنان را آزاد کند و خطرات ناشی از سرپیچی او را یس‌آ‌آور شدند.^{۹۴} زنان آزاد نشدند و نماینده علما بی‌آنکه موفق به‌دیدن گریبایدف شده باشد باز —

۸۸— ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۲۲؛ جهانگیرمیرزا، همان، ص ۱۲۲.

۸۹— رك: گزارش ملتسوف به‌نقل کاستلو، همان، ص ۷۸.

۹۰— همان متن، ص ۷۷؛ واتسن، همان، ص ۲۵۰ روضة‌الصفای ناصری،

۹، ۷۰۸.

۹۱— ناسخ‌التواریخ، ۱، ۲۲۲، گزارشی که قائم‌مقام نقل کرده (همان ص ۲۷) حاکی از آنستکه زنان، گرجی نبوده بلکه ارمنی و از ایالات شرقی امپراطوری عثمانی بوده‌اند و توانستند از خانه گریبایدف گریخته مردم را علیه او برانگیزند. گزارش مزبور با تمام گزارشهای موجود دیگر تناقض دارد.

۹۲— روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۰۸.

۹۳— قصص‌العلماء، ص ۱۰۸.

۹۴— روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۰۸.

گشت^{۹۵}. بنابراین حاجی میرزا مسیح فتوی داد که نجات دادن زنان مسلمان از چنگال مشرکان مجاز است^{۹۶}. یک روز پس از صدور فتوی بازار بسته شد و گروهی از مردم شهر به جانب‌خانه گریبایدف به راه افتادند^{۹۷}. ملتسوف معتقد است که علما مردم را تشویق می‌کردند که «به‌خانه گریبایدف رفته اسرا را نجات داده میرزا یعقوب و رستم [یکی از همراهان گرجی گریبایدف] را بکشند»^{۹۸}. لکن بعید است که علما جز لگام زدن به فعالیت‌های گریبایدف و نجات زنان قصد دیگری می‌داشته‌اند. حاجی میرزا مسیح دوبار درخواست خود را تکرار کرد ولی مؤثر نشد^{۹۹}. به‌رحال تعداد غوغاییانی که اینک اجتماع کرده بودند آنقدر زیاد شده بود که اداره آنها مقدور نبود^{۱۰۰}. آن دو زن آزاد شدند، اما وقتی جمعیت میرزایعقوب‌را خواستار شدند قزاقان آتش گشودند و جوانی چهارده‌ساله هدف تیر اجل گردید^{۱۰۱}. آنگاه حمله عمومی به‌اقامتگاه گریبایدف آغاز شد و درطی آن میرزا یعقوب و همه هیأت نمایندگی روسیه به استثنای ملتسوف که از قضا در آن هنگام در جای دیگری بود قتل عام شدند^{۱۰۲}.

۹۵- همان، ص ۷۰۸؛ جهانگیرمیرزا، همان، ص ۱۲۲.

۹۶- واتسن، همان، ص ۲۵۱.

۹۷- همان، ص ۲۵۲.

۹۸- کاستلو، همان متن، ص ۷۷.

۹۹- جهانگیرمیرزا همان ص ۱۲۲.

۱۰۰- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۰۸ [ت م: دو زن مزبور پیش از کشته

شدن میرزایعقوب آزاد شدند. همین ص.]

۱۰۱- همان ص ۷۰۹، نجمی (همان ص ۲۷۷) بی‌آنکه مأخذ خود را ذکر

کند اظهار می‌دارد که نخستین حمله به‌خانه گریبایدف پیش از صدور فتوی

صورت گرفت و درطی آن شش نفر از حمله‌کنندگان به‌هلاکت رسیدند. نیز، رك:

قائم‌مقام (همان ص ۲۷) که می‌گوید جنازه هر يك از شهدا به‌مسجدهی جداگانه‌برده

شد و شورشیان از این مساجد در گروه‌های بیشمار شورش را آغاز کردند.

۱۰۲- روضة‌الصفای ناصری، ۹، ۷۰۹ رضاقلی‌خان تعداد شورشیان‌مقتول

را قریب به هشتادتن دانسته. جهانگیرمیرزا هم به‌تخمین هشتادتن؛ همان، ص

۲۱۶ و واتسن (همان ص ۲۵۲) سی‌وپنچ تن.

برای اینکه از حکومت روسیه دلجوئی شود و ایران از بلیه يك جنگ دیگر رهائی یابد، خسرومیرزا یکی از فرزندان عباس میرزا، به معیت ملتسوف به سنت پترزبورگ فرستاده شد^{۱۰۳}. تزار که در آن اوان با امپراطوری عثمانی در حال جنگ بود بی میل نبود که از موضوع چشم پوشی کند. اما به این شرط که محرك اصلی ماجرا یعنی حاجی میرزا مسیح از تهران تبعید شود. فتحعلی شاه در پذیرفتن این شرط مردد شد زیرا به قول ناسخ التواریخ^{۱۰۴} «پنداشت که پذیرفتن آن شرط مغایر با شریعت است.» شاید تردید او ناشی از مقاومت حاجی میرزا مسیح در برابر هر اقدامی که برای تبعید او صورت می گرفته، بوده است چندی بعد حاجی محمد ابراهیم کلباسی از حاجی میرزا مسیح خواست که به عتبات برود و خود را مسئول جنگ جدیدی با روسیه نکند، همین که میرزا مسیح آماده رفتن شد برخی از مریدان به او گفتند تا از تهران بیرون روی ترا به تفلیس می فرستند که روسها اعدامت کنند. وی بار دیگر از بیرون رفتن از تهران منصرف شد^{۱۰۵}. سرانجام در هشتم صفر ۱۲۴۴ بیست و نهم اوت ۱۸۲۹ به زور او را به مسجدشاه آوردند و مجبور کردند که در انظار عموم با مریدان و خانواده خود وداع کند^{۱۰۶}. این حادثه باز هم آستان بی نظمی و شورش بود. بی نظمی و شورشی وخیم تر از آنچه به غارت سفارت روسیه انجامید، و این بار شورش تنها علیه حکومت رهبری می شد. دروازه های ارگ بسته، توپها بر برج و باروهای آن مستقر شده بود. فتحعلی شاه که دیگر میل نداشت خواسته های علما را بپذیرد مردم را به قتل عام تهدید کرد سرانجام با مداخله حاجی محمد ابراهیم کلباسی حاجی میرزا مسیح که لباس مبدل پوشیده بود با محافظ به طرز

۱۰۳- ناسخ التواریخ ۱، ۲۰۸.

۱۰۴- ص ۲۰۹.

۱۰۵- همان ص ۲۰۹ روضة الصفاى ناصری، ۹، ۷۱۲.

۱۰۶- ناسخ التواریخ ۱، ۲۰۹.

مسالمت‌آمیزی از تهران بیرون شد^{۱۰۷}. بدینگونه ماجرای گریبایدف پایان گرفت. بی‌آنکه بسیاری از جزئیات آن روشن شده باشد. به‌ظاهر در اینجا تحقیق در انگیزه‌های نهائی آن لازم نمی‌نماید. اگر همچنان که برخی از نویسندگان معتقدند^{۱۰۸}، آصف‌الدوله خواهان تجدید جنگ با روسیه می‌بوده، معلوم نیست چگونه توانسته گریبایدف را وادار به مطالبه دو زن گرجی خود کند، و بسیار مشکوک است که حتی چنان حيله‌ای به ذهن يك نجیب‌زاده ایرانی که نسبت به شرف خود غیرتمند است خطور کرده باشد. براساس شواهد موجود نمی‌توان گفت که کشتار: «در اثر طغیان بی‌اختیار خشم عامه نبوده بلکه توطئه‌ای در کار بوده که گردانندگان آن اعضای برجسته حکومت ایران می‌بوده‌اند.»^{۱۰۹} منتهای مراتب می‌توان گفت چنان توطئه‌ای می‌توانسته وجود داشته باشد اما آخرین مدرک باید یافته شود. مورخان روسی به سهم خود آن جنایت را به توطئه انگلیس نسبت می‌دهند^{۱۱۰}.

بیش از همه آن ماجرا مانند مقابله‌ای میان مردم و حکومت تجلی می‌کند. مقابله‌ای که در آن علما مانند الهام‌دهندگان و رهبران احساسات عمومی و مدافعان شرافت ملی عمل می‌کنند «عموم مردم صریح گفتند که اگر دولت به‌خلاف رأی ما فرمان دهد جمهوراً از پادشاه روی برتاییم و با او نیز مدافعه کنیم.»^{۱۱۱} بستن بازار، اجتماع در مسجدشاه، استفاده از اجساد شهدا برای

۱۰۷- همان ص روضة‌الصفای ناصری ۹، ۷۱۳.

۱۰۸- کاستلو، همان، ص ۷۸، نجمی (همان ص ۲۷۷) نیز کلیه ماجرا را زیر سر دشمنان عباس‌میرزا می‌داند.
۱۰۹- کاستلو، همان، ص ۶۶.

۱۱۰- رك: د. پ. کاستلو «یادداشتی در فعالیت سیاسی اس. گریبایدف توسط S. V. Shostakovich, Slavonic and East European Review, LX (1961-1962), 235-244. the Bol, shaya Sovyetskaya - Entsiklopediya (XII, 583.)

قتل گریبایدف را به «عمال انگلیس و محافل ارتجاعی» نسبت می‌دهد.

۱۱۱- روضة‌الصفای ناصری ۹، ۷۰۹.

حدت بخشیدن به خشم مردم، خشم شدید مردم در آن هنگام که تهدید می‌شدند که رهبران‌شان نفی بلد خواهند شد، همه و همه عناصری از تاریخ ایران است که بعدها موقعیتهای وخیم‌تری را دوباره تکرار می‌کند. ماجرای مزبور نخستین برخورد آشکار بین حکومت و مردم را پدید آورد، اینکه این‌مقابله انگیزه مذهبی داشت و در وجود يك مجتهد مرکزیت یافته بود تصادفی نبود. حکومت بیش از پیش در مظان اتهام خیانت و همکاری باقدرتهای بیگانه نامسلمان قرار داشت. علما به طبع رهبری مخالفت با آنرا داشتند. وقایعی که به قتل گریبایدف مربوط بود نتایج آنی مهمی نداشت ولی پیشاپیش از پیشامدهای آینده‌ای دور خبر می‌داد.

واکنش علما نسبت به

هنری مارتین مبلغ

در وقایعی که به جنگ دوم ایران و روسیه و قتل گریبایدف پایان گرفت می‌بینیم که علما واکنش ملی را در برابر برخورد تجاوزکارانه همسایه شمالی تحت قاعده درمی‌آورند. در دوران حکومت فتحعلی‌شاه درگیری نزدیکی میان سیاست انگلیس و ایران نیز آغاز شد که بسیاری از جنبه‌های آن واکنش شدید علما را برمی‌انگیخت. لکن در این مرحله نه چنان واکنشی دیده شد، نه برخورد مستقیمی میان نمایندگان سیاست انگلیس و اعضاء گروههای روحانی رخ داده است: تنها گروهی از سیاحان با برخی از علمای برجسته ملاقات و نظریات خودشانرا یادداشت کردند^{۱۱۲}. با وجود این، فعالیت‌های يك مبلغ انگلیسی، به نام

۱۱۲- به مثل ج. ب. فریزر J. B. Fraser (سفر زمستانه از قسطنطنیه به تهران [لندن ۱۸۳۸] ۱، ۴۸۳) ۱- کانالی A. Conolly (سفر زمینی از انگلیس به شمال هند از طریق روسیه، ایران و افغانستان [لندن ۱۸۳۴] ۱، ۲۶۵، ۲۹۶، ۳۳۳)؛ و ا. بورنس A. Burnes (سفرهای بخارا [لندن ۱۸۳۴] ۲، ۸۱) همه اینان از مشهد دیدار کردند و درباره مجتهدانی که دیدند به‌لحن مساعدی نوشتند. سوی این تماس‌های اتفاقی، محمود محمود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی ۱، ۳۳۷) مدعی است که کانالی از علما برای مقاصد

هنری مارتین، از چشم علما دور نماند؛ و با اینکه این فعالیتها مانند سایر فعالیت‌های تبلیغی در میان مسلمانان حداقل تأثیر را داشت، شایسته بررسی است. زیرا واکنشی که علما در برابر این فعالیتها از خود نشان دادند شکل عجیب و خاصی داشت.

مارتین (که به پادری Padri شهرت یافت) در ژوئن ۱۸۱۱ از هند به شیراز آمد و به‌خاصه در همین شهر به‌مناظره پرداخت^{۱۱۳}. بنا به نوشته مؤثر سلطانیه^{۱۱۴} وانمود پذیرش اسلام کرد، و خود را یوسف نامید و در مدارس شیراز به تحصیل علوم دینی پرداخت. میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام در دیباچه خود بر کتاب مفتاح‌النبوه که در رد ایرادات مارتین بر اسلام نوشته می‌گوید که مارتین در بدو ورود به شیراز اظهار میل به شریعت اسلام را بهانه ساخته سپس «زاهدی ساده» را بر این داشت که شرحی بر نبوت حضرت محمد (ص) مرقوم دارد که با عدم کفایت آن شرح می‌خواست و سایل بدنامی اسلام را فراهم کند^{۱۱۵}. لکن بدیهی است پس از ورود او دیری نپائید که مبادله رسالات جدلی آغاز شد. این حقیقت دست‌کم ادعائی را که در بدو ورود به او نسبت می‌دهند مستبعد می‌نماید. در ۲۳ جمادی‌الآخر ۱۲۲۶ بیست و ششم ژوئیه ۱۸۱۱ میرزا ابراهیم نامی «مرشد همه ملاها» رساله‌ای دربارہ بعثت

→ جاسوسی خراسان استفاده می‌کرد اما مدرکی ارائه نمی‌دهد. همچنین وی معتقد است (همان ا؛ ۸۸ حاشیه ۱) که انگلیس با اعمال فشار روحانیان علیه میرزا - ابراهیم‌خان شیرازی او را مزول کرد. این اظهارنظر نیز تأیید نشده است.

۱۱۳ - رك دیباچه س. لی S. IIc بر «رسالات جدلی در مسیحیت و اسلام» هنری مارتین (کمبریج ۱۸۲۴) ص، ۱۱۵.

۱۱۴ - عبدالرزاق دنبلی «مآثر سلطانیه» (تبریز ۱۲۴۲ ق / ۱۸۲۶) ص ۱۴۷ [ت م: مآثر سلطانیه ورود یوسف را به اصفهان می‌داند و محل تحصیلاتش را نیز همان شهر (همین ص) ولی قائم‌مقام در دیباچه مفتاح‌النبوه می‌نویسد که پادری از ممالک انگلستان به دارالملک فارس نقل و تحویلی کرده و چندی در صحبت علمای آن دیار به سر برد.]

۱۱۵ - در «مغز الانشاء» محمدصادق حسینی (تبریز ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷) ص ۱۸۶ آمده است.

پیغمبر «محمد» نوشت و در آن به خاصه به اعجاز قرآن پرداخت^{۱۱۶}. میرزا ابراهیم در آغاز رساله می نویسد که «يك كشييش مسيحي از من خواسته است که دلایل خود را در خصوص بعثت پیغمبر (ص) ما بعد از مسیح بنویسم»^{۱۱۷}. لکن به زودی رسالات متعددی در این زمینه پدید آمد و این رسالات گویا در پاسخ يك رساله جدلی بود که مارتین علیه اسلام طبع و نشر کرده بود^{۱۱۸}. ملا احمد نراقی ده تن از خاخامهای کاشان را دعوت کرد و به پایمردی آنان تعدادی از عبارات عهد عتیق و آثار مربوط به مذهب یهود را به فارسی برگردانده نام رساله را سیف‌الامه گذاشت و ضمن آن دعاوی هنری مارتین را رد کرد^{۱۱۹}. رسالات دیگری توسط ملاعلی نوری^{۱۲۰}، ملاعلی اکبر بن محمد باقر اصفهانی^{۱۲۱}، حاج ملاتقی برغانی، سید محمد کربلایی، ملا ابراهیم کلباسی، حاج ملاموسی نجفی، و میرزا محمد اخباری تألیف شد^{۱۲۲}.

بنابراین جای شگفتی است که قائم مقام می نویسد مباحثات دینی مارتین در خور التفات و قابل رد و جواب نبود تا وقتی که

۱۱۶- مارتین، همان، ص ۱۱۵ ترجمه‌ای از آن رساله در صص ۱-۳۹ همین اثر آمده است. ج - ولف Missionary Journal [لندن ۱۸۲۹] ۳، ۶۷) در میان کسانی که مارتین را رد کردند از کسی به نام میرزا ابراهیم فسائی نام می برد که شاید همین میرزا ابراهیم باشد بعلاوه رساله اش از لحاظ استدلال ضعیف است (ممکن است قائم مقام آنرا به طرز نامساعدی نقل کرده باشد هر چند امکان دارد ترجمه‌ای غرض‌آلود تا حدی از قوت آن کاسته باشد).

۱۱۷- مارتین، همان متن، ص ۱.

۱۱۸- بنا به روایت موریه (سفر دوم، ص ۲۲۴) هدف واقعی مارتین در ایران این بود که ترجمه‌ای به زبان فارسی از کتاب مقدس تهیه کند و چون به این کار پرداخت به مجادله کشانده شد و ناگزیر به نشر رساله‌ای شد. ترجمه او در سال ۱۸۱۶ در کلکته به چاپ رسید.

۱۱۹- قصص العلماء، صص ۹۳، ۹۴ [ت م: مؤلف قصص العلماء به کمک علمای یهود تصریحی ندارد، همین ص] روضات الجنات ص ۲۷.

۱۲۰- قصص العلماء ص ۱۲۲، روضات الجنات، ص ۴۱۷، ولف، همان،

ص ۶۷، ۳.

۱۲۱- روضات الجنات، ص ۴۱۶.

۱۲۲- ولف همان ۳، ۱۵۶.

حقیقت این ماجرا به فتحعلی شاه معروض شد^{۱۲۳}. شاید منظورش این بوده است که همه پاسخ‌هایی که به مارتین داده شده بود بی‌تأثیر بوده اما پذیرش این امر حتی به تلویح بیشتر شگفت‌آورست. زیرا در میان کسانی که در پاسخ مارتین رساله نوشتند برخی از بزرگترین علمای عصر وجود داشتند. ممکن است تصور شود که رسالات مزبور بعدها به دستور شاه نوشته شده اما تنها رساله‌ای که به این ترتیب نوشته شد رساله حاج ملارضا همدانی است^{۱۲۴}. عباس میرزا در نامه خشم‌آلودی که در پایان دومین جنگ ایران و روس به قائم‌مقام می‌نویسد علما را متهم می‌کند که نه آن علم و فضیلت داشتند که جواب پادری بنویسند. مشکل می‌توان گفت که انگیزه اتهام عباس میرزا به علما فقط از خشمی که از خیانت میرفتح عارض او شده بوده سرچشمه گرفته است^{۱۲۵}.

حجم پاسخ‌هایی که به مباحثات دینی مارتین داده شد، صرف نظر از کیفیت آنها، فی‌نفسه بیانگر آن نیست که حملات مارتین هیچگونه تأثیر مثبتی بر اسلام گذاشته باشد. روزگار بحبوحه فعالیت مذهبی بود و تدوین رساله‌های جدلی علیه صوفیگری و اخباریگری و همچنین مسیحیت، کاری عادی بود.

لذت بردن از مشاجره محض خاطر مشاجره را نمی‌توان کم گرفت. ولف Wolff از ملاقات با یک مجتهد شیرازی سخن می‌گوید که مکالمه با خارجی‌ها را دوست می‌داشته و می‌گفته: «به فهم حدت می‌بخشد.»^{۱۲۶} اگر ولف نیز در حین سرگردانی‌هایش بارها فرصت یافت که فریاد زند «مارتین! اوه مارتین من! تو چراغی در ایران برافروخته‌ای که هرگز خاموشی نگیرد.»^{۱۲۷} باز هم

۱۲۳- دیباچه مفتاح النبوه در حسینی همان ص ۱۸۷. رساله قائم‌مقام نیز شاید برای مطالعه شخص شاه نوشته شده است ولو اینکه مستقیم به دستور شاه نوشته نشده باشد.

۱۲۴- همان ص ۱۸۸ مارتین، همان متن، ص ۱۶۱ ولف همان ۳، ۶۷.

۱۲۵- رك: فصل ۴ پس از شماره ۴۱ و فصل ۵ پس از شماره ۵۵.

۱۲۶- ولف، همان، ۳، ۵۲.

۱۲۷- همان، ص ۴۶ و در همهجا.

مشکل می‌توان در فعالیتهای مارتین تأثیر پایداری بر ایران یافت. به راستی پس از خروج مارتین از ایران، به ندرت مواردی را در میان مسلمانان ایران می‌توان یافت که دین دیگری را پذیرفته باشند. با اینکه بسیاری از علمای بعدی، علی‌الخصوص آقانجفی با مبلغان خارجی به مخالفت برخاستند، این مخالفتها تنها يك جنبه از تأثیر ظاهری کلی غرب بر ایران بود. تهدید مرامی که در بطن این برخورد نهفته بود بامباحثات دینی مبلغان تفاوت داشت. و نتایج پاسخ علما در باطن پیچیده‌تر و وسیع‌تر بود.

در دوره حکومت فتحعلی‌شاه می‌بینیم که نقش دوگانه علما که مخالفت با دولت و مقابله با نفوذ قدرتهای خارجی است در حال پیشرفت است. نقش مزبور با سپری شدن قرن آشکارتر و فعال‌تر می‌شد. سیاست فتحعلی‌شاه که تا حدی بر اساس دیانت شخصی و مقداری بر پایه ملاحظات سیاسی استوار بود توان آن را داشت که اظهار تناقض موجود بین علما و دولت را محدود کند. کوششهای او در ماهیت موفقیت‌آمیز نبوده است و چون اخلاف او نتوانستند آن کوششها را دنبال کنند تناقض آشکارتر و اثرات آن نزدیک‌تر شد.

فصل ششم

حکومت محمدشاه

در دوران حکومت محمدشاه روابط دولت با علما به مرحله تازه‌ای از دشمنی و کشمکش گام نهاد. اگر فتحعلی‌شاه هرچند به طرزی نامعقول و ناموفق می‌خواست بین نیازهای دین‌داری و وظایف حکمران مستبد آشتی برقرار کند، محمدشاه تا حد زیادی از چنین کوشش‌هایی دست باز داشت. ماهیت بدعت‌آمیز اعتقادات مذهبی او و وزیرش حاجی میرزا آقاسی حتی موجب نشد که به انقیاد از يك مرجع تقلید، هرچند به طرز نظری، اعتراف کند با اینکه انتظار می‌رفته است که قیام‌های بابیه علما و شاه را علیه دشمن مشترك آنها متحد گرداند، به‌رغم ظهور شدید و تماشائی سرانجام آن قیامها به‌گونه حوادثی زودگذر و کم‌اهمیت تلقی شدند. در دوران حکومت ناصرالدین‌شاه بار دیگر اقدامات متناوبی برای پدیدآوردن روابط قابل دوام میان علما و دولت صورت گرفت اما نتیجه‌ای حاصل نشد زیرا به ناسازگاری ذاتی موجود میان مذهب شیعه و سلطنت نفرت شدید و آشکار ازسلسله قاجار مزید شده بود.

جنبه‌هایی از سیاست روحانی فتحعلی‌شاه را بار دیگر در رویدادهای دوران حکومت محمدشاه می‌توان دید. او نیز به‌علامت دینداری حمایت خود را از اماکن متبرک عراق عرب بیشتر کرد.

قبه مطلای کربلا را که یغماگران وهابی در سال ۱۲۱۶/۱۸۰۱ ویران کرده بودند از نو ساخت^۱. و در سال ۱۲۵۲/۱۸۳۶- ۱۸۳۷ میرزا حسن رشتی را به کاظمین فرستاد تا بر تعمیراتی که در آنجا به دستور او در دست انجام بود نظارت کند^۲. باردیگر مساجدی به نام شاه ساخته شد، مثل مسجد جامع خوی^۳. در آغاز حکومتش کار توزیع عطایای سلطنتی را میان علما و سادات به عهده میرزا نصرالله اردبیلی گذاشت و مبلغ آن سالیانه به صد هزار تومان بالغ می‌شد^۴. حاج ملامحمد جعفر استرآبادی را که ابتدا فتحعلی‌شاه از او دعوت کرده بود تا در تهران اقامت کند، این بار محمدشاه در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ به پایتخت احضار کرده^۵. گهگاه استشفاع علما از شورشیان پذیرفته می‌شد بنابراین شفاعت علمای شوستر از محمدتقی‌خان رئیس شورشی ایل بختیاری در نزد شاه پذیرفته شد^۶. حتی یکی از علما به نام حاج ملاحمد کرمانشاهی به حکومت دزفول منصوب شد^۷. فتحعلی‌شاه با همه تظاهری که به دینداری می‌کرد فروش الکل را قدغن نکرد، اما جانشین او فروش آنرا ممنوع ساخت و خود از الکل پرهیز می‌کرد^۸. بعلاوه دستور داد تمام سرزمینهای را که

۱- عمادالدین حسین اصفهانی «تاریخ جغرافیائی کربلای معلی» (تهران ۱۳۲۶ ش / ۱۹۴۷) ص ۱۵۰.

۲- ناسخ التواریخ ۱، ۳۴۱.

۳- میرزا محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان ناصری (تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ق/ ۱۸۷۷-۱۸۸۰) ۴، ۱۰۲ [ت م: بانی این مسجد حسین‌خان دنبلی بوده و به نام مسجدشاه معروف بوده همان ص].

۴- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۱۶۹، ۱۷۱.

۵- محمدعلی معلم حبیب‌آبادی «مکارم‌الآثار در احوال رجال دوره قاجار» (اصفهان ۱۳۳۷ ش ۱۹۵۸) ۱، ۸۶ و در سال ۱۲۶۳/۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ درگذشت (روضه‌الصفای ناصری ۱۰، ۱۴۱).

۶- ناسخ التواریخ ۱، ۴۰۲.

۷- منتظم ناصری ۳، ۱۷۹.

۸- و ك استوارت W. K. Stuart «روزنامه اقامت در شمال ایران و ایالات

مجاور ترکیه» (لندن ۱۸۵۴) ص ۲۰۶ ناسخ التواریخ ۱، ۴۷۶.

نادرشاه گرفته در صورتی که سند مالکیت آنها به محکمه شرع ارائه شود به مالکان اصلی آنها مسترد شود^۹. با توجه به زمان درازی که از مرگ نادر می‌گذشت شاید قصد او از این اقدام کاستن از دشمنی علما بوده است. کاری که فتحعلی‌شاه به وضوح آنرا لازم ندانسته بود. به هر حال تشخیص مالکیت سرزمینهای غصب‌شده مشکوک به نظر می‌آمد.

باری چنان تظاهراتی به داشتن مذهب راسخ و ادای احترام نسبت به علما به منزله عناصر مجزائی تجلی می‌کند که با اغراض کلی حکومت آنها متناقض است - این تظاهرات دینداری و احترام نسبت به علما تا حدی ناشی از عاداتی بود که از فتحعلی‌شاه به ارث مانده بود، و مقداری هم به منزله امتیازات جزئی و اتفاقی بود - اخلاص محمدشاه به تصوف و اخلاص زیادترش به شخصیت عجیب معلم و وزیرش حاجی میرزا آقاسی همه علایق او را تحت شعاع قرار داد. اینک شاه هم در دعوای کهن صوفی و فقیه دخالت می‌کرد و تعادل ناپایداری که فتحعلی‌شاه بین شاه و علما حفظ کرده بود به راستی در معرض نابودی قرار داشت. به ظاهر محمدشاه از عنفوان شباب متمایل به دوستی با درویشها بوده است. و آشنائی او با حاجی میرزا آقاسی مؤید این اغراض اولیه اوست. یکی از فرقه نعمت‌اللهی به نام محمدرضا همدانی (کوثرعلی‌شاه) از آزار علما به عباس میرزا پناهنده شده و از شخصیت‌های محترم دربار ولیعهد بود^{۱۰}. این فرض معقولی است که محمدشاه هنگامی که مقیم تبریز بوده زیر نفوذ این شخص قرار گرفته باشد حاجی میرزا آقاسی و شخص دیگری به نام پیر-

۹- همان ۴۷۷.

۱۰- زین‌العابدین شیروانی، بستان‌السیاحه (تهران ۱۳۱۵ ق / ۱۸۹۷-۱۸۹۸) ص ۶۱۴، احمدعلی‌خان وزیری، تاریخ کرمان، چاپ ح فرمانفرمایان (تهران ۱۳۴۰ ش / ۱۹۶۲) ص ۲۵۰ حتی پیش از فرار ملارضا از همدان یکی از زنان خانه عباس میرزا به نام جانباجی‌خانم برای او مرتب مقرری [نیاز] می‌فرستاده است (احمد میرزا عضدالدوله، تاریخ عضدی، چاپ حسین کوهی کرمانی، (تهران ۱۳۲۷ ص / ۱۹۴۸) ص ۱۳.

حاجی عبدالوهاب پیشگوئی کرده بودند که از جمله کلیه شاهزادگان قاجار فقط محمد به سلطنت خواهد رسید. در حالیکه حاجی میرزا آقاسی به پاداش این پیشگوئی اداره ایران را در دست گرفت پیرحاجی عبدالوهاب به نشانه حقشناسی پاداش به نسبت کمتری دریافت داشت، بدین معنی که از برای او مقبره‌ای در نائین برپا ساختند.^{۱۱}

دخول رسمی محمدشاه به فرقه نعمت‌اللهی به دست زین - العابدین شیروانی (مستعلی‌شاه) صورت گرفت.* اما سرانجام حاجی میرزا آقاسی توجه محمدشاه را به خود جلب کرد، زادگاه او ایروان بود، و پدرش میرزا مسلم در هنگام جوانی او را به عتبات برد. در آنجا در محضر صوفی معروف، عبدالصمد همدانی به تحصیل پرداخت^{۱۲}. پس از آنکه استادش در هنگامه یورش وهابیه به کربلا به قتل رسید، حاجی میرزا آقاسی از عتبات رخت بیرون کشید و چندی در سمت منشی اسقف بزرگ ارمنی ایروان روزگار گذرانید^{۱۳}. پس از سرگردانیهای بیشتر در زی یک درویش در تبریز به دربار عباس میرزا بار یافت و در آنجا خود را به عنوان معلم و رفیق محمد میرزا مستقر کرد^{۱۴}.

بنا به نوشته ناسخ‌التواریخ محمدشاه، حاجی میرزا آقاسی را «قطب آسمان شریعت و طریقت» می‌دانست و از رهگذر اعمال عجیبی که حاجی میرزا آقاسی انجام می‌داد این عقیده در وی رسوخ

۱۱- پ م سایکس P. M. Sykes «ده هزار مایل در ایران» (لندن ۱۹۰۲) ص ۳۴۵، بنا به روایت روضة‌الصفای ناصری (۱۰، ۱۵۰-۱۵۱) درویش مزبور حاجی محمدحسن نائینی نام داشته است و کسان دیگری نیز همان پیشگوئی را کردند. * نصرالله پورجوادی و پیتر لمبرن ویلسن «پادشاهان عشق» تهران ۱۹۷۸ ص ۱۵۱.

۱۲- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۱۶۸ برای مطالعه خلاصه احوال عبد - الصمد همدانی رك: «ریحانة‌الادب، محمدعلی تبریزی خیابانی»، (تهران ۱۳۲۶/۱۹۴۷-۱۹۴۸) ۴، ۳۲۶.

13- W. R. Holmes, Sketches on the shore of the caspian

(لندن ۱۸۴۵) ص ۳۵۷.

۱۴- منتظم ناصری ۳، ۷۸ روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۱۶۸.

یافت^{۱۵}. معروف است که یکبار برای سلامت شاه از شدت حرارت تابستان کاسته است^{۱۶}. به نظر می‌رسد که روابط میان شاه و وزیرش حتی بیش از مرید و مرشد معنوی بوده است. محمدشاه «شک نداشت که... حاجی میرزا آقاسی با خدا رابطه دائم و مستقیمی دارد و خود نیز موجودی خارق‌العاده است»^{۱۷}.

پس از مغضوبیت قائم‌مقام در آغاز حکومت محمدشاه (۱۸۳۶/۱۲۵۱) امور ایران تا سال ۱۸۴۸ به دست این درویش اداره می‌شد. یک انگلیسی که از نزدیک شاهد بوده می‌نویسد: «کلمات و اعمالش به شدت بوی جنون واقعی یا مصلحتی می‌دهد»^{۱۸}. لکن در میان حکومت عجیب و غریبش یک عنصر پایدار که حمایت از صوفیان و بقاع آنانست دیدنی است. در حالیکه فتحعلی‌شاه به مقابر قم، مشهد و عراق توجه بسیار زیادی داشت، محمدشاه به توصیه حاجی میرزا آقاسی ترجیح می‌داد که به بقاع فریدالدین عطار و شیخ محمود شبستری برود^{۱۹}. زیارتگاههای دیگر صوفیان در کرمان^{۲۰}، نایین و بسطام^{۲۱} ساخته یا تعمیر شدند، و محمدشاه یک بار که به زیارت تربت شیخ جام رفته بود

۱۵- ناسخ‌التواریخ ۱، ۳۳۳.

۱۶- همان ص ۳۳۶.

۱۷- ا. د. گوینو Trois Ans en Asie (پاریس ۱۸۵۹) ص ۳۳۶ حتی راجع به صوفیه نعمت‌اللهی به ظاهر عقیده حاجی میرزا آقاسی اگر در اصل عقیده‌ای داشته بدعت‌آمیز بوده است، به اتفاق رضاقلی‌خان هدایت او یکی از «اولاد معنوی» زین‌العابدین شیروانی (مستعلی‌شاه) مؤلف بستان‌السیاحه بوده است. (رک: خیابانی همان ۱، ۴۰۶ و حبیب‌آبادی همان ۱، ۲۰) [ت م: حبیب‌آبادی در ص ۱۶ همین جلد لقب او را شیروانی دانسته و کلمه شیروانی (با یاء معروف) را غلط دانسته است] ولی بنا به روایت مسعود میرزا ظل‌السلطان (تاریخ سرگذشت مسعودی [تهران ۱۳۲۵ ق/۱۹۰۷] ص ۱۹۷) این ادعای او که خود را جانشین زین‌العابدین می‌دانست مورد قبول عموم نبود.

۱۸- ویلبراهام R. Wilbraham «سفرهای ایالات ماوراء قفقاز روسیه»

(لندن ۱۸۳۹) ص ۱۹.

۱۹- ناسخ‌التواریخ ۱، ۴۷۲.

۲۰- وزیری همان ص ۱۲۶.

۲۱- ناسخ‌التواریخ ۱، ۴۷۷.

برای درویشان مقیم آن بقعه راتبه‌ای مقرر کرد^{۲۲}. قطعاتی از اراضی حومه کرمان وقف مرقد شاه نعمت‌الله‌ولی در ماهان شد^{۲۳}. به صوفیه مقامات درباری و مأموریت‌های حکومتی واگذار شد؛ میرزا مهدی خوئی مرشد فرقه نعمت‌اللهی کاتب مخصوص شاه بود^{۲۴}. درویشی به نام عبدالمحمد محلاتی يك بار برای مذاکره با امیر هرات به آن صوب فرستاده شد^{۲۵}.

ارجحیتی که شاه و وزیرش برای صوفیه قائل می‌شدند ناگزیر موجب بیزاری علما می‌شد. در حالیکه صوفیه تا این حد تأیید می‌شدند و برای بقاع آنان آزادانه مانند مقابر ائمه وقف می‌کردند، دیگر جلوگیری از همه تجلیات صوفیانه امکان نداشت زیرا شاه و وزیرانش چنین اقدامی را به ندرت تأیید می‌کردند. اعتراف آشکار به صوفیگری عمومیت یافت^{۲۶}. و از این قرار منزلت و نفوذ علما در میان توده‌ها به‌خطر افتاد. رقبای آنان در رهبری احساسات مذهبی ملت حمایت می‌شدند. و در سراسر دوران حکومت محمدشاه با مجتهدی برخورد نمی‌کنیم که جرأت تقلید از میرزا محمدعلی بهبهانی را در کشتن صوفیه داشته باشد.

زمینه‌ای که بدینسان صوفیه به‌دست آوردند، هرگز به‌تمامی از بین نرفت و آن‌ها از موقع حمایت و حتی احترام در دوران حکومت ناصرالدین‌شاه برخوردار بودند لکن حتی با وجود برخورداری از حمایت شاه و وزیرش هم، صوفیه بیش از محرك

۲۲- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۲۰۳ [ت م: «به تربت شیخ جام احمد ژنده‌پیل قدس‌سره» نزول فرمود و بنا بر حسن اعتقاد به زیارت مرقد آن شیخ بزرگوار توجه فرموده بخدام و فقراي آن بقعه سیم و زر بسیار نیاز و نثار فرمود].

۲۳- سایکس همان ص ۱۴۹.

۲۴- رضاقلی‌خان هدایت «مجمع‌الفصحا» (تهران ۱۲۸۸ ق / ۱۸۷۱ - ۱۸۷۲) ۲، ۴۳۹.

۲۵- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۲۳۷.

۲۶- C. A. de Bode «سفرهائی در لرستان و عربستان» (لندن ۱۸۴۵) ۱،

ملایمی برای علما به حساب نمی‌آمدند. قدرت سازمان یافته علما و مقبولیت بیشتری که داشت آنرا به راستی شکست‌ناپذیر ساخته بود. عقاید صوفیانه محمدشاه نتایج سیاسی جدی‌تر دیگری به همراه داشت، همین‌که کشور را يك سلطان معتقد به عقیده‌ای برخلاف مذهب عامه اداره می‌کرد فی‌نفسه انزجارآور بود. بعلاوه اطاعت او از حاجی میرزا آقاسی به عنوان يك مرشد امکان هرگونه نفوذ مستقیم در رهبری امور را از علما سلب کرد. سرانجام شاه هم مانند هر شیعه دیگر در تکالیف دینی، ناگزیر بود خود را با احکام يك مجتهد اعلم به عنوان مرجع تقلید تطبیق دهد. فتحعلی‌شاه گاه يك چنین تطبیقی را انجام می‌داده است! اما اخلاص بی‌چون و چرای محمدشاه به حاجی میرزا آقاسی جائی برای گفتگو از مرجع مذهبی باقی نگذاشت.

«هرکه سلطان مرید او باشد گره‌مه بدکند نکو باشد.»^{۲۷}
 شاه و وزیرش نه تنها از دستور روحانیان پیروی نمی‌کردند بلکه در سراسر کشور استشفاع علما و فشار آنها بر حکام محلی موفقیت چندانی کسب نمی‌کرد. شکاف موجود بین مفاهیم مذهبی ریاست و مرجعیت و واقعیات قدرت پادشاهی فقط تا حدودی با اتخاذ سیاست دقیق مجامله از سوی شاه قابل ترمیم بود، و محمدشاه هرگز چنین سیاستی را پیش نگرفت. این امر با تمایلات خاص نسبت به تقویت قدرت مرکزی دولت دست به هم داد و کشمکش میان دولت و علما را ناگزیر ساخت.

این کشمکش در همان ابتدای حکومت محمدشاه آغاز شد. چون فتحعلی‌شاه درگذشت، میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام علمای تبریز را احضار کرد، میرزا احمد مجتهد و میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام هم در جزو آنان بودند. قائم‌مقام از ایشان تقاضا کرد که یکمرتبه خبر جانشینی محمدشاه را - که در آن هنگام ولیعهد و حاکم آذربایجان بود - افشا کنند و در اثنای انتقال

۲۷- بیتی است از فصل پنجم گلستان سعدی که در روضة‌الصفای ناصری

حکومت به شاه جدید در حفظ نظم همکاری نمایند^{۲۸}. لکن حتی پیش از آنکه شاه جدید به طرف تختگاه حرکت کند، بسا علما تصادم پیدا کرده دستور اعدام یکی از آنانرا صادر کرده بود. در ژوئیه ۱۸۳۴ در اثر کمبود غله و نتیجه گران قیمت نان شورش شد. مردم شهر که پیرامونیان شاه را مسئول می دانستند به نشانه اعتراض، به رهبری یک ملا در مقابل کاخ شاه اجتماع کردند، چون متفرق نشدند، شاه دستور داد تا ملا را گرفته در ملاء عام به دار آویزند^{۲۹}. آشوبهای دیگری نیز با شرکت علمادر تهران رخ داد^{۳۰}. لکن هنگام ورود محمدشاه به تهران بسیاری از علما به وی تبریک گفتند و صلحی موقت در میانه پیدا شد^{۳۱}.

حکومت طولانی هرج و مرج به طرز وخیم تری در اصفهان جائی که فتحعلی شاه مرده بود و حاجی سیدمحمدباقر شفتی پیشوائی می کرد وجود داشت. هنگام مرگ فتحعلی شاه حسین علی میرزا فرمانفرما در شیراز دعوی سلطنت کرده خود را علی شاه نامیده برادر خود حسنعلی میرزا شجاع السلطنه را به جانب اصفهان فرستاد تا ایالت عراق را به زیر سلطه درآورد^{۳۲}. در اصفهان عبدالله خان امین الدوله آخرین وزیر فتحعلی شاه و حاجی سیدمحمدباقر شفتی از او جانبداری کردند^{۳۳}. پشتیبانی اینان

۲۸- روضة الصفاى ناصرى ۱۰، ۳۰۸.

29- A. von Tornau, «Aus der neuesten Geschichte Persiens: Die Jahre 1833-1835, ZDMG, II (1848) 415: گوبینو، همان متن ص ۳۱۵.

۳۰- ج مك نيل Memoir of the Right Hon سرجان مك نيل (لندن ۱۹۱۰) ص ۱۹۵.

۳۱- ناسخ التواریخ ۱، ۳۱۹.

۳۲- جهانگیر قائم مقامی «توطئه حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس» یقما دوره ۵ (۱۳۲۸ ش / ۱۸۴۹-۱۹۵۰) منتظم ناصری ۳، ۱۶۲.

۳۳- ر. جی. واتسن R. G. Watson «تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶)، ص ۲۸۳ - روضة الصفاى ناصرى ۱۰، ۱۵۷. ج. ب. فریزر «سفرهایی در کردستان، بین النهرین و جز آن» (لندن ۱۸۴۰) ۲، ۲۵۳ فریزر می نویسد که امین الدوله در اصفهان برای فرمانفرما مراسم تاجگذاری ترتیب داد اما در حقیقت فرمانفرما هیچگاه از شیراز بیرون نرفت رک: ناسخ - التواریخ ۱، ۳۰۱.

عللی داشت: امین‌الدوله دشمن پابرجای اللهیارخان آصف‌الدوله میل نداشت که پسر خواهر او به سلطنت برسد. علاوه بر این همبستگی او با حاجی سید محمدباقر شفتی انگیزه دینی داشت. با اینکه فتحعلی‌شاه اخلاص دینی نسبت به علما را باب کرد، امین‌الدوله از رهگذر کوششهایی که در جذب محبت علما می‌کرده است معروفیت داشته است.^{۲۴} شاید وی پیشتر از تهدیدی که تمایلات صوفیانه شاه جدید متوجه نفوذ علما می‌کرده آگاه بوده است. در سال ۱۲۴۱/۱۸۲۵ حسینعلی میرزا پیشتر با تبعید حاجی میرزا زین‌العابدین شیروانی از شیراز به درخواست عالمان دشمنی خود را با صوفیان نشان داده بود.^{۲۵} با اینکه ابوالقاسم قائم‌مقام هنوز وزیر محمدشاه بود، حاجی میرزا آقاسی نزدیکترین رفیق حجره و گرمابه شاه که بعدها وزیرش نیز شد یکی از فرزندان روحانی میرزا زین‌العابدین بود. بنابراین شاید معقولانه تصور می‌شده است که حسینعلی میرزا نسبت به فشار روحانیان رام‌شدنی‌تر و برای تصرف تخت پادشاهی مناسب‌تر است.

بی‌شک چنان ملاحظات برای حاجی سید محمدباقر هم حائز اهمیت بود، هرچند می‌بینیم که جاه‌طلبی‌های شخصی او ماهیت آشکارتری دارد. تسلط مؤثر او بر امور اصفهان در دوران حکومت فتحعلی‌شاه پیشتر بیان شد. و معروف است که فتحعلی‌شاه در یکی از آخرین سفرهای خود به اصفهان متوجه می‌شود که در شخصیت سید تغییری حادث شده است، یعنی تمایل زیادتری به قدرت شخصی در او مشاهده می‌کند.^{۲۶} در ظاهر این تمایل از روابطی که با لوطیان داشته ناشی شده است. لوطی‌ها جمعیتی سری بودند که گاه برای خود به دزدی می‌پرداختند و گاه به منزله

۲۴- رك: قصص‌العلماء، عضدالدوله، همان، ص ۵۲.

۲۵- حبیب‌آبادی همان ۱، ۱۸ [ت م: حبیب‌آبادی سال تبعید او را ۱۲۴۱

می‌دانند.]

۲۶- قصص‌العلماء، ص ۱۰۵.

سلاح اجرائی مرجع روحانیت دست به کار می شدند^{۳۷}. در هنگام مرگ فتحعلیشاه لوطیان بی درنگ به غارت اصفهان پرداخته غنائم خود را در مسجد جمعه انبار کردند^{۳۸}. رمضان شاه سرکرده آنان حاکم واقعی شهر شد و به نام خود سکه زد^{۳۹}. سند دخالت حاجی محمدباقر در این فعالیتها متناقض است بدین معنی که فریزر مدعی است او لوطیان را تشویق می کرده^{۴۰}. در حالی که وان تارنو می نویسد به عکس سید کوشید تا از لوطیان جلوگیری کند^{۴۱}. بنا بر نوشته ناسخ التواریخ^{۴۲} امین الدوله به علما پیامی فرستاد و در ضمن یادآوری حرمتی که علما در زمان فتحعلیشاه داشتند از آنان خواست که به نشانهٔ حقشناسی از غارت بی حساب لوطیان جلوگیری کنند، حاجی سید محمدباقر و میر محمد مهدی امام جمعه دستور دادند تا جماعتی از لوطیان به سلطان محمد میرزا تحویل شوند و دست و پایشان قطع شود. بنابراین در ظاهر ممکن است امین الدوله و حاجی سید محمدباقر هر دو می خواسته اند قوای مخرب لوطیان را تا آن پایه محدود کنند که تنها با مقاصد آنان سازگار باشد. لوطیان در هرج و مرجی که به دنبال تغییر حاکم رخ داده بود به یک اعتبار فقط یک عامل بی نظمی بشمار می آمدند. ولی چنانکه خواهیم دید، در اصفهان رابطه مداومی میان لوطیان و مرجع عالی دینی وجود داشت. لوطیان نیروئی بودند که می شد آنها را علیه حکومت به جنگ وافتاد. مساجد و منازل علما آخرین پناهگاه و ملاذ آنها بود، و ایشان را از آسیب انتقام مصون می داشت.

۳۷- رك:

Heinz - Georg Migeod, «Die Lutis: Ein Ferment des Städtischen Lebens in Persien,»

«مجله تاریخ اقتصادی و اجتماعی خاور» ۲، (۱۹۵۹) ۸۲-۹۱.

۳۸- فریزر، همان متن، ۲، ۲۸۳.

۳۹- دیاب De Bode همان ۱، ۴۹.

۴۰- فریزر، همان متن، ۲، ۲۸۳.

۴۱- وان تارنو Von Tornau همان، ص ۴۲۲.

۴۲- ص ۳۰۲.

در وراء استفاده‌ای که حاجی سیدمحمدباقر از لوطیان می‌کرد نوعی کوشش برای اعاده مقام و مرکزیت سیاسی و مذهبی سابق به این شهر مشهود است. این کوشش مداوم تا حد زیادی به این علت بود که تا زمان حکومت ناصرالدینشاه مشاجرات عمده میان علما و حکومت در اصفهان تحقق می‌یافت. قدرت مرکزی و عمال آن همیشه با اکراه پذیرفته می‌شدند، و مقاومت در برابر آنان هرگز متوقف نشد. به این مفهوم نیز کوشش قاجاریه برای اعاده دولت صفوی با شکست همراه بود. نکته مهم اینست که در آشوبهای دوران محمدشاه می‌بینیم که نواب‌های (اولاد صفویه) اصفهان با لوطیان و حاج سیدمحمدباقر دست به دست هم داده‌اند^{۴۲}. به این ترتیب زمانی که سرانجام دعاوی فرمانفرما از میان رفت و منوچهرخان معتمدالدوله از سوی محمدشاه به پایمردی گروهی از افسران انگلیسی بر اصفهان استیلا یافت، مقاومت حاجی سیدمحمدباقر در برابر دستورهای قدرت دنیوی به‌قرار سابق ادامه یافت^{۴۴} - چون ساحت شخص مجتهد از تجاوز مصون بود وی امین‌الدوله را در خانه‌اش که در محله بیدآباد قرار داشت پناه داد و پیش شاه از او شفاعت کرد. تا اینکه موافقت شد که امین‌الدوله بی‌آنکه مزاحمتی برای او ایجاد شود به مشهد یا عتبات برود^{۴۵}. لکن او در اصفهان باقی ماند و در کنف حمایت حاجی سیدمحمدباقر می‌توانست آزادانه عمل کند - ابوالقاسم قائم‌مقام در طی نامه‌ای حاجی سیدمحمدباقر را به سبب حمایت مداومش از امین‌الدوله سرزنش می‌کند، معتقد است که بین حاجی سیدمحمدباقر با لوطیان و امین‌الدوله ائتلاف هست و در خاتمه از حاجی سید محمدباقر تقاضا می‌کند که بیش از این مانع برقراری آرامش نشود: «به تواتر و شیاع رسید که در ظرف این مدت او [امین‌الدوله] بیکار نبوده و بی‌سبب تعطیل جایز نداشته بر آنجناب مستطاب بهتر معلوم است که تا حال چه مبلغ

۴۲ - ظل‌السلطان، همان، ص ۱۸۴.

۴۴ - منتظم ناصری، ۳، ۱۶۲ فریزر، همان، ۲، ۲۸۲.

۴۵ - عباس اقبال «حجة الاسلام حاج سیدمحمدباقر شفتی» یادگار ۵ (۱۳۲۷)



مال مردم در اصفهان تلف شده و چه قدر دماء نفوس در خارج و داخل آن ولایت بر باد رفته... هرگاه او [امین الدوله] از این مصلحت دید ما که محض خیرخواهی خلق و رأفت درباره اوست تخلف کند از آنجناب خواهش داریم که او را در جوار خود راه ندهد.^{۴۶} سرانجام در شوال ۱۲۵۱/ژانویه - فوریه ۱۸۳۶ محمدشاه یکی از پیشخدمتهای خاصه خود را به اصفهان فرستاد تا امین الدوله را هنگام خروج از شهر مشایعت کند^{۴۷}. در ضمن جماعتی از لوطیان به تهران گسیل شدند. در آنجا دستهای آنان را به مجازات بریدند^{۴۸}.

با اینهمه حاجی سید محمدباقر در مخالفت با محمدشاه و عمال او اصرار می‌ورزید. در سال ۱۲۵۳/۱۸۳۷ - ۱۸۳۸ به اتفاق میرمحمد مهدی امام جمعه علیه خسروخان حاکم اصفهان که مایل به مداخله علما در امور شهر نبود، شورش آشکاری را رهبری کرد^{۴۹}. خسروخان شفاعت میرمحمد مهدی را از آقاشفیع نجف آبادی بازگانی که در پرداخت مالیات‌هایش اهمال ورزیده بود، نپذیرفت. همین کار خسروخان بهانه فوری برای شورش به دست داد. خسروخان در قصر خود تحصن جست و فرخ‌خان کاشی غفاری از تهران برای وساطت میان حاکم و علما به اصفهان گسیل شد. دم دروازه اصفهان جماعتی از اهالی شهر او را ناگزیر کردند که در خانه امام جمعه اقامت کند و به تبعید خسروخان تن در دهد^{۵۰}. فرخ‌خان تا زمان گمارده شدن فضل‌علی - خان به حکومت اصفهان در مقام حاکم موقت این شهر باقی ماند. حاجی سیدمحمدباقر و متحدان او از جمله لوطیان که از این

→ ش / ۱۹۴۸-۱۹۴۹، ۳۷.

۴۶- محمدصادق حسینی مخزن‌الانشاء (تبریز ۱۲۷۴ ق / ۱۸۵۷) ص ۳۵۹.

۴۷- اقبال، همان، ص ۳۸.

۴۸- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۳۲۹.

۴۹- منتظم ناصری، ۳، ۱۶۹ ناسخ‌التواریخ، (۱، ۳۵۸) وقوع این حوادث

را در سال ۱۲۵۴/۱۸۳۸-۱۸۳۹ می‌داند. بعدها به‌ظاهر حاجی سیدمحمدباقر با میرمحمد مهدی مشاجره کرده است (رك: ظل السلطان، همان، ص ۱۸۵).

۵۰- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۳۵۸.

موفقیت جانی تازه یافته بودند، فعالیت‌های خود را گسترش دادند. شب‌هنگام لوطیان در پناه مصونیتی که داشتند از بست بیرون آمده دست به کشتار، دزدی و هتك ناموس می‌زدند «صبحگاهان شمشیر- هایشان را که از خون مسلمانان رنگین شده بود در حوضهای مساجد می‌شستند.»^{۵۱} سرانجام در سال ۱۲۵۵/۱۸۳۹ - ۱۸۴۰ لشکری به فرماندهی منوچهرخان معتمدالدوله به اصفهان گسیل شد تا بطور قطع به هرج و مرج خاتمه دهد.^{۵۲} بیش از یکصد و پنجاه لوطی اعدام شدند و تعداد مشابیهی هم به اردبیل تبعید شدند.^{۵۳} به مایقی که در قم متحصن شده بودند قول دادند که اگر خودتان را تسلیم کنید جان سالم به‌در خواهید برد، اما به محض اینکه از بست بیرون آمدند قتل عام شدند.^{۵۴}

در این اثنا محمدشاه به تن خود با سپاهی عازم اصفهان شد و مخالف اصلی خود حاجی‌سیدمحمدباقر را ملاقات کرد.^{۵۵} قصص‌العلما گزارش بسیار مهمی از این ملاقات به دست می‌دهد: با اینکه لشکرکشی کاملی صورت گرفته بود تا قدرت سید را درهم بشکنند و مجموعه اتباع و انصار او به زور متفرق شده بودند او همچنان می‌توانست با نخوت و تحقیری شرعی به محمدشاه بنگردد، و ناظران به وضوح این عمل او را موجه می‌شمردند. سید بر استری سوار به عمارت هفتدست که اقامتگاه

۵۱- همان، ص ۲۸۵.

۵۲- منتظم ناصری ۳، ۱۷۲.

۵۳- همان ص ۱۷۳. بنا به يك گزارش انگلیسی که خانم ا. ك. س. لمبتن در مقاله‌اش به نام «عالمان ایران و اصلاح مشروطیت» در Le Shi isme imamite پاریس ۱۹۷۰ ص ۲۵۴ نقل کرده، پسر حاجی‌سیدمحمدباقر به کربلا تبعید شد.

۵۴- ح رالینسن H. Rawlinson «انگلیس و روس در شرق» (لندن ۱۸۷۵) ص، ۳۴۴.

۵۵- بنا به روایت گوینو (همان ص ۳۱۵) در این هنگام محمدشاه مجتهدی را از اصفهان تبعید کرد، از قرار معلوم منظور گوینو حاجی‌سیدمحمدباقر است. اما مآخذ ایرانی ذکری از چنان تبعیدی به‌میان نیاورده‌اند. و به‌ظاهر بعید به نظر می‌رسد، حتی در کشمکش تلخی که میان این دو مرد درگرفته بوده، شاه‌جرات کرده باشد چنان توهینی نسبت به مقدسات دست‌کم در آغاز قرن انجام داده باشد.

شاه بود رفت و علی نقی* عرب در پیش روی او به قرائت قرآن اشتغال داشت. هنگامی که به عمارت رسید به عمد یا برحسب اتفاق این آیه (۱۸:۲۷) را تلاوت می کرد: حتی اذا اتوا علی وادانمل قالت نملة یا ایها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده** [وهم لایشعرون] ۵۶. «سربازان و درباریان در عمارت گرداگرد آن شخصیت مقدس ازدحام کردند. اما تراکم جمعیت به حدی رسیده بود که بسیاری نتوانستند به سید دست یابند ناچار به بوسیدن سم های استر او بسنده کردند ۵۷.

با اینکه علائم ظاهری قدرت فوق العاده حاجی سید محمد باقر بدینگونه باقی ماند، حاکمیت شدید منوچهرخان بر اصفهان قسمت اعظم قدرت او را از بین برد، یک نفر سیاح که در سال ۱۸۴۰ به اصفهان آمده می بیند که قدرت لوطیان درهم شکسته شده و محله بیدآباد، اقامتگاه سید، دیگر از خاصیت بست برخوردار نیست ۵۸. هرچند محمدشاه بار دیگر در شوال ۱۲۵۸ / نوامبر - دسامبر ۱۸۴۲ لازم دید که برای تمشیت امور به اصفهان بیاید، سید دیگر پیر شده بود و تا صدای طبل موکب محمدشاه را که به خانه او نزدیک می شد شنید فقط دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! ذلت اولاد فاطمه زهرا را بیش از این مخواه! اندکی بعد سید درگذشت و اصفهان از حاکم معنوی و دنیوی خود محروم شد ۵۹.

بدینسان روزگار حاجی سید محمد باقر به سر رسید. روزگاری

* [ت م: سید علی نقی عرب و از اهالی کاظمین و قرآن را به لحن حجاز بسیار نیکو قرائت می کرد و در وقت صبح در عقب حجة الاسلام در مسجد بیدآباد تکبیر نماز می گفت که صوت او را نیم فرسخ از بیرون شهر قوافل می شنیدند. قصص العلماء، ص ۱۰۶].

** [ت م: قسمت اخیر آیه که در قلاب جای گرفته در متن نیامده است].
۵۶- اشاره بر اینست که محمدشاه موجودی است به ناچیزی یک مورچه و با پیشروی بزرگی همانند سلیمان باید از روی احتیاط عقب نشینی کند.
۵۷- قصص العلماء ص ۱۰۶.

۵۸- دیباده De Bade همان متن ۱، ۴۹-۵۱.

۵۹- قصص العلماء، ص ۱۲۳، منتظم ناصری، ۳، ۱۸۳.

که آشکارا نمایشگر قدرتی بی‌قید و شرط در وجود يك مجتهد است. اگر در حقیقت، همچنان که در پیش اشارت رفت، در اغراض او تغییر یا گسترشی پدید آمد و دلبستگی او به قدرت شخصی برای نفس قدرت بیشتر از دلبستگی او به انجام وظیفه مذهبی شد. با وجود این بدیهی است که از این جهت بهیچ‌روی به آوازه نیکنامی او نقصانی راه نیافت. حتی هنگامی هم که خونریزی و غارت را نادیده می‌انگاشت همچنان مورد احترام بود. پیشتر در جنگ دوم ایران و روس ملاحظه شد که چگونه فداکاری بی‌چون و چرا نسبت به مجتهد، به علما امکان داد که در راه مقاصد شخصی یا حتی غیر منطقی احساسات مذهبی را تهییج کنند و به‌کار گیرند. همچنان که خصومت میان علما و دولت گسترش می‌یافت علما بیش از پیش از این منبع قدرت بهره‌برداری کردند تا اینکه در انقلاب مشروطیت بهره‌برداری مزبور به‌حد اکثر رسید.

در اصفهان نزاع دردناکی جریان داشته‌است - بنا به روایت يك منبع^{۶۰}، حتی می‌کوشیده‌اند سید را مسموم کنند یا به قتل برسانند - و چون این نزاع تنها برای اداره اصفهان نبود بر سایر جنبه‌های دوران حکومت محمدشاه اثر گذاشت. مهمترین اینها «مسأله کربلا» بود که بار دیگر ایران را بر لبه جنگ کشانید. فتح‌علیشاه که می‌خواست با سید مصالحه کند، جایز دانسته بود که از رهگذر فشار روحانیان به جنگ کشانده شود. محمدشاه که به‌عکس آشکارا و روشن با سید مخالفت می‌کرد ناگزیر بود در برابر کوششهای سید که به دست‌آویزهای مذهبی می‌خواست ایران را به جنگ دیگری بکشاند مقاومت کند.

روزگاری چند کربلا به‌اتکاء حرمتی که داشت پناهگاه دزدان و لوطیان ایران و عراق عرب بود^{۶۱}. تعداد اینان به قدری زیاد بود که بی‌هیچ‌گونه هراس می‌توانستند دست به‌یغما بزنند و جریان مداوم زوار از ایران به عراق برای آنان همیشه غنیمت تازه‌ای

۶۰- قصص‌العلماء، ص ۱۲۴.

۶۱- ناسخ‌التواریخ، ۴۲۶.

فراهم می‌کرد. به‌مثل از سید مجتهدی به‌نام ابراهیم قزوینی چهارهزار قرآن دزدیدند^{۶۲}. بنابراین حکومت عثمانی با مشکلی نظیر مشکل محمدشاه در اصفهان، مواجه بود. اما پیچیدگی قضیه در این بود که بیشتر ساکنان کربلا ایرانی بودند و اگر عثمانی دست به اقدامی می‌زد احتمال خطر واکنش ایرانیان را دربر داشت. بیم آن می‌رفت که یک ناحیه خودمختار ایرانی در قلمرو عثمانی تشکیل شود. پاشاهای بغداد پی‌درپی کوشیدند تا کربلا را مطیع کنند اما داودپاشا در سال ۱۸۲۶/۱۲۴۱ کربلا را محاصره کرد و فقط توانست قسمتی از مالیاتهای عقب‌افتاده را وصول کند^{۶۳}. سرانجام نجیب‌پاشا در ذوالقعدة ۱۲۵۸ دسامبر ۱۸۴۲ ژانویه ۱۸۴۳ بر آن شد که به اقدامات جدی‌تری بپردازد تا آن زمان نام سلطان از خطبه حذف می‌شد، و ابراهیم زعفرانی یکی از لوطیان ایرانی تبار بر شهر تسلط کامل داشت^{۶۴}.

در ظاهر هدف نجیب‌پاشا از حمله به کربلا روشن بوده‌است: می‌خواست آن شهر را دوباره در زیر سلطه کامل حکومت عثمانی درآورد. بنا به‌گفته تیلر Taylor کنسول انگلیس در بغداد، نجیب‌پاشا می‌خواست با همکاری مجتهدان کربلا لوطیان را سرکوب کند^{۶۵}. زیرا مجتهدان هم که به‌نوبه خود در معرض تهدید لوطیان بوده‌اند به‌این‌طایفه تمایلی نداشته‌اند با اینهمه فعالیت‌های لوطیان نوعی استقلال برای کربلا به‌وجود آورده بود. به‌علاوه

۶۲- عباس العزاوی «تاریخ العراق بین احتلالین (بغداد ۱۳۷۳/۱۹۵۳ - ۱۹۵۴) ۶، ۲۸۸ [ت م: ... حتی انهم (الواط) مرة امسکوا علی احد مجتهدیهم السید ابراهیم القزوینی لیلا ولم یطلقوه حتی ادی لهم اربعة آلاف قرآن من سكة محمدشاه فاطلقوه، همین ص.]

۶۳- همان، ۲۸۹ [ت م: به‌ظاهر محاصره کربلا در سال ۱۲۴۱ اتفاق افتاده است. همین ص.]

۶۴- رک: نامه نجیب‌پاشا به‌کنسول ایران در بغداد ضمیمه ترجمه‌گزارش ۹ مارس ۱۸۴۳ (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۹۶/۶۰) والعزاوی، همان، ص ۷، ۶۵ حاشیه ۱.

۶۵- گزارش مورخ ۱۶ فوریه ۱۸۴۳ ارسالی به‌شیل در تهران (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۹۶/۶۰).

وقتی يك سپاه سنی مذهب به يك مكان مقدس شیعی حمله می کرد علمای شیعه به حکم غریزه در برابر آن جز مقاومت نمی - توانسته اند واکنشی داشته باشند. در ۱۱ ذوالحجه ۱۲۵۸ سیزدهم ژانویه ۱۸۴۳ سپاهیان نجیب پاشا به کربلا وارد شدند و اهالی شهر به روی آنها آتش گشودند. از آن پس به کشتار عموم اهالی پرداختند. چنانکه حتی کسانی که به اماکن مقدس پناه برده بودند نیز جان سالم به در نبردند^{۶۶}. شماره کشته شدگان را از چهار هزار تا هیجده هزار تخمین زده اند^{۶۷}.

در اوایل محرم ۱۲۵۹ فوریه - مارس ۱۸۴۳ خبر قتل عام کربلا به ایران رسید اما حاجی میرزا آقاسی تا آخر عاشورا آنرا افشا نکرد^{۶۸}. در آن هنگام محمدشاه بیمار بود و شاید وزیرش می خواسته تا هنگامی که بهبود نیافته این خبر را به آگاهی او نرساند^{۶۹}. به احتمال قوی تر حاجی میرزا آقاسی نمی خواسته چنان خبر فتنه انگیزی را در زمانی که احساسات ضد سنی به طرز عجیبی تهییج شده بود افشا کند. با وجود این ناگزیر خشم مردم فوران یافت، و ترجمان اصلی آن حاجی سید محمد باقر بود. حاجی میرزا آقاسی خود را در میان دو نیروی متنازع در فشار دید. از یکسو علما به رهبری حاجی سید محمد باقر او را زیر فشار قرار داده بودند که با امپراطوری عثمانی بجنگد، و از سوی دیگر روسیه

۶۶ - ناسخ التواریخ، ۱، ۳۲۷ العزاوی، همان ۷، ۶۷ نکته ای که قابل تذکر است، چون توضیحی فوری بر آن نیست، اینست که خانه های شیخیه در معرض حمله قرار نگرفته است و همه کسانی که به خانه سید کاظم رشتی جانشین شیخ - احمد احسائی پیشوای شیخیه پناهنده شده بودند سالم بودند. شاید بتوان تصور کرد که نجیب پاشا بین شیخیه و غیر شیخیه تفاوتی قائل بوده و غیر شیخیه را مسئول مقاومت کربلا در برابر تسلط عثمانی می دانسته است. اما خود ابراهیم زعفرانی هم شیخی بود. (رک: العزاوی، همان ۷، ۶۵ حاشیه ۱).

۶۷ - همان، ص ۶۶ چهار هزار، شیل از قول يك شاهد انگلیسی در گزارش ۳ مارس ۱۸۴۳ خود پنجهزار تن دانسته، ناسخ التواریخ، ۱، ۳۲۸ نه هزار، شایعات دیگری که شیل نقل کرده بین پانزده هزار تا هیجده هزار نفر است.

۶۸ - واتسن، همان، ص ۳۴۰.

۶۹ - العزاوی، همان، ۷، ۶۸.

و انگلیس به او فشار می‌آوردند که موضوع را به مسالمت حل و فصل کند، حتی اگر امکان حل و فصل مسالمت‌آمیز هم بوده، بعید است که حاجی میرزا آقاسی در جلوگیری از همه واکنش‌های مردم نسبت به قتل عام کربلا کوششی کرده باشد، زیرا بسی‌شک به‌منصرف کردن موقت ذهن مردم از رسوائی مذهبی حکومت به یک هدف دیگر توجه داشته‌اند.^{۷۰} از سوی دیگر حاجی سیدمحمدباقر در آوریل ۱۸۴۳ به کونت مدم Count Medem سفیر روسیه در تهران اطلاع داد که او باید لشکری علیه بغداد گسیل دارد «نیات شاه هرچه می‌خواهد باشد.»^{۷۱}

این کلمات شوم یادآور سخنانی است که در حوادثی که به جنگ دوم ایران و روس انجامید گفته می‌شد. حاجی میرزا آقاسی که سیاست تسلیم‌نشدن در برابر فشار روحانیان را تعقیب می‌کرد مشکل می‌توانست نتیجه‌ای را نظیر آنچه هیجان آقاسیدمحمد در سال ۱۸۲۶ پدید آورد آرزو کند. بنابراین با بدگمانی واقعی در عین حال که قصد جنگ نداشت برای تسکین احساسات مردم که از رهگذر علما برانگیخته شده بود در ظاهر تجمیذاتی برای حمله به بغداد فراهم کرد.^{۷۲} شیل Sheil سفیر انگلیس گزارش داد: «به نظر من این حکومت می‌تواند به پایمردی روحانیان با اعلان جنگ

۷۰- لشکرکشی‌های هرات نیز تا حدی با هدفی مشابه همین هدف انجام شد. استوارت در ۲۶ آوریل ۱۸۳۶ نوشت: شاه کوشیده است که از احساسات تهییج شده تعصب‌آلود که در این اوان (محرّم) همیشه بیدار می‌شود، علیه سنی‌ها استفاده کند. امروز صبح صاحب‌منصب‌های پادگان مایل بودند که به‌همراه قهرمان میرزا به مسجد معروف شهر بروند، در آنجا حاجی‌ابراهیم درباره جنگ مذهبی علیه‌فرقه مخالف وعظ می‌کرد تعداد شیعیانی که به‌دست افغانها و ترکمنها اسیر شده‌اند ذکر شد، و به‌مردم توصیه شد که بدون مزد به‌جنگ دشمنان دین و کشور خود بروند و به‌اجر اخروی یقین داشته باشند. (روزنامه اقامت در شمال ایران، ص ۲۹۶).

71- A. Denis, «Affaire du Kerbe La,» *Revue de L, Orient*, I (1843), 139.

۷۲- هلمز Holmes همان متن صص ۳۶۱-۳۶۲ واتسن، همان متن، ص

مذهبی علیه ترکیه هیجان عمومی را در سراسر کشور برانگیزد.»
 لکن تا ۲۹ مارس به این نتیجه رسیده بود که «حاجی قانع شده است
 که از جنگ پرهیزد.»^{۷۳} هنگامی که خشم فرو نشست این امکان
 پدید آمد که با شرکت حکومت‌های انگلیس و روس در ارز روم با
 امپراطوری عثمانی درباره سازش مذاکره کنند.^{۷۴}

مدتها قبل یعنی در سال ۱۸۰۱/۱۲۱۶ و هابیه نیز به غارت
 کربلا پرداخته و قریب دوهزار تن را به قتل رسانده و بدون دلیل
 روی قبر عباس بن علی قهوه سائیده بودند.^{۷۵} غرض و هابیان از
 این حمله وحشیانه ویران ساختن زیارتگاهی بود که آئین زیارت
 آن از دیدگاه و هابیان شرک‌آلود بود و جنبه بت پرستی داشت.^{۷۶} قابل
 تذکر است که این هجوم در ایران واکنشی نظیر آنچه در چهل سال بعد
 نسبت به رفتار نجیب پاشا دیده شد پدید نیاورد. فتحعلی شاه به حکومت
 عثمانی اعتراض کرد.^{۷۷} لکن گزارش نشده است که علما او را
 به جنگ تشویق کرده باشند، چه دشمن آشنا نبود.^{۷۸} در صورتی
 که در مورد نجیب پاشا احساسات خصومت آمیز سنتی نسبت به
 سنی‌ها بیدار شده بود. بعلاوه احتمال می‌رود که حاجی سید محمد
 باقر از پیدا کردن مجال بیشتر برای جنگ با حکومت استقبال

۷۳- گزارش‌ها در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۹۶/۶۰.

۷۴- ناسخ‌التواریخ ۱، ۳۲۹.

۷۵- المزای همان ۶، ۱۴۴ قصص‌العلما ص ۹۲.

[ت م: مؤلف در نام‌های توضیح می‌دهد: هدف و هابیان از این عمل چنانچه
 واقعیت تاریخی داشته باشد تحقیر شخص عباس بن علی و توهین به مراسم زیارت
 اهل تشیع بود.]

۷۶- المزای، همان، ۶، ۱۶۰.

۷۷- ناسخ‌التواریخ ۱، ۶۷.

۷۸- اگر برخی از شیعیان ایلغار و هابی را با فاجعه قتل امام حسین مقایسه
 کردند رک: ابراهیم الواثلی «الشعر السیاسی المراقی فی القرن التاسع عشر
 [بغداد ۱۳۸۱ ق/ ۱۹۶۱-۱۹۶۲] ص ۱۲۳) دیگران آنرا مجازاتی درخور
 گناهکاری اهل کربلا دانستند. یک مورخ نوشت: «برای خدای متعال لازم شد...
 که ارض اقدس را با لبه تیز شمشیر هول‌انگیز سعود وحشی تطهیر کند.»
 (سرهارد جونز بریجس «سلسله قاجار» [لندن ۱۸۳۳] صص ۱۴۹-۱۵۰).

می‌کرده است.

در این جنگ او تنها نبود، هرچند از موقعیتی نظیر آنچه بعدها برای شیخ مرتضی انصاری و میرزا حسن شیرازی میسر شد، برخوردار نبود. چون بزرگترین مجتهد روزگار خود بود نفوذ بسیاری در میان علما داشت و اکثر آنان از وی کسب اجازه می‌کردند.^{۷۹} به مثل در قزوین هم نفوذ داشت، سید محمد باقر قزوینی مجتهد پس از پایان تحصیلات خود در عتبات در سر راه قزوین مدتی را در اصفهان با حاجی سید محمد باقر شفتی گذراند. چون به قزوین شد اهالی را برانگیخت تا حاکم ستمگر را از شهر بیرون کنند. محمدشاه به جرم این کار او را به نجف تبعید کرد. شیخ مرتضی انصاری محمدشاه را واداشت تا به او اجازه بازگشت دهد، اما بار دیگر وی در مداخله در امور عمومی پافشاری کرد. محمد بن سلیمان تنکابنی مؤلف قصص العلماء کوشید وی را از مداخله در این امور باز دارد سید قزوینی گفت: «من چون خواستم از خدمت حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر مراجعت کنم سید به من وصیت فرمود که در مهام حوائج مسلمین و مؤمنین خود را معاف نداشته و نهایت در انجام و انجاح امور مسلمانان کوشید که شیخ کلینی^{۸۰}. یک بابی در اصول کافی منعقد نموده در اهتمام کار مسلمانان و اخبار بسیار از ائمه اطهار در این باب ذکر فرموده فلذا از این بابت در حمایت فقرا و ضعفا خود را لحظه ای معاف نمی‌دارم.»^{۸۱}

سید محمد باقر قزوینی توانست به قزوین باز گردد، در صورتیکه مجتهدی که از کرمان تبعید شد، محمدشاه قدغن کرد که هیچگاه به این شهر باز نگردد. ملا علی اکبر امام جمعه کرمان به بهانه «امر به معروف و نهی از منکر» پیوسته آرامش شهر

79- A. Sepsis, Quelques mots sur l'état Religieux actuel de La Perse,» Revue de L, orient 111 (1844). 99.

۸۰- ثقة الاسلام محمد بن یعقوب الكلینی در گذشته به سال ۲۲۹/۹۴۱.

۸۱- قصص العلماء، صص ۴۸-۵۰.

را به هم می‌زد و نسبت به شیخیه دشمنی خاصی ابراز می‌کرد^{۸۲}. او را تحت‌الحفظ به تهران آوردند و از آنجا به مشهد فرستادند. وی تا پایان عمر در این شهر باقی ماند^{۸۳}. اگر این آشوبها را نتیجه طبیعی جاه‌طلبی حاجی سیدمحمدباقر و رقابت سنتی بین علما و حکام محلی بشماریم، تظاهرات دشمنانه روحانیان را نسبت به شاه در پایتخت - بطور مستقیم‌تر و تهدیدآمیزتر - تا حد زیادی سیاستهای حاجی میرزا آقاسی بوجود می‌آورد که تا اندازه‌ای در نتیجه صوفی بودن او بود. به ظاهر حاجی میرزا آقاسی به عمد با علما دشمنی می‌کرد. گویا می‌خواست انتقام درویشهایی را که به دست علما کشته شده بودند از آنان بگیرد: «سیاست این صدراعظم نسبت به ملایان که در معرض تنفر او هستند اینست که با همه امکانات جلو آنان را بگیرد.»^{۸۴} طبیعی است که بیشتر سنگینی بار دشمنی خود را به دوش حاجی سیدمحمدباقر گذاشته بود و خود را نسبت به شفاعت‌ها و پیشنهادهای او کاملاً غیر مسئول نشان می‌داد^{۸۵}. همچنین با حاجی ملامحمدتقی برغانی (که پس از کشته شدنش به دست يك بابی به شهید ثالث معروف شد) میانه خوبی نداشت و می‌خواست املاك او را بگیرد و حتی از ایران تبعیدش کند^{۸۶}. بنابراین واکنش صریح علما امری طبیعی بود.

استوارت Stuart در یازدهم ژانویه ۱۸۳۶ در سفرنامه روزانه‌اش نوشت:

«سالروز شهادت علی کرم‌الله وجهه این روز طولانی‌رمضان مقدار زیادی هیجان مذهبی می‌آفریند... صوفیه هراسناکند در آغاز ماه روزه تعدادی سرباز به مسجد اصلی فرستاده شدند تا صفی را تشکیل داده نگذارند عقاید ضد صوفی امام‌جمعه شنیده

۸۲- علی محمد کشمیری، نجوم‌السماء (لکنهو ۱۳۰۳ ق/ ۱۸۸۵ - ۱۸۸۶)

ص ۴۱۹.

۸۳- وزیري همان، ص ۳۸۷.

۸۴- سپسیس، همان. ص ۱۰۵.

۸۵- همان، ص ۱۰۴.

۸۶- قصص‌العلما صص ۲۰-۲۱.

شود. امام که به طبع مردی ضعیف و فروتن است متغیر بود، اما محتاطانه مایل بود که شیعیان ساکت بمانند. لکن چندی بعد آنها را با چماق مسلح کرد، و بار دیگر که سر بازان خواستند به مسجد داخل شوند کتک جانانه‌ای خوردند، چند روز پیش امام جمعه در حضور حاجی میرزا آقاسی از فراز منبر صوفیان را «پدر سوخته» و «مادر قبه» خواند و توصیه کرد که بی‌درنگ ریشه‌کن شوند. و لعن بسیار نثارشان کرد، حاجی ابله‌بانه به امام پیغام فرستاد که وقتی به‌خاصه اشاره به برخی که به قرآن اعتقاد ندارند می‌کردی منظورت چه کسانی بودند. امام پاسخ داد که حالا وقت جواب نیست پاسخ ترا نوشته خواهم داد. آن شیربرفی* چنان ترسید که از خانه خود گریخته به ارك رفت تا در سایه حمایت شاگردش محمدشاه بنخواهد. شاهی که اعتقاد واقعی یا ظاهری او به تصوف او را نیز در نظر مردم نفرت برانگیز ساخته بود^{۸۷}. علمای دیگری از ایالات آمدند تا در هیجان علیه محمدشاه شرکت کنند. استوارت می‌نویسد که شخصی به نام حاجی ابراهیم به تهران آمده با تمام نیرو به نزاع با امام جمعه پرداخت^{۸۸}. آقاسید محمد مهدی امام-جمعه اصفهان به تهران آمد و ادعا کرد که یهودیان شهر برخلاف شرایط ذمه عمل کرده‌اند. و حکم کرد تا آب را بر یهودیان ببندند. محمدشاه حکم او را لغو کرد. و او به نحو طرح و قهر از تهران به شاه عبدالعظیم رفت و اندکی بعد در همانجا وفات یافت^{۸۹}. در این‌جا نیز مانند «مسأله کر بلا» شاید علت مخالفت با حکومت از میل مخالفت اهمیت کمتری داشت. هیجان آشکار روحانیان علیه سیاستهای شاه که در تهران صورت گرفت بدشگون‌ترین رویداد دوران محمدشاه بود. با اینکه کشمکش میان علما و قدرت دنیوی به ایالات هم کشانده شد و علت آن

* «شیر برفی به مفهوم کسی است که مدعی قدرت است اما در واقع قدرت

ندارد»، مترجم آنرا برابر «Lion Pilgrim» به کار برده است.

۸۷- استوارت، همان، صص ۲۱۹-۲۲۰.

۸۸- همان، ص ۲۴۵.

۸۹- قصص العلماء، صص ۸۹-۹۰.

ستمگری حکام و جاه‌طلبی علما بود، تناقض اصلی میان دولت و علما در تهران با آشکارترین وجه تجلی کرد. در تهران به رغم سنت بنیادی حکومت از دغلبازیها که جریانات سیاسی ملت را تشکیل می‌داد حداکثر استفاده می‌شد و بیشتر مردم در اختیار علما بودند.

حتی در ایام حاجی میرزا آقاسی می‌توانیم کوششهایی را که در جهت تمرکز و تقویت دولت می‌شده است تمیز دهیم حکام ایالات، زیر مراقبت بیشتری قرار گرفتند^{۹۰}. و اصلاح نظامی ادامه یافت به مسأله دقیق لباس متحدالشکل توجه شد و بار دیگر برای معمول کردن لباسی که به وضوح اروپائی بود از مقامات مذهبی اجازه خواسته شد^{۹۱}. یکی از نخستین کوششها در راه اسکان عشایر صورت گرفت، بدین معنی که به هفت ایل درحوالی قم زمین داده شد و هر یک از آن ایلهای از یکی از علمای شهر پیروی می‌کرد^{۹۲}. بطور کلی روش تقویت دولت براساس تحدید امتیازات علما بود. حاجی میرزا آقاسی با سپردن دعاوی محاکم شرع به محاکم عرف کوشید که حوزه عمل محاکم عرف را گسترش دهد^{۹۳}، و با از میان بردن بست می‌خواست جنبه دیگر قدرت علما را تضعیف کند. در هنگام مرگ محمدشاه به طرز مضحکه‌آمیزی ناگزیر شد از بست که خود درصدد انهدامش بود استفاده کند^{۹۴}. اما در کوشش‌هایی که دولت برای اثبات تفوق خود انجام می‌داد محدود کردن حق بست پیوسته وجود داشت.

تمایلات مزبور در دولت ایام ناصرالدین‌شاه صورتهای غربی به خود گرفت: بنابراین علما می‌دیدند که بدعت دشمن دیرینشان

۹۰- رک

«S», "De L'état administratif et Politique de la Perse, Revue de L'orient, IV (1844), 114.

۹۱- ناسخ‌التواریخ، ۱، ۳۷۸.

۹۲- ا. ک. س. لمبتن A. K. S. Lambton «مالك و زارع در ایران»

(لندن ۱۹۵۳) ص، ۱۴۱.

۹۳- سپینیس همان، ص ۱۰۵.

۹۴- واتسن، همان، ص ۳۵۷.

را تقویت و آزادی عمل خودشان را محدود کرده است. پس می-بینیم که رقابت میان علما و دولت براساس مذهبی مستحکمی تکیه دارد اما سیاست‌های فتحعلیشاه به نحوی از این رقابت جلوگیری می‌کرد. ولی در زمان محمدشاه رقابت علنی و سخت شد. تمایلات بدعت‌آمیز محمدشاه و کوششهای آرام کمابیش ناآگاهانه، از برای تقویت قدرت مرکزی دولت، دشمنی ذاتی علما را شدت بخشید. در حالی که علما در ایالات مانند گذشته قدرتمند بودند، در امور سیاسی پایتخت قدرت ثابت و مهیبی شدند.^{۹۵}

هیچ رویداد بزرگی در دوران حکومت ناصرالدینشاه از رد پای تهدید علما به مداخله یا مداخله واقعی آنان خالی نیست. قبلا علما به قاجار به چشم غاصبان می‌نگریستند و ترویج شایعاتی مبنی بر اینکه «ایل قاجار یزید را در جنگ‌هایش علیه اهل بیت یاری کرده است» وسیله دیگری بود برای محکوم کردن و متهم ساختن دودمان قاجار به طور قطعی و نهائی.^{۹۶} شدت نفرت تا این پایه بود و حکومت ناصرالدینشاه آنرا زیادتر و شدیدتر کرد. تا آنکه سرانجام نفرت مزبور یکی از عوامل اصلی انقلاب مشروطیت گردید.

۹۵- گوینو (همان ص ۳۱۵) می‌نویسد که محمدشاه از علما «مقامات دولتی فروتن و ناتوانی» ساخت لکن به‌ظاهر وی در موفقیت شاه در مبارزه با علما راه اغراق پیموده است. وی همچنین می‌نویسد که شاه انتصاب مجتهدان را به‌خود اختصاص داد که به‌دلایل آشکار نمی‌توانسته چنین باشد. باید به‌یاد آورد که در اینجا گوینو به‌دورانی از تاریخ ایران پرداخته که خود شاهد آن نبوده است و بنابراین یادداشت‌های مزبور از اعتبار ویژه‌ای برخوردار نیست.

۹۶- شایعات مشابهی درباره‌ی شرارت اجداد قاجاریه در انقلاب مشروطیت بر زبانها بود. رك: فصل چهاردهم، پس از شماره ۵۴.

فصل هفتم

چهار سال نخست حکومت ناصرالدین شاه و صدارت

میرزا تقی خان امیر کبیر (۱۲۶۴/۱۸۴۸-۱۲۶۸/۱۸۵۱)

حکومت طولانی ناصرالدین شاه (۱۸۴۸-۱۸۹۶) به رغم ادامه ظاهری قدرت، شاهد گسترش همه عواملی بود که دوران آشوب و آشفتگی یعنی انقلاب مشروطیت را پدید آوردند. بی شک علما و دشمنی آنان با دولت در شمار مهمترین این عوامل بودند و ماهیت قدرت و نفوذ آنان در سراسر این دوران تنوع و گسترش یافته بود. هرچند تشخیص سیاست همیشگی با هدف غائی ناصرالدینشاه پس از سالهای نخست حکومت او مقدور نیست، تمایل مداومی برای کشمکش میان علما و دولت وجود داشت که گسترده تر و ژرف تر می شد. کوششهای متناوب بمنظور غربی کردن جنبه های خاصی از دولت به ضرورت خط مرزی میان روحانیت و قدرت سلطنت را به نفع سلطنت در قلمروهای روحانیت به جلو راند. به یقین این مرز هرگز به روشنی به رسمیت شناخته نشده بود و اغلب موضوع اختلاف بود. اما همچنانکه دامنه دعاوی دولت گسترش یافت ناچار اختلاف شدیدتر شد بنابراین اصلاحی که حکومت استبدادی، دست کم از لحاظ نظری، پیشنهاد می کرد امکان اینکه استبداد خود را بگونه ای مؤثرتر تحمیل کند، و سرانجام

بدعت در معرض بدگمانی علما بود. با وجود این بی آنکه حکومت استبدادی مؤثرتر شود بوضوح ستمکارتر شد. هنگامی که حاصل ظلم نتوانست نیازهای حاکم و حکومت او را برآورد کند، آنان رخنه افراد و قدرتمهای خارجی را بیش از پیش در زندگی ملت تشویق کرده در عوض پول نقد گرفتند. بعلاوه این رخنه - صرفنظر از اینکه فی نفسه بدعتی سزاوار سرزنش بود - در اشکال فعالیت اقتصادی و تجاری نامأنوس با ذهن مسلمان ایرانی صورت می گرفت. بنابراین علمائی که پیشتر در جنگ دوم ایران و روس وظیفه دفاع از حیثیت ملی را علیه تجاوز کفار بعهدہ گرفته بودند، اینک وظیفه مزبور را با مشغولیت سنتی دیگرشان - که مخالفت با اثبات دعاوی دولت بود - مربوط یافتند. دشمنان داخلی و خارجی دو جنبه از یک خطر را که همانا نابودی کشور مسلمان ایران بود نشان می دادند.

جلوگیری از خطر مزبور وظیفه اصلی علما محسوب شد. و در سراسر دوران ناصرالدینشاه برخوردهای مستقیم میان علما و دولت ابتدا در تهران بلکه در ایالات نیز بکرات اتفاق افتاد. همچنانکه نفوذ و حوزه وظیفه علما گسترش می یافت به درگیری آنان در امور نیز افزوده می شد. در نتیجه ترکیب وضعیت اجتماعی روحانیان شکل دیگر گرفت اگر پیشتر برخی از علما (به خاصه حاجی سیدمحمد باقر شفتی) تنها قدرت شخصی خود را اعمال کرده بودند، مجتهدانی که جز جاه طلبی آشکارا انگیزه دیگری نداشتند در دوران حکومت ناصرالدینشاه و پس از آن فراوان بودند: با اینکه بنیادهای قدرت سلطنت و روحانیت همچنان اختلاف زیادی با هم داشتند، در کاربرد آن قدرتها وجه تشابهی پدید آمد بدین معنی که فساد دربار و حکومت با فساد برخی از قدرتمندترین علما سازگاری می کرد. قدرت سیاسی و اقتصادی این علما برغم استبداد ناصرالدینشاه به دلایلی چند بجای کاهش یافتن فزونی

۱- یعنی کشوری که از لحاظ سنن فرهنگی و مذهبی به شدت اسلامی بود. ایران در روزگار قاجار به هیچ مفهوم هرگز دولت اسلامی نبود. هیچ نوع کوشش پایداری در جهت اجرای شریعت صورت نمی گرفت.

گرفت. به طبع علمائی که میخواستند از این قدرت سهمی داشته باشند فراوان بودند. و گهگاه از رهگذر دشمنی شدید شخصی با یکدیگر به نزاع می پرداختند. این تمایلات را از یکسو دولت که بقصد نظارت غیرمستقیم بر قلمرو قضاوت مذهبی و جلب حمایت آن از برخی علما در خدمات دولتی ثبت نام می کرد، استحکام می بخشید. و از سوی دیگر بسیاری از علما که بنا به سنت مصرانه میل نداشتند در اثر تماس با قدرت شاهانه فاسد شوند. بنابراین گهگاه برخی از علما قدرت دولت را تأیید می کردند، در حالی که دولت در مورد موضوعات سابق میان آنان مداخله می کرد. هر چند این امر نتیجه کشمکش مداوم میان علما و دولت بود، منجر به مشکوک جلوه دادن دولت شد. نقش دوپهلوی امام جمعه تهران آشکارترین نمونه این تناقض است. عنصر دیگری که در رویداد های دوران حکومت ناصرالدینشاه اهمیت یافت رشد و توسعه این تردید بود که چه افکاری را باید افکار آزادیخواهان نامید. پاسخی که به تأثیر اروپا داده می شد فقط آنچنان که در بالا نشان داده شد منفی نبود. دیگران آن تأثیر را دست کم تا حدی درخور استفاده یافته و بر آن شدند که به برخی از جنبه های آن تأثیر مداومی ببخشند. این پرسشها که جنبه های اخیر کدام جنبه ها هستند، تا چه حد با اسلام قابل تطبیق هستند و ارتباط میان آنها و شیوه های سنتی تفکر و زندگی چگونه باید باشد به تمامی به ناچار آزاداندیشان را با علما درگیر کرد. بالاتر از همه آزادفکران اقلیت بسیار ناچیزی بودند و برای اینکه عقاید خود را به قبولانند، تحصیل همکاری علما ضرورت داشت. زیرا تنها علما می توانستند قسمت اعظم ملت را به حرکت درآورند.

بنابراین می بینیم که در دوران حکومت ناصرالدینشاه همه چیز در جهت افزایش اهمیت علما به منزله پیشوایان ملت علیه دولت است، بی شک اجتناب ناپذیر شمردن انقلاب مشروطیت نوعی مبالغه است که از لحاظ فکری نتیجه ادراک معینی است که از رویدادها بدست آمده است. ناصرالدین شاه مسرفانه تظاهر به دینداری می کرد و هنگام لزوم در پی ایجاد روابط حسنه با علما بود. با وجود این از لحاظ

دینداری با فتحعلیشاه که خاضعانه در پی جلب توجه علما بود فرق داشت. ناصرالدین شاه تقریباً می‌کوشید که قدری از حیثیت و جواز شرعی علما را بخود اختصاص دهد. کوششهای او بی نتیجه بود. انقلاب مشروطیت به وقوع پیوست - که تا حدی تجلی واکنش مغشوش نسبت به تأثیر غرب و تا اندازه‌ای ادامه نزاع سنتی میان علما و دولت بود. علما در این هر دو جنبه اهمیت اصلی را حائز بودند. و نقش‌هایی را که نسبت به این دو جنبه ایفا کردند می‌توان در دوران حکومت ناصرالدین شاه در حال پیشرفت ملاحظه کرد. در فرجه میان مرگ محمدشاه و به سلطنت رسیدن ناصرالدین شاه برطبق معمول در تهران و ایالات تسلط حکومت مرکزی کاهش یافت و هرج و مرج موقت پدید آمد. بار دیگر علما در این موقع یا برای مقاصد خودشان یا به عکس برای حفظ نوعی نظم و ثبات نقش مهمی را ایفا کردند. بنابراین خشم افسار گسیخته‌ای که در تهران پس از مرگ محمدشاه نسبت به حاجی میرزا آقاسی و متابعان او بالا گرفته بود با کوششهای امام جمعه مہار شد^۲. همچنین امام جمعه شیراز نظام‌الدوله حاکم شهر را که در اثر طغیان اهالی جانش در معرض تهدید بود پناه داد^۳. روضة‌الصفای ناصری مدعی است که «علما به ولیعهد برای رسیدن به سلطنت وکالت دادند»^۴. اما این ادعا اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد نکته مهم اینست که امام جمعه تهران شخصیتی بود که هر روز بیش از پیش به دولت وابسته می‌شد، و از طرف نظام موجود فعالیت می‌کرد. در نقاط دیگر علما با حرارت بسیاری بی‌نظمی را دامن می‌زدند، در تبریز پس از اینکه میرزا احمد مجتهد به کفر شیخیه فتوی داده بود میان گروههای مختلف جنگ در گرفت. سرانجام

۲- ر. جی واتسن R. G. Watson «تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶) ص ۳۵۸.

۳- میرزا جعفرخان حقایق‌نگار «اخبار ناصری» تهران ۱۲۸۴ ق/ ۱۸۶۷ - ۱۸۶۸ ص ۴۴.

۴- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۳۵۸.

ملك قاسم میرزا حاکم شهر نظم را دوباره برقرار کرد^۵. اغتشاشات طولانی مشهد و خامت بیشتری داشت. بار دیگر شهر تهدید می-کرد که خود را از رقیت قاجاریه بکلی آزاد خواهد کرد. در نیمه دوم حکومت محمدشاه یکی از فرزندان اللهیاریان آصف الدوله موسوم به سالار به حرم امام رضا پناهنده شده بود. سربازان حمزه میرزا حشمت الدوله، که در آن روزگار حاکم شهر بود، کوشیده بودند که او را بیرون کنند. علما از این عمل توهین آمیز نسبت به مقدسات با مقاومت جلوگیری کردند. چون محمدشاه درگذشت سالار برسر تصاحب شهر با حشمت الدوله به مخالفت برخاست. علما که از تجاوز حاکم به حرم خشمگین شده بودند از سالار پشتیبانی کردند^۶. جمعیت کثیری از اهالی شهر به تشویق روحانیان از پرداخت مالیات به حشمت الدوله تن زدند. هر چند حاکم موجب شد که یک گلوله توپ به سر حاجی میرزاهاشم مجتهد اصابت کرده او را بکشد^۷. مقاومت به آسانی درهم شکسته نشد، و سپاهی که برای سرکوبی اهالی شهر پیش می آمد با مردم مسلح که ملایان و طلبه های علوم دینی آنها را رهبری می کردند، مواجه شد^۸.

اصفهان نیز در دوران حکومت جدید دست کمی از مشهد نداشت. در سال ۱۲۶۴/۱۸۴۸ خشم گرفتن امام جمعه بر میرزا عبدالوهاب که وزیر سلیمان خان افشار شده بود موجب خلع او شد^۹. سال بعد امام جمعه با جانشین سلیمان خان یعنی غلام حسین-

۵- میرزا محمدحسن خان اعتمادالسلطنه «مرآت البلدان ناصری»، (تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ق/۱۸۷۷-۱۸۸۰) ۲، ۹ «المآثر و الآثار» (تهران ۱۳۰۶ ق/۱۸۸۹) ص ۲۸ در حوالی انقلاب مشروطیت زندگی تبریز بارها در اثر مشاجرات شیخی و بالاسری مختل شد. رک: احمد کسروی «زندگانی من» (تهران ۱۳۲۳ ش/۱۹۴۴) ص ۱۳.

۶- واتسن، همان مأخذ، ص ۳۶۳.

۷- «حقایق اخبار ناصری» ص ۵۲ [ت م: سبب گلوله توپ خشتی بر سر حاجی نازل گردید به ضرب آن خشت به خاک غلطید. همین ص].

۸- روضة الصفا ناصری ۱۰، ۲۹۶.

۹- «حقایق اخبار ناصری» ص، ۶۱.

خان سپهدار به نزاع پرداخت، به ظاهر يك سرباز به یکی از اصحاب امام جمعه توهین کرده بود. و امام جمعه این توهین را به حساب خود گذاشته پس از مشورت با غلام حسین خان سپهدار، موافقت کرده بود که اگر سرباز مجرم یا همدستانش فردا در میدان معروف به میدان شاه مجازات شوند، از موضوع چشم پوشی خواهد کرد^{۱۰}. لکن در اصفهان بودند کسانی که انتظار احیای بی نظمی زمان محمدشاه را - که برای آنان متضمن سود سرشار بود - می کشیدند. لوطیانی که باقی مانده بودند و یکی از نواب بنام احمد میرزا صفوی از آن جمله اند^{۱۱}. برخی از لوطیان و اهالی شهر غرفه های مسجد شاه را اشغال کردند. بیشتر مردم در مسجد جمعه اجتماع کردند، و با هو و جنجال اعلام کردند که باید هتک حرمت امام جمعه تلافی شود^{۱۲}. سپهدار محمد حسین خان را فرستاد که مردم را متفرق کند. اما محمد حسین خان از پا درآمده به حوض مسجد پرتاب شد^{۱۳}. و دو روز بعد در اثر جراحات درگذشت. از آن پس جنگ های پرداخته ای میان احمد میرزا صفوی و حسین خان سپهدار بر سر تصاحب شهر در گرفت. احمد میرزا

۱۰- همان، ص ۸۵؛ اعتماد السلطنه «مرآت البلدان ناصری» ۲، ۲۲.

۱۱- همان؛ شرکت نوایان در آشوبهای دوران محمدشاه پیشتر ذکر شده است، به ظاهر دشمنی آشکار آنان نسبت به قاجاریه تا روزگار ناصرالدین شاه ادامه یافت: «سادات صفوی مثل يك مرض هستند که در ایمان و رفتار ایرانیان نشو و نما می کنند حتی حالا هم بر خود فرض می دانند که از منابر خود برای آن سلسله منقرض شده دعا کنند...» (اعتماد السلطنه «المآثر والاثار» ص ۱۲۱).

۱۲- رك: نامه امیرکبیر به ناصرالدین شاه، به نقل حسین مکی در «زندگانی میرزا تقی خان امیرکبیر» (تهران ۱۳۲۷ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۴۹) ص ۱۱۸. نکته قابل تذکر غیر رسمی بودن لحن آنست، شما نوشته اید: آیا تازه ای آنجا هست؟ به یقین چه خبر تازه تر از اینست که به اقبال مسعود بندگان شما اصفهانیان در مسجد شاه جمع شده و رفتار لوطیان را در پیش گرفته اند! قریب هزار مرد و زن فریاد اعتراضشان بلند است که با پنجهزار تماشاچی می گویند: خدایا! خدایا! درحقیقت فقط خدا می داند که چگونه همه اینها تمام خواهد شد.

۱۳- اعتماد السلطنه، «مرآت البلدان ناصری» ۲ ص ۳۳.

از مسجد جمعه بیرون آمد و به خانه میرزا زین العابدین مجتهد یکی از اولاد مجتهد مهیب حاجی سیدمحمدباقر شفتی پناهنده شد.^{۱۶} اما به ظاهر چنین می نماید که اتحاد سنتی میان لوطیان و علما دست کم به طور موقت از بین رفته بوده است. میرزا اسدالله فرزند ارشد حاجی سیدمحمدباقر که وارث حیثیت و مقام پدر بود حتی کار را بجائی رساند که به برادرش توصیه کرد احمد میرزا را در خانه نگاه ندارد.^{۱۵} و به اتفاق آقا محمد مهدی پسر وجانشین حاجی محمد ابراهیم کلباسی به غلام حسین خان سپهدار فتوی داد که ریختن خون شورشیان مباح است.^{۱۶} لکن نتوانست برادر خود را از حمایت احمد میرزا منصرف کند، و به عزم زیارت عتبات از اصفهان بیرون رفت. چون به گلپایگان رسید بخواش امنای دولت از رفتن به عتبات منصرف شد و موافقت کرد که بهمراه برادرش و احمد میرزا به تهران برود و در دربار از آنان شفاعت کند.^{۱۷} به رغم این همکاریهای علما، به تحریک حاکم اصفهان در راه قم به علما حمله کردند و سایر علمای اصفهان به خاصه میرزا محمدحسن پسر ملاعلی نوری توقیف شدند. و به دستور حاکم شهر خانه های آنان به یغما رفت.^{۱۸}

نقش علما در این ماجرا معلوم نیست، در ظاهر تنها میرزا زین العابدین در ماجرا دخالت مستقیم داشته است. اما ممکن است خیانت آشکار غلام حسین خان سپهدار ناشی از این سوءظن بوده است که می پنداشته علما در همکاری خود صمیمی نیستند و به اکراه به این کار تن داده اند. از سوی دیگر پیشتر دیده ایم که در حکومت سابق بین حاجی سیدمحمدباقر و امام جمعه اختلافاتی وجود داشت، و شاید آن اختلافات که به نسل بعدی به ارث رسیده بود مانع شد که اینان جبهه واحدی علیه سپهدار تشکیل دهند. به علاوه بعید

۱۴- همان، ص ۲۳، حقایق اخبار ناصری (ص ۸۶).

۱۵- همان، همان ص.

۱۶- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۲۴.

۱۷- همان، ص ۲۵.

۱۸- حقایق اخبار ناصری، ص ۸۷.

است که علما به این زودی در آغاز حکومت شاه با او یا با حاکمی که از سوی او به کار گمارده شده بود دشمنی پیدا کرده باشند، شاید از عزل يك حاکم بدعتگر و نصب حاکم دیگری - دست کم به ظاهر متدین - به جای او استقبال می‌شد، و در حقیقت ناصرالدین شاه از علمای اصفهان علیه غلام حسین خان سپهدار به عللی نامعلوم حمایت می‌کرده است^{۱۹}. اگر در مواقع خاص انگیزه اعمال علما اغلب احساسات مذهبی بود، در مواقع دیگر به اقتضای نفع‌آنی عمل می‌کردند و شاید در این باره فکر می‌کرده‌اند که حمایت از احمد - میرزا متضمن منفعتی نخواهد بود. همچنان که قدرت و جاه‌طلبی - های بسیاری از علمای عمده از لحاظ ماهیت بطور دقیق بیشتر جنبه شخصی بخود گرفت و به طرز مستحکمتری بر اساس ثروت شخصی استوار شد سیاستهای آنان محتاطانه‌تر و هنگام لزوم تقیه‌آمیز شد. درگیری علما در امور سیاسی پایدار و صمیمانه بود، و بنا بر این اقدامات آنان نیز تحت شعاع ابهام توطئه قرار می‌گرفت. حتی آقا نجفی به اقتضای وقت بهتر می‌دید که با مسعود میرزا ظل - السلطان در کشمکش می‌کند که بر سر تسلط بر اصفهان داشت آتش بسی منعقد کند.

سرانجام در سال ۱۲۶۷/۱۸۵۰ - ۱۸۵۱ یکسال پیش از آخرین سال وزارت کوتاه امیرکبیر، آشوب اصفهان فرونشست. سیاست امیرکبیر نسبت به علما بسیار پرمایه‌تر از این بود که فقط از طغیان آشکار جلوگیری کند.

قائنی شاعر، صدارت امیرکبیر را با قصیده‌ای تهنیت گفت که يك بیت آن چنین است:

بجای ظالمی شقی، نشسته عادل‌ی تقی

که مؤمنان متقی، کنند افتخارها^{۲۰}

با اینهمه سیاستهای او بی‌شبهات به سیاستهای حاجی میرزا آقاسی نبود. با اینکه مثل وزیر سلف خود تمایلات صوفیانه نداشت

۱۹ - همان.

۲۰ - دیوان قائنی چاپ محمدجعفر محبوب (تهران ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷) ص

از نظر فداکاری نسبت به دولت از وی پیشی جست، هم و غمش این بود که دولت را تقویت کند. و در این راه خصومت حاجی-میرزا آقاسی نسبت به علما و تمایلات اصلاح طلبانه معلمش میرزا ابوالقاسم قائم مقام را یکجا دارا بود پایگاهی که امیرکبیر در تاریخ اصلاح در ایران بدست آورده متناقض است: در حالیکه او بحق مقام برجسته‌ای را در تاریخ اشغال کرده، تنها هدف او پیشبرد دولت بود بپایه‌ای که بتواند زندگی ملت را بنحو مؤثری زیر نظارت گیرد. اصلاحات او به این منظور بود که کار سازمانهای موجود را بهتر کند نه اینکه وظایف آنها را تغییر دهد یا سازمانهای جدیدی پدید آورد. اما اغلب چند اقدام معدود او را که بزرگ و ماندنی بود دیگران در راه تولید فساد بیشتر بکار بردند. با اینکه نیت او با نیت بیشتر کسانی که پس از او به مقام صدارت ناصرالدین شاه رسیدند تفاوت فاحش داشت، نتیجه‌گائی سیاستهای او در بسیاری جهات با آنان یکسان بود. از نحوه رفتار او نسبت به علما آشکارا دیده می‌شود که سیاست او نسبت به نقش عالمان در کارها براساس نقشه ساخته و پرداخته‌ای برای تعیین و تحدید نقش آنان نبوده است بلکه ناشی از این علاقه بوده است که هرچه بیشتر قدرت دولت را تثبیت کند. بنابراین کوشید تا جنبه‌های معینی از قدرت علما، مانند حق اعطای پناهندگی را از بین ببرد، و با گسترش قلمرو محاکم عرف از قدرت محاکم شرع بکاهد و در ضمن می‌خواست بر محاکم شرع نظارت گونه‌ای هم اعمال کند. حتی اگر در انجام هدفهای مزبور از علمای برجسته تقاضای تأیید و همکاری کرد، جای چندان شکی باقی نیست که غرض او شکستن قدرت روحانیان بوده است. یا دست کم کاستن از قدرت آنها بحدی که دیگر نتوانند با دولت مبارزه کنند^{۲۱}. کشمکشهای او با علما از زمانی آغاز شد که با

۲۱- امیرکبیر یکبار به استیونس Stevens کنسول انگلیس در تبریز گفت که حکومت عثمانی اعتبار از دست رفته خود را فقط پس از کاهش قدرت ملاحا بازیافته است. (رك: استیونس گزارش به شیل مورخ ۱۵ ژوئن ۱۸۴۹ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۵۳/۶۰).

اعتبار برخی از وظایف آنها و با طرز ادای برخی دیگر به مخالفت برخاست^{۲۲}.

روابط او با میرزا ابوالقاسم امام جمعه تهران نمایشگر تعصب او در اثبات عقیده خویش است.

میرزا ابوالقاسم در سال ۱۲۶۳/۱۸۴۶ - ۱۸۴۷ در سالهای آخر حکومت محمدشاه بجای عمو و پدرزنش میرمحمد مهدی به مقام امام جمعه‌گی رسید^{۲۳}. او آشکارا امید داشت نفوذی را که سلف او بسبب مقاومت در برابر حاجی میرزا آقاسی و نیز خودش بسبب آرام کردن تهران هنگام انتقال حکومت بدست آورده بودند، حفظ کند^{۲۴}. دزدان و قطاع‌الطریق را در مسجد شاه پناه داد تا به منزله قوه مجریه قدرت او باشند^{۲۵}. در جمادی‌الآخر ۱۲۶۵/مارس ۱۸۴۹ که فوجی از سربازان متمرّد آذربایجانی در تهران امیرکبیر را ناگزیر کردند که یکچندی استعفا دهد، میرزا ابوالقاسم با حاجی شیخ رضا، شیخ عبدالحسین شیخ‌العراقین و علمای دیگر بار دیگر موجب شدند که پایتخت آرام شود. وی دستور داد تا بازرگانان بازار را ببندند و برای مقابله با سربازان یاغی مسلح شوند^{۲۶}. اگر امام جمعه خود را شایسته حشمناسی بی‌قید و شرط امیرکبیر می‌دانست در اشتباه بود زیرا میرزا تقی‌خان در عوض محبتی نکرد. امام جمعه در همان زمان با قدرتمهای خارجی بعنوان شاخه - های اضافی نفوذ خودش تماس برقرار کرده بود. امیرکبیر این امر را تحمل نکرد، منظم کردن امور خارجی را وظیفه قطعی دولت می‌شمرد^{۲۷}. هنگامی که تزار برای میرزا ابوالقاسم آنفیه‌دانی

۲۲- عباس اقبال «میرزا تقی‌خان امیرکبیر» (تهران ۱۳۴۰ ش/ ۱۹۶۱) ص

۱۶۳.

۲۳- همان، ص ۱۷۱. اعتمادالسلطنه، «المآثر و الاثار» ص ۱۴۱.

۲۴- رك: ص ۱۲۵.

۲۵- اقبال، همان، ص ۱۷۲.

۲۶- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۴۰۱ واتسن، همان، ص ۳۷۷ اقبال، همان

متن، ص ۳۷۴.

۲۷- بنا بر روایت مکی (همان، ص ۴۷) امیرکبیر اداره مخصوصی تأسیس

کرد که وظیفه‌اش گزارش تماسهایی بود که بین علما و قدرتمهای خارجی برقرار

الماس نشان فرستاد که صورت امپراطور بر آن نقش شده بود امیرکبیر می‌خواست بداند به چه علت این هدیه فرستاده شده است. و امام جمعه ناچار شد که نامه تزار را برای تفتیش تسلیم کند.^{۲۸} میرزا ابوالقاسم همچنین با پالمستون Palmerston مکاتبه کرد و کوشید تا حمایت سفیر انگلیس را در مقابله با امیرکبیر جلب کند. اما شیل Shiel نمی‌توانست کاری انجام دهد.^{۲۹} امیرکبیر حتی امام را از اجرای تکالیف قضائی‌اش به جرم نادرستی خلع کرد و سرانجام شغل او به پیشنهادی مسجد شاه منحصر شد.^{۳۰} با وجود این میرزا تقی‌خان تقاضای امام جمعه را درباره عزل حاکم نطنز - وقتی یقین حاصل کرد که عادلانه است - پذیرفت.^{۳۱} و بنظر می‌رسد از هنگامی که امام جمعه به شکست تن در داده، خصومت میان این دو به کاستی گرائیده بود. چندی بعد امام جمعه توسط میرزا زین‌العابدین، که یکی از دختران ناصرالدین‌شاه را به زنی گرفته بود^{۳۲}، با شاه و سیاستهایش به دقت مربوط شد. مسخره‌آمیز است که توفیق امیرکبیر در منقاد کردن عضو چنان مهمی از جامعه روحانی بعدها مخالفت با اصلاح را تشدید کرده باشد.

تهدیددی که متوجه قدرت حکومتی در تبریز بود وضوح بیشتری داشت. و امیرکبیر با استواری مشابهی در برابر آن ایستادگی کرد. حمزه میرزا حشمت‌الدوله (که در این زمان به تبریز انتقال یافته بود) حاکم اسمی شهر بود، اما قدرت واقعی

→ می‌شد. به‌ظاهر تا مدتها بعد از این تاریخ بین علما و سفارتخانه‌های خارجی مناسبات صمیمانه وجود نداشته است.

۲۸- رک: گزارش ۱۶ ژوئن ۱۸۴۹ شیل (اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۵۴/۶۰) و فریدون آدمیت «امیرکبیر و ایران» (تهران ۱۳۳۴ ش / ۱۹۵۵) ص ۱۸۶.

۲۹- همان، ص ۱۸۷.

۳۰- اقبال، همان متن، ص ۱۷۵.

۳۱- همان متن، ص ۱۷۳.

۳۲- اعتمادالسلطنه، المآثر والاثار، ص ۱۴۲.

در دست میرزا حسنخان برادر امیرکبیر بود. به ظاهر توجه اصلی میرزا حسنخان به افزایش دارائی خود از راه تحمیل مالیات‌های گزاف بوده است. رهبری مخالفت با او را حاجی میرزا باقرمجتهد، امام‌جمعه؛ میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام؛ و پسرش میرزا ابوالقاسم بدست گرفتند. حاجی میرزا باقر حکومتخانه‌ای برای شهر به رقابت با او تأسیس کرد، ولی میرزا علی‌اصغر به تشویق پسرش اجازه داد که خانه‌اش به گونه پناهگاه پیروان مسلح او که پیوسته آماده نبرد بودند درآمد^{۲۳}. امیر کبیر در اولین سال حکومت ناصرالدین‌شاه سلیمان‌خان افشار را به تبریز فرستاد تا این سه مرد را دستگیر کند و به تهران آورد^{۲۴}. میرزا علی‌اصغر و پسرش پس از اندک مقاومتی تسلیم شدند، اما تعقیب حاجی میرزا باقر مدت زیادتری طول کشید. هر شب هزار مرد مسلح تبریزی از خانه‌اش حفاظت می‌کردند، تا اینکه سرانجام او نیز راضی شد که همراه سلیمان‌خان به تهران برود^{۲۵}. این سه تن تا زمان سقوط و مغضوب شدن امیرکبیر در تهران نگاهداری می‌شدند. چنان رفتار توهین‌آمیزی نسبت به علمای برجسته اثر عمیقی باقی گذاشت. اگر پیش از آن بطور غیرمستقیم یا به بهانه‌های گوناگون برخی از ملایان مجازات یا حتی کشته شده بودند، یا مجتهدان تحت فشار قرار گرفته بودند هیچ شاه، وزیر یا حاکمی در دوران قاجار جرأت نکرده بود مجتهد یا شیخ‌الاسلامی را بسبب حکومت فرضی او از شهری تبعید کند، اینک به تلویح بی‌دینی حکومت قاجار مسلم شده بود. توهین به علما که احساسات خشم‌آلودی را برانگیخت به ناچار به شخص یا شخصیت دینی توهین شده مربوط

۳۳- اقبال، همان متن، ص ۱۷۵ نادر میرزا «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (تهران ۱۳۲۳ ق/۱۹۰۵) ص ۱۱۸، ۲۴۴. ا. ک. س. لمبتن «عالمان ایران و اصلاح مشروطه» در Le Shi, Isme Imamite، پاریس ۱۹۷۰ ص ۲۵۶.

۳۴- همان، ص ۱۱۹

H. Dunlop, Perzië: Vorheeren en Thans (Haarlem, 1912). P. 425

۳۵- اقبال، همان متن، ص ۱۷۶ [ت م: در این ص از آمدن حاجی میرزا باقر

به تهران ذکری نیست.]

نبود، بلکه توهین علیه چیزی عمیق‌تر و مقدس‌تر تلقی می‌شد. همچنانکه در بالا یاد شد قدرت و جلال ظاهری علما مظهر تسلط شریعت و مجمع اخلاص همگانی بود. بنا بر این مدتی بعد که عین‌الدوله در لباس حکومت امیدوارانه خواست به‌ساحت علما تجاوز کند حکومت بکلی از مردم بیگانه شد. پیشتر دیدیم که عناصر گوناگون انقلاب مشروطیت و انگیزه آن در آغاز حکومت ناصرالدین‌شاه شکل گرفت. گرفتاری‌هایی که امیرکبیر با آنها دست‌به‌گریبان بود ناشی از کوشش‌هایی بود که در راه اصلاح دستگاه قضائی می‌کرد، اگر بتوان آنرا دستگاه نامید، زیرا که دستگاهی بود غیرمدون و متغیر با کارهایی تا حدی متناقض. پیشتر گفتیم که حاجی میرزا آقاسی برای گسترش محاکم عرف کوشش‌ها کرد. امیرکبیر هم سیاستی مشابه او داشت. او حتی در انتظار فرصتی بود که محاکم شرع را بکلی از میان بردارد چون خود در پایتخت به‌مسند قضاوت می‌نشست و دعاوی به‌او ارجاع می‌شد. اما وقتی دانست که عدم کفایت دانش قضائی او موجب شده است که احکام نادرستی صادر کند از کوشش خود دست برداشت^{۳۶}. در عوض با بذل توجه مخصوص بیک محکمه و علم کردن آن بطور غیرمستقیم، بر محاکم شرع مسلط شد. دعاوی مربوط به حکومت برای اخذ تصمیم به‌این محکمه ارجاع می‌شد؛ و بنابراین به اعتبار آن افزوده می‌شد^{۳۷}. مدتی بعد همکاری محکمه اصلی شرع پایتخت با منافع دربار وسیله دیگری برای ظلم و فساد شد. بدیهی است هدف امیرکبیر از نظارت دولت بر محاکم شرع چیز دیگر بود. امام جمعه تهران به‌جرم نادرستی از مسند قضاوت شرع خلع شد. و بی‌شک طرفداری میرزا علی‌اصغر در قضاوت‌هایش موجب شد که امیرکبیر او را از تبریز تبعید کند^{۳۸}. شیخ ملا عبدالرحمن بروجرودی رئیس بزرگترین محکمه شرع تهران بود تا اینکه وقتی مرافعه‌ای که یک طرف آن یکی از آدم‌های

۳۶- همان متن، ص ۱۶۶.

۳۷- آدمیت، همان، ص ۱۳۴.

۳۸- مکی، همان، ص ۱۴۸.

میرزاتقی‌خان بود به او ارجاع شد و او خواست که به نفع آدم امیر قضاوت کند^{۳۹}. امیر کبیر بی‌درنگ او را از تهران تبعید و به جای او از عبدالحسین طهرانی ملقب به شیخ‌العراقین دعوت کرد که به تهران بیاید. عبدالحسین اطمینان امیر کبیر را نسبت به خود جلب کرد و تا هنگام سقوط حامی خود بر بزرگترین محکمه شرع ریاست داشت^{۴۰}. امیر کبیر علاوه بر تسلط غیر مستقیمی که بر محاکم شرع یافت، برای محدود کردن قلمرو آنها اصولی نیز وضع کرد، صدور احکام ناسخ (یعنی حکمی که حکم سابق را لغو کند، وسیله‌ای که بارها برای حصول مالکیت زمین و اموال دیگر بکار می‌رفت) قدغن شد^{۴۱}. دعوایی که یک طرف آن مسلمان و طرف دیگر از اقلیتهای مذهبی بود می‌بایست برای صدور حکم به دیوانخانه در تهران احاله شود، تا از احتمال اعمال نفوذ مجتهدان و حکام محلی در صدور آن احکام جلوگیری شود^{۴۲}. دیوانخانه که عالی‌ترین نمونه محکمه عرف بود هنوز وظایف معینی نداشت و تا سال ۱۲۷۹/۱۸۶۳ که تکلیف آن بر طبق نظامنامه روشن

۳۹- اقبال همان متن، ص ۱۶۸؛ آدمیت، همان، ص ۱۲۴؛ مکی، همان، ص ۴۶ اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۵۹.

۴۰- اقبال، همان متن، ص ۱۶۹؛ او یکی از علمائی بود که در شورش پادگان آذربایجان به امیر کمک کرد و بعدها از سوی ناصرالدین‌شاه به سرپرستی تعمیر مشاهد مقدس شیعه در عراق عرب گماشته شد. (اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۳۹ محمد مهدی کاظمی، احسن‌الودیع) [بغداد ۱۳۴۷ ق/ ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹] ۱، ۷۶-۷۵.

۴۱- آدمیت، همان، ص ۱۳۶.

۴۲- همان، ص ۱۳۳؛ توجه عباس‌میرزا به وضع اقلیتهای مذهبی در بالا ذکر شد. (ص ۱۵) در دوران حکومت ناصرالدین‌شاه مصالح خارجی نه فقط در ازمنیان نسطوریان، مسیحیان بلکه در یهودیان و زرتشتیان هم تجلی می‌کرد و شاید امیر کبیر هم مانند عباس‌میرزا ترسیده است که بیگانگان به بهانه‌های مذهبی به مداخله پردازند بلیه‌ای که در سراسر قرن نوزدهم امپراطوری عثمانی را بستوه آورد.

شد همچنان بود^{۴۳}. به ظاهر امیرکبیر برای دیوانخانه در دستگاه قضائی مقام شامخی قائل بوده است. بهر دعوی نخست در دیوانخانه رسیدگی می شد و از آنجا به محکمه شرع ارجاع می شد در محکمه شرع حکم صادر و دوباره به دیوانخانه باز می گشت. و حکم محکمه شرع در هر حال وقتی اجرا شدنی بود که دیوانخانه نیز آن را ابرام و تنفیذ کند^{۴۴}. با اینکه آخر کار امضاء یا مهر مجتهدی که ریاست محکمه شرع را به عهده داشت نیز برای اجرای حکم ضروری بود، و دستگاه هنوز بقدر کافی بنفع محکمه شرع انعطاف پذیر بود، عرف بسیار نیرومند شده بود. چون هر دعوی نخست به دیوانخانه احاله می شد حکومت می توانست آنرا بهر یک از محاکم شرع که از حمایت ویژه آن برخوردار بود ارجاع کند. بنابراین دولت می توانست بیکی از حوزه های عمده قدرت روحانیت تجاوز کند. اغتشاشی که تمام دستگاه قانونی ایران را احاطه کرده بود یا به تعبیری الهام بخش آن بود، سالها ادامه یافت. نه تنها کوششی در راه اعمال مداوم شرع و تعیین حدود شرع و عرف بکار نمی رفت بلکه معمول شدن مفاهیم سیاسی و قانونی غرب در نیمه قرن دوم به اغتشاش موجود افزود. این اغتشاش تا حدی میان آزادی خواهان فرنگی مآب و علما در انقلاب مشروطیت اشتراك منافع پدید آورد - و نیز هنگامی که اختلاف اهداف و اهواء آشکار شد آن اشتراك منافع را از میان برد. بعد ما امیرکبیر را می بینیم که در سیاست قضائی خود برخی از روشهای اصلاحی عباس - میرزا و میرزا ابوالقاسم قائم مقام را ادامه می دهد و از تکرار آنها نتیجه مهمی حاصل نمی شود. وی آشکارا با امتیازات خاص علما مخالف بود. و بی شك این امر موجب تاکید خصومت موجود شد.

کوششهای امیرکبیر در محدود کردن بست نشستن در اماکن

۴۳- رك: «روزنامه علیه دولت ایران» ۱۲۷۹ ق/ ۱۸۶۲-۱۸۶۳ شماره ۹۳۵ عبدالله مستوفی، «تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجار یا شرح زندگانی من»، (تهران ۱۳۲۱ ش ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳) ۱، ۹۹.
۴۴- آدمیت، همان، ص ۱۳۳.

مقدس نیز ناشی از همین مخالفت او بود و از این کوششها هم نتیجه قاطعی حاصل نشد. وی در اصفهان، تبریز و تهران پناهنده شدن اتباع مسلح علما را به مساجد تهدیدی مداوم از برای نظم و قدرت حکومت دیده بود. در پایتخت سرانجام میرزا ابوالقاسم امام جمعه در سال ۱۲۶۶/۱۸۵۰ چاره‌ای جز این نداشت که با شکستن بست مسجد شاه موافقت کند^{۴۵}. لکن در تبریز مخالفت بسیار شدیدتر و وهم‌انگیزتر بود، و بی‌شک یکی از عللی که بعدها موجب تبعید امام جمعه شد همین بود. در وسط شهر تبریز مقبره‌ایست معروف به بقعه سید حمزه که در آن بارها امام زمان به برخی از مؤمنان تجلی کرده است^{۴۶}. در اوایل تابستان ۱۸۵۰ گاوی که به مذبح برده می‌شد هنگامی که به مقابل بقعه مزبور رسید... دوبار به آن بقعه مقدس پناهنده شد، بار سوم که قصاب به التجای گاو به نیروی امامزاده مدفون در بقعه توجهی نکرد و خواست گاو را بیرون بکشد در زمان جان داد^{۴۷}. معجزات ادامه یافت و تبریزیان آرزومند بسبب تبرکی که لاشه آن حیوان کسب کرده بود موهای آنرا چیدند^{۴۸}. امام جمعه تبریز فتوی داد که

۴۵- اعتمادالسلطنه «المآثر و الآثار» ص ۱۳۱؛ آدمیت، همان، ص ۱۹۰ به ظاهر امام جمعه از شیل خواسته بود که پیش امیرکبیر وساطت کند و نگذارد بست نشستن در مسجد شاه از بین برود. رك: نامه مورخ ۲۵ رجب ۱۲۶۶/۶ ژوئن ۱۸۴۹ شیل به امیرکبیر، ترجمه آن در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۵۴/۶۰ آمده است.

۴۶- اعتمادالسلطنه «مرآت البلدان ناصری» ۱، ۳۴۷ نادر میرزا همان، ص ۱۱۰.

۴۷- خانم شیل «شمه‌ای از زندگی و اخلاق ایرانیان» (لندن ۱۸۵۶) ص ۱۶۵، این زن می‌نویسد که خبر این واقعه در آغاز ژوئن ۱۸۵۰ یعنی اواخر شوال ۱۲۶۶ به تهران رسید. اما تاریخی که نادر میرزا (همان ص ۱۱۱) و نیز اعتمادالسلطنه (همان، همان ص) به دست داده‌اند ۱۲۶۵ است. بنا به روایت دیگر نخستین معجزه‌ای که در بقعه رخ داد بیناشدن دو مرد نابینا بود که شب را در آن «the Persian Ulama f Constitutional Reform»

بیتوته کرده بودند رك لمبتن

۴۸- واتسن، همان، ص ۳۹۲.

هرکس در جوار آن بقعه باده نوشی یا قمار کند واجب القتل خواهد بود.^{۴۹} میرفتاح که در پیرانه سر می خواست با بهره برداری از احساسات مذهبی مقداری از نفوذ سابق خود را باز یابد جلی از بافته کشمیر به گاو هدیه کرد.^{۵۰} استیونس کنسول انگلیس به بقعه چهل چراغی بلور پیشکش کرد.^{۵۱} در شهر چو افتاد که تبریز شهر صاحب الامر شد و از مالیات و حکم حکام معاف است.^{۵۲} این کوشش تماشائی برای جلب توجه به بست با شکست مواجه شد و محرکان اصلی به تهران آورده شدند اندکی بعد امام جمعه و شیخ الاسلام هم از تبریز تبعید شدند.^{۵۳}

محدود کردن بست که دولتها برای اثبات وجودشان بارها از آن سود جستند جزئی بود و انقلاب مشروطیت شاهد شدیدترین و موفق ترین استفاده از حق بست در مسجد شاه بود. حتی آرزویی که امیر توفیق کمتری در آن یافت منع تعزیه خوانی بود که عزاداری عمومی یا انواع مختلف نمایش شهادت امام حسین است. تعزیه در

۴۹- آدمیت، همان، ص ۱۸۸.

۵۰- نادر میرزا، همان، ص ۱۱۱.

۵۱- همان، ص ۱۱۱ آدمیت، همان، ص ۱۸۸ به ظاهر سیاست استیونس با اقدامات شیل برای حفظ بست در مسجد شاه همگام بوده است، از اینرو امیر کبیر در نامه ای که به شیل فرستاده است از این بابت گله کرده است. (رک: آدمیت، همان، ص ۱۸۸) با اینکه روشن است که انگلیس خواستار نوعی پایگاه بوده است تا نمایندگان سیاسی اش بتوانند از آن پایگاه بکار پردازند، از اسناد سیاسی و کنسولی آن روزگار روشن نیست که آیا بست می توانسته است به مثابه پایگاهی برای بیگانگان بکار رود، شاید هدف انگلیس این بوده است که با دفاع از خواست علما نظر آنان را جلب کند و در پیشامدهای احتمالی آینده از ایشان استفاده کند.

۵۲- نادر میرزا، همان، ص ۱۱۱.

۵۳- خانم شیل، همان، ص ۱۶۶ واتسن، همان، ص ۲۹۲ واتسن علت بروز این واقعه را تمایل به نشان دادن عکس العمل در برابر قیام بابیه می داند اما خانم شیل انگیزه آنرا (اعاده حق بست به قوت سابق آن) می داند، که نظر خانم شیل درست تر می نماید.

دوران ناصرالدین شاه مقبولیت بسیار یافت^{۵۴}. تعزیه‌ها افزایش یافت و تکمیل شد و تکیه‌ها چند برابر گشت. عنداللزوم خارجی‌ها اجازه می‌یافتند یا حتی دعوت می‌شدند که در جلسات تعزیه‌خوانی حضور یابند^{۵۵}. و چون مواد ساختگی تعزیه زیادتر شد، به تقریب به شکل نمایشنامه تأتری صرف درآمد^{۵۶}. روضه‌خوانی (خواندن مرثیه) که باندازه تعزیه رسمیت نداشت هنوز آلت نیرومندی برای برانگیختن احساسات مذهبی بشمار می‌رفت و عنصری از اقدامات روحانیت بود. در کوششهایی که امیرکبیر برای از میان بردن تعزیه می‌کرد بار دیگر در پی یافتن جواز از روحانیان بود. و به‌خاصه امام جمعه تهران او را در راه این هدف یاری کرد^{۵۷}. احتمال می‌رود که در این هنگام پایمردی امام جمعه در امحاء تعزیه، بیشتر از هنگامی که به منع بست رضا داده بود، با طیب خاطر همراه بود. زیرا که بیشتر علما بنا به سنت با تعزیه مخالفت کرده بودند^{۵۸}. علما نه فقط به ناسازگاری تعزیه با شریعت پی‌بردند، بلکه روضه‌خوانها را در برانگیختن و تسلط بر احساسات مذهبی رقیب خود یافتند^{۵۹}. لکن تعلق ژرف و گسترده به تعزیه به‌مثابه وسیله ابراز وفاداری به تشیع بیش از آن قوی بود که حتی با کمک برخی از علما امیر بتواند آنها را از میان ببرد. و چون

۵۴- رك: اعتمادالسلطنه «المآثر و الآثار» ص ۹۶ شاه خاصه به تعزیه علاقه می‌نمود. برای مطالعه تمایلات سوء مذهبی ناصرالدین شاه رك: فصل نهم پس از شماره ۲۰ و پس از شماره ۴۲.

۵۵- به‌مثل. ر. ویلبراهام R. Wilbraham «سفرهایی در ایالات ماوراء قفقاز روسیه» (لندن ۱۸۳۹) ص ۲۴۰، بعدها حضور هیأت‌های سیاسی در تعزیه‌های تکیه سلطنتی واجب شد. رك: فصل نهم پس از شماره ۳۵.

۵۶- رك: عبدالحسین زرین‌کوب «یادداشتی در باب تعزیه ماه محرم» سخن ۹، (۱۳۳۷ ش/ ۱۹۵۸ - ۱۹۵۹) ص ۳۱۴.

۵۷- آدمیت، همان، ص ۱۸۹، واتسن همان، ص ۳۷۳.

58- A- de Gobineau, Les Religions et Les Philosophies dans L, Asie Centrale (Paris, 1865), P. 67.

59- Hermann Vambéry, meine Wanderungen und Erlebnisse in Persien (Pest, 1867), P. 82.

با مخالفت شدید بخصوص از اصفهان و تبریز مواجه شد ناچار نرم شد^{۶۰}. چیزی که امیرکبیر از آن نفرت داشت بار دیگر در انقلاب مشروطیت نقشی ایفا کرد، آن هنگام که مشروطه‌خواهان ابتدا در مسجد شاه سپس در محوطه سفارت انگلیس تحصن جستند از روضه‌خوانی برای الهام‌بخشیدن و حفظ تعصب دینی استفاده شد. بنابراین بطور خلاصه، وزارت میرزا تقی‌خان امیرکبیر در قدرت و نفوذ علما تغییر چندانی پدید نیاورد. گاه امیر جزو منادیان مشروطیت بشمار می‌آید ولی نتیجه سیاستهای او در اصل بسبب شکست آنها به رشد عوامل انقلابی یاری کرد. پس از سقوط امیرکبیر، در میان وزرای قاجار فقط میرزا حسین‌خان سپهسالار بطور جدی باصلاح می‌اندیشید، و تقاضای اصلاح با درخواست نوعی حکومت دست کم بظاهر مشورتی همراه بود. علما که بنا بسنت با قدرت سلطنت مخالف بودند، ناچار با این تقاضا همداستان بودند. همداستانی برخی از علما با دولت که بر اثر سیاست قضائی امیرکبیر و روابط او با امام جمعه تهران پدید آمد، قادر نبود که از نیروی اکثریت بکاهد زیرا که سایر اقدامات امیرکبیر دشمنی موجود را استواری می‌بخشید. اگر دولت و علما علایق مشترکی می‌داشتند، نظریات آنان متغایر بود. علما از امیرکبیر می‌خواستند که فروش الکل را قدغن کند. او فقط با مجازات می‌گساری در ملاءعام موافقت کرد^{۶۱}. عمل خلاف شرع از تخلف نسبت به نظم عمومی عقوبت کمتری داشت. شاید تصور شده است که برغم اینهمه اختلاف منافع میان علما و دولت خطر ظهور بایبگری در زمان صدارت امیرکبیر می‌بایست این دو را متحد کند. لکن اساس دشمنی موجود هرگز از میان نرفت، و اگر امیرکبیر اعدام‌باب را برای دولت ضروری می‌دانست^{۶۲}، از برای علما موضوع جدی‌تر بود. اختلاف نظر مسزبور منشأ تازه‌ای از برای کشمکش علما با دولت شد، و اینها با سایر جنبه‌های واکنش

۶۰- واتسن، همان، ص ۳۷۳.

۶۱- مکی، همان، ص ۱۹۲.

۶۲- اقبال، همان متن، ص ۱۶۴.

علما نسبت به بایبگری و اثراتی که بر سیر تاریخ ایران باقی گذاشت شایسته آنست که به تفصیل بررسی شود.

فصل هشتم

بایبگری، بهائیگری و علما

قیام بایبه و خلف آن بهائیگری سریع و با خونریزی بسیار همراه بود، این امر دست کم در ابتدا چنین می نمود که برای تاریخ ایران - و حتی تصور می شد که برای تمام خاورمیانه - حائز اهمیت بسیار است. به همین سبب بسیار جلب توجه کرد، و کوششهای بسیار در تفسیر آن انجام شد. در این کوششها واکنش علما نسبت به ظهور بایبگری بدقت مطالعه نشده است. علما صریح ترین واکنش را نسبت ببایبگری و دعاوی آن شکل بخشیدند. و در این بار مانند بارهای دیگر می بینیم که علما مانند پیشوایان واقعی ملت عمل می کنند و در این هنگام نظرشان این است که یکپارچگی مذهبی ملت را حفظ کنند. بایبان و بهائیان هر دو علما را دشمنان اصلی خودشان بشمار می آوردند و این مطلب را با حرف و عمل ابراز می داشتند.

شاید ناگزیر چنین بود، بایبگری در تمام مراحل رشد عقیدتی خود به ضرورت مخالف اسلام بود، زیرا اعتبار دعوی بایبه مستلزم لغو اسلام بود. ورود وحی جدید می بایست ارزش نبوت موجود را که خود را خاتم می دانست نفی کند. از سوی دیگر، علما مظهر قدرت اسلام، مفسر و محافظ اصول، و مجریان شریعت آن بودند و یکی از وظایف آنان دفع بدعت و رقص بود.

با مآخذ تاریخ بایبگری از لحاظ عاطفی و تأکید مذهبی مخالفت می‌شود. مع‌هذا اگر گزارشهای بابی از عناصری که متضمن شرح حال اولیاء آنانست مجزا شود. و به ترتیب زمان، حماسه جدلی آنان بیان شود، داستان به نسبت قابل اعتمادی پدید می‌آید. بدیهی است نخستین بار در سال ۱۲۵۹/۱۸۴۳ سیدعلی محمد خود را باب امام زمان دانست و بی‌درنگ با علما درگیر شد. کومت ارتوردگوبینو Comte Arthur de Gobineau یکی از نخستین نویسندگان تاریخ بایبگری معتقد است که بخش عظیم موعظه‌های اولیه باب از مطالب ضد روحانیان تشکیل می‌شد، و قابلیت قبول این مطالب مهمترین عنصر را در نخستین ارشاداتی که به‌دین تازه می‌شد، تشکیل می‌داد^۱. مهمترین سبب دشمنی علما با باب بی‌شک این بود که علما اعتقادات او را بدعت یعنی ابتکار قابل سرزنش در موضوع ایمان می‌دانستند، ملاعلی‌اکبر اردستانی یکی از نخستین گروندگان به باب در مسجد آقا قاسم شیراز جمله زیر را به‌اذان افزود:

اشهد ان علی محمد بقیة الله^۲.

حسین‌خان نظام‌الدوله حاکم شیراز (که لقب آجودان باشی هم داشت) در شهر نبود. چون به شهر بازگشت در ۱۶ شعبان - ۱۱ سپتامبر علما او را ترغیب کردند که ملاعلی‌اکبر، ملامحمدصادق و دیگر پیروان باب را مجازات کند^۳. بعضی از آنان را تازیانه زدند و برخی دیگر، مانند محمدعلی بارفروش را با محاسن

1- A. de Gobineau, Les Religions et Les Philosophies dans L,Asie Centrale (Paris, 1865) PP. 148 - 136

۲- ا. جی. براون E. G. Browne چاپ، تاریخ جدید یا تاریخ جدید میرزا- علی‌محمدباب (کمبریچ ۱۸۹۳) ص ۲۰۰، بنا بروایت خان بهادر آقامیرزا محمد (چند یادداشت تازه درباره بایبگری، مجله انجمن پادشاهی آسیائی بدون شماره جلد [ژوئیه ۱۹۷۲] ۴۵۱) اولین کسی که به این شکل نامآلوف اذان گفت، ملامحمد صادق بود.

۳- براون چاپ، همان، ص ۲۰۰، روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۳۱۱، منتظم

ناصری ۳، ۱۸۴.

سوزانیده و روی سیاه شده در بازار گردانند^۴. سیدعلی محمد را در ۱۵ رمضان (۹ اکتبر) از بوشهر جایی که نخستین بار اظهار دعوت کرده بود به شیراز آوردند. در شیراز نخستین بار با علما او را مواجهه دادند^۵. گزارشهایی که از مجلس مکالمه باب با علما از سوی منابع دشمن باب داده شده شامل دو عنصر است که در استنتاجهای بعدی هم هست، یکی نقصان دانش او در عربیت و علوم سنتی دینی و دیگر ندبه و استغفارکردن او از دعاوی خود^۶. در حالی که این سؤال بجاست که این گزارشها و تفصیلات ممکن است از برای تأکید در بی اعتبار کردن باب آورده شده باشد، سکوت مآخذ بابیه درباره مجالس مکالمه باب با علما بیانگر اینست که باب برآستی در بحث با علما شکست خورده است، مجالس بحث نقش علما را در رد بایبگری نشان می دهد، علما از دانش مدرسه ای که یکی از خصوصیات عمده آنان بود در بحث با باب استفاده کردند و در حقانیت دعاوی باب از وی سؤالاتی کردند، و با قبول ندبه و استغفار او آشکارا مرجعیت و ریاست خود را اثبات کردند. پس از استنطاق، باب را کتک زدند و عبدالحمید خان کلانتر او را به مسجد وکیل برد، در آنجا باب از نو ندبه و استغفار کرد^۷. روایات بابیه بی آنکه وارد جزئیات شوند براین همداستانند که میان باب و علما ملاقاتی روی داده است و سید یحیی دارابی که چندی بعد قیام بابی را در نیریز رهبری می کرد حضور داشته است^۸. با اینکه حسین خان نظام الدوله تا این اندازه با علما همکاری کرده است، اختلاف نظر میان دولت و علما درباره مسأله

۴- ای. جی. براون «مقاله سیاح» مکتوبی در بیان ماجرای باب (کمبریج

۱۸۹۱) ۲، ۷.

۵- منتظم ناصری ۳، ۱۸۵، روضة الصفاى ناصری ۱۰، ۳۱۱.

۶- منتظم ناصری ۳، ۱۸۴.

۷- محمد، همان متن، صص ۴۵۲-۴۵۴ بنا به این روایت علمای شیراز دوبار باب را استنطاق کردند، علت دومین بازجویی از باب، بی پروائی پیروانش بود. اگر این نظر درست باشد می بینیم که بایبگری کم و بیش به طور مستقل از باب و فتاوی او، مانند یک نهضت انقلابی گسترش یافت.

۸- براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۲۰۳، براون چاپ «مقاله سیاح» ۱، ۱۰.

بایبگری آشکار است. بنا به روایت گوینو هم علمای شیراز هم حسین‌خان وضعیت را برای تهران با نوشته توضیح دادند و باب نیز همین کار را کرد.^۹ در این مرحله به تمامی احتمال می‌رود که باب امیدوار بوده بتواند با جلب حمایت محمد شاه و وزیرش موقعیت خود را استوار کند. حتی هنگامی که در ماکو زندانی بود صلاح چنان دید که رساله‌ای بنویسد و آنرا به حاجی میرزا آقاسی پیشکش کند.^{۱۰} با اینکه نظریه سیاسی بایبه اندک جایی برای اعمال قدرت پادشاهی باقی گذاشته بود.^{۱۱} شاید سیدعلی محمد می‌خواست است از کشمکش میان علما و دولت استفاده کند و خود را به عنوان وسیله‌ای برای از میان بردن روحانیان قلمداد کند.

گوینو می‌نویسد: باب اجازه خواست به تهران بیاید و حاجی میرزا آقاسی ابتدا آماده بود که با تقاضای او موافقت کند.^{۱۲} آدمی نظیر حاجی میرزا آقاسی را که عقیده‌ای بدعت‌آمیز داشت بندرت دعاوی باب در پی رسواکردنش بوده است. به احتمال قوی تروی امید داشته است در تماشای دعاوی باب و علما برای خود سرگرمی‌ای دست و پا کند. و حتی امید داشته است که در کشمکش مداوم خود با گروه روحانی تا حدی از این آب گل‌آلود ماهی بگیرد. مخالفت شیخ عبدالحسین مجتهد او را ناگزیر کرد که تغییر عقیده دهد، شیخ گفت که اگر علما ناگزیر شوند که در برابر حکومت و باب از خود دفاع کنند قدرت این کار را دارند.^{۱۳} چنین می‌نماید که حاجی میرزا آقاسی مانند وقتی که ورود به جنگ علیه امپراطوری عثمانی درخواست می‌شده، امتیازات ظاهری اجتناب‌ناپذیری به علما داده ولی مواظب بوده است که موجب تجلی قدرت روحانیان نشود. به حسین‌خان پیغام فرستاد که دیگر از

۹- گوینو، همان، ص ۱۵۱.

۱۰- براون، چاپ، همان، ۲، ۲۷۴.

۱۱- گوینو، ص ۲۳۵.

۱۲- همان، ص ۱۵۳.

۱۳- همان، ص ۱۵۴.

انعقاد مجلس مباحثه میان باب و مردم شیراز جلوگیری کند^{۱۴}. باب در خانه‌اش بازداشت شده بود، اما به ظاهر برای او تسهیلاتی قائل بوده‌اند، زیرا که ملاحسین بشرویه‌ای در سر راه خود از عراق عرب به کرمان در شیراز دعاوی باب را پذیرفت^{۱۵}. هم او بود که پس از پذیرفتن مذهب جدید قیامهای خراسان و مازندران را سازمان داد. بنابراین اقامت باب در شیراز نتایج بسیار عمیقی داشت. علما به بی‌فایده‌گی بازداشت او اعتراض کردند اما نتیجه‌ای نگرفتند^{۱۶}. خطر بایبگری نه تنها نسبت به مذهب عامه بلکه نسبت به دولت هم هنوز روشن نبود. شکست حکومت در منزوی کردن باب نه تنها به تمامی بیانگر بی‌کفایتی آن بود بلکه بی‌تفاوتی حکومت را هم نسبت به مذهب عامه نشان می‌داد. با اینکه علما به سهم خود با تسامحی که نسبت به باب می‌شد مخالف بودند اما هنوز به ظاهر خواهان مرگ او نبوده‌اند^{۱۷}. امام جمعه شیراز معتقد بود که در صورتی که استغفار کند آزاد کردن او از زندان مجاز است^{۱۸}. و علمای دیگر او را دیوانه خواندند و بنابراین او را نه مسؤول‌گفتارهایش دانستند نه درخور مجازاتی که می‌خواستند درباره او اجرا کنند^{۱۹}. به‌رغم همه اینها، در نظریه دولت نسبت به باب نوعی ابهام دیدنی است، و سرانجام پیش از آنکه باب را اعدام کنند با چندین فتوا او را درخور مرگ اعلام کردند^{۲۰}.

۱۴- همان، ص ۱۵۵.

۱۵- همان، ص ۱۵۷.

۱۶- همان، ص ۱۵۵.

۱۷- مقاله سیاح (چاپ براون، ۱، ۷، ۱۴) مدعی است که علمای شیراز به قتل باب فتوی دادند باید دانست که تاریخهای بهائی برای نقش علما اهمیت زیادی قائلند، این نظریه بسیار صحیح است اما در این مورد به‌ظاهر حوادث پیشدستی کرده است.

۱۸- محمد، همان متن، ص ۴۵۳.

۱۹- روضة‌الصفاى ناصری ۱۰، ۳۱۱.

۲۰- ا.ک.س لمبتن (جامعه‌ایرانی در زیر سلطه قاجاریه) مجله انجمن پادشاهی آسیائی (۴۸ [۱۹۶۱] ۱۳۶) می‌نویسد که در دوران قاجار مانند روزگاران پیشتر جنبشهای انقلاب اجتماعی رنگ مذهبی داشت «زیرا دین مورد قبول اکثریت با

ملاحسین بشرویه در سر راه خود از شیراز به خراسان در اصفهان به منوچهر خان معتمدالدوله حاکم این شهر از ظهور باب خیر داد^{۲۱}. مآخذ بایبیه و ایرانی هر دو در این امر همداستانند که منوچهر خان به باب متمایل بوده و او را به اصفهان آورده است تا حس کنجکاوی خود را اقناع کند^{۲۲}. با وجود منوچهرخان وابستگی باب به دولت کمابیش صورت تحقق یافت. از قرار معلوم منوچهرخان برای اینکه تمایلات خود را نسبت به باب پنهان دارد و هر نوع مخالفت احتمالی را خنثی سازد او را در خانه امام جمعه سکونت داد، تا چهل روز بعد علی رؤس الاشهاد در مسجد شاه با علمای اصفهان مباحثه کند^{۲۳}. بدیهی است علما نسبت به ماهیت تمایلات منوچهرخان بدگمان بودند. شاید این بار باب امید داشته است اثر سوئی را که در شیراز بر ذهن علما گذاشته بوده از بین ببرد یا دست کم برای به تعویق انداختن تصمیم نهائی دستاویزی پیدا کند، بسیاری از علما از مقابله با باب سر باز زدند و گفتند: «مخالفت این شخص به شرع انور اشهر از آفتابست» و هرگونه بحث بیشتر زائد است و تنها کاری که باقی مانده اینست که حکم شرع درباره او اجرا بشود^{۲۴}.

نظام حاکم متحد بود، و «بین دین و دولت جدائی نبود. دینی که مورد قبول اکثریت نبود، خود به خود تهدیدی برای رژیم موجود بشمار می‌رفت» و بایبگری را به عنوان نمونه والای این جنبشها ذکر می‌کند. لکن پیشتر بیگانگی علما را از دولت یادآور شده‌ایم و در مورد بایبگری خطر ابتدا متوجه دین مورد قبول اکثریت بود. دولت فقط هنگامی واکنش جدی نشان داد که امنیتش به خطر افتاد. بزرگترین جنبش انقلاب اجتماعی دوره قاجار درست در چارچوب «دین مورد قبول اکثریت» توجیه شد و در این کار از سنتی کهن استفاده کرد.

۲۱- گوبینو، همان، ص ۱۵.

۲۲- براون، چاپ، همان، ۲، ۱۵، براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۲۰۸
روضه‌الصفای ناصری، ۱۰، ۳۱۲، ناسخ‌التواریخ، ص ۴۲۶، منتظم ناصری، ۳، ۱۸۵، مؤلفان کتاب‌اخیر معتقدند که منوچهرخان فریفته دماوی باب شده بوده است.

۲۳- براون، چاپ، مقاله سیاح، ۲، ۱۶، براون، چاپ، تاریخ جدید، ص

۲۱۰.

۲۴- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۱۶.

ظاهراً این نخستین تقاضای صریح علما برای اعدام باب است.

در جلسه مسجد شاه تنها امام جمعه آقا میر محمد مهدی و میرزا حسن نوری پسر ملاعلی نوری حضور داشتند^{۲۵}. میر محمد مهدی از باب پرسید که مأخذیقین او چیست، زیرا پس از غیبت امام دوازدهم علم یقین درباره هر نکته‌ای از شریعت فقط با تجلی امام غایب و فتوای او حاصل می‌شود. میرزا حسن نوری از او پرسید که محیط کره زمین را شرح دهید زیرا دانستن این موضوع و دانستنیهای دیگر نشانه مهدی بود. باب از پاسخ دادن بهر دو سؤال فرو ماند. و جلسه بدون اخذ نتیجه خاتمه یافت^{۲۷}. تا وقتی که منوچهرخان زنده بود از باب نگهداری کرد، و به ظاهر باز هم باب آزادی کافی داشته است که تماس خود را با پیروانش حفظ و حتی زیاده‌تر کند^{۲۸}. علما به حاجی میرزا آقاسی اعتراض کردند ولی فقط پاسخ مبهمی دریافت کردند^{۲۹}.

در سال ۱۸۴۷/۱۲۶۳ که منوچهرخان درگذشت حاجی میرزا آقاسی دستور داد باب را به تهران آورند^{۳۰} بنا به روایت «مقاله سیاح» باب چند منزل به تهران مانده رساله‌ای به محمدشاه نوشت و از او تقاضای ملاقات کرد^{۳۱}. حاجی میرزا آقاسی که نمی‌خواست مخالفت علما را برانگیزد و نه به آنها فرصت دهد که موقعیت خود را تثبیت کنند شاه را از موافقت با تقاضای باب

۲۵- همان، ۲، ۱۷.

۲۶- ناسخ‌التواریخ، ص ۴۲۷، تاریخ جدید (براون، چاپ، ص ۲۰۹) مدعی است که میرمحمد مهدی دعاوی باب را پذیرفت.

۲۷- ناسخ‌التواریخ، ص ۴۲۸.

۲۸- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۱۵.

۲۹- متن نامه علما در «بهائیکری» احمدکسروی (تهران، بدون تاریخ چاپ) ص ۲۶، فریدون آدمیت، «امیرکبیر و ایران» (تهران ۱۳۳۴ش/۱۹۵۵) ص ۱۹۹ نقل شده است.

۳۰- براون، چاپ، همان ۲، ۱۸.

۳۱- همان، ۲، ۲۰.

بازداشت^{۲۲}. در عوض باب را به زنجیر بسته در ماکوی آذربایجان محبوس کردند. در میان راه چهل روز در تبریز ماند اما علما از ملاقات با او تن زدند.^{۲۳} باب را از ماکو به قلعه چهریق در حوالی مرز عثمانی فرستادند. در آنجا به ظاهر بار دیگر توانسته است با مریدان که در آن زمان در مازندران در حال شورش بوده‌اند تماس خود را حفظ کند^{۲۴}. اغتشاشی که قیامهای بابیه پدید آورد با خشم مداوم علما دست بهم داد و حاجی میرزا آقاسی را برآن داشت که سه ماه پس از زندانی کردن باب در چهریق به حربه مواجهه‌دادن او با علما متوسل شود. این جلسه کمی قاطع‌تر از جلساتی بود که پیشتر در شیراز و اصفهان تشکیل شده بود. بنا به روایت «مقاله سیاح» حاجی میرزا آقاسی هنوز مایل نبوده است که به خواسته‌های علما روی خوش نشان دهد^{۲۵}. اما در این فرصت علمای تبریز شاید بامید حل قطعی مسأله با ملاقات باب در حضور ناصرالدین میرزا که در آن اوان ولیعهد و حاکم آذربایجان بود موافقت نمودند. سلیمان‌خان افشار باب را از چهریق به تبریز آورد و یک روز بعد از ورود او ملا محمد ممقانی رئیس علمای شیخی تبریز^{۲۶}، حاجی ملا محمود نظام‌العلماء^{۲۷}، میرزا علی‌اصغر شیخ‌الاسلام، میرزا احمد مجتهد امام جمعه، و

۳۲- همان کتاب ۲، ۱۹، شاید در این نظریه که حاجی میرزا آقاسی می‌ترسیده اخلاصهای معنوی محمدشاه از او منصرف و متوجه باب شود حقیقتی هست. رك: براون چاپ، همان، ۲، ۲۱.

۳۳- همان ۲، ۲۲

۳۴- گوینو، همان، ص ۲۷۴.

۳۵- براون، همان ۲، ۲۵.

۳۶- نادر میرزا «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (تهران ۱۳۲۲ ق / ۱۹۰۵) صفحه ۱۱۷.

۳۷- ملا محمود معلم ناصرالدین‌شاه بود، و چون شاگردش بسلطنت رسید مقام کمابیش مهمی در دربار بدست آورد رك: فصل نهم، پس از شماره ۴۳.

حاجی مرتضی قلی مرندی با او مباحثه کردند^{۲۸}. راجع بصرف و نحو عربی و علائم ظہور امام غائب از باب سوالات گوناگونی شد^{۲۹}. او کہ از پاسخ فروماند بار دیگر بہ ندبہ و استغفار پرداخت و پس از کتک خوردن از شیخ الاسلام بہ چہر یق بر گردانده شد^{۳۰}. پس از این ماجرا باب را زنده گذاشتند تا وقتی کہ امیر-کبیر فکر کرد دولت بہ خطر افتاده است، آنگاہ باب را بہ جرم ارتداد مکافات دادند. اجرای وظیفہ دینی بہ عہدہ دولت بود. ماجرای باب یکی از روشن ترین مواردی است کہ نشان می دہد اجرای احکام شرع بیایمردی دولت وابستہ بودہ است. شیخ الاسلام تبریز بہ باب نوشت کہ فقط تردیدہائی کہ راجع بہ سلامت عقل تو وجود داشت از اعدام فوری تو جلوگیری کرد^{۳۱}. اما مشکل می توان دریافت کہ چگونہ این تردیدہا پیش از اعدام باب در ۱۸۴۹/۱۲۶۶ از میان رفتہ است. از سوی دیگر تہدیدی کہ از جانب باب متوجہ قدرت دنیوی شد آشکارتر از ہمیشہ تجلی کرد^{۳۲}.

۳۸- براون، چاپ، همان ۲، ۲۵، براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۲۸۵ کسروی، همان، ص ۲۹. روضۃ الصفاى ناصری ۱۰، ۴۲۳، ناسخ التواریخ، ص ۴۷۰ بنا بہ روایت تاریخ جدید، باب در خانہ میرزا احمد و بنا بہ روایت ناسخ-التواریخ در خانہ کاظم خان فراشباشی اقامت داشته است.

۳۹- درباره مفاد این بازپرسی از باب، نہ در «مقالہ سیاح» و نہ در «تاریخ جدید» کہ دو منبع بہائی هستند، بہ جد بحث نشده است. رضاقلی خان مدعی است کہ گزارش خود را براساس معلومات حاجی ملا محمود (روضۃ الصفاى ناصری، ۱۰، ۴۲۳) قرار دادہ است. روایاتی کہ در قصص العلماء (صفحہ ۴۶) و ناسخ-التواریخ (صص ۴۷۰ - ۴۷۲) آمدہ است در جزئیات با گزارشی کہ ناصرالدین میرزا از این مجلس بہ تہران فرستادہ منطبق است. (نسخۂ اصلی در کتابخانہ مجلس تہران مضبوط است، آدمیت، همان ص ۲۰۰). کسروی [همان صص، ۳ - ۳۲] و ا.ج. براون در [موادی برای مطالعہ مذهب بابی (کمبریج ۱۹۱۸) صص ۲۵۳ - ۲۵۶] متن گزارش را نقل کردہ اند.

۴۰- براون چاپ، «مقالہ سیاح» ۲، ۲۷، براون، چاپ، تاریخ جدید ص ۲۹۰. ۴۱- کسروی، همان، ص ۳۴ این حقیقت کہ باب سید بودہ است (گوینو [همان، ص ۱۳۴] ادعای سیادت او را ضعیف میداند) شاید موجب بہ تمویق افتادن اعدام او بودہ است و نیز بہ همین جہت برای اعدام باب سر بازان ارمنی را برگزیدند. ۴۲- رك ص ۱۲۵.

ملاحسین بشرویه از شیراز به تهران و از آنجا به خراسان رفته بود، و در آنجا کوشید که دعاوی باب را به قبولاند، در نیشابور تا حدی موفق شد، سپس به مشهد رفت، سالهای آخر حکومت محمدشاه بود و سالار و حمزه میرزا حشمت‌الدوله برای تملك این شهر با یکدیگر کشمکش داشتند. لکن هیچکدام به او توجهی نکردند و حمزه میرزا به دستور علما او را زندانی کرد^{۴۳}. وی در حال فرار از زندان به جانب سبزوار رفت در آنجا کسی بنام میرزاتقی جوینی او و پیروانش را مسلح کرد^{۴۴}. در این نقطه شورش علیه دولت آغاز شد، این حقیقت با مرگ محمدشاه در ابهام فرو رفت و شورش بایبه هم در هرج و مرجی که در هنگامه جاننشینی در گرفته بود نقشی به عهده داشت، ملاحسین به اتفاق ملامحمدعلی بارفروشی و قره‌العین به مازندران شتافتند و نخستین جنگ میان بایبه و دولت در این ناحیه در گرفت. لکن ابتدا علما در معرض تهدید قرار گرفتند. زیرا به ظاهر دعاوی باب در مرحله نخست فقط متوجه مذهب بود. ملامحمدعلی در رأس ۳۰۰ مرد با شمشیرهای آخته در خیابانهای شهر بارفروش (بابل کنونی) حرکت کرده علمای شهر را تهدید می نمود. * علما دریافتند که برآستی وقت آن فرا رسیده است تا خطر جنگ را پذیره شوند و اگر از جنگ پرهیزند و دست‌روی دست بگذارند دیری نخواهد پائید که بی هیچ جنگی به تمامی از بین خواهند رفت^{۴۵}.

سعیدالعلما بارفروشی مقاومت علیه بایبه را رهبری می کرد و پیوسته تقاضا داشت که سپاهسانی برای سرکوبی بایبه فرستاده

۴۳- ناسخ‌التواریخ ص ۴۷۳، روضة‌الصفای ناصری، ۱۰، ۴۲۲ [ت م: سرکار والا حشمت‌الدوله فرمان داد که ملاحسین را گرفته با قراول روانه اردو نمایند تا این فتنه به خواب رود، همان، همان ص] گوینو همان، ص ۱۷۱.

۴۴- همان، ص ۱۷۳.

۴۵- همان کتاب، ص ۱۸۵ [ت م: مطالب بین دو ستاره در متن به زبان فرانسه بود، خانم جمیله دبیری کارمند محترم کتابخانه مجلس سنا آنها را به فارسی ترجمه کردند.]

شود^{۴۶}. ناصرالدین شاه آماده حرکت به تهران بود و به ظاهر موضوع بایبیه را آنقدر بی اهمیت می دانست که توجهی جدی به آن مبذول نشد^{۴۷}. لکن بر اثر تقاضای سعیدالعلما عباس قلیخان حاکم لاریجان سیصد سرپاز به بارفروش فرستاد و ملاحسین و پیروانش از شهر عقب نشستند^{۴۸}. آنگاه قلعه شیخ طبرسی که پایگاه بایبیه بود به محاصره افتاد. پس از شکست های مکرر سپاهیان حکومت، سعیدالعلما پیوسته آنها را به ادامه مبارزه علیه بایبیه ترغیب می کرد. سرانجام پس از سقوط قلعه شیخ طبرسی وی برخی از بازماندگان قلعه را در بازار بارفروش بدست خود اعدام کرد^{۴۹}. بنابراین او به عنوان یکی از بزرگترین علمای مازندران در مبارزه با بایبگری نقش مهمی را ایفا کرد. بایبیه مازندران در قلعه ای که از شهرهای اصلی ناحیه فاصله داشت مستقر شدند. در صورتی که قیام زنجان مبارزه مستقیمی علیه قدرت حکومتی بود، رهبر این قیام ملا محمدعلی زنجانی بود که پیش از گرویدن به باب مذهب اخباری داشته و به ظاهر در همان حال، هم با علما و هم با دولت پیوسته در مشاجره بوده است^{۵۰}. هر وقت بدیدن حاکم زنجان می رفت

۴۶- براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۵۲، همین کتاب (ص ۹۱) سعیدالعلما را یهودی می داند که تازه به دین اسلام گرائیده بوده است شاید منظورش اینست که مقاومت او در برابر بایبگری ناشی از تعصب نو مذهبی بوده است. در شرح حال مختصری که میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه در المآثر و الآثار (تهران ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹ ص ۱۵۰) از سعیدالعلما به دست داده است از یهودی تبار بودن او ذکری به میان نیاورده.

۴۷- محمد، همان، ص ۴۵۷.

۴۸- گوینو، همان، صص ۱۸۶ - ۱۸۷.

۴۹- براون، چاپ، تاریخ جدید، صص ۵۸، ۷۲، ۸۸. روضه الصنفای ناصری ۱۰، ۴۴۶.

۵۰- گوینو (همان، ص ۲۳۳) می نویسد:

A s, en faire une - idée tout a fait impartiale, on Peut voir en lui un de ces nombreux musulmans qui, au vrai, ne Le sont pas du tout, mais que pressent un fond très ample et très vivace de foi et de zèle religieux dont ils cherchent l, emploi avec passion

لکن این تجزیه و تحلیل بی طرفانه بنظر نمی رسد.

همیشه گروهی از مریدان مسلح او را همراهی می‌کردند.^{۵۱} مشاجرات او با علمای اصولی زنجان به قدری نیشدار بود که آنان به تهران نامه نوشتند و تقاضا کردند او را از زنجان اخراج کنند.^{۵۲} بارها از شهر تبعید شد. در یکی از همین تبعیدها که در اواخر حکومت محمدشاه صورت گرفت، در تهران با ملاحسین بشرویه ملاقات کرد.^{۵۳} در اغتشاشی که پس از مرگ محمدشاه و سقوط حاجی میرزا آقاسی از اریکه قدرت پدید آمد به زنجان بازگشت، مریدان سابق، او را بگرمی پذیره شدند.^{۵۴} در آنجا از بایی شدن خود سخن گفت و مریدان او نیز برآن شدند که مذهب جدید را بپذیرند. در ابتدا خشونت و بی‌حرمتی او فقط متوجه علما بود. یک منبع بایی می‌نویسد که ملائی را از فراز منبر فرو کشیدند.^{۵۵} و پسر شیخ‌الاسلام را کشتند.^{۵۶} علما جریان ماوقع را به تهران نوشتند، اما جنگ هنگامی درگرفت که یکی از بایبان توقیف شد این بایی به جرم نپرداختن بدهی‌های مالیاتی‌اش توقیف شده بود و ملا محمدعلی می‌خواست او را بزور آزاد کند.^{۵۷} با اینکه قیام بنام باییگری بود و با شدت بسیار دنبال می‌شد می‌بینیم که در این قیام هم یکی از انگیزه‌های سنتی شورشهایی که توسط علما رهبری می‌شد تکرار می‌شود: این قیام را به‌خاصه می‌توان با شورشی که در سال ۱۲۵۳/۱۸۳۷-۱۸۳۸ در اصفهان رخ داد مقایسه کرد.^{۵۸} بنابراین یکی از همین انگیزه‌ها که سبب اشاعه باییگری شد آمادگی مریدانی بود که حاضر بودند با فداکاری از دستورهای یک ملا اطاعت کنند حتی پس از بایی‌شدن

۵۱- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۴۴۸.

۵۲- گوینو، همان، ص ۲۳۴، براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ص ۱۳

براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۱۳۵.

۵۳- براون، چاپ، مقاله سیاح، ۲، ۱۲.

۵۴- گوینو، همان، ص ۲۳۵.

۵۵- براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۳۷۱.

۵۶- گوینو، همان، ص ۲۳۸.

۵۷- براون، چاپ، تاریخ جدید، صفحه ۱۴۰، گوینو، همان، ص ۲۳۸.

۵۸- رك: فصل ششم همین کتاب پس از شماره ۴۳.

آن ملا؛ در اینجا يك جنبه از قدرت روحانیان در بایگري انعكاس یافته است، اما قیام زنجان به استثنای قضیه نیریز منحصر بفرد است.

چنانکه در بالا یاد شد سید یحیی دارابی که بنا به روایت مأخذ بهائی از سوی محمدشاه در جلسه استنطاق باب در شیراز حضور داشت^{۵۹}، از شیراز به یزد رفته بود و در سال ۱۸۵۰ به سبب تبلیغ بایگري از آن شهر تبعید شده به نیریز آمد^{۶۰} و در قلعه‌ای تحصن جست و پس از محاصره‌ای طولانی از آن قلعه به بیرون رانده شد^{۶۱}. پدرش سید جعفر در میان مردم و جمه عظیمی کسب کرده بود که پس از او این محبوبیت نصیب پسرش شد. در اینحال اختلافی که میان اهالی و میرزا زین‌العابدین حاکم شهر در گرفت موجب شد که مردم شهر بهتر از او استقبال کنند^{۶۲}. در اینجا باز آشکارا دیده می‌شود که وفاداری نسبت بیک ملای قدرتمند حتی پس از بابی شدن او نیز باقی می‌ماند، چون نقش سنتی خود را که مخالفت با ستم يك حاکم ظالم است، انجام می‌دهد. مؤلف تاریخ جدید تأکید می‌کند که سید یحیی بر وفاداری پیروان پدرش تکیه داشت^{۶۳}. قیام زنجان امیرکبیر را بر آن داشت که کار باب را که منشأ آشوب بود یکسره کند^{۶۴}. بار دیگر باب را از چهریق به تبریز آوردند و بسیاری از علما بقتل او فتوا دادند. مقاله سیاح ملا محمد

۵۹- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۱۰ براون، چاپ، تاریخ جدید، ص

۱۱۳.

۶۰- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۲۵۴.

۶۱- همان، ص ۲۵۴.

۶۲- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۴۵۷.

۶۳- صفحه ۱۱۸ نیز رك: محمد، همان متن، ص ۴۶۶، این نکته که شرکت-

کنندگان در شورشهایی که برهبری بابیه بود تا چه حد با عقاید بابی آشنائی داشته‌اند مشکوک است. براون (مقدمه تاریخ جدید، ص ۲۷) اشاره می‌کند که بابی‌ها پیش از آنکه بتعلیمات و کتب بابی دل‌بسته باشند برهبران خود دل‌باخته بوده‌اند.

۶۴- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۴۵۶، تاریخ جدید (ص ۲۹۲) به‌اکراه

امیرکبیر گواهی می‌دهد و انگیزه اقدام او را تنها دواعی دولتی می‌شمارد.

مقانی، میرزا باقر مجتهد، و ملا مرتضی قلی مرندی را مفتیان این فتوی می‌شمارد^{۶۵}. سرانجام دولت تصمیم گرفت که ارتداد را مکافات دهد. اما تخلفی که دولت را بر اینکار برانگیخت کمتر ماهیت مذهبی داشت و بیشتر به‌طور مستقیم دولت را تهدید می‌کرد. روز ۲۷ شعبان ۱۲۶۶ (۸ ژوئیه ۱۸۵۰) باب در تبریز مقابل ارك حكومتی تیرباران شد^{۶۶}. تیرباران کردن باب نخستین مرحله رشد جنبش مذهبی را که منتج به پیدایش عقاید طرفدار وحدت ادیان در بایبگیری شد خاتمه داد^{۶۷}. نخستین کسانی که در اثر این جنبش در معرض تهدید قرار گرفتند و اغلب متحمل بی‌حرمتی شدند علما بودند. حاجی ملا محمدتقی برغانی که در تقبیح بهائیکری پافشاری می‌کرد بدست میرزا صالح شیرازی و بابیان دیگر در قزوین در محراب مسجد کشته شد^{۶۸}. با اینکه باب تا حد زیادی از فعالیتهای پیروانش دور بود، نظر خود را نسبت به علما با خرد کردن يك چوب بر سر بزرگترین ملای ماکو نشان داد^{۶۹}. گذشته از این، علما در سراسر کشور دولت را به جلوگیری از جنبش بابیه ترغیب می‌کردند و مقاومت آنان در برابر بابیه از حاجی میرزا آقاسی یا امیرکبیر استوارتر بود. وظیفه علما که دفاع از جامعه مذهبی - ملی بود، بار دیگر در مبارزه علیه بایبگیری تجلی یافته بود. در عین حال نقش دولت در این کشمکش

۶۵- ۲، ۵۵ گوینو (همان، ص ۲۶۰) می‌گوید مجلس بحث دیگری بین علما و باب ترتیب داده شد که بیشتر آنان از حضور در آن مجلس تن زدند. اما شاید این حوادث را با نخستین باری که باب را از چهریق آورده‌اند اشتباه کرده باشد.

۶۶- گوینو، ص، ۲۶۳، نسخ‌التواریخ، ص ۴۸۹.

۶۷- این نکته قابل تأمل است که آیا جنبش با شیخ احمد احسائی آغاز شد

یا حتی پیش از او، رک: احمد کسروی، همان، صص ۲- ۲۰.

۶۸- قصص‌العلما ص ۲۲ [ت م: قصص‌العلما ذیل ترجمه برغانی قاتلان شیخ را بیش از یکنفر میداند: «... بناگاه چند نفر از فرقه غاویه ضاله مصله بابیه داخل مسجد شدند در اول نیزه برگردن مبارک آنجناب زدند آن جناب هیچ معترض نشد، زخم دوم را زدند که آنجناب سر از سجده برداشته و فرمود که چرا مرا می‌کشید پس نیزه بدان مبارکش زدند...»]

۶۹- براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۳۵۲.

به نظر آنان وقتی به بهترین وجه می‌رسید خالی از حمیت، و زمانی که به بدترین وجه می‌رسید دو پهلو جلوه می‌نمود. با وجود این باید یادآور شد که بیشتر شخصیت‌های مهم بایبه از میان علما آمده بودند با اینکه چنین می‌نمود که فقط يك مجتهد بنام آقاسید حسین ترشیزی به صفوف آنان پیوسته است.^{۷۰} اکثر علمائی که به بایبه پیوستند از شیخیه بودند و چون انتظار امام زمان یکی از مفاهیم تعلیمات شیخیه است، بایب شدن شیخیه امر خارق‌العاده‌ای نبوده است.^{۷۱} از سوی دیگر دیدیم که ملا محمدعلی زنجانی پیش از بایب شدن مذهب اخباری داشت. شاید او پیش از همه به جنبه‌های انقلابی مذهب جدید دل‌باخته بود. تاریخ جدید تعداد علمائی که بایبگری را پذیرفتند قریب چهارصد تن می‌داند و مدعی است که آنان «مقام سنگ محک یا معیار را برای اثبات دعاوی او [باب] داشتند، سنگ محکی که زر سره را از ناسره تمیز می‌دهد».^{۷۲} شاید این حقیقت که اکثریت عظیمی از علما دعاوی باب را رد کردند تنها عامل بسیار مهمی بود که علیه پذیرفته شدن دعاوی او بکار افتاد. اگر باب بجای امام زمان پذیرفته شده بود دیگر وظیفه‌ای برای علما باقی نمی‌ماند، بنابراین می‌توان مسلم دانست که ادامه غیبت امام زمان بی‌شک بنفع آنان بود. اما حتی بهائیان نیز دریافتند که علما دو راه بیشتر ندارند یا باید احادیثی را که در باره ظهور امام زمان آمده است تکذیب کنند، یا باب را مرتد و گمراه قلمداد کنند.^{۷۳}

بایبگری نتایج خاصی از برای علما و بطور کلی برای ایران ببار آورد. بسیاری از این نتایج در مقایسه‌ای که میان بایبه و اسمعیلیه صورت گرفته بیان شده است. این مقایسه در زمان

۷۰- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۲۱۲.

۷۱- در همان کتاب، صفحه ۵، فهرستی از برخی ملاهای شیخی که بایبگری

را پذیرفتند بدست داده شده است.

۷۲- صفحات ۲۳۱-۲۳۵.

۷۳- براون، چاپ «مقاله سیاح» ۲، ۳۲.

قاجار صورت گرفت و محققان بعدی آنرا تکرار کرده‌اند^{۷۴}. اسمعیلیه و بابیه هر دو از مذهب شیعه سرچشمه گرفته و بدعت‌آمیز بودند و هدفشان از میان بردن دین مورد قبول اکثریت (به ترتیب سنی و شیعه اثنی‌عشری) با اعمال زور بود، و نشر عقاید این دو طایفه پنهانی بود^{۷۵}. این دو طایفه از لحاظ عقیده نیز وجوه تشابهی با هم داشتند: در اسمعیلیه عنوان باب به یکی از مراتب سببه باطنی در سلسله مراتب روحانی داده شده بود^{۷۶}. بابیه بسهم خود کاربرد رمزی عدد هفت را با نظریه «ذات حروف سبعه» که خداوند از رهگذر آنها در هفت روز کار آفرینش را به پایان برد احیا کردند^{۷۷}. چون عقاید بابی - بهائی رنگ شیعی را از دست داد بر آن شد که اقلیت‌های مذهبی بخصوص زرتشتیان را بنخود جلب کند^{۷۸}. درست به همان ترتیب که اسمعیلیه در فعالیت‌هایشان عدم تعصب و آزادی مذهبی یا تلفیق ادیان و مذاهب

۷۴- قصص العلماء، ص ۴۶، مقاله جمال‌الدین اسدآبادی دربارهٔ بایبگیری، دائرةالمعارف بطروس بستانی (بیروت ۱۸۸۱)، ۵، ۲۶، جمال‌الدین اسدآبادی «ردنیچریه» در آراء و معتقدات سیدجمال‌الدین افغانی، چاپ م چهاردهمی (تهران ۱۳۳۷ ش / ۱۹۵۸) ص ۴۹ عبدالرزاق الحسنی البابیون و البهائیون فی حاضرهم و ماضیهم (صیدون ۱۳۷۶ ق/ ۱۹۵۶-۱۹۵۷) ص ۱۰، ج سکارچیا «A Proposito del problema della Sovranita Presso gli Imamiti», Annali del Istituto Orientale di Napoli, VII (1957) 121.

بایبگیری تعبیری نئو اسماعیلی از شیخیه امامیه).

۷۵- درباره استفاده اسماعیلیه از شدت عمل رك: به‌مارشال گت. حاجسن Marshall G. Hodgson «فرقه اسماعیلیه» (س. گراون هبج ۱۹۵۵) (S. Gravenhage, 1955) صص ۱۱۰ - ۱۱۵.

76- H. Corbin, Histoire de la Philosophie Islamique (Paris, 1963), P. 131.

۷۷- گوبینو، همان، ص ۳۱۴، در اینجا تجزیه و تحلیل کاملی از عقاید بایبگیری و جانشینان آن بدست داده نشده است.

۷۸- ا. ج. براون «یکسال در میان ایرانیان» (چاپ جدید، لندن ۱۹۵۰)

Interconfessionalism را از برای ابطال مذهب عامه پیشه خود ساختند.^{۷۹} تهدیدات اسمعیلیه و باییه که هر دو در ماهیت نفوذکننده و در خفا بود موجب شد که اتهامات بیعت با بدعت وسیله‌ای از برای مناظره و خصومت گردد. بایگیری پس از کوششی که از برای کشتن ناصرالدین شاه نمود به خاصه در معرض این حالت قرار داشت.^{۸۰} تقیه که پنهان کردن محتاطانه عقیده در هنگام خطر است، هم سبب هم نتیجه این هراس و سوءظن مسری بود. مورد اصلی تقیه که حفظ خود از آزار سنیان بود برآستی وجود نداشت.^{۸۱} اما عادت مخفی کردن و مبهم نشان دادن عقیده که از تقیه ناشی شده بود هنوز وجود داشت، بسیاری از باییان که در ایران باقی مانده بودند خود را ناگزیر به تقیه یافتند زیرا علما و دولت اعقاب باییان را به گناه پدرانشان عقوبت می‌کردند. در عین حال تقیه موجب می‌شد که باییان بتوانند به عقیده خود ادامه دهند یا در صفوف علما رخنه کنند، و نارضائی از باییه و ازلیه عامل دیگری بر عوامل مخالفت با سلطنت قاجار افزود و علما را هم در برگرفت. شاید ظهور باییه بر شیخیه بیش از سایر علما اثر گذاشت و تقیه را به آنان نیز تحمیل کرد. تحمیل تقیه از زمانی آغاز شده بود که سید کاظم رشتی جانشین شیخ احمد احسائی و رهبر فرقه شیخیه مجبور شده بود که بگوید «ظواهر این عباير شيخ احمد كفر است»^{۸۲}. در هنگام مرگ سید کاظم، نه فقط باب بلکه دو رقیب دیگر برای جانشینی او ظهور کردند که هر دو با دعاوی سیدعلی محمد مخالف بودند.^{۸۳} ملا محمد ممقانی که یکی از پیروان میرزا شفیع تبریزی، و از

۷۹- ب. لويس B. Lewis «اصول اسمعیلیه» (کمبریچ ۱۹۴۰) صص ۹۳-۹۶ [این کتاب به همین خامه از زبان تازی به فارسی برگردانده شده و آماده چاپ است. م.]

۸۰- گوینو، همان، ص ۳۰۴.

۸۱- رك: فصل سیزدهم پس از شماره ۳۲.

۸۲- قصص العلماء، ص ۳۱

۸۳- کسروی، همان، ص ۱۹ - ۲۰.

مدعیان جانشینی سید کاظم بود از علمائی بود که در تبریز بقتل باب فتوی دادند. واکنش حاجی محمدکریم خان دیگر مدعی جانشینی سید کاظم نسبت به بایبگری دست کمی از اولی نداشت، در کرمان به کشتن دو مبلغ بایی فتوی داد^{۸۴}. به تقاضای ناصرالدین شاه رساله‌ای در رد دعاوی باب تألیف کرد و به احتمال قوی تر هدفش از تألیف رساله ایجاد فاصله بین خودش و باب بوده است^{۸۵}. بعدها در رساله سی فصل خود مدعی شد که وی از تمایلات بایبه بدور بوده و نخستین کسی است که به شرك باب فتوی داده است^{۸۶}. بدیهی است میان دعاوی نخستین باب و تصور شیخیه از شیعه کامل شباهت خاصی بوده است. شیخیه شیعه کامل به کسی اطلاق می‌کردند که میان امت و امام زمان واسطه باشد. بنابراین پیروان حاجی محمدکریم خان در توضیح مجدد مفهوم شیعه کامل دچار احتیاط شدند و از آن به عنوان يك عقیده بی‌آنکه به کسی منسوب بش کنند سخن گفتند^{۸۷}. هنگامی که او رساله‌ای در خلاصه معتقدات شیخیه می‌نوشت از یکی از مهمترین مفاهیم شیخیه یعنی جسم هورقلیائی^{۸۸}، سخنی به میان نیاورد^{۸۹}. یکی از جانشینان حاجی محمدکریم خان حتی کار را به جائی رساند که گفت اختلافات

۸۴- براون، چاپ تاریخ جدید، ص ۲۰۰.

۸۵- براون، «یکسال در میان ایرانیان» ص ۶۰۸، عبدالحسین نوائی، «حاج محمد کریم خان کرمانی» یادگار ۵ (۱۳۲۸ ش/ ۱۹۴۹ - ۱۹۵۰) ۱۱۷.

۸۶- همان نشریه، سال پنجم، شماره ۶ و ۷، ص ۷۲.

87- Alessandro Bausani, Persia Religiosa (Milan 1959) P. 406

۸۸- جسم هورقلیائی، جسم لطیفی که امام غائب در قلمرو هورقلیا در آن زندگی می‌کند، منطقه متوسط بین روح و ماده (رك: هنری کرین Terre Celeste et Corps de Résurrection [Paris 1960], PP. 99-164).

[ت م: از شیخ احمد احسائی معنی هورقلیا را پرسیدند، جواب داد: کلمه هورقلیا بمعنای عالم دیگر است چه آن مشخص برزخ یعنی حفاصل عالم محسوس و عالم غیب است و این عالم واقع است در اقلیم دوم و حدودی دارد، و بر فوق فلک املس واقع شده این کلمه سریانی است و ... رك: یادگار سال پنجم، شماره ۴ و ۵، ص ۱۹۰ و نیز دکتر محمد معین «مجموعه مقالات» ج ۲ به کوشش دکتر مهدخت معین (تهران ۱۳۶۷ خ) ص ۴۹۸].

۸۹- نوائی، همان نشریه ۴، ۶۸ [ت م: شماره ۶ و ۷].

اصولیه و شیخیه تنها در اصطلاحات است^{۹۰}. بنابراین ظهور باییه فرقه‌ای از علما را بر آن داشت که در کشمکشی که با اکثر علما داشتند به تقیه متوسل شوند. این کشمکش با اینکه نسبت به کشمکشی که میان علما و دولت موجود بود در درجه دوم قرار داشت تا زمان انقلاب مشروطیت ادامه یافت و عنصر دیگری از علت نامشخص انقلاب مشروطیت بشمار رفت. توسعه بایگیری در بهائیگری دشمنی موجود نسبت به علما را استحکام بخشید^{۹۱}. بنابراین میرزا جانی کاشانی مؤلف کتاب *نقطة الکاف* انتظار داشت که در ظهور امام زمان هفتاد هزار ملا گردن زده شوند^{۹۲}، و آنها را از لاشه سگت بی‌ارزش‌تر می‌دانست^{۹۳}. پیش از آنکه قصد جان ناصرالدین‌شاه کنند علیه جان امام جمعه تهران توطئه کردند اما اجرا نکردند. بهائیان از حمله به شاه چشم پوشیدند، در واقع می‌خواستند آرزویی را که باب در زمان محمدشاه نتوانسته بود جامه عمل پوشاند آنان در زمان ناصرالدین‌شاه تحقق بخشند یعنی خودشان را متحدان دولت علیه علما قلمداد کنند. عبدالبها باین امید به ناصرالدین شاه نامه نوشت^{۹۴}. نه فقط نقش علما در جلوگیری از باییه استوار شد بلکه آنان خود را مسئول می‌دانستند که ناصرالدین‌شاه را از اتخاذ سیاست تسامح نسبت به باییه باز دارند^{۹۵}. مسئولیت علما بسختی توجیه شدنی بود؛ در واقع بهائیان موقعیتی را فیما بین دولت و علما بدست آوردند، نه چنانکه میان آندو تعادل برقرار کنند بلکه کمابیش به آتش غضب هر طرفی که

۹۰- شیخ ابوالقاسم کرمانی، فهرست کتب مرحوم شیخ احمد احسانی و سایر مشایخ عظام (کرمان ۱۳۳۷، ش/۱۹۵۸-۱۹۵۹) ص ۱۰۵.
 ۹۱- ازلیگری که جانشین دیگر بایگیری است از لحاظ اهمیت پس از بهائیگری قرار دارد.

۹۲- براون، چاپ، تاریخ جدید، ص ۱۷، به یک مفهوم، احساس شگفت‌آوری را ابراز می‌کند، زیرا که باب بدقت ادعا کرده بود که امام زمان است.

۹۳- همان کتاب، ص ۱۵.

۹۴- متن نامه و ترجمه عربی آن در *الحسنی*، همان، صص ۱۳۲ - ۱۶۴ آمده است.

۹۵- براون، چاپ، «مقاله سیاح» ۲، ۱۴۹.

قصد طرف دیگر را داشت دامن می زدند، حکومت که به حفظ نظم علاقه داشت می بایست درمقابل زجر دادن علما به بهائیان، مقاومت کند. و همچنین هنگام لزوم علیه بهائیان دست به کار شود.

به رغم نتایجی که قیام بابیه ببار آورد، ریشه های تناقض موجود میان علما و دولت و نتایج آن تا حد زیادی همچنان بحال خود باقی ماند. اندکی پس از قتل باب، امیرکبیر، شیخ الاسلام و امام جمعه را از تبریز اخراج کرد، حتی در همان اوان که سیدیحیی دارابی قیام بابیه را در تبریز رهبری می کرد کشمکشهای کمابیش با همین شدت میان روحانیان و قدرت دنیوی در اصفهان جریان داشت، سرانجام بایبگری در تاریخ قاجار چیزی بیش از يك مسأله فرعی نبود.

فصل نهم

در میان دو اصلاح طلب

میرزا تقی خان امیر کبیر و میرزا حسین خان سپهسالار

(۱۲۶۸/۱۸۵۱ - ۱۲۸۸/۱۸۷۱)

در ایام صدارت میرزا آقاخان نوری جانشین امیر کبیر، کشمکش میان علما و دولت کاستی گرفت، دولت کوشید با پول نظر علما را جلب کند. در لحظاتی که درگیری ایران با قدرتهای خارجی و رقابتهای آنان بیش از همیشه آشکارا می شد حکومت به ظاهر بر آن بوده است که همکاری علما را در این مسأله بدست آورد. هر چند ناصرالدین شاه چندی بعد بر آن شد که اقدامات ناهماهنگ و تردید آمیز دیگری در راه اصلاح انجام دهد، اقداماتی که مخالفت روحانیان را برمی انگیزت. در دوران میرزا آقاخان بدعتهائی از این دست دیده نشده است. از سوی دیگر زمینه ای را که دولت در جدال با علما بدست آورده بود از دست نداده بود و شرکت مستقل علما در امور منع می شد. تغییرات اداری که توسط ناصرالدین شاه هنگام عزل آقاخان نوری معمول شده بود بار دیگر تمایل دخالت ندادن علما را در امور تجدید کرد، و با تظاهراتی که برخلاف مذهب عامه بخصوص در طی بیست سال از ۱۸۵۰ تا ۱۸۷۰ صورت می گرفت، دست بهم داد و مجوزی برای خصومت

مداوم علما فراهم کرد. این دشمنی گهگاه تجلی میکرد و تخم کشمکشهای عمیق تر آینده را پرورش میداد. امیرکبیر با اصلاحات خود کوشیده بود که از قدرت روحانیان بکاهد. در حالیکه میرزا آقاخان به عکس علما را به چشم وسیله‌ای برای تقویت موضع خود می‌نگریست. با اینکه به ظاهر علما در مغضوبیت امیرکبیر نقش قاطعی ایفا نکرده بودند، سیاستی که میرزا آقاخان نوری جانشین امیرکبیر نسبت به علما در پیش گرفت از بسیاری جهات ناقض سیاست امیر بود. وی مقرری علمای مختلف (همچنین شاهزادگان و درباریان) را از برای جلب رضایت آنان افزایش داد.^۱ میرزا باقر مجتهد، و میرزا علی اصغر پسر امام جمعه که امیرکبیر از تبریز تبعیدشان کرده بود امکان یافتند که در میان پذیره گرم اصحاب خود بشهر باز گردند.^۲ به میرزا فضل‌الله مستوفی وزیر-نظام که سمت وزیر امیر نظام حاکم تبریز را داشت در سال ۱۲۶۹ / ۱۸۵۲-۱۸۵۳ دستور داده شد که بفکر رفاه حال علمای شهر باشد.^۳ لکن بدیهی است امتیازاتی که امیرکبیر برای قدرت مرکزی کسب کرده بود هنوز کاملاً به علما واگذار نشده بود. دیوانخانه یا سازمان اصلی قضائی زیر نظر میرزا صادق رشتی تقویت شده و تصمیم نهائی راجع به دعوائی با نظر شخص امیر نظام بود.^۴ احتمال می‌رود که ابتکار عمل در دست امیر نظام بوده زیرا که بعداً استواری سختی علیه علما از خود نشان داد، و در نخستین سال انتصاب میرزا فضل‌الله، میرزا علی اصغر را به جرم مشارکت در نزاعهائی که با شیخیه در گرفته بود بار دیگر از تبریز تبعید کرده.^۵

۱- حقایق اخبار ناصری، ص ۱۲۴.

۲- نادر میرزا «تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز» (تهران ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵) صص ۱۱۸، ۲۴۴.

۳- حقایق اخبار ناصری، ص ۱۴۶.

۴- روضةالصفای ناصری ۱۰، ۵۲۶.

۵- نادر میرزا، همان، ص ۱۱۸، در ضمن او در دسیسه‌هائی که علیه میرزا آقاخان نوری بکار می‌برد از علما سود جست. رک: گوینو

اما میرزا آقاخان نوری با اینکه با دادن انعام به علما در پی جلب رضایت آنان بود با دخالت آنان در امور دولت مخالفت می نمود: در سال ۱۲۷۴/۱۸۵۷ - ۱۸۵۸ که گروهی از علمای یزد بمنظور تقبیح ستمکاری حاکم آن شهر نزد شاه می آمدند نگذاشت که از قم یا فراتر نهند.^۶ غیر از اقدامات کلی که از برای جلب رضایت علما انجام می شد، به ظاهر کوشش می شده است که آنان را در سیاست خارجی حکومت که در آن زمان بیشترین توجه آن به باز گشودن هرات بود و انگلیس به این نقشه اعتراض ها می نمود شرکت دهد. در سال ۱۲۷۳/۱۸۵۶ هنگام سقوط هرات ناصرالدین شاه دستور داد که به ظاهر به منظور قدردانی از اثر دعاهاى علما مبلغ سه هزار تومان به آنان داده شود. ده هزار تومان دیگر هم به عتبات فرستاده شد تا صرف تعمیر بقاع گردد.^۷ انگلستان پس از گشوده شدن هرات به ایران اعلان جنگ داد. برای اینکه علما علیه انگلیس که ابتدا به بوشهر سپس به محمره حمله کرده بود اعلان جهاد کنند دولت در پی جلب همکاری آنان بود.^۸ به سراسر کشور دستورهائی صادر شد که درباره جهاد علیه انگلیس سخنرانی کنند و داوطلب و اعانه گردآوری کنند. گوینو که در آن هنگام وزیر مختار فرانسه در تهران بود در ۳ ژانویه ۱۸۵۷ نوشت که بسیاری از ملایان درباره جهاد سخنرانی می کنند بی آنکه بتوانند تعصب مذهبی عامه

۶- حقایق اخبار ناصری، ص ۲۵۱ نظریه های واقعی میرزا آقاخان نوری نسبت به عالمان در این گزارش که انگلیسیان مغایره کرده اند بیان شده است «ما قدرت لازم را برای مهار کردن ملایان چنانکه باید و شاید نداریم و بهر تقدیر ناچاریم که در رفتار با آنها محتاط باشیم» به نقل از ا. ک. س. لمبتن «عالمان ایران و اصلاح مشروطیت» در Le Shi, Isme Imamite پاریس ۱۹۷۰ ص ۲۵۹ - ۲۵۸.

۷- روضة الصفاى ناصری ۱۰، ۷۰۰.

۸- عبدالله مستوفی «تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من» (تهران ۱۳۲۱ ش/ ۱۹۴۲ - ۱۹۴۳) ۱، ۸۳.

را برانگیزند^۹. یکم هفته بعد پس از آنکه بوشهر را نیروهای انگلیسی گشودند. میرزا آقاخان شخصاً بر آن شد که با مردم تهران دربارهٔ جهاد سخن گوید بازار به دستور حکومت بسته شد و مردم را به اجبار در مسجد شاه گرد آوردند^{۱۰}. پس از آنکه میرزا آقاخان در ضرورت جهاد سخن گفت، اعلامیه‌ای رسمی خوانده شد^{۱۱}. در آنجا بر راستی و اکنشی ابراز نشد^{۱۲}. شکست این نقشه در برانگیختن احساسات مذهبی حائز اهمیت است شاید مردم جنگ یکم و دوم ایران و روس را بخاطر آورده بودند و گرچه در هیچ یک از آن دو جنگ هیجان نتوانسته بود موفقیت نظامی به همراه آورد. ولی بخصوص در جنگ دوم هیجان موجی از تعصب دینی برانگیخته بود که قاطعانه بر حوادث اثر می‌گذاشت. در اعلان جهاد مبارزاتی که علیه سنیان هرات شده بود نیز تأیید شده بود^{۱۳}. اما حالا دیگر اعلان جهاد هم که امتحان خود را داده بود فایده‌ای نداشت احتمال

۹- گوبینو، همان، صص ۴۶ - ۴۷ روضةالصفای ناصری (۱۰، ۷۳۱) میگوید که به عکس علما از نقاط مختلف کشور به ناصرالدین شاه نامه نوشتند و باو پیشنهاد اعلان جهاد کردند، اما شاه با پیشنهاد آنان مخالفت کرد، به ظاهر باین ترتیب با احتیاط از شکست هیجان سخن میگوید. در این مورد سند گوبینو را می‌توان با قاطعیت مورد توجه قرار داد.

۱۰- گوبینو، همان، ص ۵۳، Trois Ans en Asie (پاریس ۱۸۵۹) صفحه ۲۹۲ در روضةالصفای ناصری (۱۰، ۷۳۱) تاریخ ۱۱ جمادی اول ۱۲۷۳، مطابق با ۸ ژانویه ۱۸۵۷، یعنی دو روز زودتر از تاریخ ذکر شده توسط گوبینو آمده است.

Dépêches Diplomatiques صفحه ۵۳:

۱۱- گوبینو

Trois Ans en Asie ص ۲۹۴.

۱۲- همان، ص ۲۹۴، ح. بروگش -

Reise der Königlichen Preussischen Gesandtschaft nach Persien

(لایپزیک ۱۸۹۲) ۱، ۲۲۰ ر - جی - واتسن «تاریخ ایران از آغاز قرن نوزدهم تا سال ۱۸۵۸» (لندن ۱۸۶۶) ص ۴۳۲.

۱۳- رك: فصل ششم، پاورقی ۷۰.

می‌رود که عملیات جنگی انگلیس علیه بنادر خلیج فارس در نظر مردم با تجاوز روسیه به قفقاز بسیار تفاوت داشته است و از این رو تمامیت ملی مذهبی خود را کمتر در معرض خطر می‌دیده‌اند. بهر حال گوینو می‌نویسد که بسیاری از «ملایان محترم» از شرکت در آن هیجان‌تن زدند^{۱۴}. گذشته از اینها علت شکست اعلان جهاد تصنعی بودن آن بود زیرا که دولت پیش از علما در صدور آن دست داشت. حتی چو افتاده بود که طرح اعلان جهاد را ابتدا يك ارمنی کاتولیک با اقتباس و سرمشق گرفتن از روش شمیسل Shamil در داغستان و عبدالقادر در الجزایر ریخته است^{۱۵}. هرچند در قرن نوزدهم در ایران فریب‌هایی که توفیق حاصل کرده‌اند کمیاب نیست، هیجان مذهبی هرگاه توسط دولت برانگیخته می‌شد توفیق چندانی کسب نمی‌کرد. بنابه‌معمول هیجان مذهبی علیه دولت برانگیخته می‌شد و دیده‌ایم که حتی هنگامی هم که هیجان علیه يك هدف خارجی برانگیخته می‌شد دولت دومین هدف خشم عمومی بود. طراحان نقشه اعلان جهاد بروشنی دریافته بودند که هیجان اگر توفیقی بدست آورد ممکن است خود به خود گسترش یابد، اینان دستور صریح دادند که اتباع عثمانی، روسیه و فرانسه نباید در معرض آزار قرار گیرند^{۱۶}. در بهار سال ۱۸۵۷ یکی از انگیزه‌های فرعی کوششی که برای برانگیختن تعصب دینی بکار می‌رفت آشکار شد. در زیر لفافه مالیات برای جنگ مالیاتی اختیاری وضع شد. در قزوین مردم از درنده‌خوئی حاکم به مسجد جمعه پناهنده شدند و حاکم آنان را به زور از مسجد بیرون کرد. امام جمعه به سبب حمایتی که از مردم کرده بود به چوب و فلک بسته شد^{۱۷}. سپس علما وظیفه سیاسی خود را در زمینه سنتی آن که مخالفت و عدم همکاری با دولت بود انجام دادند.

میرزا آقاخان نوری می‌کوشید که با پرداخت پول علما را

۱۴- گوینو Trois Ans en Asie ص ۲۹۲.

۱۵- همان، ص ۲۹۵، ر. جی. واتسن، همان، ص ۴۳۴.

۱۶- گوینو، Dépêches Diplomatiques. صفحه ۵۲.

۱۷- همان، ص ۹۵.

آرام کند. در حالی که تصور می شده است که دینداری مفرط ناصرالدین شاه دست کم ممکن است بتواند خصومت ذاتی علما با سلطنت را تسکین بخشد. شهرت داشت که شاه در اجرای تکالیف دینی اش جدی است^{۱۸}. و در میان تملق‌هایی که نثارش می شد یکی هم این بود که معلومات دینی اش همپایه یک مجتهد است^{۱۹}. علما پیوسته در مراسم دربار شرکت می جستند و عرض حال‌هایی توسط آنان به شاه داده میشد^{۲۰}. اما هیچیک از اینها تأثیر چندانی نداشت. حتی اگر دینداری فتحعلی شاه شاید از ملاحظات سیاسی عاری نبوده است به نظر می رسد که بنیادی عاری از ریا داشته است. با وجود این دینداری او باندازه دینداری علماء صفت قبول نیافته است. پس دینداری مفرط ناصرالدین شاه که با تظاهرات همراه بود و به ضرورت تشریفاتی و از روی خودنمایی بود و تا حدی هم برخلاف دین مورد قبول اکثریت بود از دینداری فتحعلی شاه کمتر شانس قبول داشت. فتحعلی شاه بر آن بود که با اطاعت از دستورهای علما جبهه تقدس آنان را برتن خود کند. ناصرالدین شاه می کوشید که به استقلال دینداری خود را بنیاد نهد. نمونه مهم این روش را کمابیش در همان زمانی که برای اعلان جهاد از علما کمک میخواستند می توان دید. در واقع مراسم پرستش آمیزی که پیرامون تمثال علی بن ابیطالب انجام شد حتی بی میلی علما را در همکاری با دولت تشدید کرده است.

۱۸- دوستملی خان معیرالملک «یادداشتی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه» (تهران، بدون تاریخ چاپ) ص ۶۳، جی کرزن (G - Curzon) «ایران و مسأله ایران» (لندن ۱۸۹۲) ۱- ۴۰۵ بنا به روایت:

Atrpyet: (Pseud) (Imamat Strana: Poklonnikov Imamov)

[الکساندروپول ۱۹۰۹] (ص ۴۵) ناصرالدین شاه خود را غلامرضا نامید و از خوردن هر نانی که از گندم انبار غله حرم امام رضا در مشهد پخته نشده بود تن میزد.

۱۹- مسعود میرزا ظل السلطان «تاریخ سرگذشت مسعودی» (تهران ۱۳۲۵ ق / ۱۹۰۷) ص ۱۹۱.

۲۰- معیرالممالک، همان ص، ۶۰، میرزا محمدحسنخان اعتمادالسلطنه «مرآت البلدان ناصری» (تهران ۱۲۹۴ - ۱۲۹۷ ق / ۱۸۷۷ - ۱۸۸۰) ۳، ۲۳۶.

اطلاعات موجود از تشریفات درباری در دوران حکومت شاهان گذشته قاجار مفصل نیست. اما در ظاهر احتمال می‌رود که ناصرالدین شاه آداب اولیه را گسترش و شاخ و برگ داده است. همیشه گروهی از علما در عید نوروز سال نو پارسی در بار عام حضور می‌یافتند^{۲۱}. ریاست علما با امام جمعه بود، و پهلوی تخت سلطنت مستقر می‌شدند^{۲۲}. ناصرالدین شاه به احترام علما که تجمل را نمی‌پسندیدند بر روی تخت جواهر نشان مرسوم نمی‌نشست بلکه به جلوس بر تختی که مسندی زربفت داشت بسنده می‌کرد. به محض اینکه سال نو به طور رسمی آغاز و علما با دریافت عطایا مرخص می‌شدند موزیک نواخته می‌شد^{۲۳}. تناقضی که بین توقیر علما و اعمالی که علما آنها را محکوم می‌کردند، و ماهیت تشریفاتی محض داشتن بزرگداشت علما، وجود داشت در اینجا آشکارا دیدنی است. دکتر فوریه Feuvrier فرانسوی پزشک شاه در سال ۱۸۹۰ شاهد بار عام نوروز بوده است و به ظاهر ناصرالدین شاه از آن پس تشریفات نوروز را گسترش بیشتری داد. در لحظه تحویل سال مجتهدی (نام آن ذکر نشده است) از برای شگون آیاتی چند از قرآن را درون جامی فرومی‌نوشت و آنرا از مایعی سپید پر می‌کرد، چون نبشته در آن مایع حل می‌شد جام را به شاه می‌داد شاه جرعه‌ای چند از آن می‌نوشید آنگاه آنرا به کسانی که در برابر او برپای بودند باز می‌داد^{۲۴}. اینگونه مراسم که ملهم از خرافه پرستی و علاقه بسیار ناصرالدین شاه به خودنمایی بود نتوانست هیچ‌یک از عالمان زمان را به خود جلب کند و شاید آنها بیش از آنکه ملایم شوند دشمنی خود را نسبت به تخت و تخت نشین افزایش دادند. حتی اندکی پیش از سقوط هرات ماهیت دینداری ناصرالدین شاه

۲۱- میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه، وقایع روزانه دربار (تهران، بدون تاریخ چاپ) ص ۱ ج - ب. فوریه،
Trois Ans á La Cour de Perse (پاریس ۱۸۹۹) ص ۱۲۸.
۲۲- معیر الممالک، همان، ص ۷۷.
۲۳- همان، ص ۸۷.
۲۴- فوریه، همان، ص ۲۰۸.

در مراسمی که پیرامون تمثال علی بن ابیطالب کرم الله وجهه برپا شد به طرز روشن تری نشان داده شد. در آن هنگام شماییلی از امام اول به تملك شاه در آمده بود که شهرت داشت در زمان حیات امام کشیده شده است. منشأ این شماییل روشن نیست: رضاقلی خان می نویسد: که «از خزاین ملوک سلف» بوده است.^{۲۵} ولی گوبینو معتقد است که «از هندوستان فرستاده شده است.»^{۲۶} اگر براسستی شماییل از هند فرستاده شده باشد می توان حدس زد که یکی از شاهزادگان شیعه اوده یا سند آنرا بارمغان فرستاده بوده است. ناصرالدین شاه هر صیاح این شماییل را «زیارت» می کرد و دستور داد که از روی آن مدالی جواهرنشان بسازند تا زیب پیکر خود کند.^{۲۷} چون میرزا ابوالحسنخان نقاش باشی این کار را به پایان رساند^{۲۸}، ستاره شناسان روز مساعدی را انتخاب کردند و گروهی از علما و درباریان برای حضور در مراسم نصب مدال شاه دعوت شدند. در ۲۷ ربیع اول / ۲۶ نوامبر ۱۸۵۶ آنان به حضور ناصرالدین شاه انجمن شدند، علما پیشاپیش نزدیک شاه ایستاده و شاهزادگان پس پشت ایشان صف کشیده، میرزا آقاخان درمجمعه ای جواهرنشان مدال را به پیشگاه آورد و ناصرالدین شاه برپای خاست و به مدال سلام کرد. آنگاه یکی از شیخان بنام شیخ رضا آن را بگردن شاه آویخت، در همان حال ۱۱۰ تیر توپ در میدان توپخانه شلیک شد عدد ۱۱۰ بحساب جمل برابر با نام «علی» است. آنگاه با توزیع سکه های طلا در میان علما مراسم پایان یافت^{۲۹}. حیدر-

۲۵- روضة الصفاى ناصرى، ۱۰، ۷۰۲.

۲۶- گوبینو Trois Ans en Asie صفحه ۳۱۲.

۲۷- روضة الصفاى ناصرى، ۱۰، ۷۰۲ بنا به روایت گوبینو (همان، ص ۳۱۶) ناصرالدین خانه خود را پر از شماییلها کرده بود و هنگام نماز به آنها خطاب می کرد. لکن به ظاهر بعید است که تمایلات بت پرستانه اش باین غایت رسیده باشد.

۲۸- روضة الصفاى ناصرى ۱۰، ۷۰۲ بروگش Brugsch که در سال ۱۸۶۰ این مدال را دیده است گوید که يك ارمنى تفلیسی آنرا نقاشی کرده است. (همان، ۲، ۳۱۰).

۲۹- روضة الصفاى ناصرى، ۱۰، ۷۰۲، ۷۰۳ [ت م: در همین ص

روضه الصفا آمده است. ۱۱۰ بار توپ شادیانه بغرش در آوردند.]

افندی سفیر عثمانی که بر همگنانش پیشی جسته بود روز بعد با شتاب شاه را بر برکتی که کسب کرده بود تبریک گفت^{۲۰}. ناتوانی علما در جلوگیری از این نمایش بت پرستانه، اهانت به اساس روح اسلام و در واقع حتی اعتراض نکردن علما به این مراسم، نشانه ضعف آنان تلقی شده است^{۲۱}. لکن مشکوک به نظر می‌رسد که سکوت آنان به حساب ضعف ایشان گذاشته شده باشد. به احتمال قوی‌تر این واقعه بیشتر مؤید خدانشناسی و مخالف مذهب عامه بودن ماهیت سلطنت قاجار تلقی شد، و برای آن ارزش نشان دادن واکنش قائل نشدند. با وجود این نفرتی که نسبت به سلطنت احساس می‌شد فزونی گرفت. توقیر اغراق‌آمیز ناصر - الدین شاه نسبت به ائمه شیعه شیوه‌های دیگری برای تجلی خود - نمایانه پیدا کرد، که گرچه نه همه آنها برخی از آنها در ماهیت طوری بود که شایسته تأیید علما نبود. اشعاری در مدح ائمه به شاه نسبت داده می‌شد^{۲۲}. نخستین بار زادروز علی بن ابی - طالب کرم‌الله وجهه، حسین بن علی و امام زمان مانند مجلس تذکر عید غدیر^{۲۳}، کمابیش به‌طور یکسان جشن‌های رسمی اعلام شد^{۲۴}. در سال ۱۸۹۰ زادروز علی به‌طور نمونه با آتش‌بازی و

۲۰- کوبینو Dépêches Diplomatiques صفحه ۳۴.

۳۱- ج. ای. پلاک

J. E. Polak, Persien; das Land und seine Bewohner

(لاپیزیک ۱۸۶۵) ۱، ۳۲۲ کوبینو: Trois Ans en Asie ص ۳۱۷.

۳۲- ر. دیوان کامل اشعار ناصرالدین‌شاه (تهران ۱۳۲۹ ش/ ۱۹۶۰) صص ۵۹، ۶۳.

۳۳- روزی که بنا به سنت شیعه پیغمبر (ص) علی بن ابیطالب کرم‌الله وجهه را به‌جانشینی برگزید.

۳۴- میرزا محمدحسنخان اعتمادالسلطنه، المآثر و الآثار (تهران ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹) ص ۹۶، بنا به روایت معیرالممالک (همان، ص ۷۳) زاد روز حسین بن علی تا دوران حکومت مظفرالدین‌شاه بصورت جشن رسمی درنیا آمده بود [ت م: مظفرالدین مولود حضرت حسین را بر آنها مزید نمود. همین صفحه]. زادروز امام‌زمان در سال ۱۲۷۳ / ۱۸۵۶ - ۱۸۵۷ به‌عنوان روز جشن اعلام شد. (حقیق اخبار ناصری، ص ۲۳۹).

رژه نظامی جشن گرفته شد^{۳۵}. شاید مهمتر از همه اخلاص ناصرالدین شاه نسبت به اجرای تعزیه باشد. مؤلف المآثر و الآثار به گونه‌ای افشاگرانه می‌نویسد که «تعزیه در نظر ناصرالدین شاه به اندازه «واجبات و فرایض» اهمیت داشت»^{۳۶} بنابراین نه شگفت که در زمان فرمانروایی او رواج ساختمان تکیه‌ها و تعزیه‌خانه‌ها به اوج خود رسید. تکیه بزرگی که کمابیش شکل یک تاتر اروپائی را داشت از سال ۱۸۴۹ در تهران برپا بود. اما ناصرالدین شاه از این تکیه خشنود نبود. و پس از سفرش به انگلیس در ۱۸۷۳ فرمان داد که یک تکیه جدید دولتی از روی نمونه ریال آلبرت هال Roylbal Albert Hall لندن ساخته شود.* برای اینکه حتی اگر در ماه محرم بیرون از تهران باشد بتواند نمایش تعزیه را تماشا کند. پیشتر در ۱۲۷۳/۱۸۵۷-۱۸۵۶ شاه فرمان ساختن یک تکیه را در حومه شمالی نیاوران صادر کرده بود^{۳۷}. این امر حاکی از آنست که جنبه تشریفاتی تعزیه بر جنبه مذهبی آن می‌چربیده است. چنانکه میرزا آقاخان نوری یکبار نمایندگان خارجی را که در دربار استوارنامه داشتند اجازه داد که در تکیه دولت ناظر مراسم تعزیه باشند، علما از ترس اینکه مبادا هدف مذهبی تعزیه به تمامی از بین برود به این امر اعتراض کردند و به وجهی متناقض به ایلچی عثمانی، با اینکه مذهب تسنن داشت، اجازه دادند که به حضور خود در مراسم تعزیه ادامه دهد^{۳۸}. همچنین

۳۵- فوریه، همان، ص ۲۰۵.

۳۶- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۹۶.

* درباره تاریخ تکیه‌های دوره قاجاریان رک

Samuel R. Peterson. «the Ta'ziyeh and Related Arts.» Ta'ziyeh: Ritual and Drama in iran

چاپ پیتر چلکوسکی Peter Chelkowski نیویورک ۱۹۷۹ ص ۸۷-۶۴.

۳۷- اعتمادالسلطنه، مرآت البلدان ناصری ۲، ۱۹۵، روضة الصفاى ناصری

۱۰، ۷۸۲.

۳۸- همان ۱۰، ۷۸۸ نیز، رک: نامه گوینو به پروکسچ استن -

بتاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۸۵۵ در Correspondance entre Prokosch osten
Le Comte de Gobineau et Le Comte de Prokosch - osten



علما توانستند که نمایش مراسم سنتی عروسی قاسم بن حسن را که می‌گفتند هیچگونه اساس تاریخی ندارد قدغن کنند^{۳۹}. با اینهمه نمایش‌ها همچنان ادامه یافت و آنچنان در ماهیت جنبه تأتری داشت که خانم‌های حرمخانه پادشاهی آزادانه به قهقهه می‌خندیدند. یکی از ناظران این خنده را یادآور و اکنش تماشاگران کمدی‌های اروپائی دانست^{۴۰}. پیشتر گفته‌ایم که بسیاری از علما تعزیه را سزاوار سرزنش می‌شمردند، بنابراین تشویق شاه و کمک به گسترش آن تا حد نوعی سرگرمی عمومی، جز این نتیجه‌ای نداشت که بار دیگر بر خصومت علما بیفزاید.

ناصرالدین شاه در همین زمان به انجام اعمال دینی دیگری که بامذهب عامه موافقت بیشتری داشت پرداخت، بنابراین گنبدهای مقابر قم و شاه عبدالعظیم را مطلا کرد و برای ساختن محوطه جدیدی در مشهد آماده می‌شد. در همین حال میرزا آقاخان نوری برای ساختن مسجدی در کربلا و مدرسه‌ای در نجف پول می‌پرداخت^{۴۱}. در زمان فتحعلی شاه چنین هزینه‌ای برای اثبات دینداری حاکم بسنده نمی‌نمود. مع‌هذا در باره ناصرالدین شاه هم کافی نبود. همچنانکه اعتقاد مذهبی کاهش می‌یافت بر نشانه‌های ظاهری آن افزوده می‌گشت و بیشتر به جانب عقایدی که مورد قبول اکثریت نبود گرایش می‌یافت. بر روی هم می‌توان گفت که شیفتگی به جنبه ظاهری دین در این دوره سخت زیاد بود. درحالی که این امر به ضرورت به مفهوم کاهش شوق و حرارت مذهبی در عامه مردم نبود. در حالیکه با اکثریت داشتن معتقدان

→ (پاریس ۱۹۳۳) ص ۴۳.

۳۹- اعتمادالسلطنه «المآثر والاثار»، ص ۱۲۴ [ت م: حاج شیخ جعفر مجتهد ششتری خوابی دیده بود، کاشف از کذب این داستان «پس شرحی به شاه نوشت در نتیجه مذاکره عروسی قاسم بن حسن منع شد.» همین ص.]

۴۰- اعتمادالسلطنه «وقایع روزانه»، ص ۶۹ [ت م: .. وقاحت بقدری شده بود و خنده اهل حرمخانه طوری از بالا به‌صحن تکیه می‌آمد که اشخاصی که آنجا بودند نقل می‌کردند که از تماشاخانه‌های مضحک فرنگستان خیلی با خنده‌تر بود، همین ص.]

۴۱- روضة‌الصفای ناصری ۱۰، ۸۱۱، ۸۱۷ - ۸۱۸.

تشیع این امر به ضرورت به مفهوم کاهش شوق و حرارت مذهبی نیست در شاه تمایلاتی از این دست با علاقه او به شکوه و جلال و تشریفات دست بهم داده بود و زیاده روی در اینها که با شکار و مسافرت توأم بود یکی از سرگرمی‌ها و خوش گذرانی‌های عمده او شده بود. علاقه شاه به این چیزها همچنین موجب شده بود که به این وسیله درباریان توجه او را از امور کشور منحرف کنند. نکته شایان اهمیت اینست که بسیاری از این اعمال خودنمایانه از دوران وزارت يك صدر اعظم فرومایه و سبک مغز یعنی میسرزا آقاخان مایه می‌گرفت^{۴۲}. دین شاه مانند دین محمدشاه چیزی مجزا و برخلاف مذهب عامه ملت شد. و این وضع با حدت کمتری تا زمان مظفرالدین شاه که می‌گفتند شیخی است ادامه یافت. بنابراین جای تعجب نیست که شاه دیگر حتی از لحاظ نظری خود را ناگزیر بقبول دستور يك مرجع تقلید نمی‌دید. حکومت به يك مفهوم از مردم بیگانه بود و به طرز روزافزون از علما دور می‌شد. ازدیاد آداب ظاهری مذهبی به دقت این بیگانگی را نشان می‌داد. و بنابراین علما به منافع ملی بیش از پیش نزدیک شدند.

با وجود این برخی از علما هم نیک با دربار همدست بودند و در رویدادهای دوران حکومت ناصرالدین شاه و خلف او نقش کمابیش حائز اهمیتی را ایفا کردند. مجتهدی که به حضور محمد شاه احضار شده بود با عصای خود فرشی را که به سبب استعمال شاه نجس شده بود برچیده صندلی خود را بر روی زمین گذاشته بود^{۴۳}. بنابراین شایان بررسی است که علمائی که با بدعتگری همچون ناصرالدین شاه همکاری داشته‌اند چگونه مردمی بوده‌اند. وی در ایام جوانی که حاکم آذربایجان بود آنی از ملامحمود نظام‌العلماء (یا ملاباشی) که معلمش بود منفک نمی‌شد. امین الدوله در باره این ملا محمود می‌نویسد که: «او لایق معلمی ولیعهد ایران

۴۲- برای آگاهی از نقش او در ترغیب ناصرالدین شاه با اجرای تشریفات، رک: خان ملک ساسانی «سیاستگران دوره قاجار» (تهران ۱۳۳۸ش/۱۹۵۹) ص ۱۷.

۴۳- گوبینو Trois Ans en Asie, ص ۳۸۶.

نبود» بی آنکه دلیل خاصی برای این اظهار عقیده خود بیاورد^{۴۴}. بهر حال ما می دانیم که این ملا محمود در سال ۱۲۵۱/۱۸۳۵ - ۱۸۳۶ در یکی از آخرین سفرهای ناصرالدین شاه به ایالات قفقاز برای دیدن نیکلای تزار روس همراه او بوده است. در آن هنگام ناصرالدین شاه هنوز حکمران آذربایجان بوده است. ملا محمود با تزار تعارفاتی رد و بدل کرد و به او گفت که: «قلوب سلاطین منابع الهام غیبی است.» تزار يك انگشتری برای پسر او محمد آقا هدیه کرد به این امید که پس از بزرگ شدن این هدیه را بیاد آورد و حقیقتش شایسته ای معمول دارد^{۴۵}. بنابراین به ظاهر احتمال زیاد می رود که دینداری و حرمت ملا محمود از کسانی که در زمان فتحعلیشاه عنوان نظام العلما داشته اند بیشتر نبوده است^{۴۶}. ملا محمود در سال ۱۲۷۱/۱۸۵۴-۱۸۵۵ درگذشت و عنوان او به ترتیب به نصرالله خان و میرزا محمدخان واگذار شد^{۴۷}. این نصرالله خان نباید با نصرالله اردبیلی (که عنوان رؤیائی صدر- الممالک را هم داشت) اشتباه شود. شخص اخیر مأمور توزیع اعانه به علما در زمان محمدشاه و یکی از خالوهای ناصرالدین شاه بود^{۴۸}. بدیهی است که این عنوان به مفهوم قبول وظیفه خاصی جز حضور یافتن در دربار نبود. یکی از ملازمان مداوم دربار شیخ اسدالله اعمی بود که علم قرائت قرآن بحرمانه می آموخت و اعتماد السلطنه در باره او می نویسد: «بدزبانها در باره او خیلی حرف می زنند خدا می داند^{۴۹}». به طور کلی علمائی که به طور مستقیم با دربار سروکار داشتند آدمهای مهمی نبودند و عناوین آنها مانند صدرالعلماء، سلطان الذاکرین و جز آن فقط مشتتی از خروار عناوینی بود که

۴۴- خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۱۳.

۴۵- ناسخ التواریخ، صص ۳۴۴ - ۳۴۵ بنا به روایت روضة الصفای ناصری (۱۰، ۱۹۷) انگشتری اهدا شده مورد قبول قرار نگرفت.

۴۶- رك: ص ۷۲.

۴۷- حقایق اخبار ناصری، ص ۱۷۱، روضة الصفای ناصری ۱۰، ۶۰۳، اعتماد السلطنه، المآثر والآثار، ص ۲۴.

۴۸- روضة الصفای ناصری ۱۰، ۶۰۳.

۴۹- اعتماد السلطنه، وقایع روزانه، ۸۷.

شاه به دستداران خود می بخشید^{۵۰}.

عنوان امام جمعه تهران از همه این عناوین مهمتر بود چنانکه دیده ایم ارتباط بین امام جمعه و دولت هنگام وزارت امیرکبیر برقرار شد. امام جمعه های تهران که از قدرت نامقید خودشان محروم شده بودند پس از آن بر آن شدند که نفوذ خود را با ارتباط نزدیک با شاه حفظ کنند. و شاه هم از این ارتباط حسن استقبال کرد. به میرزا زین العابدین پسر میرزا ابوالقاسم در زمان حیات پدرش پیشنهاد شد که با یکی از دخترهای ناصرالدین شاه بنام ضیاءالسلطنه ازدواج کند^{۵۱}. پس از فوت میرزا ابوالقاسم با اینکه میرزا زین العابدین سن و سال چندانی نداشت با امر شاه به جای پدر مقام امام جمعه گی یافت و تا زمان رسیدن به سن بلوغ عمویش میرزا مرتضی صدرالعلما نیابة^{۵۲} عهده دار وظایف او بود. ناصرالدین شاه با این ترفند شاید امیدوار بود که مقام مهم امام جمعه را به کسی که با او وصلت کرده بود بدهد. در ضمن گفتنی است که نه تنها انتقال این مقام به طور موروثی صورت گرفته بود بلکه يك نفر صغیر هم به این مقام انتخاب شده بود. در نیمه دوم دوران حکومت ناصرالدین شاه بارها اتفاق افتاد که يك نفر صغیر را به مقامی بگمارند که توانائی انجام آن وظیفه را نداشته باشد، و هدف از این گماردن ها کسب نفوذ و ثروت نامشروع بود. این گماردن ها به مقامات مذهبی هم (تا آنجا که در حیطه تصرف شاه بود) گسترش یافته و وسیله ای برای اعمال نفوذ فاسدکننده دولت بود. در سال ۱۳۰۶/۱۸۸۸ - ۱۸۸۹ که حاجی ملا علی کنی درگذشت تولیت مدرسه فخریه (یا مروی) به پاداش خدماتی که

۵۰- رك: ج. باست J. Bassett «ایران سرزمین امامان» (لندن ۱۸۸۷) ص

۳۳۶.

۵۱- معیرالممالک، همان، ص ۱۸.

۵۲- اعتمادالسلطنه «المآثر و الآثار» ص ۱۴۲، به ظاهر میرزا مرتضی دستکم تا ۱۲۸۸/۱۸۷۱ - ۱۸۷۲ مقام امام جمعه را داشت زیرا که در این سال ناصرالدین شاه او را در این مقام تأیید کرد. رك: محمود فرهاد متمد «تاریخ روابط ایران و عثمانی» (تهران بدون تاریخ چاپ) ۱، ۱۴۶.

امام‌جمعه به‌شاه کرده بود به او واگذار شد^{۵۲}. همچنانکه در دوران انقلاب مشروطیت به‌پاداش مقاومتی که شیخ‌فضل‌الله نوری در برابر جنبش از خود نشان داده بود اداره اوقاف متعددی به او واگذار شد. در ضمن امام‌جمعه مقام و نفوذ قابل توجهی در میان علمای تهران داشت و در حقیقت به‌دلیل همین دوپهلویی می‌توانست خدمت بزرگتری به‌شاه بکند. لکن چنانکه خواهیم دید امام‌جمعه‌های دیگر به‌خاصه امام‌جمعه‌های تبریز و اصفهان با اینکه از سوی ناصرالدین‌شاه بکار گمارده می‌شدند به‌هیچ‌روی حاضر به‌خدمت به‌سیاستهای دولت نبودند. با اینکه به‌ظاهر در هر زمانی بین بخشی از علما و دولت - مناسبات دوستانه وجود داشته است این مناسبات تا حدزیادی به‌شخص وزیر یا شخصیت‌های مهم دربار یا ایالات و اشتراك منافع که اینان با آن بخش از علما داشتند بستگی داشت. کوتاه سخن اینکه علما بدو بخش تقسیم شده بودند: آنانکه پیشرفت خود را در گرو همکاری با دولت می‌دانستند و گروه زیاده‌تری که وظیفه خود یا وسایل توفیق جهانی را در مخالفت با دولت می‌جستند. در این برهه از حکومت ناصرالدین‌شاه به‌بعد آشکار شده بود که گرایشهای مذهبی شاه شاید توسط میرزا آقاخان نوری ترغیب می‌شده است. چاپلوسی برخی از علما که در ایام صدارت امیرکبیر آغاز شده بود با در پیش‌گرفتن سیاست احترام‌ظاهری و اعانات سخاوتمندانه به‌علما به‌منظور جلوگیری از مخالفت علنی آنها شدت گرفت. لکن کما-بیش در همان زمان پیشرفت‌های دیگری در میان علما صورت گرفته بوده است که به‌نقش آنها در جامعه ایران و مناسبات آنها با سلطنت بعد تازه‌ای از اهمیت می‌بخشید. مرکز این پیشرفت‌ها شیخ‌الطایفه مرتضی شوشتری انصاری بود که پس از میرزا محمدباقر بهبهانی مجدد می‌توان او را یکی از مهمترین شخصیت‌های تشیع بشمار آورد. وی در سال ۱۷۹۹/۱۲۱۴ در دزفول از مادرزاده شد، از

عقاب جابر بن عبدالله انصاری بود^{۵۴}. در محضر علمای بزرگ اصفهان در دوران فتحعلی شاه به‌ویژه سید محمد باقر شفتی و محمد ابراهیم کلباسی تلمذ کرد^{۵۵}. او در ضمن پژوهش‌های خود به سیر و سفرهای بسیار زد و با همه عالمان زمان خود تماس گرفت اما شاید مهمترین آنها تماس او با دو تن از دانشمندانی بود که مسأله «اعلمیت» (عالم‌تر از همه مجتهدان دیگر بودن) را از لحاظ تقلید مطرح کرده بودند، این دو تن شیخ اسدالله بروجردی و شیخ محمدحسن نجفی بودند گفته می‌شود شیخ اسدالله که انصاری در ۱۲۴۰/۱۸۲۴ به تقریب یکماه در بروجرد با او بسر برد دعوی اعلمیت داشته و آشکارا می‌گفته است که «من سزاوار آنم که به عنوان تنها مرجع تقلید شناخته شوم»^{۵۶} این شناخت در آینده نزدیک انجام نگرفت، اما بروجردی که با تأکیدی نامنتظر مسأله اعلمیت را مطرح کرد به هموار ساختن راه ظهور انصاری به عنوان تنها مرجع تقلید کمک کرد. کسی که مسئولیت مستقیم‌تری در ترفیع مقام انصاری داشت شیخ محمدحسن نجفی، یکی از پسران شیخ جعفر و نویسنده کتاب مشهور فقه «جواهر-الکلام» بود. شیخ محمدحسن نجفی اندکی پیش از مرگش که در ۱۲۶۶/۱۸۴۹ رخ داد، در نشست‌هایی که از عالمان بزرگ در نجف تشکیل داد انصاری را از همه همگنان او اعلم شمرد و بنابراین او را در خور مقام تنها مرجع تقلید دانست. انصاری بر این ادعا خرده گرفته گفت: «سعید العلمای مازندرانی برای این مقام از من سزاوارترست.» سعیدالعلمای پاسخ داد: من بیش از آن درگیر

۵۴- آقابزرگ تهرانی، طبقات اعلام‌الشیعه (نجف ۱۳۷۳ ق/ ۱۹۵۳ - ۱۹۵۴) ۳، ۴۲۹ نیز رک مرتضی انصاری «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» (اهواز ۱۳۳۹ خ / ۱۹۶۰) و عبدالهادی حایری «انصاری شیخ مرتضی» دایرةالمعارف اسلام (چاپ جدید) و Juan Cole «فقه امامی و نقش عالمان: مرتضی انصاری در رقابت مثل اعلی» در «دین و سیاست در ایران»، چاپ نیکی، ر. کدی Nikki R. Keddie نیوهاون ۱۹۸۳ ص ۴۶ - ۳۳.

۵۵- تاریخ معاصر یا حیات یحیی ۱، ۲۴.

۵۶- اعتمادالسلطنه، همان، ۱۴.

کارهای اجتماعی و سیاسی هستیم که پروای علمیت داشته باشیم^{۵۷}.
 به هر حال در زمان مرگ شیخ محمدحسن نجفی، شیخ مرتضی
 انصاری را نخست شیعیان ایران و سپس شیعیان ترک، تازی،
 هندی تنها مرجع تقلید دانستند، تمام دنیای شیعه مسلمان
 نخستین بار تنها يك مرجع تقلید پیدا کرد که در مقدس‌ترین حرم
 شیعه یعنی نجف اقامت داشت^{۵۸}.

اعتراف همگنان انصاری به علمیت او نخست به سبب چیره-
 دستی‌اش در اصول یا روش‌شناسی فقه بود، انصاری عنصرهای
 تازه‌ای را که از منطق و فلسفه رسمی برگرفته شده بود در فقه
 وارد کرد، به عرف به عنوان يك منبع احتمالی احکام تأکید داشت
 وی بر نیاز به تقلید به سختی تأکید داشت و آنرا به گونه خشت
 اول حتی برای ابتدائی‌ترین تکالیف مذهبی - نماز - می‌دانست
 همه این نکته‌ها را در دو کتاب مهم او «فرایدالاصول» و «المکاسب»
 می‌توان دید، شاگردان و اخلاف او شرح‌های بسیاری برای این دو
 کتاب نوشته‌اند* در واقع درباره پیشرفت انصاری در فقه گفته
 شده است که نسل‌های پس از او تنها گسترش جنبه‌های گوناگون
 فقه او را وظیفه خود دانستند^{۵۹}. بیش از دویست هزار تومان
 صدقات و اعانات خیریه بدست او توزیع می‌شد و تا زمان مرگش
 که به سال ۱۲۸۱/۱۸۶۴-۱۸۶۵ اتفاق افتاد بیش از سیصد نفر
 از دست او به تحصیل «اجازه» نائل شدند^{۶۰}. بالاتر از همه خود را
 به عنوان تنها مرجع تقلید که نتیجه عظیمی بهمراه داشت قبولانده
 بود. بنابراین امکان اداره استوار و متحد مؤمنان به تحقق پیوست

۵۷- تاریخ معاصر یا حیات یحیی ۱، ۲۵ cole همان ص ۴۱.

۵۸- همان ۱، ۲۶، اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۳۷.

*- مهمترین شاگردانش عبارت بودند از میرزا حسن شیرازی که به عنوان
 تنها مرجع تقلید جانشین او گشت، حبیب‌الله رشتی، حسین‌کوه کمری و ملا محمد
 کاظم خراسانی مجتهد معروف مشروطه‌خواه و مؤلف کتابی در روش‌شناسی فقه به
 نام کفایةالاصول که کمابیش به اندازه آثار انصاری مورد توجه قرار گرفته است.

۵۹- محمد مهدی کاظمی، احسن‌الودیعه (بغداد ۱۳۴۷ ق/ ۱۹۲۸ - ۱۹۲۹)

۱، ۱۴۷.

۶۰- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۳۷.

و قدرتی بزرگ در وجود يك مجتهد تمرکز یافت. در صورتیکه پیشتر قدرت سلطان به عنوان تنها قدرت متحد علیه اتحاد نیم‌بند علما ایستادگی می‌کرد. اینک قدرت روحانی نیز در يك شخص تجسم یافته بود. با اینکه این اتحاد به میرزا حسن شیرازی رسید پس از مرگ وی از بین رفت. با وجود این خاطره آن - احساسی که برانگیخته بود - به دستورهای مجتهدان قدرتمند دیگر به ویژه آنان که در عتبات اقامت داشتند قدرت بیشتری بخشید. سیدمحمدباقر بهبهانی بار دیگر وظیفه مجتهد را تعیین و تعریف کرده بود؛ شیخ مرتضی انصاری این وظیفه را از لحاظ نظری تا حد اکثر ظرفیت آن بالا برد، هرچند ظاهراً خود او استفاده چندانی از آن نکرد. استقرار یافتن این تنها مرجع تقلید در عتبات فراسوی مرزهای ایران حائز اهمیت فراوان است نفوذی را که عتبات پیش از ظهور شیخ مرتضی انصاری اعمال می‌کرد نباید دست‌کم گرفت عتبات همیشه مرکز جلب زوار و طلاب علوم دینی ایران بوده و در فرصتهای مختلف نفوذ مستقیمی اعمال کرده بود. آقا محمدباقر بهبهانی در عتبات مناصب مذهبی شیعه اثناعشری را بار دیگر سازمان داده بود. و آقا سیدمحمد از همانجا راه افتاده بود تا فتحعلیشاه را به جنگ با روسیه ناگزیر کند. در این زمان اهمیت اصفهان رو به زوال گذاشته بود. این حقیقت که سرانجام شیخ مرتضی عتبات را مهمترین مرکز نفوذ مذهبی در دنیای شیعه کرد نتایج مهمی در برداشت. هنگامیکه کشمکش میان ناصرالدین‌شاه و علما حدت یافت بسیاری از مجتهدان عمده خارج از مرز ایران بودند، و به‌خوبی می‌توانستند با عثمانیها که متحدان موقتی علما بودند تماس دائمی برقرار کنند. در ضمن با ایران هم پیوسته توسط زایران و عواملی که میان ایران و عتبات درآمد و رفت بودند در تماس بودند، اندکی بعد این تماس با تلگرام صورت می‌گرفت. نمی‌توان گفت که شیخ مرتضی از ستمگری حکومت قاجار در نجف سکونت اختیار کرده بود اما این کار او برای کسانی که از او تبعیت کردند بسیار مناسب بود. اغلب گفته شده است که میرزا حسن شیرازی با لغو انحصار تنباکو نخستین نشانه‌های

طرز به ثمر رسیدن مشروطیت را به دست آورد. اگر این مطلب درست باشد شیخ مرتضی انصاری را نیز باید یکی از پیشروان عمده انقلاب مشروطیت به حساب آورد. وی با اینکه آشکارا یک شخصیت سیاسی نبوده به ظاهر مناسبات او با شاه خوب بوده است.^{۶۱} و بقدری به شرکت در امور عمومی بی میل بوده که حتی از اینکه بایه را مرتد و سزاوار مجازات اعلام کند تن زده و گفته است: «من برکنه حقایق این طایفه و اسرار و سرائر مسائل الهیه این فئه کماهی حقها مطلع نیستم»^{۶۲}. اجرای مفاهیم سیاسی اقدام بزرگ او بعهده شاگردان او مانند حاجی میرزا جواد تبریزی و بیش از همه میرزا حسن شیرازی باقی ماند. در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۸ میرزا آقاخان نوری معزول شد و ناصرالدین شاه بار دیگر نگاه بلمهوسانه خود را بسوی اصلاح برگرداند، به جای یک صدراعظم شش وزیر برای اداره حکومت بکار گمارده شدند، که هر کدام به طور مستقیم در برابر شاه مسئول بودند.^{۶۳} این اصلاح در وضع اداری و روابط آن با علما تغییر ناچیزی ایجاد کرد. یکی از آن شش وزیر، وظایف و اوقاف را اداره می کرد اما در عمل مستوفی ها بقرار سابق وظایف علما را می پرداختند در صورتیکه تا آن وقت دولت جز با موقوفاتی که توسط شاه اداره می شد سرو کار نداشت.^{۶۴} در سال ۱۲۷۶/۱۸۵۹-۱۸۶۰ برای تأسیس محلهائی برای مشورت کردن بنام مصلحت خانه در تهران و ایالات دستورهائی صادر شد اما در اینکه مصلحت خانه ها هرگز دایر شده باشند تا به تنهائی انجام وظیفه کنند جای تأمل است.^{۶۵} در قلمرو قانون می بینیم که عرف در جهت زیان شرع گسترش

۶۱- قصص العلماء، ص ۷۵.

۶۲- ای. جی. براون «مقاله سیاح» یا شرح ماجرای باب (کمبریج ۱۸۹۱) ۲، ۱۱۳ میرزاجانی کاشانی در تاریخ جدید بهمه علما ناسزا می گوید جز شیخ مرتضی که او را معاف می دارد. (براون، چاپ، ص ۱۸۷).

۶۳- مستوفی، همان ۱، ۸۸.

۶۴- همان، ص ۸۹

۶۵- همان، ص ۹۲.

بیشتری می‌یابد به رئیس محکمه عرف، امیر دیوان دستور داده شده بود که در پایان هر سال صورت احکام یکساله شرعیه و عرفیه و مرافعات و فتاوی حکام شرع را در جریده‌ای تهیه کند^{۶۶}. به ظاهر این نخستین کوشش در راه تنظیم قانون بوده است. يك نماينده دیوان (که پس از تأسیس رسمی وزارتخانه‌ها عدلیه نامیده شد) ناگزیر می‌بایست در تمام جلسات دادگاههای شرع حضور یابد^{۶۷}. و اگر دعوی مربوط به يك تبعه خارجی بود کنسول آن کشور در دادگاه حضور می‌یافت^{۶۸}. بدینسان دولت نه فقط به ساحت علما تجاوز کرد بلکه آمیزش روزافزون دولت با غرب هم علما را در معرض تهدید قرار داد. ناصرالدین‌شاه در زمان ولیعهدیش دزدانی را که سگك يك تبعه روس را دزدیده بودند به زندان افکنده بود و این امر فریادهای اعتراض آمیز را بلند کرده بود^{۶۹}. رخنه بیگانه در ایران رو به تزاید می‌گذاشت و حضور کنسولهای بیگانه در محاکم شرع سر آغاز این رخنه بود. در ضمن ناصرالدین‌شاه دنباله کوششهایی را که امیرکبیر در تحدید حق بست‌نشستن در مساجد انجام داده بود گرفت. در ژوئیه ۱۸۶۳ با رضایت علما (چگونگی رضایت آنها روشن نیست) قاتلان، دزدان، زانیان از بست‌نشستن در مساجد محروم اعلام شدند^{۷۰}. همچنین در سال ۱۲۷۵/۱۸۵۸ حق بست‌نشستن در بقعه سیدحمزه تبریز محدود شد^{۷۱}. اقداماتی از این دست با تظاهر و خود نمائی ناصرالدین‌شاه دست بهم داد و دشمنی علما را نسبت به دولت استحکام بخشید، به ظاهر تجلیات این خصومت در این دوره اندک بوده است. لکن در مارس ۱۸۶۱ کمیابی نان در تهران شورش سختی پدید آورد، علما در این گیرودار سهم در خور

۶۶- روضة الصفاى ناصرى ۱۰، ۷۸۰.

۶۷- مستوفى، همان، ۱، ۹۹.

۶۸- همان، ۱، ۱۰۰.

۶۹- ناسخ التوارىخ، ص ۴۶۹.

۷۰- گوبینو Dépeches Diplomatiques ص ۲۶۲.

۷۱- نادر میرزا، همان، ۲۳۲.

ملاحظه‌ای داشتند، خطاب‌هائی علیه حکومت ایراد کردند.^{۷۲} آشوبهائی که رخ داد تا آن پایه حدت داشت که يك ناظر اروپائی حدس زد که احتکار غله به‌عمد ادامه یافته تا شورش تمام‌عیاری را علیه شاه موجب شود.^{۷۳} در صورت درست بودن این حدس می‌بینیم که علما چگونه نفوذ خود را در راه دستیابی به يك هدف عمومی در اختیار عناصر دیگر می‌گذاشته‌اند. در ضمن شایان یادآوری است که امام‌جمعه در آن حال به‌تمامی با دولت همکاری داشته است زیرا شورشیان نسبت به او رفتار خشونت‌باری داشته‌اند.^{۷۴} اندکی بعد یکی دیگر از روحانیان آشوبگر هیجان شدیدی در پایتخت برانگیخت.^{۷۵} ملا آقای دربندی که سالیانی چند در نجف از لحاظ سخنرانیهای شدیدش شهرت بسیار یافته بود، در مباحثه نیز همین قدر مهیب بود، و می‌گفتند یکبار برای سه کرسی نشان‌دن حرف خود شمشیر بکار برده است.^{۷۶} اندکی پس از عزل میرزا آقاخان نوری به‌تهران آمد و در ماه محرم در محفلی که پیوسته مستمعانش در تزايد بود به وعظ پرداخت، مواظب او بیشتر در قصور اخلاقی اعضای حکومت دورمیزد. اتهامات او چنان مشروح و صریح بود که ناصرالدین‌شاه تصمیم گرفت بیاری امام‌جمعه به‌سخنرانی‌های او خاتمه دهد. او را در واقع به کرمانشاه تبعید کردند.^{۷۷} اما مدت زیادی در آنجا نمانده است

۷۲- بروگش Brugsch همان ۲، ۳۳۰.

۷۳- همان ۲، ۳۴۲.

۷۴-

E. B. Eastwick, *Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Persia* (لندن ۱۸۶۴)، ۱، ۲۹۱.

۷۵- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۳۹، هنگامی که در نجف بوده است بایه

قصد قتل او را داشته‌اند. رك: محمدعلی تبریزی خیابانی، ریحانه‌الادب (تهران ۱۳۲۶ ش / ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸) ج ۲، ۱۴ - ۱۵.

۷۶- گوینو:

Les Religions et Les Philosophies dans L'Asie Centrale

(پاریس ۱۸۶۵)، ص ۱۰۶.

۷۷- همان، صص ۱۰۸-۱۱۰.

زیرا مرگ او در سال ۱۲۸۶/۱۸۶۹-۱۸۷۰ در تهران اتفاق افتاد.^{۷۸}

در اصفهان کشمکش میان دولت و علما ادامه یافت، و مسعود میرزا ظل‌السلطان حاکم شهر و یکی از مدافعان سرسخت دولت مدت مدیدی در این کشمکش سردمدار بود. از کشمکشهایی که در این اوان با میرزا سید محمد امام جمعه داشته است آگاهی زیادی در دست نیست: در خاطرات خود به متهم کردن میرزا سید محمد به اینکه موجب ویرانی محله شمس‌آباد اصفهان شده است اکتفا می‌کند.^{۷۹} می‌توان استنباط کرد که بار دیگر گروهی از لوطیان از برای غارت و تاراج زیر لوای امام‌جمعه گرد آمده بوده‌اند. نویسندگان اروپائی نظر مساعدتری نسبت به شخصیت میرزا سید محمد اظهار داشته‌اند.^{۸۰} ظاهراً او بطوع از برای حفظ صلح میان ارمنی‌های گریگوری Gregorian و کاتولیک جلفا می‌کوشیده است زیرا که نیکلای تزار پاداش خدماتی که به گریگوریان کرده بود به وی مدال داد.^{۸۱} در صورتیکه گوینو از توجه بسیار او به کاتولیک‌ها سخن می‌گوید.^{۸۲} نماینده عمده دیگر قدرت روحانیان در اصفهان آن روزگار شیخ محمدباقر بود که شریعات شهر را اداره می‌کرد.^{۸۳} لکن روشن نیست که آیا عنوان شیخ‌الاسلام را داشته است یا نه، ظل‌السلطان برای اینکه از قدرت او بکاهد رقبای او را بال و پر داد و اندکی بعد با شیوه‌های

۷۸- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۳۹.

۷۹- ظل‌السلطان، همان، ص ۳۵۰.

۸۰- از سوی دیگر جان اشر John ussher که در سال ۱۸۶۳ او را دیده مدعی است که «وی بدترین قیافه‌ای را که می‌توانستی دید دارا بود که به‌سادگی اندک خشمی بر آن نقش می‌بست...» در ضمن مطالعه بشرحی از یک اسقف اعظم ارمنی برمی‌خوریم که می‌نویسد: وی چهره مهربان نیکخواهی داشت که محاسن بلند خاکسترینی آنرا آسیب‌پذیر کرده بود. (سفری از لندن به پرسیپولیس [لندن ۱۹۶۵] ص ۵۹۳) که بکلی بعید و بعکس است.

۸۱- بروگش، همان، ۲، ۹۹.

۸۲- گوینو: Dépêches Diplomatiques صفحات ۱۱۵/۲۵۹.

۸۳- اعتمادالسلطنه، همان، ص ۱۴۲.

مبتکرانه تری کشمکش علیه شیخ را به خانواده او کشانید^{۸۴}. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ در گرماگرم تظاهرات خصومت آمیزی که به طور پراکنده نسبت به دولت ابراز می شد به زیارت بقاع متبرک عراق عرب رفت^{۸۵}. در کاظمین، نجف و کربلا با علمای ایرانی ساکن آن نواحی آشنا شد شاید تا اندازه ای بر آن سر بود که میزان دشمنی آنها را نسبت به دولت ارزیابی کند^{۸۶}. لکن از همه مهمتر معاشرت او با میرزا حسین خان سپهسالار سفیر ایران در امپراطوری عثمانی بود که در این موقع از استانبول آمده بود. وی فرصت یافت تا پیشرفت‌هایی را که در اثر مساعی مدحت پاشا حاکم فعال بغداد نصیب این شهر شده بود به ناصرالدین شاه یادآور شود^{۸۷}. دوره تصدی اداری خود او نیز در ایران با اصلاح و بدعت همراه می شود. این امر با نخستین تهدیدی که از تسلط اقتصادی خارجی متوجه ایران شده بود دست بهم داد و علما را بر آن داشت که به مقاومت خود در برابر دولت ادامه دهند، و به خصومت خودشان که پیش از آن به خوبی دامنه یافته بود جهت بخشند.

۸۴- تاریخ معاصر یا حیات یحیی ۱، ۳۷ و. ر.ک: فصل دهم پس از شماره ۶۴.

۸۵- عباس‌الغزوی «تاریخ‌العراق بین احتلالین» (بغداد ۱۳۷۳ ق/۱۹۵۳ - ۱۹۵۴)، ۷، ۲۴۳.

۸۶- اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان ناصری، ۳، ۱۲۶ - ۱۲۷.

۸۷- خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین‌الدوله، چاپ حافظ فرمانفرمائی، تهران ۱۳۴۱ ش/۱۹۶۲، ص ۳۳.

فصل دهم

میرزا حسین خان سپهسالار و سقوط او

با روی کار آمدن میرزا حسین خان سپهسالار کوششهایی که برای تقویت حکومت مرکزی توسط اصلاح اداری صورت می-گرفت وارد مرحله جدید و به ظاهر مؤثری شد. اساس این اصلاح مانند هدف کلی آن در واقع از علما بیگانه بود و علما نسبت به آن بدگمان بودند و مخالفت ایشان ناگزیر می نمود. در ضمن در شخص سپهسالار اصلاح با رخنه اقتصادی بیگانه در ایران همراه شد، با اینکه مقاصد او در واگذاری امتیازات شاید با انگیزه-هایی که موجب اعطای امتیازات بعدی شد تفاوت داشته است، این امتیازات از لحاظ ظاهر و تأثیر فرق چندانی با دیگر امتیازات نداشت و می توانست مقاومت علما را برانگیزد. این فقط يك سپهسالار نبود نامشروط ارتجاعی نبود زیرا که بدعت در شکل مظنون بهره گیری بیگانه تجلی می کرد. در ماورای این ملاحظات کلی و تقویت آنها مثل همیشه اعمال رقابتها و توجه به منافع شخصی را می توان دید یعنی احساساتی را که برای دفاع از سنت برانگیخته شده بود رهبری و از آنها بهره برداری می کردند.

میرزا حسین خان سپهسالار که دوازده سال سفیر ایران در امپراطوری عثمانی بود، در سال ۱۲۸۷ - ۱۸۷۱ به همراه ناصرالدین شاه که از زیارت عراق عرب باز می گشت راهی تهران

شد ابتدا به مقام وزارت وظایف و اوقاف و وزارت عدلیه گمارده شد، و به ظاهر این هر دو مقام را همزمان اداره می کرد^۱. وزارت وظایف و اوقاف چندان وقت او را نمی گرفت اما وزارت عدلیه به او مجال داد که برنامه اصلاح خود را آغاز کند. پیشتر در جمادی آخر ۱۲۷۹ / نوامبر - دسامبر ۱۸۷۲ نظامنامه‌ای برای دستگاه قضائی تدوین کرده بود، از جمله در آن نظامنامه ماده‌ای بود که رسیدگی به هرگونه دعوای مربوط به یک خارجی را در صلاحیت وزارت امور خارجه می دانست^۲. او با مقام وزیر عدلیه مانند مربی و سلف خود امیرکبیر کوشید که حق انتصاب مجتهدان قابل اعتماد را بر محاکم شرع از آن خود کند، و بدین ترتیب به طور غیر مستقیم اداره یکی از شعب قدرت روحانیان را به دست گیرد^۳. درست است که تقویت قدرت قضائی مرکزی امتیازات حکام محلی را که در اجرای عدالت رقیب علما بودند کاهش داد. با وجود این آنها بارها شعبه اجرائی قضاوت شرعی را در دست گرفتند و هنگامی که میرزا حسین خان دستور داد که از مجازاتهای بدنی و بریدن اعضای بدن خودداری کنند، دستور منع او بطور غیرمستقیم دادگاههای شرع را هم تضعیف کرد^۴. بعلاوه در اینجا یکی از نخستین نمونه‌های قانونگذاری که مستقیماً برخلاف شریعت است دیده می شود: در صورتیکه پیشتر نوعی دوگانگی تحریف شده در امور قانونی وجود داشت. اینک دولت می کوشید حتی به قیمت از دست دادن وجهه مذهبی خود قدرت خود را گسترش دهد. میرزا حسینخان در اقدام بعدی خود به نام «تنظیمات حسنه» به تقلید از رسم عثمانیان بر آن شد که مقرر دارد دو طرف هر

۱- فریدون آدمیت «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران» (تهران ۱۳۴۰ ش ۱۹۶۱) ص ۵۸.

۲- همان، ص ۷۳، محمود فرهاد معتمد «مشیرالدوله سپهسالار اعظم» (تهران ۱۳۲۶ ش/ ۱۹۴۷ - ۱۹۴۸) ص ۳۸.

۳- همان ص.

۴- آدمیت، همان، ص ۷۵ [ت م: دربار اعظم مترادف دارالشورای کبری بوده است] عبدالله مستوفی «تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من» (تهران ۱۳۲۱ ش/ ۱۹۴۲-۱۹۴۳) ۱، ۱۱۴.

اختلاف که به قلمرو قضاوت شرع آمده اند یک محکمه شرعی را برای شنیدن شرح اختلاف خود برگزینند، و حکم آن محکمه را می‌بایست هیأتی که قرار بود با عنوان «مجلس تنظیمات» تشکیل شود مورد تجدیدنظر قرار دهد. اداره برخی مقوله‌های مربوط به اوقاف نیز قرار بود به‌عهده مجلس تنظیمات واگذار شود «تنظیمات حسنه» تا اندازه زیادی به سبب مخالفت عالمان اندکی پس از اعلام آن در سال ۱۲۹۲/۱۸۷۵ متروک گشت*.

میرزا حسین خان پس از مدت کوتاهی که وزیر جنگ بود در شعبان ۱۲۸۸/اکتبر - نوامبر ۱۸۷۱ به صدارت عظمی رسید^۵. و با اصرار در جمع‌آوری مالیات‌هایی که از زمان عزل میرزا آقاخان نوری وصول نشده بود دشمنی مردم را نسبت به خود زیادتر کرد^۶. یکسال پس از اینکه به مقام صدراعظمی رسید به ناصرالدین‌شاه پیشنهاد کرد که کابینه (دربار اعظم) تشکیل شود تا این کابینه با ده وزیر به‌جای کابینه سست قبلی که شش وزیر داشت و هرکدام به‌تن خود در برابر شاه مسئول بودند^۷، هفته‌ای یکبار تشکیل جلسه دهد. با اینکه تشکیل چنین کابینه‌ای سزاوار خصومت نبود اندیشه او نمی‌توانست بدون بررسی مورد تصویب قرار گیرد. هنگامی که سپهسالار اندیشه خود را برای شاه تشریح می‌کرد گفت: «نتایج این مطالب را باید در امتحانات سایر دول مشاهده کرد.»^۸ سبک اعلامیه تأسیس کابینه آشکارا

* رك گیتی نشأت

«The origins of Modern Reform in Iran»

۸۰-۱۸۷۰ شیکاگو، ۱۹۸۲ ص ۱۰۵ و ۵۳.

۵- همان، ۱، ۱۱۶.

۶- معتمد، همان، ص ۱۰۳.

۷- مستوفی، همان، ۱، ۱۲۰ آدمیت، همان، ص ۸۰ میرزا محمدحسن‌خان

اعتمادالسلطنه، مرآت‌البلدان ناصری، (تهران ۱۲۹۴-۱۲۹۷ ق/۱۸۷۷-۱۸۸۰)

۳، ۱۶۲-۱۶۶.

۸- مستوفی، همان، ۱، ۱۲۰.

نشان می‌دهد که از قوانین خارجی ترجمه شده است.^۹ اروپائی کردن در ایران، مانند سایر نقاط همزمان با پیشرفت تکنیک‌های نظامی آغاز شده بود. اما در زندگی ملت جز اهمیت ناچیزی به دست نیاورده بود. اینک دولت در سازمان خودش، اقداماتی را که کمابیش به صراحت ریشه اروپائی داشت می‌پذیرفت. نه تنها هدف این اقدامات - که تقویت دولت بود - برخلاف سلیقه علما بود، بلکه ریشه ناآشنا و بیگانه‌ای هم داشت. زمینه سنتی مناسبات میان دولت و علما دستخوش آشفتگی شده بود، و این آشفتگی ناگزیر خصومت موجود را تشدید می‌کرد. با اینکه شاید ابهام سایر جنبه‌های سیاست میرزا حسین‌خان آشکار بوده است گرایش او نسبت به علما روشن بود. امین‌الدوله می‌گوید که وی کوشید تا توجه علما را جلب کند.^{۱۰} و او خود در نامه‌ای که پس از عزل در سال ۱۲۹۰/۱۸۷۳ به دنبال هیجانی که علیه امتیاز رویتر پیش آمده بود به ناصرالدین‌شاه نوشته مدعی است که «ملاها در هیچ عهدی مثل ایام صدارت من عزیز و محترم نبودند» لکن بلافاصله می‌افزاید که «مداخله در امور دولت را به ایشان تجویز نمی‌کردم.»^{۱۱} شاید این عقیده را از تجارب سیاسی‌اش در استانبول پیدا کرده بود. دوران سفارت او در استانبول کمابیش مصادف با زمانی بود که سلطان عبدالعزیز دست به اصلاحات گوناگون می‌زد. تنظیم مجله Mecelle (قوانین مدونه) و تأسیس محاکم نظامیه (دادگاههای دولتی)، به غیر روحانی کردن قسمت

۹- همان ۱، ۱۲۱ از آنجا که ملکم‌خان در این امر نفوذ داشته است گویا از فرانسه ترجمه شده است، هرچند نفوذ ترکیه عثمانی در حوزه مفاهیم سیاسی ایران اواخر قرن نوزدهم آشکار است (رك: ادوارد براون: *The Press And poetry of Modern Persia* [کمبریج ۱۹۱۴] ص ۲۷) سپهسالار که در استانبول شاهد اصلاحات بود یکی از نخستین تونلمهای این نفوذ بشمار می‌رود، مستوفی واژه عسکریه را که ناصرالدین‌شاه در خطابه نوروز ۱۲۸۸ به کار برد ملهم از او می‌داند (تاریخ اداری ۱، ۱۱۴).

۱۰- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۴۳.

۱۱- به نقل از ابراهیم تیموری در «عصریخبری یا تاریخ امتیازات در ایران»

(تهران ۱۳۳۶ش/۱۹۵۷) صص ۴۳-۴۴.

اعظم قانون عثمانی منجر شده بود^{۱۲}. میرزا حسین‌خان از این پیشرفت‌ها که دیگران کسب کرده بودند گزارشهای مساعدی به تهران فرستاد تا به تلویح لزوم انجام اقدامات مشابهی را در ایران نشان دهد^{۱۳}. نویسنده ناباور آذربایجانی فتحعلی آخوندزاده نیز به‌ظاهر میرزا حسین‌خان را در هدف ناروحانی کردن تشویق کرده است. زیرا که به‌میرزا حسین‌خان با نامه‌نگاری اندرز داده است که: «همه کارهای قانونی را در زیر نفوذ و اداره مستقیم وزارت عدلیه درآورید و عالمان را بگذارید تا به کارهایی مانند نماز و روزه بپردازند همچنانکه اروپائیان این کار را کرده‌اند*». با آنکه اهداف او به‌مثل به‌روشنی اهداف «مشاورش» ملکم‌خان بیان نشده بود. به‌ظاهر وی برآن بوده است که در دولت اصلاحاتی براساس تأسیس اشکال قانونگذاری و اجرائی غرب انجام دهد. علما در این اصلاحات محلی از اعراب نداشتند، تنها تعدیلی که امکان داشت کاهش قدرت روحانیان بود. بنابراین علت اینکه سپهسالار در عمل امتیازات علما را نفی می‌کرد این بود که از لحاظ نظری نیز آنها را به رسمیت نمی‌شناخت.

هدفی را که مشاورش ملکم‌خان در عبارت «اخذ تمدن‌فرنگی بدون تصرف ایرانی» خلاصه کرده بود در معرض قبول علما نبود^{۱۴}. تسلیم بی‌قید و شرط علما به الگوهای اروپائی دانش مذهبی آنان را نسبت به مسایل جامعه بیگانه می‌کرد و علت وجودی آنان را به‌کلی از بین می‌برد. با وجود این در سالهای بعد کوششهایی صورت گرفت تا نفوذ و قدرت علما را در راه تحقق چنان هدفی آماده کنند. تحقق این امر بیش از همه به سبب

۱۲- انورضیاء کارل؛ Enver Ziya Karal عثمانلی تاریخی (آنکارا ۱۹۴۷-
۱۹۵۶)، ۷، ۱۶۷، ۱۶۹.

۱۳- آدمیت، همان، صص ۶۰-۶۷.

* رك نشأت، همان، ص ۱۳. «پتدیرفتاری میرزا حسین‌خان نسبت به اندرز آخوندزاده در نامه‌ای که کمابیش با عبارت‌های همانند نامه‌های آخوندزاده به میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نگاشته است آشکارست». رك: همان ص ۴۸.

۱۴- همان، صص، ۱۱۲-۱۱۴.

رقابت سنتی موجود بین علما و دولت امکان پذیر می نمود. تمام این مفاهیم روشنی بیشتری یافت هرچند این امر مدت‌ها بعد اتفاق افتاد.

در نخستین سال وزارت سپهسالار در تهران قحط افتاد، فاجعه قحط نخستین میدان نبرد را برای میرزا حسین‌خان و علما پدید آورد. محتملاً آن اتهامات پس از سقوط او از اریکه قدرت مفصل‌تر و صریح‌تر شد، لکن بدون شك آنها در رویدادهای سال ۱۲۸۸/۱۸۷۱ ریشه داشتند. مخالف عمده او در این هنگام و پس از این تاریخ هم، حاجی ملاعلی‌کنی بود که تا زمان مرگش ۲۷ محرم ۱۳۰۶/سوم اکتبر ۱۸۸۸، قدرتمندترین عالم پایتخت بود.^{۱۵} وی پس از تکمیل تحصیلات خود در نجف در ۱۲۶۲/۱۸۴۶ به تهران آمد و يك محکمه شرع که اندک اندک به بنا نفوذترین محکمه از نوع خود در تهران مبدل گشت، تأسیس نمود. و به سبب همین محکمه عنوان «رییس‌المجتهدین» به دست آورد. او گماشتگان و دوستان بسیاری در سازمان اداری برای خود فراهم کرد چنانکه همه دعوی‌های شرعی نسبت به حکومت برای داوری به او ارجاع می‌شد. گذشته از آن به نظر می‌رسد که با برخی از شاهزادگان قاجار به‌خاصه عباس‌میرزا ملک‌آرا برادر ناصرالدین‌شاه و فرهاد میرزا معتمدالدوله مناسبات نزدیکی داشته است.^{۱۶} مناسباتش با دربار بی‌شك در نقش او در حین هیجانی که علیه امتیاز رویتر Reuter درگرفته بود اثر گذاشت به‌علاوه او نوعی «سادگی بدوی» از خود نشان می‌داد و معروف بود که قضاوت‌هایش همگی از روی درستی است می‌گفتند که ثروت بسیار دارد.^{۱۷} دارائی‌اش از موهبت يك کاریز ویرانه سرچشمه می‌-

۱۵- تیموری، همان، ص ۱۳۲، حاشیه ۱.

۱۶- رك: عباس‌میرزا ملک‌آرا «شرح‌حال» چاپ عبدالحسین نوائی (تهران ۱۳۲۵ ش/۱۹۴۶-۱۹۴۷) صص ۵۸-۵۹ و فرهاد میرزا معتمدالدوله «هدایه-

السبیل» (تهران ۱۲۹۴ق/۱۸۷۷) ص ۱.

17- S. G. W. Benjamin. Persia and the Persians (London 1887), P. 441.

گرفت که او با شتاب آنرا لارویی کرده آبادان ساخته بود. آب این کاریز با اشتیاق بسیار خریداری می شد زیرا که مردم بر این باور بودند که این آب خاصیت های حاصلخیزانندگی خارق عادتی دارد. و کنی با پول هائی که بدینسان به دست می آورد قنات ها و نیز زمین هایی دیگر را خرید. اما وی همچنین متهم شده است که از قحط ۱۲۸۸/۱۸۷۱ برای افزایش دادن دارائی خود بهره برداری کرده است. میرزا حسین خان در ۲۸ رجب ۱۲۹۰/۲۰ سپتامبر ۱۸۷۳ به ناصرالدین شاه نوشت: «وقتی که حاجی ملاعلی کنی غله انبار داشت و مردم از گرسنگی می مردند و من آذوقه عیال و خانه خودم را بیرون آورده قسمت به فقرا می کردم و او خرواری پنجاه تومان می برد و غله را به امید گرانتر فروختن نمی داد و بندگان خدا تلف می شدند... حالا آنها حاجی ملاعلی کنی و یارانش حافظ شریعت و فدوی مخرب دین است.»^{۱۸} علاوه بر حاجی ملاعلی، دوستعلی خان معیرالممالک نظام الدوله وزیر مالیه را مسئول احتکار و در نتیجه کمیابی مصنوعی غله قلمداد می کند.^{۱۹} مخبرالسلطنه اتهامات او را تأیید می کند و می نویسد که عاقبت ملاعلی کنی موجب شد که بهای غله به خرواری ۶۴ تومان برسد.^{۲۰} از سوی دیگر اتهامات مشابهی به خود میرزا حسین خان نسبت می دادند. اعتمادالسلطنه در خوابنامه خود نوشته است که سپهسالار غله از قفقاز ارزان می خرید سپس با سود گزاف در پایتخت قحط زده می فروخت.^{۲۱} نشانه دیگر از دشمنی اعتمادالسلطنه با سپهسالار اینست که در جای دیگر همان کتاب

۱۸- نقل شده در تیموری، همان، ص ۴۴ صدرالتواریخ این ادعای او را که «به بیچارگان کمک می کرده» تأیید کرده است بنا به روایت آن روزانه پول و نان بین فقرا قسمت می کرده است (نقل شده است در آدمیت، همان، ص ۷۵).

۱۹- معتمد، همان، ص ۱۱۶.

۲۰- مهدی قلی خان هدایت، مخبرالسلطنه، «خاطرات و خطرات» (تهران ۱۳۲۹ش/۱۹۵۰) ش ۱۰.

۲۱- نقل شده در معتمد، همان، ص ۱۱ [ت م: «باید یادآوری شود که مطالب مزبور در خوابنامه اعترافات سپهسالار است به قلم اعتمادالسلطنه»].

نوشت: «سپهسالار عدل عمر را تجدید کرده است»^{۲۲} یعنی به ظاهر عادلانه و در واقع ظالمانه عمل کرده است. کاملاً امکان دارد که حاجی ملاعلی‌کنی در احتکار غله دست داشته است کمی بعد آقاجفی بر آن بود که احتکار نافع مشابهی را عملی کند^{۲۳}. و گفته‌اند که وقتی حاجی میرزا جواد را به سبب احتکار غله سرزنش کردند پاسخ داده است که باید آزادانه مال خود را مصرف کند^{۲۴}. برخی از علما از لحاظ گرسنه طبیعی با دولت رقابت می‌کردند. اما به ندرت این گرسنه طبیعی موجب می‌شد که در علاقه مشترکی با هم متفق شوند حرص علما همچنین احساس خصومتی را که در ایام پیش از انقلاب و پس از آن نسبت به علما می‌شد تقویت کرد. تا سرانجام تصادم اصلی میان دولت و علما همه امور دیگر را تحت شعاع قرار داد.

میرزا حسین‌خان در سال ۱۲۹۹/۱۸۷۳ ناصرالدین‌شاه را در نخستین سفر تفریحی او به اروپا همراهی کرد^{۲۵}. اگر در بغداد بر آن بود که فواید اروپائی شدن را به ناصرالدین‌شاه نشان دهد حالا امیدوار بود که فواید اروپائی شدن مستقیماً بر شاه اثر گذارد. با اینکه از علما خواسته شده بود که درباره نتایج آن سفر با مردم سخن گویند به ظاهر علما با آن سفر به مخالفت برخاستند^{۲۶}. کرزن از اینکه ناصرالدین‌شاه به این اعتراضات^{۲۷} که در وهله نخست به ظاهر از سوی حاجی ملاعلی‌کنی نشأت یافته

۲۲- به نقل آدمیت، همان، ص ۷۲.

۲۳- رک: فصل دوازدهم پس از شماره ۸۴.

24- Atrpyet (Pseud.) Imamati; Strana Poklonnikov (Aixandropol, 1909), P. 41;

ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۹۵.

۲۵- مستوفی همان، ۱۹۵.

۲۶- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۴۳.

۲۷- جی. کرزن. G. Curzon «ایران و مسأله ایران». (لندن ۱۸۹۲) ۱،

توجهی نکرده است شاه را ستایش می‌کند^{۲۸}. درستی این اعتراضات درخور توجه است ناصرالدین شاه در اروپا از دسترس اعتراضات و سرزنشهای مدلل علما به دور می‌افتاد و در ضمن در پایتخت‌های مختلف بیشتر تحت تأثیر فشار سیاسی و اقتصادی میزبانانش قرار می‌گرفت. بنابراین امکان داشت که آن سفر بطور غیرمستقیم نفوذ اروپا را تقویت کند و به راستی هم به دقت این سفر با واگذاری امتیاز به رویترا ارتباط یافت بعلاوه شاید پیشتر هم می‌دانستند که جنبه‌های آموزشی آن محدود خواهد بود و جنبه‌های تفریحی آن غلبه خواهد داشت، این سفر و لخرچی سابق را افزایش داد و به نوبه خود موجب شد که برای گرفتن وامهای خارجی به مذاکره پردازند و رخنه بیگانگان در حیات اقتصادی ملت افزایش یابد. در ایامی که شاه و میرزا حسین خان در اروپا به سر می‌بردند عوامل فوق و ملاحظه‌های دیگری از سوی علما و تظاهرات سایر عناصر ناراضی دست به هم داد و موجی از هیجان علیه سپهسالار برانگیخت. هیجان در اثر واگذاری امتیاز سال ۱۸۷۲ به جولوس رویترا انگلیسی متخصص مالیه درگرفت. به رویترا امتیاز بهره‌برداری از مواد معدنی و جنگلهای ایران و نیز ساختمان راه آهن داده شده بود^{۲۹}. تسلیم بخش اعظم منابع اقتصادی ملت به ایادی بیگانه ناگزیر مقاومت علما، رهبران به فعل ملت را برمی‌انگیخت. اهمیت امتیاز رویترا خیلی زیادتر از جنبه اقتصادی آن بود انگلیس که می‌خواست ایران را در برابر توسعه طلبی روسیه از جانب جنوب سپر کند قبلاً نقشه‌ای طرح کرده بود که با «اصلاح اقتصادی» ایران را تقویت کند «لکن در امتیاز رویترا حمایت سیاسی آنها از معامله‌گران به هیچ‌روی نامشروط نبود^{۳۰}. میرزا حسین خان به نوبه خود از نفوذ بیگانگان

۲۸- آدمیت، همان، ص ۸۹.

۲۹- برای ملاحظه متن امتیاز. رك: ح رالینسن «انگلیس و روس در شرق»

(لندن ۱۸۷۵) ص ۲۷۳-۳۷۶.

۳۰- رك: ر - ل - R. L. Greaves سیاست انگلیس در ایران ۱۸۹۲-۱۹۰۳

بولتن مدرسه مطالعات شرقی و افریقائی ۲۸ (۱۹۶۵) ۳۵-۳۶.

به‌خاصه انگلیس به‌عنوان عوامل جلوانداز اصلاح استقبال می‌کرد و کسب منافع اقتصادی آشکارا مؤثرترین اساس هر نوع نفوذ سیاسی بود.^{۳۱} زمانی که در استانبول بود از فشاری که بریتانیا و فرانسه به‌حکومت عثمانی برای ایجاد اصلاح وارد آورده بودند به‌نیکی یاد کرده و ضرورت آنرا با وجود ناخوشایندی تأیید کرده بود.^{۳۲} سرگرفتن نفوذ بیگانه به‌خاصه از برای علما ناگوار بود و همکاری بیگانه با دولت خصومت سنتی علما را با دولت افزایش داده بود و بدینسان نفوذ علما را هم به‌خطر انداخته بود. در ضمن درخور ذکر است که از همه فصول قرارداد فصلی که به بیگانگان اجازه ساختمان راه‌آهن را می‌داد بزرگترین اعتراضها را برانگیخت به‌ظاهر میرزا حسین‌خان راه‌آهن را عامل اصلی ترقی بشر در قرن نوزدهم می‌دانسته است. درباره نتایج حاصل از راه‌آهن اسکندرون بصره از استانبول گزارش پرشوری فرستاد.^{۳۳} اعتراض علما به‌راه‌آهن سست و کم نبود. میرزا-حسین‌خان در ۱۶ ماه رمضان ۱۲۹۰/۷ نوامبر ۱۸۷۳ به ناصرالدین‌شاه نوشت: «مقدمه راه‌آهن را به‌قدری در اذهان علما و عموم ملت مضر و مخرب دین و دولت و تمامی ملیت به‌قلم داده‌اند که هرقدر بخواهیم این فقرات را از ذهن آنها بیرون بیاوریم و محسنات و منافع اینکار را تعداد دهیم عجالة امکان نخواهد داشت...»^{۳۴} میرزا حسین‌خان پس از عزل، مخالفت علما و مردم را با ساختمان راه‌آهن به‌سبب ترجمه بدی دانست که میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک وزیرخارجه و یکی از بزرگترین مخالفان سپهسالار از قرارداد کرده بود. برطبق آن ترجمه راه-

۳۱- آدمیت، همان، ص ۶۱.

۳۲- همان ص.

۳۳- همان، ص ۶۳.

۳۴- تیموری، همان، ص ۱۳۷. اما دست‌کم یکی از عالمان به‌نام حاجی-

ملاصاقد قمی ساختن راه‌آهن را با این احتمال که بیکاری را کاهش داده به رفاه ملی کمک می‌کند؛ تأیید کرده است. رک فریدون آدمیت «اندیشه ترقی و حکومت

قانون: عصر سپهسالار» تهران ۱۳۵۱خ/۱۹۷۲ م ص ۱۵۹.

آهن پیشنهاد شده می‌بایست از حومه تهران بگذرد و به ضرورت موجب تخریب حرم شاه‌عبدالمعظیم و مقابر پیرامون آن شود.^{۲۵} خواه این اتهام درست باشد خواه نباشد در ظاهر نشان می‌دهد که مخالفت‌های علما دلایل دیگری نیز داشته است. راه آهن در نظر عموم مظهر روشن غرب مکانیزه بوده که مردم از آن به عنوان مزاحم پر سر و صدائی هراس داشتند که مبادا آنان را بطور نادلخواه با دنیای خارج نزدیک کند.^{۲۶} ژرفائی این هراسها از نامه‌ای که حاجی ملاعلی‌کنی در گرماگرم هیجان علیه میرزا-حسین‌خان به ناصرالدین‌شاه نوشته است آشکار است پس از تأیید اینکه علما حق دارند در امور دولت مداخله کنند پسندخاطر مبارك بشود یا نشود در مقام اصلاح آن برآیند یا نیابند به آنجا می‌رسد که می‌گوید ساختن راه آهن موجب می‌شود که جماعت اروپائی به ایران سرازیر شوند با هجوم عموم فرنگیان در بلاد ایران از راه آهن کدام عالمی در ایران خواهد ماند و اگر بماند جانی و نفسی داشته باشد که یکدفعه وادینا و واملتا بگوید.^{۲۷} فکر می‌کردند که حضور گروه زیادی بیگانه در ایران خواه حاکم باشند خواه محکوم بر سرشت حیات ملی اثر خواهد گذاشت چنانکه پس از ورود بیگانگان به میزان روزافزونی اثر گذاشت برکنار داشتن بیشتر ملت از سلطه قضائی علما نه چنانکه هنگام لزوم دست کم به صورت ظاهر نسبت به آنها اظهار اطاعت کنند اما به بیگانگان نامسلمان اظهار انقیاد کنند آشکارا برای علما

۲۵- نامه به میرزا ملک‌خان به نقل آدمیت، همان، ص ۹۰.

36- Jane Dieulafoy (La Perse, La Chaldée et La Susiane [Paris, 1887], P. 139)

مکالمه بین قاطرچیان را نقل می‌کند که علت زوال بست را به حضور اروپائیان نسبت می‌داده‌اند. البته به یک اعتبار سخن آنان به حق بوده است اما به تعبیر دیگر در ظاهر این اسناد منعکس‌کننده همراهی بدوی بین فاجعه و قضای بد و حضور بیگانگان بوده است، دست به هم دادن عوامل مزبور شاید نظریات علمارا معقول‌تر و کامل‌تر جلوه داده است.

۲۷- تیموری، همان، صص ۱۲۴-۱۲۶.

رنجش آور بود^{۳۸}. بنابراین می‌بینیم که هر چند نامنطقی بودن در سطوح ملی نقشی ایفا کرد نظریه علما ناشی از کهنه‌پرستی صرف نبود. در ضمن عناصر دیگری که از میرزا حسین‌خان ناراضی بودند با علما متحد شده بودند^{۳۹}. یکی از آنان مستوفی‌الممالک بود که به سبب معرفی سیستم کابینه جدید نفوذ خود را رو به اضمحلال می‌دید^{۴۰}. دیگری فرهاد میرزا معتمدالدوله بود که در غیاب ناصرالدین‌شاه اداره امور پایتخت به او واگذار شده بود^{۴۱}. و سرانجام انیس‌الدوله سوگلسی شاه که عطف توجه سپهسالار به مقاوله‌نامه او را از مسافرت به اروپا محروم کرده بود^{۴۲}. نظامیان کوتاهتر شدن لباس را توهینی نسبت به خودشان تلقی کردند و حکام محلی نظارت دقیق‌تر دولت را بر اعمالشان^{۴۳}. روسها به نوبه خود نمی‌توانستند نسبت به احتمال دست‌اندازی انگلیس به نواحی شمالی ایران که تا آن روزگار ملک طلق خودشان می‌دانستند بی‌تفاوت باقی بمانند اما میزان و کیفیت مخالفت آنان را نسبت به امتیاز رویتر و میرزا حسین‌خان مشکل می‌توان تعیین کرد^{۴۴}. هنگامی که ناصرالدین‌شاه از اروپا بازگشت و به

۳۸- حضور بیگانگان بطور مستقیم بر وظیفه قضائی علما اثر گذاشت هنگامی که کنسولگریها در اصفهان تأسیس شد علما از اجرای حدود شرعی (مجازاتهای بدنی) باز داشته شدند. رك: تاریخ معاصر یا حیات یحیی، ۱، ۸۷.

۳۹- بنا به روایت عباس میرزا ملک‌آرا (همان، ص ۸۸) علما در توطئه علیه میرزا حسین‌خان دست نداشتند، لکن نقش مهمی به عهده داشته‌اند. درباره اینکه عباس میرزا به چه عللی این نقش را انکار کرده است فقط می‌توان حدسهای زد.

۴۰- تیموری، همان، ص ۳۹.

۴۱- معتمد، همان، ص ۱۸۹.

۴۲- رالنسن، همان، ص ۱۳۱.

۴۳- مستوفی، همان، ۱، ۱۲۶.

۴۴- رك: محمود فرهاد معتمد «قرارداد رویتر» یغما ۲ (۱۳۲۸ ش/۱۹۴۹-)

(۱۹۵۰) ۲۱۰ ملک‌خان در ۹ نوامبر ۱۸۷۴ به وزارت خارجه در لندن اطلاع داد که امتیاز رویتر بنا به تقاضای حکومت روسیه لغو شده است، نامه در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۴۰۶/۶۰ نیز رك: ر. ل. گریوز «ایران و دفاع از هند» ۱۸۸۴-۱۸۹۲ [لندن ۱۹۵۹] ص ۹۶ هر چند ملک‌خان عموماً طوری نظریات خود را مطرح می‌کرد که با تمایلات یا اعتقادات شنوندگانش منطبق باشد.

بندر انزلی رسید تلگرامهائی به او فرستادند و خواستار عزل سپهسالار و لغو امتیاز رویتزر شدند^{۴۵}. با اینکه تمام عناصر یاد شده در بالا در این مورد عرضحال فرستادند نکته مهم اینست که ائتلاف علیه میرزا حسین خان را علما رهبری می کردند و اعتراضهائی که علیه او می شد بیشتر در جامه اصطلاحات مذهبی بیان می شد چو افتاده بود که سپهسالار می خواهد ایران را مسیحی کند^{۴۶} و حاجی ملاعلی کنی فتوی داد که عزل سپهسالار واجب است^{۴۷}. از جمله دیگر علمای تهران میرزا صالح عرب در این هیجان نقش برجسته ای داشت^{۴۸}. علما اعلام کردند که اگر ناصرالدین شاه میرزا حسین خان را عزل نکند از پایتخت بلکه از ایران رخت بر خواهند بست^{۴۹}. بعدها مهاجرت گروهی علما بر رویدادها اثرات بسیاری بجا گذاشت.

شایان یادآوری است که این هیجان هرچند از شایعات مهم استفاده فراوان کرد به تکفیر سپهسالار نیا انجامید اما بعدها این سرنوشت دامنگیر میرزا علی اصغر خان امین السلطان شد^{۵۰}. و سابقه ای شد برای اینکه مردم بتوانند وزیرانی را که دلخواهشان نبودند عزل کنند.

بنابراین با اینکه علما تا حدی بنا به منافع و احساسات شخصی و تا حدی هم بنا به منافع و احساسات دیگران هیجان را به وجود آورده بودند بار دیگر به عنوان مدافعان منافع ملی علیه حکومت خیانتکار و نفوذ پیگانه تجلی کردند امتیاز رویتزر نیز مانند امتیاز تنباکو ابتدا موجب شد که بسیاری از عناصر ناراضی

۴۵- مستوفی، همان، ۱، ۱۲۸.

۴۶- آدمیت، همان، ص ۹۱.

۴۷- عباس اقبال، شرح حال مرحوم حاجی ملاعلی کنی، یادگار، ۳، (۱۳۲۶ش

۱۹۴۷-۱۹۴۸) ۷۵.

۴۸- تیموری، همان، ص ۳۹.

۴۹- مستوفی، همان، ۱، ۱۲۸ [ت م: اظهار کردند که اگر شاه یا صدر-

اعظمش به تهران بیاید همگی تهران حتی ایران را ترك خواهند گفت. مستوفی،

همان ص] معتمد، همان، ص ۱۴۸.

۵۰- رك: فصل سیزدهم، پس از شماره ۶۰.

و ناراحت گردم جمع شوند گروههای شاکه همصدا شده اعتراض خودشان را در جامه اصطلاحات مذهبی به رهبری علما اظهار می‌داشتند در این هنگام شماره عناصر درگیر در ماجرا اندک بود در ماجرای انحصار تنباکو تمام ملت احساس خفت کرد و علما آشکارا به‌عنوان رهبران ملی تلقی شدند. ناصرالدین‌شاه که در اثر فشار تسلیم شده بود به‌تهران بازگشت در حالی که میرزا-حسین‌خان را به حکومت گیلان گماشته به‌او سفارش کرد به‌خاصه با علما با تمکین و احترام رفتار کند^{۵۱}. با اینهمه هنوز هیجان فرو ننشسته بود. در تهران برخی از علما بر آن بودند که مجلس و عطف را در ماه رمضان به‌نشانه نارضائی مردم از حکومت تعطیل کنند^{۵۲}. با وجود این چندی بعد در سال ۱۸۷۴/۱۲۹۰ شاه بر آن شد که اندکی از قدرت از دست رفته میرزا حسین‌خان را به‌او باز گرداند به‌همین منظور او را به‌وزارت امور خارجه گماشت^{۵۳}. از آن پس به‌ظاهر میان علما و سپهسالار رابطه استواری تجدید می‌شود برخی از علما در این تجدید رابطه تا آنجا پیش رفته‌اند که ادعا کردند به‌آن جهت در سابق نسبت به‌سپهسالار بی‌حرمتی کردند خواست شاه چنین می‌بوده است اما این ادعا بسیار نادرست است و فرومایگی برخی از علما را نشان می‌دهد^{۵۴}. هرچند میرزا حسین‌خان نتوانست نفوذ سابق را بار دیگر به‌دست آورد و

۵۱- محمود فرهاد معتمد، «مسافرت ناصرالدین‌شاه به‌اروپا و بسرکناری میرزا حسین‌خان سپهسالار» یادگار، ۲ (۱۳۲۵ ش/۱۹۴۶-۱۹۴۷) ۴۶ در بازگشت ناصرالدین‌شاه لازم دید که به‌ملاقات ملاعلی‌کنی رفته ادای احترام کند تا بدینگونه نارضائی روحانیان را تسکین دهد. رك: خان‌ملك‌ساسانی «سیاستگران دوره قاجار» (تهران ۱۳۳۸ ش/۱۹۵۹) ص ۸۱.

۵۲- تیموری، همان، ص ۱۳۱.

۵۳- مستوفی، همان، ۱، ۱۳۰.

۵۴- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۵۲ نامه میرزا حسین‌خان به ناصر-الدین‌شاه به‌تاریخ ۱۶ شعبان ۱۲۹۰/۹ اکتبر ۱۸۷۳ نقل شده در تیموری، همان ص ۴۸ لکن ملاعلی‌کنی در محروم‌کردن سپهسالار از حقوق اجتماعی پافشاری داشت.

رك: «تاریخ بیداری ایرانیان» ص ۱۰۶.

ناصرالدین شاه با شتاب نسبت به امور ایران در بی‌اعتنائی کامل فرو می‌رفت بار دیگر مدتی پیش از ظهور میرزا علی‌اصغر امین‌السلطان در آخر سال ۱۸۸۰ کوششهای ناچیزی در راه اصلاح صورت گرفت این کوششها تا حد زیادی از میرزا علی-اصغر خان امین‌الدوله الهام می‌گرفت، او به ناصرالدین شاه پیشنهاد کرد که مقررات شریعت به‌طور رسمی تدوین شود و این وظیفه به‌عهده میرزا سعیدخان مؤتمن‌الملک واگذار شد. کمیته‌ای به ریاست همین شخص از علما و دیگران تشکیل شد اما به نتیجه نرسید^{۵۵} اندکی بعد امین‌الدوله پیشنهاد کرد که تمبرهای درآمد درست شود. تا برای هر مبلغ پولی که به حکومت پرداخته می‌شود به‌طور رسمی رسید صادر شود، روحانیان به‌خاصه در تبریز با این پیشنهاد امین‌الدوله به‌مخالفت برخاستند زیرا همچنانکه امین‌الدوله اشاره کرده است علما گواهی و مهر کردن تمام اسناد را از جمله وظایف خود می‌شمردند^{۵۶}. در ضمن این اقدام صرفنظر از هر هدفی که در ورای آن نهفته بود وسیله دیگری برای اخاذی بود ناصرالدین شاه که دامنه مخالفت را گسترده دید تمبرهای درآمد و مالیات بی‌دوامی را که بر تنباکو وضع شده بود لغو کرد^{۵۷}. امین‌الدوله می‌نویسد که در این هنگام علما به میزان قدرت خود و ضعف اراده ناصرالدین شاه وقوف یافتند^{۵۸}. لکن در فاصله میان عزل میرزا حسین‌خان از وزارت و تأسیس انحصار تنباکو در پایتخت هیچ مخالفت چشمگیری را از علما نسبت به دولت نمی‌بینیم. ناصرالدین شاه در سال ۱۲۹۵/۱۸۷۸ دومین سفر خود را به اروپا آغاز کرد در این سفر به‌جز ملاقاتی که با سید جمال‌الدین اسدآبادی کرد و این نخستین دیدارش از سید بود

۵۵- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۹۴.

۵۶- همان، ص ۱۲۰.

۵۷- همان، ص ۱۲۱ نیز رك: و. ا. کاساگوفسکی IZ Tegeranskovo

Dnevnik (مسکو ۱۹۶۰). صص ۶۴، ۶۵.

۵۸- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۲۲.

نتایج مهمی به دست نیاورد^{۵۹}. در پایتخت ملاعلی کنی هنوز رئیس المجتهدین بود و به ظاهر با مقامات دنیوی عملاً سازش کرده بود بنابراین با واسطت سید باقر جمارانی ناظم العلماء همه دعاوی شرعی مربوط به حکومت از برای قضاوت پیوسته به محکمه او ارجاع می شد^{۶۰}. سالی یکبار روسپیان تهران را از شهر تبعید می کرد تا رئیس نظمی و نایب السلطنه حاکم پایتخت بتوانند از آنها پول اخاذی کنند و بعد مخفیانه به آنها اجازه دهند که به سر کار خودشان باز گردند^{۶۱}. گهگاه جدال درمی گرفت. در هفتم شوال ۱۲۹۸ سوم سپتامبر ۱۸۸۱ اعتماد السلطنه که در کالسکه سلطنتی از محله کامرانیه می گذشت جماعتی از مردم را دید که بر سر یکی از سپاهیان نایب السلطنه ریخته، به او حمله ور شده اند معلوم شد به تلافی گناهی که از جانب او سر زده بر آن شده اند تا زبانش را ببرند سپس آن جماعت به خانه حاجی ملاعلی کنی پناهنده شدند، شاه حکم کرد متخلفان را به زور از آنجا خارج کنند^{۶۲}. - حوادث ایالات نیز نشانه پراکنده ای از ادامه کشمکش میان علما و دولت بود در سال ۱۳۰۰/۱۸۸۲ - ۱۸۸۳ میرزا سید محمد امام جمعه اصفهان مرده بود و بنا به قول ظل السلطان ناصرالدین شاه گفته بود الحمد لله رب العالمین امروز می توانم بگویم اصفهان مال من است^{۶۳} پس از کشمکش طولانی میان دو برادر امام جمعه متوفی یعنی میر محمد حسین و حاجی میرزا هاشم شخص اخیر توانست در نوزدهم جمادی اول ۱۳۰۰ بیست و هشتم مارس

۵۹- رك: فصل یازدهم پس از شماره ۸۰.

۶۰- میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه «وقایع روزانه دربار» (تهران بدون تاریخ چاپ) ص ۱۱۰.

۶۱- همان، صص، ۷۶-۱۱۴.

۶۲- همان، ص ۴۶ [ت م: نزدیک کامرانیه جمعیت زیاد دیده شد که با چوب و کتک سرازیر می رفتند معلوم شد یکی از سربازان نایب السلطنه را جمعی گرفته بودند و زبانش را بریده بودند این جمعیت می رفتند شاید ضارب را پیدا کنند: ... همین ص.]

۶۳- مسعود میرزا ظل السلطان «تاریخ سرگذشت مسعودی» (تهران ۱۳۲۵ق

۱۸۸۳ مقام امام جمعگی را به دست آورد^{۶۴} با اینکه میرزاهاشم با حکومت ظل السلطان بر اصفهان به جد مخالفتی نشان نداد در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۳ - ۱۸۸۴ که شیخ محمد باقر درگذشت - رقابت شدیدی نسبت به حکومت در گرفت. ظل السلطان که کفاره اغوای زن شیخ محمد باقر را پرداخته بود او را در ابراز عکس العمل ناتوان می دید^{۶۵}. ولی پسر شیخ یعنی محمد تقی معروف به آقانجفی جانانه انتقام پدر را گرفت و برای خود دستگاه قدرتی بنیاد نهاد که به اشکال از قدرت حاکم دست کمی داشت. بیشتر قدرت خود را در راه نفع شخصی به کار می برد و شاید علت اینکه با وجود این می توانست پایگاه مذهبی خود را حفظ کند پایه مذهبی حریفش بود ظل السلطان مدعی مسلمانی بود و آشکارا به بیشتر عالمان اعتماد نداشت^{۶۶}. بنا به گفته دیولافوا Dicufoy سیاح فرانسوی در باغ کاخ خود خوکدانی ساخته بود و چون علما به بار نوروزی او می رفتند ناگزیر می بایست از آن محوطه کثیف عبور کنند^{۶۷} - بنابراین علمای ایالات نه فقط از بی دینی شاه قاجار آگاه بودند بلکه با کسانی همانند او که همان حکام ایالات بودند سر و کار داشتند و همین امر به علما امکان می داد که به رغم فساد بعضی - هاشان به عنوان مدافعان مذهب دست بکار شوند این امر همچنین موجب شد که علمای سراسر کشور در هیجان بعدی همکاری نمایند.

در تبریز کشمکش مشابهی در جریان بود میرزاچوادآقا یکی از شاگردان شیخ مرتضی انصاری که شاه در عتبات از او

۶۴ - همان، ص، اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۲۱.

۶۵ - ملك آرا، همان، ص ۵۸.

۶۶ - ظل السلطان، همان، صص ۹۶، ۱۷۳ [ت م: شخص باید در کار این

علما مذاقه کند و عالم حقیقی به دست بیاورد ص ۹۶ همین.]

۶۷ - دیولافوا، همان، ص ۲۵۳، همان سیاح از قول حاکم قزوین نقل

می کند که «اما من يك شخص متمدن هستم که حتی نماز نمی خوانم در طی سه سالی که در قزوین بوده ام یکبار هم پایم را به مسجد نگذاشته ام» (ص ۱۰۵).

دیدار کرده بود مقام امام جمعگی یافته^{۶۸} ثروت بی حسابی اندوخته بود. بعضیها ثروت شخصی او را تا ۱۶ هزار تومان تخمین زده‌اند و بعضی دیگر گفته‌اند که دویست دهکده داشته است^{۶۹} براساس قدرت اقتصادی استواری که داشت تمهید می‌کرد که تمام قدرت اداری شهر را فلج خواهد کرد. در اوایل ۱۸۸۶ امیر نظام را به‌طور موقت از تبریز تبعید کرد زیرا امیر مرتکب تخلفاتی شده بود از جمله ولیعهد را به پوشیدن لباس اروپایی ترغیب کرده بود^{۷۰}. لکن دیری نپائید که نوبت خود او هم فرا رسید ابوت Abbott کنسول انگلیس در تبریز در ژوئیه گزارش داد که میرزا مدتی «توطئه‌ای را علیه قدرت اعلیحضرت طرح می‌کرده و مانعی جدی در راه حفظ نظم عمومی بوده است» و در تبریز «نوعی حکومت محلی پدید آورده که کوششهای هیأت مرکزی را در ادامه حکومت اعلیحضرت کاملاً از میان می‌برد» میرزا اجواد تبعید شد و ابوت می‌گوید که در عزیمت او فقط چند تنی از لوطیان و عجزوکان ماتم گرفتند^{۷۱}.

سال ۱۳۰۶/۱۸۸۸ - ۱۸۸۹ شاهد آشوبهای مذهبی چندی در پایتخت بود که نشان می‌داد آتش‌بسی که بین علما و دولت پیش‌آمده بود جز وقفه کوتاهی نبوده است مخالفت با بدعت و نفوذ خارجی که بطور روزافزون با دولت همکاری می‌کرد سرسختانه بود. در محرم - صفر ۱۳۰۶ اکتبر ۱۸۸۸ ناصرالدین - شاه بار دیگر در برابر اعتراضهای شدید و مؤثر روحانیان تسلیم شد برای ارضای بیشتر خودنمائش دستور داد تا تندبسی از او را در زرادخانه توپخانه تهران در قالب ریخته مطلا کنند و به نشانه تحسین مردم از شاه آنرا در میدان عمومی شهر برپا دارند.

۶۸- نادمیرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (تهران ۱۳۲۳ ق/ ۱۹۰۵) ص ۱۲۰.

۶۹- همان ص، آترپیت Atrpyet همان، ص ۴۲.

۷۰- دیولافوا، همان، ص ۴۵.

۷۱- گزارشهای مورخ ۷ و ۹ ژوئیه ۱۸۸۶ در اسناد وزارت خارجه انگلیس

علما به مخالفت برخاستند نمایش سه بعدی انسان را اسلام منع کرده است سرانجام به ناچار مجسمه را در گوشه عزلت باغ شاه نزدیک دروازه قزوین گذاشتند.^{۷۲}

نزدیک یکماه بعد تأسیسات راه آهن را که کمتر از یکسال پیش^{۷۳} میان پایتخت و شاه عبدالعظیم ساخته شده بود جماعتی خشمگین نابود کردند، بنا به گفته براون Browne سانهه وقتی پدید آمد که مسافری از ترن در حال حرکت بیرون پرید و به زیر چرخ فرو افتاد^{۷۴}. شاید هنگامی که شورشیان مبادرت به حمله کرده اند خاطرات مغشوشی از هیجان روحانیان علیه امتیاز رویتر نیز بر آنان اثر داشته است مسافران شورشی در اغتشاشی که به همراه تصادف آغاز شد به شکستن واگنها پرداختند و با مقامات بلژیکی که در راه آهن کار می کردند در آویختند به ظاهر یکی از شورشیان کشته شده است^{۷۵}. معیر الممالک می نویسد سفارت بلژیک از سوی شرکتی که دست اندرکار راه آهن بود سیصد هزار تومان خسارت مطالبه کرد اما هنگامی که امام جمعه فتوی داد که استفاده از راه آهن حرام است بلژیکی ها از تقاضای خود صرف نظر کردند^{۷۶}.

72- J. Bleibtreu, Persien: Das Land der Sonne und des Löwen (Freiburg im Breisgau, 1894)

صص، ۱۲۴، ۱۲۵.

نیز رک، میرزا محمد حسن خان اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار (تهران ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۹) صص ۵۶، ۱۰۷ و گزارش ۱۷ دسامبر ۱۸۸۸ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۴۹۸/۶۰.

۷۳- در ذوالقعدة ۱۳۰۵/ژوئیه - اوت ۱۸۸۸ (مستوفی، همان ۱، ۴۴۸).
۷۴- ای - جی براون «یکسال در میان ایرانیان» چاپ جدید، (لندن ۱۹۵۰) ص ۹۸ نیز رک: اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار ص ۵۲. آشوب هنگامی رخ داد که یکی از مأموران اروپایی راه آهن به علت های نامعلومی یکی از مسافران را با گلوله گشت. معیر الممالک (یادداشت هائی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه) تهران بدون تاریخ چاپ ص ۱۷۹ شورش را ناشی از مشاجره ای که بر سر قیمت بلیطها در گرفته بوده است می داند [ت م: در یکی از روزهای زیارتی بر سر خرید بلیط بین اوباش و کارکنان راه آهن نزاع و زد و خورد در گرفت، همین ص].

۷۵- اعتماد السلطنه، المآثر و الآثار، ص ۵۲.

۷۶- معیر الممالک، همان، صص ۱۸۰-۱۸۱.

ناصرالدین‌شاه در سال ۱۳۰۶/۱۸۸۹ سومین سفر خود را به اروپا آغاز کرد، این سفر مانند سفر نخستین با واگذاری امتیازهای اقتصادی و حقوق انحصاری توأم بود از جمله اعطای امتیاز انحصاری تأسیس لاتاری به ملک‌خان بود که در آن زمان وزیرمختار ایران در لندن بود^{۷۷}. دیری نپائید که ناصرالدین‌شاه به ایران بازگشت و امتیازنامه را لغو کرد، علما در لغو امتیاز مؤثر بودند شاه در نامه‌ای که از برای لغو امتیازنامه نوشته لاتاری را خلاف شرع قلمداد کرده و از قرار معلوم فتوائی در این باره صادر شده بوده است^{۷۸}. می‌گویند ملک‌به‌امین‌السلطان قول داده بوده است که در ازای کمکی که امین‌السلطان در اعطای امتیاز به او کرده است - حق‌الزحمه‌ای به او بدهد و چون ملک‌به‌قول و پیمان خود وفا نمی‌کند امین‌السلطان با تحریک روحانیان و به‌کار گرفتن فشار آنها علیه امتیاز ملک‌انتقام می‌گیرد^{۷۹}.

همین فشار را منتهی به نحوی شدیدتر و مداوم‌تر در ماجرای اعطای امتیاز انحصار تنباکو به خود امین‌السلطان آوردند اعطای امتیاز تنباکو نتیجه دیگر بذل و بخششهای ناصرالدین‌شاه در سفر اروپا بود ولی هیجان علیه انحصار بسیار شدیدتر از اظهار نارضائی شخصی یا فرقه‌ای در اصطلاحات مذهبی از راه علما بود. هیجان علیه انحصار نه فقط از این مرحله گذشته بلکه از تمام مداخله‌های پیشین روحانیان در امور ملی فراتر بود. نقطه انعطافی در تاریخ ایران، و نمایش قدرت علما بود، اینکه چگونه قدرت مزبور می‌تواند علیه دولت بسیج شود. نارضائی عمومی به علما امکان می‌داد تا رویاروی با دشمن خود به مقابله برخیزند. در ضمن در مخالفت با دولت عنصر تازه‌ای به‌منصه‌ظهور رسیده بود و پیش از آنکه به بحث درباره واقعه تنباکو رژیم *Regie* پرداخته شود به ضرورت باید نظریات این عنصر را نسبت به علما و مناسباتش را با آنها بررسی کنیم.

۷۷- تیموری، همان، ص ۲۱۵.

۷۸- همان، ص ۲۱۶.

۷۹- همان، ص ۲۱۵.

فصل یازدهم

دو پیشگام دیگر گونی و علما

زمینه فکری که به جنبش مشروطه منجر شد و گذشته از آن افکار و عقاید جدید بسیاری را به همراه آورد موضوعی بسیار پیچیده است که هنوز به طور کافی بررسی نشده است.^۱ با اینکه بحث جامعی در این موضوع نمی‌توان کرد در اینجا محتوای اندیشه انقلابی به سبب گرایشهایی که علما به آن داشتند و اثراتی که از آن برگرفتند، بررسی خواهد شد. شرکت آزاد - اندیشان و علما در جنبش مشروطه دست‌کم در مراحل نخستین انقلاب به‌دقت به هم مربوط بود. با وجود این مجزا کردن آن دو از یکدیگر حائز اهمیت است چنانکه بتوان تا حدی اهداف واقعی هر کدام را روشن کرد و مراحل تأثیر متقابل را نشان داد در اینجا با ارجاع به نخستین تجلیات اندیشه انقلاب سخن آغاز می‌شود و این کوشش در ارتباط با رویدادهای انقلاب مشروطیت پی‌گیری خواهد شد.

۱- بسیاری از مسائل مورد بحث را نیکی-کدی Nikki R. Keddie در مقاله‌اش

«Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism»

Comparative Studies in Society and History

۴ (۱۹۶۲) ۲۶۵-۲۹۵ مطرح کرده است.

میرزا ملکم خان

همگان معترفند که میرزا ملکم خان در ایجاد شرایط فکری مناسب برای انقلاب مشروطیت نقشی درخور تأمل داشته است و فعالیت‌های او نه فقط از این جهت که بر تاریخ ایران اثر گذاشته بلکه از جهت جالب بودن آنها شایان مطالعه مفصل است.^۲ در اینجا به عواملی که گرایش او را نسبت به علما و میزان نفوذ او را بر آنان روشن می‌کند توجهی خاص می‌شود. میرزا ملکم خان در سال ۱۲۴۹/۱۸۳۳ - ۱۸۳۴ از پدر و مادری ارمنی در جلفا به دنیا آمد بیشترین ایام جوانی خود را در پاریس گذراند، ابتدا در مدارس ارمنی سپس در پلی تکنیک به تحصیل پرداخت در مدرسه اخیر به توصیه میرزا تقی خان امیرکبیر علوم سیاسی آموخت.^۳ اندکی پس از مغضوب شدن امیرکبیر به ایران بازگشت و در دارالفنون به کار پرداخت در آنجا هم معلم بود هم مترجم معلمان خارجی دارالفنون.^۴ لکن بیشتر هم او به تأسیس مجمع شبه ماسونی معروف به فراموش‌خانه مصرف شده است. گاهی تصور شده است که اصطلاح فراموش‌خانه را خود ملکم خان وضع کرده و نخستین کسی بوده است که تعلیمات مربوط به فراماسون‌ها را در ایران تبلیغ کرده است.^۵ لکن نه مفهوم

۲- برای مطالعه توضیح مفصل درباره شخصیت ملکم خان نگاه کنید به کتاب اینجانب [ت م: این کتاب به زبان انگلیسی از چاپ بیرون آمده و به زبان فارسی نیز ترجمه شده اما هنوز به چاپ نرسیده است و عنوان انگلیسی آن چنین است: Hamid Algar Mirza Malkum Khan: A Biographical Study in Iranian Modernism, Berkeley and Los Angeles 1973]

۳- فریدون آدمیت، فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. (تهران ۱۳۴۰ ش/۱۹۶۱) ص ۹۴. مقدمه محیط طباطبائی بر مجموعه آثار میرزا ملکم خان (تهران ۱۳۲۷ ش/۱۹۴۸-۱۹۴۹) جلد اول ص الف.

۴- همان ص.

۵- مثلاً گوبینو در

Les Religions et Les Philosophies dans L, Asie Centrale

(پاریس ۱۸۶۵) ص ۲۰۵.

فراماسونری نه واژه فراموشخانه هیچکدام در ایران تازگی نداشت^۶. احتمال دارد که ملکم‌خان ابتدا در ایران از ماسونری آگاه شده اما بی‌گفتگو منبع اصلی اطلاعات او پاریس بوده است. امکانات اجتماعی و سیاسی فراماسیونری را از روی نمونه‌های اروپائی شناخت «من به اروپا رفتم و در آنجا در نظامهای مذهبی، اجتماعی و سیاسی غرب به مطالعه پرداختم، ماهیت فرقه‌های مختلف مسیحیت و سازمان محافل سری و فراماسیونری را شناختم و معتقد شدم که باید عقل عملی اروپا را با عقل مذهبی آسیا تلفیق داد.»^۷

به میرابو علاقه خاصی داشت و خطاب به آزادی او را که خطاب به مجمع ملی ایراد کرده بود به فارسی برگرداند^۸. احتمالاً از روابط میرابو با مجمع فراماسونها و اثراتی که اینها بر انقلاب فرانسه داشته‌اند نیز آگاه بوده است^۹. به‌رحال نطفه طرحهای

۶- رك: مقدمه بر تاریخ فراماسونری در ایران اینجانب در «مطالعات مربوط به خاورمیانه» جلد ۶ (۱۹۷۰) ص ۲۷۷.

7- W. S. Blunt, Secret History of the English occupation of Egypt (London, 1907), P. 83. بلونت متن کامل سخنرانی ملکم‌خان را هنگام اقامت در لندن از نو آورده که معجون فوق‌العاده‌ای از حقیقت و خیال است و خیال بر آن غلبه دارد. از جمله دعاوی وقیح او اینست که خود را برادر هم‌مادری (رضاعی) ناصرالدین‌شاه دانسته و اینکه در سن بیست سالگی با قدرت مطلق نخست‌وزیر ایران بوده است. (همان، ص ۸۳) ای - جی - براون به این عبارت در: Persian Revolution of 1905-1909 (Cambridge. 1910) P. 39 خود اشاره می‌کند بی‌آنکه از جنبه خیالی آن ذکری به میان آورد. بلونت خیلی تحت تأثیر سخنان ملکم قرار گرفته است و بعدها بیش از پیش به تفوق فراست ذهن شرقی معتقد شده است (Secret History ص ۸۵).

۸- ملکم‌خان، همان، ص ۱۸۱.

۹- رك: «خاطرات میرآبو به قلم خودش، پدرش، عمویش و پسر خوانده‌اش همراه با مطالعاتی درباره میرآبو به قلم ویکتور هوگو (پاریس ۱۸۲۴) ۳، ۴۷ [ت م: این حاشیه ترجمه خانم جمیله دبیری است] بطور کلی درباره نفوذ فراماسونری روشنگر در انقلاب فرانسه رك :

J. J. Mounier De L' influence attribuée aux Philosophes, aux francs - macons et aux illuminés sur La revolution française (Paris 1822).

تغییر اجتماعی و سیاسی و فراموشخانه ملک‌خان در اروپا بسته شده است.

مشکل می‌توان به‌درستی از ماهیت فراموشخانه و فعالیت‌های آن پرده برداشت بنا به گفته گوینو ملک‌خان فراموشخانه را به عنوان وسیله‌ای ایدآلی برای تأمین وفاداری رجال مهم کشور به ناصرالدین‌شاه معرفی کرد. : قرار بود شخص شاه رئیس‌کل باشد و کسانی را که بنا به نفوذشان به عضویت پذیرفته می‌شدند با سوگندی محرمانه نسبت به خود مقید کند^{۱۰}. اما در ظاهر اداره فراموشخانه میان جلال‌الدین میرزا شاهزاده قاجار که فارغ التحصیل دارالفنون بود و میرزا یعقوب پدر ملک‌خان قسمت‌شود و در باطن اداره آن در دست شخص ملک‌خان باشد^{۱۱}. حتی اگر ناصرالدین‌شاه خود با فراموشخانه ارتباط نداشته است دست‌کم می‌بایست هدف‌های آنرا تأیید کرده باشد. ملک‌خان هنگام اقامت در پاریس فیزیکی و شیمی‌مقدماتی را آموخته بود و بخشی از وظایف او در دارالفنون این بود که آزمایش‌های ساده‌ای را انجام دهد این کارها توجه مردم را به او جلب کرد شاید ناصرالدین‌شاه فکر می‌کرده است که فراموشخانه جز ابلاغ اطلاعات ابتدائی علمی و وظیفه‌ای ندارد بخصوص که بسیاری از اعضای آن یا محصل یا فارغ‌التحصیل دارالفنون بودند^{۱۲}. سرانجام بدگمانی‌های شاه نسبت به ملک‌خان برانگیخته شد بی‌شک دشمنان ملک‌خان بخصوص محافل سفارت روس در این کار دست داشتند^{۱۳}. در ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۲۷۸/۱۸ اکتبر ۱۸۶۱ به دستور شاه فراموشخانه منحل شد و حتی ذکر نام آن نیز قدغن گشت^{۱۴} - دامنه بدگمانی‌های ناصر-

۱۰- گوینو. همان، ص ۳۰۶. برای مطالعه گزارشی کامل‌تر از فراموشخانه رک الگار. «میرزا ملک‌خان» ص ۳۶-۵۳ و مأخذهایی که در آنجا یاد شده است.

۱۱- مقدمه طباطبائی بر ملک‌خان، همان، ص ۷.

۱۲- همان، ص ۹، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۰.

۱۳- مقدمه طباطبائی بر ملک‌خان، همان، ص ۹ ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه ۲، میرزا ملک‌خان (تهران ۱۳۴۲ ش/۱۹۶۳) ص ۱۱.

۱۴- مقدمه طباطبائی بر ملک‌خان، همان، ص ۹.

الدین شاه از طریق ملک‌خان و فراموشخانه به دارالفنون هم کشانده شد و دیگر به طرز مؤثر از آن مؤسسه تشویقی نکرد^{۱۵}. به یقین یکی از علل بدگمانی‌هایی که نسبت به فراموشخانه پدید آمده بود بایبگری بود. گوینو این بدگمانی را بی‌اساس می‌شمارد^{۱۶}. مسلم است که این بدگمانی فقط از انتشار خطر بایی نبود بلکه از دو پهلویی اغراض ملک‌خان ناشی می‌شد. چنین می‌نماید که فراموشخانه بر آن بود تا هسته‌ای از مردان برجسته تشکیل دهد و به دست آنها طرح‌های اصلاحی بعدی ملک‌خان را - که تجدید سازمان سیاسی و اقتصادی کشور بر طبق نمونه‌های اروپائی بود - نشر و اجرا کند^{۱۷}. از این طرح‌ها در نوشته‌های گوناگون او سخن رفته است به‌خاصه در کتابچه غیبیه یا دفتر تنظیمات و دفتر قانون^{۱۸} نوشته او بیشتر درباره اصلاح قانونی، سیاسی و اداری بود اصلاح قانونی که بر آن تأکید می‌شد بیش از آنکه مخصوص فراماسون‌ها باشد گویا از اروپای قرن نوزدهم ملهم شده بود^{۱۹}.

در واقع هنگامی که مجمع فراماسونهای وابسته؛ شرق اعظم Grand Orient در دوران حکومت محمدعلی شاه تأسیس شد. معلوم شد که فراموشخانه ملک‌خان هیچگونه ارتباط رسمی با مجامع فراماسونری اروپا نداشته است^{۲۰}. ملک‌خان از آنان بیش از همه شکل - تکنیک تشکیلات مخفی و تبلیغ - را اخذ کرده بود که بی‌شک

۱۵- عباس اقبال «بعد از صد سال» یادگار، ۵ (۱۳۲۷ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۶، مهدی‌قلی‌خان هدایت، مخبرالسلطنه «خاطرات و خطرات» (تهران ۱۳۲۹-۱۹۵۰) ص ۷۵.

۱۶- گوینو، همان، ص ۳۰۷.

۱۷- آدمیت، همان، صص ۱۱۳-۱۱۴.

۱۸- ملک‌خان، همان، صص ۲-۵۲-۱۲۰-۱۶۵.

۱۹- شاید آنها حاصل مطالعات او در پلی‌تکنیک بوده است:

از جمله نویسندگانی که از آنان نام می‌برد جان استوارت میل است (همان، ص ۱۷۷).

۲۰- جهانگیر قائم‌مقامی «تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران» (تهران، بدون تاریخ چاپ) ص ۷۷، آدمیت، همان، ص ۲۰۱.

شبهات زیادی با سنت ایرانی داشت. شبهات محافل سری - نه فقط آنهایی که منشاء فراماسونری یا شبه فراماسونی داشتند - به اشکال سنتی تشکیلات سیاسی مذهبی نفوذ آنها را هنگام انقلاب مشروطیت افزایش بسیار داد.^{۲۱}

با وجود این اثراتی از ایدئولوژی فراماسون‌ها در نظریات مذهبی ملک‌خان دیده می‌شود، گویا عقاید مثبتی نداشته است در اساس به همه مذاهب به یک چشم می‌نگریسته و به هر حال معتقد بوده است که مذاهب باید توسط دین ساختگی انسانیت و فرد آدمی همچنانکه انقلاب فرانسه اعلان کرده است لغو شود.^{۲۲} شاهد این مدعا بلونت Blunt است که می‌گوید ملک‌خان ادعا کرد که در ایران مذهب جدیدی با سی‌هزار پیرو درست کرده است. او بعد از ادعا که «آنان مرا روح‌القدس لقب دادند و شاه پیشوای اصلاحات اسلام، کتابی نوشتم که به منزله کتاب مقدس عقیده‌من است و طرفداران جدی عقیده دارند که اعجاز کرده‌ام سرانجام شاه از قدرت من که به راستی از قدرت او پیشی جسته بود در هراس افتاد...»^{۲۳} صرف‌نظر از جنبه اغراق و خیالی تفسیری که از حوادث شده از این مطلب می‌توان نتیجه گرفت که فراموشخانه به‌رغم اشکال ظاهری آن اگر خصومت‌آمیز و خطرناک جلوه نمی‌کرد دست‌کم به تمامی بیگانه می‌نمود و شاید این مهم‌ترین عاملی بود که به توقیف آن انجامید.

آنچه بیشتر مؤید این جریان بود ابهام و دوپهلویی عقیده

۲۱- ۱- ک - س. لمبتن «مجامع سری و انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ ایران»
St. Anthony's Papers IV (۱۹۵۸) ۶۰.

۲۲- آدمیت (همان، ص ۱۰۳) می‌گوید که ملک «پیرو دین انسانیت بود، ملک ادعا کرد که بین قرآن و کتاب مقدس تفاوت اساسی وجود ندارد (رک: همین فصل پس از شماره ۳۲) همچنین راجع به عقاید باب می‌گفت که «با عقاید عیسی مسیح یکسان است» (بلونت، همان، ص ۸۲).

۲۳- همان، صص ۲۸، ۸۶ شایان یادآوری است که دست‌کم میرزا فتحعلی آخوندزاده (آخونداف) به ملک «روح‌القدس» خطاب می‌کرد. رک: به ترجمه ترکی آذربایجانی دو نامه‌اش به ملک‌خان چاپ شده در M. Arif و ح حسین‌اف مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی (باکو ۱۹۴۴) ۲، ۲۷۹-۳۸۵.

مذهبی ملکم‌خان بود آیا پدرش به ملاحظاتی اسلام را پذیرفته بود و خودش به ظاهر به اسلام گردن نهاد^{۲۴}. معروف است که در هنگام اقامتش در اسلامبول مسیحیت را پذیرفته و در کلیسای ارمنی‌های آنجا مراسم عروسی خود را به راه انداخته است^{۲۵}. در یک گزارش محرمانه که در سپتامبر ۱۹۰۱ سفیر انگلیس از تهران به لرد لانسدون Lord Lansdowne فرستاده است ملکم‌خان یک مسیحی بی‌حاشا «قلمداد شده است»^{۲۶} احتمال زیاد می‌رود که ملکم‌خان بنا به اقتضای وقت چه در اروپا و چه در شرق از حربه کهن تقیه سود می‌جسته و ماهیت دعوی خود را بنا به سلیقه مستمعان خود تغییر می‌داده است در سخن با کسانی که آنها را «محرّم راز» می‌دانست مانند بلونت Blunt بیشتر حقیقت را با دروغ می‌آمیخت با وجود این به مقاصد واقعی خود نیز اشاراتی می‌کرد.

با بلونت راجع به یک اصلاح مهم «تحت عنوان تغییر اساسی اسلام» سخن گفت و اینکه «با دوستانش، رجال مهم تهران... محرمانه در نیازی که اسلام به تعالیم خالص‌تر دارد سخن گفته است»^{۲۷} این پرسش را که آیا اصلاح در اساس از خلوص مذهبی برخوردار است یا تنها در زیر نقاب مذهب برای مقاصد دیگری است با دقت در ابهام باقی می‌گذاشت همین تناقض در نوشته‌های گوناگون ملکم‌خان درخور تأمل است. در نوم و یقظه می‌نویسد (هرچند کلمات را در دهان یک شخصیت اسطوره‌ای می‌گذارد) «دشمن‌ترین اشخاص برای نظم مملکت و تربیت ملت و آزادی آنها طایفه علما و اکابر فئاتیک‌اند»^{۲۸} در دفتر قانون پیشنهاد می‌کند که ملاها و علما و مدارس ایران باید به تمامی جزو وزارت علوم

۲۴- صفائی، همان، ص ۴ مقدمه طباطبائی بر ملکم‌خان، همان، ص ۱۰.

۲۵- همان ص.

۲۶- گزارش مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۳۷/۶۰.

۲۷- بلونت، همان، صص ۸۳-۸۴.

۲۸- ملکم‌خان، همان، ص ۱۷۴.

باشند^{۲۹}. در ضمن پیشنهاد می‌کند که از معلومات خاص علما در اصلاح اساسی دستگاه قانونی باید استفاده کرد^{۳۰}. و در روزنامه قانون خود مکرر نسبت به علما اظهار اخلاص می‌کند^{۳۱}. برای یافتن دلایل این تناقض نباید زیاد دور رفت اگر هدف نهائی او اخذ تمدن اروپائی بی‌تصرف ایرانی بود هدفی که تحقق آن به طرزی مؤثر علما را زائد می‌نمود در دستیابی به آن همکاری علما ضرورت داشت. میرابو در *Mysteres de la Conspiration* خود درباره روحانیان چنین نوشته بود: «روحانیان که بر افکار عمومی سیطره بسیار دارند تنها با استهزاء مذهب، نفرت‌انگیز جلوه دادن کشیش‌هایش و به عنوان جانوران ریاکار معرفی کردن آنها از میان می‌روند...»^{۳۲} این استراتژی را ملکم پذیرفت حاشا که او آشکارا به نفوذ علما حمله نمی‌کرد او می‌خواست از نفوذ آنها در راه انجام هدفهایش استفاده کند. اگر در فرانسه قرن هیجدهم روحانیان به‌دقت به رژیم کهن فرانسه مربوط بودند در ایران قرن نوزدهم علما پیوسته با سلسله قاجار در جدال بودند. در آن موقعیت این جدال در هر نقشه‌ای که برای کاستن از قدرت شاه مطرح می‌شد ناگزیر می‌بایست به عنوان عامل مهمی به حساب آید ملکم به نقشی که تصور می‌کرده علمای توانمند انجام‌دهند اشاراتی کرده است. در *یک سخنرانی* که زیر عنوان «تمدن ایرانی» در سال ۱۸۹۱ در لندن ایراد کرد پس از اظهار این عقیده که «قرآن چنانکه می‌دانید نوعی تورات است که در آن تجدید نظر شده و در آن چیزی که به‌طور مستقیم با اصول مسیحیت مغایر باشد وجود ندارد» سخن را به شکست کوشش مبلغ در ایران کشانید و گفت «ما دریافتیم که همان عقایدی که به یاری نمایندگان شما از

۲۹- همان، ص ۸۴.

۳۰- همان، صص ۲۰۳-۲۰۴.

۳۱- رك: همین فصل پس از شماره ۳۵.

۳۲- به نقل

اروپا می‌آمد و بهیچ‌روی قبول نمی‌شد وقتی ثابت می‌شد که در اسلام هم هست بی‌درنگ با خوشحالی بسیار پذیرفته می‌شود»^{۲۲} بنابراین اصلاحات پیشنهادی ناگزیر می‌بایست نه تنها موافق با اسلام معرفی شود بلکه در واقع اسلام آنها را مقرر کرده باشد برای تأیید اصلاحات همکاری علما ضرورت داشت. ملکم آشکارا امیدوار بود که از اصل اجتهاد در این جریان استفاده بسیار برد. *اسلام ایرانی که خلافت و هر نوع اعتقاد تغییرناپذیر را در مذهب مردود می‌شمارد بر اساس مطالعات و کاوشهای علمای زنده بنیان پذیرفته و حاوی اصول درخور ستایشی است زیرا که درها را به روی بسیاری از تغییرها و تفسیرها باز گذاشته و راه را از برای عقاید هموار می‌کند*^{۲۴}.

نه فقط این پندار وجود داشت که همکاری علما برای هموار کردن راه اصلاح ضروری است، بلکه از دشمنی آنان هراس داشتند و آنرا مانعی جدی در راه پذیرش بدعت می‌دانستند بنابراین این تقیه دو علت داشت، فتحعلی آخوندزاده دوست ملکم‌خان به سبب عقایدی که در کتاب افسانه‌ای «نامه‌های کمال الدوله» اظهار کرده بود تکفیر شده بود و ملکم‌خان به ظاهر می‌خواست از دچار شدن به سرنوشت او خود را برکنار دارد^{۲۵}. گذشته از این

33- Contemporary, Review, LIX (1891) 239-243

۲۴- نامه‌هایی که ملکم‌خان به ناصرالدین‌شاه تسلیم کرد و به Marquess of Salisbury ابلاغ شده مورخ ۱۳ فوریه ۱۸۸۸ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۰/۴۹۷ [ت م: مطالب بین دو ستاره در متن به زبان فرانسه آمده که خانم جمیله دبیری آنرا به فارسی برگردانده‌اند].

۲۵- درباره روابط ملکم‌خان با آخوندزاده رك: «A. M. Shoitov, «Röl, Akhundova V Razvitii Persidskoi Progressivnoi Literatiry,» KSIV, IX (1953), 61-65

در مارس ۱۸۷۲ که ملکم‌خان از تفلیس می‌گذشت با آخوندزاده ملاقات کرد و به او اندرز داد که درباره عقاید مذهبی مسلمانان که وی می‌خواست از ریشه منهدم شود به شیوه‌های دقیق‌تری دست یازد و از حمله آشکار بی‌ثمر به آنها خودداری کند (رك):

Mirzä Fätäli Akhundov, Fars Dilindä yazılmish Mäktublarin. Mätni

چاپ حمید محمدزاده [باکو ۱۹۶۳] صص ۲۹۰-۲۹۱.

ضرورت داشت که تردیدهایی را که درباره درستی مذهب مجمع آدمیت - که پس از طرد فراموشخانه جایگزین آن شده بود - وجود داشت برطرف کنند خلاصه زیر از: «قانون» مورخ ذوالقعدة ۱۳۰۷ مارس - آوریل ۱۸۹۰ به روشنی بیانگر همین مقصود است چنین می نماید که در پاسخ پرسنده‌ای خارجی است که از ماهیت مجمع آدمیت سؤال کرده است «کملین هر صنف را با شرایط حکیمانه امین آدمیت قرار داده‌اند این امنای آدمیت هر جا که مأمور می‌شوند مردم هوشیار را پیدا و داخل دایره آدمیت می‌کنند... یک امین دیدم که سید بسیار فاضل و امام یک شهر بود... بیشتر امنا از گروه ملاها هستند... اصول آن بطوری مطابق اسلام و به قسمی مناسب دردهای حالیه ایران است که هر مسلمان با شعور به محض اینکه از حقایق آدمیت بوئی می‌شنود بی‌اختیار خود را به این دایره می‌اندازد و به اعتقاد بعضی این عالم آدمیت را انبیاء و اولیای اسلام ترتیب داده‌اند.»^{۲۶}

تنها چیزی که باقی می‌ماند بررسی میزان موفقیت ملک‌خان در جلب موافقت علما با نقشه‌های اوست نقل شده است که دو مفسر حکمت، فلسفه باطنی تشیع، میرزا جعفر حکیم‌الهی و میرزا ابوالحسن جلوه به فراموشخانه پیوسته‌اند، اما این دو به سختی در زمره گروه عالمان شمرده می‌شوند. دو تن از تازه‌واردان دانشمندتر، حاجی میرزا زین‌العابدین امام‌جمعه تهران، و شیخ هادی نجم‌آبادی در واقع در شمار عالمان بودند، اما زیاد مورد احترام عالمان نبودند. امام جمعه به‌آنسبب مورد احترام عالمان نبود که با پادشاه ارتباط داشت، و شیخ‌هادی از آنجهت که به آزاداندیشی گرایش داشت^{۲۷}. تردیدی نیست که هیأت اصلی عالمان با ملک و سازمان او مخالف بوده‌اند. یکی از پیروان ملک‌خان می‌نویسد که ملاها حتی فراموشخانه را به‌آتش کشیدند. که اگر در واقع راست نباشد بی‌شک بیانگر خصومت علما نسبت

۲۶- قانون، شماره ۵، ص ۴.

۲۷- رك الگار، «میرزا ملک‌خان» ص ۵۰-۴۹.

به ملک‌خان هست^{۳۸}. - در سال ۱۲۸۰/۱۸۶۳/۱۸۶۴ که از ایران تبعید شد ادعا کرد که «ملاها حتی پاهای او را می‌بوسیدند» که به ظاهر بیش از يك آرزوی خیالی و موهوم کودکانه نیست^{۳۹}. درست ده سال بعد یکی از علل فرعی هیجان روحانیان علیه میرزا حسین‌خان سپهسالار همکاری او با ملک‌خان بود که مقام «مستشار مخصوص صدراعظم را یافته بود»^{۴۰} و به‌رغم تمام احتیاط‌هایش نسبت به مقاصد او گمان بد می‌رفت.

با وجود این در مجمع آدمیت چند تن از اعضای گروه‌های روحانی بودند که بعدها در نخستین مجلس (مجمع مشورتی) حضور داشتند^{۴۱}. بعلاوه مهمتر از همه تماس‌های ملک‌با علما بی‌شک در رهبری جنبش مشروطه اثر داشته است ملک‌خان پیوسته می‌کوشیده سیدصادق طباطبائی مجتهد با نفوذ تهران را که در طفره‌زدن از او پافشاری می‌کرد به مجمع آدمیت جلب کند بنا به نوشته تاریخ بیداری يك روز که سیدصادق به دیدار سیدعلی دربندی به شمیران رفت ملک‌خان با اطلاع از این جریان به‌خانه سیدعلی رفت در آنجا میان ملک‌با سیدصادق مباحثه‌ای درگرفت و در نتیجه سیدصادق تمام نظریات ملک‌با پذیرفت^{۴۲}. بدبختانه از محتوای بحث آنان چیزی در دست نیست آیا ملک‌با باز تقیه کرده و برنامه خود را در شرایط اسلامی صرف‌ارائه کرده یا اینکه اساس ناروحانی آزاداندیشی خود را برای سیدصادق تشریح کرده، فقط می‌توان حدس زد، سؤال مشابهی راجع به سایر علمائی که با محافل سری همکاری داشتند مطرح می‌شود درباره سیدصادق این پرسش اهمیت ویژه‌ای دارد زیرا پسرش سیدمحمدطباطبائی در شمار علمای برجسته‌ای بود که به حمایت از جنبش مشروطه قیام کردند. تأثیر ملک‌خان بر سیدصادق هرچه بوده شاید به

۳۸- ملک‌خان، همان متن، ص ۸۳.

۳۹- بلونت، همان، ص ۸۴.

۴۰- ملک‌خان، همان، ص ۱۰ مقدمه.

۴۱- فهرست نام آنها در آدمیت، همان، ص ۲۴۳ آمده است.

۴۲- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۰.

خوبی به پسرش انتقال یافته است بنابراین رد پای تأثیر ملکم در جنبش مشروطه باقی مانده است.^{۴۳} با فقدان مدرک انسان از تحقیق باز می ماند. جهت این تحقیق هنگامی نشان داده خواهد شد که حوادث انقلاب مشروطه به بحث کشانده شود بطور کلی در نفوذ ملکم خان نباید اغراق شود نقش قانون (منتشر شده در ۱۸۸۹-۱۸۹۰) در نشر عقاید مخالف رژیم بی شک بزرگ بود. نفوذهای دیگری هم به اندازه نفوذ ملکم خان دست اندرکار بود. اگر انگیزه کوششهای او برای اینکه اصلاح را از لحاظ مذهبی الزام آور و مجاز معرفی کند آشکارا نوعی فرصت طلبی بود انگیزه های مختلف صمیمانه تر در سایر موارد نباید نادیده گرفته شود در بحث از اصلاحات نظامی عباس میرزا گفته شده بود که تأیید مذهبی نسبت به اصلاح از لحاظ صمیمیت و درستی درجات مختلفی داشت^{۴۴}. شاید ملکم خان آزاداندیشی که خود را به شیوه مسلمان و مسیحی هر دو درمی آورد حداقل درجه صمیمیت را داشت اما از آنجا که تنها اصلاح را در اصطلاحات اسلامی معرفی کرد نشان می دهد که با هم مطابق دانستن ضرورت واقعی و وظیفه مذهبی بسیار کار درستی به نظر می آمده است این با هم مطابق دانستن را ملکم اظهار نکرد عقایدی مشابه مطرح شد که از آن شمار است عقاید حاجی ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس و حاجی زین العابدین مراغه ای مؤلف سیاحتنامه ابراهیم بیگ. در تحلیل نهائی نفوذ فکری ملکم خان را با هیچ اطمینانی نمی توان ارزیابی کرد شاید نمونه فراموشخانه اهمیت زیادتری داشت. محافل سری دوران مشروطیت تماس طولانی و نزدیکی با علما داشته اند، نفوذ شخصی ملکم اندک بود حتی در واقعه رژیم regie او به راستی نقشی نداشت تأثیری که همکار او سیدجمال الدین اسدآبادی بر ایران و علمای آن باقی گذاشت اگر چه تماشائی تر بود از لحاظ ژرفائی چندان بیشتر نبود.

۴۳- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ۴: سید عبدالله بهبهانی و سید

محمد طباطبائی (تهران ۱۳۴۲ ش/ ۱۹۶۴) ص ۳۲.

۴۴- رك: فصل چهارم همین کتاب پس از شماره ۲۱.

سیدجمال‌الدین اسدآبادی

سیدجمال‌الدین اسدآبادی بخشی از تاریخ بسیاری از کشورهای اسلامی را تشکیل می‌دهد. و به‌رغم تولد او در ایران تأثیر او بر ایران از نقاط دیگر دنیای اسلام کم‌عمق‌تر و بی‌دوام‌تر است. فعالیت‌ها و عقاید او نکته‌های مبهم بسیار دارد که به‌رغم مطالعات بسیار و گوناگونی که به‌او اختصاص یافته است همه این ابهامات برطرف نشده است^{۴۵}. حل مشروح این مسائل در طی این کتاب مقدور نیست با وجود این از برای ارزیابی نقش او در امور ایران و ماهیت و میزان روابط او با علما نخست لازم است که جریانهای اصل زندگی و افکار او نشان داده شود.

در پرتو اسنادی که به‌تازگی نشر یافته است در ایرانی‌تبار بودن سید جای شکی باقی نمی‌ماند. وی در حدود سال ۱۸۳۹ در دهکده اسدآباد نزدیک همدان از مادر زاده شد^{۴۶}. شاید از این‌رو

۴۵- رك:

Elie Kedourie, Afghani and Abduh. An Essay on Religious unbelief Political Activism in Modern Islam (London 1966). and Nikki R. Keddie, An Islamic Response to Imperialism: Political and Religious Writings of Sayyid jamal ad - Din «al-Afghani» (Berkeley and Los Angeles, 1968).

همان نویسنده «سید جمال‌الدین افغانی» زندگینامه سیاسی، برکلی و لوس‌آنجلس، ۱۹۷۲ و هما پاکدامن «جمال‌الدین اسدآبادی افغانی»، پاریس ۱۹۶۹.

۴۶- رك: فهرست مکاتبات خویشاوندان جمال‌الدین در «مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سیدجمال‌الدین مشهور به افغانی» گردآوری و تنظیم ا. مهدوی و ا. افشار (تهران ۱۳۴۲ ش ۱۹۶۳) صص ۲۸-۲۹ زمانی که در افغانستان بود خودرا استانبولی می‌نامید (همان، صص ۸-۱۰) او آشکارا مناسب‌تر می‌دید که در نقش يك شخص بیگانه متجلی شود. نیز، رك: صفات‌الله جمالی اسدآبادی «اسناد و مدارک درباره ایرانی اصل بودن سید جمال‌الدین» (تهران ۱۳۳۷ ش/۱۹۵۸). کوششی برای احیای تصورات سنتی درباره تولد و زادگاه جمال‌الدین افغانی به‌خامه عبدالهی حبیبی در کتاب «نسب و زادگاه سیدجمال‌الدین افغانی» (کابل ۱۳۵۵ خ/۱۹۷۷) انجام شده است که متقاعدکننده نیست. این کتاب از سلسله کتابهایی است که حکومت افغانستان در هشتادمین سالگرد مرگ سید

خود را به افغانی شهرت داده است که بیشتر با کشورهای سنی سر و کار داشته و اگر می‌فهمیدند که شیعی تبار است مانع کار او می‌شدند^{۴۷}. حتی گفته‌اند که در عنفوان شباب به پیروی از سنت شیعه به طلبگی پرداخته و از دهکده زادبوم خود به عتبات رفته است تا در محضر علمای بزرگ شیعه از جمله شیخ مرتضی انصاری دانش‌اندوزد^{۴۸}. نفوذ شیوه فلسفی ابن‌سینا از افکار و آثارش لایح است و مؤید این دعوی آنستکه در آن روزگار آموختن فلسفه در میان شیعیان بیش از سنیان رواج داشته است^{۴۹}. در آخرین سفری که به ایران کرد آداب مذهبی شیعه را مراعات می‌کرده، در عین حال شاید تقیه می‌کرده است زیرا از برای وحدت اسلامی بر اختلاف سنی و شیعه فائق آمده بود^{۵۰}. این احتمال را هم نباید نادیده گرفت که شاید به سبب تحصیلات ابتدائی‌اش در شیعه بوده است. پس از یک دوره فعالیت سیاسی در افغانستان و یک اقامت کوتاه در هند، در اواخر سال ۱۸۶۹ از راه مصر به استانبول رفت^{۵۱}. حین این اولین دیدار کوتاه از استانبول هر جا که سید آفتابی می‌شد از جمله ایران یک وضع تکرار می‌شد: ابتدا به گرمی از او استقبال می‌کردند، و به دنبال آن دیر یا زود به او سوء ظن می‌رفت، و تبعید می‌شد. علل این امر تا حدی در طبیعت

نشر داده است، حبیبی در ضمن اینکه ثقه بودن مطالب کتاب صفات الله اسدآبادی را مشکوک قلمداد می‌کند، مدرک‌هایی را که آقایان مهدوی و افشار گسزدآوری کرده‌اند به تمامی نادیده می‌گیرد.

47- Albert Hourani, *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798-1939* (Oxford, 1962), P. 108

۴۸- رك: مقاله بی‌امضاء «فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغانی» از مغان، ۱۲ (۱۳۱۰ ش/۱۹۳۱-۱۹۳۲) ۵۹۰.

۴۹- حورانی Hourani همان متن، ص ۱۰۸.

۵۰- رك:

Memo by the General Superintendent of the Thagi and Dakaiti Department, Contained in F. O. 60/594.

۵۱- مقاله بی‌امضاء «فیلسوف شرق» ص ۵۹۲ مهدوی و افشار، چاپ،

همان، صص ۱۱، ۱۴، ۱۸.

تهورآمیز و جاه طلب خودش، و تا حدی در پرده ابهامی که عقاید و انگیزه های واقعی او را احاطه کرده بود، وجود داشت. بنا بر شخصیت مغناطیسی اش که بسیاری شاهد آن بوده اند^{۵۲}، گروه بسیاری از پیروان را به دور خود جمع کرد و از این رهگذر دشمنی رشک آمیز شیخ الاسلام و سایر علمای استانبول را برانگیخت^{۵۳}. اما اشتباه است اگر تصور شود که انگیزه مخالفت آنان با وی تنها منافع شخصی بوده است. در نطقی که در استانبول ایراد کرد آشکارا نبوت را نوعی صنعت خوانده و آنرا تا حد فلسفه پائین آورد و درباره موافق بودن مذهب خود با مذهب عامه به حق تردیدهایی برانگیخت^{۵۴}. شاید در واقع آن سخنان چیزی جز تأیید مجدد این عقیده سنتی که «نتایج تفکر فلسفی با نتایج وحی پیامبران برابر است» نبوده است^{۵۵}. با اینهمه این یکی از نخستین دلایل فراوانی است که چشم انداز سنتی عقاید جمال الدین - به عنوان عقاید خالص اسلامی - اگر نیازمند به تجدید نظر نباشد به تعریف نیازمند است.

جمال الدین از استانبول به قاهره رفت و هفت سال (۱۲۸۸- ۱۸۷۱ - ۱۲۹۴ - ۱۸۷۸) در آن دیار به سر برد که شاید از پربارترین سالهای عمر او بود^{۵۶}. از آن پس گروهی جوانان مصری را مانند محمد عبده و سعد زغلول تربیت کرد که به مثابه مفیدترین میراث او برای دنیای اسلام ماندند. هم در مصر جمال الدین همکاری خود را با فراماسونری آغاز کرد. در حالیکه فراماسونری ملکم خان به ظاهر سطحی بوده و با مجمع فراماسونری

۵۲- به عنوان مثال بلونت همان، ص ۱۰۰ عباس میرزا ملک آرا، شرح حال، چاپ عبدالحسین نوائی (تهران ۱۳۲۵ ش/ ۱۹۴۶-۱۹۴۷) ص ۱۱۲.

۵۳- مرتضی مدرسی چهاردهی، زندگانی و فلسفه سید جمال الدین افغانی، (تهران ۱۳۴۴ شمسی/ ۱۹۵۵) ص ۲۳.

۵۴- متن سخنرانی او را نیازی برکز در Development of Secularism in Turkey خود (مونترال Montreal ۱۹۶۴) صص ۱۸۲-۱۸۷ شرح کرده است.

۵۵- حورانی، همان، ص ۱۲۳.

۵۶- مهدوی و افشار، چاپ، همان، صص ۱۴-۱۶-۱۸ چهاردهی، همان

کتاب، صص ۲۳ و ۲۴.

اروپا ارتباط نداشته است، تعهد جمال‌الدین نسبت به فراماسونری جدی‌تر بود. در ژوئیه ۱۸۷۸ رئیس کل مجمع فراماسونری کوکب‌الشرق در قاهره شد و به‌ظاهر تمایلات فراماسونری او دست‌کم تا سال ۱۸۸۴ ادامه یافت زیرا در آن سال از مجمع فراماسونری پاریس درخواست عضویت کرد^{۵۷}. فراماسونری یکی از عناصر فراوان اندیشه جمال‌الدین است و ارزیابی ارتباط آن با دیگر عناصر مشکل است. آمادگی او از برای همکاری با یهودی‌ها، سیک‌ها، بابی‌ها، ارمنی‌ها و دیگران در فعالیت‌های سیاسی‌اش شاید بیش از همه به‌این زمینه فراماسونری مربوط است. هرچند بی‌شک مصلحت و ضرورت نیز در این کار سهمی داشته است^{۵۸}. اگر فراماسونری اصول فراموشخانه را به‌ملکم‌خان ارائه کرد امکان دارد مجامع پنهانی العروة که جمال‌الدین و شاگردش محمدعبده در مصر و شمال افریقا تأسیس کردند نیز ملهم از فراماسونری بوده است^{۵۹}. چنان که یاد شد خواه خدیو توفیق از وابستگی‌های^{۶۰} فراماسونری سید هراسناک بوده یا چنانکه گفته‌اند خودجمال‌الدین چنین می‌پنداشته است، انگلیس با فعالیت‌های سیاسی او مخالفت کرد^{۶۱}، در سال ۱۸۷۹ از مصر نفی‌بلد شده به‌هند رفت. نزدیک چهارسال در هند اقامت کرد تا اینکه در سال ۱۳۰۱/۱۸۸۳ او

۵۷- رك: مهدوی و افشار، چاپ، همان، صص ۲۴-۲۵ و کلیشه‌های ۴۰، ۴۲ و ۴۳ بر روی جلد کتاب شرح‌حال جمال‌الدین به‌قلم چهاردهمی تصویری از جمال‌الدین با علامت فراماسونری هست.

۵۸- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه ۱: سیدجمال‌الدین افغانی (تهران ۱۳۴۲ ش/۱۹۶۳) ص ۳۲ و

Memo by the General Superintendent of the Thagi and Dakaiti Department.

۵۹- مهدوی و افشار، چاپ، همان، ص ۶۳ رشیدرضا تاریخ الاستاد الامام الشیخ محمد عبده (قاهره ۱۳۴۹ق/۱۹۳۰-۱۹۳۱) ۱، ۲۸۴.

۶۰- چهاردهمی، همان، ص ۲۵.

۶۱- مقاله بی‌امضاء، فیلسوف شرق، ص ۵۹۳.

را در پاریس می‌یابیم^{۶۲}. در میان فعالیت‌های گوناگون او در آنجا ذکر دو فعالیت مناسب‌تر با بحث حاضر دارد، یکی انتشار نشریه *منظوم العروة الوثقی* و دیگر مناظره او با رنان Renan درباره اسلام و علم که این هر دو بیانگر دو جنبه یا دو گونه از طرز فکر اوست و از ماهیت مقاصد او نشانه‌ای به دست می‌دهد.

العروة الوثقی بیش از همه موقعیت داخل و خارجی دنیای اسلام را تجزیه و تحلیل می‌کرد و علاجی که برای رنج‌های مبتلا به اسلام عرضه می‌داشت از عنوان همین نشریه نمودار بود: «اتحاد، مسئولیت مشترک، همکاری»^{۶۳} محمدالبهی نویسنده مصری در تجزیه و تحلیلی که از اندیشه جدید اسلامی می‌کند نوشته است که «همه فعالیت او (جمال‌الدین) رنگ سیاسی داشت اما اساس و منشاء آن فعالیت قرآن بود». در تأیید این مدعا به سخنان جمال‌الدین در *عروة الوثقی* استناد می‌کند: «من آرزو دارم که سلطان همه مسلمانان قرآن باشد و مرکز وحدت آنان ایمان»^{۶۴} - لکن به‌رغم این اعترافات باید دلایل او را در پاسخ مجادلات رنان علیه اسلام یادآور شد.

رنان در نطقی که در ۲۹ مارس ۱۸۸۳ در سوربن ایراد کرده بود کوشیده بود تا دشمنی اسلام را نسبت به تحقیق و تفکر علمی اثبات کند. پس از اینکه اسلام را: «سنگین‌ترین زنجیری که تا کنون بشریت تحمل کرده است» نامیده بود، از نبودن توپخانه در قرن هفتم اظهار تأسف کرده زیرا به عقیده او اگر توپخانه در آن زمان می‌بودی تأثیر قابل‌تخصیسی در جلوگیری از گسترش اسلام می‌داشت^{۶۵}.

۶۲- مهدوی و افشار، چاپ، همان، ص ۳۰.

۶۳- معنی عنوان «رابطه استوار» *«عروة الوثقی»* از قرآن گرفته شده است

۲: ۲۵۷.

۶۴- محمد البهی *الفکر الاسلامی الحدیث و صلاته بالاستعمار الغربی* (قاہرہ

۱۲۷۹ق/۱۹۵۹-۱۹۶۰) ص ۶۲.

65- Ernest Renan, *L'Islamisme et La Science* (Paris, 1883) 'PP.

پاسخ جمال‌الدین به این حمله سختی که علیه اسلام شده بود در ۱۸ مه ۱۸۸۲ چاپ شد که تناقض درخور تأملی بنا مطالب العروة الوثقی داشت وی نوشت: جامعه مسلمان هنوز خود را از قیومیت دین آزاد نکرده است. لکن با توجه به اینکه دین مسیحیت چندین قرن بر دین اسلام تقدم دارد نمی‌توانم از این امید صرف‌نظر کنم که جامعه محمدی (چنین است) سرانجام روزی موفق خواهد شد که قیود خود را بشکند و مصممانه به پیروی از سرمشق جامعه غربی در راه تمدن گام بردارد زیرا که دین مسیح به رغم سختگیری و تعصب آن هرگز مشکلی حل ناشدنی عرضه نکرده است. نه من نمی‌توانم اجازه دهم که اسلام این امید را ناروا بشمارد.^{۶۶}

گفته شده است که جمال‌الدین در پاسخش به عمد حقیقت‌حال خود را کتمان کرده است و خصومت ظاهری او نسبت به دین از برداشت فلسفی او از دین ناشی شده است.^{۶۷} مشکل می‌توان دریافت که در آن موقعیت چه مصلحتی ایجاب می‌کرده است که ایمان خود را به اسلام مخفی کند.^{۶۸} مسأله عقاید جمال‌الدین پیچیده است. اما ممکن است که او در پی «اسلام واقعی» یا تعبیری جدید از دین بوده است.^{۶۹} در اینجا کافی است از مطالب گفته شده نتیجه بگیریم که علاقه او بیش از همه به امت اسلامی بوده است و به همین منظور علیه رنانه‌ها به دفاع از امت اسلامی پرداخته

۶۶- ا. م. گایچون A. M. Goichon متن پاسخ او را به انضمام ترجمه الرد علی‌الدهریین او زیر عنوان *La Réfutation des Matérialstes* (پاریس ۱۹۴۲) تجدید چاپ کرده است، بعید است که آب و تاب این پاسخ از قلم شخص جمال‌الدین ناشی شده باشد. اما دلیل اندکی برای تردید وجود دارد زیرا با اینکه پاسخ مطابق با شیوه بیان او نیست عقاید عمده وی در آن هست.

۶۷- حورانی، همان، صص ۱۲۲-۱۲۳.

68- Keddie, «Religion and irreligion» P. 281

۶۹- پیشنهاد شده توسط

W. Browne, *Der islamische Orient Zwischen Gegenwart und Zukunft: Eine geschichtstheologische Analyse Seiner Stellung in der Weltsituation* (Berne and Munich 1960), P. 117

نه ایمان اسلامی. از این رو نیز توجه او به اتحاد، و کشمکش میان غرب و اسلام از مخالفت دوجانبه تمدن‌ها و جوامع این هردو سرچشمه گرفته بود.^{۷۰} در این زمینه تصور او از نقش علما در امت اسلامی اینک می‌تواند بررسی شود.

در عروة الوثقی از ضرورت برقراری مجدد اتحاد میان امت مسلمان سخن می‌گفت. اتحاد مسلمانان را در ابتدا خلافت و علما هردو تأمین کرده بودند و پس از پراکندگی قدرت سیاسی خلافت این کار تنها به علما محول شده بود تا اینکه علما نیز به سبب اختلاف‌هایی که در اصول عقاید باهم داشتند به تفرق‌گرائیدند.^{۷۱} جمال‌الدین در دعوتی که به اتحاد می‌کرد سعی نداشت که پیوستگی امت اسلام را بر خلافت یا فقط بر علما بنیاد نهد. بیشتر دعوت‌های او به عمل بر اساس این آیه قرآن «ان الله لایغیر ما بقوم حتی ینفروا ما بانفسهم»^{۷۲} خطاب به همه مسلمانان بود.^{۷۳} در واقع دیده‌ایم که او آماده همکاری با نامسلمانان بود انتخاب متحد تنها جنبه تاکتیکی داشت. او مانند ملک‌خان دریافته بود که در ایران علما آماده مخالفت با دولت‌اند و مسائلی که ممکن است هیجان عمومی نسبت به آنها برانگیخته شود مطابق سنت در اصطلاحات مذهبی بیان شده بود. بعلاوه علما آشکارا از رخنه تدریجی بیگانه در ایران نگران بودند. بنابراین طبیعی بود که جمال‌الدین در پی اتحاد با علمای ایرانی باشد، در اینجا میزان موفقیت او در این منظور بررسی می‌شود.

نخستین کسی که او را به ایران دعوت کرد شاه، یعنی نخستین دشمن علما بود. محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه یک نسخه از عروة الوثقی را به ناصرالدین‌شاه نشان داده و او را ترغیب کرده بود که سیدجمال‌الدین را به ایران دعوت کند، به ظاهر به این

70- W. C. Smith, Islam in Modern History (Newyork 1959). P. 55.

۷۱- العروة الوثقی ۲، ۱۶۷ حورانی، همان، ص ۱۱۹.

۷۲- ۲:۱۳.

۷۳- مرتضی مدرس چهاردهی، آراء و معتقدات سیدجمال‌الدین افغانی، (تهران ۱۳۳۷ ش/۱۹۵۸) ص ۱۷۶؛ و اسمیت، همان، ص ۵۷.

منظور که در ایران روزنامه‌ای نشر دهد^{۷۴}. دعوت پذیرفته شد و در شوال ۱۳۰۳ ژوئیه - اوت ۱۸۸۶ - جمال‌الدین از راه بوشهر به ایران وارد شد^{۷۵}. مهمانی که به گرمی پذیرفته شده بود، به زودی يك آشوبگر مظنون قلمداد شد. بنا به گفته عباس‌میرزا ملك‌آرا در اولین ملاقاتش با ناصرالدین‌شاه آشکارا از ضرورت اصلاح سخن گفت و در راه این هدف خود را آماده خدمت خواند: «من مانند شمشیری برنده هستم در دست شما، مرا عاقل و باطل مگذارید مرا به هرکار عمده و بر ضد هر دولت بیندازید، زیاده از شمشیر برش دارم.»^{۷۶}

ناصرالدین‌شاه که از این اظهارات تندیکه خورده بود، دیگر به دیدار سید تمایلی نشان نداد و به‌میزبان او در تهران، حاج‌محمد اصفهانی امین دارالضرب دستور داد که حتی‌الامکان رفت و آمدهای او را در پایتخت محدود کند^{۷۷}. با وجود این شخصیت سید جادوی همیشگی خود را در تهران به‌کار برد و با گروه کثیری درباره لزوم اصلاح سخن گفت^{۷۸}. معلوم نیست که جمال‌الدین در همین سفر اول با علما تماس برقرار کرده باشد. او میرزا نصرالله اصفهانی ملك‌المتکلمین را که از بمبئی عازم اصفهان بود در بوشهر دیده بود. و بنا به گفته پسر آن واعظ مشهور آن دو از آن‌پس پیوسته باهم مکاتبه داشته‌اند^{۷۹}. گزارشی از ملاقات او با علمای تهران در دست نیست در واقع بعید به نظر می‌رسد که علما تا آنجا پیش رفته باشند که با ملاقات او به وی ادای احترام کرده باشند. در تهران سید در خانه میزبان خود بازداشت بود و با اینکه از نقش علما در جامعه ایران آگاه بود

۷۴- ملك‌آرا، همان، ص ۱۱۱ خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۲۸.

۷۵- مهدوی و افشار، چاپ همان، ص ۷۳.

۷۶- ملك‌آرا، همان، ص ۱۱۲.

۷۷- همان ص.

۷۸- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۲۹.

۷۹- مهدی ملکزاده «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» (تهران ۱۳۲۷ ش/

۱۹۴۸-۱۹۴۹)، ا، ۱۹۱ نیز رك: مقاله بی‌امضاء «فیلسوف شرق» ص ۵۹۵.

به ظاهر هنوز نقشه‌های خود را تنظیم نکرده بود که شرکت علما در آنها ضرورت داشته باشد.

در آغاز سال ۱۸۸۷ سید را وادار کردند که از ایران رخت بریندد و به روسیه برود.^{۸۰} نزدیک سه سال بعد او را بار دیگر در ایران می‌یابیم. چگونگی وضع او در سفر دوم روشن نیست. گویا ناصرالدین‌شاه در سومین سفرش به اروپا سیدجمال‌الدین را در سنت‌پترزبورگ و مونیخ ملاقات کرده و در ظاهر میان آن دو آشتی برقرار شده است. امین‌السلطان نیز صلاح چنان دید که سید را به بازگشت به ایران دعوت کند.^{۸۱} بنا بگفته سرهنری - دروموندولف Sir Henry Drummond Wolff سفیر انگلیس در تهران، ناصرالدین‌شاه از آمدن جمال‌الدین به تهران «بسیار آزردده خاطر بود.»^{۸۲} بار دیگر هم شاه هم وزیرش او را مغضوب داشتند و باز هم خانه میزبان او کانون جذب عناصر شورشی پایتخت شد.^{۸۳} به ظاهر در این بار سید نقشه‌های مشخص‌تری داشته که در آنها شرکت علما را بنا به مرسوم برای برانگیختن احساسات مردم بر ضد شاه در نظر داشته است. بنا براین وی موجب شد که از تفلیس تلگرامی برای برخی از علما فرستاده شود مبنی بر اینکه ناصر - الدین‌شاه ترجمه فارسی کتاب مقدس را از دست ولف Wolff پذیرفته است.^{۸۴} چون می‌پنداشت که در شاه‌عبدالعظیم تأمین او بیشتر است به آنجا رفت و با تمام کسانی که به دیدارش می‌آمدند

۸۰ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۲۹.

۸۱ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۱۳۹-۱۴۰ تمديد دعوت جمال‌الدین پس از امتیازات متعددی که به انگلیسها داده بودند شاید به منظور تسلی دادن به روسها بوده است زیرا در آن اوان جمال‌الدین با مقامات رسمی روس تماسهای محدودی داشته است. رك: نیکی - ر - کدی «مذهب و شورش در ایران»: اعتراض تنباکو در سال ۱۸۹۱-۱۸۹۲ (لندن ۱۹۶۶) ص ۲۲.

۸۲ - تلگرام Cyphered مورخ ۲۱ دسامبر سال ۱۸۸۹ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۹۴/۶۰.

۸۳ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۴۴.

۸۴ - گزارش مورخ ۷ فوریه ۱۸۹۰ موریه Morier سفیر انگلیس در سنت - پترزبورگ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۹۴/۶۰.

پیوسته از ضرورت اصلاح و خاتمه دادن به استبداد سخن می‌گفت در ضمن ارتباط خود را با کسانی که نمی‌توانستند یا نمی‌خواستند به تن خود پیش او بیایند حفظ می‌کرد^{۸۵}.

گفته‌اند که در این فرصت از جمله علما دو تن یعنی سید صادق طباطبائی و شیخ‌هادی نجم‌آبادی با او ملاقات یا تماس داشته‌اند^{۸۶}. تاریخ بیداری می‌نویسد که طباطبائی به سبب تماسهایی که با جمال‌الدین داشت مظنون بود^{۸۷}. رابطه او با ملکم‌خان که در بالا از آن سخن رفت به ضرورت موجب می‌شود که از عقاید مذهبی او با قید احتیاط بحث شود. مهم اینست که شیخ‌هادی نیز به‌عنوان يك آزاداندیش نگریسته می‌شد^{۸۸}. به‌قولی شیخ‌هادی جمال‌الدین را اندرز داد که مفهوم آزادی را از رهگذر آموزش تفاسیر قرآنی تعلیم دهد^{۸۹}. از سوی دیگر از هیچیک از علمای برجسته‌ای که در هیجان علیه انحصار تنباکو دست‌داشته‌اند ذکری نشده است که با سید در تهران ملاقات کرده باشند. با اینکه احتمال می‌رود برخی از اعضای کم‌اهمیت‌تر گروههای مذهبی بخصوص طلبه‌ها به‌سوی او جلب شده باشند تماس او با روحانیانی که مقام بالاتری داشتند سخت محدود بود.

کوششهای او برای توسعه این تماسها سرانجام موجب اخراج او شد. نایب‌السلطنه حاکم تهران به شاه اطلاع داد که جمال‌الدین به علما نامه نوشته و از اعطای امتیازات اقتصادی به بیگانگان انتقاد کرده است^{۹۰}. دستور داده شده بود که سید را به

۸۵- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۴۵، ملك‌آرا، همان، ص ۱۳۳.

۸۶- یحیی دولت‌آبادی می‌نویسد در همان هنگام که سید جمال‌الدین در شاه‌عبدالمعظم بوده او هم بوده است بی‌آنکه به‌روشنی از ملاقات با او سخن گوید. (حیات یحیی، ۱، ۹۰).

۸۷- ص ۴۹.

۸۸- رك: یادداشت میرزا محمد قزوینی درباره شیخ‌هادی نجم‌آبادی در Browne همان، ص ۴۰۶.

۸۹- چهاردهی «زندگانی و فلسفه» ص ۶۵.

۹۰- رك اعتمادالسلطنه، «یادداشت روزانه» ۲۶ جمادی اولی ۱۳۰۸/۷

ژانویه ۱۸۹۱ منقول در مهدوی و افشاره، چاپ، همان، ص ۱۵۱.

زور از ایران خارج کنند^{۹۱}. نخستین بار بود که بست نشستن در يك حرم به زور شکسته می شد و این امر با توهین‌هایی که نسبت به سیدجمال‌الدین روا داشتند نشانه بیرحمی تازه دولت بود. هنگامی که دولت خواست با بیرحمی به حریم علما تجاوز کند برعکس فقط قدرت علما را افزایش داد بدینمعنی که خشم مردم به نفع علما اوج گرفت. حکومت برای اینکه از تأثیر سوئی که هتک حرمت بست در مردم ایجاد کرده بود - بکاهد. به طرز معنی - داری ادعا کرد که سید مسلمان نیست^{۹۲}.

با اخراج سید از ایران دشمنی او نسبت به شاه قاجار فزونی گرفت و کوششهای خود را برای پیوستن نیروها به علما علیه قاجار افزایش داد. او را از مرز عثمانی به عراق بردند و از حاکم بغداد التزام گرفتند که از تماس او با علمای عتبات جلوگیری کند^{۹۳}. در عوض او به بصره رفت و در آنجا با حاج سیدعلی اکبر فال‌اسیری دیدار کرد^{۹۴}. سیدعلی اکبر هم مانند او به سبب ایراد سخنرانی علیه امتیاز تنباکو در شیراز از ایران تبعید شده بود^{۹۵}. جمال‌الدین از بصره به میرزا حسن شیرازی مجتهد که در سامره بود نامه نوشت و ناصرالدین شاه و امین‌السلطان را به جرم بی‌دینی و اعطای امتیازات به بیگانگان محکوم کرد و میرزا حسن را ترغیب کرد تا مرجعیت و اقتدار خود را در حفظ منافع ملی ایران بکار برد^{۹۶}. پیش از آنکه از بصره به قصد اروپا حرکت کند نامه را به سید علی اکبر داد تا برای میرزا حسن شیرازی بفرستد و نامه

۹۱- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۴۴.

۹۲- ملك آراء، همان، ص ۱۱۳.

۹۳- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۵، ۱۲۱۰.

۹۴- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۱.

۹۵- رك: ابراهیم تیموری، تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران (تهران ۱۳۲۸ش/۱۹۴۹) ص ۶۸.

۹۶- متن عربی نامه در تاریخ بیداری ایرانیان صص ۲۲-۲۴، ترجمه فارسی در تیموری همان، صص ۵۲، ۵۷ و ترجمه انگلیسی در براون همان، صص ۱۵-۲۱ آمده است.

دیگری با همان مضمون به علمای ایران نوشت^{۹۷}. جمال‌الدین پس از مدتی که در لندن در تبلیغ علیه حکومت ایران با ملک‌خان همکاری کرد در سال ۱۸۹۲ از جانب سلطان عبدالحمید به استانبول دعوت شد و باز در این هنگام با علمای شیعه باب‌مکاتبه گشود تا اتحاد سیاسی عالم اسلام را در زیر لوای سلطان - خلیفه عثمانی تحقق بخشد^{۹۸}. در میان همکاران او من‌باب نمونه پایبه هم بودند مانند میرزا آقاخان کرمانی، شیخ‌احمد روحی، و افضل - الملك کرمانی^{۹۹}. بنا به قول افضل‌الملک اینان توانستند دو بیست نامه از علمای شیعه ایران و عراق در تأیید عقیده وحدت به دست آورند^{۱۰۰}.

نظر به این فعالیت‌های سید، تمایلی بوده است که نسبت به نفوذ سید در سراسر ایران و به‌خاصه بر علما عراق شود. بعلاوه زندگی او چنانکه حورانی Hourani آنرا ترسیم می‌کند «بسیار علنی» بوده^{۱۰۱} و طبیعی بوده که نفوذ او مانند شخصیت او خارق‌العاده تصور شود. در قضیه انحصار تنباکو شاید سید تا اندازه‌ای در علما تأثیری محرك داشته است. اما نطق‌های مطول و شدیدالحن او علیه بی‌دینی رژیم و خطرات سیطره اقتصادی بیگانه به علما نکاتی را آموخت که پیشتر دست‌کم به خوبی جمال‌الدین آنها را درک نکرده بودند. ای-جی-براون معتقد است که نامه او به میرزا حسن شیرازی تأثیری قاطع داشت^{۱۰۲}. اما هرچند راست است که میرزا حسن ابتدا میل نداشته از قدرت سیاسی خود استفاده کند چنانکه نشان داده خواهد شد. جمال‌الدین او را به

۹۷- خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۵۱ بنا به روایت چهاردهمی (همان، ص ۷۱) افغانی به‌سامره رفت تا نامه‌اش را به‌تن خود بسدهد، اما میرزا حسن شیرازی به‌او اجازه ورود نداد، گزارش‌های دیگر این امر را تأیید نکرده‌اند.

۹۸- میرزا آقاخان کرمانی «هشت بهشت» (بدون شماره ص و تاریخ چاپ) مقدمه ص ۸.

۹۹- همان ص.

۱۰۰- همان ص نیز رك: حیات یحیی ۱، ۹۹.

۱۰۱- حورانی، همان، ص ۱۰۸.

۱۰۲- براون، همان، ص ۲۲.

استفاده از این قدرت ترغیب نکرده است به ظاهر درگیر و دار هیجان علیه انحصار تنباکو جمال‌الدین بر جریان واقعی رویدادها هیچ نفوذی نداشته است.

نظریه‌های مشابیهی درباره مدافعه سید از پان‌اسلامیسم اظهار می‌شود، پایه‌گذار این عقیده جمال‌الدین بود و می‌توان افزود چون عبدالحمید به‌طور رسمی از مبارزه دست بازداشت آن عقیده به‌عنوان یک نیروی سیاسی فعال تا سال ۱۹۰۴ در ایران دوام داشت و شاید سال بعد که علما به سفیر عثمانی متوسل شده بودند تا خواسته‌های آنانرا به مظفرالدین‌شاه تسلیم کند بازتابی از عقیده سید درخواست‌های آنان بود.

بطور خلاصه می‌توان گفت که علما فقط یکی از گروه‌هایی بودند که وی برای تعقیب مقاصد خود به آنها می‌پرداخت. انتخاب او برحسب مقتضیات بود. دومین اقامت کوتاهش در تهران و تبعید او از ایران مصادف بود با ایامی که نارضائی روحانیان نسبت به سیاستهای حکومت در تزايد بود. جمال‌الدین در گرماگرم این نارضائی در پی اتحاد با علما بود، تا باخصیصه جاه‌طلبی نارضائی را در جهت مقاصد خود - واژگون کردن سلسله قاجار - رهبری کند. از عقایدی که علما نسبت به جمال‌الدین داشته‌اند آگاهی چندانی در دست نیست. اما اتهاماتی که در تکفیرنامه علیه او آمده و در روزنامه اختر چاپ شده شاید نشانه آنستکه نویسنده تنها از طرف خود سخن نگفته است. او یادآور می‌شود که سید را در استانبول ملحد می‌شمردند و او را متهم می‌کند که «بزی علما درمی‌آید و در صفوف آنان رخنه می‌کند تا نقشه‌های خلاف شرع خود را ترویج کند.»^{۱۰۳} به‌خاصه از او انتقاد می‌کند که در لندن با ملک‌خان همکاری داشته است: «اگر این شیخ گمراه - خدای ناکرده - یکی از علمای اسلام بودی به‌هیچ‌رو نمی‌بایست با این ارمنیان موذی شورش برای ایجاد آشوب در سرزمینهای اسلام همکاری کند.»^{۱۰۴} افکار مشابیهی

۱۰۳- تکفیرنامه، نقل شده در مهدوی و افشار، چاپ، همان، ص ۱۴۴.

۱۰۴- همان، ص ۱۴۶.

— هرچند با تردید و احتیاط بیان می‌شد — حتی در باره یکی از پیروان فداکار سید مانند حاج محمد اصفهانی نیز وجود داشت^{۱۰۵}. و با اینکه یاد نشده که هیچیک از علما احساسات مشابهی نسبت به سید ابراز داشته باشند دست کم ممکن است چنین احساساتی می‌داشته‌اند. به ملک‌خان همچنانکه دیده شده است در محافل روحانی علاقه‌ای ابراز نمی‌شد. تهمت دیگری که نویسنده تکفیرنامه زده اینست که سید و ملک «حتی در ورق‌پاره چرندشان نامه‌هایی جعلی از علما، اشراف و سایر محترمان چاپ و نشر کردند»^{۱۰۶}، با اینکه باز نمونه خاص یک نامه جعلی از یکی از علما، آورده نشده درستی این اتهام چندان دور نیست. ما روش ملک‌خان را در نوشتن «قانون» دیده‌ایم و اعتمادالسلطنه به نوبه خود از اینکه جمال‌الدین در نامه‌اش به میرزا حسن شیرازی نام او را برده آزرده خاطر بود^{۱۰۷}. به تجربه می‌توان دریافت که علما از جمال‌الدین به گرمی استقبال نکردند و تا حدی به همین سبب وی می‌کوشید تا آنان را در نقشه‌های خود دخالت دهد^{۱۰۸}. لکن علما نقشه‌هایی برای خود داشتند که به‌رغم شباهتی که با نقشه‌های جمال‌الدین داشت به‌طور مستقل اجرا می‌کردند.

جمال‌الدین در فوریه ۱۸۹۲ در Contemporary Review در ضمن مقاله‌ای ادعا کرد که به‌عنوان «فرزند رسول» به همه اروپائی‌ها به‌طور رسمی اعلام می‌دارد که من در تمام قلمرو شاه سرشناس و مورد اطمینانم، بر مقام مذهبی من شخص شاه و همه وزیران و سفیرانش و حامیان مذهب مقدس ما صحنه گذاشته‌اند و مرا به

۱۰۵ — رك: نامه مورخ (محرم ۱۳۱۰/۲۶ ژوئیه ۱۸۹۲) او به جمال‌الدین در همان، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۱۰۶ — همان، ص ۱۴۴.

۱۰۷ — رك: به‌خلاصه یادداشت او مورخ ۲۱ جمادی اخری ۱۳۰۹/۲۲ ژانویه ۱۸۹۲ در همان، صص ۱۳۴-۱۳۷.

۱۰۸ — جمال‌الدین هنگامی که در استانبول اقامت داشت رساله‌ای در سرزنش میرزا حسن شیرازی چاپ کرد که چرا از قدرت خود برای واژگون کردن ناصر-الدین‌شاه استفاده نمی‌کند، (رك حیات یحیی ۱، ۱۳۱).

عنوان یکی از معلمان عمده مردم پذیرفته‌اند»^{۱۰۹} این دعاوی درست نبود و خاطره بلندپروازی ملک‌خان را زنده می‌کرد که گفته بود علما پاهایم را بوسیدند. بیشتر نفوذ سید در خارج از ایران بود و گرچه با کشته‌شدن ناصرالدین‌شاه نقش او (هرچند دورادور) در تاریخ ایران حائز اهمیت انکارناپذیری است، تأثیر او بر سایر جنبه‌ها محدود بود. امین‌الدوله می‌گوید که او حرکت نیروهای ناراضی را تسریع کرد^{۱۱۰}. و نفوذ او بر افق فکری عامه روشن است هرچند علما رهبران مؤثر ملت و در عمل پیشگام بودند، تماس سید با آنان محدود بود. نکته مهم اینست که هرکس با سید همکاری می‌کرد از لحاظ مذهب عامه Orthodoxy مظنون می‌شد یکبار در بحبوحه نارضائی خواسته بود که با علما همکاری کند اما علما هرگز بیشتر از عبدالحمید یا ناصرالدین-شاه به او روی خوش نشان ندادند. علما به‌ابتکار خود بر اساس مرجعیت که بر سید جمال‌الدین روا نبود عمل می‌کردند. این امر را به‌خوبی در هیجانی که علیه امتیاز تنباکو درگرفت می‌توان دید. نظریات میرزا ملک‌خان و سید جمال‌الدین هرچند از لحاظ جزئیات درباره این مسأله تفاوت داشت اما هر دو در پی آن بودند که با واژگون کردن نظام موجود ایران، اصلاح را عملی کنند. با اینکه به‌ظاهر در هیچ مورد نقشه‌های آندو انگیزه مذهبی نداشته است هر دو برای اجرای آن نقشه‌ها می‌خواستند از وجود علما استفاده کنند و از اینرو برآن بوده‌اند که خود را در سلك گروه‌های روحانی درآورند. همچنانکه دیده شده است آنان جز در چند مورد بخصوص یاد شده توفیق نیافتند با اینکه در سایر طبقات مردم نفوذ بیشتری داشته‌اند، همچنانکه مدتی بعد آزاد-اندیشان در انقلاب مشروطیت امکانات روحانیان را از برای برانگیختن هیجان علیه شاه شناختند، این دو بیشتر از این امکانات آگاهی یافتند، اما نقش آنان در تحقق بخشیدن به آن

۱۰۹- «حکومت ترور در ایران»

Contemporary Review Lxi (1892) 238-248

۱۱۰- خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۳۰.

امکانات ناچیز بود: علما در ابراز مخالفت با سلسله قاجار رویمرفته در حدود يك قرن تجربه داشتند و اغلب به عنوان رهبران ملی نقشی ایفا می‌کردند. حالا در هیجان علیه امتیاز تنباکو هم علما با عنوان مدافعان مصالح ملی دست‌بیکار شدند. شخصیت‌هایی نظیر ملک‌خان و سید جمال‌الدین درحاشیه رویدادها ایستاده بودند.

فصل دوازدهم

لغو امتیاز تنباکو و نتایج آن

هیجانی که علیه امتیاز تنباکو پدید آمد، از یکسو تکرار نقش سنتی علما در مخالفت با دولت و از سوی دیگر پیشدرآمد انقلاب مشروطه بود. پیشتر دیده شد که چگونه در فرصتهای متعدد علما به منظور دفاع از منافع ملی علیه دولت اقدام می کردند. در ضمن در هر مورد مظهر خواسته‌ها یا شکایات اشخاص یا گروههای گوناگون بودند. ولی در امتیاز تنباکو به‌راستی تمام ملت به رهبری آنها متحد شده بودند. آن هیجان تنها اعتراض علیه یک اقدام مخصوص حکومت نبود برای اینکه هرچند کانون آن مسأله انحصار تنباکو بود در اصل مقابله‌ای بود میان مردم و دولت که در آن رهبری علما اراده و مفهوم تازه‌ای از رهبری را نشان داد. اگر پیش از هیجان تنباکو کشمکش علما با دولت یکی از موضوعات تکراری تاریخ قاجار بوده است از آن پس تا زمان اعطای مشروطیت کشمکش غلبه داشت. پس از سه ربع قرن مسأله به نقطه‌ای از وخامت رسید که پیروزی یکی از دو طرف ناگزیر می‌نمود. عزم علما با بیرحمی دولت برابری می‌کرد: گذشته از این هیجان در زمینه‌ای از درگیری روزافزون بیگانه در ایران به وقوع پیوست و همین امر به‌خاصه به‌علاقه به بقای واقعی ایران جنبه فوریت و ضرورت بخشید. بنابراین نقش سنتی دوگانه

علما - مخالفت با دولت و مقاومت در برابر رخنه تدریجی بیگانه - به شدیدترین وجه متجلی شد و این نقش دوگانه را علما به جنبش انقلاب مشروطیت سپردند.

انحصار تنباکو یکی از امتیازاتی بود که در آغاز آخرین دهه قرن نوزدهم به منافع اقتصادی بیگانه اعطاء شد. مذاکرات مقدماتی در اثناء سومین سفر ناصرالدین شاه به اروپا به سال ۱۸۸۹ در لندن انجام شد.^۱ و در بهار سال ۱۸۹۱ نمایندگان کمپانی انگلیسی گیرنده انحصار به ایران آمدند.^۲ کلیه حقوق فروش و توزیع تنباکو در ایران و صدور تنباکوی محصول ایران به شرکت سلطنتی تنباکو واگذار شده بود به این شرط که سالانه پانزده هزار لیره به حکومت ایران پردازد.^۳ بعلاوه تنظیم آئین نامه محصول سالانه حق ویژه شرکت بود،^۴ خواه جزئیات شرایط این امتیاز را مردم به درستی فهمیده بودند یا نه.

به محض اینکه نمایندگان انحصار فعالیت خود را آغاز کردند نارضائی عمومی آغاز شد.^۵ باید گفت که بی اختیار و خلوصی که در خشم مردم بود تا حد زیادی هیجان عمومی را به گونه موفقیت آمیز و با عزم جزم رهبری کرد. با اینکه قبلا علما رهبری خشم زودگذر مردم را به عهده گرفته بودند بارها گروههای ذینفع عالمان را به پذیرش رهبری ترغیب کردند. به مثل در جنگ دوم ایران و روس عباس میرزا به عمد و به طور حساب شده از قدرت روحانیان استفاده کرد تا آنجا که هیجان عمومی دیگر نیازی به

۱- عبدالله مستوفی، تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من، (تهران ۱۳۲۱ ش/ ۱۹۴۲-۱۹۴۳) ۱، ۴۷۰.

۲- ج - پ - فوریه

Trois Ans à La Cour de Perse (Paris 1899) P. 309.

۳- همان، صص ۳۰۷-۳۰۸ احمد کسروی، تاریخ مشروطه ایران (چاپ پنجم تهران ۱۳۴۰ ش/ ۱۹۶۱) ص ۱۵، عباس میرزا ملک آرا ۶ («شرح حال» چاپ عبدالحسین نوائی [تهران ۱۳۲۵ ش/ ۱۹۴۶-۱۹۴۷] ص ۱۱۴) رقم ۲۵ هزار لیره به دست می دهد.

۴- فوریه، همان، ص ۳۰۸.

۵- همان، صص ۲۶۷-۲۶۸.

تحریرك نداشت. در انحصار تنباکو اساس هیجان نارضائی همه جانبه بود نه دسیسه دربار.

فوریه می‌گوید نخستین آشوبها در ۲۲ مه ۱۸۹۱ در پایتخت در گرفت^۶. و اندکی بعد دامنه هیجان به شهرهای بزرگ ایالات گسترش یافت.

در رمضان ۱۳۰۸ آوریل - مه ۱۸۹۱ یکی از بازرگانان معتبر تنباکو در فارس حاجی عباس اردویادی موجب شد که بازار - های شیراز به عنوان اعتراض علیه انحصار تنباکو بسته شود. و در ضمن حاج سید علی اکبر فال اسیری در مسجد وکیل بالای منبر رفت تا علیه سیاست دولت به طور عموم و اعطای انحصار تنباکو به خاصه سخنرانی کند. در حالیکه شمشیری را تاب می‌داد گفت اگر نمایندگان انحصار بخواهند به شیراز وارد شوند اعلام جهاد می‌کنم^۷. از آن پس به قوام‌الملک حاکم شیراز از تهران دستور - هائی برای اخراج سید صادر شد. برای اینکه آشوبی رخ ندهد از توقیف آشکار او خودداری کردند و یک شب که بی توجه بیرون شیراز قدم می‌زد سر راهش کمین کرده عبا و عمامه اش را برداشته بی درنگ نخست او را به بوشهر و از آنجا به بصره فرستادند. چون خبر تبعید خفت بار سید در شهر افتاد بازرگانان شهر در حرم شاه چراغ گرد شدند و سربازان قوام‌الملک بر روی آنان آتش گشوده به زور آنان را پراکنده کردند یک روز بعد

۶- همان، ص ۲۶۷.

۷- ملك آرا همان، ص ۱۱۴ ابراهیم تیموری تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران (تهران ۱۳۲۸ ش/ ۱۹۴۹) صص ۶۸-۶۹ [ت م: عین کلمات سید چنین است: «موقع جهاد عمومی است ای مردم بکشید تا جامه زنان نپوشید، من يك شمشیر و دو قطره خون دارم هر بیگانه‌ای که برای انحصار دخانیات به شیراز بیاید شکمش را با این شمشیر پاره خواهم کرد. همین ص.»] پیشتر در سال ۱۸۸۶ سید علی اکبر در شیراز شورشهایی را علیه گرانی مصنوعی مواد غذائی رهبری کرده بود آن شورشها پس از آنکه ظل السلطان دستور داده بود که سید را از شیراز به اصفهان نقل مکان دهند فرو نشسته بود. رك: حاجی پیرزاده، سفرنامه چاپ حافظ فرمانفرمایان (تهران ۱۳۴۲ ش ۱۹۶۳) ۱: ۳۶-۳۸، ۸۹.

نمایندگان انحصار به شیراز درآمدند^۸. نکته مهم اینستکه از آغاز هیجان بازرگانان و علما با یکدیگر همکاری داشتند. این همکاری نه فقط براساس منافع مشترك آنها علیه انحصار تنباکو بلکه براساس موقعیت هر يك از این دو گروه در جامعه ایرانی بنیاد گرفته بود. آنان دو قدرت بسیار مستقل از دولت تشکیل دادند: یکی قدرت اقتصادی و دیگر مذهبی. نفوذ دولت چه در پایتخت چه در مراکز بزرگ ایالات مانند تبریز، اصفهان و شیراز چنان بود که به زیان بازرگانان و عالمان به کار می‌رفت. مالیات زیاد و سایر اشکال اخاذی به منافع بازرگانی زیان می‌رساند و هدف قلمرو عرف کاستن از قدرت روحانیان بود. بست‌نشستن در مساجد و منازل علما آخرین پناهگاه در برابرستم دولت بود و بسته شدن بازار و به‌دنبال آن فلج‌شدن موقت زندگانی شهری به‌دست علما دستاویز قدرتمندی برای اعمال فشار داد. بنابراین در ساختمان جامعه قاجار به‌طور ضمنی دلیل کافی برای اتحاد میان علما و بازرگانان وجود داشت.

این ائتلاف از زمان هیجانی که علیه انحصار تنباکو درگرفت به بعد قطعی‌تر و مؤثرتر شد، و در حوادث ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶ به شدیدترین وجه متجلی شد. دلیل این امر از ابتدا در این بود که آنرا خطر روزافزونی از برای استقلال ایران می‌پنداشتند. همانقدر که دولت در نقش خود با بازرگانان و علما خصومت داشت سیطره خارجی نیز از این دو هراسناک بود. این امر به خوبی در قضیه انحصار تنباکو نشان داده شده است، بازرگانان تنباکو آشکارا از خرید و فروش به قیمت‌هایی که به‌دلخواه يك کمپانی خارجی تثبیت شده بود اکراه داشتند^۹. علما هم ورود

۸- فوریه، همان، ص ۲۶۸ ملك‌آرا، همان، صص ۱۱۴-۱۱۵-۱۱۶،

تیموری همان، صص ۷۱-۷۲ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله، صص ۱۴۹-۱۵۰.

۹- لرد سالیسبوری در آغاز سال ۱۸۹۱ به لاسلز Lascelles سفیر انگلیس

در تهران اخطار کرد که «مواظب باش که این سوء ظن که ما نه برای پیشرفت

ایران بلکه فقط برای استثمار ایران می‌کوشیم پدید نیاید» (به نقل از - ر - ل

گریوز R. L. greaves «سیاست انگلیس در ایران» ۱۸۹۲-۱۹۰۳ بولتن مدرسه

عمال شرکت سلطنتی تنباکو به ایران را مؤید نگرانی‌هایی می‌دانستند که حاجی ملاعلی‌کنی با آنهمه وضوح در اعتراضش علیه طرح ساختمان راه‌آهن ابراز کرده بود. بنا به گفته عباس‌میرزا ملك‌آرا شاهزاده قاجار، انگلیسی‌ها به ایران مانند يك کشور مغلوب قدم گذاشتند.

آنان مأموران خود را به هر محله می‌فرستادند... برای خودشان مانعی تصور نمی‌کردند، با اتباع ایران به خشونت رفتار می‌کردند و در هیچ‌جا به حکومت اعتنائی نمی‌کردند هر روز به حکام ولایات اوامر صادر می‌شد که باید در پیشرفت امور مأموران کمپانی منتهای سعی را به‌جا بیاورند و از اهتمام و همراهی دقیقه‌ای فروگذار نکنند^{۱۰}. اگر قرار بود اجانب به این اندازه نفوذ پیدا کنند دیری نمی‌گذشت که قلمروشان نه تنها شامل امور اقتصادی و تجارتي می‌شد بلکه تمام زمینه‌های فعالیت روحانیان را (از قبیل امور قضائی و معارف) هم دربر می‌گرفت و ورود تعداد زیادی از بیگانگان نامسلمان که برای شرکت تنباکوکار می‌کردند یکی از مهمترین علل هیجان بود. حضور سیطره‌آمیز آنان بخصوص خشم علما را برانگیخت^{۱۱}. واگذاری امور اقتصادی ملت به بیگانگان وجود ایران را که علما آنرا يك جامعه ملی - مذهبی زیر رهبری خودشان می‌دانستند به‌خطر انداخت. عقیده به خطر افتادن هستی ایران در مقاله ملی که در حین هیجان در تهران طبع و نشر شد به‌روشنی اظهار شده است: تصور می‌شد که ایران به‌سرنوشت هندوستان دچار خواهد شد^{۱۲}.

مطالعات شرقی و افریقائی ۲۸ [۱۹۶۵]، ۳۶) به‌ظاهر لاسلز در اجرای دستور سالیسبوری موفقیت چندانی نداشته است.

۱۰- ملك‌آرا همان، ص ۱۱۴ درباره ندانم‌کاری نمایندگان رژی رك: نیکی - ر کدی Nikki. R. Keddie «مذهب و شورش در ایران» اعتراض تنباکو در سال ۱۸۹۱-۱۸۹۲ (لندن، ۱۹۶۶) ص ۵۰.

۱۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۱۵.

۱۲- همان، صص ۱۷-۱۸ تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۵ در این متن این حقیقت که سیاست انگلیس به ایران با سیاست آن در هند تفاوت داشت و هدف واقعی‌اش تحت‌سلطه نگاهداشتن آن در مدتی طولانی بود، اهمیت زیادی نیافته است.

در ایالات دیگر هم همین ائتلاف را میان بازرگانان و علما می‌بینیم، در محرم ۱۳۰۹/ اوت - سپتامبر ۱۸۹۱ از تبریز اعتراضاتی به‌گوش می‌رسید^{۱۳}. علما به نشانه نارضائی از تعلیم در مدارس تن زدند؛ و زندگانی بازرگانی شهر با بسته شدن بازار راکد شد. به شاه تلگرافی فرستاده لغو امتیاز را خواستار شدند. تهدید کردند که اگر شاه مخالفت کند مقاومت مسلحانه صورت خواهد گرفت^{۱۴}. میرزا آقاچواد که پس از غیبت موقت باز گشته و در بحبوحه نفوذ خود بود هیجان تبریز را رهبری می‌کرد. ناصرالدین‌شاه به عزم ریشخند میرزا آقاچواد، آقاعلی آشتیانی را که از درباریان بود با هدایائی به دیدار او فرستاد^{۱۵}. پیش از ورود او به تبریز مردم شهر پاره‌کاغذی به‌گردن سگی آویخته آنرا در اطراف شهر گردانند تا باین‌وسیله ابلاغیه‌های شاه و پیام‌آور او را خفیف گردانند^{۱۶}. آقاعلی آشتیانی کوچه‌های تبریز و سکونتگاه میرزاچواد را از مردان مسلح آکنده یافت و به احتیاط نزدیک‌تر دید که هدایا را تقدیم کند و بی‌مکث و مصاحبه بازگردد^{۱۷}. در اصفهان که‌نندژ روحانیان، علما به رهبری آقانجفی مجتهد سختگیر بی‌درنگ علیه انحصار تنباکو تمهیح شدند آنان به‌حدی دست‌پیش را گرفتند که حتی پیش از صدور فتوای معروف از فروش تنباکو جلو گرفتند^{۱۸}. ظل‌سلطان به آقانجفی فشار آورد تا حکم اباحه فروش تنباکورا بدهد اما توفیقی نیافت^{۱۹}. در مشهد حاج‌شیخ محمدتقی بجنوردی و حاج حبیب

۱۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۲.

۱۴- فوریه، همان، ص ۳۱۱ تیموری، همان، ص ۷۵ اسناد وزارت‌خارجه

انگلیس ۵۵/۵۳۹ ص ۴

Memorandum Respecting the Imperial Tobacco Corporation of Persia.

۱۵- ملک‌آرا، همان، ص ۱۱۵.

۱۶- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۵۲.

۱۷- ملک‌آرا، همان، ص ۱۱۵.

۱۸- تیموری همان، ص ۷۸.

۱۹- همان، ص ۷۹.

مجتهد شهیدای تظاهرات را علیه انحصار تنباکو رهبری کردند.^{۲۰} تجلیات نارضائی و خشم به‌رغم شباهتی که داشت به‌ظاهر بخشی از يك نقشه هماهنگت نبود. اتحادی که میان علما و از سوی آنها میان مردم پدید آمد در مرحله نخست در اثر فتوای تحریم استفاده از تنباکو که به میرزا حسن مجتهد شیرازی نسبت داده می‌شد پدید آمده بود. پیشتر دیدیم که چگونه شیخ مرتضی انصاری خود را به منزله تنها مرجع تقلید در عتبات مستقر کرد، پس از مرگ او که در سال ۱۲۸۱/۱۸۶۴-۱۸۶۵ رخ داد جانشین فوری برای او پیدا نشد. در ابتدا میرزا حسن شیرازی و میرزا حبیب‌الله رشتی که هر دو از شاگردان شیخ مرتضی بودند مرجعیت و ریاست برابری پیدا کردند.^{۲۱} در سال ۱۲۸۷/۱۸۷۰ - میرزا حسن پس از بازگشت از زیارت مکه از نجف حرکت کرد و در شهر سامره که بیشتر اهالی آن از سنیان بودند و برای اینکه پایگاه تازه روحانیت شود بسیار مناسب بود، رحل اقامت افکند.^{۲۲} تعدادی از شاگردانش به دنبال او به سامره رفتند در جمله مهمترین آنان ملا کاظم خراسانی بود که بعدها یکی از بزرگترین روحانیان طرفدار مشروطه بشمار رفت. به تدریج اقتدار روحانی میرزا حسن افزایش یافت تا به منزله تنها مرجع تقلید و جانشین شیخ مرتضی انصاری «تجلی» کرد.^{۲۳} شیخ مرتضی مایل نبود که از قدرت خود استفاده سیاسی کند و میرزا حسن شیرازی هم در آغاز همین بی‌میلی را از خود نشان داد.^{۲۴}

گفته شده است که پافشاریهای سید جمال‌الدین اسدآبادی موجب شده که او از احتیاط دست بردارد لکن تماسهای او با

۲۰- همان، ص ۸۰.

۲۱- حیات یحیی ۱، ۳۶ درباره میرزا حبیب‌الله رشتی رك: میرزا محمد حسن‌خان اعتماد السلطنه «المآثر و الآثار» (تهران ۱۳۰۶ ق / ۱۸۸۹) ص ۱۴۴.

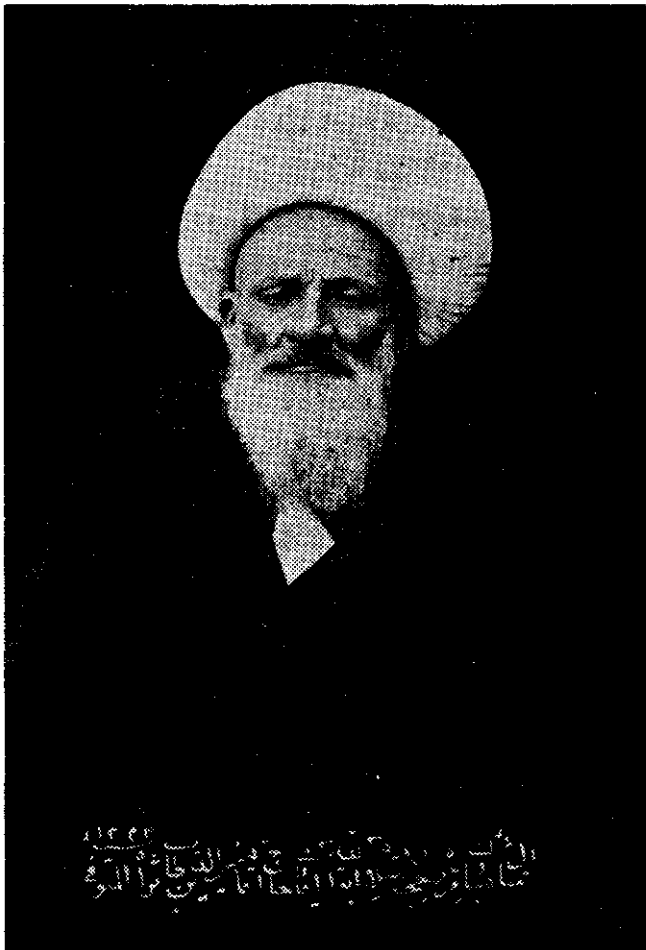
۲۲- حیات یحیی ۱، ۲۷ [ت م: محمد حسین آدمیت در دانشمندان و سخن-سرایان فارس جلد ۴ ص ۲۲۴ خروج او را از نجف به سال ۱۲۹۱ می‌داند.]

۲۳- همان، ص ۲۸. اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۳۷ [ت م: نام او را

میرزا محمد حسن شیرازی ذکر کرده است.]

۲۴- تیموری، همان، ص ۸۷.

علمای شیعه ایران مستقیم‌تر و مداوم‌تر بود و محتمل است که از يك نامه که به قلم جمال‌الدین نوشته می‌شد اهمیت بیشتری داشت. بخصوص وضع سیدعلی‌اکبر فال‌اسیری که به طرز خفت بار از ایران تبعید شده بود و ستم‌دیدگی او دست‌کمی از ستم‌دیدگی سید



آقا منیرالدین بروجردی: به روایت کتاب کسی که تقاضای عالمان اصفهان را برای صدور تحریم کشیدن تنباکو به سامره نزد میرزا حسن شیرازی برد. به روایت فرزند و نوادگانش: نخستین کسی که فتوای تحریم کشیدن تنباکو را در اصفهان صادر کرده برای گرفتن حکم تحریم عمومی به سامره نزد میرزای شیرازی رفت. رک به پیوست ص ۴۰۴.

جمال‌الدین نداشت، به ظاهر میرزا حسن را بر آن داشته بود تا از اقتدار مرجعیت خود استفاده کند. سید علی‌اکبر فال‌اسیری پس از اینکه در بصره با سید جمال‌الدین دیدار کرد راه سامره را در پیش گرفت و در این شهر از اجرای خفت بار خود و نیز هیجان انحصار تنباکو با میرزا حسن شیرازی سخن گفت^{۲۵}. امین‌السلطان وقتی فهمید که با تبعید سید علی‌اکبر چه اشتباهی مرتکب شده و موجب شده که او با میرزا حسن تماس مستقیم یابد کوشید تا او را به بازگشت اغوا کند اما تیرش به سنگ خورد^{۲۶}. در این اوان سامره شاهد ورود يك تن دیگر به نام آقا منیرالدین بود که به نمایندگی از علمای اصفهان آمده بود تا از میرزا حسن در مسأله امتیاز تنباکو کسب تکلیف کند^{۲۷}.

در ۱۹ ذوالحجه ۱۳۰۸/۲۶ ژوئیه ۱۸۹۱ میرزا حسن دخالت خود را با مخابره تلگرامی به ناصرالدین شاه آغاز کرد و در ضمن آن به توهینی که نسبت به سید علی‌اکبر رفته بود و نیز علیه انحصار تنباکو اعتراض نمود^{۲۸}. اندکی پس از وصول تلگرام به تهران محمودخان مشیرالوزاره کارپرداز سفارت ایران در بغداد به سامره فرستاده شد تا نتایجی را که از امتیاز تنباکو می‌بایست عاید ایران شود برای میرزا حسن شیرازی تشریح کند اما نتوانست میرزا را از مخالفت باز دارد^{۲۹}. نامه‌های تملق‌آمیز امین‌السلطان و میرزا زین‌العابدین امام جمعه هم در عقیده میرزا حسن نسبت به انحصار تنباکو اثری نداشت^{۳۰}. شاه به نخستین تلگرام او پاسخ نداد و میرزا حسن یکبار دیگر در سپتامبر ۱۸۹۱ نامه‌ای نوشت و اعتراضات خود را نسبت به امتیاز تنباکو به تفصیل شرح داد^{۳۱}.

۲۵- ملك آراء، همان، ص ۱۱۵.

۲۶- تیموری، همان، ص ۷۲ ملك آراء، همان، ص ۱۱۶ [ت م: در این ص

دیده نشد.]

۲۷- تیموری، همان، ص ۷۹.

۲۸- همان، ص ۸۸.

۲۹- همان، ص ۸۹، فوریه، همان، ص ۳۱۵.

۳۰- تیموری، همان، ص ۹۲.

۳۱- فوریه، همان، ص ۳۱۴.

تا در ربیع‌الثانی ۱۳۰۹/ نوامبر - دسامبر ۱۸۹۱ که هنوز پاسخ قانع‌کننده‌ای از تهران به دستش نرسیده بود به میرزاحسن آشتیانی نامه‌ای نوشت که به نیابت از جانب او در مبارزه انحصار اقدام کند^{۲۲} در اوایل دسامبر در تهران فتوایی صادر شد که استفاده از تنباکو را به هر شکلی در حکم جنگ علی‌ه امام‌زمان یعنی حرام می‌دانست^{۲۳}. این فتوا به سرعت و به کمال اثر گذاشت چنانکه در سراسر کشور مردم از استعمال تنباکو تن زدند^{۲۴}. شایعات فراوانی که درباره منشأ فتوی رواج یافته بود بی‌شک تا حد زیادی از طرف حکومت بود به این امید که از تأثیر فتوی کاسته شود. برای آنکه اثر فتوی به کمال باشد بنا به سلیقه مردم آنرا به میرزاحسن شیرازی نسبت داده بودند زیرا او تنها مرجع تقلید بود و می‌توانست همه مؤمنان را به اطاعت وادارد. بنابراین نکته مهم برای حکومت این بود که انتساب آن فتوی را به میرزاحسن شیرازی مشکوک قلمداد کند. در عین حال معلوم نبود که فتوی به قلم میرزاحسن شیرازی نوشته شده است یا دیگران به نام او نوشته‌اند.

به‌ظاهر ابتدا در اواخر ربیع‌الثانی ۱۳۰۹/ نوامبر ۱۸۹۱ در اصفهان شایع شده بود که میرزاحسن شیرازی چنین فتوایی صادر کرده است^{۲۵}. در واقع آقانجفی تقاضای صدور فتوی را به آقامنیرالدین داده بود و این اخیر از برای تقدیم آن به سامره‌رفته بود و محتمل است که فتوای میرزاحسن شیرازی در تحریم استعمال تنباکو ابتدا به اصفهان فرستاده شده باشد.

در تهران به سبب آنکه ارتباط تلگرافی با عراق قطع شده بود تشخیص فوری دروغ یا راست بودن شایعات امکان نداشت. شایعه دیگری بر سر زبانها افتاد که از سامره نامه‌ای در تأیید فتوای سابق خطاب به میرزاحسن آشتیانی رسیده است. از آن پس

۳۲- تیموری، همان، ص ۹۷.

۳۳- مستوفی، همان، ۱، ۴۷۱ تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲.

۳۴- فوریه، همان، ص ۳۲۲.

۳۵- تیموری، همان، ص ۱۰۲.

هزاران نسخه از آن فتوی در تهران پخش شد^{۳۶}. بعد امین‌السلطان شایع کرد که نسخه اصلی فتوی را رئیس صنف تجار (ملك التجار) تهران جعل کرده است^{۳۷}. امین‌الدوله در خاطراتش این اسناد را تأیید می‌کند. و دیگران نیز در صحت آن فتوی اظهار شک کرده‌اند^{۳۸}. این حقیقت که نسخه‌های فتوی در تهران و نقاط دیگر بی‌درنگ پس از نامه‌ای که به دست میرزا حسن آشتیانی رسیده بود توزیع شده بود. نشان می‌دهد که پیشتر تا اندازه‌ای نقشه و سازمانی در کار بوده است. این امر به خودی خود مؤید جعلی بودن فتوی نیست شاید در میان اختیاراتی که میرزا حسن شیرازی به میرزا حسن آشتیانی در تهران داده بود یکی هم صدور فتوایی به نام او در تحریم استعمال تنباکو در موقع مناسب بوده است.

به‌هرحال میرزا حسن شیرازی نسبت فتوی را به خودش نفی نکرد. امین‌الدوله با خصومت همیشگی اش نسبت به علما می‌گوید علت این امر اینست که میرزا حسن شیرازی اطاعت عمومی را از آن فتوی نمایشگر قدرت خود می‌دانست^{۳۹}. هرچند در مکاتبات اولیه اش با شاه نظریه خود را درباره امتیاز تنباکو به روشنی بیان داشته بود سرانجام هم فتوایی که در ۲۶ ژانویه ۱۸۹۲ صادر کرد به بایکوت استعمال تنباکو پایان داد^{۴۰}.

۳۶- همان، صص ۱۰۳-۱۰۴.

۳۷- همان، ص ۱۱۲ بنا به روایت و - و. ا. کاساگوفسکی Iz tegeranskovo Dnevnik [مسکو، ۱۹۶۰]، ص ۱۴۲ ملك التجار درباره امتیاز تنباکو به میرزا حسن شیرازی نامه نوشت و در پاسخ متن فتوای تحریم استعمال تنباکو را دریافت کرد، وی سپس فتوا را به میرزا حسن آشتیانی داد و آشتیانی موجبات تهیه هزاران نسخه از آنرا فراهم کرد تا در روز معینی توزیع شود. کاساگوفسکی در آن زمان در تهران نبود و گزارش او در عین حال که استبعادی ندارد نمی‌تواند موثق باشد.

۳۸- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۷۳، حیات یحیی ا، ۱۰۸ مستوفی، (همان، ا، ۴۷۰) فتوا را جعلی می‌داند اما درباره هویت جاعل سخنی نمی‌گوید.

۳۹- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۷۳.

۴۰- فوریه، همان، ص ۳۳۹.

بنابراین منشاء نهائی مخالفت با انحصار در سامره بود. اما عزم علما و مردم ایران به ویژه مردم پایتخت به همان اندازه در انگیختن هیجان اهمیت داشت. در تهران جنبش علیه انحصار تنباکو را میرزا حسن آشتیانی رهبری می کرد که او هم مانند میرزا حسن شیرازی و میرزا آقا جواد از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بود. آشتیانی پس از مرگ حاجی ملاعلی کنی در شمار برجسته ترین علمای پایتخت درآمد بود و بر یکی از محاکم عمده شرع ریاست داشت^{۴۱}. او را کانون بی نظمی هائی که به دنبال بایکوت در پایتخت درگرفت دانستند. عزم او در اتحاد مردم به همان اندازه وجوب آن فتوی اثر داشت.

فوریه از تعجیبی که در اثر اعمال قاطعانه بسایکوت چه در دربار تهران چه در سفارت انگلیس احساس می شد سخن می گوید^{۴۲}. علما بیش از همیشه در اختیار مردم بودند و قدرتی مستحکم تر از قدرت شاه از خود نشان دادند، پیروزی مزبور در اثر اتحاد مرجع تقلید و وحدت رهبری به دست آمده بود و فقط با انهدام چنین اتحادی امکان از میان رفتن آن وجود داشت. برای این منظور نیز اتکاء به علما ضرورت داشت چنین بود میزان تسلط روحانیان.

در ۱۹ دسامبر ۱۸۹۱ علمای تهران دعوت شدند تا در سکونتگاه کامران میرزا نایب السلطنه برای بحث در انحصار تنباکو اجتماع کنند^{۴۳}. به آنان پیشنهاد شد که استعمال تنباکورا مجاز اعلام کنند اما فقط سید عبدالله بهبهانی از اطاعت فتوی تن زد به ظاهر او میرزا حسن شیرازی را اعلم نمی دانست و از این رو وی را شایسته تقلید نمی شمرد^{۴۴}. در ضمن او اتحاد و ارتباط

۴۱- اعتماد السلطنه، همان، ص ۱۵۱ [ت م: در همین ص آمده: زحمات حکومت شرعیه کلیه بر عهده وی قرار گرفته است] Biographical Notices of Persian Notables گردآورده سرهنگ دوم ا - پیکت A. Picat فصل ۴ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۹۲/۶۰.

۴۲- فوریه، همان، صص ۳۲۲-۳۲۳.

۴۳- همان، ص ۳۲۶.

۴۴- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۳.

نزدیکی با امین‌السلطان داشت^{۴۵}. و دلگرمی‌های مادی که به او داده بودند به‌ظاهر او را در ادامه کشیدن قلیان مصر کرده بود^{۴۶}. سیدعلی‌اکبر تفرشی آشکارا بهبهانی‌را به‌گرفتن رشوه متهم کرد و جلسه ملاقات با اغتشاش و غوغا منحل شد^{۴۷}. - شرکت سلطنتی انحصار تنباکو به‌نشانه سازش تنها به‌صدور تنباکو پرداخت اما علما راضی نشدند و به‌بایکوت ادامه دادند^{۴۸}. مکاتبات بعدی میرزا حسن شیرازی تحریم را ابرام کرد^{۴۹}. در يك اقدام جابرا نه که برای شکستن بایکوت صورت گرفت اما فقط به‌تجلی مجدد قدرت علما کمک کرد قصد این بود که میرزا حسن آشتیانی را تهدید به تبعید از تهران کنند. مگر اینکه فتوای تحریم را نقض کند. ناصرالدین‌شاه نامه‌ای بسیار خوشونت‌آمیز به وی نوشت با شقوقی چند و رفتار او را مورد سرزنش قرار داد: آیا عوام‌فریبی به‌نظر شما رسیده یا مسند خود را می‌خواهید به این واسطه رونقی بدهید باز هم در مجالس و محافل خودتان در عوض تحسین و تمجید بر ضد دولت و اولیای دولت حرف می‌زنید یعنی چه من شما را آدم فقیر و شخص ملای بی‌غرض و دولتخواه می‌دانستم حالا بر ضد آن می‌بینم که اقتباس به مجتهد تبریز [یعنی میرزا آقاچواد] و آقاجنقی اصفهانی و غیره می‌کنید آیا نمی‌دانید که کسی نمی‌تواند بر ضد دولت برخیزد؟^{۵۰}

این اظهار امرانه از حکومت استبداد به‌طرز عجیبی با اظهار پشیمانی و سرسپردگی ناصرالدین‌شاه به‌علما پس از لغو انحصار

۴۵- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه، ۶، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی (تهران ۱۳۴۳ ش/ ۱۹۶۴) ص ۵.

۴۶- بنا به‌روایت ملک‌آرا (همان، ص ۱۱۶) وی از ارنستین Ornstein مدیر شرکت تنباکو هزارلیره رشوه گرفته بود، سپس از حکومت يك ساعت طلا گرفت. (Biographic Notices فصل ۴).

۴۷- مستوفی، همان، ۱، ۴۷۰.

۴۸- تیموری، همان، ص ۱۲۶.

۴۹- تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۲۳-۲۶، فوریه، همان، ص ۳۲۸.

۵۰- تیموری، همان، ص ۱۳۵.

تباين دارد ميزان اين تباين نشان‌دهنده پيروزي علما بود. اين اقدام آشكار براي درهم شكستن قدرت علما و مجبور كردن آنها به نقض فتوى خشم عمومي و شورش را به شكل كنترل‌ناپذيري برانگيخت. ميرزا حسن آشتياني كه از تجويز استفاده تنباكو تن زده در سوم جمادى اول ۱۳۰۸/ چهارم ژانويه ۱۸۹۲ آماده حركت از تهران شد^{۵۱}. پيروان كه از نيت او آگاه شدند نزديك خانه او گرد آمدند و از خروج او جلوگيري كردند^{۵۲}. بازار بسته شد و قريب چهار هزار تن به رهبري يك نفر سيد گرد ارگ اجتماع كردند كفن پوشيده و آماده جهاد^{۵۳}. نايب السلطنه از ارگ بيرون شد تا با جمعيت سخن گويد ولى با عمليات خصمانه مواجه شد و با درشكه‌ئى شتابان گريخت^{۵۴}. فشار جمعيتى كه ارگ را محاصره كرده بودند چنان افزايش يافت كه سرانجام دستور آتش صادر شد و تظاهر كنندگان عقب نشستند. علما به آنان دستور دادند كه روز بعد بار ديگر اجتماع كنند^{۵۵}. اما از آن پس ناصرالدين شاه متقاعد شده بود كه بيش از اين نمى‌توان انحصار تنباكو را سرپا نگاهداشت و عضدالملك را به مصحوب يك انگشترى و اين پيام كه امتياز را لغو خواهد كرد نزد ميرزا حسن آشتياني فرستاد^{۵۶}.

حالا به طرزى طعنه‌آميز ميرزا حسن تهديد مى‌كرد كه از پايتخت بيرون خواهد رفت و شاه از ترس حمله بيشتر به ارگ التماس مى‌كرد كه بماند^{۵۷}. لکن در پنجم جمادى آخر ۱۳۰۹/ بيست و ششم ژانويه ۱۸۹۲ كه از تمايل به لغو امتياز اطمينان پيدا كرد پيام فرستاد و به مردم دستور داد كه به دنبال كسب و

۵۱- فوریه، همان، ص ۳۳۰.

۵۲- ملك‌آرا همان، ص ۱۱۷، خاطرات سياسى امين‌الدوله، ص ۱۵۹.

۵۳- همان، ص ۱۶۱ فوریه، همان، ص ۳۳۲ مستوفى، همان، ۱، ۴۷۲.

۵۴- ملك‌آرا، همان، ص ۱۱۷.

۵۵- همان، ص ۱۱۸، فوریه، همان، ص ۳۳۳.

۵۶- همان، ص ۳۳۴ تيمورى، همان، ص ۱۷۰، خاطرات سياسى امين-

الدوله، ص ۱۶۳.

۵۷- فوریه، همان، ص ۱۷۲.

کار معمولی خود بروند^{۵۸}. در عین حال نشانه جدی بودن تمام جنبش آن بود که تا ۲۵ جمادی آخر ۱۳۰۹/۶ ژانویه ۱۸۹۲ که هنوز نیت دولت به تمامی عملی نشده بود بایکوت ادامه داشت و از این تاریخ به بعد با رسیدن تلگرام میرزا حسن شیرازی بایکوت خاتمه یافت^{۵۹}.

بنابراین پس از مقابله سخت و مستقیم میان حکومت و مردم تهران که رهبری آن با میرزا حسن آشتیانی بود ناصرالدین شاه ناگزیر در برابر خواسته‌های علما تسلیم شد. گفتنی است در برخی از گزارشها که از ماجرا بجا مانده سعی شده است تا شخص ناصرالدین شاه محرك هیجان معرفی شود. بنابراین دوستعلی خان معیرالممالک در خاطراتش می‌نویسد که ناصرالدین شاه اندکی پس از اعطای امتیاز به سبب واکنش خصمانه روسها از آن کار پشیمان بود. از اینرو علاءالدوله را به سامره نزد میرزا حسن شیرازی فرستاد با این تقاضا که به تحریم استعمال تنباکو فتوی دهد^{۶۰}. یحیی دولت‌آبادی در تأیید فرض مشابهی دشمنی کامران میرزا نایب‌السلطنه را با امین‌السلطان اقامه می‌کند که چون امین‌السلطان سخت در اعطای امتیاز تنباکو دست داشت لغو آن به منزله ضربه شدیدی به او محسوب می‌شد^{۶۱}. لاسلز Lascelles مأمور سیاسی انگلیس نیز به نقشی که دسیسه دربار در آن هیجان بازی کرده اشاره می‌کند اما نتیجه می‌گیرد که آن نقش حقیر بوده است^{۶۲}. به ظاهر بسیار بعید به نظر می‌رسد ناصرالدین شاه

۵۸- تیموری، همان، ص ۱۷۲ [ت م: چنانکه در همین ص آمده است: از طرف میرزا پیغام آوردند که چون دولت مشغول اقدام و مذاکره برای لغو انحصار دخانیات است فعلا مردم دنبال کسب و کار خود بروند...].

۵۹- همان، ص ۱۹۲ فوریه، همان، ص ۳۳۹ تاریخ بیداری ایرانیان، ص

۴۵.

۶۰- دوستعلی خان معیرالممالک، یادداشتهائی از زندگانی خصوصی ناصر-

الدین شاه، (تهران بدون تاریخ چاپ) ص ۱۷۷.

۶۱- حیات یحیی، ۱، ۱۰۷-۱۰۸.

۶۲- نامه‌ای به لردسالیسبوری به نقل ر.ل. گریوز در «سیاست انگلیس در

ایران» ۱۸۹۲-۱۹۰۳ ص ۳۹.

به کار خطرناک تحریک و برآغالییدن هیجان مذهبی دست زده باشد. زیرا چنان هیجانی ناگزیر علیه خود او و صدراعظمش به کار می‌رفت. دولت آبادی می‌نویسد که تهدید اخراج میرزا احسن آشتیانی آخرین نقشه‌ای بود که طرح شده بود تا پیش از لغو امتیاز به سفارت انگلیس چنین وانمود کنند که شاه‌حسن نظر دارد و مؤید امتیازست و سرانجام ناگزیر به لغو آن شده است^{۶۳}. با اینکه ناصرالدین‌شاه از هوش سیاسی عاری بوده از خطری که تبعید یک مجتهد سرشناس به دنبال داشته آگاه بوده و میل نداشته است جز با اقدام جدی با آن خطر روبرو شود. گذشته از این لحن نامه‌اش به میرزا احسن آشتیانی نیک واقعی می‌نماید. شاید که معیرالممالک می‌خواسته با نوشته خود ناصرالدین‌شاه را از رسوائی آن اقدام غیر ملی تبرئه کند و دولت‌آبادی هم می‌خواسته است ابتکار علما را ناچیز جلوه دهد^{۶۴}.

شبهاتی که میان بسیاری از شخصیت‌های هیجان با رویدادهای پیش از آن وجود دارد شگفت‌آور است. به همان ترتیب که آقاسید محمد در سال ۱۸۲۶ در جهاد بی‌امان روس پایداری و پافشاری کرده بود میرزا احسن هم در تحریم استعمال تنباکو از خود پافشاری عظیمی نشان داد. پس از قتل گریبایدف حکومت بر آن بود که حاجی میرزا مسیح را از تهران تبعید کند و با واکنش خشم‌آمیز مردم پایتخت روبرو شده بود. حالا هم تهدید تبعید میرزا احسن آشتیانی چنان خشمی را برانگیخت. مثل گذشته هدف مستقیم هیجان فعالیت‌های بیگانگان بود، در عین حال علیه دولت نیز به کار افتاد. اما هیجانی که علیه امتیاز تنباکو در گرفته بود از لحاظ وسعت و کیفیت با تجلیات پیشین قدرت روحانیان تفاوت داشت. نارضائی به طرز عظیم تری اظهار شد و رهبری آن استوارتر و متحدتر بود. نقش علما به منزله رهبران و مدافعان واقعی ملت علیه دولت و رخنه تدریجی بیگانه بار دیگر با وضوح

۶۳- حیات یحیی، ۱، ۱۰۹.

۶۴- چنانکه دیده خواهد شد گزارش وی از جنبش مشروطه نیز براساس همین تمایل است هرچند شاید از حقانیت بیشتری برخوردار است.

تازه‌ای تجلی یافته بود.

همچنین شاید هیجان، ناظران خارجی را نخستین بار به وسعت قدرت روحانیان در ایران آگاه ساخت. در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۱ لاسلز به سالیسبوری نوشت بدیهی است اگر ملایان در اثبات قدرت خودشان و روی کار آوردن يك حکومت متعصب ضداروپائی توفیق یابند باید همه امید خودمان را برای اصلاح ایران از رهگذر اقدام مهم بازرگانی از دست بدهیم^{۶۵}. در ضمن لاسلز در شگفت است که آیا هیجان صرف نظر از اثبات قدرت روحانیان در عین حال «تجلی يك عقیده عمومی نبوده که تا آن زمان در ایران ناشناس مانده» است^{۶۶}. ملاحظات مزبور اساس تماس‌های بعدی میان سیاست انگلیس و برخی از علما را تشکیل داد.

گفتنی است که دو تصور غلط از ماهیت هیجان در اروپا حتی در گزارشهای سیاسی شیوع یافت اولین تصور غلط این بود که از قرار معلوم می‌پنداشتند علت صدور فتوای تحریم استعمال و «نجس» بودن تنباکو آنستکه تنباکو از دست مسیحیان و سایر نامسلمانان می‌گذرد^{۶۷}. اما چنانکه دیده‌ایم در فتوا به این نکته تصریحی نشده و مآخذ ایرانی هم ذکری از آن نکرده‌اند. یافتن اصل این تصور غلط مشکل است شاید از این تمایل کلی ناشی شده باشد که هر نوع کهنه‌پرستی تعصب‌آمیز و مخالفت با روشنفکری را به علما نسبت می‌دهد مهمتر از این اغتشاشی بود که در ذهن اروپائیها درباره وظیفه، محل اقامت و شخص میرزا حسن شیرازی پدید آمده بود. بارها او را «مجتهد بزرگ کربلا» خطاب کردند^{۶۸}. حتی فوریه پزشک فرانسوی شاه می‌پنداشته که

۶۵- به نقل از R. L. Jreaves «ایران و دفاع از هند» ۱۸۸۴-۱۸۹۲ (لندن ۱۹۵۹) ص ۱۸۳.

۶۶- به نقل از گریوز «سیاست انگلیس در ایران» ۱۸۹۲-۱۹۰۳ ص ۳۹.

۶۷- به عنوان مثال- رك: گریوز «ایران و دفاع از هند» ص ۱۸۴، یادداشتی

در خصوص شرکت سلطنتی تنباکوی ایران ص ۷، ا-ح، س لندن دور A.H.S.Landor Across Coveted Lands (لندن ۱۹۰۲) ا، ۱۵۰ ت. پ. بروکوی T. P. Brockway Britain

and the Persian Bubble ۱۸۸۸-۱۸۹۲ «مجله تاریخ جدید» ۱۳ (۱۹۴۱) ۴۳.

او در کربلا سکونت دارد نه سامره^{۶۹}. جمال‌الدین اسدآبادی به دلایل شخصی بهتر دید که این تصور غلط را تأیید کند و نوشت «مجتهد بزرگ کربلا» در عمل پاپ ایران بود^{۷۰}. لکن تزار از وظایف و محل اقامت میرزا حسن شیرازی چیزکی می‌دانست و اندکی پس از لغو امتیاز تنباکو نامه‌ای به او نوشت و قول داد که در نفوذ مطلوبی که بر امور داخلی ایران دارد او را یاری خواهد کرد^{۷۱}. تماس انگلیس با علمای عتبات برای مقاصد سیاسی کمی بعد آغاز شد.

خاتمه موفقیت‌آمیز لغو امتیاز در ایران يك نتیجه مستقیم داشت و آن افزایش شایان توجه قدرت روحانیان بود. اندکی پس از لغو تحریم، ناصرالدین‌شاه خود را ناگزیر به احضار علمای تهران دید تا از آنان به سبب تقویت کردن اساس دولت‌سپاسگزاری کند. و به آنان قول داد که در تمام کارهای مهم به صلاح‌دید و مشورت آنها رفتار خواهد کرد^{۷۲} و نامه تملق‌آمیزی هم به میرزا حسن شیرازی نوشت^{۷۳}. و در ۸ شعبان ۱۳۱۲/۴ فوریه ۱۸۹۵ که مرگ این مجتهد بزرگ، جهانی را سوگوار کرد بر خود واجب دید که در مجلس یادبود او در مسجدشاه حضور یابد^{۷۴}. اما در باطن از تسلیم اجباری خود در برابر علما خشمناک بود و از نفوذ علما به تلخی با امین‌الدوله درد دل کرد^{۷۵}.

موقعیت امین‌السلطان پس از لغو امتیاز تنباکو به شدت ضعیف شده بود و از برای تقویت آن از همکاری نزدیک با سیاست‌انگلیس

۶۸- به عنوان مثال رك: یادداشتی در خصوص شرکت سلطنتی تنباکوی ایران ص ۸ ت - ای - گاردان T. E. Gordon, Persia Revisited (لندن ۱۸۹۶) ص ۲۶.

۶۹- فوریه، همان، ص ۳۱۴.

۷۰- جمال‌الدین افغانی «حکومت وحشت در ایران» Contemporary Review

۶۱ (۱۸۹۲) ۲۴۶.

۷۱- تیموری، همان، ص ۲۰۴.

۷۲- همان، ص ۱۹۵.

۷۳- همان، ص ۲۰۱.

۷۴- مستوفی، همان کتاب ۱، ۵۰۸ حیات یحیی، ۱، ۱۳۳.

۷۵- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۱۶۴.

دست برداشت و به جای آن مظهر استیلای روسیه در ایران شد^{۷۶} -
 تجدید رابطه با روحانیان که قدرت خودشان را به طرز شایان
 توجهی تثبیت کرده بودند برای احیای موقعیت امین‌الدوله به
 همین اندازه ضرورت داشت. بنا به گفته امین‌الدوله همکار اصلی
 او در میان علما کسی جز میرزا حسن آشتیانی که هیجان تهران را
 علیه امتیاز تنباکو رهبری کرد نبود^{۷۷}. باید به خاطر داشت که
 امین‌الدوله با امین‌السلطان و میرزا حسن آشتیانی هردو خصومت
 داشته و این هردو در رجب ۱۳۱۵ / نوامبر - دسامبر ۱۸۹۷ که
 امین‌الدوله صدراعظم شد در خنثی کردن طرحهای اصلاحی او
 دست داشتند. بنابراین شاید امین‌الدوله آغاز ائتلاف زیرکانه
 میان این دو را حتی پیش از آنکه در واقع تحقق یافته، می‌داند.
 امین‌السلطان برخلاف اتحادی که با میرزا حسن آشتیانی برقرار
 کرده بود شاید در پی انتقام گرفتن از او بوده است. از اینرو
 سیدعلی‌اکبر تفرشی را اغوا می‌کند تا شایع کند که میرزا حسن
 آشتیانی از ظل‌سلطان رشوه‌هایی گرفته است^{۷۸}. اما بعید نیست
 که ائتلافی هرچند موقتی، میان این دو مرد برقرار شده باشد. بنا
 به یک روایت میرزا حسن آشتیانی پیش از مرگ میرزا حسن
 شیرازی به سامره به دیدار او می‌رود باشد که «آب رفته» را به جوی
 باز آرد^{۷۹}. نقصانی که در قدرت میرزا حسن راه یافته بود تا حد
 زیادی در اثر ارتباط او با امین‌السلطان و به همین اندازه در اثر
 شایعه‌ای بود که سیدعلی‌اکبر تفرشی در افواه انداخته بود.
 آشتی میان امین‌السلطان و علما شبیه توافقی بود که تا حدی میان
 میرزا حسین‌خان سپهسالار و علما پس از لغو امتیاز رویتز پدید
 آمده بود. بهر حال میرزا مصطفی پسر میرزا حسن چند بعد با
 امین‌السلطان ارتباط نزدیکی برقرار کرد^{۸۰}. همچنین به‌طور کلی

۷۶- فوریه، همان، ص ۳۴۳.

۷۷- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۵۳.

۷۸- حیات یحیی ۱، ۱۲۰-۱۲۱.

۷۹- همان، ص ۱۳۲.

۸۰- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۳۸.

بسیاری از علمای پول پرست که در بنای ظلم و فساد جذب شده بودند از عناوین و کمک خرجی های مسرفانه برخوردار داشتند، و توصیه آنها برای هر عرضحال یا تقاضائی که تسلیم حکومت می شد به منزله مهر قبول بود^{۸۱}.

از ثروت و جاه طلبی بسیاری از علمای متقدم مانند سید محمد باقر شفتی در پیش سخن رفت. جاه طلبی آنان ابتدا به صورت مخالفت با دولت تجلی یافت و ثروت آنان اساس استواری را برای استقلال عمل آنها فراهم کرد. حالا چنین می نمود که علما در ستمگری شریک دولت شده اند.

یافتن علل این امر چندان دشوار و دیریاب نیست. لغوامتیاز تنباکو که نفوذ روحانیان را افزایش داد اشتهای بسیاری از علما را تیز کرد و بر آن شدند که منشاء نفوذ را به خود انحصار دهند. کوششی که در راه حصول این مقصود درگرفت رقابت بین آنان را دامن زد گهگاه به دولت هم امکان مداخله می داد. ائتلاف میان یک وزیر و یک عالم برجسته متضمن سود دوجانبه بود. بنا بر این رقابت موجود میان امین السلطان و عین الدوله بر رقابت موجود میان عبدالله بهبهانی و شیخ فضل الله نوری ناگزیر اثر می گذاشت. از سوی دیگر پس از مرگ میرزا حسن شیرازی مرجع تقلید واحدی نمی توانست عرض اندام کند زیرا که تمرکز قدرت در دست مرجع تقلید واحد ضرب شست خود را نشان داده بود و از اینرو داوطلبان زیادی داشت که هیچکدام نمی توانستند تفوق خودشان را اثبات کنند. در تهران شیخ فضل الله نوری و میرزا حسن آشتیانی هر دو دعوی علمیت داشتند اما چندان روی خوش به ایشان نشان ندادند^{۸۲}. رکودی که در پیشوائی علما پدید آمده بود دولت را برای بهره برداری از رقابت موجود میان مجتهدان عمده که از برای به کرسی نشاندن دعاوی خود به دنبال کمک بودند بیشتر ترغیب کرد. بدینسان میان دولت و برخی از علما ائتلاف گونه ای پدید آمد.

۸۱- همان، ص ۲۳۶، مستوفی، همان، ۱، ۴۹۶-۴۹۷.

۸۲- حیات یحیی، ۱، ۱۳۳.

لکن این ائتلاف موقتی بود و براساس منافع مشترک نبود. وابستگی برخی از علما به رقیبانی که برای دستیابی به قدرت دنیوی می‌کوشیدند در رویدادهائی که به انقلاب مشروطیت انجامید نقشی ایفا کرد اما این نقش ناچیز بود. هنگامی که امین‌السلطان پس از عزل در اواخر سال ۱۸۹۶ به قدرت بازگشت دیگر مآخذی برای همکاری با دولت باقی نماند. دو پهلویی مشابهی را - رقابت مداوم میان دولت و علما و ائتلاف ظاهری - در حوادثی که در سالهای آخر سلطنت ناصرالدین‌شاه در ایالات رخ داد می‌توان دید. در خراسان گروهی از طلبه‌ها به رهبری سید زین‌العابدین سبزواری دسته مسلحی برای اجرای دستورهای روحانیان تشکیل دادند.^{۸۳} در همدان به رهبری ملا عبدالله نامی آشوبهائی در گرفت که تاحدی علیه یهودیان و نیز علیه حکومت بود، ناگزیر لشکری به منظور منقاد کردن شهر بدان صوب گسیل شد.^{۸۴} در اثنای این در اصفهان مرکز سنتی مقاومت روحانیان در برابر دولت، آقانجفی با ظل‌سلطان به نوعی تفاهم دست یافتند که به تفاهمی که امین‌السلطان با علمای تهران پیدا کرده بود شباهت داشت. رییس Reece کنسول انگلیس در اصفهان در ۱۳ اکتبر ۱۸۹۳ گزارش داد: تا آنجا که من می‌دانم ظل‌سلطان و آقانجفی به نوعی مشارکت در احتکار غله دست یافته‌اند... در اعلاناتی که بر دیوارهای بازار و درهای کاروانسراها الصاق شده نارضائی مردم تجلی کرده است به آقانجفی دشنام داده و او را يك بازرگان محتکر غله قلمداد کرده‌اند. نسبتهای بسیاری به او داده می‌شود بخصوص از سوی کسانی که چند هفته پیش برای او احترام زیادی قائل بودند موضوع صحبت عموم اینست که او حالا یکبارہ نوکر شاهزاده شده است.^{۸۵} دو هفته بعد شورشهای نان به وقوع پیوست

۸۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۱۶۷.

۸۴- حبیب لوی Levi تاریخ یهود ایران (تهران ۱۳۲۹ ش/ ۱۹۶۰-۱۹۶۱)

۳، ۷۵۷.

۸۵- گزارش به لاسلز Lascelles در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۴۳/۶۰

نیز رك: مهدی ملک‌زاده «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» (تهران ۱۳۲۷ ش/

۱۹۴۸-۱۹۴۹)، ۱، ۱۶۶.

و آقانجفی برای اینکه خود را از ملامت کمبود مصنوعی نان برهاند کوشید که خشم عمومی را متوجه ظل‌سلطان کند^{۸۶}. در سال ۱۸۹۸ حاکم تبریز به یک چنین وضعی دچار شده بود و می-کوشید از همین شیوه‌ها علیه علما سود برد، هرچند توفیق کمتری پیدا کرد^{۸۷}. بعد می‌بینیم که اساس استواری برای همکاری میان دولت و علما حتی هنگامی که هر دو هدف مشترکی داشته‌اند وجود نداشته است، در ضمن علما مقداری از احترام سابق خود را از دست داده‌اند. با اینکه این زیان آنقدرها جدی نبود که وظیفه ضروری رهبری و بیان کردن خشم مردم را از ایشان سلب کند چنانکه خواهیم دید در جنبش مشروطه مردم را نسبت به آنان بدگمان کرد.

در سال ۱۸۹۶ که شلیک گلوله میرزا رضای کرمانی به حکومت ناصرالدین‌شاه پایان داد ایران در هرج و مرج فساد و فقر غوطه می‌زد. نارضائی مردم و نقش سیاسی علما پیوسته در دوران حکومت جانشین او رو به افزایش بود علما از تفوقی که پس از لغو امتیاز تنباکو به دست آورده بودند بی‌درنگ بهره - برداری نکردند و اقدامی جدی در تضعیف سلسله قاچاریه ننمودند سهل است حتی به نظر می‌رسید که بین دولت و علما نوعی همکاری هم هست. لکن این همکاری بنیاد استواری نداشت. و هنگامی که نفوذ اقتصادی روسیه استقلال ایران را در معرض تهدید قرار داد، سابقه هیجانی که علیه امتیاز تنباکو در گرفته بود از خاطرها نرفته بود. درخواست‌هایی که در زی اصطلاحات مذهبی توسط پیشوایان دینی بیان می‌شد جنبش علیه سلطنت قاچار را که به انقلاب مشروطیت معروف شد پدید آورد. رویدادهای ژانویه ۱۸۹۲ پیشاپیش از این هیجان توده خبر می‌داد.

۸۶- رك: گزارشهای ریس Reece مورخ ۲۸ و ۳۰ اکتبر ۱۸۹۲ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۴۲/۶۰.

۸۷- رك: گزارش C. G. wood کنسول انگلیس در تبریز بیه تاریخ ۱۹ سپتامبر ۱۸۹۸ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۹۸/۶۰.

فصل سیزدهم

مخالفت روحانیون با امین الدوله و امین السلطان

(۱۸۹۶-۱۹۰۳)

در ۲۵ ذوالحجه ۱۳۱۳/۸ ژوئن ۱۸۹۶ مظفرالدین شاه به پایتخت خود وارد شد و اندکی بعد با هزینه‌های تاجگذاریش که از وام بانک‌شاهی پرداخته شده بود توانست که بر تخت بنشیند. این ضعف مالی که در اثر تبذیر ناصرالدین شاه و سوء اداره امین السلطان پدید آمده بود منشاء اصلی ناراحتی در حکومت مظفرالدین شاه شد. زیرا که بی‌پولی و تبذیر مداوم، دریافت وام‌های خارجی را ضرورت بخشید و اینها به نوبه خود موجب سنگربندی نفوذ اقتصادی روسیه شد. و خشمی که از گسترش این نفوذ پدید آمد بار دیگر علما و بازرگانان را در مخالفت علیه حکومت همداستان ساخت. جنبشی که دامنه‌اش به انقلاب مشروطیت کشید از نقش سنتی دوگانه علما - مقاومت در برابر تجاوز تدریجی بیگانه و قدرت دولت - سرچشمه گرفته بود. رویداد هائی که اینک از آنها سخن می‌رود موجب شد که این نقش با عزم راسخ‌تر و جدیت بیشتر انجام شود و سرانجام هم به جدال دور از انتظاری میان قدرت علما و دولت منجر شود. در نخستین سال حکومت جدید اندک گشایشی پدید آمد.

امین‌السلطان به‌عنوان صدراعظم باقی ماند، و چون در ۱۷ جمادی آخر ۱۳۱۴/۲۴ نوامبر ۱۸۹۶ عبدالحسین میرزا فرمانفرما به‌جای او نشست^۲، جانشین او نیز همان سیاستهای او را با احترام نسبت به علما معمول داشت. بنا به نوشته امین‌الدوله جلسات کابینه با حضور نمایندگان علما تشکیل می‌شد و فتاوی آنان در نصب و عزل حکام ایالات و سایر مقامات رسمی نقش قاطع داشت^۳. در اواسط سال ۱۸۹۷ امین‌الدوله از مقام وزیری حاکم آذربایجان استعفا کرد و به تهران آمد، شایع بود که رئیس کابینه می‌شود. در اواخر همین سال به‌طور رسمی صدراعظم شد^۴ - به محض رسیدن او به نخست‌وزیری کشمکش آشکار میان علما و دولت از نو آغاز شد، این جدال اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. زیرا امین‌الدوله هم مانند اصلاح‌طلبان پیشین از قبیل امیرکبیر و میرزا حسینخان سپهسالار در اساس با دخالت روحانیان در امور دولت مخالفت می‌کرد. او گناه فرصت یافتن علما را برای مداخله به فساد و نادرستی اداری نسبت می‌داد و معتقد بود که اگر وضع اداری اصلاح شود علما دیگر در امور سیاسی به‌طور قانونی حقی نخواهند داشت^۵. در واقع یکی از نتایج ثانوی تشکیل حکومت مشروطه را امحاء نفوذ روحانیان می‌دانست و نتیجه می‌گرفت که روحانیان بزرگترین مانع اصلاحند^۶. یکی از معاصران سیاست او را در جدائی سیاست از مذهب خلاصه می‌کند^۷. چنان‌که سیاستی ناگزیر با مخالفت روحانیان مواجه می‌شد. اندکی پس از رسیدن امین‌الدوله به‌مقام صدراعظمی علما بر او فشار آوردند تا حکام خراسان و عربستان را به‌جرم اینکه حرمت علما را نگاه نداشته و از اجرای دستورهای آنان تن زده‌اند از کار برکنار کند.

۲- همان، ص ۲۲۸.

۳- همان، ص ۲۳۱.

۴- همان، ص ۲۳۵.

۵- رکن: به‌اظهارات او به‌ناصرالدین‌شاه پس از لغو امتیاز تنباکو

(خاطرات سیاسی امین‌الدوله) ص ۱۶۴.

۶- همان، ص ۲۷۲.

۷- حیات یحیی، ۱، ۲۰۷.

علاءالدوله حاکم عربستان از قضا به دلخواه از مقام خود کنار گرفت اما امینالدوله از عزل غلامرضا اینانلو آصفالدوله حاکم خراسان خودداری کرد^۸. در واقع او با هرگونه دخالت علما در امور دولت چه در پایتخت چه در ایالات مخالفت کرد. شاید مهمترین موفقیت او در دوران کوتاه حکومتش تشویقی بود که از دانشآموزی می‌کرد و مدارس ابتدائی به شیوه اروپائی را نیز زیر رهبری انجمن معارف در تهران تأسیس کرد. هنگامی که حاکم آذربایجان بود میرزا حسن رشديه مؤسس مدرسه رشديه را که الفبا را به شیوه‌های جدید یاد می‌داد به تبریز باز خواند. علما به کفر میرزا حسن فتوی داده بودند و گروهی از طلاب مدرسه‌اش را ویران کرده اما حالا در سایه حمایت امینالدوله می‌توانست بار دیگر مدرسه را با خاطر جمع تأسیس کند^۹.

حالا که امینالدوله صدراعظم بود کسی را که بسه کفرش فتوی داده بودند به تهران آورد تا مدرسه‌ای همانند مدرسه رشديه تبریز در این شهر تأسیس کند^{۱۰}. در میان علما بخصوص میرزا حسن آشتیانی با این کار مخالفت کرد و تأسیس مدرسه به شیوه جدید را وسیله تضعیف مذهب قلمداد کرد^{۱۱}. دلایل مخالفت علما با مدارس جدید فراوان است. میرزا حسن آشتیانی بی‌شک این مسأله را دستاویز دیگری برای ابراز خصومت با امینالدوله دانست تا بی‌توجهی او را نسبت به تقاضاهای علما به این وسیله تلافی کند. شاید هم مدارس جدید مشابه مدارس ماسیونری تهران و تبریز پنداشته شده بود و از این جهت دشمن دین قلمداد شده بود. گذشته از اینها مخالفت عده کثیری از علما با رشديه در واقع دفاع از امتیازات و وظایف سنتی خودشان بوده است. همچنانکه

۸- خاطرات سیاسی امینالدوله، صص ۲۳۵-۲۳۶-۲۴۳.

۹- رك: م. مجتهدی، رجال آذربایجان در عصر مشروطیت (تهران ۱۳۲۷ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۴۹) صص ۷۷-۸۰ مهدی ملکزاده، تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران ۱۳۲۷ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۱، ۱۵۰.

۱۰- ملکزاده، همان، ۱، ۱۵۱ تاریخ مشروطه ایران، احمدکسروی، ص ۲۱.

۱۱- ملکزاده، همان، ۱، ۱۵۴.

گسترش قلمرو محاکم عرف قدرت قضائی آنانرا کاهش داده بود مدارس جدید در قلمرو سنتی دیگر علما، یعنی امر آموزش که کمابیش به طور کلی در انحصار آنان بود رخنه می‌کرد. علما خصومت آشکار خودشان را به روشنی با مقابله به مثل نشان دادند بدین معنی که سید محمد طباطبائی که یکی از علمای بزرگ پایتخت محسوب می‌شد مدرسه اسلام را بنیاد نهاد^{۱۲}.

امین‌السلطان که در آنزمان در قم بود و به هیچ‌روی به استعفاء اجباری خود تن در نداده بود با برخی از علمای ناراضی دست به یکی کرده بود تا امین‌الدوله را از اریکه قدرت به زیر آورد^{۱۳}. عبدالله بهبهانی به‌رغم تماسهای پیشین و بعدی‌اش با امین‌السلطان به‌ظاهر در این هیجان نقش برجسته‌ای به عهده نداشت. نقش عمده از آن میرزا حسن آشتیانی و به پایمردی پسرش میرزا مصطفی بود^{۱۴}. امین‌السلطان به برادر خود شیخ-اسمعیل امین‌الملک مأموریت داد تا در میان علمای پایتخت پول توزیع کند و با این وسیله خصومت آنان را نسبت به امین‌الدوله استواری بخشد^{۱۵}. گروهی از علما در مدرسه مروی اجتماع کرده تهدید نمودند که اگر به اوقاف مدرسه افزوده نشود به عتبات کوچ خواهند کرد^{۱۶}.

با اینکه امین‌الدوله از اجابت درخواستهای ایشان تن زد آنان به تهدید خود عمل نکردند. همچنین میرزا حسن آشتیانی یک روز گفت که باقی ماندن او در تهران امکان ندارد و بر سر آن است که به عتبات مهاجرت کند. وی آشکارا امید داشت که همان

۱۲- ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه ۴، سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی (تهران ۱۳۴۲ ش/ ۱۹۶۴) ص ۳۶.

۱۳- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۵.

۱۴- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۵۲ ابراهیم صفائی، (رهبران مشروطه ۳: میرزا علی‌خان امین‌الدوله [تهران ۱۳۴۲ ش/ ۱۹۶۳] ص ۲۲) اظهار می‌دارد که میرزا حسن کار را به جایی رساند که امین‌الدوله را کافر قلمداد کرد و به همین ص خاطرات ارجاع می‌دهد لکن در آن از تکفیر ذکری نیست.

۱۵- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۳۷.

۱۶- حیات یحیی ۱، ۲۰۷-۲۰۸.

حوادث شدیدی که درشایعه تبعید او درحین هیجان تنباکو رخ داده بود تکرار شود، یا دست کم امین الدوله را از تکرار چنان ماجرائی بترساند. در این اوان امین الدوله به تهدیدهای مهاجرت توجهی نکرد^{۱۷}. با وجود این در ۱۵ محرم ۱۳۱۶/۴ ژوئن ۱۸۹۸ با توجه به فشار متزایدی که علیه او اعمال می شد از کار کناره گرفت و اندکی بعد امین السلطان نفوذ عادی خود را از نو آغاز کرد^{۱۸}.

با اینکه امین السلطان تا اندازه ای قدرت خود را از راه فشار روحانیان بازیافته بود مقدر چنین بود که خودش هم آماج هیجان جدی تری شود. عبدالحسین میرزا فرمانفرما در آغاز صدارت دوم امین السلطان به علمای تهران وجوهی پرداخت کرد تا موجبات عزل او را فراهم کنند^{۱۹}. لکن دلایل آنان برای مخالفت با او تا حدی به موجب سیاستی بود که نسبت به روسیه اعمال می کرد. در ایام وزارت امین الدوله مظفرالدین شاه به تشویق پزشک مخصوص خود حکیم الملك نقشه مسافرت به اروپا را درظاهر به دلایل پزشکی در سر می پروراند. امین الدوله برای تأمین مخارج سفر مزبور ابتدا با حکومتهای که منافع مستقیم در ایران نداشتند، سپس با انگلستان برای دریافت وام مذاکره کرده اما توفیقی نیافته بود^{۲۰}. از سوی دیگر امین السلطان در سال ۱۳۱۷/۱۹۰۰ با حکومت روسیه درخصوص دریافت ۲۲½ میلیون روبل وام مذاکره کرده بود که با پنج درصد بهره در ظرف هفتاد و پنج سال بازپرداخت شود از جمله شرایط وام مزبور این بود که ایران تا زمانی که این وام بازپرداخت نشده باشد حق گرفتن وام از حکومتهای دیگر را نخواهد داشت^{۲۱}. بدینسان تهدید استیلای مالی خارجی بر

۱۷- خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۵۴.

۱۸- همان، ص ۲۷۳.

۱۹- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۲۸.

۲۰- خاطرات سیاسی امین الدوله، ص ۲۶۰.

۲۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صص ۲۴-۲۵ [ت م: در این کتاب چنین آمده است: روسیان گمرکهای شمالی ایران را بگرو گرفتند و ۲۲ میلیون و نیم منات با سودی پنج درصد برای مدت هفتاد و پنج سال به ایران دادند الخ].

ایران نزدیکتر شد و این امر با و لخرجی‌های وامی که در مسافرت ۱۹۰۰ شاه به اروپا شده بود دست به هم داد و خصومت علما و بازرگانان را در يك جبهه واحد شدیدتر از آنچه پیشتر در امتیاز تنباکو پیش آمده بود تمرکز داد. شاید حتی مهمتر از وام‌روسیه فعالیتهای شخصی به نام نوز Naus مردم را نسبت به سیاستهای امین‌السلطان خشمگین ساخت. امین‌الدوله اندکی قبل از عزل خود گروهی بلژیکی را برای تجدید سازمان گمرکات به شیوه‌های اروپائی به ایران آورده بود که نوز هم از جمله آنان بود. نوز رئیس‌کل گمرکات و در برابر صدراعظم مسئول بود. در سال ۱۹۰۰ که امین‌السلطان همراه شاه به اروپا رفت نوز با قدرت و مسئولیت کامل به وزارت گمرکات رسید^{۲۲}. در ضمن او هم مانند امین‌السلطان با سیاست روسیه رابطه نزدیک داشت^{۲۳}، و تا نخستین روزهای جنبش مشروطیت به منزله مظهر زنده سیطره اقتصادی خارجی بر ایران بشمار می‌رفت.

در نخستین سفر مظفرالدین‌شاه به اروپا در غیاب او اعتراضاتی علیه امین‌السلطان و نوز در گرفت. در این اعتراضات بار دیگر نوعی ائتلاف میان بازرگانان و علما را به چشم می‌بینیم^{۲۴}. بازرگانان تعرفه‌های تازه گمرکی را برخلاف مصالح خود یافتند، بعلاوه بلژیکی‌ها را متهم کردند که به نفع بازرگانان ارمنی و سایر بازرگانان نامسلمان تبعیض روا می‌دارند^{۲۵}. اما علما ناگزیر با تفویض وزارت به يك بیگانه نامسلمان مخالف بودند هر دو گروه از خطر استیلاي بیگانه نگران بودند و همکاری آنان در مخالفت با چنین استیلائی طبیعی بود.

اگر مدتی بعد علما در شمار مخالفان اصلی امین‌السلطان بودند در آغاز کار فقط در شمار یکی از عناصر مخالف محسوب

۲۲- همان، ص ۲۹.

۲۳- خاطرات سیاسی امین‌الدوله، ص ۲۷۶.

۲۴- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۹.

۲۵- همان ص، بنا به روایت تاریخ بیداری ایرانیان (ص ۱۸۷) نوز برای

استخدام همکیشان یهودی‌اش در ادارات دولتی از نفوذ خود استفاده کرد.

می‌شدند. خصومت او با انجمن معارف و مدرسه رشدیه که در پرتو حمایت امین‌الدوله تأسیس شده بودند موجب شد که مدرسه رشدیه کانون هیجان علیه او شود^{۲۶}. رساله‌هایی که در آنها به سیاستهای او حمله شده بود پخش می‌شد تا آنکه تعدادی از مسئولان آنها را کشف و توقیف کردند^{۲۷}. اما آن رسالات تنها محصول گروه رشدیه نبود چه پس از انحلال آن مدرسه رسالات دیگری در حمله به امین‌السلطان نشر شد که نوز با اینکه آنها را به‌خاصه به‌علما نسبت نداد ولی به پان‌اسلامیست‌ها منسوب دانست^{۲۸}.

پیشتر دیدیم که اساس مخالفت با دولت تا چه حد گسترش داشت و چگونه علما و سایر مخالفان در هیجانی که علیه رژیم درگرفته بود با هم ائتلاف کرده بودند. هاردینج Hardinge سفیر انگلیس در ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ گزارش داد رویدادهایی که به توقیف گروه رشدیه منجر شد از مخالفان امین‌السلطان و نیز پان‌اسلامیست‌ها سرچشمه گرفته بود. بنا به روایت یکی از آگاهان، محل ملاقات آن دو گروه يك‌موضع ماسونی در تهران بود که «تعدادی از افرادی که در میان اعضاء آن راه یافته بودند از افراد مشخصی بودند که مقاصد یکباره متباینی با اصول فراماسونری داشتند و می‌خواستند از فراماسونری به عنوان رشته اتحادی میان اشراف ناراضی وابسته به دربار، احزاب مخالف، مسلمانان متعصب و انقلابیان که نظریات و مقاصد یکباره متفاوتی داشتند استفاده کنند»^{۲۹} اغتشاشی که در هدفهای محافل سری و علما در انقلاب مشروطیت پدید آمد تا حدی ناشی از ادامه ائتلاف‌های قبلی بود. ماهیت پان‌اسلامیسم پیچیدگی موضوع را بیشتر می‌کند

۲۶- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، صص ۲۵-۲۶.

۲۷- همان، ص ۲۶.

۲۸- گزارش هاردینج، مورخ ۱۸ اوت ۱۹۰۱ در اسناد وزارت خارجه

انگلیس ۶۰/۶۲۷.

۲۹- گزارش مورخ ۶ سپتامبر ۱۹۰۱ در اسناد وزارت خارجه انگلیس

۶۰/۶۲۷.

زیرا با اینکه آشکارا از مذهب الهام می‌گرفت در پی جلب وفاداری همه علما نبود و شالوده‌ای نهائی برای سیاست آنان نسبت به دولت تهیه نکرد.

با اینهمه در دوره وزارت دوم امین‌السلطان مخالفت علما نسبت به دولت تا حدی در اصطلاحات پان‌اسلامیک بیان می‌شد. فاصله میان سال ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ از مؤثرترین دورانهای پان-اسلامیسم در ایران است. سید جمال‌الدین اسدآبادی در ۵ شوال ۱۳۱۴/۹ مارس ۱۸۹۷ مرده بود و حزب اصلی او که در استانبول براساس رهبری او می‌کوشید حمایت شیعه را برای اتحاد در زیر لوای سلطان - خلیفه عثمانی جلب کند حتی پیش از مرگ او منحل شده بود^{۳۰}. سلطان عبدالحمید کوششهای او را برای جلب حمایت علمای شیعه در عتبات و ایران ادامه داد. در تهران شمس‌الدین بیگ سفیر عثمانی کوشید تا رابطه دوستانه نزدیکی با علمای پایتخت برقرار کند. بعلاوه شخصی به نام شیخ محمد ابوطالب زنجانی میان عثمانیها و علمای ایران وساطت می‌کرد^{۳۱}. در اثنای این حال تماس با عتبات آسان‌تر شده بود زیرا که عتبات در قلمرو عثمانی درآمده بود. حیثیت و اقتداری که میرزا حسن شیرازی با لغو امتیاز تنباکو به دست آورده بود بی‌شک بر حکومت عثمانی حسن اثر بخشیده بود و با اینکه وحدت مرجع تقلید حفظ نشده بود عتبات لختی از آن حیثیت را برای خود بطور کلی نگاه داشته بود. نسبت به شیخ محمد فاضل شرایبانی که پس از مرگ میرزا حسن شیرازی در شمار بزرگترین مجتهدان محسوب می‌شد احترام خاصی مبذول می‌شد. سلطان عثمانی دستور داده بود که شیخ می‌تواند هر روزی چهل کلمه به رایگان به استانبول تلگراف

۳۰- رك: حیات یحیی ۱، ۹۹.

۳۱- رك: سر، آرتور هاردینج Sir Arthur Hardinge «يك سياستمدار در شرق» (لندن ۱۹۲۸) صص ۲۷۳-۲۷۴ شیخ محمد در ژوئیه ۱۹۰۳ از نتایج کار خود اظهار نمیدی کرد (رك: Further Correspondence Respecting the affairs of Persia, and Arabia ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۱۵۸ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۴/۴۱۶).

بفرستد^{۳۲}. به ظاهر کوششی جدی برای ایجاد روابط حسنه مذهبی میان سنی و شیعه در میان نبوده است. خصومت میان این دو طایفه به حدی فروکش کرده بود که زائران و مسافران شیعه که به قلمرو عثمانی می‌رفتند دیگر ناگزیر به تقیه نبودند^{۳۳}. لکن گامهای بیشتری در جهت حصول وحدت در دین و تکلیف برداشته نشده بود. همکاری عملی به‌چنان وحدتی نیاز نداشت و به‌خاصه برای ایجاد وحدت عمل سیاسی بود که پان‌اسلامیست‌هائی نظیر ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس در رساله «اتحاد اسلام» خود که شاید بهترین رساله فارسی است که راه اصلاح مسائل اسلامی را در قرن نوزدهم نشان داده است پیشنهاد می‌کند که ایران و امپراطوری عثمانی در زیر لوای سلطان عثمانی متحد شوند. همچنانکه در نخستین روزهای اسلام عمر و علی کرم‌الله وجهه که در باره آنها بعدها مناظرات بسیاری در گرفت به اتفاق برای پیشرفت دین دست به دست هم دادند^{۳۴}. همان همکاری بار دیگر برای نجات اسلام که در باره بقای آن بحث می‌شد ضرورت داشت^{۳۵}. به طبع بدینسان جنبه ظاهری اسلام یا وجود امت در مخاطره بود بنابراین تقاضای یگانگی قاطبه اسلام Pan Islam در آغاز سیاسی بود، هرچند در غایت میان قلمروهای سیاسی و مذهبی اسلام تفکیک معنی‌داری امکان‌پذیر نیست.

این احساس که خطری اسلام را تهدید می‌کند و پیشتر در امتیازات رویتر و تنباکو از آن سخن رفت و نیز قرار گرفتن عتبات در قلمرو عثمانی دست به هم داد و پان‌اسلام را در ایران تا حدی مقبولیت بخشید. هاردینج در سپتامبر ۱۹۰۱ نوشت که

۳۲- محمدعلی تبریزی خیابانی، ریحانة الادب (تهران ۱۳۲۶ ش/ ۱۹۴۷-۱۹۴۸) ۲، ۳۰۲-۳۰۳.

۳۳- میرزا محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه، المآثر والآثار (تهران ۱۳۰۶ ق/ ۱۸۸۹) ص ۱۰۷ و میرزا حسن فراهانی، سفرنامه، چاپ حافظ فرمانفرماییان (تهران ۱۳۴۲ ش/ ۱۹۶۳) ص ۲۴۲.

۳۴- میرزا ابوالحسن شیخ‌الرئیس، اتحاد اسلام (بمبئی ۱۳۱۲ ق/ ۱۸۹۴-۱۸۹۵) صص ۵۵-۵۶.

۳۵- همان، صص ۵۱-۵۲.

«هرچند تعداد کمی از مجتهدان به آن روی موافق نشان داده‌اند پان‌اسلام در میان محصلان علوم دینی و محصلان سایر مدارس... هر روز قوی‌تر می‌شود... محصلان علوم دینی به‌جنبه مذهبی آن جلب می‌شوند و محصلان سایر مدارس به‌جنبه دموکراتیک آن.»^{۲۶} احتیاط بیشتر مجتهدان نسبت به پان‌اسلام شایان اهمیت است. مجتهدان با مذهب شیعه بیش از طلبگان آشنائی داشتند و آگاهی آنان به مشکلات همکاری شاید به‌شکرت نکردن آنها کمک می‌کرده است. با اینهمه چند مجتهد برای پان‌اسلام کار کردند و پان‌اسلام در ایران زندگانی درازی داشته است. در ۱۹۰۴ عالمان شیعه عتبات نامه‌نگاری با شیعیان قفقاز و آسیای مرکزی را آغاز کردند و روسیه بر حکومت عثمانی فشار آورد، در نتیجه عالمان با تبعید شدن به‌مدینه به‌ناچار از نامه‌نگاری به امپراطوری روسیه و نیز ایران دست بازداشتند.^{۲۷} این امر به‌طور موقت فعالیت شیعیان ایران را در جنبش پان‌اسلامیک متوقف ساخت اما در سال ۱۹۰۸ پس از انقلاب تازه پای ترک در امپراطوری عثمانی، تماس‌های دوستانه میان عالمان شیعه عتبات و مقام‌های ترک از سر گرفته شد، فاضلان شیعه می‌کوشیدند که پشتیبانی حکومت عثمانی را در راه تأسیس مشروطیت در ایران جلب کنند. و حتی تا آنجا پیش رفتند که از سلطان عثمانی با عنوان خلیفه یاد می‌کردند.* موج دیگری از احساسات پان‌اسلامیک در سال ۱۹۱۱ عالمان شیعه را فرا گرفت، در این زمان ایلغار روسیان به ایران با حمله ایتالیائی‌ان به‌لیبی همزمان شده بود. احساس سرنوشت مشترک و تیره‌بختی بار دیگر آنان را وادار ساخته بود که سلطان عثمانی را با

۲۶- گزارش در اسناد وزارت خارجه ۶۰/۶۲۷.

۲۷- رک: گزارشهای مورخ ۲۷مه و ۱۰ ژوئن ۱۹۰۴ کنسول یار انگلیس در

کربلا در

Further Correspondence Respecting the affairs of Persia and Arabia

بخش ۱۹ صص ۱۴، ۱۰۲ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۹/۴۱۶.

* رک عبدالهادی حایری «چرا علما در انقلاب مشروطیت ایران ۱۹۰۹-

۱۹۰۵ شرکت کردند؟» «Die welt des islams» مقدمه (۱۹۷۷-۱۹۷۶) ۱۲۵-۱۲۳.

عنوان خلیفه مخاطب قرار دهند* . پژواک‌هایی را از صدای پان-اسلام می‌توان تا همین اواخر یعنی جنگ یکم جهان به گوش شنید^{۳۸} . اما مشغولیت ذهنی عمده عالمان شیعه پیوسته مسأله‌های ایران بود و هیچ نوع طرح و نقشه‌ای برای از قوه به فعل در آوردن احساسات پان‌اسلامیک به ظهور نپیوست. در جنبش مشروطیت پان‌اسلام به مثابه انگیزه‌ای ظاهر نشد، نفوذ پان‌اسلام به راستی محدود به زمانی است که هیجان علیه امین‌السلطان در گرفته بود. نخستین سفر به اروپا بی‌آنکه آشوبهای جدی در ایران رخ دهد انجام شده بود و مخالفتی که متوجه رشديه شده بود به‌طور موقت از میان رفت. لکن سیاست امین‌السلطان مانند گذشته در پی استقرار سیطره روسیه بود. یکی از نتایج رشد نفوذ روسیه ظهور مجدد مخالفت با بهائیان بود. عشق‌آباد یکی از مراکز اصلی فعالیت بهائیان بود که از زمان فتح ماوراء خزر در قلمرو روسیه قرار گرفته بود و بهائیان را تا حد زیادی عوامل سیاست روسیه در ایران می‌دانستند^{۳۹} . در ضمن بهائیان دست به کوششهای آزمایشی زده بودند تا با مظفرالدین‌شاه رابطه‌ای دوستانه برقرار کنند و خودشان را متحدان دولت و مخالف علما قلمداد کنند^{۴۰} .

تهمت بهائیگری به حق یا ناحق بارها علیه دشمنان شخصی،

* رك: عبدالهادی حایری «واکنش‌های لیبیاییان و ایرانیان نسبت به امپریالیسم منعکس شده در دو سند» ZDMG، ۱۳۰ (۱۹۸۰) ۳۹۲-۳۷۲.

۳۸- در سال ۱۹۱۴ علمای عتبات فتوی دادند که ایران به حمایت از امپراطوری عثمانی و قدرتهای مرکزی وارد جنگ شود. رك: لب-ای-میروشنیف L. I. Miroshnikov «ایران در جنگ جهانی اول»، (مسکو ۱۹۶۴) ص ۴۰.

۳۹- حیات یحیی، ۱، ۳۱۵.

۴۰- این نظریه را عباس افندی در «رساله سیاسیه» طرح کرده است رك:

ح - روهمر H. Roehmer Die Babi - Behai (پستدام ۱۹۱۲) ص ۱۸۵ به نظر او حتی بین مظفرالدین‌شاه و بهائیان يك قرارداد مخفی وجود داشته است (همان،

ص ۱۵۵) نیز رك: ح - دریفوس

H. Dreyfus, «Les Béhaïs et Le Mouvement Actuel en Perse,» RMM, I (1906), 198-206

بخصوص توسط علما به کار رفت. حالا چنین می نمود که بهائیگری خود را با تجاوز تدریجی بیگانه و رژیم خیانتکار که به این تجاوز امکان داده بود همداستان کرده است، نشان دادن واکنش شدیدی ناگزیر می نمود که رهبر و بیانگر این واکنش نیز می بایست علما باشند.

امین‌السلطان بر آن بود که وام دیگری از برای پرداخت مصارف گردش بیشترشاه به نقاط تفریحی اروپا درخواست کند^{۴۱}. در فوریه ۱۹۰۲ شایعاتی در باره آن وام کذائی در تهران نشر یافت و علما آنرا تسلیم بیشتر ایران به منافع بیگانه انگاشتند و اعتراض نمودند. اینان به شاه نامه نوشتند و در ضمن ایراد اتهاماتی بر او متذکر شدند که «حکومت و مذهب ایران را با تلون مزاج و هوسهایت به مسیحیان می فروشی، و از اینکه حکومت را به امین‌السلطان «پسرك گرچی» واگذار کرده او را سرزنش کردند^{۴۲}. برای کاستن از مخالفت روحانیان نسبت به وام مزبور، رشوه‌هایی پرداخت شد اما توفیق چندانی به دست نیامد^{۴۳}.

از جمله شرایط اعطای وام یکی این بود که روسیه در گیلان تأسیسات ماهیگیری انحصاری پدید آورد و این امر مخالفت مستقیم حاجی محمد رفیع شریعتمدار مجتهد بزرگ گیلان را برانگیخت و در آغاز آوریل ۱۹۰۲ به قصد همداستانی با علمای پایتخت در ابراز مخالفت نسبت به گرفتن وام از رشت به تهران آمد^{۴۴}. بعلاوه قرار بود به یک شرکت روسی امتیازی داده شود که جاده‌ای

۴۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۲۹.

۴۲- گزارش هاردینج مورخ ۴ فوریه اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۵۰/۵۰ مادر امین‌السلطان گرچی بود هر چند گهگاه تصور می‌شد که ارمینی‌زاده است (رك: تاریخ مشروطه ایران، کسروی ص ۲۶).

۴۳- گزارش هاردینج به همان تاریخ، ملکزاده (همان، ۱، ۱۵۷) بعکس مدعی است که ارتشاء موفقیت‌آمیز بود لکن مخالفت روحانیان نسبت به امین‌السلطان سرسختانه افزایش یافت.

۴۴- گزارش هاردینج مورخ ۲ آوریل در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۵۰/۶۰. درباره شریعتمدار رك: محمد مهدی کاظمی «احسن‌الودیعه» (بفداد ۱۳۴۷ ق/ ۱۹۲۸-۱۹۲۹) ۱، ۷۰.

از مرز جلقا تا تبریز بسازد و علمای تبریز در مخالفت با آن همصدا شده بودند^{۴۵}. در آوریل مظفرالدین شاه و امین السلطان راهی اروپا شدند، خصومت علما به حدی بود که از خداحافظی با شاه تن زدند در واقع تهدید می شد که «هنگام بازگشت از اروپا به شاه اجازه ورود به قلمرو ایران داده نخواهد شد مگر آنکه عهدنامه ای را امضا کند که دیگر به روسیه امتیاز نخواهد داد.»^{۴۶} در واقع قرارداد وام پیشتر امضاء شده اما به اطلاع عموم نرسیده بود و علما به سفارتخانه های خارجی بخشنامه ای فرستاده و از آنان خواسته بودند که مداخله کنند و نگذارند روسیه به ایران وام دهد^{۴۷}.

از جمله علمائی که در غیاب شاه یا هنگام سفرش به اروپا در تهران بودند یکی هم آقانجفی بود که به ظاهر رهبری این مرحله از مخالفت علما با حکومت را به عهده داشته است^{۴۸}. وی با شرابیانی که در نجف بود در تماس بود^{۴۹}. و معروف است که به اتفاق سایر علما پیشنهادهای مربوط به پان اسلام را برای قبول سلطان عبدالحمید به عنوان رئیس کل دنیای اسلام تأیید می کرده است^{۵۰}. در میان رویدادهای بعدی که منجر به سقوط امین السلطان شد نفوذ عتبات آشکارتر شد و حکومت عثمانی تا سال ۱۹۰۴ که

۴۵- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۲۷ میرزا آقاچواد هم با ساختن راه رشت تبریز توسط روسها مخالفت نمود (رك: ت. ا. گردن Persia Revisited [لندن ۱۸۹۶] ص ۲۶.

۴۶- گزارش هاردینچ به تاریخ ۱۹ مه ۱۹۰۲ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۵۰/۶۰. بدیهی است که هیچانی که علیه میرزا حسن خان در شرایط مشابه در گرفته بود فراموش نشده بوده است.
۴۷- همان.

۴۸- گزارش ۵ مه ۱۹۰۲ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۶۵۰/۶۰.

۴۹- رك: Furthur Correspondence Respecting the affairs of persia and Arabia

ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۳۶۴ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۴/۴۱۶.
۵۰- گزارش ۵ مه E. G. Browne انقلاب ایران در سالهای ۱۹۰۵-۱۹۰۹ (کمبریج ۱۹۱۰) صص ۱۰۷-۱۰۸ آقانجفی تلگرافی رسمی از شخص سلطان عبدالحمید دریافت کرد مبنی بر اینکه هر وقت به کمک نیاز داشته باشی سلطان از

حکومت روسیه آنرا زیر فشار گذاشت برطبق سیاست گسترش پاناسلام خود ادامه نفوذ عتبات را به تمامی آزاد گذاشته بود. هماهنگی سیاسی علمای ایران و عتبات دست کم به اندازه هماهنگی سیاسی آنان در هیجان امتیاز تنباکو مؤثر بود.

علما نتوانستند از وام روسیه جلوگیری کنند اما وقتی شاه از اروپا بازگشت هیجان آنان نسبت به امین السلطان و سیاستهایش افزایش یافت. در تهران آقاسید علی اکبر تفرشی، سید محمد طباطبائی و میرزا ابوالقاسم طباطبائی برای سرنگون کردن او دست به یکی کردند^{۵۱}. اندکی بعد شیخ فضل الله نوری هم علیه امین السلطان به ائتلاف روحانیان پیوست^{۵۲} لکن نخستین شورشهای

→ تو دریغ نخواهد داشت (Further Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۳۷۹) احتمال می رود که علما برای سلطان عبدالحمید اندکی بیش از ناصرالدین شاه احترام قائل بوده اند. یکبار یکنفر عرب میرزا حسن آشتیانی را ملامت کرد که در تحمل حکومت ناصرالدین شاه بیش از حد حوصله به خرج می دهد وی پاسخ داد «ای بله آیا رهبر تو (یعنی سلطان عبدالحمید) از ابوبکر، عثمان و عمر پیروی می کند؟ چرا از او تبعیت می کنی؟» (رك: و - کاساکوفسکی IZ Tegetanskovo Dnevniko [مسکو ۱۹۶۰] صص ۴۹-۵۰).

۵۱- خاطرات سیاسی امین الدوله ص ۲۸۱ و تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۳۰ مآخذ اخیر امام جمعه تهران را از جمله توطئه گران علیه امین السلطان می شمارد، درست است که پسرش میرزا ابوالقاسم یکی از مخالفان امین السلطان بود اما وی تا زمان مرگ پدر میرزا زین العابدین که در ۱۶ ذوالقعدة ۱۳۲۱/۳ فوریه ۱۹۰۴ رخ داد یعنی تا حدود چهارماه پس از عزل امین السلطان هنوز عنوان امام جمعی را به ارث نبرده بود، رك: دوستعلی خان معیر الممالک، سید زین العابدین امام جمعه، یفما، ۱۲، (۱۳۳۸ ش/ ۱۹۵۹-۱۹۶۰) ۵۶۷.

۵۲- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۳۱ بنا به روایت تاریخ بیداری ایرانیان (ص ۱۳۰) سبب دشمنی شیخ فضل الله با امین السلطان این بود که امین - السلطان از پرداخت قرضهای متعددی که تن می زد [ت م: شیخ فضل الله نوری از سفر که معظمه معاودت به تهران نمود چون در این سفر که تغییر مسلک داده و به طریق اعیانیت سلوک کرده بود با قرض گزافی وارد شده مبلغ دوازده هزار تومان برای اداء دیونش از امین السلطان درخواست نمود او هم از دادن این مبلغ امتناع نمود... حاج شیخ فضل الله... دانست که... امین السلطان... ملاحظه پیش را ندارد لذا با آقای طباطبائی متحد گشت. تاریخ بیداری، همین ص].

جدی نه در تهران بلکه در ایالات به وقوع پیوست. در ژوئن ۱۹۰۲ مجتهدان نجف درخواستهایی به حکومت ایران فرستادند مبنی بر اینکه گزارش دقیقی از طرز به مصرف رساندن وام دریافتی از روسیه نشر دهد، فروش الکل را قدغن کند و بهائیان را توقیف کند^{۵۳}. درخواست نخستین به سکوت برگزار شد اما دو فقره دیگر پذیرفته شد. ابتدا بهائیان اصفهان را در معرض تعقیب و شکنجه قرار دادند این واقعه نشان می‌دهد که شاید در این باره میان شرابیانی و آقاجنفی تبانی شده است. بی‌شک حکومت تعقیب بهائیان را وسیله مناسبی یافته بود تا توجه مردم را از مسأله مهمتر وام‌های روسیه به این مسأله منحرف کند^{۵۴}. این هدف شاید دست‌کم به‌طور موقت به‌خوبی تحقق یافت زیرا تا یکسال بعد هم طول نکشید که باز آشوبهایی که ملهم از روحانیان بود در گرفت این بار محل آشوبها تبریز بود.

در ربیع‌ثانی ۱۳۲۱/ژوئن ۱۹۰۳ ملائی موسوم به میرزا علی‌اکبر در تبریز از کنار دکان می‌فروشی می‌گذشت در این اثنا مستی از میخانه بیرون شد و جام شرابی به او تعارف کرد، ملای مزبور به دستاویز اینکه به‌علما اهانت شده است به‌خانه حاجی-میرزا حسن مجتهد پسر و جانشین میرزا آقاجواد رفت و به‌همراه او به مسجد شاهزاده رفتند در مسیر آنها گروهی از علما ازدحام کرده بودند. بازرگانان تبریز که از طرز اداره پریم Priem افسر بلژیکی گمرکات شهر خشمگین بودند به ازدحام‌کنندگان معترض پیوستند؛ اعتراض علیه مدارس، مهمانخانه‌ها، میخانه‌ها که در آن شهر مظاهر نفوذ بیگانه بودند، صورت می‌گرفت. محمدعلی میرزا حاکم آذربایجان ناگزیر در برابر اعتراضات یکپارچه

۵۳- حیات یحیی ۱، ۲۱۵ این خواسته‌ها را ملهم از انگلیس می‌داند، نقش انگلیس در رویدادها در زیر مورد بحث قرار گرفته است.

۵۴- همان، ۱، ۳۱۶-۳۱۹ این تعقیب به‌طور شایان اهمیتی با انعقاد قرارداد گمرکی جدیدی بین ایران و روس همزمان است، به‌موجب این قرارداد بازرگانی روسیه در ایران موقعیت ممتازی به‌دست آورد. رک: براون، همان، ص ۱۰۶ و تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی ص ۲۵.

بازرگانان و علما سپر انداخت و طلبگان اجازه یافتند تا ساختمانهایی را که اعتراضها متوجه آنها بود ویران کنند. پریم به ناچار از شهر گریخت^{۵۵}. چون آشوبها فرو نشست به شهر باز گشت و حاجی میرزا حسن هم که از شهر تبعید شده بود علما و مردم تهران مقدم او را پیروزمندانه گرامی داشتند^{۵۶}.

این رویداد از لحاظ اینکه نشان می‌دهد که چگونه علما در ساختن یا حتی جستن دستاویزهایی برای جمع کردن مردم در اعتراض علیه حکومت پشتکار داشته‌اند جالب است. نارضائی به حدی ژرف و گسترده بود که تا دستاویزی پیدا می‌شد مردم بی‌درنگت به پایمردی گرد علما جمع می‌شدند. در روزگار وزارت عین‌الدوله حکومت به طرز شگفت‌آوری بهانه به دست علما می‌داد و آنان هم با چابکی آن بهانه‌ها را می‌گرفتند. بنا بر این نقش سنتی علما - که توسعه دادن، بیان کردن و جهت دادن به اعتراض عمومی بود - با سهولت و تأثیر درخور تأملی اجرا می‌شد. شاید مجتهدان عتبات بخصوص شراییانی در این آشوبها مثل آشوبهای اصفهان دست داشتند، هرچند به روشنی از خود سلب مسئولیت کرده حتی مدعی شدند که دستور داده‌اند هیجان تبریز موقوف شود^{۵۷}. اثری که بر مظفرالدین‌شاه و امین‌السلطان هردو باقی گذاشته بود عظیم بود. هاردینچ در ۴ ژوئن ۱۹۰۳ نوشت که شاه و وزیر اعظم به سختی از روحانیت می‌ترسند و این هراس ممکن

۵۵- همان، ص ۳۰ Further Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳

ص ۳۳.

۵۶- همان، ص ۲۱۷ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۳۰.

۵۷- ر.ک: گزارش استیونس Stevens کنسول تبریز به تاریخ ۲۵ ژوئن ۱۹۰۳

در Furthur Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ صص ۱۵۹-۱۶۰ بنا به این مأخذ منافع اقتصادی روسیان و بلژیکیان چنان شهر را قبضه کرده بود که کمابیش اینان نانوائی‌های شهر را اداره می‌کردند گزارش هاردینچ به تاریخ ۲۹ ژوئیه (همان، ص ۱۶۱) و نامه نیوماچ New March نماینده سیاسی در بغداد به هاردینچ به تاریخ ۲۹ ژوئیه (همان، ص ۱۱۱) بنا به روایت براون (همان، ص ۱۰۷) به حاجی میرزا حسن نامه‌هایی می‌رسید که معلوم می‌شد از عتبات است، فرستندگان خواستار بسته شدن مدارس، مهمانخانه‌ها و جز آن شده بودند.

است به جایی بکشد که از بستن قرارداد تنها شخصی و خود - خواهانه از بهر گرفتن سومین وام از روسیه خودداری کنند...»^{۵۸} مشاورالملک کنسول ایران در بغداد به دیدار مجتهدان بزرگ نجف (فاضل شرابیانی، فاضل ممقانی^{۵۹}، میرزا حسین خلیلی و ملا کاظم خراسانی) رفت تا به آنان اطمینان دهد که گزارشهای که در مورد گسترش نفوذ روسیه در ایران شنیده اند بی اساس است. گویند شرابیانی پاسخ داده است که اگر درخواستهای علما برآورده نشود «ما سگ حاضر [مظفرالدین شاه] را خلع خواهیم کرد و سگی دیگر به جای آن خواهیم گذاشت.»^{۶۰}

بنابراین بدیهی است در این اوان علما از قدرت خود در موقعیتی که امین السلطان با روسیان اختلاط می کرد به خوبی آگاهی داشته اند و دیرگاهی بود که با کنار گذاشتن روش محتاطانه شیخ مرتضی انصاری و میرزا حسن شیرازی خودشان را آماده کرده بودند تا برای سرنگون کردن سلطنت دست به کار شوند. پیشتر قدرت آنان در مقاصد معین علیه هدفهای معین به کار افتاده بود هرچند تناقض اساسی میان قدرت دنیائی و قدرت دینی همیشه وجود داشت. حالا قرار بود که این نیرو تنها علیه سلطنت به کار رود. در این مفهوم نیز انقلاب مشروطه نقطه اوج جریان دشمنی مذهبی علما با سلطنت است که با افزایش خطر سیطره بیگانه در عمل حدت یافت. سیاستهای امین السلطان به افزایش آن خطر کمک کرد و به دنبال آن عمق و قاطعیت مخالفت روحانیان با دولت نیز افزایش یافت.

در جمادی آخر ۱۳۲۱ سپتامبر - اکتبر ۱۹۰۳ در تهران

۵۸- رك: Further Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۲۷.

۵۹- قریب یکسال بعد فاضل ممقانی به زیارت مشهد رفت، عبور وی از راه ایران موجب اغتشاش شد، باج راهی را که در شاهراه بوشهر قم گرفته می شد حرام اعلام کرد و خود نیز از پرداخت آن تن زد و به طرزی خودنمایانه از ورود به تهران به سبب بودن مظفرالدینشاه در این شهر خودداری کرد (رك: هاردینج A. Diplomatist in the East ص ۳۲۱).

۶۰- گزارش ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳ هاردینج Further Correspondence ژوئیه -

سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۱۷۶.

چو افتاد که علمای نجف امین‌السلطان را اکفار کرده‌اند^{۶۱}. در منشاء این تکفیر مانند فتوائی که در تحریم استعمال تنباکو داده شد اختلاف هست و به ظاهر صدور حکم قطعی درباره آن ممکن نیست. مجتهدان نجف اسناد تکفیرنامه را که در تهران نشر یافته بود از خودشان سلب کردند^{۶۲}. و نظریات گوناگونی درباره جعلی بودن آن داده شد، دولت‌آبادی می‌گوید انگلیس کوشید از مجتهدان نجف تکفیر امین‌السلطان را بگیرد و چون تیرش به سنگ خورد تکفیرنامه‌ای به نام مجتهدان جعل کرد^{۶۳}. به طبع وحدت منافع میان علما و انگلیس وجود داشت و تماسهای محدودی که اینک موضوع بحث است پدید آمد، اما از هر دو جانب احتیاط

۶۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۲۳ تاریخ بیداری ایران، (ص ۱۲۹) [ت م: «در این اثنا اسباب مسافرت مظفرالدین‌شاه را به فرنگستان فراهم آورده و بهانه به دست رنود افتاد به آقایان علماء اعلام رسانیدند که امین‌السلطان دولت را مقروض کرد و شاه را به فرنگ برد.... بالاخره ورقه تکفیر امین‌السلطان در استانبول عکس انداخته به اطراف فرستاده شد، همین ص تاریخ بیداری].

۶۲- رک: گزارش ۳۰ دسامبر ۱۹۰۳ هاردینج در

Furthur Correspondence Respecting the affairs of Persia and Arabia

بخش ۱۶ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۶/۴۱۶ امین‌الدوله (خاطرات سیاسی ص ۲۸۱) این نسبت را تأیید می‌کند.

۶۳- حیات یحیی ۱، ۳۲۳ محمود محمود (تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی ۲، ۱۶۸۷-۱۶۹۵، ۷، ۱۹۱۲) با اینکه تکفیرنامه را موثق می‌شمارد آنرا به سیاست انگلیس اسناد می‌دهد در تأیید این نظر دیدار هاردینج از عتبات و عباراتی از کتابی به نام «مسأله خاورمیانه یا برخی مسایل سیاسی از دفاع هند» و چیرول V. chiroi (لندن ۱۹۰۳) را شاهد می‌آورد هاردینج تکفیرنامه را ابتدا در اواخر ۱۹۰۳ یعنی پس از عزل امین‌السلطان در بندرعباس دید (دست‌کم برطبق گزارش خودش در «یک سیاست‌مدار در شرق» ص ۳۰۷) در حالیکه عبارت مورد بحث در کتاب چیرول ص ۱۰۹ به ظاهر چیزی بیش از یک پیشگویی ملهم از جریان رویدادها نیست و پیشنهادی برای اقدام محسوب نمی‌شود. روسها نیز تکفیرنامه را به دسیسه‌های انگلیس اسناد می‌دهند (رک: V. Novoye vremya ۷ سپتامبر ۱۹۰۳ به نقل ابراهیم تیموری در «عصر بیخبری یا تاریخ امتیازات در ایران» [تهران ۱۳۳۶ ش/۱۹۵۷] ص ۷۶).

زیادی به کار می‌رفت. در مکاتبات سیاسی آن دوره اماراتی که بیانگر فشار آوردن بر علما از برای صدور تکفیر باشد وجود ندارد. شاید عناصر دیگری که با امین‌السلطان دشمن بوده‌اند مسئول تکفیرنامه باشند. متن تکفیرنامه تازمانی که امین‌السلطان بر سر کار بود چاپ نشد، پس از عزل او سیدمحمدعلی برادر مؤیدالاسلام کاشانی صاحب روزنامهٔ *جبل‌المتین*^{۶۴}، آنرا چاپ کرد و نسخه‌هایی از آن در تهران و ایالات پخش شد^{۶۵}. «خواه منشاء تکفیرنامه نجف باشد خواه نباشد چون شایعه در شرایطی رواج یافت که خصومت روحانیان نسبت به حکومت در اوج خود بود، بی‌شک اثر بزرگی بجا گذاشت. مظفرالدین‌شاه که در برابر این هیجان سپر انداخته بود در اواخر جمادی‌آخر سال ۱۳۲۱ اوایل سپتامبر ۱۹۰۳ امین‌السلطان را از کار برکنار کرد^{۶۶}. به تماسهای علما بخصوص علمای عتبات با ارباب سیاست انگلیس اشاره شده است، تاریخ‌نویسان جدید ایران که محمود محمود نمونه‌ای از آنهاست برآنند که انقلاب مشروطیت به‌خاصه محصول سیاست انگلیس است، انگلیسی‌ها آنرا طرح کرده‌اند تا نقشه‌های روسیه را نقش بر آب کنند و سیطره انگلیس را بر ایران از نو حکمفرما کنند، و برای اجرای این نقشه نقش اول را به علما داده‌اند^{۶۷}. بدیهی است این ملاحظات در تعیین نقش واقعی علما در انقلاب مشروطه حائز اهمیت است. بنابراین بررسی به‌تسبیت مشروح علت و میزان تماسهایی که از ژوئیه تا دسامبر ۱۹۰۳ میان علمای شیعه و انگلیس با مکاتبات سیاسی برقرار شده آموزنده است.

۶۴- *جبل‌المتین* در کلکته چاپ می‌شد و در اصل ناشر نظرات پان‌اسلامیست بود (رک: ای. جی. براون «مطبوعات و شعر در ایران جدید» [کمبریج ۱۹۱۴ ص ۷۳ محمدصدرهاشمی تاریخ جراید و مجلات ایران] [اصفهان ۱۳۲۷-۱۳۲۹ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۵۰] ۲، ۲۰۰).

۶۵- براون همان، ص ۷۳ تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۳۳.

حاشیه ۱.

۶۶- تاریخ مشروطه ایران، احمدکسروی، ص ۳۲.

۶۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۸.

سرآرتور هاردینج سفیر انگلیس در تهران برای برقراری این تماسها پیشقدم شد. هیجان علیه امتیاز تنباکو را اغلب ناشی از دسیسه روسیه در میان علما دانسته‌اند و هاردینج با توجه به وسعت دامنه مخالفت روحانیان با امین‌السلطان پیشنهاد کرد که ائتلاف تاکتیکی مشابهی با علما برقرار شود. البته روسها در زمان واقعه رژی علما را بگونه‌ای بسیار دور از اصول اخلاقی که با سنتها یا سیاست ما سازگار نیست به‌کار گرفتند اما من فکر می‌کنم ما می‌توانیم از آنها سرمشق بگیریم بی‌آنکه به شیوه‌های افراطی آنها متوسل شویم.^{۶۸}

هاردینج در ضمن نامه‌ای که به نیوماچ Newmarch مأمور سیاسی انگلیس در بغداد می‌نویسد پس از اظهار نگرانی از اینکه مبادا شاه و امین‌السلطان قرارداد دریافت و ام بیشتر از روسیه را امضاء کنند اشاره می‌کند که و ام گرفتن از روسیه «ایران را بیشتر به قدرت روسیه وابسته خواهد کرد و این امر تأثیر سوئی بر منافع ما خواهد گذاشت. به این دلیل من باید نگذارم علمای عتبات را از هیجان علیه مناسبات مالی ایران با روسیه دلسرد سازند، نمایندگان دولت پادشاهی انگلیس نمی‌توانند به‌طور رسمی از هیجان پشتیبانی کنند اما فکر می‌کنم خوبست حکومت ایران بدگمان شود که موضوع در معرض توجه ماست و ممکن است گهگاه از ما کمک فعال‌تری دریافت کنند... اینک مسأله دریافت و ام بیشتر از روسیه مطرح نیست اما اگر شاه در سال آینده به اروپا برود ممکن است او را به گرفتن و ام از روسیه بار دیگر وسوسه کنند بنابراین بهتر است بیشتر روحانیان برای يك اعتراض شدید آماده شوند. اغلب آرزو کرده‌ام که یکاش ما يك مأمور مخفی در کربلا و نجف می‌داشتیم تا ناظر کارهای مجتهدان عمده باشد و از احساسات آنها و احساسی که نسبت به امور سیاسی ایران دارند به ما خبر دهد... من می‌دانم که روسیه به

۶۸- در ۱۷ ژوئیه ۱۹۰۳ دستورهائی به کیمبال Kimball کنسول شیراز

فرستاده شد Further Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۱۷۸.

تازگی يك كنسول یار در كربلا به كار گمارده است...»^{۶۹} از آن پس میان علما و انگلیس نوعی وحدت منافع پدید آمد و انگلیس میل داشت که به این امر تأثیر عملی ببخشد. در تهران هاردینج کوشید تا به تن خود با علما تماس بگیرد، بارها علما را در سکونتگاه سفیر عثمانی ملاقات کرد و علما نیز در سفارت انگلیس به دیدار او شتافتند.^{۷۰} هاردینج از اهمیت سیاسی مجتهدان عتبات آگاه بود و بیشتر کوشش او متوجه آن بود که با آنان نوعی ارتباط همکاری پدید آورد.^{۷۱}

در این اوان عتبات نه تنها با امور ایران ارتباط داشت بلکه وسیله مناسبی هم برای گسترش نفوذ انگلیس در ایران در آنجا وجود داشت. این وسیله مناسب موقوفه اوده Oudh بود. سلطان غازی الدین حیدر حاکم شیعه صوبه اوده ولکنهو صدک روپیه وقف کرده بود تا عواید آن میان دو مجتهد یکی از نجف و دیگر از كربلا تنصیف شود و آنان میان مستحقان توزیع کنند.^{۷۲} در سال ۱۸۵۶ انگلیس سلسله سلطان غازی را مضمحل نمود و قلمرو اوده ولکنهو را به هند انگلیس ضمیمه کرد.^{۷۳} از آن تاریخ به بعد اداره آن موقوفه به دست انگلیس افتاد. مأمور سیاسی انگلیس در بغداد مسئول تنصیف آن پول بین دو مجتهد کربلا و نجف شد: گویا مدت زمانی را شیخ مرتضی انصاری مسئول توزیع آن پول

۶۹- نامه ۴ ژوئن، ص ۳۷.

۷۰- هاردینج، همان، ص ۲۷۳ گزارش مورخ ۲۱ ژوئیه ۱۹۰۳ او Further Correspondence ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۱۷۰.

۷۱- هاردینج به رغم اشتیاقی که به مجالست علما داشت به طرز عجیب و قابل توجهی نسبت به اسلام جاهل بود، بنابراین او اجتهاد را «وحی مقدس الهی» می دانست (يك سياستمدار در شرق ص ۳۰۹) و شماره نمازهای روزانه اسلام را هفت می شمرد (همان، ص ۲۶۱).

۷۲- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی، ۶، ۱۷۴۲ [ت م: صدک روپیه به پول ایران نزدیک یکصد میلیون ریال می شود همان، ص].

۷۳- ج. ن. هلیستر j. n. Halister «شیعه هندوستان» (لندن ۱۹۵۳) ص ۱۶۳.

در نجف بوده است.^{۷۴} در سال ۱۳۱۸/۱۹۰۰ - ۱۹۰۱ کلنل نیوماچ مأمور سیاسی انگلیس در بغداد شد و رسم توزیع عواید موقوفه تغییر یافت: این کار حالا به جای اینکه به یک تن از مجتهدان کربلا و یک تن از مجتهدان نجف واگذار شود به ده تن از مجتهدان این دو شهر واگذار شد.^{۷۵}

هاردینچ می‌خواست از این موقوفه با احتیاط استفاده سیاسی کند «یک اهرم قوی که موجب پیشرفت روابط حسنه من با روحانیان ایران شد وجوه موقوفه اوده است... در زمان من در ایران به مبلغ بسیار درخور توجهی رسیده بود پیوسته دوستان متعدد روحانی من تقاضا داشتند که برای جوانان لایقی که با خانواده روحانیان شیعه رابطه موروثی یا سایر بستگی‌های خانوادگی داشتند در اعتاب مقدس کمک هزینه تحصیلی تعیین کنم.

من این موضوع را خیلی مهم دانستم و وجوه موقوفه را در اختیار کلنل نیوماچ گذاشتم تا با توجه کامل و طرز مخصوص اداره کند. دقت و توجه منصفانه که از طرف کلنل نیوماچ و خود من به درخواستها برای قبول این محصلان ابراز می‌شد فرصتهای مناسبی پیش آورد که با علمای بزرگ روحانی مربوط شوم و در آنها نفوذ پیدا کنم و من سعی داشتم که جهت تماس یافتن با رؤسای این طبقه متنفذ از آنها استفاده کنم»^{۷۶}. این کوشش که

۷۴- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۶، ۱۷۴۲ بنا به روایت دولت آبادی (حیات یحیی ۱، ۲۵-۲۶) وجوه موقوفه اوده را شیخ مرتضی میان نجف، کربلا و کاظمین به تساوی قسمت می‌کرد لکن فقط به نجف و کربلا فرستاده می‌شد (رك: گزارش ۲۳ دسامبر ۱۹۰۵ هاردینچ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۰۲/۳۷۱) و شاید که دولت آبادی در اینجا وجوه موقوفه را با سهم امام هندوستان (پولی که به عتبات فرستاده می‌شد) اشتباه کرده باشد این سهم امام یکر است به شیخ مرتضی تنها مرجع تقلید داده می‌شد.

۷۵- بنا به روایت تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۶، ۱۷۴۳ نیوماچ واژه مجتهدان را در وقفنامه اینطور معنی نمود که مجتهدان تشیه عربی نیست بلکه جمع فارسی است یعنی مجتهدها.

۷۶- هاردینچ «یک سیاستمدار در شرق» صص ۳۲۳-۳۲۴ نیز رك: گزارش



از برای استثمار از موقوفه اوده صورت می گرفت به ظاهر با عدم قاطعیت که در تمام رفتارهای هاردینج نسبت به علما وجود داشته همراه بوده است. از مجتهدان عمده عتبات فقط ملا کاظم خراسانی به گرفتن آن پول رضا داد^{۷۷}. از سوی دیگر شرابیانی هم که هاردینج با او تماس برقرار کرد پول نگرفت^{۷۸}. به ظاهر سلیقه ای که نیوماچ در اداره موقوفه اوده از خود نشان داد کافی نبود و صرف نظر از روابط مودت آمیزی که با علما برقرار کرده بود تنها نتیجه ای که گرفت آزدن آنان بود^{۷۹}. با اینکه با اطمینان نمی توان نفوذ موقوفه اوده و اداره آنرا بر علما تعیین نمود تماسهای هاردینج را با شرابیانی به طرز رضایت بخش تری می توان ارزیابی کرد. در ژوئیه ۱۹۰۳ به بهانه «کمک به حکومت ایران در جلوگیری از شورشهای مذهبی در شمال ایران» هاردینج از حکومت انگلیس اجازه خواست که با شرابیانی مکاتبه کند اما اداره هندوستان به خاصه ممانعت کرد: «هاردینج باید مواظب باشد به هیچروی نباید با کسانی همکاری کند که به شورشهای متعصبانه مذهبی حکومتی که وی در قلمرو آن مأمورست دامن می زنند»^{۸۰} نیوماچ دستورداشت که پیغام هاردینج را به شرابیانی برساند اما در ۴ اوت لانسداون Lansdowne به روشنی هاردینج را از مکاتبه رسمی با شرابیانی نهی کرده گفت: «پیغامی که پیشتر به آقای شرابیانی داده شده نیک کافی است»^{۸۱}. لکن تماسهای شخصی ادامه یافت و شرابیانی با احتیاط به مکاتبه آشکار با هاردینج اظهار تمایل کرد با این

۲۲ دسامبر ۱۹۰۵ ونیکی-رکدی «مذهب و لامذهبی در ناسیونالیسم اخیر ایران» مطالعات تطبیقی در جامعه و تاریخ، ۴، (۱۹۶۲) ۲۹۰ حاشیه ۳۰.

۷۷- تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۶-۱۷۴۴.

۷۸- تلگرام ۱۹ ژوئن ۱۹۰۳ نیوماچ به هاردینج Further Correspondence

ژوئیه - سپتامبر ۱۹۰۳ ص ۳۶۲.

۷۹- نامه عبدالعلی هراتی به هاردینج در همان، ص ۱۸۰.

۸۰- دستنوشته های لانسون به هاردینج به تاریخ ۹ ژوئیه ۱۹۳۰ در همان،

ص ۲۰.

۸۱- تلگرام ۴ اوت در همان، ص ۱۳۶.

شرط که هاردینج در این امر پیشقدم شود^{۸۲}. قرار شد توسط ترجمان کنسولگری ایران در بغداد پیامی برای شرابیانی به نجف فرستاده شود دائر بر اینکه انگلیس از استقلال ایران حمایت کند و به اسلام احترام بگذارد و بنا براین: «هرگز به اقداماتی که موجب ضعف یا رنجش ایران می شود صحنه نمی گذارد.»^{۸۳}

محمد محسن خان ترجمان کنسولگری در کوفه با شرابیانی دیدار کرد و به او گفت که «من برای تو ضروری می دانم که با مقامات عالی انگلیس دوست شوی و از راه مکاتبه درباره تمام امور عمومی و پنهانی با آنها صمیمانه مربوط شوی.»^{۸۴} به رغم این پیشنهاد از روابط میان شرابیانی و هاردینج نتیجه ای حاصل نشد. در اواخر سال ۱۹۰۳ که هاردینج به عراق آمده بود تا تماسهای خود را با عتبات دنبال کند به سبب بروز وبا در کربلا نتوانست به این شهر برود و به همین بسنده کرد که از نجف تعارفات خود را برای او بفرستد^{۸۵}.

سال بعد شرابیانی درگذشت و در سال ۱۹۰۵ هاردینج به میهن فراخوانده شد. سیاستی را که او آغاز کرده بود بی نتیجه پایان پذیرفت و همیشه با احتیاط و کتمان بسیار همراه بود. در اثناء انقلاب مشروطه بار دیگر تماسهای معینی میان علما و انگلیس برقرار شد اما نمی توان این تماسها را نتیجه یک سیاست ثابت و آگاهانه دانست. عین الدوله جانشین امین السلطان سیاستهای مشابه با سیاستهای آن «پسرك گرجی» را که به برانگیختن مخالفت روحانیان منجر شده بود ادامه داد و این سیاستها نیز ناگزیر می بایست همچنان مخالفت علمارا برانگیزد. مخالفت و هیجان ناشی از آن که به گونه تقاضای مشروطیت شکل

۸۲- نامه نیوماچ به لانسون ۲۹ ژوئیه ۱۹۰۳ در همان، ص ۱۱۱.

۸۳- نیوماچ به هاردینج ۲۹ اوت ۱۹۰۳ در همان، ص ۲۲۳.

۸۴- همان، صص ۲۳۴-۲۳۷.

۸۵- هاردینج «یک سیاستمدار در شرق» صص ۳۱۷-۳۲۰. برای مطالعه توضیح های بیشتر درباره تماس های میان عالمان و نمایندگان بریتانیا در این زمان ر. Keddie N. «سیاستگران ایرانی ۱۹۰۵-۱۹۰۰ زمینه انقلاب» در مطالعات مربوط به خاورمیانه پنجم (۱۹۶۹) ۲۷-۲۱، ۱۶۷-۱۵۸.

گرفت در واقع نمایشگر ائتلاف علما با سایر نیروها و منافع است هرچند آن نیروها و منافع با سیاست انگلیس همراه نبودند. اکنون باید چگونگی ارتباط اینها در انقلاب مشروطه با نمایش نقش سنتی علما بررسی شود.

فصل چهاردهم

علما و آغاز جنبش مشروطیت

رویدادهای انقلاب مشروطیت به تفصیل در تعدادی از کتابهای فارسی آمده است در اینجا بر سر آن نیستیم که گزارش جامعی از رویدادی که به اعطای مشروطیت در جمادی آخر سال ۱۳۲۴/اوت ۱۹۰۶ منجر شد به دست بدهیم اما به عنوان اساسی برای ارزیابی انگیزه‌های علما خلاصه‌واری که نمایشگر سهم علما در مراحل نخستین مشروطیت باشد به دست داده می‌شود. از رجب ۱۳۲۱/سپتامبر - اکتبر ۱۹۰۳ که عین‌الدوله به مقام صدراعظم گمارده شد تا نخستین مهاجرت دسته‌جمعی علما از تهران يك سلسله از رویدادها را می‌بینیم که در برابر دولت و علما قرار گرفته و راه مقابله‌ئی را که به تقاضای مشروطیت منجر شد هموار می‌کند.

دستاویزهایی برای انگیختن هیجان مذهبی مردم علیه دولت جستجو می‌شد، تصمیم عین‌الدوله برای جلوگیری از تجلی قدرت روحانیان راه حصول این دستاویز را هموارتر کرد. ستم دولت، علما و مردم بخصوص بازرگانان را به هم نزدیک‌تر کرد و بی-توجهی دولت به احترامی که از لحاظ سنت نسبت به علما ادا می‌شد تنها آن ائتلاف را مستحکم‌تر کرد.

احترامی که به گروههای مذهبی ابراز می‌شد اغلب به

مسایلی که آنان را با حکومت درگیر می‌کرد ارتباطی نداشت. و وظیفهٔ علما به‌عنوان مظهر و تجسم آرمانهای ملی کمابیش حمایت بی‌قید و شرطی را برای آنان ارمغان می‌آورد. این حمایت آشکارا در حوادثی که در نخستین ماه حکومت عین‌الدوله در مدارس محمدیه و صدر تهران رخ داد مشاهده شد. طلاب این دو مدرسه به‌ظاهر به‌سبب اینکه موقوفات مدرسه محمدیه را بیشتر کرده بودند به‌جان هم افتادند.

دسته‌های ذینفع برآن بودند که مشاجره را طولانی کنند. میرزا ابوالقاسم امام‌جمعه تهران که می‌خواست از آب گل‌آلود ماهی بگیرد و از سید عبدالله بهبهانی که یکبار به‌پدرش میرزا زین‌العابدین توهین کرده بود انتقام بکشد وارد معرکه شد.^۱ بهبهانی به‌یکی از طلاب مزبور پناهندگی داده بود و از اینرو طلاب طرف مقابل با او دشمن شده بودند میرزا ابوالقاسم دسته‌های طرفدار رقیب و سلف خود امین‌السلطان می‌دانست در این دعوا دخالتی نکرد تا اینکه سرانجام علمای طرفدار بهبهانی که در تهران بودند بخصوص سیدعلی‌اکبر تفرشی او را ناگزیر به دخالت کردند.^۲ علاءالدوله حاکم تهران گروهی از طلاب را توقیف و پس از کتک‌زدن به‌اردبیل تبعید کرد.^۳

اما این اقدام نه فقط به‌آشوب‌ها خاتمه نداد سهل است به دشمنی با حکومت جهت تازه‌ای بخشید. به‌ظاهر عین‌الدوله موقع را برای گوشمالی دادن به گستاخی‌های روحانیان مناسب دیده بود در حالیکه علمای تهران به‌استثنای امام‌جمعه رفتار توهین‌آمیزی را که نسبت به‌طلاب شده بود به‌منزله تهدید نامستقیمی برای

۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۲۴ برای علت تظلم میرزا ابوالقاسم ر: تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۷۸.

۲- همچنین است ناظم الاسلام کرمانی (تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۳۳) لکن دولت‌آبادی در (حیات یحیی ۲، ۳) تفرشی و شیخ فضل‌الله نوری و امام‌جمعه را روحانیان همکار عین‌الدوله معرفی می‌کند.

۳- تاریخ مشروطه ایران، کسروی، ص ۳۴.

خودشان تلقی کردند^۴. بهیمنانی به تن خود به عین الدوله نامه‌ای نوشته خواستار آزادی طلاب شد^۵. واکنش عمومی دست کم آنقدرها زیاد بود که پیش از آنکه طلاب به اردبیل برسند مردم زنجان کوشیدند که آنها را آزاد کنند^۶. جای تذکرست که بهرغم پیچیدگی توطئه و رقابت شخصی این قضیه مقابله دیگری میان قدرت علما و قدرت دولت بود. این پیچیدگی در دوران مشرف بر مشروطیت کاهش یافت و به محض کاهش یافتن نزاع میان دولت و علما آشکارتر و مسلم‌تر شد.

بعلاوه رویدادهای بعدی پیوستگی علما و بازرگانان را که تا حد زیادی موجبات سقوط امین‌السلطان را فراهم کرده بود استحکام بخشید. این پیوستگی انقلاب مشروطیت را از الهامات ناسیونالیستی و مشروطه‌خواهی به یک اندازه برخوردار کرد، ائتلافی که تنها خواستار خاتمه دادن به قدرت بی‌مهار سلطنت و عوامل آن نبود بلکه پایان دادن به نفوذ روزافزون بیگانگان در اقتصاد ملت را هم که به طور مستقیم از سوی استبداد تشدید می‌شد خواستار بود. احساس می‌شد که هستی مذهبی - ملی جامعه در معرض خطر قرار گرفته است و علما مانند پیش واکنش مردم را نسبت به خطر اظهار و رهبری کردند.

لکن هنوز نفوذ رقابت موجود میان امین‌السلطان و عین الدوله در اعمال علما مشاهده می‌شد زیرا که در محرم ۱۳۲۳/مارس - آوریل ۱۹۰۵ محمد تقی‌خان یکی از عوامل امین‌السلطان تصویری از نوز رئیس بلژیکی گمرکات را در حالیکه به‌زی علما درآمده بود برای علما تهیه کرد^۷. این عکس که چند سال پیش در یک مجلس

۴- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۱۳۹.

۵- تاریخ مشروطه ایران، کسروی ص ۳۵.

۶- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۱۳۸ [ت م: مردم زنجان به هیجان آمده دکاکین و سراها را بستند و خواستند طلاب و سادات را از چنگ دیوانیان خلاصی دهند اما نتوانستند زیرا که مأمورین آنها را در کاروانسرای خرابه خارج شهر جا داده بودند]. رک: ص ۱۳۶ تاریخ بیداری ایرانیان.

۷- همان، ص ۱۳۹ بنا به روایت عبدالله مستوفی (تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من [تهران ۱۳۲۱ ش/۱۹۴۲-۱۹۴۳] ۲، ۹۰)

رقص (بالماسکه) برداشته شده بود دستاویز جدیدی برای برانگیختن هیجان علیه نوز به دست علما داد. مقام علما در معرض تحقیر قرار گرفته بود^۸. در ضمن نیاز چندانی هم به این دستاویز نبود، تعرفه جدید گمرکی که به نفع تجارت روسیه در ایران وضع شده بود نزدیک به اجرا بود و اندکی بعد به نوز قدرت بیشتری داده شد، به مقام وزارت پست و تلگراف گمارده شد و مسئولیت صدور گذرنامه هم به او واگذار گردید^۹. بنا به سنت استوار خشم مردم در اصطلاحات مذهبی تجلی کرد و اعتراض به جانب عکس درخور اعتراض نوز مرکزیت یافت.

اعتراض بی تأثیر بود و در ربیع ثانی سال ۱۳۲۳/ژوئن-ژوئیه ۱۹۰۵ مظفرالدین شاه سومین سفر خود را به اروپا آغاز کرد کمی پیش از این تاریخ بازرگانان تهران به نشانه اعتراض به نفوذ اقتصادی بلژیک - روس بازارها را بسته در شاه عبدالعظیم تحصن جسته بودند. محمدعلی میرزا ولیعهد که در غیاب پدرش حکومت پایتخت به او واگذار شده بود با کمک سید عبدالله بهبهانی توانست مجال را بر آشوبها تنگ کند^{۱۰}. استفاده از نفوذ بهبهانی روشن نمود که به تلویح میان علما و بازرگانان در مخالفت با حکومت همکاری وجود داشته است.

رویدادهای ایالات به طرز گسترده‌ای بر حوادث پایتخت اثر گذاشت و به دست علما برای هیجان علیه حکومت دستاویزهای بیشتری داد. رفتار سخت و توهین آمیز دولت با علما سند بیشتری

→ تصویر را میرزا جوادخان سعدالدوله کاردار سابق سفارت در بروکسل و یکی از آشتیایان نوز به بهبهانی داد مع هذا بنا به یک گزارش دیگر نوز به تن خود عکس خود را به امین السلطان به یادگار داد و بعد عکس به دست میرزا مصطفی آشتیانی افتاد (ابراهیم صفائی، رهبران مشروطه ۶: سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی [تهران ۱۳۴۳ ش/۱۹۶۴] ص ۹) این عکس را کسروی در تاریخ مشروطه ایران ص ۳۶ چاپ کرده است.

۸- حیات یحیی ۲، ۴.

۹- تاریخ مشروطه ایران، کسروی صص ۳۵-۴۸.

۱۰- همان، ص ۵۱، بنا به روایت ناظم الاسلام کرمانی (تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۲۳) محمدعلی بهبهانی قول داد که نوز را معزول خواهد کرد.

از بی‌دینی حکومت به دست داد. در شیراز مشاجره آشکاری به رهبری علما میان شعاع السلطنه حاکم شهر و مردم در گرفت^{۱۱}. در کرمان میان علما رقابت وجود داشت که مانند جنگ‌هایی که در میان طلبگان تهران در گرفته بود خاتمه یافت و منشاء دیگری شد از برای شکایت علیه دولت. کرمان از زمان شیخ احمد احسائی مرکز شیخ‌گیری بوده است و زندگی این شهر مانند تبریز به کرات در اثر کشمکش میان شیخیان و مخالفان آنان مختل شده بود. دارائی حاجی محمدخان رهبر شیخیه و جانشین حاجی محمد کریم‌خان دست‌کم به اندازه یکی از ایرادهای مذهبی موجب خصومت نسبت به شیخیان می‌شد. در آغاز سال ۱۹۰۵ شیخ‌برینی نامی از مشهد آمده به وعظ علیه شیخیه پرداخت و به آتش خصومت دامن زد. آقاسیدعلی یکی از علمای کرمان که به تازگی از اعتبات آمده بود هیجان را شدت بیشتری بخشید، شیخیه را «نجس» و تسلط آنان را بر مسلمانان (یعنی غیر شیخیان) حرام دانست^{۱۲}. بر اساس این فتوی یکی از همگنانش به نام میرزا محمد رضا کوشید که مسجد محله بازار شاه و اوقاف آنرا از دست شیخیان گرفته به پسر عمه خود شیخ محمد صادق بدهد^{۱۳}. رکن‌الدوله حاکم کرمان گزوه‌ای چند برای حفظ مسجد مورد مشاجره فرستاد و در آشوب‌هایی که در گرفت تعدادی از پیروان میرزا محمد رضا کشته شدند. کسان دیگری که برای حمله به خانه حاجی محمدخان رفته بودند، به همین سرنوشت دچار شدند^{۱۴}. علما با همکاران خود در تهران مکاتبه و به این رویداد اعتراض کردند در نتیجه رکن‌الدوله از حکومت عزل شد^{۱۵}. ظفر السلطنه حاکم جدید هم در فرو نشانند

۱۱- تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۲.

۱۲- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۴ [ت م: او بالصراحة نجاست شیخیه را گفت و نوشت، تاریخ بیداری ایرانیان، همین ص].

۱۳- تاریخ بیداری ایرانیان ص ۲۴۳، تاریخ مشروطه ایران ص ۵۲.

۱۴- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۴۳.

۱۵- همان، ص ۲۴۳ به خود مظفرالدین‌شاه هم داشتن تمایلات شیخیه نسبت داده می‌شد و شاید که اشتهاشات کرمان تا حدی تجلی دیگری از نارضائی از حکومت بود. نخستین بار هنگامی که علیه میرزا حسین‌خان سپهسالار هیجان بالا

هیجان علما که اینک علیه جامعه یهودی کرمان به کار افتاده بود مانند حاکم قبلی کاری از پیش نبرد. پس با نومیدی به اندرون خود عقب نشست و اداره شهر را به دست دو تن از برادران رکن-الدوله که در شهر مانده بودند سپرد. این دو دستور دادند که برخی از علما دستگیر و در ارك فلکه شوند. از آنجمله میرزا-محمد رضا پس از فلکه شدن به رفسنجان شهرکی که ۱۱۰ کیلومتر با کرمان فاصله دارد تبعید شد و از آنجا راهی مشهد گردید^{۱۶}. بار دیگر اخبار رویدادهای کرمان در تهران شیوع یافت و در نتیجه عرض حال علما، عبدالحسین میرزا فرمانفرما به جای ظفرالسلطنه به حکومت کرمان گمارده شد. وی دو ماه و اندی پیش از آنکه عین الدوله دستور نهائی را برای بازگشت میرزا-محمد رضا به کرمان صادر کند ابتدا به شیخ مزبور اجازه بازگشت به کرمان داد اما بعد او را به مشهد نفی بلد کرد^{۱۷}. توهینی که از جانب حکومت به علمای کرمان رفت از برای مواعظ ماه رمضان روحانیان مخالف حکومت موضوع سخن تمپیه کرد. نتیجه همان کشمکش میان علما و دولت بود که از فرصت به دست آمده اهمیت بیشتری داشت. باز هم نمونه دیگری از بی دینی و استبداد دولت عرضه شد، و خشم مردم به سبب اهانت دولت به علما شدت گرفت. هرچند در تمام این رویدادها عنصری از طرح نقشه و همکاری از یکسوی میان خود علما و از سوی دیگر میان علما و بازرگانان قابل تشخیص است. اما آمادگی آگاهانه برای سرنگون کردن عین الدوله و دستیابی به مقاصد وسیع تر به ظاهر فقط از

گرفته بود تمایلات شیخیه او توجه علما را جلب کرده بود (رك: محمود فرهاد معتمد «مشیرالدوله سپهسالار اعظم» [تهران ۱۳۲۶ ش/۱۹۴۷-۱۹۴۸] صص ۱۸۹-۱۹۱ و مرتضی مدرسی چهاردهی، شیخ احمد احسائی [تهران ۱۳۳۴ ش/۱۹۵۵] ص ۱۹) لکن چنین می نماید که او نمی خواسته یا نمی توانسته که از شیخیه محافظت کند.

۱۶- تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۳ [ت م: در این کتاب به جای شیخ

محمد رضا حاجی میرزا محمد رضا آمده است.]

۱۷- تاریخ بیداری ایرانیان، ۲۵۱.

زمان ائتلاف سید عبدالله بهبهانی با سید محمد طباطبائی آغاز شد، این ائتلاف در بیست و پنجم رمضان ۱۳۲۳/۲۳ نوامبر ۱۹۰۵ به وقوع پیوست^{۱۸}.

انگیزه‌ها و ماهیت نقشه‌های مورد توافق این دو مرد در زیر بیان می‌شود، در اینجا تذکر اهمیت این رویداد بسنده است. کسروی در تاریخ خود آنرا طلیعه انقلاب مشروطیت می‌شمارد. رهبری جنبش دست‌کم به صورت ظاهر با این دو مرد بخصوص سید محمد طباطبائی بود و محبوبیت و نفوذ بسیاری که در میان مردم داشتند يك نیروی بسیار کارآمدی از برای ترساندن حکومت و آماده کردن آن از برای پذیرفتن خواسته‌های علما بود. هیجان بعدی که در حین مهاجرت به شاه عبدالعظیم و قم و نیز کوششهای عین‌الدوله برای جلوگیری از جنبش مشروطیت پدید آمد در پیرامون این دو سید مرکزیت یافت.

نخستین ثمره آشکار پیوستگی آنان تخریب ساختمان جدید بانک روسیه در تهران بود، قطعه زمینی از يك مدرسه مخروبه را (مدرسه چال) که انبار زغال شده بود و در کنار گورستانی متروک قرار داشت، مقامات بانک روس برای ساختمان اداره مرکزی تصرف کرده بودند^{۱۹}. زمین وقف بود و تصرف آن نیازمند به صوابدید علما بود، بخش‌هایی از آن زمین پیشتر (به عنوان تبدیل باحسن) فروخته شده بود اما طباطبائی نسبت به نقشه‌های بانک روس روی خوش نشان نداد. از سوی دیگر شیخ فضل‌الله نوری با فروش آن زمین به قیمت ۷۵۰ تومان موافقت کرد^{۲۰}. بهبهانی و طباطبائی برای مخالفت با عین‌الدوله و وارد کردن ضربه بر او و روحانی اصلی مدافع او موقع را مناسب یافتند. این دو اجرای نقشه خودشان را به عهده میرزا مصطفی آشتیانی گذاشتند این مرد مدرسه خازن‌الملک را که روبروی مدرسه چال قرار داشت اداره می‌کرد. در اواخر ماه رمضان بهانه مناسبی

۱۸- تاریخ مشروطه ایران، ص ۴۹، صفائی، همان، ص ۱۱.

۱۹- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۵۵.

۲۰- همان ص، تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۶۷.

پدید آمد تا به بنای نیمه‌کاره بانک روس حمله شود کارگران در ضمن کندن زمین برای ساختمان اجسادى چند را که سال پیش بر اثر شیوع وبا پنهانی در این گورستان متروک به خاک سپرده شده بود کشف کردند و آنها را در قعر چاهی انداختند^{۲۱}. میرزا مصطفی به سبب این رفتار با مردگان توانست خشم جماعتی از مردم را (که طلبه‌های خودش نیز در میان آنها بودند) برانگیزد تا به ساختمان نیمه‌کاره بانک حمله و آنرا ویران کنند^{۲۲}.

در اینجا نیز بار دیگر يك بهانه پر معنی را می‌بینیم که به خوبی انتخاب شده تا علیه حکومت هیجان برانگیزد بدین معنی که وانمود می‌شد به احساسات مذهبی توهین شده و حکومت با بیگانگانی که چنان رفتار موهنی را انجام داده‌اند همکاری دارد. اگر علما برای یافتن دستاویزها تا این حد کوشا بوده‌اند عین‌الدوله هم به سهم خود کمابیش در پی دادن بهانه به دست آنان بوده است. کتکی که در ۱۴ شوال ۱۳۲۳/۱۲ دسامبر ۱۹۰۵ به برخی از بازرگانان تهران زده شد سرآغاز يك سلسله رویداد است که سرانجام به صدور حکم اعطای مشروطیت پایان گرفت. شرایط گوناگون از جمله ورشکستگی اقتصاد روسیه در اثر جنگ با ژاپن موجب صعود قیمت قند شده بود و عین‌الدوله با تمسک به این بهانه بر آن شد که بازرگانان تهران را به تلافی اعتراضاتی که علیه سیاستهای او کرده بودند گوشمالی دهد و در عین حال علمای متحد آنان را بترساند. علاءالدوله حاکم تهران گروهی از بازرگانان شهر را که اغلب در فروش قند هم مداخله‌ای نداشتند احضار کرد و در حضور خود آنان را به‌چوب و فلك بست^{۲۳}. لکن بی‌آنکه عین‌الدوله علما را ترسانده باشد موجبات هیجان آشکار آنان را فراهم کرد و آخرین بهانه را به دست آنان داد. به محض اینکه خبر فلک‌شدن بازرگانان آفتابی شد مردم تهران به رهبری

۲۱- تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۶، حیات یحیی ۲، ۸.

۲۲- تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۶.

۲۳- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۷۴- تاریخ مشروطه ایران، احمد

کسروی، ص ۵۸.

علما در مسجدشاه از برای اعتراض اجتماع کردند. میرزا - ابوالقاسم امام جمعه هم تنها برای خاطر اینکه به آمال عین الدوله جامه عمل بپوشاند در میتینگ شرکت کرد و به سید جمال الدین واعظ اصرار نمود که البته باید شما بالای منبر رفته و مردم را به مقصود ما آگاه کنید. آنگاه در يك نقطه معین سخن سید راقطع کرد و به عمال خود که در میان جمعیت حاضر در مسجد پراکنده بودند اشاره کرد تا در میان حاضران ایجاد رعب کنند. سرانجام میتینگ در میان هرج و مرج به هم خورد^{۲۴}. سیاست عین الدوله مشخص بود در هنگام هیجان مردم از زور استفاده می کرد، می - خواست با رشوه در میان علما نفاق افکند که به سختی شکست خورد و در مخالفت با خواسته های علما برای او راهی جز به کار بردن زور باقی نماند در نتیجه علما از تهران گروه گروه مهاجرت کردند و او با اینکار فقط موجب شد که جنبش تحرك بیشتری پیدا کند.

عقب نشینی علما از تهران که نمایشی کنایه دار (سمبولیک) از نادرستی دولت بود، تا آن پایه روشن بود که مردم تهران به خوبی آنرا بفهمند و سرمشق خود قرار دهند.

پس از آنکه نخستین اجتماع در مسجدشاه با هرج و مرج به هم خورد علما بنا به پیشنهاد سید طباطبائی بر آن شدند که از تهران به حریم امن شاه عبدالعظیم هجرت کنند^{۲۵}. در اینجا خواسته های خود را برای تقدیم به مظفرالدینشاه تنظیم کردند صراحت این خواسته ها شرکت علما را در مسأله کلی جنبش مشروطیت به طور قاطع نشان می دهد. با وجود این با اطمینان نمی توان آنرا تعیین کرد تا کنون چیزی بیش از يك جنبش روحانیان علیه حکومت دیده ایم که با بسیاری از جنبشهای قدیم تر درخور مقایسه است. در جنبشهای سابق تقاضائی برای حکومتی که وضع قوانین آن با نمایندگان ملت باشد مطرح نشده بود اما در میان تقاضاهائی که به نام علما به شاه داده بودند یکی هم

۲۴ - همان، صص ۶۰-۶۲.

۲۵ - تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۶۳.

تقاضای تشکیل عدالتخانه بود^{۲۶}.

به درستی معلوم نیست که این تقاضا از علما سرچشمه گرفته باشد. انجمنهای مخفی که برای تأسیس رژیم مشروطه می‌کوشیدند بر آن بودند تا با علما در شاه‌عبدالعظیم تماس برقرار کنند و برادر یحیی دولت‌آبادی به شاه‌عبدالعظیم می‌رود تا متن تقاضانامه آنان را بگیرد^{۲۷}. بنا به روایت دولت‌آبادی در متن تقاضانامه اشاره‌ای به عدالتخانه نشده بود و وی به عهده می‌گیرد که پیش از آنکه متن را به شمس‌الدین بیک سفیر عثمانی برای تقدیم به مظفرالدین‌شاه بدهد این فقره را هم بیفزاید^{۲۸}. ناظم‌الاسلام کرمانی که خود در انجمن‌های مخفی فعالیت داشته این نظر دولت‌آبادی را تأیید می‌کند این نکته را هم می‌افزاید که می‌خواسته‌اند در درخواست خود «عدالتخانه» را هم بگنجانند اما فراموش کرده‌اند^{۲۹}. چنین نسیانی بسیار بعید به نظر می‌رسد. از سوی دیگر ممکن است علما یا رهبران آنان در فکر درخواست مشروطه بوده‌اند اما هنوز موقع را مناسب نمی‌دیده‌اند و انجمنهای مخفی می‌خواسته‌اند آنان را مجبور کنند که زودتر از آنچه عاقلانه می‌دانند دست به اقدام زنند. گرایش علما نسبت به مفهوم حکومت مشروطه در زیر به بحث کشانده می‌شود.

تردیدهایی که درباره ماهیت واقعی تمایلات علما وجود داشت از قرار معلوم بسیار گسترده بود و منتج به این شد که از جهات گوناگون علما زیر فشار قرار گیرند. عین‌الدوله گماشتگانی در خفا به شاه‌عبدالعظیم فرستاد به امید اینکه در

۲۶- همان، ص ۶۷.

۲۷- حیات یحیی ۲، ۱۷، ۲۲.

۲۸- همان، ۲، ۲۲-۲۳.

۲۹- تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۲۹۷-۲۹۸ کسروی (تاریخ مشروطه ایران ص ۶۷) درباره اسناد این تقاضا به علما بحث نمی‌کند به ظاهر راهی برای درست شمردن ادعای دولت‌آبادی وجود ندارد، انگیزه‌های او در اینکه برای خود نقش مرکزی در جنبش مشروطه قائل شده به خوبی می‌تواند مورد تردید قرار گیرد و گزارش ناظم‌الاسلام کرمانی توضیح قانع‌کننده‌ای از موضوع به دست نمی‌دهد.

رهبری علما تفرقه اندازد^{۳۰}. در ۱۴ ذوالقعدة ۱۳۲۳/۱۲ ژانویه ۱۹۰۶ چهار تن از علما به نمایندگی بقیه به تهران آمدند تا با عین‌الدوله درباره تقاضاهایشان گفتگو کنند. معلوم نیست که اقامت طولانی آنان در شاه‌عبدالعظیم اجباری یا بطوع بوده است^{۳۱}. در عین حال بسیاری از طلبگان حاضر در شاه‌عبدالعظیم کوشیدند بهبهانی و طباطبائی را از بازگشت به تهران منصرف کنند^{۳۲}، اما در ۱۶ ذوالقعدة/۱۴ ژانویه که مظفرالدین‌شاه در اصل تأسیس عدالتخانه را پذیرفت علما به پایتخت باز گشته با شادی عمومی پذیره شدند^{۳۳}.

این شادی به‌عللی بسیار بی‌موقع بود در واقع علاءالدوله از حکومت شهر تهران خلع و درخواست عدالتخانه پذیرفته شده بود. اما چگونگی ماهیت عدالتخانه، زمان تأسیس و چگونگی تأسیس آن مسائلی بود که در امریه شاه لاینحل مانده بود^{۳۴}. بعلاوه عین‌الدوله کسی نبود که به‌هیچ‌روی پیروزی علما را خاتمه یافته تلقی کند در واقع خصومت، لجاجت و استفاده مکررش از اعمال خشونت سبب شد که هیجان به‌جائی برسد که در اثر آن درخواست مشروطیت روشن‌تر تنظیم شود. در ضمن شکوکی که در پیرامون تمایلات علما وجود داشت در فشاری که از سوی محافل دیگر به آنها وارد می‌آمد، متجلی است. درباره بهبهانی بخصوص شکوکی وجود داشت. چون به تهران بازگشت کمابیش قدرت خود را به کمال یافت و رقیب او شیخ فضل‌الله نوری به‌رغم همه دانشی که داشت حیثیت خود را به‌کلی از دست داده بود^{۳۵}. برخی نگران بودند حالا که او به‌هدف خود - حائز مقام برتر در میان علما شدن - رسیده است از درخواست عدالتخانه صرف‌نظر کند^{۳۶}.

۳۰- تاریخ مشروطه ایران، ص ۶۴.

۳۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۹۹.

۳۲- همان، ص ۳۰۵.

۳۳- تاریخ مشروطه ایران، ص ۷۳.

۳۴- متن آن در تاریخ مشروطه ایران، صص ۷۱-۷۲ آمده است.

۳۵- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۴۲۸.

۳۶- حیات یحیی ۲، ۳۴، ۳۵.

هنگامی که علائم بی میلی عین الدوله به اجرای حکم تأسیس عدالتخانه افزایش یافت شکوکی هم که درباره مقصد علما وجود داشت شدت یافت و رساله‌هایی درباره ضعف علما در برابر تعلق - ورزی عین الدوله شاید از سوی انجمنهای مخفی شروع به نشر کرد^{۲۷}. کار به جایی رسید که طباطبائی لازم دید به تن خود به منبر رفته به قرآن سوگند یاد کند که او و همکارانش از عین - الدوله رشوه نگرفته‌اند تا از درخواست‌های خودشان دست بردارند^{۲۸}.

خواه در اثر فشاری که انجمنهای مخفی به علما وارد می - کردند خواه بر اساس تصمیم خود علما بار دیگر خصومت آشکار آنان با عین الدوله از سر گرفته شد. عین الدوله با ملایمت به طباطبائی قول داد که هرچه زودتر عدالتخانه را تأسیس خواهد کرد اما وقتی طباطبائی دید که عین الدوله وعده سر خرمن به او داده است آشکارا خواستار تأسیس مجلس مشورتخانه ملی شد^{۲۹}. سخنرانی پایدار علما در مخالفت مداوم آنان با عین الدوله جای شکی باقی نگذاشت. بار دیگر در ایالات اتفاقاتی نظیر اتفاقات پایتخت رخ داد و بر دادخواهی علما افزود.

در شیراز شجاع السلطنه دستور داد تا به کسانی که در حرم شاه چراغ تحصن جسته بودند در جلو عمارت حرم تیراندازی شود، علمای شیراز تلگرامی به تهران فرستاده سرانجام توانستند او را عزل کنند^{۳۰}. در مشهد نظیر همین رفتار خشونت آمیز در حرم

۳۷ - تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶ محمدحسن ادیب هروی در تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (مشهد ۱۳۳۱ ش/ ۱۹۵۲) ص ۱۲۸ مندرجات یکی از آن رساله‌ها را چاپ می‌کند. نیز ر.ک: مهدی ملکزاده تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران ۱۳۲۷ ش/ ۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۲، ۶۹.

۳۸ - تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۴۵، لکن این احتمال هست که برخی از رشوه‌ها به‌طور مؤثر توزیع شده باشد ر.ک:

General Report on Persia for the year 1906

ص ۴ در اسناد وزارت خارجه انگلیس ۳۰/۴۱۶.

۳۹ - تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۳۲۷، ۳۷۴.

۴۰ - همان، صص ۳۳۱-۳۳۲ تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۳۸.

امام رضا صورت گرفت. آصف الدوله حاکم شهر با حاجی محمد - حسن یکی از بازرگانان معتبر غلات را احتکار کرده بودند در نتیجه قیمت نان بالا رفته بود اما نه آنچنان که اینان ذخایر خود را بفروش برسانند مردم شهر به رهبری علما در جلوخانه حاجی محمد حسن به نشانه اعتراض اجتماع کردند اما چون با آتش گلوله مواجه شدند به حرم پناه بردند سربازان آنها را تعقیب و در محوطه حرم به گلوله بستند شایع شد که گلوله‌ها به عمد یا به سهو به گنبد حرم اصابت کرده است. این توهین که نسبت به مقدس‌ترین حرم شیعه در داخل ایران صورت گرفت از زمانی که نادر میرزا مدعی سلطنت افشار به حرم تجاوز کرده بود سابقه نداشت و عقیده مردم را به بیدینی حکومت استوارتر کرد و طباطبائی از این امر بهره‌برداری کرد^{۴۱}. نظیر همین اعمال مستبدانه در پایتخت ابتدا نسبت به علما و حامیان آنها اعمال شد این رفتارها در ماهیت چنان بود که خصومت مذهبی علیه حکومت را حدت بخشید. سربازان عین الدوله به دستور او مهدی گاوکش یکی از پیروان بهبهانی را کشتند و همسر آبستن مقتول را کتک زدند^{۴۲}. آخرین تجاوزی که موجب دومین مهاجرت علما از تهران شد بیشتر راجع به یک سید بود، بار دیگر دولت به یک شخصیت محترم مذهبی بی‌حرمتی روا داشته بود. در ۱۸ جمادی اول ۱۳۲۴/۱۰ ژوئیه ۱۹۰۶ دستور داده شد شیخ محمد واعظ یکی از علما که در سخنرانی علیه حکومت شهرت داشت توقیف شود. پیش از آنکه بتوانند شیخ را به زندان برسانند طلبه‌های مدرسه حاجی ابوالحسن به سربازانی که شیخ را مقید می‌داشتند حمله کرده او را آزاد نمودند احمدخان فرمانده سربازان دستور آتش داد و سیدی به نام عبدالحمید، احمدخان را به باد ملامت گرفت سید را هدف گلوله قرار داده بکشتند^{۴۳}. نعش او را با شیون و

۴۱- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۸۴، تاریخ بیداری

ایرانیان، صص ۲۳۳-۲۳۶.

۴۲- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۹۵، حیات یحیی ۲، ۶۶.

۴۳- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی ص ۹۵.

خشم به مسجدشاه آوردند^{۴۴}، تا با استفاده از آن مردم خشمگین را فراهم آورند.

علمای پایتخت مانند گذشته در مسجد آمده تا ترجمان احساسات توهین شده مردم باشند و در همین اوان اعلام شد که آنان از مسجد بیرون نخواهند رفت مگر اینکه عدالتخانه تأسیس شود و عین‌الدوله هم از مقام خود خلع گردد^{۴۵}. در ضمن سربازانی فرستاده شده بودند تا از پیوستن مردم به اجتماع جلوگیری کنند در این اثنا گروهی از مردم که بر مرگ سید عبدالحمید شیون می‌کردند از مسجد بیرون آمدند و با شلیک دسته‌جمعی سربازان مواجه شدند. آنگاه علما به حکومت سه شق پیشنهاد کردند: یا حکومت خواسته‌های آنان را بپذیرد یا به زور از مسجد بیرونشان کند یا اجازه دهد که در امن و امان از شهر خارج شوند^{۴۶}. شق سوم پذیرفته شد و در ۲۳ جمادی‌اول/۱۵ ژوئیه در حدود هزار تن از علما راهی قم شدند^{۴۷}.

بازرگانان تهران نیز در سفارت انگلیس در تهران بست نشستند. همکاری موجود میان سیاست انگلیس و جنبش مشروطه به منشاء این تدبیر اهمیت خاص می‌دهد. اندکی پیش از کشته شدن سید عبدالحمید و مهاجرت علما به قم سید عبدالله بهبهانی با گراندف Grantduff وابسته سفارت انگلیس در محل بیلاقی سفارت واقع در قلهک ملاقات کرده بود. وی تقاضای کمک کرده بود اما وابسته سفارت حکومت سلطنتی انگلیس به او گفت به هیچ‌روی به جنبشی که علیه حکومت ایران باشد کمک نخواهد کرد^{۴۸}. در ۲۷ جمادی‌اول ۱۳۲۳/۱۹ ژوئیه ۱۹۰۶ چهار روز بعد از آغاز حرکت به قم نزدیک پنجاه تن از گروه‌های روحانی و بازرگان در سفارت انگلیس متحصن شدند^{۴۹}. ماهیت واقعی

۴۴- همان، ص ۹۷. ۴۵- همان ص.

۴۶- همان، ص ۱۰۶ [ت م: شق دوم در تاریخ مشروطه چنین است: یا مارا بکشید و به دیگران کاری ندارید.]

۴۷- همان، ص ۱۰۷، حیات یحیی ۲، ۷۰.

48- General Report on Persia for the year 1906. P. 5

۴۹- تاریخ مشروطه ایران، احمد کسروی، ص ۱۱۰.

«كمك»ی که بهبهانی تقاضا کرده بود ناشناخته است. اما گویا بازرگانانی که در سفارت متحصن شده بودند حتی اگر مطابق دستورهای صریح او عمل نمی‌کردند از تماسهای او با انگلیسی‌ها آگاه بوده‌اند. از سوی دیگر گراندف ادعا می‌کند که پیشاپیش خواسته‌های بازرگانان را به‌آگاهی عین‌الدوله رسانده است.^{۵۰} در اثنای نخستین مهاجرت از سفیر عثمانی خواسته شده بود که وساطت کند و حالا چون عثمانی به آذربایجان حمله کرده بود دیگر تماس با آن مقدور نبود^{۵۱}، شاید این وظیفه را به‌عهده گراندف گذاشته بوده‌اند زیرا که گراندف خواسته‌های بازرگانان را به‌شاه تسلیم کرد. اینها در ماهیت از وسعت همکاری علما و بازرگانان پرده برمی‌دارد. بازرگانان می‌خواستند که به علما اجازه بازگشت به‌تهران داده شود، عین‌الدوله خلع و مجلس تأسیس گردد^{۵۲}. عین‌الدوله مانند سابق کوشید که تا می‌تواند در برابر خواسته‌های آنان مقاومت کند. اما در ۷ جمادی آخر ۱۳۲۴/۲۹ ژوئیه ۱۹۰۶ خود را ناگزیر به‌استعفا یافت، و يك هفته بعد فرمان نامگذاری يك مجلس صادر شد^{۵۳}. عضدالملک به قم فرستاده شد و به‌طور رسمی علما را از سوی حکومت به بازگشت به‌تهران دعوت کرد. در ۲۷ جمادی‌آخر/۱۸ اوت آنان با پیروزی به‌تهران آمدند^{۵۴}. بدینسان اعطای مشروطیت تحقق یافت. نظریه علما نسبت به مشروطیت هرچه بوده نقش برتر

50- General Report on Persia for the year 1906

ص ۵ بنا به‌روایت دولت‌آبادی (حیات یحیی ۲، ۷۱) بازرگانان به‌دستور بهبهانی رفتار می‌کردند در حالیکه کسروی (تاریخ مشروطه ایران ۱۱۰) تحصن جستن آنانرا در سفارت انگلیس به‌تحریک بلواگران کمتری می‌داند.

۵۱- تاریخ مشروطه ایران ص ۸۵ [ت م: در این باره در این ص مطلبی دیده نشد] تماسهای اولیه بهبهانی با سفارت عثمانی موجب پشیمانی شده بود (رک: تاریخ بیداری ایرانیان، صص ۳۴۹-۳۵۰) حیات یحیی ۲، ۵۸.

۵۲- تاریخ مشروطه ایران، ص ۵۸.

۵۳- همان، ص ۱۱۹، حیات یحیی ۲، ۷۸.

۵۴- تاریخ مشروطه ایران، صص ۱۱۸-۱۲۰.

آنها را در رویدادهائی که به‌صدور حکم مشروطیت منجر شد نمی‌توان نادیده گرفت در سراسر ماجرا انگیزه‌های مذهبی مسیر هیجان را معین می‌کرد و این انگیزه‌ها را علما رهبری و اظهار می‌کردند. در این مفهوم جنبش چیزی بیشتر از تکرار نقش سنتی علما در رهبری مخالفت مردم با دولت نبود. دیده می‌شد که دولت اداره حیات اقتصادی ملت را به بیگانگان وامی‌گذارد و بر بار گناهان خود بی‌حرمتی کردن نسبت به طلبه‌ها و علما، کشتن سادات و هتك حرمت اماکن متبرك را نیز می‌افزاید. طباطبائی در یکی از سخنرانی‌های خود استبداد قاجار را با استبداد بنی‌امیه که امام حسین را به شهادت رساندند مقایسه کرده^{۵۵}. و بسیاری این مقایسه را بی‌اغراق شمردند. تصور می‌شد که قاجار از اعقاب بلافصل بنی‌امیه‌اند و حتی خنجری که با آن امام حسین شهید شده در اختیار علاءالدوله است^{۵۶}. این عقیده چنان استوار شده بود که وقتی حکومت مسجدشاه را محاصره کرده بود از ترس اینکه مبادا بار دیگر با بنی‌امیه که راه خوراك و آب را بر اهل بیت پیغمبر (ص) بسته بودند مقایسه شود ناگزیر از محاصره دست باز داشت^{۵۷}. بنابراین طبیعی می‌نمود که درخواست جهاد با قاجارها مطرح شود، اگرچه علما در برابر این درخواست مقاومت نمودند^{۵۸} چون هیجان ماهیت مذهبی داشت علما می‌بایست به‌طور حتم نقش مهمی را ایفا کنند.

لکن این نقش با وجود محافل سری پیچیده است. برخی از اعضای انجمنهای مخفی مانند ملک‌خان دریافته بودند که فقط علما می‌توانند توده‌ها را به حرکت درآورده تغییراتی در وضع موجود ایجاد کنند. بنابراین این سؤال پیش می‌آید که آیا علما به‌رغم نقش برتری که به‌ظاهر داشته‌اند در واقع آگاهانه خدمت می‌کرده‌اند یا آنکه ناآگاهانه به‌دست گروههای اصلاح‌طلب در راه

۵۵- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۳۷۸.

۵۶- همان، ص ۴۱۵.

۵۷- همان ص.

۵۸- تاریخ مشروطه ایران، ص ۸۸.

مقاصدی مغایر با مقاصد خودشان به کار افتاده بوده‌اند و علاوه در حالیکه بنا به تاریخ قاجار و عقیده شیعه برای علما رهبری جنبشی علیه دولت طبیعی بود پایداری آنها نسبت به درخواست مشروطیت نیازمند توضیح بیشتر است. موضوعاتی که در این مسأله هست انشعابات دارد که به‌ویژه به سبب گرایش‌های متغیر برخی از عالمان (خاصه شیخ فضل‌الله نوری) بسیار پیچیده است. و نمی‌توان ادعا کرد که پیشنهادهایی که در اینجا ارائه شده یک پاسخ جامع است. لکن با بررسی هدفها و مقاصد انجمنهای مخفی و عالمان در جنبش مشروطیت می‌توان پاسخی به دست آورد.

گرفتن نتیجه‌های کلی و عمومی درباره عقیده محفل‌های سری ممکن نیست. بی‌شک این انجمن‌ها تقلید صرف از هم‌تایان اروپایی خود نبودند و به سختی از شکل‌های سنتی اتحاد، به‌ویژه از صنف‌های شغلی و فرقه‌های صوفی ناشی شده بودند.^{۵۹} فزون برآن، آنها در اعلامیه‌های خود دست به دامان عالمان شده برای موجه نمودن فعالیت‌های خود به موضوع‌های مهم مذهب شیعه استناد می‌جستند.^{۶۰} بدینسان امام حسین نخستین کسی در اسلام شمرده می‌شد که برای رسیدن به آزادی و داد نخستین انجمن سری اسلام را بنیاد نهاد.^{۶۱} اما در عین حال در این انجمن‌ها کسانی بودند که همکاری با عالمان را به گونه یک اقتضا و مصلحت موقت می‌نگریستند، که می‌بایست پس از رسیدن به مشروطیت به کنار گذاشته شود.^{۶۲} اینان توانایی عالمان را در بسیج پشتیبانی همگانی در جهت دستیابی به مشروطیت می‌-

۵۹- این شباهت‌ها در میان شکل‌های سنتی اتحادیه و انجمن‌های سری بسیاری از مردم را توانا ساخت که به آسانی و همواری از شکل‌های سنتی اتحاد به انجمن‌های سری انتقال یابند. به‌مثل پدر شاعر بلندآوازه ایرانی، ابوالقاسم لاهوتی در کرمانشاه از یک طریقه صوفیانه کناره گرفت تا به یک انجمن سری در همان شهر به‌پیوندد. رک ابوالقاسم لاهوتی، کلیات، دوشنبه ۱۹۶۳، ششم، ۹۹.

۶۰- رک ا. ک. س. لمبتن «انجمن‌های سری و انقلاب» ۱۹۰۶-۱۹۰۵ ایران در St. Anthony Papers (۱۹۵۸) ۴۹.

۶۱- تاریخ بیداری ایرانیان، ص ۲۰۶.

۶۲- تاریخ معاصر یا حیات یحیی، دوم، ۴۷.

ستودند، اما انتظار داشتند که پس از مشروطه عالمان به مسجدهای خود باز گشته به وظیفه‌های محدود نماز و اندرزهای اخلاقی بپردازند. کوتاه سخن همچنانکه عالمان گهگاه مقام سلطنت را مفید می‌شمردند، نیروهای تازه‌پای ناروحانی نیز هر يك چندی عالمان را مفید فایده می‌دانستند.

برخی از عالمان به‌طور مستقیم در کار انجمن‌های سری درگیر بودند، اما مهم اینستکه موافق مذهب عامه بودن بسیاری از شخصیت‌های مهم ایشان به درجه‌های مختلف در مظان شك و تردید قرار داشت. سید محمد طباطبایی گرایش‌های ماسونی یا شبه ماسونی خود را از پدرش سیدصادق که زمانی با ملک‌خان همکاری داشت به ارث برده بود^{۶۳}. و شاید نخستین بار از محفل-های ماسونی مطلب‌هایی درباره مشروطیت آموخت. سید محمد طباطبایی یکبار از سوی همه عالمان، اما بی‌شك چنانکه تجربه خود را بازگو می‌کرد گفت: «ما [عالمان] تجربه مستقیم از مشروطیت نداشته‌ایم، اما از کسانی که کشورهای دارای رژیم-های مشروطه را دیده‌اند، شنیده‌ایم که مشروطیت به امنیت و رفاه کشور می‌انجامد. بنابراین تمایل پرشوری در خود احساس کرده و مقدمات تأسیس مشروطیت را در این کشور فراهم کردیم.»^{۶۴} بی‌شك کسانی که تجربه مستقیم از اروپا داشتند آزادیخواهان ناروحانی بودند. تردیدهای سخت‌تر از وابستگی‌های ماسونی در پیرامون اعتقادهای مذهبی دو عالم دیگر که در انجمن‌های سری آمد و شد داشتند وجود دارد. بنا به نوشته ای. جی براون E.G. Browne که از این موضوع‌ها به خوبی آگاهی داشته، میرزا نصرالله ملك المتكلمين يك ازلی بود. هرچند در

۶۳- رك حامدالگار، «میرزا ملک‌خان، پژوهشی در تاریخ نوگرایی ایران» برکلی و لوس آنجلس ۱۹۷۳ ص ۵۱-۵۰.

۶۴- اعلامیه به مجلس در ۱۴ شوال ۱۳۲۵/۲۰ نوامبر ۱۹۰۷ به نقل در فریدون آدمیت «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» تهران ۱۳۵۶ خ/۱۹۷۷ ص ۲۲۶ بنا به نوشته ملکزاده، طباطبایی به‌توسط روابط ماسونی یا شبه ماسونی خود وابستگی خود را با نهضت مشروطیت ایران آغاز کرد (رك ملکزاده همان، دوم، ۱۹).

کتابی که پسرش درباره تاریخ مشروطه نوشته به این نکته اشاره ای نشده است^{۶۵}. سید جمال‌الدین واعظ در نگارش کتاب ضد ملایان به نام «رؤیای صادق» با ملك المتكلمین همکاری داشت^{۶۶}. و پسرش سید محمد علی جمالزاده پدر را در شمار آزاد اندیشان توصیف می‌کند^{۶۷}. واقعیت گرایش‌های مذهبی این دو و دیگر شخصیت‌ها هرچه بوده به یقین عالمان مشروطه خواه در نظر مخالفان نشان کسانی بوده‌اند که اندیشه‌های بدعت‌آمیز را در محفل‌های خود پرورش می‌داده‌اند. بدینسان شیخ فضل‌الله نوری مشروطه خواهی را چنانکه در پایان ۱۹۰۶ و آغاز ۱۹۰۷ تجلی کرد، به عنوان فاجعه ای می‌دانست که فرقه‌های تازه [یعنی بابیان یا ازلیان] و مادیگرایان پدید آورده‌اند^{۶۸}.

بی‌شک نوری برای خاطر هدف‌های جدلی خود مبالغه می‌نمود و درباره درستی عقیده اکثریت غالب عالمان مشروطه خواه خاصه عالمانی که هیچگونه پیوندی با انجمن‌های سری نداشته‌اند، جای شك چندانی نیست. اغتشاش موجود تا آن پایه که ناشی از نبود تعریف دقیق از معنی مشروطیت است از نفوذ تدریجی ازلیان و آزاداندیشان انجمن‌های سری در عالمان^{۶۹} یا حتی سودجستن ناروحنیان انجمن‌های سری از عالمان ناشی نمی‌شود. به نظر می‌رسد که شمار بسیار اندکی از عالمان به تمامی مفهوم واژه «مشروطه» را خاصه در مرحله‌های نخستین جنبش مشروطه درك

۶۵- ای. جی. براون. «موادی برای مطالعه مذهب بابی» کمبریج ۱۹۱۸ ص ۱۸.

۶۶- محمد علی جمالزاده «ترجمه حال سید جمال‌الدین واعظ» ینما، سوم (۱۳۲۹خ/۱۹۵۱-۱۹۵۰) ۱۲۰.

۶۷- Nikki R. Keddie «مذهب و نامذهبی در آغاز ملت‌گرایی ایرانیان» در Comparative studies in society and history، چهارم، (۱۹۶۲) ۲۹۱، پانویس ۳۱.

۶۸- رك عبدالهادی حایری «مردود شمردن شیخ فضل‌الله نوری عقیده مشروطه‌خواهی را» مطالعات مربوط به خاورمیانه MES سیزدهم، (۱۹۷۷) ۳۳۱.

۶۹- رك عبدالهادی حایری «چرا عالمان در انقلاب مشروطیت ۱۹۰۹ - ۱۹۰۵ ایران شرکت کردند؟» در Die welt des islams هفدهم (۱۹۷۷ - ۱۹۷۶) ۱۳۱-۱۳۰.

می‌کرده‌اند. از قرار معلوم طباطبائی درك روشنی از معنی اروپایی مشروطه داشته و آنرا پذیرفته بوده است. او حتی يك بار مصلحت دانست خود را از اتهام گرایش به مشروطه مبری داند.^{۷۰} گویا واژه مشروطه حتی برای بسیاری از حامیان مشروطه صبغه‌هایی از مفهوم‌های جمهوریخواهی و نامذهبی داشته است. آنچه برای عالمان در دورانی که به اعطای مشروطیت انجامید قطعیت داشت مؤسسه‌ای بود به‌شکل نوعی انجمن و نمایندگی مردم و همین نکته از مفهوم مشروطه در ذهن‌های ایشان روشن بود. بنابراین شیخ فضل‌الله نوری با یادآوری شرکت خود در آشوب ۱۹۰۶ مدعی شد که مقصود از جنبش تأسیس «مجلس معدلت» بود نه مشروطه.^{۷۱} اغتشاش در باب مفهوم واژه مشروطه و اندازه و ماهیت تغییرهای حکومتی‌ئی که قرار بود از پادشاه خواسته شود در وهله نخست سودمند بود. زیرا که عالمان را به همکاری با یکدیگر و با عنصرهای ناروحانی بیرون از قلمرو خودشان توانا ساخت. اما دیری نپایید که اختلاف سخت در اندیشه‌ها و گرایش‌های ایشان پدید آمد.

این اختلاف‌ها به‌زودی اندکی پس از تشکیل مجلس یکم پدیدار گشت. و به‌خاصه در گفتگوهایی که پیرامون متمم قانون مشروطیت در بهار ۱۹۰۷ درگرفت بالا گرفت.^{۷۲} این گفتگوها با رویدادهای پرآشوب بعدی محیط بر هدف مشروطه‌خواهی که تا سال ۱۹۰۹ همی بود، فراسوی محدودیت‌هایی است که ما در این کتاب از لحاظ یاد کرد رویدادهای تاریخی برای خود قایل شده‌ایم. اما گرایش‌هایی که در این رویدادها تجلی کرد می‌تواند به‌عنوان روشنگر نظریه‌هایی که عالمان در آغاز جنبش مشروطه‌داشته‌اند قلمداد شود. بنابراین شایسته است که به کوتاهی آنها را مورد

۷۰- رك تاريخ بيداری ایرانیان ص ۳۷۴ به‌بعد.

۷۱- رك سعيد امير ارجمند «مخالفت سنت‌گرایانه عالمان نسبت به مجلس-

گرائی» ۱۹۰۹-۱۹۰۷ MES هفدهم (۱۹۸۱) ۱۸۰.

۷۲- برای مطالعه گزارش مشروحي از این مباحثه‌ها (که نيك به نفع مخالفان

شرعیات است) رك آدمیت، همان ص ۴۲۳-۴۰۸.

بررسی قرار دهیم.

انگیزه اصلی مباحثه میان عالمان، اعتراض‌هایی بود که بر مشروطه‌خواهی توسط شیخ فضل‌الله نوری پس از انفصال او از هدف مشروطه‌خواهی ابراز شد^{۷۳}. او گفت: شکل مشروطیتی که در ایران پدید آمد بدعتی درخور سرزنش بود که با احکام اسلامی تناقض داشت. مجلس به‌جای اینکه کار خود را به اجرای عدالت از راه اجرای شرع اسلام محدود کند، می‌کوشید که خود را سرگرم وضع قانون سازد. و حال آنکه قانونگذاری خاص خدا، پیامبر و امامان است گذشته از آن محتوای قانونگذاری پیشنهاد شده به‌خودی‌خود متناقض بود: قرار بود حقوق و تعهدهای قانونی مسلمان و نامسلمان برحسب مفهوم اروپایی مساوات یکسان گردد، و روزنامه‌ها آزاد گردد یا به‌تلویح آزاد شود تا به‌اسلام بتازد و آنچه را اسلام منکرات و منہیات می‌شمارد به‌چاپ رساند. سرانجام مفهوم مکتوب مشروطیت به‌گونه یک منبع نامتغیر و جامع رهبری و نظم‌دهنده زندگانی ملی از دیدگاه نوری نوعی تخطی از یکی از طرز تلقی‌های اساسی قرآن به‌شمار می‌آمد.

به‌رغم تاختن‌های سخت نوری بر مشروطه‌خواهی و موجه - نمایی برطبق حدیث‌های اسلامی، به‌بهانی و طباطبایی در پشتیبانی خود از مشروطیت ثابت‌قدم و استوار ماندند. و حتی سه تن از مهم‌ترین عالمان نجف یعنی ملا محمد کاظم خراسانی، ملا عبدالله مازندرانی، و حاجی میرزا حسین خلیلی تهرانی نیز به‌این دو پیوستند^{۷۴}. اینان با فرستادن تلگرام‌ها و صدور فتواها

۷۳- بهترین مأخذها برای آگاهی از نظریه‌های نوری جزوه‌هایی است که او در نیمه دوم سال ۱۹۰۷ از شاه‌عبدالعظیم صادر کرده است. برای خواندن برگزیده‌ای از این جزوه‌ها که رونوشت عین است رک محمد رضوانی «روزنامه شیخ فضل‌الله نوری» تاریخ، یکم (۱۳۵۶خ/۱۹۷۷) ۲۰۹-۱۵۹ عقیده‌ها و فعالیت‌های او نیز در حایری «مردود شمردن شیخ فضل‌الله نوری عقیده مشروطه‌خواهی را» و ارجمند در «مخالفت سنت‌گرایانه عالمان نسبت به پارلمان‌گرایی» ۱۹۰۹ - ۱۹۰۷ مورد بحث قرار گرفته است.

۷۴- رک حامدالگار «نقش مخالفت‌آمیز عالمان در سده بیستم ایران» در Scholars saints and sufis چاپ ن. ر. کدی، برکلی و لوس‌آنجلس ۱۹۷۲ ص ۲۳۸.

در تأیید مشروطه‌خواهی توانستند نفوذ خود را بر رویدادهای ایران کمابیش با همان قاطعیتی که میرزا حسن شیرازی پانزده سال پیش از سامره داشته بود، اعمال کنند. اینان اعلام داشتند که پشتیبانی فعال از هدف مشروطه‌خواهی يك تکلیف دینی است. و اعتراض‌های شیخ فضل‌الله نوری را بر مشروطه‌گرایی بی‌بنیاد خوانده محکوم ساختند. شیخ محمدحسین نائینی یکی از شاگردان محمدکاظم خراسانی در کتاب «تنبيه‌الامة و تنزیه‌المله در اساس و اصول مشروطیت» خود استدلال‌ها و اعتراض‌های شیخ فضل‌الله نوری را بر حکومت مشروطه به شرح مردود دانست. این کتاب جامع‌ترین شرحی از موقع و پایگاه عالمان مشروطه‌خواه است که به‌خامه یکی از آنان نگاشته شده است.^{۷۵} نائینی مدعی شد که مخالفت با مشروطیت به‌ناچار به پشتیبانی از استبداد می‌انجامد، و پشتیبانی از استبداد بدعت است. درباره اندیشه مساوات و آزادی مطبوعات نوشت که معنی درست مساوات مسئولیت مساوی همگان در برابر احکام تغییرناپذیر شرع اسلام است، نه از میان بردن تبعیض میان مسلمانان و نامسلمانان، و آزادی مطبوعات آشکارا مستلزم تعریف به شیوه‌ایست که هر چیز مخالف اسلام را طرد سازد. هر قانونی که مجلس وضع کند باید به هر تقدیر تنها مربوط به «عرفیات» یا به موضوع‌هایی باشد که پیشتر «شرعیات» درباره آنها تصمیم نگرفته است. و بنابراین تجاوزی به حقوق ویژه قانونگذار خدا، پیامبر و امامان شمرده نمی‌شود. نائینی نظر نوری را که يك قانون مکتوب مشروطیت را به مآل رقیب قرآن می‌داند پوچ و بی‌اساس می‌شمارد.

گذشته از آن نائینی در کوشش خود برای مردود دانستن

۷۵- چاپی که بیش از دیگر چاپ‌های این کتاب در دسترس است آنستکه به خامه سید محمود طالقانی تحشیه شده است (تهران ۱۳۳۴ خ/۱۹۵۵) این کتاب با طول و تفصیل بسیار و خامه‌ای هواخواهانه توسط عبدالهادی حایری در کتابش به‌نام «شیعگری و مشروطه‌خواهی در ایران» لایدن ۱۹۷۷ مورد بحث قرار گرفته است. و آدمیت در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران» ص ۲۴۹-۲۲۹ به کوتاهی آنرا نقد کرده است.

نظریه‌های نوری با مربوط ساختن حکومت مشروطه با موضوع - های ثابت امامت و غیبت در مذهب شیعه برای حکومت مشروطه از لحاظ مذهبی مجوز مثبتی به دست می‌دهد. او بر آنست که در غیبت امام، اگر درستش را بخواهیم همه حکومت‌ها غاصب هستند، چون وظیفه حکومت به گونه‌ای انتقال‌ناپذیر از آن امام است. اما يك حکومت استبدادی که با قید مشروطیت و نظارت عامه مردم مهار نشده باشد، به حقوق خدا و امام تخطی می‌کند زیرا که خود را مالك رعایای خود می‌شمارد، بنابراین شکل حکومت مشروطه از نامشروعیت حکومت که در اثر مقتضیات غیبت پدید آمده است، تا اندازه‌ای می‌کاهد. نائینی این بحث را با شماری از قیاس‌ها روشن می‌کند، یکی از قیاس‌ها در چارچوب يك رؤیا شرح داده شده و از خود امام غایب سرچشمه می‌گیرد.

به‌رغم این مخالفت به ظاهر کامل میان عالمان موافق و مخالف مشروطیت می‌توان ارزش‌های سیاسی خاصی را که هر دو گروه در آن انباز بوده و از آنها پشتیبانی می‌نموده‌اند تشخیص داد^{۷۶}.

نوری به‌رغم مخالفتش با شکل حکومت مشروطه‌ای که در ایران پدید آمد به هیچ‌روی با هواداران استبداد دربار سلطان همدست نبود. درست است که برخی تماس‌های دوستانه با دربار داشته اما این تماس‌ها در ماهیت تاکتیکی بوده و چکیده خواست او در شعار «مشروطه مشروعه» یعنی شکلی از مشروطیت که با شریعت درخور تطبیق باشد و به اجرای عدالت و شرع اسلام توجه کند متجلی شده است. مشروطه‌خواهان که امور را تنها با اختلاف اندکی توجیه می‌کردند، مدعی شدند که عصاره مشروطیت پیشتر با جهت کلی شریعت هم‌ارز و هم‌معنی بوده است؛ بنابراین لازم نیست که مشروطیت را برطبق شیوه‌ای که نوری پیشنهاد کرده توصیف کنیم. مشروعیت (حکومت برطبق شریعت) و مشروطیت یکسانند، مشروطیت حکومتی است مطابق شرع اسلام، عدالت

۷۶- ارجمند در مقاله خود «مخالفت سنت‌گرایان عالمان با مجلس‌گرایی»

۱۹۰۹-۱۹۰۷ با فصاحتی ستودنی این را توضیح داده است. (رك به ویژه ص

۱۸۷-۱۸۴).

و مساوات، یا حکومتی است برطبق علم و تمدن^{۷۷} پس هدف هر دو گروه این بود که حکومت مشروطیت را با نیازها و مقررات شریعت اسلام همساز کنند؛ اختلاف میان آن دو گروه در این بود که آیا مقررات موجود مشروطیت به چنان هدفی منجر خواهد گشت یا نه.

نیز باید یادآور شد که عالمان موافق و مخالف مشروطه در بسیاری از موضوع‌های جزئی همداستان بودند. عالمان مشروطه-خواه هم مانند نوری اعتقاد داشتند که مجلس نمی‌تواند در مفهوم دقیق و جامع يك هیأت قانونگذار باشد. وظیفه مجلس آنستکه تنها در موضوع‌هایی به وضع احکام پردازد که شریعت درباره آنها سکوت کرده است و حتی در انجام این وظیفه هم اقدام‌های مجلس باید زیر نظر عالمان صورت گیرد، و اگر لازم باشد، با رأی مخالف آنها روبرو شود. اینان همچنین اعتقاد داشتند که مفهوم مساوات باید اینگونه تفسیر شود که اقلیت‌های نامسلمان با مسلمانان برابر نباشند و آزادی بیان در موضوع‌هایی که اسلام با آنها مخالفت دارد نباید جایز شمرده شود.

به‌طور کلی‌تر می‌توان گفت که همه عالمان آن‌زمان به برقراری عدالت به مفهومی که خود از عدالت در ذهن داشتند و دست‌کم به اجرای نسبی شرع اسلام علاقه‌ای یافته بودند. در سراسر قرن آنها حکومت پادشاهی قاجاریان را دیده بودند که از اجرای این دو هدف به گونه‌ای روزافزون سرپیچی کرده است. و چون در سالهای نخستین سده بیستم دیدند که سلطنت قاجار خیانت خود را نسبت به منافع ملی از راه ولخرجی‌ها افزایش داده و زمام اقتصاد کشور را در چنگک بیگانگان نهاده است عالمان

۷۷- شعار نقل شده در «تاریخ بیداری ایرانیان» ص ۲۱۴ موازنه‌های همانندی از شریعت با قانون‌های اروپایی در کتاب‌های گوناگونی یافت می‌شود، مانند «يك کلمه» میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، کتاب «سیاحتنامه ابراهیم‌بیک» زین‌العابدین مراغه‌ای و کتاب «اتحاد اسلام» حاجی‌ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس. به نظر می‌رسد که این عقیده در میان ایرانیانی که به اروپا سفر کرده یا زیر نفوذ فرهنگ اروپایی بوده‌اند از حسن قبول گسترده‌ای برخوردار بوده است.

نقش سنتی اعتراض و مخالفت خود را شدت دادند و بسیاری از آنها قدرت خود را در راه پیشبرد مشروطیت به کار انداختند. در واقع علاقه به دفع تجاوز بیگانه، دست کم به اندازه گرایش به شکل‌های جدید حکومت اهمیت داشت. و تقدیمی که برای این علاقه قایل بودند زمانی به تمامی آشکار گشت که عالمان موافق و مخالف مشروطیت نخست در ۱۹۰۹ و سپس با اهمیت بیشتر در ۱۹۱۱ اختلاف‌های خود را برای تشکیل دادن جبهه‌ای واحد علیه تجاوز روسیه به ایران کنار گذاشتند.^{۷۸}

به‌رغم اعاده مشروطیت در سال ۱۹۱۱ پس از شکست استبداد معروف به «استبداد کبیر» مشروطیتی که در سال ۱۹۰۶ به دست آمده بود همچنان پیوسته مانند یک قانون منسوخ باقی ماند، تا اینکه پس از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹-۱۹۷۸ به گونه‌ای رسمی قانون اساسی دیگری جای آنرا گرفت. هنگامی که شیخ-فضل‌الله نوری را مشروطه‌خواهان در سال ۱۹۰۹ اعدام کردند، عالمانی که تا آن زمان از هدف مشروطه‌خواهان جانبداری کرده بودند از خشونت‌هایی که بر هم‌قطارشان روا شده بود دچار وحشت و تکان شدند و در چند سال معدود سرخوردگی آنها به کمال رسید. حتی نائینی رساله‌ای را که در دفاع از مشروطیت نوشته بود از خود ندانست و آنرا مطرود شمرد.

درست است که چندتن از کسان مهم به‌خاصه سیدحسن مدرس^{۷۹} در زمان رضاشاه و آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی^{۸۰} در

۷۸- رك ارجمند «مخالفت سنت‌گرایان عالمان نسبت به مجلس‌گرایی» ۱۹۰۹-۱۹۰۷ ص ۱۸۷ و عبدالهادی حایری «واکنش‌های لیبرالیان و ایرانیان نسبت به امپریالیسم» به قراری که در دو سند منعکس شده است ZDMG ۱۳۰، (۱۹۸۰) ۳۷۹.

۷۹- برای خواندن گزارشی تازه از منش او رك نادملی همدانی «مدرس سی‌سال شهادت» تهران ۱۳۶۰ خ/۱۹۸۱.

۸۰- رك Yann Richard «آیت‌الله کاشانی»

ein Wegbereiter der isLamis Chen Republik?» Religion und Politik im Iran ed. Kurt Greusing.

فرانکفورت am Main ۱۹۸۱ ص ۳۰۵-۲۷۷.

دوران پس از جنگ دوم جهانی سخت هواخواه مشروطیت باقی ماندند، و با سخت‌کوشی در کارهای مجلس شرکت کردند. اما اینان اقلیتی بودند و پایگاه و حیثیتشان در بنیاد مذهبی به‌والایی پایگاهی نبود که عالمان مشروطه‌خواه در نخستین دهه سده بیستم از آن برخوردار بودند. اکثریت عالمان به‌حالت عدم دخالت در امور سیاسی بازگشتند، و این حالت تا زمان جنبش انقلابی که آیت‌الله خمینی از سال ۱۹۶۳ به بعد رهبری کرد. هیچگاه به‌گونه مهمی از میان نرفت. به‌رغم همه اینها اغتشاشی که در ذهن بسیاری از عالمان درباره مفهوم مشروطیت وجود داشت، مباحثه‌هایی که در میان آنها درباره جایز بودن مشروطیت از لحاظ مذهبی درگرفت، و عقیم‌ماندن مؤثر هدف مشروطه‌خواهان حتی پس از پیروزی ظاهری آن در سال ۱۹۱۱ - انقلاب مشروطیت ۱۹۰۶-۱۹۰۵ را می‌توان نقطه عطفی در نقش سیاسی عالمان ایران دانست. شرکت آنها در انقلاب درجه‌ای نامنتظر از درگیری سیاسی از سوی آنها را متجلی ساخت؛ هرگز پیش از آن تاریخ آنها تا آن پایه پشتیبانی توده را به‌خود جلب نکرده بودند. و هرگز پیش از آن تاریخ از عقیده نامشروع دانستن دولت و مخالفت با آن در مسأله‌های خاص تا آن پایه فرا نرفته بودند که تغییرهایی را در ساخت حکومت هرچند تردیدآمیز و از روی دستپاچگی خواستار شوند. از این نظر انقلاب نقطه اوج یک قرن برخورد میان عالمان و دولت بود. و پس از آن جو تازه‌ای از اندیشه و کوشش سیاسی پدید آمد. دیگر عالمان تنها رهبران مخالفت با دولت نبودند، اینان نه همین خود را با حکومت‌های پی‌درپی ایران، بلکه با باورهای نو که اصل بیگانه داشتند مانند آزادیخواهی، دموکراسی، روح دنیاداری و انواع ملت‌گرایی و جامعه‌گرایی در مخالفت یافتند. شست سال گذشت تا اینکه اینان نقش رهبری جامعه ایران را دوباره به‌دست آوردند. بدینسان نقش عالمان چنانکه ما آنرا در این کتاب بررسی کرده‌ایم با به دست آمدن مشروطیت در سال ۱۹۰۶ به پایان خود رسید و هرچند هنوز ۱۸ سال دیگر قاجاریان بر ایران حکومت راندند، بجاست

که ما تجزیه و تحلیل و روایتگری خود را از نقش عالمان به رویدادهای همین سال (۱۹۰۶) پایان دهیم.

نتیجه

انقلاب مشروطیت در ظاهر نقطه اوج يك دوران طولانی مبارزه میان دولت و علما محسوب می‌شود. شاید این کشمکش از رهگذر وظایفی که مذهب شیعه به‌عهده علما گذاشته، در دستگاه ایمان محلی برای دولت قائل نشده و از شناختن مشروعیت دولت موجود سر پیچیده بود ناگزیر می‌نمود. دست بالا پادشاه ممکن بود به مشروعیت خاص و مشروط امید بسته، به‌نمایندگی از سوی عالمانی سلطنت کند که خود را به‌اتفاق در مقام «نیابت عامه» امام غایب می‌دانستند. تیرگی روابط میان رجال دین و مقامات دنیوی در سراسر قرن به تشدید گرائید. خواه این امر يك وضع دگرگون نشدنی تشکیل داده باشد خواه نه، رویدادها کمابیش پیوسته بیگانگی بنیادی را حدت بخشید، و تناقض نظری را به کشمکش آشکار مبدل کرد. برقراری حکومت خاندان قاجار با احیاء و تجدید تمایل به اصولیگری در فقه شیعه همزمان شده بود و تجدد مزبور بر وظایف و تکالیف علما تأکید شدید داشت. اوضاع ایران در ایام حکومت آغامحمدخان سرسلسله خاندان قاجار هنوز به‌قدری آشفته بود که مجالی برای نفوذ زیاد روحانیان پدید نیامد اما نظم و امنیت نسبی دوران حکومت قاجار محیط‌را برای اجرای نقش علما مساعد کرد.

در اواخر دوران فتحعلی‌شاه بسیاری از موضوعاتی که در

روابط میان دولت و علمای دوره بعد قاجار تکرار شد مجال تعبیر یافته بود. شاه به انگیزه دینداری خود و ملاحظات سیاسی در پی سازش با قدرت روحانیان بود اما خودکامگی حکومتش سرانجام با دعاوی فداکاری او نسبت به علما سازگاری نداشت و در بسیاری جهات این تناقض آفتابی شد.

توجه فتحعلی شاه به محدود کردن مجال این تناقض توفیق چندانی نیافت جز آنکه آتش بس موقتی را پدید آورد. تجاوز روسیه به ایران که در دوران حکومت او صورت گرفت واکنش شدیدی در علما پدید کرد و وظیفه آنان به عنوان رهبران ملی - شاید خودشان خود را رهبر ملت بشمار می آوردند. اما توده مردم هم رهبری آنان را پذیرفته بودند - این شد که هم با استبداد داخلی هم با تجاوز تدریجی بیگانه مقابله کنند.

محمدشاه که به تصوف دل بسته بود در عمل برای ارتباط با علما هیچگونه اقدامی نکرد، در نتیجه دشمنی علما نسبت به دولت که تا حدی بر اثر سیاستهای سلف او فروکش کرده بود علنی تر شد. در دوران حکومت طولانی ناصرالدین شاه این خصومت با همه فروع آن، سایه پایداری بر امور ایران افکند، دینداری شاه هویدا بود اما چنان نبود که علما را زیر تأثیر قرار دهد بعلاوه اقدامات آزمایشی امیرکبیر، میرزا حسین خان سپهسالار و دیگران در زمینه اصلاح که می بایست دولت را تقویت کند، علما را به کم شدن قدرتها و امتیازهایشان تهدید می کرد. مسأله اصلاح نیز با نفوذ بیگانه ارتباط داشت و واکنش دشمنانه علما اجتناب ناپذیر بود.

به محض اینکه ناصرالدین شاه کوششهای جدی را در راه اصلاح به یکسو گذاشت، فساد روزافزون و ولخرجی دربار به وام گرفتن از بیگانه منجر شد و این امر مقدمه استقرار نفوذ اقتصادی بیگانه در ایران گردید. به ناچار علما در برابر این امر به مقاومت برخاستند همچنانکه در اوایل قرن در برابر توسعه طلبان روس در قفقاز ایستادگی کرده بودند. در ضمن سایر مخالفان دولت افکار اصلاح طلبانه در سر می پروراندند و علما

باکراه و به طور موقت با آنان ائتلاف کردند. نتیجه این ائتلاف جنبش ۱۹۰۵-۱۹۰۶ بود که منجر به تأسیس انجمن مشورتی شد. در این رویدادها علما نه فقط بزرگترین نمایش را از قدرت سیاسی خود ترتیب دادند بلکه بطور قاطع به نقش قبلی خود که رهبران اصلی سازمان دهنده مقاومت علیه دولت بودند پایان دادند. چندین دهه پس از آن، ستون عالی تر عالمان به عنوان يك هیأت کما بیش متحد از برابری با دولت تن زدند. هرچند عالمان مهمی بودند که از لحاظ سیاسی به گونه تکرر و کوشا ماندند و با عنصرهایی که از جمله عالمان نبودند همکاری کردند. بنابراین گونه ای ایستایی میان انقلاب مشروطیت نخستین دهه سده بیستم و انقلاب اسلامی در پایان دهه هفتم همین سده وجود دارد با وجود این، استمرار نیز در میان رویدادهای سده نوزدهم و خیزش اخیر در ایران دیدنی است. استقلال داخلی بنیادی و حالت مخالفت - فعال و نافع - که در سده نوزدهم توسط عالمان برقرار شده بود، آنها را قادر ساخت که در برابر حکومت ناروحانی و مطلقه پهلویان بسیار مؤثرتر از همقطاران ترکشان - به مثل در برابر کمالیسم - مبارزه کنند. گذشته از آن عالمان دوره قاجار بر گنجینه خاطرات تاریخی امت شیعه يك سری کامل از عنصرهای تازه و هیجان برانگیز افزودند - برای اینکه بسیاری از رویدادهای سالهای اخیر - دعوت های به جهاد، محاصره مسجدها، گردش دادن شهیدان در خیابانها، برانگیختن خشم هنگام نفی بلد پیشوایان مذهبی، تبعید عالمان به عراق، کما بیش مانند دوباره به نمایش گذاشتن تاریخ قاجار بود، به راستی عالمان دوره قاجار بینش ایدئولوژیکی روشنی نداشتند. از هر تمایلی به تجدید شکل قاطع بنیادهای دولت بیگانه بودند، يك نظریه ایدئولوژیکی از اسلام در راه هدف های انقلابی روزگاران بعد در زیر تأثیر دوگانه امپریالیسم و رقابت با ایدئولوژی های رقیب دنیای متجدد پدید آمد. با وجود این رهبری مذهبی انقلاب نه همین وارث امامان است - همچنانکه خود مایل به اعلام کردن است - بلکه همچنین در يك مفهوم

دریافتنی‌تر و از لحاظ تاریخی درخور تأییدتر وارث سنت‌های
عالمان دوره قاجاریان است.

کتابشناسی

بریتانیای کبیر. مجلدات مکاتبات سیاسی و کنسولی و اسناد دیگری که در اداره اسناد عمومی حفظ می‌شود: اسناد وزارت خارجه انگلیس ۲۷/۶۰، ۹۶، ۱۵۳، ۱۵۴، ۴۸۳، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۴۳، ۵۵۷، ۵۹۲، ۵۹۴، ۵۹۸، ۶۳۷، ۶۵۰. اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۰۲/۳۷۱ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۱۴/۴۱۶، ۱۶، ۱۹، ۳۰ اسناد وزارت خارجه انگلیس ۵۵/۵۳۹.

کتابهای فارسی، تازی، و ترکی

۱- آدمیت، فریدون، امیرکبیر و ایران. تهران ۱۳۳۴ شمسی/۱۹۵۵ - فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت ایران. تهران ۱۳۴۰ شمسی / ۱۹۶۱. افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی در آثار منتشر نشده دوره قاجار تهران ۱۳۵۶ خ/۱۹۷۷ - «اندیشه ترقی و حکومت قانون عصر سپهسالار» تهران ۱۳۵۱ خ/۱۹۷۲

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران، تهران ۱۳۵۶ خ/۱۹۷۷.

۲- آدمیت، محمدحسین، دانشمندان و سخنسرایان فارس، تهران، ۱۳۳۸ شمسی/ ۱۹۵۹ چهار جلد.

احمد میرزا، عضدالدوله، تاریخ عضدی، چاپ حسین کوهی کرمانی. تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸.

۳- الاحسانی، عبدالله بن احمد، شرح حالات شیخ احمد الاحسانی. بمبئی ۱۳۱۰ قمری/۱۸۹۲-۱۸۹۳.

۴- آخونداف، میرزا فتحعلی (میرزا فتحعلی آخوندزاده) فارس دلیندا یازیلیمیش مکتوب لرین متنی، چاپ حمیدمحمدزاده. باکو ۱۹۶۳.

۵- امین‌الدوله، میرزا علی‌خان. خاطرات سیاسی، چاپ حافظ فرمانفرمایان. تهران ۱۳۴۱ شمسی/۱۹۶۲.

- استرآبادی، میرزا مهدیخان. «جهانگشای نادری» چاپ عبدالله انوار، تهران ۱۳۴۱خ/۱۹۶۲.
- ۶- اسدآبادی. صفاتالله جمالی. اسناد و مدارک درباره ایرانی اصل بودن سیدجمالالدین، تهران ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۵۸.
- ۷- اقبال، عباس. «بعد از صد سال» یادگار، ۵ (۱۳۲۷شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۵-۸.
- ۸- غرامت معاهده ترکمانچای. یادگار، ۱ (۱۳۲۴ شمسی/۱۹۴۵ - ۱۹۴۶) ۲۱-۳۵.
- ۹- حجةالاسلام حاجسیدمحمدباقر شفتی، یادگار، ۵ (۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۲۵-۳۹.
- ۱۰- میرزا تقیخان امیرکبیر. تهران، ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۱.
- ۱۱- شرح حال مرحوم حاج ملاعلی کنی، یادگار، ۴ (۱۳۲۶شمسی/۱۹۴۷-۱۹۴۸) ۷۲-۷۸.
- ۱۲- اصفهانی، عمادالدین حسین. تاریخ جغرافیائی کربلای معلی. تهران ۱۳۲۶ شمسی/۱۹۴۷.
- ۱۳- اصفهانی، محمد مهدی. نصفجهان فی تعریف الاصفهان. تهران ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۱.
- ۱۴- استخری، احسانالله. «تصوف ذهبیه» مجله مردمشناسی، ۱ (۱۳۳۵ شمسی/۱۹۵۶) ۸-۱۴.
- ۱۵- اعتمادالسلطنه، میرزا محمدحسنخان. المآثر والآثار. تهران، ۱۳۰۶ قمری ۱۸۸۹/۴ جلد.
- ۱۶- مرآتالبلدان ناصری. تهران، ۱۲۹۴-۱۲۹۷ قمری / ۱۸۷۷ - ۱۸۸۰، ۴ جلد.
- ۱۷- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه. چاپ. ایرج افشار. تهران، ۱۳۴۵ شمسی/۱۹۶۷.
- ۱۸- تاریخ منتظم ناصری. تهران، ۱۳۰۰ قمری/۱۸۸۳. ۳ جلد.
- ۱۹- وقایع روزانه دربار. تهران، بدون تاریخ چاپ.
- ۲۰- انصاری، مرتضی «زندگانی و شخصیت شیخ انصاری» اهواز ۱۳۳۹خ/۱۹۶۰.
- ۲۱- البهبی، محمد. الفكر الاسلامی الحدیث و صلاته بالاستعمار الغربی، قاهره ۱۳۷۹ قمری/۱۹۵۹-۱۹۶۰.
- ۲۲- بحرانی، شیخ یوسف، لؤلؤةالبحرین، نجف ۱۳۸۶/۱۹۶۶.
- ۲۳- بروجردی، حسین طباطبائی. توضیحالمسائل، تهران بدون تاریخ چاپ.
- ۲۴- پیرزاده، حاجی. «سفرنامه» چاپ، حافظ فرمانفرمایان. تهران ۱۳۴۲ - ۱۳۴۳ شمسی/۱۹۶۳-۱۹۶۴، ۲ جلد.

- ۱۵- تاجبخش، احمد. تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه اول قرن نوزدهم. تبریز. ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸-۱۹۵۹.
- ۱۶- تیموری، ابراهیم. عصر بینگیری یا تاریخ امتیازات در ایران، تهران ۱۳۳۶ شمسی/۱۹۵۷.
- تحریم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران. تهران ۱۳۲۸ شمسی / ۱۹۴۹.
- ۱۷- تهرانی، آقابزرگ. طبقات اعلام الشیعه، نجف ۱۳۷۳ قمری/۱۹۵۳-۱۹۵۴.
- ۱۸- تنکابنی، محمدین سلیمان. قصص العلماء. تهران، ۱۳۰۴ قمری/۱۸۸۷.
- ۱۹- جهانگیر میرزا. تاریخ نو. چاپ. عباس اقبال. تهران، ۱۳۲۷ شمسی / ۱۹۴۸.
- ۲۰- جلال الدین میرزا. نامه خسروان. بمبئی، بی تاریخ چاپ. ۴ بخش.
- ۲۱- جمالزاده، محمدعلی. ترجمه حال سیدجمال الدین واعظ، یغما ۳ (۱۳۲۹ شمسی/۱۹۵۰-۱۹۵۱) ۱۱۸-۱۲۳؛ ۱۶۳-۱۷۰؛ ۳۹۴-۴۰۱.
- ۲۲- چهاردهی، مرتضی مدرسی. آراء و معتقدات سیدجمال الدین افغانی. تهران ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸.
- شیخ احمد احسائی. تهران، ۱۳۳۴ شمسی/۱۹۵۵.
- زندگانی و فلسفه سیدجمال الدین افغانی. تهران، ۱۳۳۴ شمسی/۱۹۵۵.
- ۲۳- حبیب آبادی، محمدعلی معلم. «مکارم الآثار در احوال رجال دوره قاجار». اصفهان ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸. جلد ۱ (تنها جلدی که نشر شده است).
- حبیبی، عبدالحی. «نسب و زندگانی سید جمال الدین افغانی»، کابل ۱۳۵۵ خ/۱۹۷۷.
- حزین، محمدعلی، «تاریخ احوال» چاپ ف.س بالفور، لندن ۱۸۳۱.
- ۲۴- حقایق نگار، میرزا جعفرخان. حقایق اخبار ناصری. تهران، ۱۲۸۴ قمری/ ۱۸۶۷-۱۸۶۸.
- ۲۵- الحسنی، عبدالرزاق. البابیون والبهائیون فی حاضرهم وماضیهم. صیدون ۱۳۷۶ قمری/۱۹۵۶-۱۹۵۷.
- ۲۶- الحر العاملی، محمدحسن. وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه. تهران ۱۳۷۸-۱۳۷۲ قمری/۱۹۵۲-۱۹۵۸. ۸ جلد.
- ۲۷- حسینی، محمدصادق. مخزن الانشاء. تبریز ۱۲۷۴ قمری/۱۸۵۷.
- ۲۸- خیابانی، محمدعلی تبریزی. ریحانة الادب تهران، ۱۳۲۶ شمسی / ۱۹۴۷- ۱۹۴۸. ۱ (۶) جلد [ت م: به ظاهر ۴ جلد است].
- ۲۹- خراسانی، مجدالملی «رفع اشتباه نبذی از حالات حاج ملا احمد نراقی» ارمغان ۷. ۱۳۰۴ شمسی/۱۹۲۵-۱۹۲۶ ۶۰۴-۶۰۹.
- ۳۰- خوانساری، محمدباقر. روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات. تهران ۱۳۰۴ قمری/۱۹۸۷.

- ۳۱- دولت‌آبادی، یحیی. تاریخ معاصر یا حیات یحیی. تهران، بی‌تاریخ چاپ ۴ جلد.
- ۳۲- دنبلی، عبدالرزاق. مآثر سلطانیه. تبریز، ۱۲۴۲ قمری/۱۸۲۶.
- دوانی، علی. «استاد کل آقامحمدباقر بن محمد اکمل بهبهانی» معروف به وحید بهبهانی، قم، بی‌تاریخ چاپ.
- ۳۳- رضا رشید. تاریخ‌الاستاد الامام الشیخ محمد عبده. قاهره، ۱۲۴۹ ق/۱۹۳۰-۱۹۳۱، ۲ جلد.
- رضوانی، محمد. «روزنامه شیخ فضل‌الله نوری» تاریخ، ج ۱ (۱۳۵۶ خ/۱۹۷۷) ۲۰۹-۱۵۹.
- ۳۴- ریاضی [ت م: ریاضی] محمد امین. دوانمه مهم سیاسی و تاریخی از عباس میرزا نایب‌السلطنه، یادگار ۴، (۱۳۲۷ شمسی / ۱۹۴۸-۱۹۴۹) ۱۵-۲۳.
- ۳۵- زرین‌کوب، عبدالحسین. یادداشتی درباره تمزیه ماه محرم، سخن ۹، (۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸-۱۹۵۹) ۳۱۰-۳۱۴.
- ۳۶- سنگلجی، حجة الاسلام محمد. قضا در اسلام. تهران ۱۳۳۸ شمسی / ۱۹۵۹-۱۹۶۰.
- ۳۷- ساسانی، خان‌ملک. سیاستگران دوره قاجار. تهران. ۱۳۳۸ شمسی/۱۹۵۹.
- ۳۸- شمیم، علی‌اصغر. «ایران در دوره سلطنت قاجار» چاپ دوم. تهران ۱۳۴۲ شمسی/۱۹۶۴.
- ۳۹- شیخ‌الرئیس، میرزا ابوالقاسم. اتحاد الاسلام. بمبئی ۱۳۱۲ قمری / ۱۸۹۴-۱۸۹۵.
- ۴۰- شیرازی، فرصت. آثار عجم. تهران، ۱۳۱۴ قمری / ۱۸۹۶-۱۸۹۷.
- ۴۱- شیروانی، زین‌العابدین. بستان‌السیاحه. تهران، ۱۳۱۵ قمری / ۱۸۹۷-۱۸۹۸.
- شیروانی، زین‌العابدین، «حدایق‌السیاحه» تهران، ۱۳۴۸ خ/۱۹۶۹.
- ۴۲- صدرهاشمی، محمد. تاریخ‌چراغ و مجلات ایران. اصفهان، ۱۳۲۷-۱۳۲۹ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۵۰، ۴ جلد.
- ۴۳- صفائی، ابراهیم. رهبران مشروطه - ۱: سید جمال‌الدین افغانی؛ ۲: میرزا ملکم‌خان؛ ۳: میرزا علی‌خان امین‌الدوله؛ ۴: سید عبدالله بهبهانی و سید محمد طباطبائی؛ تهران. ۱۳۴۲-۱۳۴۳ شمسی / ۱۹۶۳-۱۹۶۵ [ت م: ۱۹۶۴].
- ۴۴- صفاعلی‌شاه. دیوان. چاپ. تقی تفضلی. تهران، ۱۳۳۶ شمسی / ۱۹۵۷-۱۹۵۸.
- ۴۵- طالقانی، آیت‌الله سید محمود. جهاد و شهادت. تهران ۱۳۸۵ قمری/۱۹۶۵.
- طباطبائی، حسن قاضی، ارشادنامه میرزای قمی، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز، بیستم (۱۳۴۸ خ/۱۹۶۹).

- ۴۶- ظل السلطان، مسعود میرزا. تاریخ سرگذشت مسعودی. تهران ۱۳۲۵ قمری / ۱۹۰۷.
- ۴۷- عارف، م. و. ح. حسین اف. مختصر آذربایجان ادبیات تاریخی، باکو ۱۹۴۴ جلد ۲.
- ۴۸- المزاولی، عباس، تاریخ العراق بین احتلالین. بغداد ۱۳۷۲ قمری / ۱۹۵۳ ۱۹۵۴. جلد ۸.
- غزالی، ابوحامد، احیاء علوم الدین، قاهره، بی تاریخ چاپ ۴ ج.
- ۴۹- فراهانی، میرزا حسین. سفرنامه. چاپ حافظ فرمانفرمائیان. تهران، ۱۳۴۲ شمسی / ۱۹۷۳.
- ۵۰- قانلی، دیوان. چاپ محمدجعفر محبوب. تهران، ۱۳۳۶ شمسی / ۱۹۵۷.
- ۵۱- قهرمانی، شرف الدین میرزا. یک سلسله اسناد تاریخی یا علل واقعی جنگ دوم روس - ایران، شرق ۱ (۱۳۱۰ شمسی / ۱۹۳۱ - ۱۹۳۲)، ۲۵۳ - ۲۵۷: ۳۱۸-۳۲۱؛ ۴۳۹-۴۴۰؛ ۵۶۴-۵۶۷؛ ۶۲۵-۶۳۲؛ ۶۶۹-۶۷۲.
- ۵۲- قائم مقام، ابوالقاسم. منشآت. چاپ. جهانگیر قائم مقامی. تهران ۱۳۳۷ شمسی / ۱۹۵۸-۱۹۵۹.
- ۵۳- قائم مقام، باقر. قائم مقام در جهان ادب و سیاست. تهران، ۱۳۲۰ شمسی / ۱۹۴۲-۱۹۴۱.
- ۵۴- قائم مقامی، جهانگیر. تاریخ تحولات سیاسی نظامی ایران. تهران بی تاریخ چاپ.
- توطئه حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس. یغما ۵ (۱۳۲۸ شمسی / ۱۳۴۹ - ۱۳۵۰) ۳۵-۴۰.
- ۵۵- قوزانلو، جمیل. جنگ ایران و روس. تهران ۱۳۱۴ شمسی / ۱۹۳۵-۱۹۳۶.
- تاریخ نظامی ایران. تهران ۱۳۱۵ شمسی / ۱۹۳۶-۱۹۳۷. جلد ۲.
- ۵۶- کرل انورضیا. عثمانلی تاریخی. آنکارا، ۱۹۴۷-۱۹۵۶. جلد ۷.
- ۵۷- کریمی، بهمن. میرزا ابوالقاسم قائم مقام. تهران، بی تاریخ چاپ.
- ۵۸- کشمیری، محمدعلی. نجوم السما. لکنهو، ۱۳۰۳ قمری / ۱۸۸۵-۱۸۸۶.
- ۵۹- کسروی، احمد. بهائیکری. تهران بی تاریخ چاپ.
- تاریخ مشروطیت ایران چاپ پنجم. تهران، ۱۳۴۰ شمسی / ۱۹۶۱.
- زندگانی من. تهران، ۱۳۲۳ شمسی / ۱۹۴۴.
- ۶۰- کیوان، حاج شیخ عباس علی. کیوان نامه. تهران، ۱۳۴۰ شمسی / ۱۹۶۱.
- ۶۱- کاظمی، محمد مهدی. احسن الودیعہ. بغداد، ۱۳۴۷ قمری / ۱۹۲۸-۱۹۲۹، ۲ جلد.
- ۶۲- کرمانی، میرزا آقاخان. هشت بهشت، بی تاریخ چاپ و ذکر محل چاپ.
- ۶۳- کرمانی، محمد هاشمی، «طایفه شیخیه» مجله مردم شناسی ۲ (۱۳۳۷ شمسی / ۱۹۵۸) ۲۳۸-۲۵۴؛ ۳۴۸-۳۶۱.

- تاریخ مذاهب در کرمان، مجله مردم‌شناسی ۱ (۱۳۳۵ شمسی / ۱۹۵۶)
۹۷-۱۰۴: ۱۲۲-۱۳۳.
- ۶۴- کرمانی، ناظم‌الاسلام. تاریخ بیداری ایرانیان. چاپ جدید. تهران ۱۳۳۲ شمسی/۱۹۵۳.
- ۶۵- کرمانی، شیخ ابوالقاسم ابراهیمی. فهرست کتب مرحوم شیخ احمد احسانی و شرح حال سایر مشایخ عظام. کرمان، ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸-۱۹۵۹.
- ۶۶- الکلینی، محمدبن یعقوب. الکافی فی علم الدین. تهران، ۱۳۷۹ قمری / ۱۹۵۹-۱۹۶۰، ۱۰ جلد.
- الاصول من الجامع الکافی. لکنهو ۱۳۰۲ قمری/۱۸۸۴-۱۸۸۵.
- ۶۷- لوی، حبیب. تاریخ یهود ایران. تهران، ۱۳۳۹ شمسی/۱۹۶۰-۱۹۶۱، ۳ جلد.
- ۶۸- لسان‌الملک، میرزا محمدتقی سپهر. نسخ‌التواریخ، تهران، بی‌تاریخ چاپ.
- ۶۹- محمود محمود، تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی. تهران ۱۳۲۸ شمسی/۱۹۴۹-۱۹۵۰، ۸ جلد.
- ۷۰- مجلسی، محمدباقر. بحارالانوار. تهران ۱۳۲۷ شمسی /- ۱۹۴۸- (دنباله دارد).
- کتاب سؤال و جواب. اصفهان، ۱۲۴۷ قمری/۱۸۳۱-۱۸۳۲.
- ۷۱- مکی، حسین. زندگانی میرزاتقی‌خان امیرکبیر. تهران، ۱۳۲۷ شمسی / ۱۹۴۸-۱۹۴۹.
- ۷۲- ملکزاده، مهدی. تاریخ انقلاب مشروطیت ایران. تهران ۱۳۲۷ شمسی / ۱۹۴۸-۱۹۴۹، ۶ جلد.
- ۷۳- ملکم‌خان، میرزا. مجموعه آثار. چاپ. با مقدمه محمدحیط طباطبائی. تهران، ۱۳۲۷ شمسی/۱۹۴۸-۱۹۴۹. جلد اول (تنها همین جلد نشر شده است).
- ۷۴- مراغه‌ئی، زین‌العابدین: سیاحت‌نامه ابراهیم بیگ. کلکته، ۱۹۱.
- ۷۵- معصوم‌علی‌شاه (نایب‌الصدر) طرایق‌الحقایق. تهران، ۱۳۱۸ قمری/۱۹۰۰-۱۹۰۱، ۳ جلد.
- ۷۶- مهدوی، اصغر و ایرج افشار. مجموعه اسناد و مدارک چاپ نشده درباره سیدجمال‌الدین مشهور به افغانی. تهران ۱۳۴۲ شمسی/۱۹۶۳.
- ۷۷- مینورسکی، ولادیمیر. تاریخ تبریز. ترجمه عبدالعلی کارنگ. تبریز، ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۹.
- ۷۸- معیرالممالک، دوستعلی‌خان. سید زین‌العابدین امام‌جمعه، یغما ۱۲ (۱۳۳۸ شمسی / ۱۹۵۹-۱۹۶۰) ۵۶۵-۵۷۶.
- یادداشت‌هایی از زندگی خصوصی ناصرالدین‌شاه، تهران، بی‌تاریخ چاپ.
- ۷۹- مجتهدی، مهدی. رجال آذربایجان در عصر مشروطیت: تهران ۱۳۲۷ شمسی

- ۱۹۴۸-۱۹۴۹.
- ۸۰- مخبرالسلطنه، مهدیقلی خان هدایت. خاطرات و خطرات. تهران ۱۳۲۹ شمسی/۱۹۵۰.
- ۸۱- ملک آراء، عباس میرزا. شرح حال. چاپ عبدالحسین نوائی تهران ۱۳۲۵ شمسی/۱۹۴۶-۱۹۴۷.
- ۸۲- مستوفی، عبدالله. تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه یا شرح زندگانی من. تهران ۱۳۲۱ شمسی/۱۹۴۲-۱۹۴۳. ۲ جلد.
- ۸۳- معتمد، محمود فرهاد. مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و برکناری میرزا- حسین خان سپهسالار. یادگار، ۲ (۱۳۲۵ شمسی/۱۹۴۶-۱۹۴۷)، ۴۴-۵۰.
- مشیرالدوله سپهسالار اعظم. تهران ۱۳۲۶ شمسی/۱۹۴۷-۱۹۴۸.
- قرارداد رویتز، یفما ۲ (۱۳۲۸ شمسی/۱۹۴۹-۱۹۵۰)، ۲۰۸-۲۱۳.
- تاریخ روابط ایران و عثمانی. تهران بدون تاریخ چاپ جلد ۱ (همین جلد چاپ شده است).
- ۸۴- معتمدالدوله، فرهاد میرزا، هدایة السبیل. تهران، ۱۲۹۴ قمری/۱۸۷۷.
- نائینی، محمدحسین، «تنبیه الامه و تنزیه المله» در اساس و اصول مشروطیت، طالقانی، تهران، ۱۳۳۴ خ/۱۹۵۵.
- ۸۵- نادر میرزا، تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز. تهران ۱۳۲۳ قمری / ۱۹۰۵.
- ۸۶- نفیسی، سعید. جلب مهاجران اروپائی در سال ۱۲۴۲ شرق، ۱، (۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱-۱۹۳۲) ۵۷-۶۴؛ ۱۲۵-۱۲۷؛ ۱۹۰-۱۹۲؛ ۲۶۱-۲۶۴؛ ۳۲۶-۳۲۷؛ ۵۰۷-۵۱۲.
- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر. تهران، ۱۳۴۰-۱۳۴۴ شمسی/۱۹۶۱-۱۹۶۵، ۲ جلد.
- ۸۷- نجمی، ناصر. ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی عباس میرزا در جنگهای ایران و روس. تهران ۱۳۳۷ شمسی/۱۹۵۸-۱۹۵۹.
- ۸۸- نخجوانی، حاج حسین. چهل مقاله. تبریز ۱۳۴۳ شمسی/۱۹۶۴.
- ۸۹- ناصرالدین شاه. دیوان کامل اشعار. تهران ۱۳۳۹ شمسی/۱۹۶۰.
- ۹۰- نوائی، عبدالحسین. حاج محمد کریم خان کرمانی، یادگار، ۵ (۱۳۲۸ شمسی/۱۹۴۹-۱۹۵۰) ۶۲-۷۳؛ ۱۰۶-۱۱۸.
- ۹۱- نعمه، عبدالله. فلاسفة الشیعه، بیروت، بی تاریخ چاپ.
- ۹۲- نشأت، صادق «فاجعه قتل محمد اخباری» «اطلاعات ماهانه» ۴، (۱۳۳۰ شمسی/۱۹۵۱) ۳۰-۳۳.
- نورعلیشاه «جنات الوصال» چاپ و مقدمه جواد نوربخش ۹۸، تهران، ۱۳۴۸ خ/۱۹۶۹.
- ۹۳- ولایی، مهدی، شرح حال نواب تولیت عظامی آستان قدس رضوی، نامه

- آستان قدس ۵ (۱۳۴۴ شمسی/۱۹۶۵-۱۹۶۶) ۸۶-۹۵.
- فیلسوف شرق سیدجمال‌الدین اسدآبادی معروف به افغان «ارمغان» ۱۲ (۱۳۱۰ شمسی/۱۹۳۱-۱۹۳۲) ۵۸۶-۶۰۱.
- ۹۴- وزیری، احمدعلی‌خان. تاریخ کرمان. چاپ. حافظ فرمانفرمائی‌ان. تهران ۱۳۴۰ شمسی/۱۹۶۲.
- ۹۵- الوائلی، ابراهیم. الشعر السياسي العراقي فی القرن التاسع عشر. بغداد ۱۳۸۱ قمری/.
- ۹۶- هژیر، عبدالحسین. «در راه ولیعهدی عباس‌میرزا» مهر، ۱ (۱۳۱۳ شمسی/ ۱۹۳۴)، ۷۰۷-۷۰۹.
- ۹۷- هدایت، رضاقلی‌خان. مجمع‌الفصحا. تهران، ۱۲۸۸ قمری/۱۸۷۱ - ۶جلد -
- روضة‌الصفای ناصری. تهران ۱۳۳۹ شمسی/۱۹۶۰-۱۹۶۱. ۱۰ جلد.
- هروی، محمدحسن ادیب. تاریخ پیدایش مشروطیت ایران. مشهد ۱۳۳۱ شمسی/۱۹۵۲.
- همدانی، نادعلی، «مدرس: سی سال شهادت»، تهران ۱۳۶۰ خ/۱۹۸۲.

کتابنامه

WORKS IN OTHER LANGUAGES

- Afghāni, Jamāl ud-Din. "The Reign of Terror in Persia," *Contemporary Review*, LXI (1892), 238-248.
- . *La Réfutation des Matérialistes*. Trans. A.-M. Goichon. Paris. 1942.
- Afschar, Mahmud. *La Politique Européenne en Perse*. Berlin, 1921.
- Agakhi, A.M. *Iz istorii obshchestvennoi i filosofskoi mysli v Irane (vtoraya Polovina XVII - Pyervaya chetvert' XIX vv)*. Baku, 1971
- Algar, Hamid "An Introduction to the History of Freemasonry in Iran," *MES*, VI (1970), 276-296.
- Mirza Malkum khan: A Study in the History of Iranian Modernism*. Berkeley & Los Angeles, 1973.
- "The Oppositional Role of the Ulama in Twentieth Century Iran," in *Scholars, Saints and Sufis*, ed. N. Keddie, Berkeley & Los Angeles, 1972, PP. 231-255.
- "The Revolt of Āghā Khān Mahallāti and the Transference of the Ismāili Imamate to India," *SI*, XXIX (1969), 43-69.
- "Shi'ism and Iran in the Eighteenth Century," in *Studies in Esalmic History in the Eighteenth Century*, eds. R. Owen and T. Naff, Carbondale, Illionis, 1976, PP. 288-302.
- "Some Observations on Religion in Safavid Persia," *Iranian Studies*, VII (1974), 287-293.
- Arasteh, A. Reza. *Man and Society in Iran*. Leiden, 1964.
- Arjomand, Saïd A. "The Shi' ite Hierocracy and the State in Pre-

- Modern Iran: 1785-1890," *European Journal of Sociology*, XXII (1981), 40-78.
- "The Ulama's Traditionalist Opposition to Parliamentarianism: 1907-1909," *MES*, XVII (1981), 174-189.
- Atrpyet (Pseud.). *Imamat': Strana Poklonnikou Imamou*. Alexandropol, 1909.
- Aubin, Jean "La Politique religieuse des Safavides," in *Le Shi'isme Imamite*, Paris, 1970, PP. 235-244.
- Avery, Peter "An Enquiry into the outbreak of the Second Russo - Persian War, 1826-1828," in *Iran and Islam: In Memory of the late Vladimir Minorsky*, ed. C.E. Bosworth, Edinburgh, 1971, PP. 17-45.
- Avery, P. W., *Modern Iran*. London, 1965.
- Baddeley, J. N. *The Russian Conquest of the Caucasus*. London, 1908.
- Bassett, J. *Persia, the Land of the Imams*. London, 1887.
- Bausani, Alessandro. *Persia Religiosa*. Milan, 1959.
- Benjamin, S. G. W. *Persia and the Persians*. London, 1887.
- Binder, Leonard. "The Proofs of Islam: Religion and Politics in Iran." *Arabic and Islamic Studies in Honour of Hamilton A. R. Gibb*. Leiden, 1966, PP. 120-138.
- Bleibtreu, J. *Persien: Das Land der Sonne und des Löwen*. Freiburg, 1894.
- Blunt, W. S. *Secret History of the English Occupation of Egypt*. London, 1907.
- Bode, C. A. ed. *Travels in Luristan and Arabistan*. London, 1854. 2 Vols.
- Braune, W. *Der islamische Orient zwischen Vergangenheit und Zukunft: eine geschichtstheologische Analyse seiner Stellung in der Weltsituation*. Berne and Munich, 1958.
- Brockway, T. P. "Britain and the Persian Bubble, 1888-92," *Journal of Modern History*, XIII (1941), 36-47.
- Browne, E. G. *A Literary History of Persia*. Vol. IV. Cambridge, 1924.
- . *Materials for the Study of the Babi Religion*. Cambridge, 1918.
- . *The Persian Revolution of 1905-1909*. Cambridge, 1910.
- . *The Press and Poetry of Modern Persia*. Cambridge, 1914.
- . *A Year amongst the Persians*. New ed. London, 1950.
- Browne, E. G., ed. *Tārīkh-i-Jadid or New History of Mirzā 'Alī Muhammad the Bāb*. Cambridge, 1893.
- . *A Traveller's Narrative Written To Illustrate the Episode of the Bāb*. Cambridge, 1891. 2 vols.

- Brugsch, H. *Reise der königlichen preussischen Gesandtschaft nach Persien*. Leipzig, 1862. 2 vols.
- Brydges, Sir Harford Jones. *Account of the Transactions of His Majesty's Mission to the Court of Persia in the Years 1807-1811*. London, 1834.
- . *The Dynasty of the Kajars*. London, 1833.
- Burnes, A. *Travels into Bukhara*. London, 1834. 2 vols.
- Chirol, V. *The Middle Eastern Question or Some Political Problems of Indian Defence*. London, 1903.
- Chunara, A. J. *Noorum Mubin, or the Sacred Cord of God: A Glorious History of Ismaili Imams*. Bombay, 1951. (In Gujarati).
- Cole, Juan "Imami Jurisprudence and the Role of the Ulama: Mortaza Ansari on Emulating the Supreme Exemplar," in *Religion and Politics in Iran*, ed N. Keddie, New Haven, 1983, 33-46.
- Conolly, A. *Journey to the North of India, Overland from England, through Russia, Persia, and Affghaunistaun*. London, 1834. 2 vols.
- Corbin, Henry *En Islam Iranien*, Paris, 1971-1972. 4 vols.
- Corbin, H. "L'École Shaykhie en Théologie Shi'ite," *Annuaire de l'École Pratique des Hautes Etudes, Section des Sciences Religieuses*. 1960-1961, PP. 1-60.
- . *Histoire de la Philosophie Islamique*. Paris, 1963.
- . "Pour une Morphologie de la Spiritualité Shi'ite," *Eranos-Jahrbuch* (Zurich), XXIX (1960), 57-107.
- . *Terre Celeste et Corps de Résurrection*. Paris, 1960.
- Costello, D. P. "Griboyedov in Persia in 1820: Two Diplomatic Notes," *Oxford Slavonic Papers*, V (1954), 81-92.
- . "The Murder of Griboyedov," *Oxford Slavonic Papers*, VIII (1957), 64-78.
- . "A Note on 'The Diplomatic Activity of A. S. Griboyedov' by S. V. Shostakovich," *Slavonic and East European Review*, LX (1961-1962), 235-244.
- Curzon, G. *Persia and the Persian Question*. London, 1892. 2 vols.
- Denis, A. "Affaire du Kerbela," *Revue de l'Orient*, I (1843), 138-143.
- Dieulafoy, J. *La Perse, la Chaldée et Susiane*. Paris, 1887.
- Donaldson, D. M. *The Shi'ite Religion*. London, 1933.
- Dreyfus, H. "Les Béhais et le Mouvement Actuel en Perse," *RMM*, I (1906), 198-206.
- Drouville, G. *Voyage en Perse*. Paris, 1825. 2 vols.
- Dunlop, H. *Perzië: Vorheeren en Thans*. Haarlem, 1912.

- Eastwick, E. B. *Journal of a Diplomat's Three Years' Residence in Persia*. London, 1864.
- Eliash, J. "The Ithnā 'ashari Shi'i Juristic Theory of Political and Legal Authority," *SI*, XXIX (1969), 17-30.
- "Misconceptions regarding the Juridical Status of the Iranian 'Ulamā', *International Journal of Middle Eastern Studies*, X (1979), 9-25.
- Feuvrier, J.-B. *Trois Ans à la Cour de Perse*. Paris, 1899.
- Forster, G. *A Journey From Bengal to England*. London, 1798.
- Francklin, W. *Observations Made on a Tour from Bengal to Persia in the Years 1786-1787*. London, 1790.
- Frank, C. "Über den schiitischen Mudschtahid," *Islamica*, II (1926), 171-192.
- Fraser, J. B. *An Historical and Descriptive Account of Persia from the Earliest Ages to the Present Time*. Edinburgh, 1834.
- . *Narrative of a Journey into Khorassan*. London, 1825.
- . *Travels in Koordistan, Meopotamia, etc.* London, 1840. 2 vols.
- . *A Winter's Journey from Constantinople to Tehran*. London, 1838. 2 vols.
- Gardane, A. M. de. *Journal d'un Voyage dans la Turquie d'Asie et la Perse*. Paris, 1809. 2 vols.
- Gibb, H. A. R. "Government and Islam under the Early 'Abbāsids: The Political Collapse of Islam," *L'Elaboration de l'Islam*. Paris, 1961, PP. 110-127.
- Glassen, Erika "Schah Ismā'il I und die Theologen seiner Zeit," *Der Islam*, XLVIII (1971-1972), 254-268.
- Gobineau, A. de. *Correspondance entre le Comte de Gobineau et le Comte de Prokosch-Osten*. Paris, 1933.
- . *Dépêches Diplomatiques*. Ed. A. D. Hytier. Geneva, 1959.
- . *Les Religions et les Philosophies dans l'Asie Centrale*. Paris, 1865.
- . *Trois Ans en Asie*. Paris, 1859.
- Gordon, T. E. *Persia Revisited*. London, 1896.
- Gramlich, R. *Die schiitischen Derwischorden Persiens, erster Teil: die Affiliationen*. AKM, XXXVI, 1. Wiesbaden, 1965.
- Greaves, R. L. "British Policy in Persia, 1892-1903," *BSOAS*. XXVIII (1965), 34-60; 284-307.
- . *Persia and the Defence of India, 1884-1892*. London, 1959.
- Greenfield, J. "Die geistlichen Schariagerichte in Persien," *Zeitschrift für vergleichende Rechtswissenschaft*, XLVIII (1934), 157-167.

- Guillou, A. "Les Dynasties Musulmanes de la Perse," *Revista del Instituto de Estudios Islámicos en Madrid*, VII-VIII (1959-1960), 126-149.
- Hairi, Abdulhadi "Ansāri, Shaykh Murtadā," EI² Supplement "The Responses of Libyans and Iranians to Imperialism as Reflected in Two Documents," *ZDMG*, CXXX (1980), 372-392.
- "Shaykh Fazl Allāh Nuri's Refutation of the Idea of Constitutionalism," *MES*, XIII (1977), 327-339.
- Shi'ism and Constitutionalism in Iran*. Leiden, 1977.
- "Why did the 'Ulama Participate in the Persian Constitutional Revolution of 1905-1909?" *Die Welt des Islams*, XVII (1976-1977), 127-153.
- Hardinge, A. *A Diplomatist in the East*. London, 1928.
- Heyd, U. "The Ottoman 'Ulemā and Westernization in the Time of Selim III and Mahmud II," *Scripta Hierosolymitana*, IX (1961), 63-96.
- Hollister, J. N. *The Shia of India*. London, 1953.
- Holmes, W. R. *Sketches on the Shore of the Caspian*. London, 1845.
- Hourani, A. *Arabic Thought in the Liberal Age, 1798-1939*. Oxford, 1962.
- Hussain, Jassim M. *The Occultation of the Twelfth Imam: A Historical Background*. London, 1982.
- Ivanov, M. S. *Babidskiye Vosstaniya v Irane*. Moscow and Leningrad, 1939.
- . *Iranskaya Revolyutsiya 1905-1911 Godov*. Moscow, 1957.
- . *Ocherk Istorii Irana*. Moscow, 1952.
- Ivanow, W. *Ismaili Literature: A Bibliographical Survey*. Tehran, 1963.
- Jatri, S. H. M. *The Origins and Early Development of Shi'a Islam*. London, New York and Beirut, 1979.
- Jaubert, P. A. *Voyage en Arménie et en Perse*. Paris, 1821.
- Keddie, Nikki "Iranian Politics 1900-1905: Background to Revolution," *MES*, V (1969), 3-31, 151-167, 234-250.
- Sayyid Jamāl ad-Din "al-Afghāni": A Political Biography*. Berkeley and Los Angeles, 1972.
- Keddie, N. R. "Religion and Irreligion in Early Iranian Nationalism," *Comparative Studies in Society and History*, IV (1962), 265-295.
- . *Religion and Rebellion in Iran: The Tobacco Protest of 1891-1892*. London, 1966.

- Khomeini, Imam *Islam and Revolution*. Translated by Hamid Algar. Berkeley, 1981.
- Kosogovsky, V. A. *Iz Tegeranskovo Dnevnika*. Moscow, 1960.
- Kotzebue, M. von. *Narrative of a Journey into persia in the Suite of the Imperial Russian Embassy in the Year 1817*. London, 1819.
- Kuznetsova, N. A. *Iran v Pyervoi Polovine XIX veka*. Moscow, 1983.
- Lambton, A. K. S. "A Nineteenth Century View of Jihad," *SI*, XXXI (1970), 181-192.
- "The Persian 'Ulama and Constitutional Reform," in *Le Shi 'isme Imamite*, Paris, 1970, 245-269.
- "Some New Trends in Islamic Political Thought in Late 18th and Early 19th Century Persia," *SI*, XXXIX (1974), 95-128.
- State and Government in Medieval Islam*. Oxford, 1981.
- "The Tobacco Regie: Prelude to Revolution," *SI*, XXII (1965), 119-157.
- Landlord and Peasant in Persia*. London, 1953.
- "Persian Society under the Qajars," *JRCAS*, XLVIII (1961), 123-138.
- "Quis Custodiet Custodes: Some Reflections on the Persian Theory of Government," *SI*, V - VI (1955-1956).
- "A Reconsideration of the Position of the *Marja' Al-Taqlid* and the Religious Institution," *SI*, XX (1964), 115-135.
- "Secret Societies and the Persian Revolution of 1905-1906," *St. Anthony's Papers*, IV (1958), 43-60.
- "The Tobacco Régie: Prelude to Revolution," *SI*, XXII (1965), 119-157.
- Landor, A. H. S. *Across Coveted Lands*. London, 1902.
- Lockhart, L. *Nadir Shah*. London, 1938.
- . *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*. Cambridge, 1958.
- Madelung, Wilferd "Akhbāriyya," *EI*³ Supplement.
- "Imamism and Mu 'tazilite Theology," in *Le Shi 'isme Imamite*, Paris, 1970, 13-30.
- Massaoui, Michel *The Origins of the Safavids: Ši'ism, Sufism and the Gulāt*. Wiesbaden, 1972.
- McNeill, J. *Memoir of the Right Hon. Sir John McNeill*. London, 1910.
- Malcolm, Sir J. *A History of Persia*. London, 1815. 2 vols.
- . *Sketches of Persia*. London, 1845.
- Malcolm, N. *Five Years in a Persian Town*. London, 1905.
- Malcom (Malkum Khān). "Persian Civilisation," *Contemporary*

- Review, LIX (1891), 238-244.
- Martyn, H. *Controversial Tracts on Christianity and Mohammedanism*. Cambridge, 1824.
- Migeod, H.-G. "Die Lutis: ein Ferment des städtischen Lebens in Persien," *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, II (1959), 82-91.
- Mole, Marijan "Les Kubrawiya entre sunnisme et shiisme aux huitième et neuvième siècles de l'Hégire," *REI* (1961), 61-142.
- Morier, J. *A Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople*. London, 1812.
- . *A Second Journey through Persia, Armenia, and Asia Minor to Constantinople*. London. 1818.
- Muhammad, Khan Bahadur Agha Mirza. "Some New Notes on Babism," *JRAS*, n. v. (July, 1927), 443-470.
- Nashat, Guity *The Origins of Modern in Iran, 1970-80*. Chicago, 1982.
- Nasr, S. H. "Le Shi 'isme et le Soufisme: leurs relations Principielles et historiques," in *Le Sih 'isme Imamite, Paris, 1970*, 215-233.
- Olivier, G. A. *Voyage dans l'Empire Othoman, l'Egypte et la Perse*. Paris, 1802. 3 vols.
- Ouseley, Sir W. *Travels in Various Countries of the East*. London, 1821. 3 vols.
- Pakdaman, Homa *Djamal - ed - Din Assad Abadi dit Afghani*. Paris, 1969.
- Pakravan, E. *Abbas Mirza, Prince Réformateur*. Tehran, 1958. 2 vols.
- . *Agha Mohammad Ghadjar*. Tehran, 1953.
- Perkins, J. *A Residence of Eight Years in Persia among the Nestorian Christians with Notices of the Muhammadans*. Andover, 1843.
- Peterson, Samuel R. "The Ta'ziyeh and Related Arts," in *Ta'ziyeh: Ritual and Drama in Iran*, ed. Peter J. Chelkowski, New York, 1979, PP. 64-87.
- Polak, J. E. *Persien: das Land und seine Bewohner*. Leipzig, 1865. 2 vols.
- Pourjavady, Nasrollah and Peter Lamborn Wilson "Ismā'ilis and Ni'matullāhis," *SI, XII (1975)*, 113-135. *Kings of Love*, Tehran, 1978.
- Rawlinson, H. *England and Russia in the East*. London, 1875.
- Renan, E. *L'Islamisme et la Science*. Paris, 1883.
- Richard, Yann "Ayatollah Kashani - ein Wegbereiter der islamischen Republik?" in *Religion und Politik im Iran*, ed Kurt Greussing, Frankfurt am Mair, 1981, PP. 277-305.

- Roehmer, H. *Die Babi-Behai*. Potsdam, 1912.
- "S". "De l'état administratif et Politique de la Perse," *Revue de l'Orient*, IV (1844), 98-116.
- Sachedina, Abdulaziz Abdulhussein *Islamic Messianism: The Idea of the Mahdi in Twelver Shi'ism*. Albany, NY, 1981.
- Savory, R. M. "The Principal Offices of the Safavid State during the Reign of Ismā'il I," *BSOAS*, XXIII (1960), 91-105.
- Scarcia, G. "A Proposito del Problema della Sovranità Presso gli Imamiti," *Annali del Istituto Universitario Orientale di Napoli*, VII (1957), 95-126.
- . "Intorno alle Controversie tra Ahbāri e Usuli Presso gli Imāmīti di Persia," *RSO*, XXXIII (1958), 211-250.
- . "Kerman 1905: La 'Guerra' tra Seihi e Bālāsari," *Annali del Istituto Universitario Orientale di Napoli*, XIII (1963), 186-203.
- Schlechta-Wssehrd, O. von "Der letzte Persisch-russische Krieg (1826-1828)," *ZDMG*, XX (1866), 288-325.
- Sepsis, A. "Quelques Mots sur l'Etat Religieux Actuel de la Perse," *Revue de l'Orient*, III (1844), 96-105.
- Shehabi, Mahmood. "Shi'a," *Islam: The Straight Path*. Ed. K. W. Morgan, New York, 1958, PP. 198-220.
- Sheil, Lady. *Glimpses of Life and Manners in Persia*. London, 1856.
- Shoitov, A. M. "Rol' Akhundova v Razvitii Persidskoi Progressivnoi Literaturny," *KSIV*, IX (1953), 58-65.
- Strothman, R. "Shi'a," *Handwörterbuch des Islam*, Leiden, 1941.
- Stuart, W. K. *Journal of a Residence in Northern Persia and the Adjacent Provinces of Turkey*. London, 1845.
- Sykes, P. M. *Ten Thousand Miles in Persia*. London, 1902.
- Tabataba'i, Hossein Modarressi "Rationalism and Traditionalism in Shi'i Jurisprudence." Unpublished paper.
- Tancoigne, M. *Narrative of a Journey into Persia*. London, 1820.
- Tornau, A. von. "Aus der neuesten Geschichte Persiens: Die Jahre 1833-1835," *ZDMG*, II (1848), 401-425.
- Ussher, J. A. *Journey from London to Persepolis*. London, 1865.
- Vambéry, H. *Meine Wanderungen und Erlebnisse in Persien*. Pest, 1867.
- Waring, E. S. *A Tour to Sheeraz, by the Route of Kazroon and Feerozabad*. London, 1807.
- Watson, R. G. *A History of Persia from the Beginning of the Nineteenth Century to the Year 1858*. London, 1866.
- Wilbraham, R. *Travels in the Transcaucasian Provinces of Russia*.

London, 1839.

Wills, C. J. *Persia as It Is*. London, 1886.

Wolff, J. *Missionary Journal*. London, 1829. 3 vols.

———. *Researches and Missionary Labours among the Jews, Mohammadans and Other Sects*. London, 1835.

پیوست يك

برخی از آگاهان از جمله فرزند و دو تن از نوادگان^۱ آقامنیرالدین سفر او را به سامره نه از برای بردن پیام عالمان اصفهان نزد میرزای شیرازی بلکه در واقع برای گریز از تحمیل امام جمعه شهر اصفهان می‌دانند و توضیح می‌دهند که پیش از صدور فتوای تنباکوی میرزای شیرازی او خود به تنهائی در اصفهان کشیدن تنباکو را تحریم می‌کند ولی امام جمعه شهر که از ترك قلیان و از میان رفتن آیین‌های قلیان‌کشی در مجلس‌های روضه‌خوانی و جز آن ناخشنود بوده از آقا منیرالدین می‌خواهد که از فراز منبر تحریم خود را لُفو کند. یا آنکه به‌خانه امام جمعه رفته در برابر چشم همگان قلیان بکشد و او که به‌ظاهر نمی‌خواسته با امام جمعه به‌ستیزه پردازد برآن می‌شود که از کشور کوچ کند و به سامره رود. نوادگان این مجتهد برآنند که اگر آقا منیرالدین در اصفهان نخست حکم تحریم کشیدن تنباکو را صادر نکرده بودی و در کربلا برانگیزنده میرزای شیرازی نشده بودی میرزا به آن زودیه‌ها حکم تحریم را «با چنان صراحت و قاطعیتی صادر نمی‌کرد» مترجم خود در اصفهان از زبان کوچکترین دختر^۲ آقامنیرالدین درباره او سخن‌ها شنیده است از جمله اینکه «پس از اعلام تحریم کشیدن تنباکو در اصفهان ناصرالدین‌شاه از پدرم خواست تا در خواباندن سروصداهائی که به‌این واسطه پدید آمده بود کاری بکند. او همراه با یاران از مسجد به تلگرافخانه رفت و در پاسخ این بیت را به‌شاه تلگرام کرد:

آنجا که عقاب پر بریزد از پشه لاغری چه خیزد»

هم‌اکنون در خیابان احمدآباد اصفهان مسجدی که نمازگاهش بوده به نام او

۱- آقای سرهنک مهدی رفیعی و آقای مهدی فقیه ایمانی.

۲- وی بی‌بی آغا نام داشت و حدود پنج سال پیش درگذشت.

خوانده می‌شود نام دیگر آن: مسجد ایلچی است.

در اینجا به‌ترست فشرده‌ای از زندگینامه او آورده شود:

آقامیرالدین بروجردی (۱۲۶۹-۱۳۴۲ق) فرزند آقاجمال پسر ملاعلی بروجردی داماد محقق قمی معروف به میرزای قمی نویسنده کتاب قوانین، نخست نزد عالمان اصفهان از جمله شیخ محمدباقر فرزند شیخ محمدتقی اصفهانی سپس سه سال در سامره در درسگاه میرزای شیرازی دانش دین اندوخت.

از شیخ محمدباقر نامبرده و نیز شیخ حسن کاشف‌الغطاء، شیخ زین‌العابدین مازندرانی و حاج میرزا حسین نوری اجازه روایت گرفت برخی از نوشته‌هایش:

۱- الفرق بین الفریضه و النافله چاپ قاهره

۲- المحاکمات بین صاحبی القوانين والفصول

۳- منظومه فی اصحاب الاجماع

۴- منظومه در تتیم منظومه سید مهدی بحر العلوم

۵- منظومه در رجال و حدیث

گورگاه او در تخته فولاد اصفهان تکیه ملک است.

برای آگاهی بیشتر رک: سید محسن عاملی اعیان‌الشیعه، ص ۴۸، ۱۲۰

آقا بزرگ تهرانی - مصنفی المقال فی احوال الرجال ص ۴۶-۴۶۶

- الدرریمه الی تصانیف‌الشیعه ج ۱ ص ۱۵۱، ج ۱۶ ص ۱۷۷ ج ۲ ص ۱۳۳

ج ۲۳ ص ۷۶، ۹۱، ۱۰۹

- شیخ عبدالکریم گزی تذکره القبور یا تذکره دانشمندان و بزرگان اصفهان

ص ۵۵

- معلم حبیب‌آبادی، رجال اصفهان ص ۴۷

- اعتمادالسلطنه میرزا محمدحسن‌خان، المآثر والآثار ص ۲۱۸

- عمر رضا کحاله، معجم المؤلفین ج ۱۳ ص ۲۵۳

نام نمایه

آقاسیدمحمد ۱۸۸، ۲۵۲، ۳۲۲ (+)	«آ»
اصفهبانی) ۱۴۷، ۱۵۱ تا ۱۵۴	
(+ بن سیدعلی یزدی) ۹۵ (+)	آتربیت Atrpyet، ۳۵، ۴۳، ۲۷۶
بن علی اصفهبانی) ۱۴۹، ۱۵۰	آخوند خراسانی ۶۹
آقاسیدمحمد طباطبائی ۷۱	آخوند ملاحسین ۱۰۵
آقاسید محمدعلی مجتهد ۱۳۷	آدمیت ۲۲۳، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۸۲، ۲۸۳
آقاسید محمدمهدی ۱۰۶ (+ امامجمعه	۳۷۴، ۲۸۹
اصفهبان) ۱۹۲	آصفالدوله ۳۶۷ ←
آقاسید مفید (کسی که آغامحمدخان	آغامحمدخان (قاجار) ← ۹، ۶۵، ۷۵،
قاجار در خانه او به دنیا آمد) ۸۳	۸۲ تا ۸۵، ۸۹، ۹۱ تا ۹۳، ۹۶،
آقا سید نصرالله استرآبادی ۱۵۰	۳۸۳، ۱۱۶
آقا شفیع نجفآبادی ۱۸۲	آقاباقر بهبهانی ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۰،
آقا عبدالحسین ۷۱	۱۱۹
آقا علی آشتیانی ۳۱۲	آقاخان محلاتی، ۷۹، ۱۰۱
آقا محمدابراهیم (شیخالاسلام خوی)	آقاخان نوری ← میرزا آقاخان نوری
۹۶	آقا سیدحسین ترشیزی ۲۲۹
آقا محمدباقر ۶۹ (+ بهبهانی)، ۶۸،	آقاسیدعلی ۳۵۹
۱۰۴	آقاسیدعلی اصفهبانی ۱۳۸
آقا محمدعلی ۸۴ (+ بهبهانی) ۷۲،	آقا سیدعلی اکبر تفرشی ۳۴۲، ۳۵۶

* در این نمایه شماره‌هایی که بی‌وقفه پشت سرهم آمده برای پرهیز از اطناب حذف شده مثلاً به‌جای نوشتن ۱، ۲، ۳، ۴، ۵ نوشته شده است: از ۱ تا ۵ در ضمن نام مؤلفان، مترجمان و نویسندگان در نمایه: کتابها، سفرنامه‌ها، رساله‌ها و... آمده است.م.

- ۲۷۶
اتوکر... ottokar... ۱۴۵ تا ۱۴۷، ۱۵۶
احمدخان ۳۶۷
احمد میرزا صفوی ۲۰۰ تا ۲۰۲
اراناس جهریوچ Eranos Jahrbuch،
۲۴
ارستوف ۱۵۵
ارنست رنان Ernest Renan ۲۹۵
ارنستین Ornstein (مدیر شرکت تنباکو)
۳۱۸
اریک گلاسن Erika Glassen ۵۴
استوارت ۱۹۱، ۱۹۲
استیونس (کنسول انگلیس در
تبریز)، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۴۴
اسد پاشا ۱۱۸
اسقف اعظم ارمنی ۲۵۶
اسکارسیا (G_scarcia) ۳۰، ۴۷، ۵۲،
۵۸، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۱۱۸، ۲۳۰
اشپختر ۱۱۶ - ۱۱۷: سالها پیش
هرگاه کسی می‌خواست شتاب‌بیموده
و نابجای کسی را نکوهش کند
می‌گفت: مگر سر اوش‌پاختر را
آورده‌ای؟! م.
← سیسیانف
اصفہانی (محمد مهدی) ۶۲
اعتماد السلطنه ۱۲۶، ۲۰۱، ۲۴۴،
۲۴۷، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۵، ۲۵۶
←
افسچر M. Afschar ۱۴۵
افضل‌الملک کرمانی ۳۰۲
اقبال، ۱۱۲ (+ عباس ۱۸۲) ۲۰۴،
۲۰۵، ۲۰۸، ۲۱۳
الحسنی ۲۳۳ ←
الکساندر چاواچاوادزه ۱۵۹
- ۷۶ (+ لقب «صوفی‌کش») ۷۱،
۱۱۴
آقا محمدعلی هزارجریبی مازندرانی
۱۲۴
آقا محمد مهدی ۲۰۱
آقا منیرالدین ۳۱۵، ۳۱۶
آقا میرمحمد مهدی ۲۲۱
آقاجفسی ۴۰، ۱۰۸، ۲۰۲، ۲۶۶،
۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۷، ۳۲۸،
۳۴۱، ۳۴۳ ← محمدتقی معروف به
آقاجفسی
آوری (پ. و) P.W. Avery ۵
آیت‌الله ابوالقاسم کاشانی ۳۷۹
آیت‌الله خمینی ۱۰۵، ۳۸۰
- «الف»
ابراهیم بن سیدمحمد یافر ۱۲۲
ابراهیم‌خان ظهیرالدوله ۱۲۴
ابراهیم زعفرانی ۱۸۶، ۱۸۷
ابراهیم قزوینی ۱۸۶
ابراهیم قطیفی ۵۷
ابن‌اثیر ۲۲
ابن‌سینا ۲۹۲
ابوبکر ۳۴۲
ابوحنیفه ۶۳
ابوالحسن‌خان، ۷۹، ۱۰۳ (+ شیرازی)
۱۵۱ (+ نقاش‌باشی) ۲۴۲
ابوالحسن میرزا شیخ‌الرئیس ۲۹۰
ابوالقاسم قائم‌مقام ۱۸۱، ۲۰۹ ←
قائم‌مقام ← میرزا ابوالقاسم قائم-
مقام
ابوالقاسم قمی ۸۷ ← میرزا ابوالقاسم
قمی
ابوت (کنسول انگلیس در تبریز)

امین السلطان ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱،
 ۳۲۴ تا ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۲ تا
 ۳۳۴، ۳۳۹ تا ۳۴۲، ۳۴۴ تا ۳۴۸،
 ۳۵۲ تا ۳۵۸ ← میرزا-
 علی اصغر
 انیس الدوله ۲۷۰
 اوزلی، ۳۳۸
 ایرج افشار ۷
 ایوانف (م.س) ۵، ۳۵
 ایلچی (+ عثمانی) ۲۴۲ (+ کبیر)
 ۱۴۲

«پ»

باتوزانی ۱۲۳ ← الکساندر
 باباخان = فتحعلی شاه ۸۲
 بادلی ۱۶۰
 براون ۲۲۲، ۲۷۷، ۳۰۰ تا ۳۰۲
 ایسجی براون ۳۷۲، و - براون
 ۲۹۶
 بروجردی ۳۱، ۳۳، ۳۹
 بروگش (ح) ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۵، ۲۵۶
 بریجس Brydges، ۸۲، ۹۰، ۹۱
 بزرگ علوی ۶
 بلونت، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۳
 بلیترو (جی) ۲۷۷
 بهار (ملک الشعراء محمدتقی) ۷
 بیدآبادی (محمد، امام جمعه اصفهان
 که به سبب علاقه‌ای که به کیمیا
 داشته بلندآوازه بوده است) ۱۰۹

«پ»

پاکروان ۸۱، ۱۳۲، ۱۴۵
 پاسکوویچ ۱۴۷، ۱۵۹
 پالمستون Palmerston ۲۰۵

الکساندر اول ۱۵۱
 الکساندر باتوزانی ۲۳۲
 الگار (حامد) ۳
 اللپیارخان ۱۴۶ (+ آصف الدوله)
 ۱۱۵، ۱۴۵، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱،
 ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۹ ← آصف الدوله
 الیویر Olivier ۶۳ تا ۶۵، ۸۲، ۸۵
 امام جعفر صادق (ع) ۲۲، ۲۵، ۶۱،
 ۶۳، ۱۴۸، ۱۴۹
 امام جمعه ۵۰، ۵۱، ۸۵، ۹۳، ۱۰۲،
 ۱۰۵، ۱۹۲، ۲۰۷، ۲۱۲، ۲۱۳،
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۶، ۲۳۹،
 ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۷۷، ۳۴۲
 ۳۵۶ (+ تهران) ۱۹۷ تا ۱۹۹،
 ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۴۸
 امام حسن عسکری (ع) ۲۰
 امام حسین (ع) ۶۹، ۹۱، ۱۸۹، ۲۱۱،
 ۳۷۰، ۳۷۱ ← حسین بن علی
 امام رضا (ع) ۱۱۹، ۱۵۷، ۱۹۹،
 ۲۴۰، ۲۶۷
 امامزاده سید حمزه ۹۱
 امام زمان (ع) ۲۰، ۲۱، ۹۷، ۲۱۰،
 ۲۲۹، ۲۴۳، ۳۱۶ = امام غایب
 (ع) ۲۰، ۲۳، ۲۲۱، ۲۲۳، ۳۸۳
 امام علی (ع) ۷۴
 امیرکبیر ۱۳۰، ۲۰۹ تا ۲۱۳، ۲۲۳،
 ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۴ تا ۲۳۶، ۲۴۸،
 ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۶۰، ۲۸۰، ۳۳۰
 ۳۸۴ ← میرزا تقی‌خان
 امیرنظام ۲۳۶، ۲۷۶ ←
 امین الدوله ۱۲۱، ۱۲۵، ۲۴۶، ۲۶۲،
 ۳۰۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۹،
 ۳۳۰ تا ۳۳۲، ۳۳۵ ← میرزا
 علی اصغرخان

- پریم (افسر بلژیکی گمرک) ۲۴۳،
۳۴۴
پروکسیج استن ۲۴۴
پطر کبیر ۱۵۲
پل آمدی جوپرت ۱۳۳
پلاک (ج-ای) ۲۴۳، ۳۶
پورجوادی (نصرالله) ۷۵ تا ۱۱۵، ۷۷
پیتر چکلوفسکی، ۲۴۴
پیر حاجی عبدالوهاب ۱۷۴
پیغمبر (ص) ۲۴، ۳۵، ۷۴، ۱۲۲،
۲۴۳ ← حضرت رسول ← حضرت
محمد
- «ت»
ترخان گندجی ۵۵
تزار، ۱۵۶، ۲۰۴، ۳۲۴
توسی ۲۷
تیلر ۱۸۶
تیموری ۲۷۸
- «ج»
جایربن عبدالله انصاری ۲۵۰
جان استوارت میل ۲۸۳
جانباچی خانم ۱۷۳
جان دیالافوی ۲۶۹
جرج میگوود ۱۸۰
جعفر قلی خان زند ۸۲، ۹۶
جفری Jafri، ۱۹
جلال الدین میرزا (شاهزاده قاجار)
۲۸۲
جمال الدین (+ استرآبادی) ۵۴ +
اسدآبادی) ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۷۳، ۳۲۴
جمیله دبیری ۲۲۴، ۲۸۱، ۲۸۷
جواد نوربخش ۷۷
- جولیوس رویتز ۲۶۷
جهانگیر میرزا ۲۷۷
- «ح»
حاج حبیب مجتهد شهیدی ۳۱۲
حاج سیدعلی اکبر فالاسیری ۳۰۹،
۳۱۴
حاج شیخ جعفر مجتهد شوشتری ۲۴۵
حاج شیخ محمدتقی بجنوردی ۳۱۲
حاج محمد ابراهیم کلباسی ۷۱، ۱۰۷
← حاجی محمد ابراهیم کلباسی
← محمد ابراهیم کلباسی
حاج محمد اصفهانی ۳۰۴
حاج ملا احمد کرمانشاهی ۱۷۲
حاج ملاتقی برغانی ۹۲، ۱۶۸ ← حاجی
ملا محمدتقی برغانی
← تقی برغانی
حاج ملا جعفر استرآبادی ۱۷۲
حاج ملارضا همدانی ۱۶۹
حاج ملا محمد صالح برغانی ۱۱۴ ←
حاجی محمد صالح برغانی
حاج ملا موسی نجفی ۱۶۸
حاجی ابراهیم ۱۸۸، ۱۹۲ (+ خان)
۶۵
حاجی زین العابدین مراغه ای ۲۹۰ ←
سیاحتنامه ابراهیم بیک
حاجی سید محمد باقر شفتی ۱۷۸ تا
۱۸۴، ۱۸۷ تا ۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۱
← حجة الاسلام سید محمد باقر شفتی
← سید محمد باقر شفتی
حاجی شیخ رضا ۲۰۴
حاجی عباس اردوبادی ۳۰۹
حاجی علی خان اعتماد السلطنه ۱۰۶
حاجی علی عسکر خواجه سرا ۱۵۵

حاجی میرزا حسین خلیلی تهرانی
۳۷۵

حاجی میرزا زین‌العابدین ۲۸۸ (+)
(شیروانی) ۱۷۹

حاجی میرزا محمدباقر ۲۰۶
حاجی میرزاسمیح ۱۶۲ تا ۱۶۴، ۳۲۲

حاجی میرزاسمعی ۱۳۰
حاجی میرزا هاشم‌مجتهد ۱۹۹
حافظ فرمانفرمائیان ۷، ۸

حامد الگار ۱۸، ۲۶ ← الگار
حبیب‌آبادی ۵۸، ۶۹، ۸۳
حبیب‌الله رشتی ۲۵۱

حجة الاسلام سیدمحمدباقر شفتی ۱۰۷
۱۱۴ ← حاجی سیدمحمدباقر شفتی
← سیدمحمدباقر شفتی

حسنعلی میرزا شجاع‌السلطنه ۱۵۷،
۱۷۸

حسین بن علی ۳۴۳ ← امام حسین
حسین بن منصور ۲۰

حسین‌خان ۲۱۸ (+ دنیایی) ۱۷۲ (+)
سردار ایروان ۱۴۵ (+ فرمانفرما)
۹۸

حسین‌خان نظام‌الدوله (ملقب به
آجودانباشی) ۲۱۶، ۲۱۷

حسینعلی‌شاه ۱۱۵
حسینعلی میرزا فرمانفرما ۱۷۸

حسین‌قلی‌خان ۹۷
حسینی ۹۹

حرم شاه‌عبدالعظیم ۱۱۷ ← شاه -
عبدالعظیم

حضرت رسول (ص) ۲۹ ← پیغمبر
(ص)

حضرت محمد (ص) ۱۶۷، ۱۶۸ ←
پیغمبر (ص)

حاجی محمدابراهیم کلباسی، ۸۷،
۱۶۴، ۱۶۸، ۲۰۱ ← حاج محمد

ابراهیم کلباسی
حاجی محمدحسن ۳۶۷

حاجی محمدحسین‌خان نظام‌الدوله ۶۰،
۱۰۱

حاجی محمدخان (پیشوای شیخیه) ۳۵۹
حاجی محمدرفیع شریعتمدار ۳۴۰

حاجی محمدزمان‌خان ۱۰۱
حاجی محمدصالح برغانی ۹۵ ← حاج

ملا محمدصالح برغانی
حاجی محمدکریم‌خان ۱۲۳، ۲۳۴ (+)

قاجار) ۱۲۴
حاجی ملاابراهیم کلباسی ۱۲۲ ←

حاجی محمدابراهیم کلباسی
حاجی ملاباقر سلماسی ۱۳۸

حاجی ملاصادق قمی ۲۶۸
حاجی ملاعلی کنی ۲۴۶، ۲۶۵، ۲۶۶،

۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۳۱۱،
۳۱۸

حاجی ملامحمدتقی برغانی ۹۵ (+)
شهید ثالث) ۱۹۱ ← حاجی ملاتقی

برغانی
حاجی ملامحمدجعفر استرآبادی ۹۵

حاجی ملاحمود ۲۲۳ (+ نظام‌الملما)
۲۲۲

حاجی میرزا آقاسی ۱۷۱، ۱۷۳ تا
۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۷، ۱۸۸،

۱۹۱ تا ۱۹۳، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۰۴،
۲۰۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۶،

۲۲۸
حاجی میرزاچواد تبریزی ۲۵۲

حاجی میرزاحسن ۳۴۴ (+ مجتهد)
۳۴۳

۱۶۳، ۲۴۲ (+ هدایت) ۲۲۳

رکن الدوله، ۳۶، ۳۹، ۳۵۹

رمضان شاه ۱۸۰

روهرم ۳۳۹

روپتر ۲۲۵

رپیکا (ج) ۱۲۵

ریچارد گراملیچ ۷۳

ریس ۴۰، ۳۲۷

«ز»

زکی خان زند ۶۵

زین العابدین شیروانی (مستعلی شاه)

۱۱۴، ۱۷۴

«ژ»

ژان اوین ۵۴، ۷۳، ۷۴ ← مذهب

سیاسی صفویان (کتاب)

ژان باپتیست فوریه ۱۰ ←

ژان دیولافوی ۴۶ ← دیولافوا

ژان شاردن ۵۷

ژنرال گاردان ۱۳۲

«س»

ساجدینی ۲۳، ۲۷

سالار (پسر اللهبیارخان آصف الدوله)

۱۹۹، ۲۲۴

سالیسپوری ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۲

سپسیس ۴۰، ۱۹۱، ۱۹۳

سرجان ملکم ۶۲، ۱۱۴

سروجهان خانم (دختر فتحعلی شاه) ۱۰۱

سرهنری دروموندولف ۲۹۹

سعد زغلول ۲۹۳

سعیدالعلما (+ بارفروشی) ۲۲۴، ۲۲۵

(+ مازندرانی) ۲۵۰

حکیم الملک ۳۳۳

حکیم شفائی (شرف الدین حسن اصفهانی

پزشک و شاعر) ۱۰۸

حمزه میرزا حشمت الدوله ۱۹۹، ۲۰۵،

۲۲۴

جمید محمدزاده ۲۸۷

حیدر افندی ۲۴۳

«خ»

خاقان = فتحعلی شاه ۱۲۵، ۱۵۳،

۱۶۱

خان بهادر آقامیرزا محمد ۲۱۶

خدیو توفیق ۲۹۴

خسروخان ۱۸۲

«د»

دانلپ (ه) ۸۵، ۲۰۶

داوودپاشا ۹۹، ۱۱۸، ۱۸۶

دیاد ۱۸۰

دروشنکو (ای-آ)؟

دروویل ۱۳۷

دریفوس ۳۳۹

دنيس (ا) ۱۸۸

دوستعلی خان معیر الممالک ۲۶۵، ۳۲۱،

۳۴۲

دیولافوا، ۲۷۵، ۲۷۶ ← ژان دیولافوی

«ر»

ربی داوید دیت هیلل ۱۳۱

رالسن ۲۷۰

رستم ۱۶۳

رضاشاه ۳۷۹

رضاعلی شاه ۷۴، ۷۵

رضاقلی خان ۸۲، ۹۷، ۱۲۵، ۱۵۵،

- سید علی کربلانی ۹۹
 سید علی محمد ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۳۱ (+)
 باب امام زمان ۲۱۸
 سید علی نقی عرب ۱۸۳، ۱۸۴
 سید کساظم ۲۲۲ (+ رشتی) ۱۸۷،
 ۲۳۱
 سید محمد امام جمعه ۲۵۶
 سید محمدباقر بهبهانی ۲۵۲
 سید محمدباقر شفتی ۴۵، ۷۱، ۹۳،
 ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۲۵۰، ۳۲۶ ←
 حجة الاسلام سید محمدباقر شفتی ←
 حاجی سید محمدباقر شفتی
 سید محمدباقر قزوینی ۱۹۰
 سید محمد طباطبائی ۱۰۴، ۲۸۹، ۳۳۲،
 ۳۴۲، ۳۶۱
 سید محمد علی ۳۷۴ (+ جمالزاده)
 ۳۷۳ (+ مازندرانی) ۱۲۴
 سید محمد قزوینی ۱۵۰
 سید محمد (+ کربلانی) ۱۶۸ (+)
 مجتهد ۶۵
 سید محمد مهدی (+ بحر العلوم) ۷۷،
 ۸۷، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۴ (+)
 شهید ثانی ۳۱
 سید محمود طالقانی ۳۷۶
 سید مهدی کاظمی ۷۸
 سید یحیی دارابی ۲۱۷، ۲۲۷، ۲۳۴
 سیسیانف ۷۱، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۱ ←
 اشپختر
 سیفرد ۲۹۹
- سید عبدالله شوشتری ۶۰
 سید عزیزالله طالقانی ۱۵۰
 سید علی اکبر (+ تفرشی) ۳۱۹، ۳۲۵
 (+ فال اسیری) ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۵
 سید علی دربندی ۲۸۹
- سعیدخان مؤتمن الملك ۲۶۸
 سلطان الذاکرین ۲۴۷
 سلطان سلیم ۱۲۵
 سلطان عبدالحمید ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۵،
 ۳۳۶، ۳۴۱، ۳۴۲
 سلطان عبدالعزیز ۲۶۲
 سلطان غازی الدین حیدر ۳۴۹
 سلطان مصطفی چهارم ۹۶
 سلیمان ۱۸۴ (+ پاشا) ۹۹ (+ خان
 افشار) ۱۹۹، ۲۰۶، ۲۲۲
 سنگلجی ۳۱، ۳۴، ۳۹، ۴۰
 سید ابوالحسن خان ۱۰۰
 سیدباقر جمارانی ۲۷۴
 سید جعفر ۱۰۱، ۲۲۷
 سید جمال الدین اسدآبادی ۲۹۰، ۲۹۱،
 ۲۹۳ تا ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،
 ۳۲۳ ←
 سید جمال الدین واعظ ۳۶۳
 سید حسن مدرس ۳۷۹
 سید حسین نصر ۷۳
 سید رضا بحر العلوم ۱۲۴
 سید رضی مازندرانی ۱۰۸
 سید زین العابدین سبزواری ۳۲۷
 سید صادق طباطبائی ۳۰۰، ۳۶۳،
 ۳۶۵، ۳۷۲
 سید عبدالحمید ۳۶۷، ۳۶۸
 سید عبدالله بهبهانی ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۵۶،
 ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۶۸ تا ۳۷۰،
 ۳۷۵
 سید عبدالله شوشتری ۶۰
 سید عزیزالله طالقانی ۱۵۰
 سید علی اکبر (+ تفرشی) ۳۱۹، ۳۲۵
 (+ فال اسیری) ۳۰۱، ۳۱۴، ۳۱۵
 سید علی دربندی ۲۸۹
- شاردن ۵۸
 شاه اسماعیل صفوی ۵۵، ۸۰
 شاهچراغ ۸۸، ۳۰۹، ۳۶۶

«ش»

(+ نجفی) ۳۵، ۴۸، ۷۱، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰،
 ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۳۸، ۱۳۹
 شیخ رضا ۲۴۲
 شیخ صفی، ۵۹
 شیخ عبدالحسین (+ شیخ العراقین)
 ۲۰۴ (+ مجتهد) ۲۱۸
 شیخ علی کرکی (ملقب به مجتهدزمان)
 ۵۵ ← شیخ نورالدین علی کرکی
 شیخ علی میرزا ۱۱۲
 شیخ فضل الله نوری ۲۴۹، ۵۰، ۳۲۶،
 ۳۴۲، ۳۵۶، ۳۶۱، ۳۶۵، ۳۷۱،
 ۳۷۳ تا ۳۷۷، ۳۷۹
 شیخ کلینی ۱۹۰
 شیخ محمد ابوطالب زنجانی ۳۳۶
 شیخ محمد احسانی ۸۳
 شیخ محمد امین ۹۸
 شیخ محمدباقر ۲۵۶، ۲۷۵
 شیخ محمدحسن نجفی ۲۵۰، ۲۵۱
 شیخ محمدحسین نائینی ۱۰
 شیخ محمدفاضل شرایبانی ۳۳۶، ۳۴۳
 تا ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۵۲ ← شرایبانی
 شیخ محمد واعظ ۳۶۷
 شیخ محمود شبستری ۱۷۵
 شیخ مرتضی انصاری ۶۹، ۱۹۰، ۲۵۱،
 تا ۲۵۳، ۲۷۵، ۲۹۲، ۳۱۳، ۳۱۸،
 ۳۴۵، ۳۴۹، ۳۵۰
 شیخ الطایفه مرتضی شوشتری انصاری
 ۲۴۹
 شیخ ملا عبدالرحمن بروجردی ۲۰۷
 شیخ موسی نجفی ۹۹
 شیخ نورالدین علی کرکی ۵۰
 شیخ هادی نجم آبادی ۲۸۸، ۳۰۰
 شیخ یوسف بحرانی ۶۷، ۶۸

شاه خلیل الله ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵
 شاهرخ افشار ۶۵، ۸۲
 شاهزاده عبدالعظیم ۸۴ ← شاه عبد-
 العظیم
 شاه سلطان حسین ۶۲، ۸۵
 شاه طهماسب ۵۵، ۹۰
 شاه عباس ۴۸، ۵۷، (+ صفوی) ۹۰
 (+ یکم) ۶۷، ۷۳
 شاه عبدالعظیم ۸۳، ۹۱، ۱۹۲، ۲۴۵،
 ۲۶۹، ۲۹۹، ۳۵۸، ۳۶۱، ۳۶۳ تا
 ۳۶۵، ۳۷۵ ← شاهزاده عبدالعظیم
 شاه نعمت الله ولی ۷۳، ۱۷۶ ← مرقد
 شاه نعمت الله ولی
 شجاع السلطنه ۳۶۶
 شرایبانی ۳۴۱ ← شیخ محمدفاضل
 شرایبانی
 شعاع السلطنه ۳۵۹
 شمس الدین بیک ۳۲۶، ۳۶۴
 شمیل ۲۳۹
 شویتوف (ام) ۲۸۷
 شیخ احمد احسانی ۳۰، ۹۵، ۱۱۹،
 تا ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۰، ۱۸۷، ۲۲۸،
 ۲۳۱-۲۳۲، ۳۵۹
 شیخ احمد اردبیلی ۴۸، ۵۷، ۶۶
 شیخ احمد جام = ژنده پیل ۱۷۶ ←
 شیخ جام
 شیخ احمد روحی ۳۰۲
 شیخ اسدالله اعمی ۲۴۷
 شیخ اسدالله بروجردی ۲۵۰
 شیخ اسماعیل امین الملك ۳۳۲
 شیخ الاسلام اصفهان ۶۲
 شیخ برینی ۳۵۹
 شیخ جام ۱۷۵ ← شیخ احمد جام
 شیخ جعفر ۱۱۷، ۱۲۷ (+ عرب) ۹۸

ظهيرالدوله ۷۸

شیروانی ۷۷

شیل (خانم) ۱۸۶ تا ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۱

«ع»

«ص»

عباس (+ بن علی) ۹۱، ۱۸۹، (+)
قلی خان) ۲۲۵

صائب ۱۰۸

عباس میرزا ۶، ۳۲، ۱۲۵، ۱۲۹،

صاحب الامر ۲۱۱

۱۳۱، ۱۳۳ تا ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵،

صادق خان زند ۸۳

تا ۱۴۸، ۱۵۱ تا ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹،

صدرالدین (+ قمی) ۶۸ (+ محمد

۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۴،

تبریزی) ۱۳۸

۲۰۸، ۲۰۹، ۲۷۰، ۲۹۰، ۲۹۸،

صدرالعلماء ۲۴۷

۳۰۸، ۳۱۱

صدیقه کبری ۱۲۸

عباس میرزا ملک آرا ۲۷۰ ← کتابها

عبدالبها ۲۳۳

صفائی (تخلص ملا احمد نراقی) ۱۰۴

عبدالجیل قزوینی ۶۶

صفی علیشاه ۷۸، ۷۹

عبدالحسین (+ تهرانی ملقب به

صوفی کش (= لقب) ۱۱۰ ← محمد-

شیخ العراقین) ۲۰۸ (+ ملایاشی)

علی بهبهانی ← میرزا محمدعلی

۶۲ (+ میرزا فرمانفرما) ۳۳۰،

بهبهانی

۳۳۳، ۳۶۰ (+ نوائی) ۷

«ض»

عبدالحمیدخان کلانتر ۲۱۷

ضیاءالسلطنه (دختر ناصرالدین شاه)

عبدالرزاق دنبلی ۶ ← کتابها

۲۴۸

عبدالرضاخان ۹۷

ضیاءالسلطنه (دختر فتحعلی شاه) ۱۰۶

عبدالصمد همدانی ۱۷۴

عبدالعلی (+ بحرانی) ۶۸ (+)

«ط»

هراتی) ۳۵۱

طباطبائی ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۷۴، ۳۷۵ ←

عبدالقادر ۲۳۹

محمد طباطبائی

عبدالمحمد محلاتی ۱۷۶

طهماسب (+ میرزا) ۵۹ (+ یکم

عبدالوهاب معتمدالدوله ۹۰۹، ۱۵۱

پادشاه صفوی) ۵۰

(+ متخلص به نشاط) ۱۲۴

عبدالله (+ بن حاج صالح بحرانی)

«ظ»

۶۸ (+ بهبهانی) ۵۰، ۳۲۶،

ظفرالسلطنه ۳۵۹، ۳۶۰

۳۲۲ (+ خان امین الدوله) ۱۵۰،

۱۷۸ تا ۱۸۲

ظن سلطان ۱۸۱، ۱۸۲، ۲۷۴، ۲۷۵،

عثمان ۳۴۲ (+ ی) ۵۹، ۹۸، ۱۴۲،

۳۰۹، ۳۱۲، ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۲۸ ←

۱۴۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۲۲، ۲۳۹،

مسعود میرزا

۷۱، ۷۸، ۸۳، ۸۴، ۸۷ تا ۹۷،
 ۱۰۰ تا ۱۰۷، ۱۱۳ تا ۱۲۵،
 ۱۲۷ تا ۱۲۹، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۴۶،
 ۱۴۸ تا ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۶۴، ۱۶۶،
 ۱۶۹ تا ۱۷۳، ۱۷۵، ۱۷۷ تا ۱۸۰،
 ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۴۰،
 ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲، ۲۸۲، ۲۸۴ ←

میرزا فتحعلی آخوندزاده

فرانک (سی) ۳۴

فرانکلین ۶۵ ← کتابها

فرخ‌خان کاشی غفاری ۱۸۲

فرهاد میرزا معتمدالدوله ۲۷۰

فریدالدین عطار ۱۷۵

فریدون آدمیت ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۱۰ تا

۲۱۲ ← کتابها

فریزر (ج ب) ۹، ۱۸۰، ۱۸۱ ←

فضل‌علی‌خان ۱۸۲

فیض‌علیشاه ۷۵

فیضی (ا. ا. ا)؟

فوریه ۲۴۱، ۲۴۴، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰،

۳۱۲، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۰،

۳۲۳، ۳۲۴ ←

«ق»

قآنی ۲۰۲

قاسم‌مقام ۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۶،

۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۲،

۱۶۳، ۱۶۷ تا ۱۶۹، ۱۷۵ ←

میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام

قاسم‌بن حسن ۲۴۵

قراچار نویان ۸۰

قره‌العین ۲۲۴

قوام‌الملک ۳۰۹

قهرمان میرزا ۱۸۸

۲۶۳، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۰۱، ۳۳۷،

۳۳۹، ۳۴۹، ۳۶۹

عضدالملک ۳۲۰، ۳۶۹

علاءالدوله ۳۲۱، ۳۳۱، ۳۵۶، ۳۶۲،

۳۷۰

علی (ع) ۱۸، ۱۳۷، ۱۹۱، ۳۳۷

(+ اصغر شیخ‌الاسلام) ۲۰۶ (+)

(+ اکبر غفاری) ۳۵ (+ ابیطالب)

۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳ (+ بن محمد

السمری) ۲۰ (+ پاشا) ۹۸ (+)

خان اصفهانی) ۱۱۵ (+ شاه)

۱۷۸، ۱۷۹ (+ کرکی) ۵۷ (+)

مرادخان زند) ۷۵

عمر ۳۳۷، ۳۴۲

عندلیب ۱۲۶

عیسی (مسیح) ۲۸۴

عین‌الدوله ۲۰۷، ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۵۲،

۳۵۵ تا ۳۵۷، ۳۶۰ تا ۳۶۳، ۳۶۵،

تا ۳۶۹

«غ»

غلامحسین‌خان سپهدار ۲۰۰ تا ۲۰۲

غلامرضا ۲۴۰ (+ اینانلو) ۳۳۱

غیاث‌الدین منصور شیرازی ۵۴

«ف»

فارابی ۲۲

فارستر، ۶۵ ← کتابها...

فاضل (+ قمی) ۱۰۷ (+ ممقانی)

۳۴۵

فاطمه ۱۸، ۸۹، (+ زهرا) ۱۸۴

فتحعلی (+ آخوندزاده) ۴۵، ۲۶۳

(+ خان بیگلربیگی) ۱۴۳ (+)

شاه) ۹، ۴۰، ۴۸، ۴۹، ۶۰، ۶۹،

۲۸۲، ۲۸۳

گویلو ۸۲
گیلاتوم ۶۳

«ل»

لاسز ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۷
لانسدن ۲۸۵، ۳۵۱، ۳۵۲
لطفعلی خان ۱۰۲ (+ زند) ۶۵، ۸۲
لکهارت ۶۳ ← کتابها
لمبتن ۲۸، ۵۹ ← کتابها

«م»

مازارویچ ۱۴۲
مجدویعلی شاه ۱۱۵
محسن بن ابی الحسن جزایری ۹۳
محمد ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۵ (+ آقا) +
۲۴۷ (ابراهیم کلباسی) ۲۵۰ (+)
اخباری (۱۱۷، ۱۱۸) ← میرزا محمد
اخباری (+ امین استرآبادی) ۱۱۶
← ملا محمد امین استرآبادی (+)
امین خان (۱۲۴) (باقر بهبهانی)
۷۲، ۸۵ (+ باقر بهبهانی ملقب
به مجدد و مروج) ۵۷ ← میرزا
محمد باقر بهبهانی (+ باقر مجلسی)
۲۷، ۵۹، ۶۹ (+ بن حنفیه) ۱۸
(+ بن سلیمان تنکابنی) ۱۹۰ ←
کتابها (+ تقی برغانی) ۴۰ ←
حاج ملاتقی برغانی ← ملا محمد
تقی برغانی (+ تقی خان) ۱۷۲،
۲۵۷ (+ تقی مجلسی) ۵۷، ۶۸
(+ تقی معروف به آقانجفی) ۲۷۵
← آقانجفی (+ تقی نوری) ۱۱۴
(+ جعفر محیوب) ۲۰۲ (+)
حسن خان (۲۵۲) (+ حسین خان

«ک»

کاساگوفسکی ۲۷۳، ۳۱۶، ۳۴۲
کاستلو ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۵
کاظم خان فراشباشی ۲۲۳
کامران میرزا نایب السلطنه ۳۱۸
۳۱۹، ۳۲۱
کرباسی ۱۰۷
کرزن ۲۸، ۳۹، ۲۶۶
کرمانی ۷۸ ← کتابها
کریم خان، ۴۶، ۶۵، ۸۳، ۸۴ (+)
زند) ۶۳، ۷۵
کسروی ۴۳، ۲۳۱ ← کتابها
کلباسی ۱۰۸ ← حاج محمد ابراهیم
کله ۲۵۱ ← کتابها
کلینی ۳۵، ۷۰
کوثرعلیشاه ۱۷۳ ← محمد رضا همدانی
کومت (= ارتورد گوبینو) ۲۱۶،
۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۶،
۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۶ تا ۲۳۹، ۲۴۳،
۲۴۶ ← گوبینو
کونت مدم ۱۸۸
کیمیال ۳۴۸

«گ»

گایچون (= م. ۱) ۲۹۶
گراملیچ ۷۴، ۷۶، ۷۸
کراندف ۳۶۸، ۳۶۹
گریبیانف ۱۴، ۱۵۸ تا ۱۶۳، ۱۶۵،
۱۶۶، ۳۲۲
گرینفیلد ۳۶
کلاس ۵۷ ← کتابها
گوبینو ۱۱۱، ۱۱۸، ۱۲۶، ۱۷۵،
۱۸۳، ۱۹۴، ۲۱۲، ۲۲۴، ۲۳۱،
۲۴۲، ۲۴۴، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۸۰،

مشاورالملک ۳۴۵
 مشتاق علی شاه ۷۵، ۷۶، ۷۹
 مظفرالدین شاه ۲۴۳، ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۰
 ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۲۹
 ۲۴۴ تا ۲۴۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۳ تا
 ۳۶۵
 مظفر علی شاه ۱۱۴
 معصوم علی شاه ۷۵ تا ۷۷، ۷۹
 معیرالممالک ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۷۷، ۳۲۲
 ← کتابها
 مک نیل (= سرجان) ۱۴۷، ۱۴۸
 ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۷۸
 مکی ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۳ ← کتابها
 ملا (+ آقا دربندی) ۴۳، ۱۲۲،
 ۲۵۵
 (+ احمد نراقی) ۱۰۴، ۱۱۳،
 ۱۳۸، ۱۵۲، ۱۶۸
 (+ اسماعیل مازندرانی ملقب به
 قاسم الصدقات) ۹۲ (+ حسین)
 ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۰۶ (+ حسین
 بشرویه) ۲۲۰، ۲۲۴ تا ۲۲۶ (+
 حسین بشرویه ای) ۲۱۹ (+ کوچک
 سبزواری) ۹۷ (+ رضا) ۱۷۳
 (+ سلطانعلی گنابادی) ۷۹ (+
 صدرا) ۱۲۳ (+ عبدالاحد کزازی)
 ۹۳ (+ عبدالله) ۳۲۷ (+ عبدالله
 مازندرانی) ۳۷۵ (+ عبدالله
 مجتهد) ۷۶ (+ علی اصغر ملا -
 باشی) ۹۶ (+ علی اکبر اردستانی)
 ۲۱۶ (+ علی اکبر امام جمعه) ۱۹۰
 (+ علی اکبر بن محمد باقر اصفهانی)
 ۱۶۸ (+ علی کنی) ۴۰، ۴۳
 (+ علی محمد کاشانی) ۹۱ (+
 علی نوری) ۸۷، ۱۲۲، ۱۶۸

اعتماد السلطنه) ۳۱۷ - ۲۹۷ ←
 کتابها (+ حسین مجلسی) ۵۹
 (+ خان زند) ۹۶ (+ رضامیرزا)
 ۱۱۵ (+ رضا همدانی = کوثر
 علی شاه) ۷۸، ۱۷۳ ← کوثر علی شاه
 (+ شاه) ۷۸، ۱۰۱، ۱۰۹، ۱۱۵،
 ۱۷۱ تا ۱۷۹، ۱۸۱ تا ۱۸۷، ۱۹۰،
 ۱۹۲ تا ۱۹۴، ۱۹۸ تا ۲۰۰، ۲۰۴،
 ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶،
 ۲۳۳، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۸۴ (+
 طباطبائی) ۵۰ ← طباطبائی (+
 عبده) ۲۹۳، ۲۹۴ (+ بارفروشی)
 ۲۱۶ (+ علی بیهبانی) ۸۳، ۳۸۵
 ← صوفی کش ← میرزا محمد علی
 بیهبانی (+ علی خان) ۹۸ (+
 علی شاه) ۲۸۳ (+ علی میرزا) ۸۹،
 ۹۸، ۹۹، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۳۳، ۱۴۲
 (+ علی میرزا حاکم آذربایجان)
 ۳۴۳ (+ علی میرزا ولیعهد) ۲۵۸
 (+ قاسم بیر الوندی) ۹۷ (+
 لاهیجی) ۱۱۴ (+ مهدی خان
 مازندرانی متخلص به شهنه) ۱۰۰
 (+ هاشمی کرمانی) ۱۲۳، ۱۲۴
 ← کتابها و مقاله ها...

محمودخان مشیرالوزاره ۳۱۵

مدحت پاشا ۲۵۷

مرتضی قلی مرندی ۲۲۳

مریجان موله ۵۴

مستوفی ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۷۱ (+)

الممالک) ۲۷۰ (+ عبدالله) ۵۰

← کتابها

مسعود میرزا ظل سلطان ۱۰۹، ۲۰۲،

۲۵۶ ← ظل سلطان

مسیح ۱۶۸

۳۷۲ ← میرزا ملک‌خان
 منشی‌کف ۱۴۵، ۱۵۲
 منوچهرخان معتمدالدوله ۱۸۱، ۱۸۲،
 ۱۸۴، ۲۲۰، ۲۲۱
 مونگمیری‌وات ۱۸، ۲۱ ← کتابها
 سوریه (جیمز) ۹، ۹۰، ۹۴، ۱۲۵،
 ۱۶۸، ۲۹۹ ← کتابها
 موسی ۱۲۶ (+ کاظم) ۵۵
 مزیدالاسلام کاشانی ۳۴۷
 مهدی ۵۸ (+ کاوکش) ۳۶۷
 میرآبو ۲۸۶
 میرزا (+ آقاچواد) ۴۰، ۳۱۲، ۳۱۸،
 ۳۱۹، ۳۴۱، ۳۴۳ ← میرزا جواد
 آقا (+ آقاخان کرمانی) ۳۰۲ (+)
 آقاخان نوری ۲۳۵ تا ۲۴۲، ۲۳۹،
 ۲۴۴ تا ۲۴۶، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۵،
 ۲۶۱ ← آقاخان نوری (+ آقا
 یعقوب‌خان) ۱۶۰ (+ ابراهیم)
 ۱۶۷، ۱۶۸ (+ ابراهیم‌خان
 شیرازی) ۱۶۷ (+ ابراهیم‌فنائی)
 ۱۶۸ (+ ابوالحسن جلوه) ۲۸۸
 (+ ابوالقاسم) ۲۴۸، ۲۵۶ (+)
 ابوالقاسم امام جمعه) ۲۱۰، ۲۶۳
 (+ ابوالقاسم پسر میرزا علی-
 اصغر شیخ‌الاسلام) ۲۰۶ (+)
 ابوالقاسم جابلقی) ۱۳۷ (+)
 ابوالقاسم طباطبایی) ۳۴۲ (+)
 ابوالقاسم قائم‌مقام) ۱۳۷ تا ۱۴۰،
 ۱۵۴، ۱۷۷، ۲۰۳، ۲۰۴ ←
 ابوالقاسم قائم‌مقام (+ ابوالقاسم
 قمی) ۷۱، ۸۸، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷،
 ۱۲۵، ۱۶۲ ← ابوالقاسم قمی
 (+ ابوالقاسم گیلانی) ۹۸، ۱۳۸
 (+ احمد) ۲۲۳ (+ احمد مجتهد)

۲۰۱ (+ محسن فیض کاشانی)
 ۶۸، ۱۲۳ (+ محسن فیض صوفی
 کاشانی) ۵۹ (محمد اکمل) ۶۹
 (+ محمد امین استرآبادی) ۶۷ ←
 محمد امین استرآبادی (+ محمد-
 تقی برغانی) ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۵۰،
 ۱۵۴ ← حاج ملاتقی برغانی ←
 محمدتقی برغانی (+ محمدجعفر
 استرآبادی) ۱۵ (+ محمدچنگلی)
 ۱۱۴ (+ محمدحسین مازندرانی)
 ۸۴ (+ محمدحسین مازندرانی
 ملباشی) ۸۳ (+ محمد زنجانی)
 ۹۹، ۱۰۲ (+ محمدصادق) ۲۱۶
 (+ محمدصالح برغانی) ۵۱ (+)
 محمدعلی) ۲۲۶ (+ محمدعلی
 اصفهانی) ۸۳ (+ محمدعلی
 بارفروشی) ۲۲۴ (+ محمدعلی
 جدلی) ۱۱۴ (+ محمدعلی‌چنگلی)
 ۹۵ ← ملامحمد چنگلی (+ محمد-
 علی زنجانی) ۲۲۵، ۲۲۹ ← ملا-
 محمد زنجانی (محمدکاظم خراسانی)
 ۲۵۱، ۳۱۲، ۳۴۵، ۳۵۱، ۳۷۵،
 ۳۷۶ (محمد ممقانی) ۲۲۲، ۲۲۸،
 ۲۳۱ (+ محمود) ۲۴۷ (+ محمود
 نظام‌العلماء ملباشی) ۲۴۶ (+)
 مرتضی‌قلی مرندی) ۲۲۸ (+ ملک
 محمد چارمحالی) ۱۰۳ (+ مهدی
 نراقی) ۷۱، ۱۱۴
 ملتسوف ۱۶۰، ۱۶۲ تا ۱۶۴
 ملک‌قاسم میرزا ۱۹۹
 ملک ۶۵، ۷۵، ۸۱، ۸۵، ۱۱۴، ۱۲۶،
 ۱۲۷، ۲۶۲ (+ خان) ۲۶۳، ۲۷۸،
 ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۳ تا ۲۹۰، ۲۹۴،
 ۲۹۷، ۳۰۳، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۷۰

- ۹۲، ۱۵۶، ۱۷۷، ۱۹۸ (+ احمد مجتهد امام جمعه) ۲۲۲ (+) اسدالله) ۲۰۱ (+ باقر خبازباشی) ۹۴ (+ باقر مجتهد) ۲۲۸، ۲۳۶ (+ بزرگت) ۱۳۹ (+ بزرگت فراهانی) ۱۳۷، ۱۳۸ (+ تقی خان امیرکبیر) ۱۹۵، ۲۰۰، ۲۰۲ تا ۲۰۸ ← امیرکبیر (+ جانی کاشانی) ۲۵۳ (+ جعفر حکیم- الهی) ۲۸۸ (+ جواد آقا) ۲۷۶، ۲۷۵ ← میرزا آقا جواد (+ جواد- خان سعدالدوله) ۳۵۸ (+ حبیب- الله رشتی) ۳۱۳ (+ حسن آشتیانی) ۳۱۶ تا ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۴۲ (+ حسن خان) ۲۰۶، ۳۴۱ (+ حسن رشتی) ۱۷۲ (+ حسن رشیدیه) ۴۵، ۳۳۱ ← مدرسه (+ حسن شیرازی) ۱۹۰، ۲۵۱ تا ۲۵۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۵ تا ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳ تا ۳۲۶، ۳۴۵، ۳۷۵ (+ حسن نظام العلماء) ۹۶ (+ حسن نوری) ۲۲۱ (+ حسین خلیلی) ۳۴۵ (+ حسین خان سپهسالار) ۲۱۳، ۲۳۵، ۲۵۷، ۲۵۹ تا ۲۷۳، ۲۸۹، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۵۹، ۳۸۴ (+ رضا کرمانی) ۳۲۸ (+ زین العابدین) ۲۲۷، ۲۴۸ (+ زین العابدین امام جمعه) ۳۱۵، ۳۴۲، ۳۵۶ (+ زین العابدین مجتهد) ۲۰۱ (+ سعیدخان مؤتمن الملك) ۲۷۳ (+ سلیمان طباطبائی) ۹۷ (+ سید محمد امام جمعه اصفهان) ۲۷۴ (+ میرزا شفیق) ۱۲۴ (+
- شفیع تبریزی) ۲۳۱ (+ شفیع صدراعظم) ۱۲۵ (+ صادق رشتی) ۲۳۶ (+ صادق وقایع نگار) ۱۴۷ (+ صالح شیرازی) ۲۲۸ (+) صالح عرب) ۲۷۱ (+ عبدالوهاب) ۱۹۹ (+ عبدالوهاب وکیل) ۱۵۶ (+ علی اصغر) ۱۳۰، ۲۰۷ (+) علی اصغر امین السلطان) ۲۷۳، ۲۷۸ ← امین السلطان (+ علی- اصغر خان امین الدوله) ۲۷۳ ← امین الدوله (+ علی اصغر خان امین السلطان) ۲۷۱ ← امین السلطان (+ علی اصغر شیخ الاسلام) ۱۷۷، ۲۲۲ (+ علی اکبر) ۳۴۳ (+ فتحعلی آخوندزاده = آخوند اف) ۲۸۴، ۲۸۷ ← فتحعلی آخوندزاده (+ فضل الله مستوفی) ۲۳۶ (+ لطفعلی مجتهد) ۹۳ (+ محمد) ۱۱۷ (+ محمد اخباری) ۷۰، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۶۸ ← محمد اخباری (+ محمد باقر بهبهانی) ۲۴۹ ← محمد باقر بهبهانی (+ محمد حسن) ۲۰۱ (+ محمدخان) ۲۴۷ (+ محمد رضا) ۳۵۹، ۳۶۰ (+ محمد علی بهبهانی) ۸۳، ۱۷۶ ← صوفی کش ← محمد علی بهبهانی (+ محمد علی فرزند میرزا مظفر) ۸۳ (+ محمد قزوینی) ۳۰۰ (+ محمد مهدی) ۹۸ (+ محمد مهدی شهرستانی) ۳۱ (+ محمد تیشابوری) ۸۳، ۹۰، ۱۰۳ (+ محمد تیشابوری) ۱۱۸ (+ مرتضی صدر العلماء) ۲۴۸ (+ مسلم) ۱۷۴ (+ مصطفی) ۳۲۲، ۳۲۵ (+ مصطفی آشتیانی)

نجفی ۴۹
 نجیب‌پاشا ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۹
 نشاطی‌خان ۹۶
 نصرالله (+ اردبیلی صدرالممالک)
 ۲۴۷ (+ خان) ۲۴۷
 نظام‌الدوله (+ حاکم شیراز) ۱۹۸
 (+ وزیر مالیه) ۲۶۵
 نظام‌العلماء ۲۴۷
 نظرعلی‌خان ۱۵۵
 نوبختی (= ابوسهل علی بن اسماعیل)
 ۱۹

نورعلیشاه ۷۵ تا ۷۷
 نوز ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۵۷، ۳۵۸
 نیازی برکز ۲۹۳
 نیکلای (+ اول) ۱۴۷ (+ تزار)
 ۲۵۶ (+ تزار روس) ۲۴۷
 نیکی. ر. کدی ۲۵۰ ← کتابها
 نیناچا و چاوادزه ۱۵۹
 نیوماچ، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۰ تا ۳۵۲

«و»

واتسن ۹۶، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۹ ←
 کتابها
 وان تارنو ۱۰۶، ۱۷۸، ۱۸۰
 وزیر ۱۹۱ ← کتابها...
 ویلسون ۷۵، ۷۷
 ویلوك ۱۴۹ تا ۱۵۲، ۱۵۹ (+ سفیر
 انگلیس) ۱۴۳، ۱۴۶
 وود (= سی.جی) ۳۲۷

«ه»

هاردینگ ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۴۰، ۳۴۱
 ۳۴۴ تا ۳۴۶، ۳۴۸ تا ۳۵۲
 هدایت‌الله ۹۷ (+ خان) ۸۳

۳۶۱، ۳۶۲ (+ ملکم‌خان) ۲۶۹ ←
 ملکم ← کتابها (+ مهدی خوئی)
 ۱۷۶ (+ نصرالله اردبیلی) ۱۷۲
 (+ نصرالله ملک‌المتکلمین) ۲۹۸،
 ۲۷۲ (+ یعقوب) ۱۶۱، ۱۶۳،
 ۲۸۲ (+ هادی) ۹۶ (+ هاشم)
 ۲۷۴، ۲۷۵
 میر (+ فتاح) ۱۲۹، ۱۵۴، ۱۵۵،
 ۱۵۷، ۱۶۹، ۲۱۱ (+ محمدحسین)
 ۲۷۴ (+ محمدحسین امام جمعه
 اصفهان) ۹۶، ۱۳۸ (+ محمد-
 مهدی) ۱۸۰، ۱۸۲، ۲۰۴

«ن»

نائینی ۳۷۷، ۳۷۹ ← کتابها
 نادر ۶۲ (+ شاه) ۶۰، ۶۱، ۶۳،
 ۱۷۳ (+ میرزا) ۸۳، ۸۹، ۱۵۵،
 ۱۵۶ (+ میرزا افشار) ۹۰ (+
 میرزا مدعی سلطنت افشار) ۳۶۷
 ناصرالدین‌شاه ۶، ۳۹، ۹۴، ۱۰۶،
 ۱۵۱، ۱۷۱، ۱۷۶، ۱۸۱، ۱۹۳،
 ۱۹۶، ۱۹۶ تا ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۲،
 ۲۰۳، ۲۰۵ تا ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۲۲،
 ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۳۱ تا ۲۳۳، ۲۳۵،
 ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۰ تا ۲۴۹، ۲۵۲ تا
 ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۱، ۲۶۲،
 ۲۶۴ تا ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۸، ۲۸۱،
 ۲۸۳، ۲۸۷، ۲۹۷ تا ۲۹۹، ۳۰۱،
 ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۵،
 ۳۱۹ تا ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۸،
 ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۴۲، ۳۸۴

ناظم‌العلماء ۲۷۴
 نایب‌السلطنه ۲۷۴، ۳۰۰
 نبی‌خان ۹۴

«ی»

هرمان وامبری ۲۱۲

هلمز ۱۸۸

هنری کرین ۲۴، ۱۲۲، ۲۳۰، ۲۳۲ ←

کتابها...

هنری مارتین (معروف به پادری) ۱۶۶

تا ۱۷۰

مولاکوخان ۹۶

هینر (اسد) ۲۳۶

یاکوب پلاک ۱۰

یحیی دولت‌آبادی ۳۲۱، ۳۲۲

یرملوف ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۷

یزید ۱۹۶

یغما ۱۰۵

جای نمایه

حکومتی (۲۲۸)	«آ»
اروپا ۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۵۶، ۲۶۲	آبادان ۱۱۹
۲۶۶، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۷۶	آذربایجان ۸۴، ۱۱۷، ۱۳۰ تا ۱۳۲
۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۰۱	۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۷
۳۰۸، ۳۲۲، ۳۳۱، ۳۳۴، ۳۳۹ تا	۲۰۴، ۲۰۸، ۲۲۲، ۲۴۶، ۲۶۳
۳۴۲، ۳۵۸، ۳۷۲	۳۳۰، ۳۳۱، ۳۴۳، ۳۶۹
ارومیه ۱۳۱	آریانپور کاشانی ۱۳۵
استانبول ۱۰، ۹۶، ۱۴۲، ۲۵۷، ۲۶۲	آسیا ۲۸۱
۲۶۸، ۲۸۵، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۲ تا	آسیای مرکزی، ۵۴، ۳۳۸
۳۰۴، ۳۳۶، ۳۴۶ (+) ۲۹۱	آکسفورد ۳۲
استرآباد ۸۲	آلبانی ۲۰
اسدآباد ۲۹۱	آناتولی ۴۴
اصفهان ۳۸، ۴۴، ۶۰، ۶۲، ۶۸، ۶۹، ۷۵	آنکارا ۱۰
۹۳، ۹۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۶ تا	
۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۶۷، ۱۷۸ تا	
۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۰۰ تا	
۲۰۲، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۲۰، ۲۲۲	
۲۲۶، ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۶	
۲۷۰، ۲۹۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۲	
	«ب»
	اردبیل ۱۱۷، ۱۸۳، ۳۵۶، ۳۵۷
	ارزروم ۱۸۹
	ارض اقدس ۱۸۹
	ارگت ۱۶۴، ۱۹۲، ۳۲۰، ۳۶۰ (+)

* در این نمایه شماره‌هایی که بی‌وقفه پشت سرهم آمده برای پرهیز از اطناب حذف شده مثلاً به جای نوشتن ۱-۲-۳-۴-۵ نوشته شده است از ۱ تا ۵. م.

بارفروش (= بابل) ۲۲۴	۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۷، ۳۴۳، ۳۴۴
بازارشاه ۳۵۹	الجزایر ۲۳۹
باغشاه ۲۷۷	الکساندریوپول ۲۴۰
باکو ۱۱۶، ۲۸۷	انزلی ۲۷۱
بادکوبه ۱۱۷	انگلستان ۱، ۱۰، ۲۳۳
بحرین ۱۱۹	انگلیس ۱۵۱، ۱۶۵ تا ۱۶۷، ۱۸۸،
برکلی ۳، ۸	۱۸۹، ۲۱۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۶۷،
برلین ۶	۲۷۰، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۹۹، ۳۰۸،
بروجرد ۱۱۰، ۲۵۰	۳۱۰، ۳۱۸، ۳۲۱ تا ۳۲۴، ۳۲۷،
بروکسل ۳۵۸	۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۶ تا ۳۴۹،
بریتانیا ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۶۸،	۳۵۱ تا ۳۵۳، ۳۶۸، ۳۶۹
۳۵۲	اوده ۲۴۲ = صوبه اوده ۳۴۲ =
بسطام ۱۷۵	موقوفه اوده ۳۵۰، ۳۵۱
بصره ۱۱۹ تا ۱۲۱، ۳۰۱، ۳۰۹،	ایران ۱، ۲، ۵، ۱۰، ۱۳، ۱۷، ۱۹،
۳۱۵	۵۰ تا ۵۳، ۵۵، ۶۳، ۷۰، ۷۴،
بغداد (= خداداده، خدا آفریده) ۷۶،	۷۶، ۸۱، ۹۸، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۶،
۹۸، ۱۸۶، ۱۸۹، ۲۵۷، ۲۶۶،	۱۱۸، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۲۹، ۱۴۱ تا
۳۰۱، ۳۱۵، ۳۴۵، ۳۴۸، ۳۴۹،	۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۹، ۱۵۲ تا ۱۵۴،
۳۵۰، ۳۵۲	۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۰ تا ۱۶۲، ۱۶۶
بقعه امامزاده حمزه میرزا ۶۴، ۲۱۰،	تا ۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۴، ۱۸۵،
۲۵۴ ← امامزاده سید حمزه	۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۳۵،
بلخ، ۶۳	۲۴۹، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۱،
بلژیک ۵۰، ۲۷۷، ۳۵۸ (+) ۳۳۴،	۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۹ تا ۲۹۱،
۳۴۳	۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۱ تا ۳۰۳، ۳۰۵،
بلوچستان ۱۰۰	۳۰۷، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۵،
بمبئی ۲۹۸	۳۱۸، ۳۲۲، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۸،
بندرعباس ۳۴۶	۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۷، ۳۳۹ تا ۳۴۳،
بوشهر ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۹۸، ۳۰۹،	۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰ تا ۳۵۲،
۳۴۵	۳۵۸، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۷۹، ۳۸۰،
	۳۸۲، ۳۸۴
«پ»	ایروان ۱۶۱، ۱۷۴
پاریس ۱۲۲، ۲۸۰ تا ۲۸۲، ۲۹۴،	
۲۹۵	«پ»
پستدام ۳۳۹	بابان (ناحیه ایست در کردستان) ۹۹

«ج»	«ت»
جبل عامل (در جنوب سوریه) ۵۴، ۶۸ جلفا ۱۱۱، ۲۸۰، ۳۴۱	تبریز ۶، ۴۴، ۶۲، ۹۲، ۹۳، ۱۲۹، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۴، ۱۵۴ تا ۱۵۷، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۷۳، ۲۷۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۸، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴
«ج»	
چهریق (قلعه) ۲۲۳، ۲۲۷، ۲۲۸	
«ح»	
حجاز ۱۲۱	۳۵۹
«خ»	ترکمانچای ۱۵۸، ۱۶۰ ترکستان ۱۰۰
خاورمیانه ۲۱۵	ترکیه ۱۸۹ (+ عثمانی) ۵۴
خراسان ۳۹، ۸۱، ۹۰، ۹۷، ۹۸، ۱۴۶، ۱۶۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۴، ۳۲۷	تفلیس ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۵۶، ۱۶۴، ۲۸۷، ۲۴۲، ۲۹۹
۳۳۰ (+ خاوری = افغانستان) ۸۱، ۲۹۱، ۲۹۲	تکیه دولت ۲۴۴
خرمشهر ۱۱۹	تهران ۵، ۱۰، ۲۹، ۸۳، ۸۴، ۹۵، ۹۷، ۹۹ تا ۱۰۱، ۱۰۴ تا ۱۰۶، ۱۱۲ تا ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۷ تا ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۸، ۱۸۲، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۳، ۱۹۶، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۲۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵ - ۲۵۶، ۲۵۹، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۸ تا ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۹ تا ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴ تا ۳۲۷، ۳۳۱ تا ۳۳۳، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۴۰، ۳۴۱ تا ۳۴۹، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۹ تا ۳۶۵، ۳۶۳ تا ۳۶۹
خلیج فارس ۱۵۲، ۲۳۹	
خوی ۱۵۹	
«د»	
داغستان ۲۳۹	
دانشگاه (+ کالیفرنیا) ۱ (+) کمبریج ۱	
دروازه (+ شاه عبدالعظیم) ۱۶۰ (+ قزوین) ۲۷۷	
دزفول ۱۷۲، ۲۴۹	
دکن ۷۶	
دهخوارقان ۱۵۷	
«ر»	
رشت ۱۰۹، ۱۱۵، ۳۴۰، ۳۴۱	
رفسنجان ۳۶۰	

رود ارس ۱۵۴
 روسیه ۱۰، ۱۳۲، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶،
 ۱۵۲، ۱۵۶، ۱۵۸ تا ۱۶۲، ۱۶۴،
 ۱۶۵، ۱۸۷، ۱۸۸، ۲۳۹، ۲۵۲،
 ۲۶۷، ۲۹۹، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۲۹،
 ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۸، ۳۴۰ تا ۳۴۳،
 ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۸، ۳۶۲،
 ۳۷۹، ۳۸۴
 ریال آلبرت‌هاال ۲۴۴
 شیروان ۱۴۴

«ز»

زنجان ۲۲۵ تا ۲۲۷، ۲۵۷
 زوریخ ۲۴

«ژ»

ژاپن ۳۶۲
 «س»
 سالیسبوری ۳۲۳
 سامره ۵۳، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۱۳، ۳۱۵،
 ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۲۵
 ساوجبلاغ = مهاباد کنونی ۱۳۲
 سبزوار ۵۴، ۲۲۴
 سلطانیه ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱
 سلیمانیه ۹۸
 سمنان ۹۱
 سنت پترزبورگ ۱۴۲، ۱۶۴، ۲۹۹
 سند ۲۴۲
 سورین ۲۹۵
 سوریه ۲۲، ۵۴
 سینا ۱۲۶

«س»

عراق ۲۹، ۵۳، ۶۰، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۹۸،
 ۹۹، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۶ تا
 ۱۱۸، ۱۴۸، ۱۶۴، ۱۷۴، ۱۸۱،
 ۲۰۱، ۲۳۷، ۲۵۲، ۲۷۵، ۳۱۳،
 ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۸، ۳۳۹،
 ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۹ تا ۳۵۲،
 ۳۵۹
 عربستان ۳۳۰، ۳۳۱
 عشق‌آباد ۳۳۹
 عمارت مفتدست ۱۸۴

«ف»

فارس ۱۶۷، ۳۰۹
 فسرانسه ۱۰، ۱۳۲، ۲۳۹، ۲۶۲،
 ۲۶۸، ۲۸۶
 فرانکفورت ۳۷۹
 فرنگک ۴۴
 «ش»
 شاهچراغ ۶۴ ← مرقد شاهچراغ ←

- فرنگستان ۲۴، ۲۴۶
- ۲۵۲، ۲۵۰ تا ۲۴۸، ۲۳۸، ۲۲۴
- کرمان ۷۵ تا ۷۸، ۸۳، ۹۶، ۱۰۰،
- ۱۰۲، ۱۱۵، ۱۱۸، ۱۲۴، ۱۷۵،
- ۱۹۰، ۲۱۹، ۲۳۲، ۳۵۹، ۳۶۰
- کرمانشاه ۶۸، ۷۶، ۸۴، ۹۳، ۱۱۵،
- ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۵۵، ۳۷۱
- کشمیر ۲۱۱
- کلکته ۱۶۸
- کمبریج ۶، ۲۳
- «گ»
- گلپایگان ۲۰۱
- گوکچه ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۷
- گیلان ۱۱۵، ۲۷۲، ۳۴۰
- «ل»
- لاپزیک ۱۲۵
- لایدن ۱۰
- لکنهو ۳۴۹
- لندن ۲۹، ۲۷۰، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۶،
- ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۸
- لنینگراد ۳۵
- لیبی ۳۳۸
- «م»
- ماکو ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۸
- ماوراء خزر ۳۳۹
- ماهان ۷۶، ۱۷۶
- مجلس سنا ۲۲۴
- محلات ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۱
- محلہ بیدآباد (در اصفهان) ۱۱۳،
- ۱۸۱، ۱۸۴
- محلہ شمس‌آباد (اصفهان) ۲۵۶
- محلہ کامرانیه (تهران) ۲۷۴
- قاهره ۲۹۳
- قبله دعا (نام گورستانی نزدیک محلہ
- بیدآباد اصفهان که گورگاہ کسانیه
- بود که به دست حجة الاسلام سید
- محمدباقر شفتی حد زده می‌شدند.)
- ۱۱۱
- قره باغ ۱۴۴
- قزوین ۵۱، ۹۲، ۹۳، ۹۵، ۱۲۳،
- ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۲۸، ۲۳۹،
- ۲۶۵، ۲۷۵، ۳۳۸، ۳۸۴
- قفتاز ۱۳۱، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۵۶،
- تا ۱۶۰
- قلعه (+ چهریق) ۲۲۲ (+ شیخ
- طبرسی) ۲۲۵
- قلهک ۳۶۸
- قم ۵۴، ۸۹، ۹۰، ۹۷، ۱۰۱، ۱۲۱،
- ۱۷۵، ۱۸۳، ۱۹۳، ۲۳۷، ۲۴۵،
- ۳۳۲، ۳۴۵، ۳۶۱، ۳۶۸، ۳۶۹
- (= دارالایمان) ۸۸
- قمشه ۱۲۴
- قندهار ۵۹، ۶۳
- «ک»
- کاشان ۱۰۴
- کاظمین ۵۳، ۹۱، ۱۱۸، ۱۷۲، ۱۸۳،
- ۲۵۷، ۳۵۰
- کالیفرنیا ۳
- کتابخانه مجلس ۲۲۳
- کر بلا ۵۳، ۶۹، ۷۶، ۷۷، ۸۲، ۹۱،
- ۱۱۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۸۳، ۱۸۵ تا
- ۱۸۹، ۱۹۲، ۲۴۵، ۲۵۷، ۳۲۳

مغان آذربایجان ۶۱
مقبره شاهچراغ ۷۸ ← شاهچراغ ←
مرقد شاهچراغ
مکه ۹۱، ۳۱۳، ۳۴۲
ملایر ۱۱۲
مونترال ۲۹۳
مونیک ۲۹۹
میدان شاه ۲۰۰

«ن»

نائین ۱۷۴، ۱۷۵
نجف ۵۳، ۶۳، ۸۲، ۹۰، ۱۰۴، ۱۰۵،
۱۱۹، ۲۴۵، ۲۵۰ تا ۲۵۲، ۲۵۷،
۳۱۲، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۵ تا ۳۴۷،
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۷۵
نجف آباد ۱۰۷
نطنز ۹۷، ۲۰۵
نیاوران ۲۴۴
نیریز ۲۲۷
نیشابور ۲۲۴
نیوهایون ۲۵۰
نیویورک ۱۸، ۲۰، ۲۴۴

«ه»

هرات ۷۵، ۷۶، ۱۷۶، ۱۸۸، ۲۳۷
همدان ۶۸، ۷۸، ۹۲، ۱۱۸، ۱۲۴،
۲۹۱، ۳۲۷
هند ۱۰۰، ۳۴۹
هندوستان ۷۶، ۷۹، ۱۰۰، ۱۰۱،
۱۱۰، ۱۱۶، ۱۴۶، ۲۴۲، ۳۱۱،
۳۵۰، ۳۵۱

«ی»

یزد ۵۲، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۵، ۱۱۰،
۱۱۹ تا ۱۲۱، ۱۲۴، ۲۲۷، ۲۳۷
یزدخواست ۶۵

محمده ۲۳۷
مدارس ماسیونری ۳۳۱
مدرسه (+ چال) ۳۳۲، ۳۶۱ (+)
حاجی ابوالحسن ۳۶۷ (+ خازن)
الملك ۳۶۱ (+ خاقانی) ۹۲ (+)
خان ۶۴ (+ رشديه) ۳۳۱، ۳۳۵
(+ صدر) ۲۵۶ (+ فخریه یا
مروی) ۲۴۸ (+ فیضیه) ۸۹ (+)
محمدیه ۲۵۶ (+ مروی) ۳۳۲
(+ ماسیونری) ۱۳۲
مرقد (+ شاهچراغ) ۶۴ ← شاهچراغ
← مقبره (+ شاه نعمت الله ولی)
۷۶ ← شاه نعمت الله ولی

مرند ۱۵۵، ۱۵۶

مسجد (+ آقا قاسم در شیراز) ۲۱۶
(+ الحرام) ۹۱ (+ امام حسن
عسکری) ۸۹ (+ بیدآباد = مسجد
سید) ۱۸۳ (+ جامع تبریز) ۱۳۰
(+ جامع تهران = مسجد شاه که
آغامحمدخان قاجار ساختمان آنرا
آغاز کرد و فتحعلی شاه آنرا به پایان
رساند) ۹۱ (+ جامع خوی) ۱۷۲
(+ جدید سلطانی) ۹۵ (+ جمعه)
۲۰۱ (+ سید بیدآباد) ۱۱۳ (+)
شاه ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۷۲، ۲۰۰،
۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰ تا ۲۱۳، ۲۲۰،
۲۳۸، ۳۲۴، ۳۶۳، ۳۶۷، ۳۷۰
(+ شاهزاده) ۲۴۳ (+ وکیل)
۲۱۷، ۳۰۹

مسکو ۵، ۱۰، ۳۵، ۳۳۹

مشهد ۳۸، ۶۵، ۷۵، ۸۲، ۸۳، ۸۹،
۹۰، ۹۷، ۱۰۳، ۱۱۹، ۱۲۱،
۱۲۴، ۱۵۷، ۱۷۵، ۱۹۱، ۱۹۹،
۲۲۴، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۹۲، ۲۹۴،
۲۹۵، ۳۴۵، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۶

نمایه، کتابها، سفرنامهها، رسالهها، روزنامهها، گزارشها، مقالهها،

ادبیات اسماعیلی، تحقیق کتابشناسی
[تهران ۱۹۶۳] و. ایوانف؟ [این
کتاب به همین خامه به فارسی
برگردانده شده و انتشارات توس
آنرا چاپ می‌کند]

ارباب و رعیت، لمبتن ۶۲
ارشادنامه میرزای قمی، حسن قاضی
طباطبائی، مجله دانشکده ادبیات و
علوم انسانی دانشگاه تبریز بیستم
(۱۳۴۸ خ) ۱۰۲، ۱۰۳

استاد گل آقامحمد، باقر بهبهانی بن محمد
اکمل بهبهانی معروف به بهبهانی،
قم، علی دوانی، ۶۸

اسلام در تاریخ جدید (نیویورک ۱۹۵۹)
و. سی. اسمیت، ۲۹۷

اسماعیلیان و نعمت‌اللیهان، نصرالله
پور جوادی و پیتر لمبرن ویلسن
Studia Slavica چهل و یکم (۱۹۷۵)
۷۹

اسناد وزارت خارجه انگلیس ۴۰ ←
بایگانی کل لندن

«آ»

آثار عجم (تهران ۱۳۱۴ ق) فرصت
شیرازی ۷، ۶۴، ۷۸، ۷۹، ۹۴
آراء و معتقدات سید جمال‌الدین...
(تهران ۱۳۳۷ خ) مرتضی مدرسی
چهاردهمی ۲۹۷، ۳۰۲

آغامحمدخان قاجار (تهران ۱۹۵۳ م)
امینه پاکروان ۹

آیت‌الله کاشانی Yann Richard ۳۷۹
اتحاد اسلام (بمبئی ۱۳۱۲ ق) حاجی
ابوالحسن میرزا شیخ الرئیس
۳۳۷، ۳۷۸

«ا»

احسن الودیعہ (بنداد ۱۳۷۴ ق) محمد
مهدی کاظمی ۷۸، ۲۰۸، ۲۵۱،
۳۴۰

احیاء علوم دین، قاهره، ابو حامد غزالی
۴۷

اخباریه، در دایرة معارف اسلام،
مدلانگ ۶۶

انسان و جامعه در ایران (لندن ۱۹۶۴)
رضا آراسته ۱۴۶

انصاری شیخ مرتضی دایرة معارف
اسلام (چاپ نو، عبدالهادی حایری
۲۵۰)

انقلاب ایران - ای - جی - براون
(کمبریج ۱۹۱۰) ۹

انقلاب ۱۹۰۹-۱۹۰۵ ایران (کمبریج
۱۹۱۰) ای - جی - براون ۲۸۱،
۳۴۱، ۳۴۴

انگلیس و روس در شرق (لندن ۱۸۷۵)
ه. رالینسن ۱۴۸، ۱۸۳، ۲۶۷

ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران
تهران ۱۳۵۶ خ فریدون آدمیت
۳۷۲، ۳۷۶

ایران: پیشرفت سیاسی در جامعه‌ای در
حال دگرگونی لئونارد بیندر ۲۲
ایران چنانکه هست سی - جی - ویلز
۳۷

ایران در جنگ جهانی یکم (مسکو
۱۹۶۴) ل. ای میروشنیکف ۳۳۹

ایران در میان طوفان یا شرح زندگانی
عباس میرزا در جنگهای ایران و
روس (تهران ۱۳۳۷ خ) ناصر
نجمی ۱۳۰ تا ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۹،
۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۵، ۱۵۶،
۱۶۳، ۱۶۵

ایران سرزمین امامان (لندن ۱۸۸۷)
ج یاست ۲۴۸

ایران و دفاع از هند ۱۸۸۴-۱۸۹۲-
(لندن ۱۹۵۹) ر. ل. گریوز ۲۷۰،
۳۲۲

ایران و مسأله ایران (لندن ۱۸۹۲)
جی - کرزن ۹، ۳۶، ۲۴۰، ۲۶۶

استاد و مدارک درباره ایرانی اصل
بودن سیدجمال‌الدین (تهران ۱۳۳۷

خ) صفات‌الله جمالی، ۲۹۱
اصول اسماعیلیه (کمبریج ۱۹۴۰) ب.
لويس [این کتاب به همین خامه‌از
زبان تازی به فارسی برگردانده
شده و آماده چاپ است] ۲۳۱

اصول کافی ۱۹۰
اصولگیری و اخبارگیری در فقه شیعه
حسین مدرسی طباطبائی ۶۷

اعیان‌الشیعه محسن‌الامین ۷
افغانی دعبده مقاله‌ای درباره اعتقاد
مذهبی فعالیت سیاسی در اسلام نو
(لندن ۱۹۶۶) ۲۹۱

افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی
در آثار منتشر نشده دوران قاجار
تهران ۱۳۵۶ خ فریدون آدمیت
امیرکبیر و ایران (تهران ۱۳۳۴ خ)
فریدون آدمیت ۹، ۲۰۵، ۲۲۱

انجمن‌های سری و انقلاب ۱۹۰۵ -
۱۹۰۶ - ا.ک.س لمبتن ۳۷۱

انجمن‌های مخفی و جنبش‌های براندازنده
(لندن ۱۹۵۵) ن. وبستر ۲۸۶

اندیشه‌های تازی در روزگاران آزاد-
اندیشی ۱۷۹۸ - ۱۹۳۹ (آکسفورد
۱۹۶۲) آلبرت حورانی، ۲۹۲،
۲۹۳، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۰۲

اندیشه‌های ترقی و حکومت قانون
عصر سپهسالار تهران ۱۳۵۱ خ
فریدون آدمیت ۲۶۸

اندیشه‌های میرزا آقاخان کرمانی،
فریدون آدمیت ۸

اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده،
فریدون آدمیت ۸

آوری ۱۴۲

پنج سال در يك شهر ایران (لندن
۱۹۰۵) ن. ملکم، ۵۲

«ت»

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در
دوره معاصر، سعید نفیسی (تهران
۱۳۴۴خ) ۵، ۷۷، ۱۲۲

تاریخ احوال محمدعلی حزین، چاپ
ف. سی. بلفور (لندن ۱۸۳۱)

تاریخ اداری و اجتماعی دوره قاجاریه
یا شرح زندگانی من تهران ۱۳۲۱
خ عبدالله مستوفی ۷، ۳۹، ۸۳ تا
۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۸،
۲۰۹، ۲۳۷، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۶،
۲۷۰، ۳۰۸، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۸،
۳۱۹، ۳۲۳، ۳۲۵

تاریخ ادبی ایران. ای. جی براون ۶
تاریخ الاستاد الامام الشیخ محمدعبده
(قاہرہ ۱۳۴۹ ق) رشید رضا ۲۹۴
تاریخ انقلاب مشروطیت ایران (تهران
۱۳۲۷ خ) مهدی ملکزاده ۲۹۸،
۳۲۷، ۳۳۱، ۳۴۰، ۳۶۶، ۳۷۲

تاریخ ایران، سر - پرسی - سایکس
۹

تاریخ ایران سرجان ملکم ۹، ۶۲، ۸۳،
۹۴

تاریخ ایران از آغاز سده نوزدهم
تا سال ۱۸۵۸ (لندن ۱۸۶۶) ر.
جی. واتسن ۹، ۹۱، ۱۴۳، ۱۵۸،
۱۶۱ تا ۱۶۳، ۱۷۸، ۱۸۷، ۱۸۸،
۱۹۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴ تا ۲۱۱
۲۱۳، ۲۳۸، ۲۳۹

تاریخ باشکوه امامان اسماعیلی. ا. ج.

«ب»

البابیون و البهائیون فی حاضرهم وما
صنعم (سیدون ۱۳۷۶ ق) عبد -
الرزاق الحسنی ۲۳۰
بازدید از ایران (لندن ۱۸۹۶) ت. ای.
گردن ۳۴۱

بایگانی کل لندن ۱۰ ← اسناد وزارت
خارجہ انگلیس

بغار الانوار محمدباقر مجلسی ۲۲
بجٹی درباره مرجعیت، اثر دستہ جمعی
گروہی از اندیشمندان شیعه ۴۱
برخی گرایش تازه در اندیشه سیاسی
اسلامی در پایان سده هژدهم و آغاز
سده نوزدهم ایران SL سی و نهم
(۱۹۷۴) اسکس-لمبتن ۱۰۳
بریتانیا و حباب ایران ۱۸۸-۱۸۹۲،
مجله تاریخ جدید ۱۳ (۱۹۴۱) ت.
پ. برکوی ۳۲۲

بستان‌السیاحه [تهران ۱۳۱۵ ق]
زین‌العابدین شیروانی، ۷۵، ۱۷۳،
۱۷۵

بعد از صد سال، یادگار (۱۳۲۷ خ)
عباس اقبال ۲۸۳
بهائیگری، احمد کسروی، ۲۲۱، ۲۲۳

«پ»

پادشاهان عشق، تهران ۱۹۷۸، نصر-
الله پورجوادی و پیتر لمبرن ویلسن
۷۶، ۱۱۵، ۱۷۴

پژوهشی درباره بروز دومین جنگ
میان ایران و روس ۱۸۲۸-۱۸۲۶
در ایران و اسلام به یادبود استاد
فقید مینورسکی، چاپ سی. ای.
باثورث ادینبورگ ۱۹۷۱، پ. و.

- چونارا، نوروم موبین، ۷۹
 تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم‌الاسلام
 کرمانی، ۸، ۲۶۶، ۲۷۲، ۲۸۲،
 ۲۸۹، ۳۰۱، ۳۱۱، ۳۱۵، ۳۱۸،
 ۳۲۲ تا ۳۲۴، ۳۴۲، ۳۴۶، ۳۵۶
 تا ۳۶۷، ۳۶۹ تا ۳۷۱، ۳۷۴،
 ۳۷۸
 تاریخ بیبقی ۷
 تاریخ پیدایش مشروطیت ایران (مشهد
 ۱۳۳۱خ) محمدحسن ادیب هروی
 ۳۶۶
 تاریخ تبریز، و مینورسکی ترجمه
 عبدالعلی کارنگ (تبریز ۱۳۲۷خ)
 ۱۵۶
 تاریخ تحولات سیاسی نظام ایران،
 جهانگیر قائم‌مقامی ۲۸۳
 تاریخ جدید یا تاریخ جدید میرزا
 محمدعلی‌باب (کمبریج ۱۸۹۳) ۱.
 جی براون، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۱،
 ۲۲۳ تا ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳
 تاریخ جراید و مجلات ایران (اصفهان
 ۱۳۲۷خ) محمد صدر هاشمی ۳۴۷
 تاریخ جغرافیائی کربلای معلی (تهران
 ۱۳۲۶خ) عمادالدین حسین اصفهانی
 ۸۲، ۹۱، ۱۷۲
 تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس
 در قرن نوزدهم، محمود محمود،
 ۱۶۶، ۳۰۱، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۹،
 ۳۵۰
 تاریخ روابط ایران و روسیه در نیمه
 اول سده نوزدهم (تبریز ۱۳۲۷خ)
 احمد تاجبخش ۱۴۸
 تاریخ روابط ایران و عثمانی (تهران)
 محمود فرهاد معتمد ۲۴۸
- تاریخ سرگذشت مسعودی، مسعود
 میرزا ظل‌سلطان (تهران ۱۳۲۵ق)،
 ۱۷۵، ۲۴۰، ۲۷۴
 تاریخ العراق بین احتلالین (بغداد
 ۱۳۷۳) عباس العزاوی، ۱۸۶،
 ۱۸۷، ۱۸۹، ۲۵۷
 تاریخ عضدی، احمد میرزا عضدالدوله
 چاپ حسین کوهی کرمانی (تهران
 ۱۳۲۷خ) ۹۲، ۹۶، ۱۰۱، ۱۰۲،
 ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۶۰، ۱۶۱،
 ۱۷۳، ۱۷۹
 تاریخ فراماسونری در ایران، حامد
 الگار، در مطالعه‌های مربوط به
 خاورمیانه ج ۶ (۱۹۷۰) ۲۸۱
 تاریخ کرمان، چاپ ابراهیم باستانی
 پاریزی تهران ۱۳۴۰خ، احمد
 علی‌خان وزیر، ۷۶، ۱۱۵، ۱۷۳
 تاریخ کمبریج ایران ۵
 تاریخ مذاهب در کرمان مجله مردم‌شناسی
 یکم ۱۳۳۵خ ۷۶، دوم ۱۳۳۷خ،
 ۱۱۸، محمد هاشمی کرمانی
 تاریخ مشروطه ایران (چاپ پنجم تهران
 ۱۳۴۰خ) احمد کسروی ۸، ۳۰۸،
 ۳۱۱، ۳۲۳ تا ۳۲۵، ۳۴۰ تا ۳۴۴،
 ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۵۶ تا ۳۷۰
 تاریخ معاصر یا حیات یحیی ۷، ۴۶،
 ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۷، ۲۷۰، ۳۰۰،
 ۳۰۴، ۳۱۳، ۳۱۶، ۳۲۰، ۳۲۱،
 ۳۲۲ تا ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶،
 ۳۳۹، ۳۴۳، ۳۴۶، ۳۵۰، ۳۵۶،
 ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷ تا
 ۳۶۹، ۳۷۱ ← حیات یحیی
 تاریخ منتظم ناصری، میرزا محمدحسن
 خان اعتمادالسلطنه ۶، ۸۲

تهران ۱۳۸۵ ق آیت‌الله سید محمود طالقانی
 تنبیه‌الامه و تنزیه‌المله در اساس و اصول مشروطیت، شیخ محمدحسن نائینی ۳۷۶
 توضیح المسائل حسین طباطبائی بروجردی ۲۸
 تورات ۲۸۶
 توطئه حسینعلی میرزا فرمانفرمای فارس یغما ۵ ۱۳۲۸ خ، جهانگیر قائم‌مقامی ۱۷۸

«ج»

جامعه ایرانی در دوران قاجار، مجله پادشاهی انجمن آسیای مرکزی ۴۸ (۱۹۶۱) لمبتن، ۸۴
 جامعه ایرانی در زیر سلطه قاجاریان، مجله انجمن پادشاهی آسیائی، ۴۸، ۱۹۶۱ لمبتن، ۲۱۹
 جغرافیای دارالسلطنه تبریز یا شرح تاریخ و جغرافیای تبریز، نادر-میرزا، ۷
 جلب مهاجران اروپائی در سال ۱۳۴۲، سعید نفیسی ۱۳۲
 جلس الحاضر و انیس المسافر، شیخ یوسف بحرانی، ۶۸
 جمال‌الدین اسدآبادی... (پاریس ۱۹۶۹) هما پاکدامن ۸، ۲۹۱
 جمال‌الدین... حکومت وحشت در ایران (۱۸۹۲) Contemporary Review ۶۱، ۴۲۳

جنات‌الوصال، نورعلیشاه ۷۷
 جواهرالکلام، شیخ محمدحسن نجفی ۲۵۰

تاریخ نظامی ایران (تهران ۱۳۱۵ خ) جمیل قوزانلو، ۱۳۷، ۱۴۶
 تاریخ نو، چاپ عباس اقبال (تهران ۱۳۲۷ خ) جهانگیر میرزا ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۹، ۱۵۱، ۱۵۵ تا ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۳

تاریخ و جغرافیای دارالسلطنه تبریز (تهران ۱۳۲۳ ق) نادر میرزا ۹۲، ۱۳۱، ۱۵۷، ۲۰۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۳۶، ۲۵۴، ۲۷۶

تاریخ یهود ایران (تهران ۱۳۳۹ خ) حبیب لوی، ۱۳۱، ۳۲۶

تعزیم تنباکو یا اولین مقاومت منفی در ایران (تهران ۱۳۲۸ خ) ابراهیم تیموری ۹، ۳۰۱، ۳۰۹ تا ۳۱۵، ۳۱۸ تا ۳۲۰، ۳۲۳

تحفة الملوك سيدجعفرکاشی بروجردی [در سال ۱۸۱۷ برای فتح‌ملی‌شاه نوشته شده] ۴۹

تذکره نصرآبادی ۱۰۸
 ترجمه حال سیدجمال‌الدین واعظ یغما سوم ۱۳۲۹ خ، محمدعلی جمالزاده ۳۷۳

تشیع دوران بنی‌امیه، وات، ۱۸
 تصورات نادرست درباره وضع قضائی عالمان ایرانی، جوزف الیاس ۲۷
 تصوف ذهبیه مجله مردم‌شناسی یکم ۱۳۳۵ خ احسان‌الله استخری، ۷۸
 تعلیقات برهان قاطع، چاپ محمدمعین تهران ۱۳۳ خ، ۴۲

تفسیر قرآن (به شعر) صفی‌علیشاه ۷۸
 تکفیرنامه، به نقل مهدوی و افشار ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۴۶، ۳۴۷

تمرکز و عدم تمرکز در جهاد و شهادت

حکومت و اسلام در آغاز فرمانروائی
عباسیان: اضمحلال سیاسی ۱۰۰۰ ر.
کیب ۲۲
حیات یحیی ۵۰ ← تاریخ معاصر

«خ»

خاطرات سیاسی، چاپ حافظ
فرمانفرمائی (تهران ۱۳۴۱ خ)
میرزا علی‌خان امین‌الدوله ۷، ۳۸،
۴۱، ۲۴۷، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۲،
۲۶۶، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۹۸ تا ۳۰۲،
۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۶، ۳۱۷،
۳۱۹، ۳۲۴ تا ۳۲۶، ۳۲۹ تا ۳۳۴،
۳۴۲، ۳۴۶

خاطرات و خطرات (تهران ۱۳۲۹ خ)
مهدی‌قلی‌خان هدایت، مخبرالسلطنه
۱۰۰، ۲۸۳

خاندان نوبختی، عباس اقبال
خوابنامه، اعتمادالسلطنه ۲۶۵

«د»

داستان سفر به ایران در التزام سفارت
امپراطوری روسیه در سال ۱۸۱۷
(لندن ۱۸۱۹) موریتزوان کوتزبیبو،
۱۳۳، ۱۳۶
داستان سفر به ایران (لندن ۱۸۲۰) م.
تانکاین ۱۲۰
دانشمندان و سخن‌سرایان فارس،
محمدحسین آدمیت ۳۱۳
دانشنامه شاهی، محمدامین استرآبادی
۷۰

دایرة المعارف بطروس بستانسی
(بیروت ۱۸۸۱) ۲۳۰

در راه ولیعهدی عباس‌میرزا، مهر یکم

جهانگشای نادری چاپ عبدالله انوار،
تهران ۱۳۴۱ خ میرزا مهدیخان
استرآبادی

«چ»

چرا علما در انقلاب مشروطیت
۱۹۰۵-۱۹۰۹ ایران شرکت کردند،
عبدالمهدی حایری ۳۳۸، ۳۷۳
چند یادداشت تازه درباره بایبگری،
مجله انجمن پادشاهی آسیائی (ژوئیه
۱۹۷۲) ۲۱۶
چهره مقاله حاج حسین نجبوانی ۶

«ح»

حاجی محمد کریمخان کرمانی،
یادگار ۵ (۱۳۲۸ خ) عبدالحسین
نوائی ۲۳۲
حبل‌المتین ۳۴۷
حجة الاسلام حاج سیدمحمدباقر شفتی،
یادگار ۵ (۱۳۲۷ خ) عباس اقبال
۱۰۸، ۱۰۹

حدایق‌السیاحه (تهران ۱۳۴۸ خ)
زین‌العابدین شیروانی ۱۱۴
حسین‌بن منصور، لوئی ماسینین ۲۰
حقایق اخبار ناصری (تهران ۱۲۸۴ق)
میرزا جعفرخان حقایق‌نگار، ۹۸،
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۳۶، ۲۳۷،
۲۴۳، ۲۴۷

حکومت ترور در ایران کنتمپوراری
ری‌ویو، ۶۱ (۱۸۹۲) ۳۰۵

حکومت روحانی شیعه و دولت در پیش
از ایران مدرن ۱۸۹۰ - ۱۷۸۵،
روزنامه اروپائی جامعه‌شناسی ۲۲
(۱۹۸۰) ۴۹

- رساله سی فصل، حاجی محمدکریم خان
۳۳۲
- رساله شکوائیه در منشآت چاپ جهانگیر
قائم مقامی (تهران ۱۳۳۷ خ) ۱۳۷
رفع اشتباه نبذی از حالت حاج ملا-
احمد نراقی ارمغان ۷، (۱۳۰۴ خ)
مجدالعلی خراسانی ۱۰۵
روزنامه اختر ۳۰۳
- روزنامه اقامت در شمال ایران و
ایالت‌های همسایه ترکیه (لندن
۱۸۵۴) و.ک. استوارت، ۱۷۲،
۱۸۸
- روزنامه اقامت سه ساله يك دیپلمات در
ایران (لندن ۱۸۶۴) ای.بی. ایست
ویک، ۲۵۵
- روزنامه بین مللی مطالعه‌های خاور-
میانه ۲۷
- روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه ۷
- روزنامه شیخ فضل‌الله نوری (۱۳۵۶)
خ) محمد رضوانی، ۳۷۵
- روزنامه علیه دولت ایران (۱۲۷۹ ق)
۲۰۹
- روزنامه قانون ۲۸۶ ← قانون
- روزنامه میسیونری (لندن ۱۸۲۹) ج.
ولف ۱۳۲، ۱۶۸، ۱۶۹
- روضات الجنات فی احوال العلماء و
السادات، محمدباقر خوانساری ۷،
۳۰، ۶۰، ۶۸ تا ۷۱، ۱۰۴، ۱۰۷،
۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۶،
۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۹، ۱۵۰،
۱۵۴، ۱۶۸
- روضه الصفا، میرخواند، ۶
- روضه الصفا ناصری (تهران ۱۳۳۹)
خ) رضاقلی‌خان هدایت ۶، ۸۱،
- (۱۳۱۳ خ) عبدالحسین هژیر،
۱۴۲
- دولت و حکومت در اسلام سده‌های
میانه، لمبتن، ۵۶، ۵۷
- دونامه مهم سیاسی و تاریخی از عباس
میرزا نایب‌السلطنه، یادگار، ۴
(۱۳۲۷ خ) محمد امین ریاحی ۱۴۲
- دهزار مایل در ایران (لندن ۱۹۰۲)
ب. م. سایکس، ۱۷۴
- دیباچه کتاب مفتاح النبوة، میرزا
ابوالقاسم قائم‌مقام، ۱۶۷، ۱۶۹
- دین و سیاست در ایران، شاهرخ اخوی
۱۰
- «ر»
- رجال آذربایجان در عصر مشروطیت
(تهران ۱۳۲۷ خ) مهدی مجتهدی
۹۳، ۳۳۱
- الرد علی‌الدهریین ۲۹۶ ← رد نیچریه
رد نیچریه در آراء و معتقدات سید
جمال‌الدین چاپ م. چهاردهمی (تهران
۱۳۲۷ خ) ۲۳۰ ← الرد علی
الدهریین
- رسالات جدلی در مسیحیت و اسلام،
هنری مارتین (کمبریج ۱۸۲۴) با
دیباچه س. لی، ۱۶۷
- رسالة الاعتقادات شیخ صدوق بن بابویه
قمی ۳۲
- رساله جهادیه ۱۳۸
- رساله جهادیه صغیره ۱۳۸
- رساله جهادیه کبیره ۱۳۸
- رساله خیراتیه، بهمنانی ۷۷ [در رد
صوفیگری]
- رساله سیاسییه، عباس افندی ۳۳۹

زندگانی و فلسفه سید جمال‌الدین...
 (تهران ۱۳۴۴ خ) مرتضی‌مدرسی
 چهاردهمی ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۰۰
 زندگینامه سید جمال‌الدین اسدآبادی.
 زندگینامه سیاسی نیکی. ر. کدی.
 ۸

«س»

سبک‌شناسی، محمدتقی بهارملک‌الشعرا
 ۶۱

سفر به ایران (پاریس ۱۸۲۵) جی.
 دروویل. ۱۳۰، ۱۴۳

سفر در کشورهای گوناگون خاور
 (لندن ۱۸۲۱) سرویلیام اوزلی، ۹۳

سفر دریایی به امپراطوری عثمانی،
 مصر و ایران (پاریس ۱۸۰۲) ۶۲

سفر دوم از راه ایران، ارمنستان و
 آسیای صغیر به قسطنطنیه (لندن

۱۸۱۸) [این کتاب به همین خامه
 به فارسی برگردانده شده و انتشارات

توس آنرا چاپ می‌کند] ۸۹، ۱۳۳

سفر زمستانه از قسطنطنیه به تهران
 (لندن ۱۸۳۸) ج. ب. فریزر ۱۶۶

سفر زمینی از انگلیس به شمال هند
 از راه روسیه، ایران و خراسان

خاوری (= افغانستان کنونی)
 (لندن ۱۸۳۴) ۱ - کانالی ۱۶۶

سفر شیراز از راه کازرون و فیروز-
 آباد (لندن ۱۸۰۷) ای - اسکات -

وارینگ ۶۴، ۹۴ [این کتاب به
 همین خامه به فارسی برگردانده

شده و نشرگاه توس آنرا چاپ می-
 کند]

۸۳، ۸۹ تا ۹۲، ۹۶ تا ۱۰۱،

۱۰۳، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۳۴،

۱۳۵، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۹ تا

۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹ تا

۱۶۵، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶ تا ۱۷۸،

۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۶، ۲۱۷،

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۳ تا ۲۲۶ تا

۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۴،

[تکمله روضه‌الصفای میرخواندست]

رؤیای صادقه سید جمال‌الدین واعظ
 ۳۷۳

رهبران مشروطه ۱: سیدجمال‌الدین...
 (تهران ۱۳۴۲ خ) ابراهیم صفائی

۲۹۴
 رهبران مشروطه ۴: سید عبدالله
 بهبهانی و سید محمد طباطبائی

(تهران ۱۳۴۳ خ) ابراهیم صفائی
 ۲۹۰، ۳۱۸، ۳۳۲، ۳۵۸، ۳۶۱

رهبران مشروطه ۳: میرزا علی‌خان
 امین‌الدوله (تهران ۱۳۴۲ خ)

ابراهیم صفائی ۳۳۲

رهبران مشروطه ۲: میرزا ملک‌خان
 (تهران ۱۳۴۲ خ) ابراهیم صفائی

۲۸۲
 ریحانة‌الادب (تهران ۱۳۲۶ خ) محمد-

علی تبریزی خیابانی ۷۱، ۷۷،
 ۱۰۵، ۱۷۴، ۱۷۵، ۲۵۵، ۳۳۷

ریشه‌های اصلاح جدید در ایران
 (شیکاگو ۱۹۸۲) گیتی نشأت ۲۶۱،

۲۶۳
 ریشه‌های صفویان: شیعگری، صوفیگری

و غلات (وایزبادن ۱۹۷۲) ۵۶

«ز»

زندگانی من، احمد کسروی (تهران

- سیاست انگلیس در ایران ۱۸۹۲ -
 ۱۹۰۳ بولتن مدرسه پژوهش‌های
 خاوری و آفریقایی ۲۸ (۱۹۶۵) ر.
 ل. گریوز ۲۶۷، ۳۱۰، ۳۲۱، ۳۲۲،
 سیاستگران ایرانی ۱۹۰۵ - ۱۹۰۰،
 زمینه انقلاب نیکی ر. کدی. ۳۵۲
 سیاستگران دوره قاجار (تهران ۱۳۳۸
 خ) خان ملک ساسانی ۲۴۶، ۲۷۲
 سید جمال‌الدین... زندگینامه سیاسی
 (برکلی ولوس آنجلس ۱۹۷۲) نیکی.
 ر. کدی ۲۹۱
 سیف‌الامه، ملااحمد نراقی ۱۸۶
- «ش»
- شاهان عشق ← پادشاهان عشق
 شرح حال چاپ عبدالحسین نوائی (تهران
 ۱۳۲۵ خ) عباس‌میرزا ملک‌آرا ۷،
 ۳۷، ۲۶۴، ۲۹۳، ۲۹۸، ۳۰۰،
 ۳۰۱، ۳۰۸، ۳۱۰ تا ۳۱۲، ۳۱۴،
 ۳۱۹
 شرح حالات شیخ احمد احسائی (بمبئی
 ۱۳۱۰ ق) عبدالله بن احمد الاحسائی
 ۱۱۹ تا ۱۲۲
 شرح حال تولیت عظمای آستان قدس
 رضوی، مهدی ولائی، نامه آستان-
 قدس ۱۳۴۴ خ، ۳۹
 شرح حال رجال ایران، مهدی بامداد، ۷
 شرح حال مرحوم حاجی ملاعلی کنی
 یادگار ۳ (۱۳۲۶ خ) عباس اقبال
 ۲۷۱
 الشعر السياسي العراقي فی القرن
 التاسع عشر (بغداد ۱۳۸۱ ق)
 ابراهیم الوائلی ۱۸۹
 شمه‌ای از زندگی و اخلاق ایرانیان
- سفرنامه حاجی پیرزاده چاپ حافظ
 فرمانفرماییان (تهران ۱۳۴۳ خ)
 ۳۰۹، ۸
 سفرنامه میرزا حسین فراهانی، ۸
 سفرهای ایالت‌های فراسوی قفقاز
 روسیه (لندن ۱۸۳۹) ر. ویلبراهام
 ۱۵۶، ۱۷۵، ۲۱۲
 سفرهای بخارا (لندن ۱۸۴۳) - بورنس،
 ۱۶۶
 سفرهای کردستان، میان‌رودان، و جز
 آن (لندن ۱۸۴۰) ج. ب. فریزر،
 ۱۷۸
 سفرهای لرستان و عربستان (لندن
 ۱۸۴۵) سی. ا. دیاد، ۹، ۱۱۱،
 ۱۱۳، ۱۷۶، ۱۸۴
 سفری از بنگال به انگلیس (لندن
 ۱۷۹۸) جرج فوستر، ۶۲
 سفری از راه ایران، ارمنستان و
 آسیای صغیر به قسطنطنیه (لندن
 ۱۸۱۲) سفر یکم ج. موریه ۸۹،
 ۱۳۶ [این کتاب به همین خامه به
 فارسی برگردانده شده و نشرگاه
 توس آنرا چاپ می‌کند]
 سفری از لندن به پرسپولیس (لندن
 ۱۹۶۵) جان‌اشر ۲۵۶
 سقوط سلسله صفوی و غلبه افغان بر
 ایران (کمبریج ۱۹۵۸) ل. لکهارت،
 ۵۹
 سلسله قاجاریه (لندن ۱۸۳۳) سرهار
 فورد جونز بریجس، ۶۰، ۸۹، ۹۷،
 ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۸۹
 سؤال و جواب، محمداقبر مجلسی ۳۳
 سیاحتنامه ابراهیم‌بیک (کلکته ۱۹۱۰)
 زین‌العابدین مراغه‌ای ۳۷۸

«ع»

عسلمان ایران و اصلاح مشروطه
(پاریس ۱۹۷۰) لمبتن، ۱۸۳، ۲۰۶،

۲۳۷

عباس میرزا شاهزاده اصلاح طلب
(تهران ۱۹۵۸) پاکروان، ۱۳۱،

۱۳۶، ۱۴۴

عثمانلی تاریخی (آنکارا ۱۹۶۷-۱۹۵۶)

انور ضیاء کارل، ۱۳۵، ۲۶۳

العروة الوثقی ۲۹۵ تا ۲۹۷

عصر بی خبری یا تاریخ امتیازات در

ایران (تهران ۱۳۳۶ خ) ابراهیم

تیموری ۹، ۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸ تا

۲۷۲، ۳۴۶

عقیده مهدی در شیعه دوازده امامی،

عبدالعزیز عبدالحسین ساجدینی

علما و اصلاح مشروطیت، لمبتن، ۲۱۰

علمای عثمانی و ترویج تمدن غرب در

روزگار سلیمان سوم و محمود دوم

(۱۹۶۱) یوریل هید، ۱۳۵

عواید الایام من قواعد الفقها الاعلام

نراقی، ۱۰۵

عهد عتیق ۱۶۸

«غ»

گرامات معاهده ترکمانچای یادگار ۱

۱۳۲۴ خ) عباس اقبال، ۱۵۷

غیبت امام دوازدهم، زمینه تاریخی،

جاسم. م. حسین، ۲۵، ۲۶

«ف»

فاجعه قتل محمد اخباری، اطلاعات

ماهان ۶ (۱۳۳۰ خ) صادق نشأت،

۱۱۸

لندن ۱۸۵۶) خانم شیل ۲۱۰

شورش آغاخان محلاتی و انتقال امامت

اسماعیلی به هند، حامدالگار، ۱۰۲

[این رساله به همین خامه به فارسی

برگردانده شده و چاپ می شود]

شهادی روحانیت شیعه در یکصد ساله

اخیر، علی ربانی خلغالی ۱۰

شیخ احمد احسائی (تهران ۱۳۴۴ خ)

مرتضی مدرسی چهاردهی ۱۱۹ تا

۱۲۱، ۳۶۰

شیعگری و ایران در سده هژدهم،

حامد الگار ۶۱، ۶۲

شیعگری و مشروطه خواهی در ایران،

(لایدن ۱۹۷۷) عبدالمهدی حایری

۱۰، ۳۷۶

شیعه هند (لندن ۱۹۵۳) ج.ن. هالیستر،

۱۰۱، ۳۴۹

«ص»

صدرالتواریخ ۲۶۵

«ط»

طایفه شیخیه مجله مردم شناسی دوره،

۲ (۱۳۳۷ خ) محمد هاشمی کرمانی

۳۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۰

طبقات اعلام الشیعه (نجف ۱۳۷۳ ق)

آقا بزرگ تهرانی، ۲۵۰

طرایق الحقایق (تهران ۱۳۱۸ ق)

معصوم علی شاه نایب الصدر ۷۴

طرح هائی از ایران (لندن ۱۸۴۵)

ملکم، ۸۲

طرح هائی در کناره دریای خزر

و. ر. هلمز، ۱۷۴

فیلسوف شرق، مقاله بی‌امضا، مهدوی
و افشار، ۲۹۲ تا ۲۹۵، ۲۹۸،
۳۰۰

«ق»

قائم‌مقام در جهان ادب و سیاست
(تهران ۱۳۲۰ خ) باقر قائم‌مقام،

۱۳۱، ۱۵۱

قانون (روزنامه) ۲۸۸، ۲۹۰، ۳۰۴
← روزنامه قانون

قتل گریبایدیف کاستلو ۱۶۱

قرآن ۴۰، ۶۶، ۶۹، ۱۳۴، ۱۶۲،
۱۸۳، ۱۸۴

قرارداد رویتزر، یغما ۲ (۱۳۳۸ خ)
محمودفرهاد معتمد ۲۷۰

قصص‌العلماء محمدبن سلیمان تنکابنی
(۱۳۰۴ ق)، ۷، ۳۱، ۳۵، ۴۲،

۴۵، ۵۱، ۵۷، ۶۸، ۶۹، ۸۴، ۹۳

تا ۹۵، ۹۸، ۱۰۳ تا ۱۱۴، ۱۱۶

تا ۱۱۸، ۱۱۰ تا ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۷،

۱۲۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴،

۱۶۲، ۱۶۸، ۱۷۹، ۱۸۳ تا ۱۸۵،

۱۸۹، ۱۹۱، ۱۹۲، ۲۲۳، ۲۲۸،

۲۳۰، ۲۳۱، ۲۵۳

قضا در اسلام، حجة‌الاسلام محمد
سنگلجی، ۲۹

قوانین الاصول، قمی ۷۱

«ک»

الکافی فی علم‌الدین محمدبن یعقوب
کلینی

کتاب الاجتهاد والاختیار، بهبهانی، ۷۰
کتابچه غیبیه یا دفتر تنظیمات و دفتر

قانون، ۲۸۳

فتح قفقاز به‌دست روسیه (لندن
۱۹۰۸) ج. ن. بادلی، ۱۴۷، ۱۴۸
فرایداصول ۲۵۱

فرقه اسماعیلیه، مارشال گک حاجسن،
۲۳۰

فرهنگ جغرافیائی ایران، ۱۰۸

فصول المدنی د. م. دانلپ

فقه امامی و نقش عالمان: مرتضی
انصاری در رقابت مثل اعلی ژوان

کله ۶۷، ۲۵۰

فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت

ایران (تهران ۱۳۴۰ خ) فریدون

آدمیت ۹، ۴۳، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵،

۲۶۷، ۲۸۰

الفکر الاسلامی الحدیث و صلاحیة
بالاستعمار القربی (قاهره ۱۳۷۹

ق)

فلاسفة الشیعة عبدالله نعمه ۲۰

الفوائد المدینه، ملامحمد امین استر-
آبادی ۶۷

الفوائد المدینه بهبهانی ۷۰

الفوائد المکیه نورالدین عاملی ۶۷

فهرست کتب مرحوم شیخ احمد احسانی

و سایر مشایخ عظام (کرمان ۱۳۳۷

خ) شیخ ابوالقاسم کرمانی ۱۲۳،

۲۳۳

فهرست مقالات فارسی، ایرج افشار،

۹

فهرست مکاتبات خویشاوندان جمال-

الدین در «مجموعه اسناد و مدارک

چاپ نشده» درباره سید جمال -

الدین... گردآوری و تنظیم ا.

مهدوی و افشار (تهران ۱۳۴۲

خ)

۱۳۲۵ خ) ۲۹، ۴۲، ۴۶

«م»

مآثر سلطانیه (تبریز ۱۲۴۲ ق) عبد-
الرزاق دنبلی، ۶، ۱۳۰، ۱۳۴،
۱۳۷، ۱۳۸، ۱۶۷

المآثر والثار (تهران ۱۳۰۶ ق)
اعتمادالسلطنه ۱۹۹، ۲۰۴، ۲۱۰،
۲۱۲، ۲۲۵ تا ۲۴۳، ۲۴۵، ۲۴۷،
۲۴۸، ۲۷۷، ۳۱۳، ۳۳۷

مالك و زارع در ایران (لندن ۱۹۵۳)
لمبتن ۲۵، ۳۹، ۵۷، ۱۹۳

مجامع سری و انقلاب ۱۹۰۵ - ۱۹۰۶
ایران (۱۹۵۸) لمبتن، ۲۸۴

مجله انجمن پادشاهی آسیایی ۱۸
مجله تاریخ اقتصادی و اجتماعی خاور
۲ (۱۹۵۹) ۱۸۰

مجله قوانین مدونه ۲۶۲

مجمع الفایده والبرهان، اردبیلی ۶۷
مجمع الفصحا (تهران ۱۲۸۸ ق) رضا-

قلی‌خان هدایت، ۱۰۴

مجموعه مقالات ج ۲ دکتر محمد معین
(تهران ۱۳۶۷ خ) دکتر مهدخت
معین ۲۳۲

مخالفت سنت‌گرایانه عالمان نسبت به
مجلس‌گرائی ۱۹۰۹ - ۱۹۰۷ سعید
امیر ارجمند ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۷،
۳۷۹

مختصر آذربایجان ادبیاتی تاریخی
(باکو ۱۹۴۴) ا. عریف وح‌حسین-

اف ۲۸۶

مغزن الانشاء (تبریز ۱۲۷۴ ق) محمد
صادق حسینی، ۹۵، ۱۲۴، ۱۲۹،
۱۳۸، ۱۴۰، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۸۲

مدرك‌های كیش اسلام و سیاست در

کتاب مقدس، ۲۸۴، ۲۹۹

کشف الغطاء عن مبهمات الشریعة

الفراء، شیخ جعفر نجفی، ۷۱

کشف الغطاء عن معایب میرزامحمد عدو

العلماء، شیخ جعفر نجفی ۱۱۶

کشکول شیخ بهائی ۶۸

کفایة الاصول، ملامحمدکاظم خراسانی

۲۵۱

کلام امامیان و معتزلیان در شیعه امامی

ویلفرد مادلونگ ۶۶

کلیات، ابوالقاسم لاهوتی دوشنبه

(۱۹۶۳) ۳۷۱

فقط سوز دلم را در جهان پروانه

می‌داند

غم را بلبل کآواره شد از خانه

می‌داند

کیوان‌نامه (تهران ۱۳۴۰ خ) حاج‌شیخ

عباسعلی کیوان، ۹۵، ۱۱۸، ۱۱۹

«گ»

گزارش تاریخی و توصیفی ایران از

روزگاران کهن تا زمان کنونی

(ادینبورگ ۱۸۳۴) ج. ب. فریزر

۶۴

گزارش خلاصه مذاکرات هیات اعزامی

اعلیحضرت شاه به دربار ایران در

سالهای ۱۸۰۷ - ۱۸۱۱ (لندن

۱۸۳۴) سرهار فوردجونز بریجس،

۳۷

گلستان سعدی ۱۷۷

گریبایندف در ایران در سال ۱۸۲۰،

د. پ. کاستلو، ۱۵۹

«ل»

لغت‌نامه علی‌اکبر دهخدا، (تهران

- ایران لئونارد بیندر در پژوهش-
های تازی و اسلامی به یاد هامیلتن،
ا. ر. کیب (لیدن ۱۹۶۶) ۵۰
مدرس: سی سال شهادت (تهران ۱۳۶۰
خ) نادهلی همدانی ۳۷۹
مذهب ایران (میلان ۱۹۵۹) ا. یانو-
زانی، ۱۲۲
مذهب سیاسی صفویان (پاریس ۱۹۷۰)
ژان اوین، ۵۴، ۷۳، ۷۴
مذهب شیعه د. م. دونالدسن
مذهب و شورش در ایران: اعتراض
تنباکو در سال ۱۸۹۱ - ۱۸۹۲
(لندن ۱۹۶۶) نیکی. ر. کدی ۲۹۹،
۳۱۱
مذهب و نامذهبی در ملت گمراهی آغازین
ایرانی (۱۹۶۲) نیکی. ر. کدی،
۲۷۹، ۲۹۶، ۳۵۱، ۳۷۳
مرآت البلدان ناصری (تهران ۱۲۹۷ق)
مؤتمن السلطان محمدحسنخان
صنیع الدوله ۸۰، ۱۰۶، ۱۵۵،
۱۷۲، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۴۰،
۲۵۷، ۲۶۱
مردود شمردن شیخ فضل الله نوری
عقیده مشروطه خواهی راه، عبد-
الهادی حایری ۳۷۳، ۳۷۵
مسافرت ناصرالدین شاه به اروپا و
برکناری میرزا حسین خان سپهسالار
یادگار ۲ (۱۳۲۵ خ) محمودفرهاد
معمد، ۲۷۲
مسئله خاورمیانه یا برخی مسأله های
سیاسی از دفاع هند (لندن ۱۹۰۳)
و. چیرول، ۳۴۶
مشیرالدوله سپهسالار اعظم (تهران
۱۳۲۶ خ) محمودفرهاد معمده ۲۶۰،
- ۲۶۱، ۳۶۰
مطبوعات و شعر در ایسران جدید
(کمبریج ۱۹۱۴ م) ای-جی-براون
۲۶۲، ۳۴۷
معاریف الرجال محمدحزالدین ۷
معراج السعادة ۱۱۴
مقاله سیاح، مکتوبی در بیان ماجرای
باب (کمبریج ۱۸۹۱) ای-جی-
براون ۲۱۷ تا ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳،
۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۳، ۲۵۳
مقاله ملی ۳۱۱
مقدمه محیط طباطبائی بر مجموعه
آثار ملکم خان (تهران ۱۳۲۷ خ)
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۵
مکارم الآثار در احوال رجال دوره
قاجار (اصفهان ۱۳۳۷ خ) محمد-
علی معلم حبیب آبادی ۵۰، ۵۷، ۹۵،
۱۷۲، ۱۷۵، ۱۷۹
المکاسب ۲۵۱
ملاحظات سفر بنگال به ایران در
سالهای ۱۷۸۶ - ۱۷۸۷ (لندن
۱۷۹۰) ویلیام فرانکلین ۶۴
ملاحظه های دربار مذهب دوره
صفویان در پژوهش های ایرانی
ج ۷ (۱۹۷۴) ۵۴
منتظم ناصری ۸۴، ۸۸ تا ۱۰۰،
۱۰۷، ۱۱۸، ۱۲۸، ۱۵۰، ۱۷۲،
۱۷۴، ۱۸۱ تا ۱۸۴، ۲۱۶، ۲۱۷،
۲۲۰
منشآت میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۶
منصب های اصلی دولت صفوی در
دوران فرمانروائی اسماعیل یکم
بولتن مدرسه پژوهش های خاوری و
آفریقائی (۱۹۶۰) ر. م. سیوری،

نصف جهان فی تعریف اصفهان

(تهران ۱۳۴۰ خ) محمد مهدی
اصفهانی Ouis Custodiet Curtodes
یا تأمل‌هائی درباره نظریه ایرانی
از حکومت SL ششم ۱۹۵۶، ۵۶
نقش مخالفت‌آمیز عالمان در سده
بیستم ایران، (برکلی لوس‌آنجلس
۱۹۷۲) حامد الگار ۳۷۵
نقطه الکاف، میرزاجانی کاشانی ۲۳۳
نوم و یقظه، ۲۸۵
نهج البلاغه، ۱۱۴

«و»

واکنش‌های لیبیائیان و ایرانیان

نسبت به امپریالیسم منعکس شده
در دو سند ZDMG ۱۳۰ (۱۹۸۰)
عبدالهادی حایری ۳۳۹، ۳۷۹
واکنشی اسلامی نسبت به امپریالیسم:
نوشته‌های سیاسی و مذهبی سید
جمال‌الدین (برکلی و لوس‌آنجلس
۱۹۶۸) نیکی. ر. کدی ۲۹۱
وسایل الشیعه الی تحصیل مسائل
الشریعه، محمد بن حسن الحرالعاملی
۱۹، ۲۶

وقایع روزانه دربار، میرزا محمد حسن
خان اعتماد السلطنه ۲۴۱، ۲۴۵،
۲۴۷، ۲۷۴، ۳۰۰

«ه»

هدایة السبیل (تهران ۱۲۹۴ ق) فرهاد

میرزا معتمدالدوله ۲۶۴
هشت سال اقامت در ایران میان
مسیحیان نسطوری با یادداشت‌هائی
درباره مسلمانان (اندور، ۱۸۴۳)

۵۶

موادی برای مطالعه مذهب بابی
(کمبریج ۱۹۱۸) براون، ۲۲۳،

۳۷۳

میرزا تقی‌خان امیرکبیر، عباس اقبال
۸

میرزا ملک‌خان پژوهشی در تاریخ
تجددگرایی ایرانی، (برکلی و
لوس‌آنجلس ۱۹۷۳) حامد الگار، ۸،
۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۸، ۳۷۲

«ن»

نادرشاه (لندن ۱۹۳۸) ل. لکهارت

۶۱

ناسخ‌التواریخ، میرزا محمد تقی سپهر،
لسان‌الملک ۶، ۸۲، ۸۳، ۸۹، ۹۰،
۹۱، ۹۶ تا ۱۰۱، ۱۱۲، ۱۱۵ تا
۱۱۷، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷،
۱۴۹ تا ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹،
۱۶۲، ۱۶۴، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵،
۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷،
۱۸۹، ۱۹۳، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴،
۲۴۷، ۲۵۴

نامه خسروان (بمبئی بی‌تاریخ چاپ)

جلال‌الدین میرزا، ۸۰

نامه‌های کمال‌الدوله، فتحعلی‌آخوندزاده

۲۸۷

نجوم‌السماء (لکنهو ۱۳۰۳ ق) محمد-

علی کشمیری ۴۰، ۷۰، ۷۱، ۹۳،

۱۰۶، ۱۲۱، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۴،

۱۹۱

نسب و زادگاه سید جمال‌الدین...

(کابل ۱۳۵۵ خ) عبدالحی حبیبی

۲۹۱

یادداشتی درخصوص شرکت پادشاهی
تنباکوی ایران (لندن ۱۸۹۶) ت.
ای. گاردان ۳۲۳

یغما ۳۴۲

یکسال در میان ایرانیان (چاپ جدید
لندن ۱۹۵۰) براون ۲۳۰، ۲۳۲،
۲۷۷

یک سلسله اسناد تاریخی یا علل وقایع
جنگ دوم روس-ایران (۱۳۱۰خ)
شرف‌الدین میرزا قهرمانی ۱۴۲
یک سیاستمدار در شرق (لندن ۱۹۲۸)
سرآرتور هاردینج ۳۳۶

یکصد سال مبارزه روحانیت مترقی،
عقیقی بخشایشی ۱۰

یک کلمه، یوسف‌خان مستشارالدوله
۳۷۸

یک نظریه سده نوزدهم درباره جهاد،
SL سی‌ویکم (۱۹۷۰) لمبتن ۱۰۳

ج. پرکینز، ۱۳۲
هنر ایران (نیویورک ۱۹۶۵) ا-گدار
۹۰

«ی»

یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی
ناصرالدین‌شاه (تهران) دوستعلی-
خان معیرالممالک ۲۴۰، ۲۷۷
یادداشت‌های شرح حال‌گونه از بزرگان
ایران، سرهنگ دوم ا. پیکت ۳۱۷،
۳۱۸

یادداشتی در باب تعزیه ماه محرم
(سخن ۹، ۱۳۲۷ خ) عبدالحسین
زرین‌کوب ۲۱۲

یادداشتی در خصوص شرکت پادشاهی
تنباکوی ایران در طول سرزمین-
های مورد طمع ا.ح. س. لندن
۳۲۲

۵۱ تا ۵۲، ۵۸، ۶۵، ۷۰، ۷۱	«س»	
۷۹ تا ۸۱، ۸۳، ۸۴، ۹۴، ۹۸		ساسانی ۱۲۵
۱۰۲، ۱۱۲، ۱۲۰، ۱۳۳، ۱۳۴		سعود ۱۸۹
۱۷۱، ۱۷۴، ۱۸۱، ۱۹۴، ۱۹۶		سیک ۲۹۴
۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۶، ۲۱۳، ۲۲۰		سیک ۲۹۴
۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۴۴	«ش»	
۲۵۲، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۰۳، ۳۰۶		شاهسون ۵۹
۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۲۸، ۳۷۰		
۳۷۱، ۳۷۸، ۳۸۳ تا ۳۸۶	«ص»	
«ک»		صفوی ۵، ۵۷، ۷۰، ۸۱، ۱۲۶، ۱۸۱
کردان ۹۲		۲۰۰ (+ ان) ۲۰، ۲۴، ۲۷، ۴۷
کردشقای ۹۲		۵۴، ۶۱، ۶۸، ۷۲ (+ ه) ۱۷، ۶
«گ»		۲۲، ۵۲، ۵۵، ۸۲
گرچی، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۶۵، ۳۴۰	«ع»	
۳۵۲		عباسیان ۱۹، ۲۲
«م»	«ف»	
مغول ۷۹، ۱۵۲ (+ ان) ۸۰		فارس (مطایفه) ۶۴
«ه»	«ق»	
مخامنشیان ۱۳۴		قاجار و قاجاریه ۱، ۲، ۵، ۶، ۱۴، ۱۷، ۲۳، ۸۲، ۳۴، ۳۷، ۴۷، ۴۹

امتیازها، انحصارها، جنگ‌ها، شرکت‌ها، عهدنامه‌ها

«الف»

۲۲۸، ۲۰۸، ۲۸۰ (+ یکم ایران
و روس) ۱۳۸، ۱۴۲، ۲۳۸ (+
دوم جهانی) ۱۰ (+ یکم جهانی)
۱۰، ۳۳۹

امتیاز (+ انحصار تنباکو) ۲۷۸،
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۵ (+ تنباکو) ۱۴،
۲۷۱، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۱۹،
۲۲۱ تا ۳۲۵، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۴،
۳۳۶، ۳۴۸ (+ رویترا) ۲۶۲،
۲۶۴، ۲۶۷، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۷،
۳۲۵

«ش»

شرکت (+ سلطنتی تنباکو، ۳۰۸،
۳۱۱

انحصار (+ تنباکو) ۱۴۰، ۱۵۱،
۲۵۲، ۲۷۲، ۲۷۳، ۳۰۸ تا ۳۱۰،
۳۱۲ تا ۳۱۵

«ع»

عهدنامه (+ ارزروم) ۹۸ (+
ترکمانچای) ۱۴۴ ← معاهده

«ج»

«م»

معاهده (+ ترکمانچای) ۱۵۶ ←
عهدنامه (+ گلستان) ۱۴۱

جنگ (+ دوم ایران و روس) ۸۸،
۱۰۴، ۱۲۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۸،
۱۶۶، ۱۶۹، ۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۶

انجمن‌ها، بانک‌ها، فرقه‌های سیاسی، محفل‌ها...

← ماسونی و شبه ماسونی	«ا»
«ک»	انجمن (+ خاقان) ۱۲۵ (+ مشورتی)
کوکب‌الشرق ۲۹۴	۳۸۵ (+ معارف) ۳۳۱، ۳۳۵ (+)
«ع»	های سری (۳۷۲، ۳۷۳) (+ های
العروه (= مجامع پنهانی) ۲۹۴	مخفی) ۳۶۴، ۳۶۶، ۳۷۰
«م»	«پ»
ماسونی و شبه ماسونی ۳۷۲ ←	بانک (+ روس) ۳۶۱، ۳۶۲ (+)
فراموشخانه	شاهی) ۳۲۹
مجلس ۳۷۲ (+ مشورتخانه) ۳۶۶	«ش»
(+ معدلت) ۳۷۴ (+ یکم) ۳۷۴	شرق اعظم ۲۸۳
نجم (+ آدمیت) ۲۸۹ (+ مشورتی)	«ع»
۲۸۹	عدالتخانه ۳۶۴ تا ۳۶۶، ۳۶۸
محافل سری ۲۸۴، ۲۸۹، ۳۷۰، ۳۷۱	«ف»
مصلحت‌خانه ۲۵۳	فراماسون ۲۸۰، ۲۸۴
«و»	فراماسونری ۲۸۱، ۲۹۳، ۲۹۴، ۳۳۵
واقعه تنباکو رژی ۲۷۸، ۲۹۰، ۳۴۸	فراموشخانه (= مجمع شبه ماسونی)
	۲۸۰ تا ۲۸۲، ۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۴

کیش‌ها و آئین‌ها، دیوان و دیوانیان و اصطلاح‌ها و رسم‌های آنان

ازلی ۳۷۲ (ان +) ۳۷۳ (+ گری)	آء
۲۳۳	آخوندبازی ۴۶
استیداد ۵۰، ۵۱، ۸۷، ۸۸، ۱۲۷،	آء
۱۹۵، ۱۹۶، ۳۰۰، ۳۱۹، ۳۵۷،	ائمه اطهار ۱۹۰
۳۷۰، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۸۴ (+)	ائمه هادین مهتدین ۱۰۳
کبیر) ۳۷۹ (+ ی) ۱۰۴	اجازه ۱۲۲، ۲۵۱
استدلال عقلی ۶۷	اجتماع ۱۰۶
استشفاع ۸۷	اجماع ۳۲
استوارنامه ۲۴۴	اختکار ۴۰، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
اسماعیلی ۷۹، ۱۰۱، ۱۰۲ (+ ه)	(+ غله) ۲۲۶، ۲۶۶
۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱	احکام ناسخ ۲۰۸
اصول ۶۶ (+ فقه) ۷۰	اخاذی ۱۰۵، ۲۷۳، ۲۷۴
اصولیان ۶۰، ۶۶، ۷۲، ۸۸، ۱۱۵	اخبار شیعه ۶۶
اصولگیری ۷۱، ۳۸۳	اخباری ۲۲۵ (+ ان) ۲۹، ۴۵، ۶۶،
اصولیه ۲۳۳	۶۸ تا ۷۲، ۸۰، ۸۸، ۱۱۵ (+)
اعدام ۱۱۰، ۲۲۳، ۲۲۵	گری) ۶۷ (+ ه) ۶۸
اعطای امتیازات ۲۵۹	اختلاس ۱۶۰
اعلان جهاد ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۷	اخراج بلد ۹۹ ← تبعید ← نفی بلد
تا ۱۴۹، ۲۳۸ تا ۲۴۰	ارمنیان گریگوری ۲۵۶
اعلمیت ۳۲، ۲۵۰، ۳۲۵	ارمنی کاتولیک ۲۳۹
اقلیت‌های مذهبی ۱۰۰، ۲۰۸	

اکفار ۱۲۱ ← تکفیر

الکل ۱۷۲

امان ۳۸۵

امام‌جمعی ۲۷۶، ۲۷۵، ۲۴۸

امپراطور ۲۰۵ (+ عثمانی) ۱۴۶،

۱۶۲، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۱۸، ۲۵۷،

۲۵۹ ← حکومت عثمانی

امپریالیسم ۳۸۵

امر به معروف و نهی از منکر ۶۹،

۱۱۰، ۱۹۰

املاک موقوفه ۳۸

امور خیریه ۱۱۰

امیر دیوان ۲۵۴

اوقاف ۳۴، ۳۸، ۶۲، ۲۴۹، ۲۶۱،

۳۲۲ ← وقف ۲۵۹

اهل (+ بیت) ۳۷۰ (+ ذمه) ۹۹

ایلچی ۱۶۱

«پ»

باب ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۲۹ (+ ی) ۱۲۲،

۲۸۳، ۲۹۴ (+ یان) ۲۱۵، ۳۷۳

(+ یگری) ۷۹، ۱۲۲، ۲۱۳ تا

۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۵ تا ۲۲۷،

۲۲۹، ۲۳۱، ۲۸۳ (+ یه) ۱۷۱،

۲۱۷ تا ۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۹،

۲۳۱، ۲۳۳

بدعت ۷۲

بریدن (+ اعضای بدن) ۲۶۰

بست ۱۸۳، ۱۸۴ (+ نشستن) ۴۴،

۲۰۹، ۲۱۱، ۲۵۴، ۳۰۱، ۳۱۰،

۳۶۸

بهائی (+ ان) ۲۱۵، ۲۳۴، ۳۳۹،

۳۴۳ (+ گری) ۲۱۵، ۲۲۸، ۳۳۹،

۳۴۰

بیع شرط ۱۰۹

«پ»

پادشاه ۸۱، ۳۸۳ (+ ی) ۶۱، ۱۰۳،

۱۰۵، ۱۰۸، ۲۱۸ ← شاه

پان‌اسلام ۳۲۵، ۳۲۷ تا ۳۴۱ (+ یسم)

۵۲، ۳۳۶ (+ یست) ۳۴۷

پایتخت ۹۵

پول‌پرستی ۴۰

پهلویان ۳۸۵

پیشنمازی ۵۰، ۲۰۵

«ت»

تاج نادر ۸۱

تاجگذاری ۳۲۹

تبعید ۷۰، ۲۰۷، ۲۲۶، ۲۷۴، ۲۹۲،

۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۲۱، ۳۴۴،

۳۵۶، ۳۶۰ (+ ی) ۱۰۸ ← نفی

بلد

تحت‌الحفظ ۱۹۱

تحریم (+ استعمال تنباکو) ۳۲۲،

۳۴۶

تحصن ۳۵۸

تسنن ۵۳، ۷۲، ۲۴۴

تشریفات (+ دربار) ۵۵، ۱۵۹

تشیع، ۵۵

تصوف ۷۲، ۱۲۲

تعرفه (+ جدید گمرکی) ۳۵۸

تعزیه ۴۵، ۲۴۵ (+ خانه) ۲۴۴ (+)

خوانی ۲۱۱

تعصب ۲۱۳، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۸،

۲۳۹، ۲۹۶، ۳۲۲

تفسیق ۴۵، ۱۱۴

تقلید ۲۱، ۴۷، ۱۲۳، ۲۰۲، ۲۳۱،

- ۲۸۵، ۲۸۹، ۲۹۲، ۳۳۷
 تکفیر ۴۴، ۷۱، ۱۰۵، ۱۲۲، ۲۷۱،
 ۲۸۷، ۳۳۲ ← اکفار
 تکیه ۲۴۴
 توقیع ۲۶ (+ ات) ۲۰
 تیرباران (+ شدن) ۲۲۸
- «ج»
- جسم هورقلیایی ۲۳۲
 جنون ادواری ۱۰۷
 جهاد ۳۸۵
- «ج»
- چوب و فلک (= فلکه) ۱۰۵، ۲۳۹،
 ۳۶۲
- «ح»
- حدود (+ شرعی) ۲۷۰
 حدیث (+ صحیح) ۷۰ (+ ضعیف)
 ۷۰
 حرم (+ امام رضا) ۹۰ (+ خانه)
 پادشاهی) ۲۴۵ (+ سلطنتی) ۱۶۱
 (+ فاطمه) ۹۷
 حشیشیه ۱۰۱
 حق (+ بیست) ۱۹۳ (+ السکوت) ۴۱
 حقوق تقاعد ۹۲
 حکومت (+ خانه) ۲۰۶ (+ عثمانی)
 ۲۰۳ ← امپراطوری عثمانی
 حنفی ۷۰
 حیل شرعی ۴۶
- «خ»
- خاخام (+ های کاشان) ۱۶۸
 خاکسار (= فرقه) ۷۸
- خانقاه ۵۹
 خرافات ۱۱۷
 خرافه پرستی ۲۴۱
 خزانه حرم ۸۹
 خلیفه ۳۳۸، ۳۳۹
 خودشیرینی ۱۳۶
 خودکامه ۱۲۵
 خودکامگی ۱۶۲
- «د»
- داروغه ۳۶
 دربار ۸۴، ۲۴۹، ۳۸۴ (+ اعظم)
 ۲۶۱ (+ یان) ۵۱، ۲۴۶
 دولت عثمانی ۱۴ ← امپراطوری
 عثمانی
 دیرمغان ۱۴۰
 دین ساختگی ۲۸۴
 دیوان بیگی ۵۶
 دیوان خانه ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۳۶
- «ذ»
- ذات حروف سیمه ۲۳۰
 ذمه ۱۹۲
 ذهبیان ۷۸
- «ر»
- راتبه ۱۷۶
 رئیس المجتهدین ۲۶۴، ۲۷۴
 رئیس دوم ۲۲
 رژه نظامی ۲۴۴
 رشوه ۳۶۳، ۳۶۶ (+ دادن) ۱۰۱
 رمضان ۱۹۱
 روح القدس ۲۸۴
 روضه خوانی ۴۵، ۲۱۲، ۲۱۳

۳۸۴، ۳۶۹، ۳۶۵	ریش بریدن ۱۰۱
شفاعت ۸۳، ۱۰۲، ۱۹۱	»ز«
شیخ الاسلام ۵۰، ۶۴، ۸۵، ۹۴، ۹۸، ۲۵۶	زبان بریدن ۲۷۴
شیخی (+ گری) ۱۲۲، ۱۲۳، ۳۵۹	زرادخانه توپخانه تهران ۲۷۶
(+ و بالاسری) ۸۸، ۱۱۹، ۱۹۹	زرتشتیان ۲۰۸، ۲۳۰
(+ یه) ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۸، ۲۲۹	زکوة ۳۵، ۱۱۰
۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۳۶۰	زور ۳۶۳
شیر برفی ۱۹۱	»س«
شیمگری ۵۲، ۵۴، ۵۶	سادات ۹۲
شیعه ۵۳ (+ اثناعشری) ۱۷، ۲۵۲	سپاه (+ جدید) ۱۲۹
»ص«	سحرکردن ۱۱۸
صدراعظم ۳۳۰	سریاز (+ ثابت) ۱۳۲
صوفی (+ ان) ۴۶، ۸۰ (+ گری)	سفر تفریحی ۲۶۶
۷۳، ۷۵، ۷۷ (+ یه) ۵۹، ۱۰۷	سلسله (+ نعمت‌اللمبی) ۱۱۴
»ض«	سلطان ۵۱، ۸۵
ضرب شست ۳۲۵	السلطان ظل‌الله فی الارض ۱۰۲
»ظ«	سنیان ۸۰
ظل‌الله ۴۸	سوگند (+ بیعت) ۲۳ (+ بیعت-
»ع«	خوردن) ۴۷
عاشورا ۱۸۷	سهم امام ۲۰، ۲۵، ۳۵۰
عبای مرواریددوزی ۱۲۱	سید موسوی ۵۵
عدل عمر ۲۶۶	»ش«
عدلیه ۲۵۴	شادیانه ۲۴۲
عرف ۳۶	شافعی ۶۳
عرفان ۷۸	شاه ۴۹، ۵۷، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵
عرفیات ۳۷۶	۱۵۲، ۱۵۷، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۵
عسکریه ۲۶۲	۲۶۱، ۲۷۲، ۲۷۴ تا ۲۷۶، ۲۸۲
عطایای سلطنتی ۱۷۲	۲۸۶، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۴، ۳۰۵
علم لدنی ۷۴	۳۱۲، ۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۳۴
	۳۴۰ تا ۳۴۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۶۳

- علوم غریبه ۱۱۷
عیدغدیر ۱۱۰، ۲۴۳
«غ»
گرامت ۹۹
غصب ۱۷۳
غلات شیعه ۷۹
غل و زنجیر ۱۱۵
غیبت ۲۱، ۲۲۹ (+ امام) ۴۷، ۳۷۷
(+ امام زمان) ۱۱۱ (+ صفری)
۲۰ (+ کبری) ۲۰، ۲۲، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۵۰
«ف»
فتوی ۴۰، ۲۱۹
فترت ۶۰
فردگرائی ۵۲
فرست‌طلبی ۲۹۰
فرقه ناحیه ۶۷
فروع‌ات شرعیه ۶۲
فراه‌یزدی ۴۹
فقیه ۳۴
فلکه (+ شدن) ۲۶۰ (+ کردن) ۹۴، ۱۰۱
فنائیک ۲۸۵
«ق»
قاسم‌الصدقات ۹۲
قاضی‌عسکر ۱۰۳
قانون ۲۸۵
قتل عام ۵۹، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۷
قدرت مطلقه ۱۰۲
قراول ۲۲۴
- قزاق (+ ان) ۱۵۹، ۱۶۳
قطب (= مراد) ۵۵
قیاس ۶۶
«ک»
کاتولیک ۱۱۱، ۲۵۶
کالسکه سلطنتی ۲۷۴
کشتن با زهر ۷۶
کفاره ۲۷۵
کلام ۶۶
کلیسا ۹۹
کمالیسم ۲۸۵
کمیابی نان ۲۵۴
کهنه‌پرستی ۸۱، ۲۷۰، ۳۲۲
«گ»
گردن‌زدن ۸۴
گزمه ۳۵۹
گمرک ۵۰ (+ ات) ۳۳۴
گوش و بینی بریدن ۷۵
«ل»
لامذهب ۱۰۷
لحن حجاز ۱۸۳
لشکر‌نویس ۸۴
لعن رسمی ۶۱
لوطی (+ ان) ۴۴، ۱۷۹ تا ۱۸۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۵۶، ۲۷۶
«م»
مادیگرایان ۳۷۳
مبیع ۱۰۹
متمصب ۳۳۵
متولی‌باشی ۳۹

- مکتب (+ اخباری) ۷۰ (+ جعفری) ۶۳
 ملا ۴۲ (+ بازی) ۴۶ (+ باشی) ۵۸
 ملك عاریه ۴۸
 مناظره ۱۱۴
 مواجب ۹۴
 موقوفات ۳۵۶
 موقوفه (+ خصوصی) ۳۹ (+ های مذهبی) ۳۹
 مولی ۴۳
 مهاجرت ۹۵، ۲۲۳، ۳۶۱، ۳۶۳، ۳۶۹
 [شیوه‌ای که عالمان برای به کرسی نشاندن نظریه‌های خود در پیش‌می‌گرفته‌اند] (+ دسته‌جمعی علما) ۳۵۵
 مهماندار ۱۵۰
 میرغضب ۷۱
- «ن»
 نامشروعیت ۵۱
 نایب ۴۹ (+ السلطنه) ۱۲۷ (+ ان‌خاصه) ۲۰
 نثواسماعیلی ۲۳۰
 نجس ۵۰، ۳۵۹ (+ بودن تنباکو) ۳۲۲
 نسطوریان ۱۳۱، ۱۳۲، ۲۰۸
 نعمت‌اللهی ۷۳ تا ۷۷، ۱۷۵، ۱۷۶
 نفی بلد ۶۳، ۷۵، ۲۹۴، ۳۶۰، ۳۸۵
 ← تبعید
 نقاره‌خانه سلطنتی ۱۱۲
 نقش برجسته (+ فتح‌ملی‌شاه در شهر ری) ۱۲۶
 نقل ۷۰
- مجتهد ۲۸ (+ اعلم) ۱۷۷
 مجدد ۶۹ (+ ومروج) ۵۷
 مجلس تنظیمات ۲۶۱
 مجهول‌المالك ۹۳
 محاکم (+ شرع) ۲۰۳ (+ عرف) ۲۰۳
 (+ نظامیه) ۲۶۲
 محکمه (+ استیناف) ۳۷ (+ شرع) ۳۷
 (+ عرف) ۳۷
 مذهب (+ اخباری) ۲۲۹ (+ اصولی) ۱۱۳
 (+ مجمع آدمیت) ۲۸۸ (+ مدرسه‌ای) ۵۹
 مراتب سبعة باطنی ۲۳۰
 مرجع تقلید ۲۵۰، ۲۵۱
 مرجعیت ۲۹، ۵۰، ۵۸
 مستوفی ۸۴
 مسیح ۲۹۶
 مسیحی ۱۵، ۲۷۱، ۲۹۰ (+ ان) ۱۱۱
 (+ یت) ۲۸۶، ۲۹۶
 مشرب اخباری ۳۰
 مشرک ۱۱۶
 مشروطه ۵۸، ۲۷۹
 مشروطیت ۲۵۳ ← انقلاب مشروطیت
 مشروعیت ۴۹، ۷۲، ۳۸۳
 مصادره ۶۲، ۱۴۴
 معتمد ۲۶۵
 معراج ۱۲۲
 معصوم ۵۷
 منبجه ۱۴۰
 مفتی ۲۴
 مفطرصوم ۱۱۴
 مقاوله‌نامه ۲۷۰
 مقلد ۲۸، ۷۰
 مکاتب (+ چهارگانه تسنن) ۶۰ (+ شرع) ۳۳

- ولایت عهدی ۱۴۲
 وهابی ۱۷۲ (+ په) ۱۷۴، ۱۸۹
 «ه»
 هدیه جنسی ۹۲
 هیجان (+ تنباکو) ۳۳۳ (+ مذهبی)
 ۱۴۸
- «ی»
 یاالله [عبارتی که مؤمن هنگام در-
 آمدن به جائی که احتمال بودن
 نامحرم در آن وجود دارد بر زبان
 میراند تا نامحرم از سر راه نگاه
 او دور شوند] ۱۰۶
 ینی چری ۱۲۵، ۱۳۶
 یهودی ۱۳۱، ۲۰۸، ۲۲۵، ۲۹۴،
 ۳۲۴، ۳۶۰
- نکیر و منکر ۱۵۲
 نوابها (اولاد صفویان) ۱۸۱
 نومذهبی ۲۲۵
 نیابت عامه ۲۵، ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۳۸۳
 نیاز ۱۷۳
 «و»
 واجب (+ الحرمت) ۵۶ (+ عینی)
 ۵۰
 وبا ۳۵۲، ۳۶۲ [بیماری همه گیری که
 بر اثر غفلت حاکمان به سرعت در
 میان جامعه شایع می شد]
 وجوه بر، ۱۰۶، ۱۱۰
 وزارت (+ عدلیه) ۲۶۰، ۲۶۳ (+)
 وظایف و اوقاف ۲۶۰
 وظایف و اوقاف ۲۵۳
 وقف ۳۶۱ ← اوقاف
 وکیل ۲۰، ۲۵ (+ ان) ۲۶

شعارها، آرمان‌ها، جنبش‌ها و اصطلاح‌های گوناگون

انقلاب مشروطیت ۵۳، ۹۵، ۱۸۵،
 ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷،
 ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۳۳، ۲۴۹،
 ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۹۰، ۳۰۵، ۳۰۷،
 ۳۰۸، ۳۱۳، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۵،
 ۳۳۸، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۵۲، ۳۵۳،
 ۳۵۵، ۳۵۷، ۳۶۱، ۳۶۹، ۳۸۰،
 ۳۸۲، ۳۸۵ ← مشروطیت

«پ»

بار نوروزی ۲۷۵
 بار عام نوروز ۲۴۱
 بایکوت ۳۱۷، ۳۲۰

«پ»

پادرمیانی ۱۰۸
 پلی‌تکنیک ۲۸۰، ۲۸۳

«ت»

تحويل سال ۲۴۱
 تنظیمات حسنه ۲۶۰، ۲۶۱

«آ»

آتش‌بازی ۲۴۳
 آزاداندیش (+ آن) ۲۷۹، ۳۰۵، ۳۷۳
 (+ ی) ۲۸۸ تا ۲۹۰
 آزادی ۳۷۶ (+ خواهان) ۳۷۲ (+)
 خواهی ۳۸۰

«الف»

اتحاد قبيله‌ای ۶۱
 احساسات ملی ۵۲
 اخذ تمدن اروپائی بی‌تصرف ایرانی
 ۲۶۳
 اخذ تمدن فرنگی بدون تصرف ایرانی
 ۲۸۶

ارباب و ظایف ۹۲
 اصلاح اقتصادی ۲۶۷
 اصلاحات نظامی ۱۲۹، ۲۹۰ [عباس]

میرزا]

اصلاح‌طلبان ۳۳۰
 اصناف ۷۹
 انقلاب فرانسه ۲۸۱، ۲۸۴

«ع»	علم کیمیا ۱۰۹	«ج»	جدائی سیاست از مذهب (لب سیاست امیرکبیر) ۲۳۰ جمهوریخواهی ۲۷۴ جنبش مشروطه ۲۸۹، ۲۹۰، ۳۲۱، ۳۳۴، ۳۳۹، ۳۶۸
«ف»	فتوت ۴۴	«ح»	حکمت ۷۳ حیات ملی ۸۱
«ق»	قبه ۱۱۷	«خ»	خان ۸۴ (+ نشین)، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۷ خطابه (+ آزادی میرابو) ۲۸۱ (+) نوروز ۲۶۲ خوگدانی ۲۷۵
«ک»	کجاوه ۵ کمدی ۲۴۵	«د»	دار (+ الشفا) ۸۹ (+ الفنون) ۲۸۰ دموکراسی ۳۸۰
«ل»	لاتاری ۲۷۸	«ر»	راه آهن ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۷ رقص بالماسکه ۳۵۸ رنسانس صغیر ۱۲۵ روبل ۱۴۷
«م»	مایه کوبی ۴۳ مساوات ۳۷۶ مشروطه (+ خواه) ۲۵۱ (+) مشروعه ۳۷۷ ← انقلاب ← جنبش مشروطیت ۳۶۲، ۳۶۴، ۳۷۰ تا ۳۷۷، ۳۷۹، ۳۸۰ ← انقلاب ملت‌گرائی ۵۲، ۳۸۰ ملك التجار ۳۱۶ میتینگت ۳۶۳	«س»	شورش نان ۹۴، ۳۲۷
«ن»	نظام جدید ۱۳۲ تا ۱۳۶ نوروز (= سال نو پارسی) ۲۴۱		

از مترجم همین کتاب تا بحال منتشر شده است:

- ۱- دین و دولت در ایران
تألیف: حامد انکار
- ۲- افسانه‌های قفقازی
نوشته اوریل پین
- ۳- جستارهایی از تاریخ اجتماعی مردم ایران در عصر قاجار
تألیف: ویلم فلور
- ۴- در ۴ جلد
بر افتادن صفویان برآمدن محمود افغان
تألیف ویلم فلور
- ۵- اشرف افغان بر تختگاه اصفهان
تألیف ویلم فلور
- ۶- حکومت دولت نادرشاه
تألیف ویلم فلور

منتشر می‌شود:

- ۷- ایران در عصر افشاریان و زندیان
تألیف ویلم فلور
- ۸- سفری به شیراز و کازرون و فیروزآباد
- ۹- سفرنامه جیمز موریه به ایران
در ۳ جلد

